

جانب دوم



روح القوانين

به انضمام درآمدی بر روح القوانين

منتسکیو

ترجمه و نگارش: علی اکبر مهتدی

مقدمه، تصحیح و تعلیقات

محمد مدد پور

جلد دوم

بۆدابهزاندنى جۆرهها كتيب: سهردانى: (مُنْتَدَى إِقْرَأَ الثَّقَافِي)

لتحميل انواع الكتب راجع: (مُنْتَدَى إِقْرَأَ الثَّقَافِي)

پدراي دانلود كتايهاى مختلف مراجعه: (منتدى اقرا الثقافى)

www.iqra.ahlamontada.com



www.iqra.ahlamontada.com

للكتب (كوردى ، عربى ، فارسى)

روح القوانين

به انضمام درآمدی بر روح القوانين

منتسکیو

ترجمه و نگارش

علی اکبر مهتدی

مقدمه، تصحیح و تعلیقات

محمد مددپور

جلد دوم



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۹۱

سرشناسه: منتسکیو، شارل لویی دوسکوندا، ۱۶۸۹-۱۷۵۵.
 Montesquieu, Charles Louis de Secondat
 عنوان و نام پدیدآور: روح‌القوانین به انضمام درآمدی بر روح‌القوانین / منتسکیو؛ ترجمه و نگارش علی‌اکبر مهتدی؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد مددیپور.
 وضعیت ویراست: [ویراست ۲].
 مشخصات نشر: تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۰.
 مشخصات ظاهری: ۲ ج (۱۱۳۵ ص).
 شابک: دوره: 978-964-00-1482-0؛ ج ۱: 978-964-00-1483-7؛ ج ۲: 978-964-00-1484-4
 وضعیت فهرست‌نویسی: فيها.
 یادداشت: عنوان اصلی: De L'esprit des Lois.
 یادداشت: کتابنامه.
 عنوان دیگر: درآمدی بر روح‌القوانین.
 یادداشت: چاپ دهم: ۱۳۹۱.
 موضوع: علوم سیاسی.
 موضوع: دولت.
 موضوع: حقوق -- فلسفه.
 موضوع: رویه قضایی.
 موضوع: منتسکیو، شارل لویی دوسکوندا، ۱۷۵۵-۱۶۸۹. Montesquieu, Charles Louis de Secondat. -- نقد و تفسیر.
 شناسه افزوده: مهتدی، علی‌اکبر، ۱۲۸۲- مترجم.
 شناسه افزوده: مددیپور، محمد، ۱۳۳۴-
 رده‌بندی کنگره: ۱۳۷۰ ج ۱، ۸ م ۱۷۹/ JC
 رده‌بندی دیویی: ۳۲۰/۱
 شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۸۲-۷۰

شابک دوره: ۰-۱۴۸۲-۰۰-۹۶۴-۹۷۸

شابک جلد دوم: ۴-۱۴۸۴-۰۰-۹۶۴-۹۷۸



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران: خیابان جمهوری اسلامی، میدان استقلال، صندوق پستی: ۱۱۳۶۵-۴۱۹۱

روح‌القوانین: به انضمام درآمدی بر روح‌القوانین (جلد دوم)

© حق چاپ: ۱۳۴۳؛ ۱۳۹۱، مؤسسه انتشارات امیرکبیر www.amirkabir.net

نوبت چاپ: دهم

اثر: منتسکیو

مترجم: علی‌اکبر مهتدی

مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمد مددیپور

چاپ و صحافی و لیتوگرافی: چاپخانه سپهر، تهران، خیابان ابن‌سینا (بهارستان)، شماره ۱۰۰

شمارگان: ۱۰۰۰

بهای دوره: ۲۸۷۰۰۰ ریال

همه حقوق محفوظ است. هر گونه نسخه‌برداری، اعم از ریزاکس و بازنویسی، ذخیره کامپیوتری، اقتباس کلی و جزئی (به‌جز اقتباس جزئی در نقد و بررسی، و اقتباس در گیومه در مستندنویسی، و مانند آنها) بدون مجوز کتبی از ناشر ممنوع و از طریق مراجع قانونی قابل پیگیری است.

فهرست مندرجات

کتاب بیست و سوم: قوانین و ارتباط آنها با شمارهٔ سکنه و افراد ۷۵۳-۷۲۱

۱. انسان و حیوان و موضوع ازدیاد نسل آنها، ۲. ازدواج، ۳. وابستگی کودک، ۴. خانواده، ۵. انواع زنهای شرعی، ۶. کودکان حرامزاده در کشورهای مختلف، ۷ و ۸. لزوم رضایت پدر برای ازدواج، ۹. دختران، ۱۰. علت ازدواج، ۱۱. سختگیری حکومتها، ۱۲. تعداد پسران و دختران در کشورهای مختلف، ۱۳. شهرها و نواحی بندری، ۱۴. رابطهٔ محصولات زمین با تعداد جمعیت، ۱۵. رابطهٔ تعداد جمعیت با حرف و صنایع، ۱۶. نظریه قانونگذاران نسبت به ازدیاد نسل، ۱۷. یونان و تعداد جمعیت و ساکنان آن، ۱۸. وضع تعداد جمعیت مردم جهان قبل از روم قدیم، ۱۹. کاهش جمعیت جهان، ۲۰. رومیها مجبور شدند برای ازدیاد نفوس قوانین مخصوص وضع کنند، ۲۱. قوانین رومی درخصوص ازدیاد نسل، ۲۲. قتل کودکان، ۲۳. دنیا بعد از انهدام روم، ۲۴ و ۲۵. تغییراتی که از لحاظ جمعیت در اروپا حاصل شد، ۲۶. نتیجه، ۲۷. قانونی که در فرانسه برای افزایش جمعیت وضع شد، ۲۸. چگونه می‌توان کاهش جمعیت را جبران کرد؟، ۲۹. آسایشگاهها.

۷۵۴-۷۵۵

یادداشت‌های کتاب بیست و سوم

کتاب بیست و چهارم: قوانین و ارتباط آنها با مذاهب هر یک از کشورهای

جهان و ارتباط قوانین با تعلیمات مذاهب ۷۷۹-۷۵۷

۱. مذهب از نظر عمومی، ۲. یکی از شبهات آقای بل، ۳. مناسبت حکومت معتدل با مذهب مسیح و حکومت استبدادی با دیانت اسلام، ۴. نتایج اخلاق دیانت مسیح و اسلام، ۵. مناسبت مذهب کاتولیک با رژیم سلطنتی و مذهب پروتستان با رژیم جمهوری، ۶. یکی دیگر از شبهات بل، ۷. قوانین دینی و کمال بشری، ۸. ارتباط بین قوانین اخلاقی و قوانین دینی، ۹. اسپینان، ۱۰. فلسفه رواقیان، ۱۱. تفکر روحانی و عرفانی، ۱۲. ریاضتها، ۱۳. گناهان غیرقابل جبران، ۱۴. چگونه دین بر قوانین مدنی تأثیر می‌گذارد؟، ۱۵. چگونه

گاهی قوانین مدنی از قوانین بد مذاهب باطل جلوگیری می‌کنند؟، ۱۷ و ۱۶. چگونه قوانین دینی عیوب قوانین و تشکیلات سیاسی را رفع می‌کنند؟، ۱۸. چگونه قوانین دینی دارای تأثیر قوانین مدنی هستند؟، ۱۹ و ۲۰. فایده ادیان از لحاظ زندگی بشری در صحت و سقم عقاید آن نیست بلکه در خوبی و بدی نتایجی است که از آن عقاید گرفته می‌شود، ۲۱. تناسخ، ۲۲. تلقین تنفر نسبت به اشیاء و امور بی‌اهمیت برای دین خطرناک است، ۲۳. اعیاد، ۲۴. قوانین محلی ادیان، ۲۵ و ۲۶. عیب انتقال یک دین از کشوری به کشور دیگر. یادداشتهای کتاب بیست و چهارم ۷۸۰-۷۹۰.

کتاب بیست و پنجم: قوانین و ارتباط آنها با برقراری مذهب در کشورها و

۷۹۱-۸۸۰

اجرای مقررات مذهبی

۱. احساسات شخص نسبت به دین، ۲. علل علاقه‌مندی انسان به ادیان مختلف، ۳. پرستشگاهها، ۴. خدمتگزاران دین، ۵. قانون باید برای دارایی روحانیان حدود قائل شود، ۶. صومعه‌ها، ۷. تجمل ناشی از خرافات پرستی، ۸. ریاست روحانیان، ۹ و ۱۰. تساهل و تسامح متناسب با ادیان، ۱۱. تغییر دین، ۱۲. قوانین جزایی در ادیان، ۱۳. اعتراض متواضعانه به مأموران تفتیش عقاید در اسپانیا و پرتغال، ۱۴. چرا مسیحیت در ژاپن اینقدر مورد نفرت است؟، ۱۵. توسعه دین.

۸۰۹-۸۱۱

یادداشتهای کتاب بیست و پنجم

کتاب بیست و ششم: قوانین و ارتباط آنها با نظم و انتظامی که اشیاء و امور

۸۱۳-۸۴۰

اقتضاء می‌کنند

۱. موضوع این کتاب، ۲. قوانین الهی و قوانین بشری، ۳ و ۴. قوانین مدنی که مخالف قوانین طبیعی است، ۵. جایی که قوانین مدنی می‌تواند قوانین طبیعی را تعدیل کند، ۶. موضوع اثر مربوط به قوانین سیاسی و مدنی است و مربوط به قوانین و حقوق طبیعی نیست، ۷. وقتی قوانین طبیعی وجود دارد نباید با قوانین دینی تصمیماتی درباره امور طبیعی گرفت، ۸. مسائلی که با قوانین مدنی تنظیم شده نباید با قوانین دینی تنظیم گردد، ۹. موضوعاتی که به وسیله اصول حقوق مدنی حل و تصفیه می‌گردد کمتر اتفاق می‌افتد که با قوانین دینی حل و تصفیه شود، ۱۰. در کجا باید از قانون مدنی اطاعت کرد و از قانون دینی تبعیت نکرد، ۱۱ و ۱۲. اصول محاکمات دنیوی بشر نباید مطابق اصول محاکمات اخروی باشد، ۱۳. در مورد ازدواج چه موقع باید از قوانین دینی و چه موقع باید از قوانین مدنی تبعیت کرد؟، ۱۴. موضوع ازدواج بین خویشاوندان و ارتباط آن با قوانین طبیعی و مدنی، ۱۵. مسائلی که باید مطابق قوانین مدنی حل و تصفیه گردد نباید برطبق قوانین سیاسی تصفیه شود، ۱۶ و ۱۷. مسائلی که باید با قوانین سیاسی حل کرد نباید به وسیله قوانین مدنی حل و تصفیه کرد، ۱۸. آیا قوانین متناقض و آنهایی که ظاهراً مخالف یکدیگراند از یک نوع هستند؟، ۱۹. مسائلی که باید به وسیله قوانین خانواده حل و تصفیه شود نباید با قانون مدنی حل و تصفیه گردد، ۲۰. مسائلی که باید از طریق قوانین بین‌المللی حل و تصفیه شود نباید با قوانین مدنی حل و تصفیه گردد، ۲۱. مسائلی که باید به وسیله قوانین بین‌المللی حل و تصفیه گردد نباید با قوانین دینی به وسیله

قوانین سیاسی حل و تصفیه شود، ۲۲. سرگذشت شوم اینکاآتوالپا، ۲۳. وقتی که قوانین سیاسی بر اثر بعضی کیفیات موجب انهدام دولت شد، باید به قوانین سیاسی دیگر متوسل گردید که دولت را حفظ کند این قوانین گاهی از اوقات به حقوق بین المللی تبدیل می شوند، ۲۴. مقررات انتظامی نوع دیگری از قوانین مدنی محسوب می شوند، ۲۵. موارد خاصی را که محتاج حل و تصفیه مخصوصی است و طرز تصفیه آنها وابسته به ماهیت خودشان می باشد نباید مطیع مقررات قانونی مدنی کرد.

۸۴۱-۸۴۲

یادداشت‌های کتاب بیست و هشتم

کتاب بیست و هفتم: اصل و مبدأ قوانین رومی در باب ارث و اصلاحات و

۸۴۳-۸۵۴

تغییرات آن

۱. قوانین رومی در باب ارث.

۸۵۵

یادداشت‌های کتاب بیست و هفتم

کتاب بیست و هشتم: مبدأ و اصلاحات قوانین مدنی فرانسه

۱. وجه تمایز قوانین برخی طوایف ژرن، ۲. تمام قوانین بربرها خصوصی بوده است، ۳. تفاوت اساسی بین قوانین سالیک و قوانین ویزیگوت و بورگوندی، ۵۰۴. چرا حقوق رومی در قلمرو حکومت فرانکها از بین رفت لیکن در حوزه حکومت گوتها و بورگوندیها باقی ماند؟، ۶. چگونه حقوق رومی در سرزمین لمباردها از بین نرفت و محفوظ ماند؟، ۷. چگونه حقوق رومی در اسپانیا از بین رفت؟، ۸. یک سند نقلی، ۹ و ۱۰. چگونه قوانین بربرها و اسناد قدیمی از بین رفت؟، ۱۱. سایر علل از بین رفتن قوانین بربرها و قوانین رومی و اسناد قدیمی، ۱۲. رسوم محلی و تحولات قوانین بربرها و حقوق رومی، ۱۳. تفاوت قوانین سالیک با قوانین رپوئر و سایر طوایف بربر، ۱۴. تفاوت‌های دیگر، ۱۵. تفکر، ۱۶. قوانین سالیک امتحان با آب جوش را برقرار کرد، ۱۷. طرز تفکر اجداد ما، ۱۸. چگونه برای اثبات حقانیت رسم پیکار تکوین یافت؟، ۱۹. علل جدیدی که سبب فراموش شدن قوانین سالیک و رومی و مقررات شوراهای مذهبی گردید، ۲۰. مبدأ اصل شرافت، ۲۱. نظریات جدید راجع به اصل شرافت نزد ژرنسها، ۲۲. خصائل آداب و رسوم مربوط به پیکار، ۲۳. مجموعه قوانین و آئیننامه‌ها در زمینه پیکار، ۲۴. مقررات پیکار، ۲۵. محدودیت‌های مقرر در رسم پیکار برای اثبات حقانیت، ۲۶. پیکار برای اثبات حقانیت بین یکی از طرفین دعوی و یکی از طرف ارباب شکایت از قضاوت ناصواب، ۲۸. استیناف برای قصور در عدالت، ۲۹. دوره سلطنت سن لوئی، ۳۰ تا ۳۳. ملاحظات در زمینه استیناف یا پژوهش خواهی، ۳۴. چگونه محاکمات علنی پنهانی شد؟، ۳۵. مخارج محاکمه، ۳۶. دادستان، ۳۷ تا ۳۹. چگونه قانون اساسی سن لوئی در محاق فراموشی افتاد؟، ۴۰. چگونه اسلوب قضایی از فرامین پاپ اتخاذ شد؟، ۴۱. تغییر و تحول قضاوت شرع و عرف، ۴۲ و ۴۳. احیای حقوق رومی و نتایج و تغییر آن در دادگاهها، ۴۴. دلیل خواستن به وسیله شاهد، ۴۵. آداب و رسوم و عادات قضایی فرانسه.

۹۲۷-۹۳۱

یادداشت‌های کتاب بیست و هشتم

کتاب بیست و نهم: چگونه باید قوانین را تدوین کرد؟ ۹۵۱-۹۳۳

۲۰۱. روح یک قانونگذار، ۳. قوانینی که انحراف نظر قانونگذاران را نشان می‌دهد بندرت مطابق نظر آنهاست، ۵۰۴. قوانینی که مخالف نظر قانونگذار نتیجه می‌دهد، ۶. قوانین متشابه ممکن است آثار متشابه نداشته باشد، ۷. باید قوانین را به‌خوبی تدوین کرد، ۸. قوانینی که ظاهراً یکسان است ممکن است از حیث علل و جهات فرق داشته باشد، ۹. قوانین روم و یونان خودکشی را درخور مجازات دانسته‌اند لیکن منظور آنها یکی نبوده است، ۱۰. قوانینی که ظاهراً اختلاف دارند گاه دارای منشأ واحدی هستند، ۱۱. چگونه می‌توان قوانین مختلف را باهم مقایسه کرد؟، ۱۲. قوانینی که ظاهراً یکی هستند گاهی حقیقتاً متفاوت می‌باشند، ۱۳. قانون را نباید از موردی که برای آن وضع شده جدا کرد: «قوانین رومی راجع به دزدی»، ۱۴. باید فهمید قانون در چه کیفیتی وضع شده و هرگز نباید قوانین را از کیفیاتی که در آنها وضع شده جدا کرد، ۱۵. گاهی قانون باید ذاتاً نواقص خود را جبران و معایب خویش را اصلاح کند، ۱۶. نکاتی که هنگام تدوین قانون باید مورد توجه قانونگذاران باشد، ۱۷. اسلوبهای بد در وضع قوانین، ۱۸. اندیشه‌های یکسانی و متحدالشکلی، ۱۹. قانونگذاران. یادداشتهای کتاب بیست و نهم ۹۵۳-۹۵۲

کتاب سی‌ام: نظریه قوانین فئودالی فرانکها و ارتباط آن با برقراری اصول

۱۰۰۶-۹۵۵

سلطنتی

۱. قوانین فئودالی، ۲. منابع قوانین فئودالی، ۴۰۳. مبدأ تابعیت (واسالها)، ۵. فتوحات فرانکها، ۶. گوتها، فرانکها و بورگوندیها، ۸۰۷. طرزهای مختلف تقسیم زمین، ۹. قوانین بورگوندی و ویزیگوت در باب تقسیم اراضی خوب اجرا شد، ۱۰۹۱. رعایا (سرفها)، ۱۲. اراضی متعلق به افراد قبایل ژرمن مالیات نمی‌دادند، ۱۳. مالیاتی که هنگام زمامداری سلاطین فرانک در فرانسه می‌پرداختند ۱۴. درباره آنچه که آنها سانسوس می‌نامیدند، ۱۵. مالیات صنفی از رعایای تیولی اخذ می‌شد نه از افراد آزاد، ۱۶. لردها یا واسالهای فئودال، ۱۷. خدمت نظام مردان آزاد، ۱۸. خدمت مضاعف: فرماندهی نظامی و قضاوت کشوری، ۱۹. جریمه در بین قبایل، ۲۰. رسیدگی به دعاوی و قضاوت در امور مردم از طرف ارباب و اشراف، ۲۱. کلیساها دارای حق قضاوت شدند، ۲۲. قضاوت اشراف قبل از پایان سلطنت دومین سلسله سلاطین فرانسه برقرار شد، ۲۳ و ۲۴. یک نکته راجع به کلیات این کتاب یعنی چگونگی ایجاد سلطنت در سرزمین گل برطبق نظریه آبه‌دوبس، ۲۵. اصالت نژادی فرانسویان.

۱۰۰۹-۱۰۰۷

یادداشتهای کتاب سی‌ام

کتاب سی و یکم: قوانین دوره فئودالیسم فرانکها و ارتباط آن با تغییرات رژیم

۱۰۴۴-۱۰۱۱

آنها

۱. تغییرات در مناصب و تیول، ۲. اصلاحات مدنی در زمان کلوتر، ۳. قدرت حکام دربار، ۴. فهم و کیاست فرانکها را در انتخاب وزرای دربار باید تحسین کرد، ۵. چگونه وزرا فرمانده سپاه شدند، ۶. دوره دوم انحطاط و تنزل سلسله اول سلاطین فرانک، ۷. مشاغل و مناصب بزرگ و تیول در زمان زمامداری وزرای دربار، ۸. اراضی ملکی و خصوصی چگونه

مبدل به تیول شد، ۹. چگونه اموال کلیسا تبدیل به تیول شد؟، ۱۰. ثروت روحانیان، ۱۱. وضع اروپا در زمان شارل مارتل، ۱۲. وضع باج مخصوص برای کمک به کلیسا، ۱۳. انتخاب اسقفان و کشیشان، ۱۴ و ۱۵. تیول در عهد شارل مارتل، ۱۶. اختلاط وزارت دربار با سلطنت، ۱۷. رسم مخصوص انتخاب سلاطین کارولنژین، ۱۸ و ۱۹. شارلمانی، ۲۰ تا ۲۳. لوئی شکم-بزرگ، ۲۴. مردان آزاد شایستگی داشتن تیول را احراز کردند، **علل اصلی انحطاط سلسله دوم سلاطین فرانسه:** ۲۵. تحولات در املاک خصوصی، ۲۶. تغییرات در تیول، ۲۷. تغییرات دیگری در تیول شارلمانی، ۲۸. تغییرات در مناصب بزرگ و تیول، ۲۹ و ۳۰. چگونگی تیول از دوره شارل طاس به بعد، ۳۱. چگونه امپراتوری سلسله دوم سلاطین از دست خانواده شارلمانی خارج شد؟، ۳۲. انتقال سلطنت فرانسه به سلسله سوم سلاطین یعنی خانواده هوگ کاپه، ۳۳ و ۳۴. بعضی از نتایج دائمی شدن تیول.

یادداشت‌های کتاب سی و یکم

رساله دفاع منتسکیو از: کتاب روح‌القوانین

یادداشت‌های رساله دفاع

نمایه

۱۰۴۵-۱۰۴۷

۱۰۴۹-۱۰۸۹

۱۰۹۰-۱۰۹۱

۱۰۹۳-۱۱۳۵

کتاب بیست و سوم

قوانین و ارتباط آنها با شهادت، سکنه و افراد

۱. انسان و حیوان و موضوع ازدیاد نسل آنها

«ای خوشی نوع انسان و خدایان بالا، ای پروردگار روم ای ونوس [۱]

رب النوع عشق

همین که قدرت تو نخستین روزهای خوش سال را بازگرداند، در پرتو لطف و عنایت تو از نسیمهای فرخبخش رایحه عشق استشمام می‌شود، سطح زمین با الوان رنگارنگ و درخشان مزین می‌گردد، هوا با روایح عطرآگین گلها معطر می‌شود، صدای پرندگان به گوش می‌رسد که با هزاران صدای دلپذیر بازگشت و حضور تو را تبریک می‌گویند، و از طرف دیگر هریک از حیوانات نر و نیرومند برای ماده قشنگ خود در دشتها، جست و خیز می‌نمایند و از رودخانه‌ها عبور می‌کنند. سکنه جنگلها، کوهساران، دشتها، مرغزارها، دریاها در حالی که وجودشان بر اثر نفوذ تو از حرارت عشق و اشتیاق می‌سوزد در صدد برمی‌آیند به نیروی جاذبه تمایل و عشق جانداران زمین را زیاد کنند، همه آرزومندند در سرزمین عشق ... آن سرزمینی که موجب زیبایی و جلوه‌گری جانداران است از تو پیروی کرده و در لوای عطوفت تو زیست کنند» [۲].

*

دوره بارداری جانوران و فصل باروری آنها تقریباً ثابت است ولی چگونگی باروری زنان ثابت و موقع معینی ندارد زیرا در نوع انسان اخلاق و امیال و غرائز و

هوی و هوس و میل مفرط به حفظ زیبایی و مشکلات ناشی از بارداری و دشواریهای زندگی از لحاظ تأمین معاش فرزندان باعث تغییر و اختلال تولید نسل می‌شود.

۲. ازدواج

ازدواج رسمی ناشی از این شده است که شوهر مجبور به تأمین معاش فرزندان خود باشد و به وسیله عقد ازدواج این وظیفه برای او مسلم می‌شود، این رسم از لحاظ اصول تقریباً در تمام ملل متمدن جهان یکسان است.

در میان ملل متمدن پدرکسی است که قوانین کشوری و دینی به وسیله آیین ازدواج او را به این سمت انتخاب می‌نماید و صلاحیت او را برای پدری تصدیق می‌کند.

وظیفه پدری در حیوانات به دشواری وظیفه انسان نیست و غالباً در حیوانات مادر برای نگهداری فرزندان کافی می‌باشد گرچه فرزندان انسان دارای عقل و شعور می‌باشند ولی چون رشد عقل و شعور فرزند انسان تدریجی است تنها تأمین معاش کودکان کافی نمی‌باشد و برای اینکه بتوانند رشد نمایند باید آنها را مواظبت و هدایت کرد. و وصلتهای نامشروع کمکی به ازدیاد نسل نمی‌نماید زیرا پدر که برای تأمین معاش فرزندان الزام طبیعی دارد در وصلتهای نامشروع ثابت نیست و مادر هم که به سهم خود باید فرزند را نگهداری و تربیت کند با موانع بسیار از قبیل خجالت و پشیمانی مصادف گردیده و غالباً وسیله مادی تربیت فرزندان را ندارد.

زنهایی که علناً شغل فحشا را پیش می‌گیرند برای نگهداری فرزندان خود به قدری با اشکالات مصادف می‌شوند که نمی‌توانند کودک را مواظبت و تربیت نمایند به علاوه قانون هم به آنها اعتماد ندارد و آنها را برای تربیت و نگهداری کودک صالح نمی‌داند، نتیجه این می‌شود که یکی از عوامل اصلی ازدیاد نسل داشتن یک زندگانی آبرومند و مطابق با موازین قانون است.

۳. وابستگی کودک

به طوری که عقل حکم می‌کند کودکی که بر اثر ازدواج به وجود آمده وابسته به پدر است لیکن اگر ازدواجی صورت نگرفته باشد وابسته به مادر می‌شود و

به همین جهت در کشورهایی که اصول خرید و فروش کنیز رایج می باشد طفل وابسته به مادر است.

۴. خانواده

در اغلب کشورهای جهان رسم است که پس از ازدواج زن به خانواده شوهر می رود ولی عکس آن هم ضرری ندارد، بطوری که «پدر دوهالد» در سیاحتنامه خود می نویسد در «جزیره تایوان» [۳] مردها پس از ازدواج به خانواده زن می روند و تشکیل خانواده جدید را می دهند.

یکی از قوانین خوبی که باعث ازدیاد نسل می شود این است که خانواده مرکب از یک سلسله افراد ذکور پسر بعد از پدر و افراد اناث دختر بعد از مادر تشکیل می گردد و خانواده را در نظر افراد مردم به صورت ملک و مالی جلوه می دهد که باید نگهداری کرد و از اتلاف آن جلوگیری نمود. به همین جهت است که مردان به داشتن فرزندان اناث راضی نمی شوند زیرا می دانند که فرزند ذکور نسل خانوادگی را ادامه خواهد داد و از اتلاف فامیل جلوگیری خواهد کرد در صورتی که فرزندان اناث کمک به ازدیاد نسل خانواده های دیگر می کنند نه خانواده پدر خودشان.

اسامی خانوادگی نیز ممد ازدیاد نسل است زیرا این اسامی فکر تسلسل را در ذهن افراد آن خانواده به وجود می آورد و لازم می دانند با ازدیاد نسل از محو اسامی مزبور جلوگیری کنند.

۵. انواع زنهای شرعی

قوانین کشوری و دینی چند نوع وصلت تعیین کرده اند و همه آنها را مشروع دانسته اند، مثلاً مسلمین چند نوع زن دارند که همگی شرعی می باشند و اطفال آنان هم طفل شرعی هستند ولو اینکه مادرشان کنیز باشد.

واقعاً باید همین طور باشد و کودکان این زنان طفل شرعی محسوب شوند زیرا معقول نیست قانونی که زنان مزبور را مشروع می داند کودکانشان را مشروع نداند و آنها را از ارث محروم کند. ولی در کشور ژاپن با اینکه «زن شرعی» چند

نوع است مع ذلک فرزندان یکی از آنها ارث می برد و آن هم فرزندان زنی است که از طرف امپراتور اعطا شده باشد و مراسم ازدواج آن زن با شعائر مخصوصی به نام امپراتور صورت گرفته باشد زیرا سیاست اینطور اقتضا می کند که مالی که از طرف امپراتور یا به نام امپراتور داده شود نباید بین دیگران تقسیم گردد زیرا مسئولیت و وظایف خاصی بر آن مترتب است.

در بعضی از کشورها من جمله کشور چین با اینکه ممکن است چند زن مشروع و غیر مشروع در خانه شوهر زیست نمایند مع ذلک فرزندانی که از آنها به وجود می آیند مطابق قانون متعلق به زن اول است و آداب و رسوم این تربیت را طوری مستقر کرده که فرزندان هم جز زن اول پدرشان مادری برای خود نمی شناسند و فقط او را به چشم مادری دیده و در مرگش عزاداری می کنند. با این ترتیب دیگر اشکالات ناشی از «حرامزادگی کودک» از بین می رود یعنی در کشور چین اساساً «کودک حرامزاده» وجود ندارد و همگی فرزندان مشروع می باشند ولی در کشورهای که این رسم وجود ندارد و در عین حال مردها زن غیر شرعی در خانه نگاه می دارند ناچار شده اند به قانون مشروع کردن «اطفال حرامزاده» متوسل شوند که خود یک قانون غیرمتجانس مورد نفرت و عدم قبول اکثریت مردم می باشد.

ضمناً باید دانست که در کشور چین تصور اینکه «زن شرعی» و یا غیر شرعی مردی با مرد دیگری آمیزش کرده و فرزندی از او به وجود آید وجود ندارد زیرا وجود حرمسراهای مضبوط و مستحفظین و خواجه ها و غیره این فرض را محال کرده است و بر فرض که اتفاقاً وجود پیدا کند زن و طفل او هر دو معدوم خواهند شد.

۶. کودکان حرامزاده در کشورهای مختلف

در کشورهایی که تعدد زوجات مرسوم است تمام فرزندانی که به وجود می آیند مشروع هستند و حرامزاده وجود ندارد ولی در کشورهای دیگر که تعدد زوجات ممنوع است و مردان باید به یک زن اکتفا نمایند، اطفالی که از زنان دیگر به وجود می آیند مشروع نبوده و حرامزاده می باشند.

«در کشورهای جمهوری» که اخلاق عمومی باید پاکتر از کشورهای دیگر باشد فرزندان نامشروع بیشتر طرف نفرت عموم می باشند. به همین جهت در روم قدیم

مقررات سختی علیه فرزندان نامشروع وضع شد ولی شماره این قبیل افراد بی نهایت کم بود زیرا «اصول اداره روم قدیم» طوری بود که مردم مجبور به ازدواج بودند، هر وقت هم که زن خود را نمی خواستند او را طلاق داده و زن دیگری انتخاب می کردند لذا فرزندان حرامزاده یافت نمی شد زیرا لازمه ازدیاد این قبیل اطفال فساد عمومی و وصلتهای نامشروع است.

سختگیریهایی که در «دولت دموکراتیک قدیم» نسبت به حرامزادگان روا می شد بیشتر جنبه سیاسی داشت نه جنبه اخلاقی به این معنی که چون یکی از شرایط واجد شدن حقوق اجتماعی و انتخاب نمایندگان مجلس همانا حلال زادگی بود و اکثریت ملت هم حلال زاده بودند و به حقوق اجتماعی خود مباحثات می کردند نمی خواستند حرامزادگان را از این حق برخوردار نمایند با این وصف به طوری که «ارسطو» در «کتاب سیاست» خود می گوید: آنتیان بعضی از اوقات برای اینکه توانایی خود را زیاد نمایند حاضر شدند حرامزادگان را مثل خودشان بدانند یعنی آنها را واجد حقوق اجتماعی کنند، مثلاً هنگامی که پادشاه مصر برای یونانیان گندم می فرستاد آنها حرامزادگان را هم جزء افراد رسمی ملت محسوب کردند که گندم زیادتری دریافت کنند و باز ارسطو در «کتاب سیاست» خود می نویسد: سکنه بعضی از شهرهای یونان کم بود حرامزادگان جزء افراد رسمی ملت گردیده و با این عنوان واجد حقوق مدنی و اجتماعی شده و ارث می بردند.

۲. لزوم رضایت پدر برای ازدواج

رضایت پدر برای ازدواج از این جهت لازم است که پدر خود را مالک فرزند می داند و از طرف دیگر به فرزند خود علاقه مند می باشد و می داند که فرزند او به واسطه جوانی و طغیان احساسات فاقد تجربه است.

در بعضی از «کشورهای جمهوری» و یا کشورهای دیگر ممکن است قوانین و مقرراتی وجود داشته باشد که نمایندگان دولت در ازدواج بازرسی نمایند، وضع این قوانین از لحاظ رعایت مصالح جامعه است، مثلاً افلاطون تمایل داشت که امنای دولت در «ازدواج جوانان» بررسی نمایند و نگذارند وصلتهایی صورت بگیرد که بر خلاف مصالح جامعه باشد، ولی امروز وظیفه نظارت در امر ازدواج با پدران

است و احتیاط آنها در این کار بیش از سایرین می باشد و مایلند که همسر فرزندان آنها کسانی باشند که بتوانند فرزندانی که لایق نام آنها باشد به وجود آورند ولی گاه اتفاق می افتد که بخل و لثامت پدران در امر ازدواج تأثیر سوء می کند و حتی ممکن است دولتها هم در امر ازدواج از لحاظ نفع مالی نظر داشته باشند.

توماس گاژ [۴] در سیاحتنامه خود راجع به رفتار اسپانیولیا در هند غربی چنین می گوید: «برای اینکه شماره افراد ملت زیاد شود و در نتیجه شماره مالیات دهندگان زیاد گردد اسپانیولیا مقرر داشته اند تمام هندیان در پانزده سالگی ازدواج نمایند سن ازدواج را برای پسران چهارده سالگی و برای دختران سیزده سالگی تعیین کرده اند و می گویند توانایی جسمانی جبران قلت سن مرد و زن را می نماید، با این ترتیب دیده می شود که در امری که تمام ملل روی زمین آزادی دارند و می توانند مطابق میل خود رفتار نمایند هندیها هنوز محکوم به اطاعت امر اسپانیولیا و به منزله غلام آنها می باشند.

۸. دنباله موضوع فصل قبل

در انگلستان دخترها گاهی بدون در نظر گرفتن مقررات قانون بدون رضایت پدران خود شوهر می کنند و می گویند علتش این است که «قوانین انگلستان» تارک شدن دختران و دخول آنها را در صومعه ها قدغن کرده اند و به این جهت دختران ناچارند شوهر اختیار نمایند و غیر از این در زندگی خط مشی دیگری ندارند ولی در کشور فرانسه نظر به اینکه تارک دنیا شدن دختران مرسوم است و آنها می توانند بدون شوهر بمانند لذا قانون رضایت پدر برای ازدواج با وضع اجتماعی دختران مناسب است. با رعایت نکات فوق رسوم اسپانیا و ایتالیا در امر ازدواج خوب نیست زیرا در عین حال که «رسم تارک دنیا شدن» در آنجاها هست دخترها می توانند بدون رضایت پدر شوهر اختیار نمایند.

۹. دختران

از آنجایی که دختران غیر از وسیله ازدواج آزادی خود را به وسیله دیگری نمی توانند تحصیل کرده و کسب لذت کنند و چون دختر در خانه پدر چشم و گوش

بسته است و زندگی او از حدود مخصوصی تجاوز نمی‌نماید همواره برای ازدواج مهیا می‌باشد تا بتواند از این حدود تجاوز نماید و از قیودی که در خانه پدر داشته رهایی یابد، بنابراین تشویق دختران به ازدواج مورد ندارد ولی پسران بایستی برای ازدواج تشویق شوند.

۱۰. علت ازدواج

هر جایی که مکانی برای زندگی دو نفر باشد مرد و زن ازدواج می‌نمایند و همین که توانستند به راحتی در آن مکان زندگی کنند غرائز طبیعی آنها را وادار به ازدواج می‌نماید مگر اینکه مشکلاتی از لحاظ تأمین معاش در میان باشد. قومی که تازه به وجود آمده کثیرالنسل می‌شود و شماره افراد آن با نهایت سرعت رو به افزایش می‌گذارد. مردان و زنان این قوم جدید نمی‌توانند با عزوبت زندگی کنند و به هیچ وجه از داشتن فرزند زیاد ملول و معذب نخواهند شد ولی وقتی که قوم تشکیل و شماره افراد آن فزونی گرفت آن وقت عکس این وضعیت پیش می‌آید و عزوبت زیاد باعث زحمت نمی‌شود.

۱۱. سختگیری حکومتها

اشخاص بی بضاعت و فقرا پر اولاد می‌شوند و فرزندان زیاد از آنها به وجود می‌آید زیرا این اشخاص مثل اقوام جدید هستند و تربیت کردن فرزند برای پدر اشکالی ندارد و سهولت می‌تواند فن خود را به آنها یاد بدهد و در مورد گدایان اطفالی که به وجود می‌آیند ممد گدایی پدر و مادر می‌شوند. این قبیل اشخاص یعنی نسل گدایان در کشورهای ثروتمند زیاد می‌شود زیرا آنها هیچ کمکی به جامعه نمی‌نمایند بلکه سربار جامعه هستند یعنی جامعه است که از آنها نگهداری می‌کند. ولی اشخاصی که ذاتاً گدا نیستند بلکه عدم بضاعت آنها به واسطه سختی روزگار و یا سختی اسلوب حکومت است و همواره برای فردای خود دغدغه دارند پیوسته کم اولاد می‌باشند. چون این اشخاص خوراک و پوشاک خودشان را نمی‌توانند تأمین نمایند در این صورت چگونه ممکن است خوراک و پوشاک و وسایل تربیت و نگهداری فرزندان خویش را تهیه کنند، این قبیل اشخاص اگر

ناخوش شوند مخارج مداوای خود را ندارند در این صورت چگونه ممکن است بتوانند کودک یعنی یک ناخوش دائمی را پرستاری و نگهداری کنند.

بنابراین اینکه گفته‌اند هر چه انسان فقیرتر باشد بیشتر به او خوش می‌گذرد گفته‌ی پوچی است آنهایی که روی این عقاید اولاد زیاد می‌آورند گاه سختی روزگار و سختی اسلوب حکومت برای آنها به درجه‌ای می‌رسد که حتی احساسات طبیعی مادری را هم برای همان احساسات طبیعی خفه می‌نمایند. مثلاً زنان امریکایی سقط‌جنین می‌نمایند که فرزندان آنها گرفتار زمامداران بی‌رحم و ظالم نشوند و البته این بی‌رحمی مادر ناشی از همان حس مادری است که نمی‌خواهد فرزند خود را زیر دست ظالم ببیند.

۱۲. تعداد پسران و دختران در کشورهای مختلف

من در کتاب شانزدهم فصل چهارم روح‌القوانین گفته‌ام که در اروپا پسر قدری زیاده‌تر از دختر متولد می‌شود ولی دیده شده است که در ژاپن شماره دختران زیاده‌تر از پسران است یعنی دختر زیاده‌تر از پسر متولد می‌شود و نظر به اینکه شماره دختران در ژاپن زیاده‌تر است پس شماره زنان یعنی مادران در آنجا زیاده‌تر از اروپا می‌باشد و بنابراین نسل ژاپن سرعت زیاد می‌شود.

در کتب جهانگردان ذکر شده که در «بانتام» شماره دختران بقدری زیاد است که به هر پسری ده دختر می‌رسد ولی نباید تصور کرد که به این دلیل در آنجا خانواده‌های بزرگ وجود دارد زیرا کمتر کسی است که استطاعت داشته باشد چنین خانواده‌های بزرگی را که مرکب از زنان بسیار باشند، نگهداری نماید.

۱۳. شهرها و نواحی بندری

در بنادر که ملوانان و جاشوان زندگی می‌کنند و کسانی در آنجا سکنی دارند که به وسیله کشتی به نقاط دور دست می‌روند و خود را در معرض خطرات عدیده قرار می‌دهند شماره مردان کمتر از زنان می‌باشد، با این وصف در این بنادر فرزندان زیاد متولد می‌شود و علت آنها سهل بودن اعاشه است و شاید هم خوردن روغن ماهی در بنادر دریایی تأثیر زیادی در تولید مثل و کثرت نسل داشته باشد و ممکن

است یکی از علل پراولاد بودن ژاپنیها و چینیهها هم خوردن انواع ماهی باشد. اگر این فرض حقیقت داشته باشد بعضی از رسوم کلیسا که در بعضی از ایام سکنه صومعهها را وادار به خوردن ماهی می کند و غیر از آن برای آنها غذایی جائز نمی داند بر خلاف روح قوانین کلیساست زیرا خوردن ماهی باعث تحریک شهوات نفسانی می شود.

۱۴. رابطه محصولات زمین با تعداد جمعیت

جمعیت مرغزارها و مراتع کم است زیرا شماره افرادی که در این اراضی نائل به تحصیل کار می شوند کم است و در عوض شماره سکنه اراضی زراعتی زیادتر است به علت آنکه مردم می توانند در این قبیل اراضی تحصیل شغل نمایند و به همین دلیل شماره افراد اراضی تاکستانها هم زیاد می باشد. در انگلستان به این حقیقت برخورده اند که افزایش مراتع باعث کمی جمعیت می شود و برعکس در فرانسه افزایش اراضی زراعتی و تاکستان بر جمعیت می افزاید.

در کشورهایی که معادن زغال هست و مردم آن نواحی می توانند به جای «زغال چوب» زغال معدنی بسوزانند این مزیت وجود دارد که احتیاجی به جنگل ندارند و می توانند تمام جنگلها را مبدل به اراضی زراعتی کنند.

در کشورهایی که مزارع برنج وجود دارد و غذای غالب اهالی برنج است چون احتیاج مبرمی به آب دارند و آبیاری مزارع برنج کاری زیاد و پرهزمت است به عده بیشتری آدم احتیاج است و به همین جهت عده زیادی از مردم می توانند در این اراضی تحصیل شغل کنند. مزیت دیگر این اراضی این است که نسبت به کشت محصولات دیگر از قبیل گندم و غیره اراضی کمتری برای تأمین معاش یک خانواده مورد احتیاج می باشد. مزیت سوم اینکه در نقاط دیگر یک قسمت از اراضی را اختصاص به علوفه حیوانات می دهند و حال اینکه در اراضی برنج خیز تمام اراضی به مصرف غذای انسان می رسد. مزیت چهارم این زمینها آن است که تمام کارهایی که در نقاط دیگر به وسیله حیوانات انجام می شود در اینجاها به دست انسان عملی می شود و زراعت برنج کارگاه بزرگی است که عده زیادی از افراد را بکار وافی دارد.

۱۵. رابطه تعداد جمعیت با حرف و صنایع

وقتی که کشور دارای یک «قانون فلاحی» شد و زمین به طور برابر بین افراد آن کشور تقسیم گردید در آن صورت جمعیت آنجا بسرعت رو به ازدیاد می گذارد ولو اینکه اهالی فاقد حرف و صنایع باشند زیرا هر یک از افراد آن کشور به وسیله کارهای فلاحی و استفاده از زمین خویش، معاش خود و عائله اش را تأمین می نماید و تمام افراد آن کشور به هیئت اجتماع با تمام محصولات اراضی خویش زندگی می کنند و آنها را مصرف می نمایند.

این رسمی بود که در بعضی از جمهوریهایی قدیم وجود داشت ولی در کشورهای امروز چون اراضی بدون مساوات قسمت گردیده محصولات زمین در بعضی از نقاط بقدری زیاد است که تولید کنندگان محصولات مزبور نمی توانند همه را مصرف نمایند در چنین نقاطی اگر به حرف و صنایع توجه نمایند و تمام هم خود را صرف فلاحت کنند در آن صورت کشور پرجمعیت نخواهد شد، زیرا آنهایی که زراعت می کنند و یا دیگران را وادار به زراعت می نمایند چون مقدار زیادی محصول تولید می نمایند و نمی توانند تمام محصولات خود را مصرف کنند سال بعد کار نخواهند کرد و دست به زراعت نخواهند زد و از طرف دیگر اشخاص بی کاری که در آن منطقه یا کشور هستند نمی توانند محصولات زمینی را مصرف نمایند زیرا شخص بی کار به واسطه نداشتن درآمد قادر به مصرف کردن اجناس و خرید محصولات نیست. برای حصول تعادل در این کشورها باید صنایع و حرف به وجود آید و جمعی خود را مشغول به صنایع نمایند تا محصولات فلاحی را مصرف کنند، در هر کشوری کشاورزان باید بیش از میزان احتیاج خود تولید کنند تا علاقه تهیه ثروت در آنها تولید شود و مایل شوند بیش از میزان احتیاج خود و زندگی عادی مبل و اثاثه داشته باشند و برای حصول به این منظور کالاهای خود را به دیگران بفروشند و در عین حال طبقه صنعتگری وجود داشته باشد که این کالاها را بخرد.

ماشینهایی که در حرف و صنایع به کار می رود گرچه باعث کوتاه کردن طول مدت کار برای ساختن مصنوعات می گردد مع ذلک همواره مفید نیستند. زیرا یک مصنوع که از طرف یک کارگر ساخته می شود و به مبلغ معینی آن را به خریدار می فروشد و از فروش آن اسرار معاش می نماید چنانچه بر اثر وجود ماشین آلات طول

مدت کار برای ساختن آن تقلیل یابد و در نتیجه مقدار زیادی از آن مصنوع وارد بازار شود باعث خواهد شد کارگران کمتری از راه ساختن آن مصنوع امرار معاش نمایند زیرا کاری را که باید یک کارگر انجام دهد ماشین انجام خواهد داد. به همین جهت است که من عقیده دارم ماشین همواره مفید نیست و اگر استفاده از آسیاب آبی در همه جا مرسوم نشده بود وجود این آسیاب را آن طور که می گویند مفید نمی دانستم زیرا سبب شده است که عده ای از مردم که سابقاً گندم را با آسیاب دستی آرد می کردند بی کار بشوند و یک عده از اشخاص هم از مصرف آبی که اکنون صرف گردانیدن آسیاب می گردد محروم شده اند و همچنین زمینهای پهناوری که سابقاً با این آب مزروع و مشروب می شد بایر بماند [۵].

۱۶. نظریه قانونگذاران نسبت به ازدیاد نسل

مقررات مربوط به کم و زیادی افراد یک کشور مربوط به عوامل مختلفی است و «قانونگذاران» هر وقت بخواهند درصد ازدیاد و یا تقلیل افراد یک کشور برآیند آن کیفیات را در نظر می گیرند ولی کشورهایی هم وجود دارد که قانونگذاران برای ازدیاد نفوس دخالتی نمی کنند و مقرراتی وضع نمی نمایند زیرا اوضاع طبیعی آن کشورها به خودی خود باعث افزایش سکنه می شود و دخالت قانونگذاران مورد پیدا نمی کند بدیهی است وقتی آب و هوای یک کشور باعث ازدیاد سکنه آنجا شد دیگر دلیل ندارد قانونگذار در این امر مداخله نماید و مقررات خاصی وضع کند تا مردم فرزندان بیشتری به وجود آورند.

گاهی می شود که آب و هوای یک کشور برای ازدیاد نسل انسان مساعد است اما وضعیت تولید محصول زمین اجازه نمی دهد که کشور دارای جمعیت زیاد باشد به همین جهت است که در کشور چین هر چند سال یک مرتبه میلیونها نفر از گرسنگی می میرند. همین علت یعنی مساعدت آب و هوا و عدم مساعدت زمین در کشور «تونکین» [۶] نیز همان اثر را می بخشد و باعث مرگ عده زیادی از افراد بر اثر گرسنگی می شود و به همین جهت است که سکنه کشور چین و نقاط دیگر دخترهای خود را می فروشند و فرزندان خود را به غلامی می دهند. عقیده بعضی از جهانگردان عرب که شرح مسافرت آنان را رنودو [۷] ذکر کرده در مورد فروش

دختران صحیح نیست زیرا آنان این کار را معلول علل روحی دانسته و گفته‌اند عامل اخلاقی و معنوی باعث فروش دختران می‌شود.

بطوری که گفته شد این رسم به واسطه مساعد نبودن وضعیت زمین و محصولات پیدا شده است چنانکه همین علت یعنی مساعد بودن آب و هوا برای ازدیاد نفوس و عدم مساعدت زمین برای تولید محصول کافی باعث شده که در ژاپن زنها نمی‌توانند دارای فرزند بشوند مگر اینکه سن آنها از سی و پنج سال کمتر نباشد و چنانچه قبل از این سن بارور گردیدند راهبه‌های ژاپونی وسایل سقطجنین را فراهم خواهند کرد.

۱۷. یونان و تعداد جمعیت و ساکنان آن

همانطور که علل طبیعی در بعضی از کشورها موجب ازدیاد نفوس شده و می‌شود و یا عللی از قبیل قحطی و عدم مساعدت زمین باعث تقلیل نفوس می‌گردد علل دیگری هم باعث این امر می‌شود. در یونان قدیم طرز حکومت طوری بود که گاهی کمک به ازدیاد نفوس می‌کرد و زمانی آن را تقلیل می‌داد. یونان ملت بزرگی بود و شهرهای عذیده داشت که هریک از آنها دارای اصول حکومت خاصی بودند به طوری که طرز حکومت هر شهری با شهر دیگر فرق داشت، در عین حال این ملت مثل هلندیها و سویسیها و آلمانیها جنگجو بودند و فتح و پیروزی را دوست می‌داشتند لذا قانونگذاران در هریک از شهرهای یونان مقررات و قوانین را طوری وضع کردند که در داخل کشور باعث سعادت و رفاهیت افراد باشد و در خارج کمک به نیروی کشور کند بطوری که نیروی خارجی کشور از کشورهای مجاور (سایر شهرها) کمتر نباشد. با این طرز یعنی محدود بودن خاک و جمع بودن وسایل زندگی طبیعی سکنه شهرهای یونان رو به ازدیاد می‌گذاشت، آن وقت برای اینکه جمعیت کم شود مردم به اقتضای طبیعت یعنی لزوم پیدا کردن وسیله معاش مهاجرت می‌کردند و در نقاط دیگر کوچ‌نشینیهای تشکیل می‌دادند و یا به عنوان سرباز مزدور دیگران می‌شدند و قانون‌گذاران هم این کارها را تشویق می‌کردند که شماره نفوس کاسته شود.

در کشورهای یونان قوانین و مقررات عجیب و غریبی وجود داشت، مثلاً

مقررات بعضی از کشورها ایجاب می‌کرد که افراد مغلوب و مطیع وسیله معاش ملت فاتح را فراهم نمایند، مثلاً «ایلوته‌ها» معاش سکنه «لاکدایمون» را تأمین می‌کردند و سکنه «پریسی» معاش مردم «کرت» را تهیه می‌کردند و اهالی «پنسبت» موظف به تهیه معاش اهالی «تسالی» بودند. نتیجه این شد که افراد ملل فاتح نمی‌بایستی از شماره معین تجاوز نمایند و گرنه ملل مغلوب یا غلامان قادر به تأمین معاش آنها نمی‌بودند.

اهالی لاکدایمون جنگجو بودند و جز سربازی کاری نداشتند و معاش آنها از طرف غلامان یعنی افراد ملت مغلوب که کشاورزی می‌کردند تأمین می‌شد. اگر دسته سپاهی (آزاد) فزونی می‌یافت دیگر کشاورزان نمی‌توانستند معاش آنها را تأمین نمایند. بنابراین همانطور که ما امروز عقیده داریم باید افراد ارتش محدود باشد، در یونان قدیم هم عقیده به محدود بودن افراد ملل غالب یعنی سپاهیان داشتند. بالنتیجه در یونان قدیم قانونگذاران به تنظیم شماره افراد ملت توجه مخصوص داشتند.

«افلاطون» در کتاب قوانین خود می‌نویسد: سکنه هر شهر نباید از پنج - هزار دسته چهل نفری تجاوز نماید و همچنین عقیده دارد که به نسبت احتیاج هر شهر باید ازدیاد نسل و تقلیل آن را تشویق کرد، مثلاً وقتی ملت محتاج افراد زیادتری است باید خانواده‌های پرولاد را مورد احترام و تکریم قرار داد و در غیر این صورت اینگونه خانواده‌ها را تحقیر و تخفیف کرد. او در «کتاب دیگر خود به نام جمهوری» عقیده دارد که برای تنظیم شماره افراد ملت باید ازدواج تحت نظر دولت باشد که در موقع لزوم بتوان از کثرت افراد ملت جلوگیری کرد.

ارسطو در کتاب سیاست می‌نویسد: «در صورتی که قوانین کشور فروش اطفال را منع نماید باید شماره فرزندان هر خانواده محدود باشد و چنانچه پس از تکمیل شماره فرزندان یک خانواده باز هم مادر بارور شد لازم است قبل از رشد جنین در شکم مادر او را وادار به سقط جنین کرد.» اهالی «جزیره کرت» برای جلوگیری از نزاید فرزندان وسیله مکروه و قابل نکوهشی داشتند که ارسطو ذکر کرده ولی حجب و حیا و رعایت نزاکت و عفت قلم مانع از این است که من در این کتاب آن را ذکر نمایم بنابراین از شرح آن صرف‌نظر می‌کنم، باز ارسطو در جای

دیگر کتاب سیاست می گوید:

«بعضی از نقاط که شماره افراد ملت قلیل است به موجب مقررات قانون خارجیها و اطفال حرامزاده را نیز در شماره افراد ملت محسوب می نمایند و نیز فرزندان را که پدرانشان خارجی و مادرانشان از اتباع داخلی بوده است در زمره افراد ملت می پذیرد ولی همین که شماره افراد ملت به اندازه کافی رسید دیگر این کار را نمی کند.» «وحشیهای سرزمین کانادا» عادتاً اسیران جنگی را می سوزانند لیکن هنگامی که شماره افراد آنها کم است و کلبه هایی در دسترس خود دارند که فاقد سرنشین می باشد در آن صورت اسیران جنگی را در آن کلبه ها جای داده و آنها را در زمره افراد ملت خود می پذیرند.

ویلیام پتی [۸] در طی مطالعات خود می نویسد: «در انگلستان قیمت یک انسان با رعایت سطح ثروت عمومی آن کشور شصت «لیره انگلیسی» و به اندازه قیمت یک نفر غلام در بازار غلامان الجزیره است، اگر این حساب صحیح باشد باید گفت که در انگلستان بهای یک انسان نسبتاً زیاد است زیرا کشورهایی وجود دارد که در آنجا قیمت یک انسان تقریباً هیچ می باشد».

۱۸. وضع تعداد جمعیت مردم جهان قبل از روم قدیم

در کشورهای قدیم از قبیل: «ایتالیا، سیسیل، آسیای صغیر، اسپانیا، ژرمن، گل» و غیره شماره افراد ملت زیاد بود و احتیاج به وضع مقررات مخصوصی برای ازدیاد سکنه نداشتند و به همین جهت در آن کشورها قوانینی برای ازدیاد نفوس وجود نداشته است.

۱۹. کاهش جمعیت جهان

پس از اینکه کشور روم باستانی به وجود آمد تمام کشورهای مذکور در فوق از قبیل ایتالیا و سیسیل و غیره جزو کشور روم شد و از آن پس سکنه آنها به طور غیر محسوس رو به تقلیل گذاشت.

«تیتوس لیویوس» می گوید: «اگر اهالی ولسکی جمعیت بسیاری نداشتند چگونه توانستند آن همه بجنگند و در جنگها غالباً مغلوب شده و تلفات بسیار بدهند ولی

امروز اگر به این ناحیه نظر بیاندازید خواهید دید که سکنه آن خیلی قلیل و به استثنای چند سرباز رومی و چند نفر غلام بکلی فاقد سکنه است.» «پلوتارک» در مآثر اخلاقی خود نکته دیگری را تذکر می‌دهد که مؤید گفته لیویوس و در خصوص تقلیل سکنه نواحی منضمه به روم می‌باشد. او می‌گوید: «رسم خطبه خواندن به نام خدایان به کلی برافتاد زیرا در نقاطی که خطبا سخن می‌گفتند شماره جنگجویان رو به تقلیل نهاده و امروز در تمام یونان بیش از سه هزار مرد جنگی نمی‌توان یافت.»

«استرابون» در کتاب خود می‌گوید که ناحیه «اپیروس» و مناطق اطراف آن تقریباً خالی از سکنه گردیده و تقلیل نفوس این مناطق که مدتی پیش شروع شده امروز نیز ادامه دارد بطوری که اردوگاه سربازان رومی در این مناطق منازل متروک و خالی از سکنه می‌باشد. «استرابون» قلت نفوس این مناطق را مربوط به جنگ می‌داند و می‌گوید: پس از آنکه **پائولوس آمیلیوس** [۹] سرزمین اپیروس را فتح کرد هفتاد شهر از شهرهای آن را ویران نمود و یکصد و پنجاه هزار تن را به اسیری برد و از آن پس سکنه این نواحی بتدریج تقلیل یافت تا به وضعیت امروز رسید.

۲۰. رومیها مجبور شدند برای ازدیاد نفوس قوانین مخصوص وضع کنند

رومیها که همواره در جنگ و ستیز بودند و ملل مختلف را از بین می‌بردند بتدریج خودشان را هم از بین بردند و مثل شمشیری بودند که دائماً در کار باشد و بالنتیجه رفته رفته فلز آن کاسته شود. آن وقت در صدد برآمدند تلفات خود را جبران کنند و بر شماره افراد خود بیافزایند. بعدها خواهیم گفت که چگونه این کار را انجام دادند، اکنون فقط صحبت ما در خصوص قوانینی است که برای ازدیاد نسل وضع کردند، اما در باب تصمیماتی که برای ازدیاد اتباع خود اتخاذ کردند و اتحادیه‌هایی که برای این منظور تشکیل دادند و حقوقی که به اتباع روم اعطا کردند صحبت نمی‌کنیم و همچنین درباره تدابیر سیاسی و در خصوص تصمیمات رومیها برای جلب اتباع ملل دیگر بحثی نمی‌کنیم فقط در اطراف قوانینی خواهیم گفت که کمک شایانی به منظور آنها کرد زیرا اطلاع از آن بی‌فایده نیست.

۲۱. قوانین رومی در خصوص ازدیاد نسل

قوانین قدیم رومی حاوی مقررات مخصوصی بود که اتباع روم را وادار به ازدواج می کرد و مجلس سنا و ملت روم غالباً نظامات مخصوصی برای ازدواج وضع می کردند.

«دیونوسیوس هالیکارناسی» مورخ معروف روی همین اصل که ازدواج در روم قدیم اجباری بود، یک قسمت از تاریخ قدیم روم را مورد تردید قرار می دهد و می گوید: من تصور نمی کنم پس از جنگ معروف «فایوس» [۱۰] با قبایل وئی [۱۱] که سیصد و پنج خانواده فایوس در این جنگ ازین رفتند یک نفر از افراد خانواده فایوس باقی مانده باشد تا نسل این خانواده را حفظ کند زیرا آن موقع رومیها ناچار بودند ازدواج نمایند و منظور اصلی از ازدواج هم ازدیاد نسل بود. علاوه بر قوانین مخصوصی که برای وادار کردن مردم به ازدواج وضع شده بود، سنسورها هم در امر ازدیاد نسل نظر داشتند و بر حسب احتیاجات ملی ضمن انتقادات خویش مردم را به ازدواج تشویق می کردند.

انحطاط اخلاق عمومی سبب گردید مردم نسبت به ازدواج بی رغبت شوند و آن را به منزله قیدی بدانند که مانع از عیش و خوشگذرانی است. یکی از سنسورهای روم که در ضمن انتقادات خود مردم را تشویق به ازدواج می کرد «متلوس نومیدیکوس» [۱۲] می باشد که در یکی از خطبه های انتقادی خود چنین می گوید: «اگر مقرر بود انسان بتواند بدون زن زندگی کند البته ما خود را از این قید رها می کردیم ولی چون به حکم طبیعت نسل انسان بدون زن باقی نمی ماند و از طرفی نمی توان با زن به خوشبختی زندگی کرد ناچار ما بایستی بقای نسل را بر چیزهای دیگر ترجیح داده و ازدواج نماییم».

گرچه اصول انتقاد برای تصفیه اخلاق عمومی در روم قدیم به وجود آمد ولی فساد اخلاق به جایی رسید که وسیله تصفیه اخلاق را بلا اثر کرد و به همین جهت انتقادات متقدین تأثیر نمی بخشید و مردم زیر بار ازدواج نمی رفتند.

منازعات داخلی و نفاق و روح عدم اطمینان از یک طرف و تأثیر دوره حکومت سه نفره و اقدامات شدید علیه افراد و جماعات از طرف دیگر بقدری موجبات ضعف دولت روم را فراهم کرد که هیچ جنگی این طور باعث ضعف روم نمی شد.

سکنه روم روبه تقلیل گذاشت و غالب مردم متأهل نبودند بطوری که وقتی سزار در صدد سرشماری برآمد معلوم شد که در روم بیش از صد و پنجاه هزار رئیس خانوار وجود ندارد، آن وقت «سزار» و «آوگوست» که هر دو امپراتور روم بودند در صدد رفع این عیب بزرگ برآمدند و مقرراتی وضع کردند که باعث ازدیاد نفوس شود.

سزار برای کسانی که دارای فرزندان زیاد بودند جوایز خاصی مقرر کرد: زنانی که سنشان کمتر از چهل و پنج سال می باشد و شوهر یا اولاد ندارند باید جواهر استعمال کنند و یا در تخت روان بنشینند. وقتی دقت کنیم مقررات سزار خیلی عقلانی بوده است زیرا احساسات نخوت و تجمل پرستی زنهارا تحریک می کرد و آنها را وادار می کرد برای جلوه گری هم که شده ازدواج نمایند. قوانینی که آوگوست برای ازدواج وضع کرد سخت تر از قوانین سزار بود. وی در سال ۷۳۶ رومی برای کسانی که به هیچ وجه ازدواج نکرده بودند مجازاتهایی برقرار و بالعکس برای آنهایی که ازدواج کرده و صاحب اولاد شده بودند جوایز و عطایائی تعیین کرد. تاسیت این قوانین را به نام «یولیانس» می نامد و معلوم است که ترکیبی از قوانین قدیم مجلس سنا و ملت روم و سنسورها می باشد و قوانین آوگوست برای ازدواج با موانع زیاد برخورد کرد و سی و چهار سال بعد از وضع این قوانین یعنی در سال ۷۶۲ [۱۳] رومی شوالیه های روم تقاضای لغو آن را کردند. قوانین آوگوست ملت روم را به دو طبقه متمایز قسمت کرده بود؛ یکی آنهایی که متأهل بودند و دیگری آنهایی که ازدواج نکرده و زن نداشتند، عده طبقه اخیر زیادتر از طبقه اول بود. در این مورد «آوگوست» مثل سنسورهای باستانی ملت روم را مخاطب ساخته و گفت:

«در این موقع که جنگها و ناخوشیها اینهمه باعث تلفات می شود اگر مردم ازدواج نکنند سرنوشت روم چه خواهد شد؟! مگر شما نمی دانید که تمدن فقط منحصر به خانه و بازار و میدان نیست؟ مگر شما نمی دانید این انسان است که باعث ایجاد تمدن و شهرها می شود؟ آیا شما انتظار دارید که نظیر گفته افسانه سرایان آدمها از زمین تولید شوند؟! و کارهای شما را اداره نمایند؟ اگر شما حقیقتاً از زن پرهیز می کردید و با زنان آمیزش نمی کردید می توانستم بگویم که به طیب خاطر

تجرد را پیشه ساخته‌اید و تصمیم دارید بدون زن زندگی کنید ولی هریک از شما با زنان چندی آمیزش می‌نمائید که رفیق سفره و شریک خوابگاه شما هستند، ممکن است ایراد بگیرید که در کشور روم دختران باکره‌ای می‌باشند که ترک دنیا کرده و شوهر اختیار نمی‌کنند ولی این دختران اگر مقررات عفت را رعایت نمایند مجازات می‌شوند و شما هم در آن صورت به واسطه عدم رعایت عفت مجازات می‌شوید. فرضاً که چنین باشد و شما همگی تارک دنیا شوید و رعایت عفت را بنمائید باز هم رعایای بدی هستید زیرا برای سراسر ملت روم سرمشق بدی خواهد بود و ممکن است آنها هم تارک دنیا شوند و بالاخره نسل ما منقطع گردد. به هر حال منظور من بقای ملت روم از راه ازدیاد نسل است و برای این منظور قوانینی وضع کرده برای کسانی که از مقررات این قوانین سرپیچی نمایند مجازاتهایی مقرر کرده و بالعکس برای کسانی که از مقررات آن اطاعت نمایند پادشاهی تعیین کرده‌ام. پادشاهی که در این قوانین وضع شده به عقیده من بزرگترین پاداشی است که در قبال رفتار پسندیده افراد ملت می‌توان داد. تبعیت از این اخلاق پسندیده و خصلت حمیده برای شما زحمتی نخواهد داشت و تکلیف شاقی نخواهد بود و حال آنکه در زندگی ملتها ساعاتی فرا می‌رسد که برای تبعیت از یک اصل نیک و پسندیده هزاران نفر باید جان خود را فدا کنند ولی در این مورد یگانه تکلیفی که بر شما وارد می‌آید این است که زن و فرزندان خودتان را نان بدهید و از آنها نگهداری نمائید.»

آنگاه قوانینی به نام «قانون یولیوسی» که نام شخص آوگوست بود و «قوانین پاپا و پوپایا» [۱۴] وضع گردید، وجه تسمیه این دو قانون این است که واضح آنها دونفر کنسول رومی به نام «مارکوس پاپیوس» [۱۵] و «پوپایوس ساینوس» [۱۶] بودند. بطوری که «دیون» در کتاب خود می‌گوید: دو قانون اخیر در نظر ملت روم خوب جلوه نکرد و علتش این بود که کنسولهایی که واضح آن بودند شخصاً زن و بچه نداشتند. با این وصف قوانینی که در زمان آوگوست در خصوص ازدواج وضع شد یکی از بهترین قوانین کشوری روم می‌باشد و البته منظور ما از قوانین زمان آوگوست قوانین اخیر است نه قانونی که بدواً به دست آوگوست وضع گردید و موسوم به قانون «یولیانیوسی» شد.

اشخاصی که بخواهند مجموع این قوانین را به دست آورند باید به مأخذهای چندی مراجعه نمایند. یک قسمت از این قوانین در مجموعه «اولپیانوس» آمده و قسمتی دیگر در کتب تاریخ نویسان که در خصوص «قوانین روم قدیم» نویسندگی کرده‌اند موجود است. این قوانین ابواب بسیاری داشته و سی و چهار باب آن به دست آمده. یکی از ابواب آن به طوری که **اولوس گلیوس** [۱۷] در کتاب دوم بخش پانزدهم باب هفتم می‌نویسد مربوط به پادشاه و مزایایی بوده که این قانون درباره آنها می‌که فرزند دارند قائل شده است.

رومیا چون غالباً از شهرهای «لاتینی» به وجود آمده بودند و شهرهای لاتینی هم مدت مدیدی تحت تصرف اهالی «لاکدایمون» بوده مطابق آداب و رسوم اهالی لاکدایمون برای سالخوردگان قائل به احترام خاص بودند و هنگامی که سکنه کشور روم رو به تقلیل گذاشت و لازم شد مقرراتی برای ازدواج و ازدیاد نسل وضع شود مزایایی را که برای معمرین در نظر گرفته بودند نظیرش را برای متأهلین و صاحبان اولاد قائل شدند. یک قسمت از این مزایا مختص متأهلینی بود که اولاد نداشتند و به نام حقوق شوهران خوانده می‌شد، قسمت دیگر اختصاص به شوهرانی داشت که واجد اولاد بودند، بهترین مزایا به کسانی اعطا می‌گردید که دارای سه اولاد بودند، بنابراین نباید این سه نوع مزیت را با هم اشتباه کرد، مثلاً مردهایی که عیال داشتند ولی فرزند نداشتند مزیتشان این بود که در تئاتر دارای مکان مخصوصی بودند، آنهایی که فرزند داشتند از مزایای زیاده‌تری برخوردار می‌شدند، کسانی که بیشتر فرزند داشتند امتیازاتشان زیادتر بود.

کنسولهای رومی که فرزندان زیادتری داشتند قبل از کنسولهای دیگر حرکت می‌کردند و پیشاپیش آنها راه می‌رفتند و مقررکنسولی خود را شخصاً تعیین می‌کردند و هریک از ایالات روم را که می‌خواستند برای حوزه کنسولی خویش انتخاب می‌کردند. هریک از وکلای مجلس سنا که فرزندانشان زیادتر بود نامشان در دفتر اسامی و کلا بالاتر از دیگران ثبت می‌شد و نیز برای ایراد خطابه در مجلس حق تقدم داشتند، فرزندان زیاد به داوطلبان شغل قضاوت اجازه می‌داد که قبل از سن قانونی به مقام قضاوت برسند و داشتن هر فرزند برای نیل به مقام قضاوت به منزله یک سال محسوب می‌شد، بنابراین شخصی که سه فرزند داشت می‌توانست

سه سال قبل از رسیدن به سن قانونی به مقام قضاوت برسد.

هریک از اتباع روم که سه فرزند داشت هیچ نوع عوارضی به او تعلق نمی گرفت. زنان آزاد که دارای سه فرزند بودند از حیث مزیت اجتماعی و از جهات دیگر با زنانی که سابقاً برده بوده و سپس آزاد گردیده و صاحب چهار فرزند شده بودند، حقوق مساوی داشتند و در واقع داشتن چهار فرزند سبب می شد زنی که سابقاً برده بود از حیث حقوق اجتماعی با یک زن آزاد که دارای سه فرزند است مساوی باشد [۱۸].

به همان نسبت که برای متاهلین و صاحبان اولاد پاداش هایی تعیین کرده بودند برای کسانی که ازدواج ننموده و اولاد نداشتند مجازات هایی وضع شده بود مثلاً کسانی که تأهل اختیار نکرده بودند نمی توانستند از دیگران میراث ببرند و فقط از پدر و مادر خود ارث می بردند و همچنین کسانی که متأهل شده ولی فرزند نداشتند فقط از نصف میراث اصلی از دیگران ارث می بردند. «پلوتارک» مورخ معروف یونانی می گوید: «موضوع ارث بردن در روم قدیم خیلی اهمیت داشت و مردم برای اینکه دارای فرزند و وارث نشوند متأهل نمی شدند بلکه متأهل می شدند که مشمول مقررات قانون شده و بتوانند از دیگران ارث ببرند».

مقدار اموالی که یک زن و شوهر می توانستند به یکدیگر بدهند بر حسب اینکه فرزند داشته، یا نداشته باشند فرق می کرد، مثلاً اگر زن و شوهر از یکدیگر اولاد داشتند هر چه داشتند و هر چه می خواستند می توانستند به یکدیگر بدهند و اگر اولاد نداشتند بعد از مرگ فقط یکدهم اموال یکدیگر را می توانستند به ارث ببرند. و چنانچه زن یا شوهر فرزندی از همسر ماقبل داشتند می توانستند به نسبت شماره فرزندان مزبور یک عشر از اموال خود را به یکدیگر ببخشند به این طریق که اگر از همسر ماقبل دو اولاد داشتند می توانستند دو عشر از دارایی خود را به یکدیگر بدهند و اگر سه نفر اولاد داشتند سه عشر و ... هرگاه شوهری به علتی غیر از علل موجه و کارهای مربوط به خود و یا مربوط به کشور از زن خویش کناره می گرفت و غیبت می کرد در صورت فوت زن نمی توانست از آن زن ارث ببرد. اگر زن و شوهری از هم جدا می شدند یعنی طلاق به میان می آمد زن و شوهر بایستی به موجب مقررات قانون تا یک سال و نیم بعد از طلاق ازدواج جدیدی نکنند و در

صورت مرگ یکی از زوجین دیگری مکلف بود تا دو سال بعد از مرگ همسر خود از ازدواج خودداری کند.

پدرانی که مایل به ازدواج فرزندان خود نبودند و یا از دادن جهیزیه به دختران خود امتناع می کردند به موجب مقررات قانون مکلف به موافقت ازدواج و دادن جهیزیه به دختران می شدند.

تاریخ نامزدی با تاریخ ازدواج نمی بایست بیش از دو سال فاصله داشته باشد و چون غالباً دختران در دوازده سالگی ازدواج می کردند تاریخ نامزدی نمی بایست جلوتر از ده سالگی باشد. مقصود قانونگذاران از وضع این قانون آن بود که نامزدها ناچار شوند عروسی کنند نه اینکه به عنوان نامزدی از مزایای ازدواج برخوردار گردند.

مرد شصت ساله نمی توانست زنی را که پنجاه سال داشت به حباله نکاح در آورد زیرا چنین زنی بچه نمی زائید، قانونگذاران که مزایای بسیاری را برای متأهلین قائل شده بودند تا فرزندان زیاد تولید کنند نمی خواستند ازدواجی صورت بگیرد که از لحاظ ازدیاد نسل فایده نداشته باشد به همین دلیل ازدواج زنی که بیش از پنجاه سال داشت با مردی که سنش از شصت سال کمتر بود قانونی شمرده نمی شد زیرا چنین مردی هم عادتاً نمی توانست تولید نسل کند مگر به طور استثناء. «تیریوس» یکی دیگر از امپراتوران روم بر شدت این قانون افزود و مقرر کرد مردی که شصت سال دارد نمی تواند با زنی که سنش کمتر از پنجاه سال است ازدواج کند ولی «کلاودیوس» امپراتور دیگر این قانون را لغو کرد و سختگیریهای تیریوس را از میان برداشت.

باید دانست یک قسمت از مقررات این قانون فقط با آب و هوای ایتالیا تناسب داشت که زنها در پنجاه سالگی عقیم می شدند و مردها در شصت سالگی توانایی تولید مثل را از دست می دادند ولی در مناطق شمالی اروپا زنانی بوده و هستند که بعد از پنجاه سالگی بارور می شوند و نیروی مردان تا هفتاد سالگی و زیادتر برای تولید مثل باقی می ماند.

«آگوست» برای اینکه ازدواج را آزاد بگذارد و مردم بتوانند مطابق تمایل خویش زن اختیار کنند به تمام اشخاص آزاد که وکیل مجلس سنا نباشند اجازه

داد با کنیزکان آزاد شده ازدواج نمایند. در «قانون پاپیا» ازدواج و کلای مجلس سنا هم با کنیزکان آزاد گردیده و فقط با زنانی که روی صحنه تئاتر نمایش داده بودند، ممنوع شد. اگر به عقب برگردیم می بینیم حتی از زمان «اولپیانوس» هم مردان آزاد نمی توانستند با زنانی که سابقه عفت آنها خوب نیست، ازدواج نمایند و یا با زنانی که روی صحنه تئاتر نمایش داده و یا در یکی از دادگاههای عمومی محکوم شده اند وصلت نمایند.

«کنستانتینوس» قانونی وضع کرد که نسبت به امنای دولت ممنوعیتهای ازدواج را شدیدتر کرد. به موجب این قانون نه تنها وکلای مجلس سنا نمی توانستند با کنیزکان آزاد شده و با زنانی که روی صحنه تئاتر نمایش داده اند وصلت نمایند بلکه امنای دولت و حتی کارمندان دین پایه دولت هم نمی توانستند با کنیزکان آزاد شده و زنانی که روی صحنه تئاتر بازی کرده اند وصلت نمایند ولی «یوستینیانوس» قانون «کنستانتینوس» را لغو کرد و به همه کس اجازه داد که با هرکس که دلش می خواهد ازدواج نماید و در نتیجه تأثیر همین قانون است که امروز وضع ازدواج ما اینگونه شده یعنی هرکس می تواند با هر که می خواهد ازدواج نماید.

مجازاتهای این قوانین برای کسانی که برخلاف مقررات قانون ازدواج رفتار می کردند عیناً درباره کسانی که هیچ ازدواج نمی کردند اجرا می شد. کسانی که برخلاف مقررات قانون ازدواج رفتار می کردند از مزایای حقوق ازدواج استفاده نمی کردند و بعد از مرگ زوجه خود از تصاحب جهیزیه او محروم بودند. از طرف دیگر میراث زن و شوهری که برخلاف مقررات قانون رفتار می کردند از طرف دولت ضبط می شد و به خزانه عمومی می رفت.

بنابراین قوانین ازدواج آوگوست نه فقط یک قانون سیاسی و اجتماعی بود بلکه یک قانون مالیاتی هم بود، این موضوع و قیود دیگری که در قوانین ازدواج وجود داشت سبب گردید که مردم از این قوانین اظهار عدم رضایت کردند و بعد از مرگ آوگوست به واسطه عدم رضایت مردم تیبریوس مجبور گردید به شرحی که در «کتاب تاسیت» مسطور است این قوانین را تغییر بدهد و از آن پس نرون امپراتور دیگر روم از عوارض مالیاتی این قانون کاست و مقرر داشت چنانچه ازدواج برخلاف

مقررات قانون صورت گرفته باشد و یکی از زوجین مرده باشند برخلاف گذشته که خزانه دولت تمام میراث زوج دیگر را تصاحب می کرد فقط یک چهارم آن را تصاحب نماید. امپراتور دیگر «تراژان» در عوارض مالیاتی قانون ازدواج تجدید نظر کرد و مجدداً «سوروس» یکی دیگر از امپراتوران روم قانون را تغییر داد به طوری که قانون گذاران، قانون ازدواج را به نظر نفرت می نگریستند و می گفتند قوت قانونی آن از بین رفته است، در واقع هم همین طور بود و تجدید نظرهای مختلف امپراتوران روم قانون را ضایع کرده بود زیرا آنها بدون استحقاق واقعی شوهران و زنان مشروع و آنهایی را که دارای چند اولاد بودند به کسانی داده بودند که استحقاق نداشتند و نیز یک عده را که مشمول مقررات مجازات این قانون بودند معاف کردند و برای دسته دیگر استثنائاتی قائل شدند و حال آنکه در جایی که پای مصالح عموم در میان است نباید قائل به استثناء شد.

گرچه در قانون ازدواج اولیه که در زمان آوگوست تدوین شد نیز استثنائاتی وجود داشت و به طرز عقلائی دختران تارک دنیا را واجد مزایای یک زن بچه دار کرده بود (در اثر خدمات اجتماعی بزرگی که این دختران تارک دنیا انجام می دادند) و نیز به سربازانی که نمی توانستند ازدواج کنند مزایای یک مرد متأهل را اعطا کرده بودند. زیرا سربازان مزبور همواره در جنگ بودند و فرصت و یا وسیله ازدواج را نداشتند. شخص امپراتور هم مشمول بعضی از مقررات قانون ازدواج از قبیل ارث و غیره نبود، همه اینها در قانون ازدواج آوگوست جنبه استثناء داشت ولی به قواعد کلی یعنی اصل قانون لطمه نمی زد، اما اصلاحات و تجدید نظرهای امپراتوران روم بعداً قانون ازدواج آوگوست را به صورتی در آورد که از آغاز تا انجام استثناء و به عبارت دیگر قاعده کلی و اصل قانون جزو مستثنیات شده بود.

یکی از عللی که به تضعیف قانون ازدواج آوگوست کمک کرد این بود که تدریجاً فلسفه در روم رخنه کرد و دسته هایی که هریک هواخواه روش فلسفی مخصوص بودند در روم به وجود آمدند و افکار رومیها که در گذشته فقط مصروف صلح و جنگ و مقتضیات حیاتی می شد از قبیل جبران تلفات وارده در جنگ به وسیله ازدیاد نفوس به مسائل فلسفی متوجه گردید و از قیود و تکلفات زندگی خانوادگی که مخالف با مشاهدات در طبیعت و تفکر در ماوراء الطبیعه بود رهایی

یافت و طولی نکشید که دیانت مسیح آمد و افکار و نظراتی که قبلاً شالوده‌اش با فلسفه ریخته شده بود تثبیت گردید.

پس از آمدن مسیحیت قوانین دیانت مسیح با حقوق رومی مخلوط شد زیرا حقوق کشوری همواره با دیانت ارتباط دارد، حقوق معروف «تئودوسیوسی» موسوم به «کد تئودوسیوسی» غیر از یک سلسله احکام دینی که از طرف امپراتوران مسیحی روم صادر شد چیز دیگری نیست.

یکی از امپراتوران مسیحی روم که قوانینی مطابق روح دیانت مسیح وضع کرد کنستانتینوس است. او می‌خواست قوانینی وضع نماید که ممد برقراری اصول مسیحیت باشد، از این تصمیم دو نتیجه بدست آمد اول اینکه «علمای روحانی مسیحیت» از آن پس در وضع قوانین دست پیدا کردند، دیگر اینکه بعضی از مقررات قانونی روم قدیم از بین رفت و قوانینی که ناشی از کمال مسیحیت بود جای آن را گرفت، مثلاً قانون مربوط به مجازات اشخاصی که زن نمی‌گرفتند و یا کسانی که فرزند نداشتند از بین رفت زیرا پیشوایان مسیحیت معتقد بودند به وجود آوردن فرزند تنها به دست بشر نیست بلکه در دست خداوند است و بنابراین شایسته نیست شخصی برای نداشتن فرزند مورد مجازات قرار بگیرد ولو آنکه مجازات جنبه سرزنش و تخفیف داشته باشد. اما نتیجه اجتماعی مهمی که از این قوانین (قوانینی که مطابق روح مسیحیت و به دست امپراتوران و کشیشهای مسیحی وضع شد) در روم پیدا شد این بود که موجب کمی جمعیت گردید [۱۹].

مذاهب گاهی به ازدیاد جمعیت کمک کرده‌اند و گاهی سبب تقلیل شماره نفوس شده‌اند. دیانت اسلام و یهود و مذاهب هندی و چینی به ازدیاد نفوس کمک کرده‌اند ولی قوانین ازدواجی که بر طبق روح دیانت مسیح در روم وضع شد سبب تقلیل گردید.

«تئودوسیوس امپراتور روم» یک قسمت از قانون قدیم ازدواج را دایر بر اینکه زن و شوهر به تناسب شماره فرزندان خود به یکدیگر مال ببخشند حذف کرد زیرا مسلم شد برای آنها که تولید فرزند به دست بشر نیست بلکه در دست خداوند است.

در قوانین قدیم روم برای زن و شوهری که بعد از مرگ همسر خود دوباره

ازدواج نماید قائل به مزایا شده بودند ولی «یوستینیانوس امپراتور مسیحی روم» برعکس برای کسی که پس از فوت همسر خود دوباره ازدواج نکند قائل به مزیت شد زیرا «دین مسیح» که مردم را تشویق به تقوا و عفت می کرد به طور ضمنی تشویق می کرد که از لذات دنیوی چشم پیوشند.

در قوانین قدیم رومی هیچ کس نمی توانست صلاحیت زن و مردی را برای ازدواج و تولید نسل از او سلب نماید، مثلاً هیچ پدری نمی توانست فرزند خود را سوگند بدهد که هیچ زن نگیرد و یا هیچ استادی نمی توانست شاگرد خود را وادار نماید که از ازدواج صرف نظر کند و همچنین اگر میراثی به کسی می رسید مکلف نبود برای استفاده از ارث ازدواج نماید و در تمام عمر به مجرد زندگی کند، این شرط در پیشگاه قانون ارزش نداشت یعنی شخص می توانست هم ازدواج نماید و هم از ارثی که نصیب او شده استفاده کند ولی قوانین مسیحی این شرط را برقرار کرد و تا امروز هم باقی است و شوهرانی هستند که برای زوجه خود ارث باقی می گذارند و زن تا زمانی می تواند از درآمد میراث استفاده کند که شوهر دیگر ننماید و به محض اینکه شوهر کرد به موجب وصیتنامه شوهر متوفی خود حق استفاده از میراث از او سلب خواهد شد.

گرچه در «قوانین امپراتوران مسیحی روم» موادی وجود نداشت که صریحاً ازدواج را منع و یا تحقیر کند ولی در کشوری که مجرد مورد توجه و معنای تشویق گردید ازدواج را به صورت خوبی نگاه نمی کنند و همان علل معنوی که مشوق مجرد بود به زودی لزوم مجرد را محرز کرد.

خدا نکند که من در طی این نوشته ها بخواهم مجرد مذهبی و ترک دنیا را مذمت نمایم نه ... منظور من مذمت از رسم ترک دنیا نیست که در صومعه ها معمول می باشد بلکه می خواهم آن تجردی را منع کنم که زن و مرد در عین حال که از شهوترانی استیفای لذت می کنند حاضر نیستند به طریق مشروع و عقلانی با یکدیگر متحد شوند و رویه نیکو را پیش گرفته و روش ناپسند را ترک نمایند.

یکی از رسوم طبیعت که برقرار گردیده این است که هر قدر شماره ازدواجها کم بشود به همان نسبت ازدواج ماهیت واقعی خود را از دست می دهد یعنی زن و شوهری که به طریق مشروع وصلت نکرده اند کمتر نسبت به هم وفادار خواهند شد

و برعکس هرچه شماره ازدواجها زیادتر باشد وفاداری زن و شوهر نسبت به هم زیادتر است. در مثل مناقشه نیست می‌توانیم شماره ازدواج و وفاداری زن و شوهر را به شماره دزدان و عمل دزدی تشبیه کنیم همان طوری که بر اثر کثرت شماره دزدان سرقت در شهر زیادتر می‌شود بر اثر ازدیاد ازدواج هم وفاداری زن و شوهران نسبت به هم زیادتر می‌گردد.

۲۲. قتل کودکان

مقرراتی که رومیان قدیم در خصوص قتل اطفال وضع کرده بودند قابل توجه است بطوری که «دیونوسیوس» در «کتاب دوم باستانی» می‌گوید: «رومولوس مقرر داشته بود که رومیها می‌بایست فرزندان ذکور و اناث خود را تربیت و بزرگ نمایند و چنانچه اطفال ناقص‌الخلقه به وجود می‌آمدند و یا هیکلهای عجیبی داشتند آن وقت پدر و مادر می‌توانستند پس از نشان دادن نوزاد به پنج نفر از همسایگان نزدیک خود او را به قتل برسانند».

باید این نکته را متذکر شد که قوانین اولیه روم پدران را صاحب اختیار مرگ و حیات فرزندان قرار داده بود اما رومولوس قانونی دیگر برای جلوگیری از قتل اطفال وضع کرد. طبق مقررات جدید هیچ پدری نمی‌توانست کودکی را که سنش کمتر از سه سال است به قتل رساند ولی اجازه داشت دختران صغیر را به قتل برساند.

دیونوسیوس می‌گوید: «قانون مربوط به لزوم ازدواج و نگهداری و تربیت فرزندان که تا سال ۲۷۷ رومی دارای قوت بود اختیار پدران را راجع به قتل اطفال به نسبت زیاد تعدیل می‌کرد».

می‌گویند در «قانون الواح دوازده‌گانه» که در سال ۳۰۱ رومی وضع شد مقرراتی راجع به قتل اطفال وجود داشته لیکن ما از این مقررات بی‌خبر هستیم و فقط «سیسرون» خطیب معروف در کتاب خود نکته‌ای را ذکر می‌کند که مختصراً به این قانون اشاره می‌نماید و می‌گوید: «دادگاه ملی که اینهمه مورد توجه عموم بود و همگی آرزوی تأسیس آن را داشتند بعد از به وجود آمدن مانند اطفال ناقص-الخلقه‌ای که بر طبق قانون الواح دوازده‌گانه معدوم می‌شدند، از بین رفت». بنابراین

نباید تحولی اساسی در قوانین قبلی ایجاد شده باشد.

«تاسیت» در خصوص اخلاق طوایف ژرمن می‌گوید: «ژرمنها به واسطه اخلاق نیکویی که داشتند فرزند خود را به قتل نمی‌رساندند و تأثیر اخلاق نیکوی آنها در زندگی اجتماعی خیلی زیادتر از قوانین خوبی است که دیگران برای زندگی خود وضع می‌کنند. از فحواى این عبارت معلوم می‌شود که در روم قدیم قوانینی علیه قتل کودکان وجود داشته که رومیها از آن تبعیت نمی‌کردند و از طرف دیگر جز «قانون رومولوس» که قتل اطفال را مقید به شرایطی کرده در هیچ یک از ادوار روم به قانونی بر نمی‌خوریم که قتل اطفال را مجاز کرده باشد. این است که تصور می‌رود قتل اطفال از رسوم بدی است که بعداً در روم پیدا شد و هنگامی که تجمل‌پرستی ملاً منتهی به فقر گردید و مردم از حیث فقر و دارایی تفاوت بسیار با هم پیدا کردند و تربیت کودکان برای پدران خانواده گران تمام شد و تصور می‌کردند هر چه در راه بزرگ کردن کودک مصرف کنند از جیب آنها رفته است آن وقت این رسم بد شایع گردید.

۲۳. دنیا بعد از انهدام روم

قوانینی که رومیها برای رواج ازدواج و ازدیاد نسل وضع کرده بودند آثار نیکوی خود را بخشید و جمعیت روم فزونی گرفت و تجارت و صنعت رواج یافت و به فرض آن که تلفاتی هم به روم وارد می‌آمد در راه کسب افتخار و عظمت روم بود و به زودی با فزونی نسل جبران می‌گردید. ولی در «دوره اضمحلال روم» قوانین نیکویی که پیشینیان وضع کرده بودند دیگر سودی نبخشید زیرا هرج و مرج داخلی و ضعف حکومت و برقراری حکومت نظامی و استبداد و زمامداری سلاطین ضعیف - النفس و دربارهای موهوم پرست تأثیر نیکوی قوانین گذشته را یکی بعد از دیگری از بین برد. «روم باستانی» که با قوانین و مقررات نیکوی خود جهان آن روز را مسخر کرده بود گویی برای این مقصود به تسخیر جهان همت گماشت که سپس آن را تسلیم هرج و مرج و تاخت و تاز قبایل وحشی نماید. طوائف وحشی «گوت»، گت [۲۰]، «تاتار» و قبایل وحشی آفریقا هر یک نوبه به نوبه بر قسمتهای مختلف کشور عظیم روم تاختند به طوری که از روم نشانی باقی نماند بلکه همان قبایل

وحشی بودند که با یکدیگر ستیزه می کردند. گفته افسانه نویسان راست شد که بعد از طوفان نوح و انهدام جهان انسانهای مسلحی از زمین پدیدار می شوند که با سلاح به جان هم افتاده و یکدیگر را نابود می نمایند.

۲۴. تغییراتی که از لحاظ جمعیت در اروپا حاصل شد

بعد از هجوم قبایل وحشی کسی تصور نمی کرد که اروپا بار دیگر قرین رونق و سعادت شود بخصوص که «شارلمانی» تمام اروپا را مبدل به یک امپراتوری وسیع کرده بود و در جبین این امپراتوری که مرکب از نژادهای مختلف بود نور امیدی دیده نمی شد ولی در «دوره ملوک الطوائفی» که بعد از شارلمانی آغاز گردید وضع حکومت در قسمتهای مختلف اروپا طوری شد که به رونق و سعادت آن کمک کرد زیرا در قاره اروپا صدها و بلکه هزارها حکومت نشین کوچک تأسیس گردید که یکی از اشراف در رأس هر یک از آنها قرار گرفت. از آنجا که این حوزه های حکومتی کوچک بودند و از یک شهر و احياناً از یک دهکده تجاوز نمی کردند و از طرفی حکام و اشراف از ترس دیگران خود را در معرض امنیت نمی دیدند مگر اینکه شماره رعایا و اتباع آنها زیاد باشد، به همین منظور با کمال جدیت در صدد ازدیاد سکنه و تهیه وسایل ترقی کشورهای کوچک خود برآمدند و این مساعی به طوری نتیجه بخش شد که با وجود جنگهای دائمی آن زمان و تنگی حدود تجارت شماره ساکنین اروپا در آن دوره زیادتر از امروز بود.

من در اینجا مجال ندارم وارد این مبحث شوم همین قدر به طور اشاره می گویم که اگر سکنه اروپا در آن هنگام زیادتر از امروز نبود نمی توانست آن «سپاهیان عظیم صلیبی» را به خاور زمین بفرستد. علت کم شدن سکنه اروپا الحاق دول کوچک به دول بزرگ و اجتماع چندین حکومت به صورت یک حکومت می باشد چه این موضوع در کم شدن جمعیت تأثیر بسیار دارد، مثلاً در همین فرانسه سابقاً هر دهکده مرکز یک حکومت و پایتخت محسوب می گردید در صورتی که امروز در تمام فرانسه جز یک پایتخت که مرکز حکومت باشد وجود ندارد و همین پایتخت است که به یک تعبیر روح حکومت را تشکیل می دهد.

گرچه از دو قرن به این طرف در نتیجه توسعه دریانوردی افراد سکنه اروپا زیاد شده است ولی در عین حال از شماره افراد آن کاسته می شود، مثلاً کشور هلند هر سال ملاحان بسیاری به مشرق زمین و هندوستان می فرستد که فقط دو ثلث آنها بازگشت می نمایند و بقیه در دریا تلف می شوند و یا مشرق زمین را برای محل اقامت انتخاب می نمایند و سایر مللی هم که دریانوردی دارند به همین ترتیب هر سال عده ای از افراد خود را از دست می دهند.

دریانوردی اروپا را نباید با بحریمایی یک دولت بخصوص اشتباه کرد اگر یک دولت بخصوص بحریمایی نماید البته شماره افراد آن زیاد می شود چون ملل مجاور مرتباً برای شرکت در بحریمایی به آن کشور می آیند و از هر طرف ملاحانی وارد شده و در آن کشور اقامت کرده و کمک به تکثیر جمعیت می نمایند ولی با این ترتیب که اروپا به واسطه دریاها و صحراهای بزرگ از قاره های دیگر مجزا است و به علاوه اختلاف مذهبی هم با سکنه آن قاره ها دارد سکنه اروپا زیاد نمی شود.

۲۶. نتیجه

از آنچه بیان کردیم این نتیجه به دست می آید که در اروپای امروز باید قوانینی وضع شود که کمک به تکثیر نفوس نماید. یونان قدیم سکنه بسیار داشت و افراد فراوان چرخهای امور کشور را به گردش درمی آوردند برخلاف ما که محتاج به تکثیر نفوس هستیم و بایستی برای حصول این منظور وسایل مقتضی را پیدا کنیم.

۲۷. قانونی که در فرانسه برای افزایش جمعیت وضع شد

لویی چهاردهم برای ازدیاد نفوس مقرر داشت به کسانی که دارای ده فرزند هستند مقرری مخصوص بدهند و به کسانی که دوازده فرزند دارند مقرری زیادتری اعطا نمایند ولی در این قانون اسمی از سایر افراد که فرزندان کمتری دارند برده نشده و به این جهت نتیجه منظور را نبخشید. برای ازدیاد نفوس باید قوانینی نظیر

قوانین روم وضع کرد که همگان را مشمول مقررات پاداش یافتن فرزند نماید و تمام متخلفین از ازدواج را مجازات کند.

۲۸. چگونه می‌توان کاهش جمعیت را جبران کرد؟

وقتی که یک کشور در نتیجه حوادث غیرعادی از قبیل جنگ و یا قحطی و ناخوشی و غیره گرفتار تقلیل نفوس می‌شود قابل جبران است زیرا آنهایی که باقی می‌مانند می‌توانند با ابراز حسن نیت و مجاهدت برای ازدیاد نفوس و ترقی و سعادت کشور و ملت کوشش نمایند. ولی وقتی تقلیل نفوس علل عمیق‌تری از قبیل فساد ملت و یا مناسب نبودن طرز حکومت داشته باشد در آن صورت علاج آن خیلی دشوار و حتی گاهی غیرممکن می‌شود در این گونه حکومتها افراد با یک بیماری غیرمحسوس که ناشی از فساد و سختگیری حکومت و فقر و فاقه است مواجه شده و می‌میرند بدون اینکه خود از علت واقعی مرگ خویش اطلاع داشته باشند.

در کشورهای که ملت گرفتار سرپنجه استبداد است و یا روحانیان از غیر روحانیان سوءاستفاده می‌نمایند تعداد نفوس بتدریج رو به تقلیل می‌گذارد. در چنین کشورها نباید انتظار داشت با متولد شدن فرزندان زیاد تقلیل نفوس جبران شود زیرا مردم به واسطه نداشتن بضاعت و صنعت و تجارت رغبتی به ازدواج و ازدیاد نسل ندارند و حتی قوه کار کردن هم از آنها سلب شده و زمینهایی که باید معاش عده کثیری را تأمین نماید به واسطه همین ضعف قوه کار حتی برای تأمین معاش یک خانواده هم کفایت نمی‌کند از آن بالاتر به واسطه استبداد حکومت و ضعف نیروی کار افراد ملت حتی زمین بایر هم در دسترس افراد نیست زیرا بر اثر فقر عمومی طبقات اشراف، قدرتمندان شهری و روحانیان بتدریج و به طرز نامحسوس مالک تمام املاک و اراضی شده‌اند. گرچه این اراضی بایر است و در آن کشت و زرع نمی‌شود ولی به واسطه جنگلها و مراتعی که در آنها یافت می‌شود به ازدیاد ثروت اشراف کمک می‌نماید.

برای آباد کردن چنین کشورهای بایر و خراب باید متوسل به وسایلی گردید که رومیهای قدیم در نظر گرفته بودند یعنی اراضی زراعتی را بین خانواده‌های بی بضاعت قسمت نمایند تا در صد آباد کردن آن اراضی برآیند. تقسیم این اراضی

هم بایستی تدریجاً صورت بگیرد یعنی به هر نسبت که دهقانانی برای دریافت اراضی پیدا می‌شوند زمینها را به آنها واگذار نمایند چه آنکه نباید از خاطر دور کرد که در این کشورها شماره افراد بر اثر فقر و فاقه و علل دیگر کم شده و ممکن است در بدو امر برای دریافت تمام اراضی، کشاورزان کافی وجود نداشته باشد.

۲۹. آسایشگاهها [۲۱]

نباید به صرف اینکه فلان شخص مالک چیزی نیست او را فقیر دانست و در زمره اشخاص بی بضاعت محسوب کرد زیرا شخصی که چیزی ندارد و در عوض کار می‌کند عیناً نظیر شخصی است که بدون کار کردن درآمد دارد. شخصی که چیزی ندارد و در عوض دارای صنعتی است که از ممر آن معاش خود را می‌گذراند عیناً مثل کسی است که دارای ده جریب زمین است و برای معاش خود باید در آن کشت و زرع نماید. کارگری که هنگام مرگ صنعت خود را برای فرزندان خود به میراث گذاشته مال قابل توجهی را برای آنان نهاده که به شماره تعداد فرزندان این مال چند برابر می‌شود ولی آن کسی که هنگام مرگ ده جریب زمین برای فرزندان خود باقی می‌گذارد نه تنها به نسبت شماره فرزندان این مال چند برابر نمی‌شود بلکه به همان نسبت تقلیل می‌یابد و مثلاً اگر پنج پسر داشته باشد به هر یک دو جریب می‌رسد و بنابراین هریک از فرزندان جز یک پنجم از دارایی پدر میراثی نمی‌برند.

در کشورهایی که مردم از طریق تجارت و صنعت امرار معاش می‌نمایند دولت غالباً ناچار می‌شود معاش سالخوردگان و عجزه و بیماران و یتیمان را عهده‌دار گردد. در یک کشور متمدن دولت مخارج نگهداری این اشخاص را از خود صنعت و تجارت به دست می‌آورد.

گرچه ممکن است در این کشورها مردم به ناتوانان و بیماران و سالخوردگان صدقه بدهند و به آنها مساعدت نمایند لیکن این صدقات خصوصی سلب تکلیف از دولت نمی‌کند زیرا دولت می‌بایست وسیله معاش و لباس افراد ناتوان را به طرزى که مخالف بهداشت نباشد فراهم نماید و برای آنها مؤسسات مخصوصی ایجاد کند که در آنجا تحت پرستاری قرار بگیرند.

اورنگ‌زیب [۲۲] «پادشاه معروف هندوستان» می‌گفت من کشور خود را بقدری ثروتمند خواهم کرد که احتیاجی به ساختن آسایشگاه و بیمارستان نداشته باشیم ولی بهتر این بود که می‌گفت من کشور خود را ثروتمند می‌نمایم و در عین حال آسایشگاه و بیمارستان هم می‌سازم زیرا هر قدر کشوری ثروتمند باشند به واسطهٔ تعدد و تنوع صنایع و حرف‌گاه اتفاق می‌افتد که صاحبان کار محتاج می‌شوند و یا کارگران احتیاجات فوری و آنی پیدا می‌نمایند که باید رفع کرد، در اینگونه مواقع دولت باید مداخله نماید یعنی برای رفع بیچارگی مردم آنها را به بنگاههای خیریه بفرستد و فرضاً برای رفع بیچارگی این کار را نکند از لحاظ جلب رضایت خلق و اینکه مردم شورش نمایند آنها را به بنگاههای خیریه راهنمایی نماید و در صورت عدم وجود بنگاههای خیریه مقررات و نظاماتی وضع کند که به داد مردم برسد ولی در بین ملتهایی که فقیر هستند چون فقر افراد تابع فقر اجتماعی است (نه فقر اختصاصی) تمام بیمارستانها و آسایشگاههای دنیا نمی‌توانند رفع بدبختی ملت را بنمایند و حتی قضیه برعکس می‌شود به این معنی که وجود بنگاههای خیریه و آسایشگاههای زیاد روح تنبلی را در افراد پرورش داده و به ازدیاد فقر و بدبختی عمومی کمک می‌نماید.

هائری هشتم [۲۳] وقتی خواست در انگلستان به اصلاحات اجتماعی دست بزند و فقر عمومی را از بین بردارد دو اقدام کرد: نخست اینکه صومعه‌ها را خراب کرد زیرا این صومعه‌ها به یک تعبیر تنبل‌خانه کشیشان و نجبا و اشراف شده بود و عمر خود را با بیکاری و بطالت در این مکانها بسر می‌بردند. اقدام دیگرش این بود که تمام آسایشگاهها را منحل کرد و مردمان تنبلی را که در این بنگاهها زندگی می‌کردند وادار به کار کرد. همین دو اقدام نتیجهٔ خود را در «اصلاحات اجتماعی انگلستان» بخشید و موجب رواج صنعت و تجارت شد.

در روم قدیم آسایشگاه وجود داشت ولی برای بینوایان بود ولی آنهایی که می‌توانستند کار بکنند و صنعت و تجارت داشته باشند یا زراعت بنمایند در این اماکن پذیرفته نمی‌شدند البته یک کشور ثروتمند هم محتاج آسایشگاه و بنگاههای خیریه هست زیرا ممکن است اتفاقی رخ دهد که باعث بدبختی اشخاص گردد ولی

از طرف دیگر چون اینگونه وقایع موقتی می باشد و دائمی نیست وسیله علاج آن هم
بایستی موقتی باشد تا بر اثر وفور و دوام آسایشگاهها و بنگاههای خیریه روح تنبلی
در مردم ایجاد نشود.

یادداشت‌های کتاب بیست و سوم

۱. Venus آفرودیته Aphrodite در اساطیر یونانی، او دختر ژئوس و دیونه (روایت دیگری او را برآمده از کف دریا می‌داند، این روایت موضوع یکی از تابلوهای بوتیچلی نقاش ایتالیایی است) و از خدایان اولمپ، خدای عشق و بخشنده زیبایی و جذابیت است.
۲. شعری از جان درایدن Dryden (۱۶۳۱-۱۷۰۰) شاعر و نمایشنامه‌نویس انگلیسی. شعری که در متن آمده از یکی از آثار او به نام «لوکرس» اخذ شده است.
۳. Formosa جزیره‌ای در جنوب چین که اکنون به نام چین ملی حکومت مستقلی دارد.
۴. Thomas Gage نویسنده کتاب: «*The New Survey of the West Indies*».
۵. منتسکیو در آن عصر احساس کرده بود که ورود تکنولوژی که در قرن هجده صورت مکانیکی صرف داشته و هنوز اتوماسیون کامل که پس از انقلاب صنعتی تکوین یافت، پدید نیامده بود موجب کاهش ساعت کار و بالتجربه افزایش بیکاری خواهد شد زیرا مشاغل آن روزگار بسیار محدود و فعالیتهای خدماتی که در واقع زائیده‌ای در جامعه صنعتی هستند شکل نگرفته بودند.
- این مشکل در قرن نوزده به بحرانی بزرگ انجامید، لیبرالیسم اقتصادی که هرگونه حمایت از کارگران را بر اساس اعتقاد به رقابت آزاد نیروی کار و سرمایه می‌کرد منجر بدان گردید که بسیاری از کارگران شورش کردند و کارخانه‌ها را به ویرانی کشاندند، سرانجام پس از مدتی که شورش سرکوب شد و امتیازاتی به طبقه کارگر اعطا گردید جامعه مدرن صنعتی به وجود آمد. در این جامعه با وسایل مختلف گروههای بیکار— که به قول مارکس به صورت سپاه ذخیره صنعتی درآمده بودند— مورد حمایت قرار گرفتند (از جمله با بیمه بیکاری) و بدین ترتیب، انقلابات و شورشها مهار گردید.
۶. Tonkin یا Tonquin تونکین یا تونکن ناحیه‌ای در شمال شرقی هندوچین که زمانی مستعمره فرانسه بود. اکنون این ناحیه جزئی از شمال کشور ویتنام است.
۷. Renaudot نویسنده فرانسوی، که در کتابی «سفرهای دریایی منجر به تأسیس کمپانی هند

8. William Petty

۹. Paulus Aemilius سردار رومی مطرح در قرن سوم ق. م که پس از شکستهای مقدماتی پوروس پادشاه اپیروس و یکی از وارثان اسکندر مقدونی موفق شد شهرهای اپیروس را ویران سازد.

۱۰. Fabius سردار رومی، حریف هانیبال در دومین جنگ رومیان با کارتاژها. وی در سال ۲۰۳ قبل از میلاد درگذشته است.

۱۱. Veientes قبایلی از اتروسک ساکن ایتالیای قدیم.

12. Metellus Numidicus

۱۳. تعداد روزهای سال تقویم رومی فاقد نظم و ترتیب اساسی است و دائماً کوتاه و بلند می شود از اینجاست که ۳۴ سال تقویم رومی برابر با ۲۶ سال نشان داده می شود.

14. Papia. Poppaea

15. Marcus Papius Mutilus

۱۶. Q. Popaeus Sabinus کنسول رومی از توطئه گران علیه تیبریوس امپراتور رومی. وی در سال ۲۷ میلادی درگذشت.

۱۷. Aulus Gellius عالم معانی بیان قرن دوم بعد از میلاد که در رساله شبهای آتن به برخی از مسائل ادبی و تاریخی اشاره کرده است.

۱۸. در روم قدیم مردم به سه طبقه تقسیم می شدند که هریک مزایا و تکالیف خاصی داشتند: اول- اشخاص آزاد. دوم- غلامان. سوم- غلامان آزادشده. دسته سوم با اینکه دیگر برده نبودند ولی مزیت اشخاص آزاد را کاملاً نداشتند مگر با واجد شدن شرایط خاصی که یکی از آن شرایط داشتن اولاد زیاد بود. - مترجم

۱۹. چنانکه در این فقره از سخنان منتسکیو ملاحظه می شود وی گرچه از «کمال مسیحیت» سخن می گوید ولی در واقع مذمتی دارد در لفافه مدح، زیرا از نظر او افزایش نسل اثر خوبی در فعالیت جوامع دارد چنانکه این اثر در روم ملاحظه می شود اما در دوره انحطاط جمعیت تنزل پیدا می کند و مسیحیت به این تنزل کمک می نماید.

پس از طرح چند مسئله در حالی که نظرگاه مخالف منتسکیو نسبت به رسم ترک دنیا و رهبانیت - که همان روح مسیحیت قرون وسطی بوده - آشکار می شود، محافظه کارانه از این رسم دفاع می کند.

۲۰. Getae یکی از اقوام سکائی Scyth که در ساحل راست دانوب سکونت داشتند و با داسها Daces اختلاط یافتند. داریوش اول با آنان جنگید و اسکندر مقدونی با آنها اتحاد بست.

۲۱. Hospital محل نگهداری سالخوردگان، یتیمان و ناتوانان.

۲۲. Aurang Zeb (۱۶۵۸ - ۱۷۰۷) از پادشاهان مغول هند معروف به پادشاهان گورکانی.

23. Henry VIII

کتاب بیست و چهارم

قوانین و ارتباط آنها با مذاهب هر یک
از کشورهای جهان و ارتباط قوانین با
تعلیمات مذاهب

۱. مذهب از نظر عمومی [۱]

همانطور که در بین تاریکیها بعضی از آنها ظلمانی تر از دیگری است و شخص می تواند این تفاوت ظلمت را استنباط نماید همانطور هم بعضی از مفاکها عمیقتر از مفاکهای دیگر است و انسان می تواند تفاوت عمق را تشخیص بدهد. در میان مذاهب باطله نیز مذهبهایی یافت می شود که بدون اینکه باعث سعادت جاویدان شخص گردد و در آن دنیا انسان را سعادتمند نماید به بهبودی زندگی این دنیا کمک می کند.

بنابراین اگر در خصوص مذاهب در اینجا صحبت می کنم فقط از لحاظ منافع است که در زندگی دنیوی خلق داشته است اعم از اینکه آن مذاهب آسمانی و یا زمینی باشند یعنی از طرف خدا فرستاده شده یا نشده باشد. ضمناً بگویم چون من یک عالم مذهبی نیستم و فقط یک نویسنده سیاسی می باشم ممکن است مطالبی در این مبحث نوشته شود که فقط از لحاظ زندگی عادی بشر حقیقت داشته باشد و اگر بخواهیم آن را از لحاظ مذهب و معتقدات مذهبی و اصول دیانت تحت بررسی قرار دهیم حقیقت نداشته باشد پس آنهایی که این کتاب را می خوانند نباید تصور کنند که نویسنده به معتقدات مذهبی بی اعتنا بوده و خواسته است مسائل سیاسی را به حقایق مذهبی رجحان بدهد.

منظور من فقط تطبیق مسائل سیاسی با اصول مذهبی است نه اینکه خواسته

باشم موضوعات سیاسی را بالاتر از معتقدات مذهبی قرار بدهم. زیرا چیزی بالاتر از معتقدات مذهب مسیح نیست لیکن این مذهب که برای نزدیک کردن مردم به یکدیگر و تولید محبت در دلها از آسمان نازل شده مایل است مردم بعد از معتقدات مذهبی بهترین اصول و قوانین سیاسی را داشته باشند که در سایه آن بتوانند براحتی زندگی کنند. آری پس از معتقدات مذهبی هیچ چیز برای یک ملت بهتر از قوانین اجتماعی و سیاسی خوب نیست.

۲. یکی از شبهات آقای بل [۲]

آقای «بل» می‌گوید: انسان اگر بکلی منکر وجود خدا باشد و هیچ‌خدایی را نپرستد بهتر از آن است که بت‌پرستی را شعار خود نماید، در واقع آقای بل می‌گوید اگر انسان هیچ مذهبی نداشته باشد بهتر از آن است که یک مذهب بد را قبول کند. او برای موجه‌ساختن این بیان چنین اظهار عقیده می‌کند که من اگر هیچ وجود نداشته باشم بهتر از این است که وجود داشته و مردم مرا یک آدم بد و شرور و مردم‌آزار بدانند. ولی آقای بل به این نکته توجه نکرده که اگر بگویند فلان آدم وجود ندارد در زندگی نوع بشر تأثیری نمی‌نماید و تغییری حاصل نمی‌شود و نیز وجود او تغییری در زندگی جامعه بزرگ بشری نمی‌دهد ولی هرگاه بگویند که خدا هست این اعتقاد تأثیر بزرگی در زندگی نوع بشر خواهد داشت. وقتی گفتیم خدا نیست، بلافاصله فکر آزادی و خودسری نوع بشر به‌خاطر خطور می‌نماید و این خودسری در نوع انسان به‌درجه طغیان و شورش نسبت به همه چیز می‌رسد ولی وقتی گفتیم خدا هست آن وقت فکر آزادی نامحدود و خودسری در نوع بشر پیدا نمی‌شود اگر شما بگویید اعتقاد به خدا و یا داشتن مذهب وسیله جلوگیری از خودسری نیست به دلیل اینکه همواره و همه‌جا از خودسری افراد بشر جلوگیری نمی‌نماید به این می‌ماند که بگویید وضع قوانین کشوری وسیله جلوگیری از خودسری اشخاص نیست زیرا گاه می‌شود که با وجود این قوانین باز اشخاص خودسری می‌نمایند. بل تمام معایبی را که از مذاهب باطله ناشی شده است در کتاب خود جمع‌آوری کرده در صورتی که از محاسن آنها هیچ ذکری نکرده است، من هم اگر بخواهم تمام معایب ناشی از رژیمهای مختلف استبدادی و جمهوری و سلطنتی و

دموکراسی و غیره را ذکر نمایم و از محاسن آنها هیچ اسمی نبرم چنین به نظر می آید که هیچ یک از این رژیمها به درد اداره زندگی مردم نمی خورد.

فرضاً بگوییم مذهب به درد مردم نمی خورد ولی نمی توان منکر شد که معتقدات مذهبی برای سلاطین و زمامداران خوب است یعنی به نفع جامعه تمام می شود زیرا این معتقدات به منزله ترمز اعمال آنهاست که هیچ بیمی از مجازات خلق و بازخواست دنیوی ندارند و از مسئولیت مبرا و مصون از تعقیب می باشند حتی اگر سلاطین و زمامداران مذهب را بدون اعتقاد باطنی و فقط از راه ترس قبول کرده باشند باز هم به نفع جامعه تمام می شود زیرا اگر پادشاهی از روی حقیقت معتقدات مذهبی را نپذیرد به منزله شیری است که به طیب خاطر با انسان الفت پیدا می کند و اگر از روی ترس مذهب را بپذیرد و قلباً از آن تنفر داشته باشد همچون شیری است که در قفس محبوس گردیده و الزاماً ناچار به اطاعت می باشد لیکن پادشاهی که هیچ مذهب ندارد آن شیر درنده ای است که آزادانه در شهر و صحرا گردش می نماید و هر کس را که مایل است می درد و از گوشت او تغذیه می نماید. نتیجه این می شود که اگر شخص یا ملتی مذهب داشته و در عین حال گاه گاه از اصول مذهب تمرد کرده و یا سوءاستفاده کرد بهتر از آن است که مطلقاً مذهب نداشته باشد.

نویسندگان و از جمله بل برای اینکه از وخامت و نتایج سوءلامذهبی مطلق بکاهند بت پرستی را به باد انتقاد گرفته و عیوب آن را می شمارند و می گویند بت پرستان حتی برای عیوب بزرگ و مثلاً بیماریهای سخت هم بت تراشیده آنها را پرستش می کردند. غافل از اینکه اگر بت پرستان برای عیوب بزرگ و بیماریهای سخت بت می تراشیدند نه این است که این عیوب را می پسندیدند و یا خواهان آن بودند بلکه برعکس به واسطه نفرتی که از آن عیوب داشتند برایشان بت می تراشیدند که از شر آنها در امان باشند. مثلاً وقتی اهالی جنگجوی اسپارت معبدی برای وحشت برپا کردند معنایش این نبود که ترس را دوست می داشتند و می خواستند همواره ترس به سراغ آنها بیاید بلکه برعکس از ترس متنفر بودند و آرزو می کردند که هرگز وحشت در قلوب سربازان آنها پیدا نشود.

۳. مناسبت حکومت معتدل با مذهب مسیح و حکومت استبدادی با دیانت اسلام [۳]

چون در دیانت مسیح رعایت ملاطفت و ملایمت تأکید گردیده است، از ظلم و تعدی دور می‌باشد، سلاطین و زمامدارانی که دارای مذهب مسیح هستند نمی‌بایست گرد ظلم و تعدی بگردند و با خشم زمامداری کنند.

در مذهب مسیح چون تعدد زوجات ممنوع گردیده سلاطین و زمامدارانی که دارای این مذهب هستند ناچار با ملت خویش زندگانی می‌کنند یعنی از آنها دوری نمی‌نمایند و به همین جهت بیشتر به احتیاجات جامعه آشنا و از احساسات انسانیت برخوردار هستند و بالتجیه تمایل آنها برای مشمول شدن به قوانین زیادتر است.

زمامداران و سلاطین اسلامی با خونسردی مردم را به قتل می‌رسانند و از ملت خود دور هستند، اما در مذهب مسیح سلاطین با خودسری سبب مرگ مردم نمی‌شوند و چون به واسطه آمیزش با جامعه حجب و حیای آنها زیادتر، خونخواری آنان کمتر می‌باشد.

بالاخره با اینکه مذهب مسیح ظاهراً جز تأمین سعادت جاویدان یعنی سعادت دنیای بعد از مرگ منظور دیگر ندارد وسایل زندگی این دنیا را نیز فراهم کرده است.

بر اثر برقراری مذهب مسیح در کشور اتیوپی [۴] با وجود شدت آب و هوا و عظمت کشور اصول استبداد و ظلم و جور رواج ندارد چون ولیعهد اتیوپی مسیحی است از لحاظ اطاعت و رأفت و ملایمت سرمشق اتباع خود گردیده و حال آنکه در همان نزدیکی یعنی در سرزمین «سنار» [۵] وقتی پادشاه مرد اطفال او را زندانی کردند، آن وقت شورای سلطنتی اطفال معصوم پادشاه را به نفع شخصی که مدعی سلطنت بود به قتل رسانید.

اگر قتل عامهای یونانیها و رومیها را بخاطر بیاوریم و ببندیشیم که آنها چگونه شهرها و آبادیها را ویران می‌کردند و قتل عام چنگیز [۶] و تیمور [۷] را بیاد آوریم که بدون رعایت قواعد و اصول انسانیت هزاران نفر را به خاک هلاک می‌انداختند آن وقت ملتفت می‌شویم که چگونه دیانت مسیح سبب شده است

فاتحین در جنگها رعایت اعتدال را کرده و تا اندازه‌ای حقوق افراد را مراعات کنند. در نتیجه دیانت مسیح است که در کشورهای مغلوب اروپا جان و مال و آزادی عقاید مردم در امان است و کسی به آنها تعدی نمی‌نماید.

۴. نتایج اخلاق دیانت مسیح و اسلام

وقتی به نتایج اخلاقی مذهب مسیح و اسلام برمی‌خوریم، بدون تردید این فکر به خاطر می‌رسد که باید مذهب مسیح را قبول کرد زیرا مذهب مسیح اخلاق را تعدیل و برعکس مذهب اسلام باعث تشدید اخلاق می‌شود [۸].

یکی از بدبختیهای بشر این است که هر فاتحی دیانت خود را بر جامعه مغلوب تحمیل می‌نماید. دیانت اسلام که به زور شمشیر بر مردم تحمیل شده چون اساس آن متکی بر جبر و زور بوده باعث سختی و شدت شده است و اخلاق و روحیات مردم را شدید می‌کند [۹].

در اینجا تاریخ زندگی «ساباکون» [۱۰] پادشاه رعیت پرور مصر شنیدنی است. این پادشاه شبی در خواب دید که «خدای تبس» به او حکم می‌نماید که تمام رعایای خود را به قتل رساند، شاه وقتی از خواب بیدار شد حیرت کرد و گفت معلوم می‌شود خدایان دیگر مایل به سلطنت من نیستند و گرنه چنین حکمی را که برخلاف اراده معمولی خودشان می‌باشد صادر نمی‌کردند، به همین جهت ساباکون سلطنت را ترک کرده و به حبشه رفت و در آنجا معتکف شد.

۵. مناسبت مذهب کاتولیک با رژیم سلطنتی و مذهب پروتستان با رژیم جمهوری

وقتی دیانتی در کشوری به وجود می‌آید طبعاً با رژیم و طرز حکومت آن کشور مألوف و تطبیق می‌شود، زیرا مردمی که با آن رژیم الفت پیدا کرده‌اند اسلوب حکومت دیگری را نمی‌شناسند، آنها تصور نمی‌کنند که ممکن است رژیم دیگری را هم اختیار کرد.

دو قرن قبل از این هم که یک واقعه ناگوار در دیانت مسیح حادث شد و آن را به دو مذهب کاتولیک و پروتستان قسمت کرد سکنه نواحی شمالی اروپا

مذهب پروتستان را پذیرفتند و سکنه نواحی جنوب که کاتولیک بودند به همان مذهب باقی ماندند علتش این بود که سکنه نواحی شمال اروپا دارای روح استقلال هستند و سکنه نواحی جنوبی آن روح را ندارند، به همین جهت مذهبی که ظاهراً دارای رئیس نیست با روحیه آنها موافق تر است تا مذهبی مثل کاتولیک که رئیس روحانی مشخصی دارد. حتی در کشورهایی که مذهب پروتستان به وجود آمد بر اثر ایجاد این مذهب شورشهایی برپا شد. آن شورشها مطابق رژیم حکومت آنجا ایجاد گردید.

لوتر [۱۱] که یکی از پیشوایان پروتستان است، در کشورهایی نهضت خود را آغاز کرد که تحت نظر شاهزادگان اداره می شد و آنان حاضر به قبول مذهبی که ریاست ظاهری ندارد، نبودند به همین جهت لوتر ناچار گردید مذهب خود را متکی به کلمات مسیح نماید و به این طریق قدرت یک رئیس مشخص و معنوی روی نهضت لوتر سایه افکند. اما «کالون» [۱۲] یکی دیگر از پیشوایان پروتستان در کشورهای نهضت خود را آغاز کرد که جمهوری بودند و به همین جهت ممکن بود بدون یک پیشوای مشخصی نهضت را به وجود آورند، لذا کالون مذهب خود را متکی به گفته های حواریون کرد.

۶. یکی دیگر از شبهات بل

آقای «بل» پس از اینکه به تمام ادیان ناسزا می گوید دیانت مسیح را نیز مورد سرزنش قرار می دهد و می گوید: مسیحیان حقیقی و آنهایی که واقعاً دارای این دیانت هستند قادر به تشکیل دولتی که بتواند دوام نماید نمی باشند. این چه عقیده ای است؟! برای چه مسیحیان نمی توانند دولتی تشکیل داده و آن را اداره کنند؟! در صورتی که آنها کسانی هستند که وظایف خود را خوب می شناسند و با کمال جدیت این وظایف را انجام می دهند و به حقوق دفاع طبیعی از کشور آشنا و به هر نسبتی به مذهب ایمان داشته باشند به همان نسبت علاقه آنها به میهن زیاده تر است. اصول دیانت مسیح اگر به خوبی در دل جای بگیرد خیلی نیرومندتر از احترامات تصنعی رژیم سلطنتی و نوع پرستی رژیم جمهوری و ترس و وحشت رژیمهای استبدادی است.

خیلی غریب است که شخصی مثل آقای «بل» به روح دیانت خود یعنی دیانت مسیح پی نبرده و نتوانسته است احکامی را که جهت برقراری مذهب مسیح صادر شده است از خود مذهب تفکیک کند و بین نصایح و اندرزهای انجیل و قوانین آن فرق بگذارد، شخصی که انجیل را آورده خوب ادراک می کرد که باید بین قوانین و نصایح و اندرزها تفاوت وجود داشته باشد، زیرا اگر نصایح را به صورت قوانین در انجیل ذکر می کرد آن وقت از قوت قوانین کاسته می شد [۱۳].

۷. قوانین دینی و کمال بشری

قوانین بشری چون برای افراد مردم وضع شده است باید دارای مقررات باشد و احتیاجی به پند و اندرز ندارد اما قوانین دینی چون برای روح و قلوب مردم وضع شده بایستی بیشتر پند و اندرز داشته و کمتر حاوی مقررات باشد. مثلاً وقتی در دیانت قواعد و مقرراتی وضع می شود که شخص نه تنها خوب بلکه باید بهترین افراد باشد و همچنین رفتاری تأکید می گردد که شخص را به اعلا درجه کمال برساند در آن صورت بایستی این قواعد و مقررات به صورت پند و اندرز ذکر شود به دلیل اینکه وصول به اعلا درجه کمال چیزی نیست که درخور استعداد همه افراد بشر باشد در صورتی که شارع بخواهد به جای پند و اندرز قوانینی وضع نماید از قوت قوانین کاسته خواهد شد و تازه برای اجرای هریک از قوانینی که به منظور رساندن بشر به اعلا کمال وضع شده باید قوانین بی شمار دیگری را وضع کرد تا منظور شارع حاصل گردد.

در دیانت مسیح اندرز داده اند که آدمی برای وصول به اعلا درجه کمال باید با تجرد زندگی نماید و همسر اختیار نکند. این موضوع فقط جنبه نصیحت و اندرز را داشته و لاغیر ولی بعداً برای طبقه ای از اشخاص که رهبانان باشند این اندرز را به صورت قانون درآوردند و بلافاصله ناچار شدند که در پی آن قوانین بسیاری وضع نمایند تا طبقه نامبرده این قانون را اجرا کنند. وضع این قوانین باعث خستگی قانونگذاران شد و جامعه را هم خسته کرد در صورتی که اگر آن را به صورت قانون در نمی آوردند و به همان حال می گذاشتند اشخاص بخصوص پیدا می شدند که برای وصول به مراحل کمال تجرد را پیشه ساخته و برای خود همسری

۸. ارتباط بین قوانین اخلاقی و قوانین دینی

در کشورهای که مذهب آسمانی وجود ندارد لازم است قوانین مذهبی با قوانین اخلاقی تطبیق شود زیرا مذهب ولو اینکه ناحق باشد بهترین ضامن امانت و درستی انسان می باشد.

مذهب «پگو» [۱۴] در هندوستان با اینکه یک مذهب آسمانی نیست ولی این حسن را دارد که با قوانین اخلاقی تطبیق می شود و اصول آن عبارت از این است که مؤمنین هیچ کس را به قتل نرسانند و سرقت نکنند و از ناپاکی پرهیزند و کاری نکنند که باعث عدم رضایت دیگران شوند. همین اصول اخلاقی سبب شده که این ملت با وجود اینکه فقیر و دارای نخوت است رئوف و ملایم شده و نسبت به تیره بختان ترحم می کند.

۹. اسینیان [۱۵]

اصول مذهب ملت اسه این بود که نسبت به تمام افراد بشر رعایت عدالت را بنمایند و به هیچ کس بدی نکنند و از ظلم بری باشند و با زیردستان خود با اعتدال رفتار نمایند و در فرماندهی ملایمت را از دست ندهند و همواره طرفدار حقیقت بوده و خواهان سودهای نامشروع نباشند.

۱۰. فلسفه رواقیان [۱۶]

در ادوار گذشته مسلکهای فلسفی چندی در میان افراد بشر پیدا شد که هریک از آنها را می توان به منزله یک مذهب دانست، در میان مسالک فلسفی مختلفی که در ادوار قدیم به وجود آمد هیچ یک از آنها برای سعادت نوع بشر بهتر و شایسته تر از نحله فلسفی که «زنون» [۱۷] آن را وضع کرد نبود. من اگر یک مسیحی نبودم به جرئت می گفتم که از بین رفتن نحله فلسفی زنون یکی از بدبختیهای نوع بشر بود، در این نحله بزرگ کراهت و نفرت از هیچ چیز وجود نداشت مگر نفرتها و کراهتهایی که بذاته جزو خصائل خوب و فطری بشر است از قبیل کراهت از عیش

و عشرت زیاد و بی اعتنایی به درد و رنج و غیره.

تنها در بین پیروان این نحله بود که افراد بزرگ تربیت می شد و مردان شریف به وجود می آمد و در سایه تعلیمات این نحله عالی بود که امپراتوران بزرگ و خوب تربیت می شدند. اگر لحظه ای از حقایقی که بر نوع بشر کشف شده صرف نظر کنید خواهید دید در تمام اعصار زندگی بشر انسانی بزرگتر از «آنتونینوس» امپراتور عدالت پرور روم وجود نداشته است حتی «یولیانیوس» هم به پای او نمی رسیده است. «به شرط اینکه تصور نکنید من طرفدار تغییر مذهب مسیحی این امپراتور هستم» [۱۸] او یگانه زمامداری بود که به تمام معنی لیاقت زمامداری نوع بشر را داشت. اما آنتونینوس اصول عالی خود را در زمامداری از فلسفه رواقیان اقتباس کرده بود.

رواقیان هیچ توجهی به ثروت و عظمت دنیوی و درد و رنج شخصی و عیش و عشرت نداشتند و در عین حال اوقات آنها مصروف این بود که برای سعادت افراد بشر کار کنند و حقوق جامعه را محترم بشمارند. آنها عقیده داشتند که فقط برای جامعه به وجود آمده اند و سرنوشت و وظیفه آنها این است که برای جامعه کار کنند و از این کار هیچ منظوری نداشتند یعنی عقیده شان این بود که همان کار کردن پاداش زحمت آنهاست و به عبارت دیگر پاداش در خود زحمت و مجاهدت است و هر چه دیگران خوشبخت تر باشند خوشبختی آنها زیادتر خواهد شد.

۱۱. تفکر روحانی و عرفانی

انسان برای این به وجود آمده است که زندگی کند یعنی غذا تهیه نماید و لباس بپوشد و خود را حفظ کند و وظایف اجتماعی خود را انجام بدهد بنابراین دیانت او نباید طوری باشد که وی را وادار به تفکر عرفانی و روحانی در اسرار جهان نماید و بالتجیه او را از زندگی بازدارد.

مسلمین چون ناچارند در شبانه روز پنج مرتبه نماز بخوانند و در این پنج وعده همه چیز زندگی را فراموش کنند و جز در فکر معبود در هیچ فکری نباشند طبعاً به اسرار جهان و دنیای دیگر فکور بار می آیند و نتیجه این می شود که نسبت به امور دنیوی زیاد علاقه مند نیستند. حال اگر یک حکومت مستبد هم بر آنها حکومت

کند و قوانین مربوط به مالکیت هم طوری نباشد که آنها را نسبت به ملک ذی‌علاقه نماید در آن صورت به کلی نسبت به امور دنیا و زندگی بی‌اعتنا خواهند شد [۱۹]. در گذشته دیانت زردشت باعث رونق و سعادت ایران گردید و از آثار ناگوار قدرت استبدادی جلوگیری کرد ولی امروز مذهب اسلام باعث عقب‌افتادگی ایران شده است [۲۰].

۱۲. ریاضتها [۲۱]

ریاضت وقتی برای فرد و جامعه مفید است که با فکر کار کردن پیوند خورد یعنی ریاضت نبایستی وسیله و بهانه تنبلی و کار نکردن باشد و همچنین کسانی که ریاضت می‌کشند بدانند کار نیکی می‌کنند نه اینکه تصور نمایند کار عجیب و خارق‌العاده می‌نمایند و از این حیث بر خود ببالند و دیگر اینکه غرض از ریاضت اعتدال است نه حرص و آز.

۱۳. گناهان غیر قابل جبران

«سیسرون» در قسمتی از کتب پیشوایان می‌گوید: رومیهای قدیم معتقد بودند گناهانی وجود دارد که غیر قابل جبران هستند و نمی‌توان بهیچ قسم کفاره آنها را تأدیه کرد. «زوسیموس» مورخ معروف یونانی که در قرن پنجم میلادی می‌زیسته به عنوان همین گناه غیر قابل جبران، اهمیت تغییر مذهب کنستانتینوس و یولیانوس را به نظر خوانندگان می‌رساند و می‌گوید: آنان گناه غیر قابل عفو را مرتکب شدند، هر دو نفر آنان از امپراتوران مسیحی روم بودند که دیانت مسیح را ترک کردند.

آری در ادیان مشرک قدیم که گناهان معدود و فقط عبارت از چند گناه بود و به احساسات قلبی توجه نمی‌شد معاصی غیر قابل جبرانی وجود داشت ولی مذاهب آسمانی که به احساسات و عواطف آدمی توجه دارد صرفاً عمل انسان را گناه ندانسته بلکه عواطف و احساسات سوء را گناه می‌داند. مذهبی که با علائق بسیار نوع بشر را به عالم ماوراء طبیعت وصل می‌نماید، مذهبی که عدالت آسمانی را مافوق عدالت بشری می‌داند و در عین حال عدالت بشری را مهمل نگذاشته

است، مذهبی که برای این به وجود آمده تا در قلوب انسانها تولید عشق و محبت نماید و احیاناً شخص را از کرده‌های نامطلوب خود پشیمان کند، مذهبی که بین گناهکار و قاضی مطلق او یعنی ذات خداوند واسطه‌ای قرار داده تا گناهکار به وسیله او در صدد توبه و استغفار برآید نمی‌تواند و نباید دارای گناهان غیرقابل جبران باشد. ولی چنین مذهبی در عین حال به مؤمنین می‌فهماند که گرچه هیچ گناه غیر قابل جبران وجود ندارد و شخص همواره می‌تواند به بخشایش الهی امیدوار باشد ولی ممکن است گناهان در طول مدت یک عمر غیرقابل جبران گردند، پس شخص نباید همواره با ارتکاب گناه و استغفار و توبه موجبات محرومیت خود را از لطف و رحمت الهی فراهم کند. زیرا یک شخص گناهکار که سابقه معصیت دارد نظیر مدیونی است که هنوز قرض خود را ادا نکرده، بنابراین شایسته نیست با واسطه‌های جدید بار قرض خود را سنگین نماید زیرا روزی خواهد رسید که دیگر عفو و کرم الهی شامل حال او نخواهد گردید و به استغفار و توبه او توجه نخواهد شد.

۱۲. چگونه دین بر قوانین مدنی تأثیر می‌گذارد؟

نظر به اینکه قوانین مذهبی و کشوری هر دو باید طوری باشند که اشخاص را به راه راست وادارند وقتی که یکی از این دو قانون این منظور را انجام نداد و یا آن طوری که باید بدان توجه نکرد لازم است دیگری به این موضوع به وسایل مقتضی بیشتر کمک نماید، مثلاً در کشور ژاپن چون اصول مذهبی واجد مجازات اخروی نیست و بهشت و جهنمی در آن مذهب یافت نمی‌شود قوانین کشوری خیلی شدید است و با کمال دقت هم اجرا می‌شود.

اگر یک مذهبی افراد را وادار به جنب و جوش و فعالیت نماید چون ممکن است این رویه باعث اضرار جامعه شود قوانین کشوری باید قدری سخت‌تر گردد تا از فعالیتهای سوء و جنب و جوشهای زیانبخش افراد جلوگیری نماید. ولی در صورتی که مذهب افراد را به عدم فعالیت تشویق نماید در آن صورت باید قوانینی وضع کرد که افراد را به کار و فعالیت وادارد، مثلاً در مذهب اسلام که تقدیر و سرنوشت قوت خاصی دارد مؤمنین فعالیتی ندارند زیرا معتقدند آنچه باید بشود خواهد شد و نیازی به جنب و جوش انسان نیست، در چنین مذهبی باید قوانینی

وضع گردد که افراد را وادار به فعالیت کند [۲۲].

وقتی قوانین مذهبی چیزهایی را لغو کند که قوانین کشور عین آنها را تقویت کرده در آن صورت قوانین کشوری نباید عکس این عمل را بنماید و اموری را که قوانین مذهبی تصویب کرده لغو کند زیرا این موضوع اختلافات قوانین کشوری و مذهبی را زیادتیر خواهد کرد و بقدری تأثیر این تفاوت زیاد خواهد شد که بزرگترین جنایات یک امر عادی و یک امر عادی بزرگترین تبه کاریها محسوب خواهد شد، پس همواره باید بین قوانین مذهبی و کشوری هماهنگی وجود داشته باشد. خواندن سیاحتنامه «ژان دوپلان کارپن» [۲۳] که در سال ۱۲۴۶ میلادی از طرف «پاپ اینوسان» [۲۴] به کشور «تاتارها» فرستاده شد این موضوع را خوب روشن می نماید.

بنا به اظهارات کارپن در کشور تاتارها و چنگیز گذاشتن کارد در آتش و تکیه کردن به دسته شلاق و زدن اسب با افسار و شکستن یک استخوان با استخوان دیگر بزرگترین گناهان است ولی در همین سرزمین دزدی و هتاکی و حتی قتل نفس یک امر عادی است و به هیچ وجه گناه محسوب نمی شود. بالنتیجه قوانینی که مسائل بی اهمیت را به صورت مسائل اصلی و لازم جلوه می دهد این عیب را داراست.

مردم تایوان به نوعی جهنم معتقدند اما این جهنم فقط برای مجازات گناهکاران در فصول خاصی است. بنا به اعتقادات آنان کسی که در فلان فصل برهنه کنار دریا برود و یا در فلان فصل به جای لباس نخی ابریشمی بپوشد و یا در فلان موقع خرچنگ دریایی را شکار نماید به این جهنم خواهد رفت ولی در عوض مستی و ارتکاب فحشا در نظر این مردم به هیچ وجه گناه نیست و حتی شهوترانی و فحشاء دختران و پسران خود را بانظر تمجید نگاه می کنند و گمان دارند که موجب رضایت خدایان است.

وقتی که مذهبی پاداش را وابسته به یک حادثه بی اهمیت کرد فکر ارتکاب معصیت و انتظار مجازات را از مغز مؤمنین خارج می نماید، مثلاً در هندوستان هندیها معتقد هستند که اگر در کنار رودخانه گنگ بمیرند و جسد آنها در آب آن رودخانه بیفتد به سعادت جاویدان نائل خواهند شد و به همین جهت همواره از اطراف

هندوستان جعبه‌هایی که پر از خاکستر اموات سوخته شده است به طرف رودخانه گنگ فرستاده می‌شود که در آب افتاده و باعث سعادت جاویدان اموات بشوند، حال برای یک نفر هندی چه فرق می‌کند که تمام عمر مرتکب گناه و یا صواب گردد؟! زیرا برای او محقق است که بعد از مرگ همین که در آب رودخانه گنگ افتاد به سعادت جاویدان خواهد رسید و لزومی ندارد یک عمر کارهای نیک کند، زیرا فکر وجود مکانی که بهشت جاویدان و عالم خوشی همیشگی است باعث می‌گردد که تصور مجازات و وجود یک جهنم که محل عذاب است از مغز مؤمنین خارج شود. به این ترتیب قوانین کشوری تأثیر خود را برای جلوگیری از اعمال بی‌رویه افراد از دست می‌دهد زیرا آنهایی که به سعادت جاویدان و مطمئن عقیده دارند از مجازات قضاوت بشری نمی‌ترسند و می‌دانند در همان ساعت که به دست قاضی بشری اعدام شدند به سعادت جاویدان نائل خواهند شد [۲۵].

۱۵. چگونه گاهی قوانین مدنی از قوانین بد مذاهب باطل جلوگیری می‌کنند

چون مردم گاهی برای چیزهای قدیمی قائل به احترام هستند از این احترام که غالباً آمیخته به موهومات است قوانینی به وجود می‌آید که ممکن است زندگی داشته باشد. مثلاً در قوانین قدیمی یونان زنان و فرزندان مجاز نبودند برای اجرای بعضی از شعائر به معبد بروند. آن وقت قانون مخصوصی وضع شد که پدران می‌توانند به جای زنان و فرزندان خود برای اجرای شعائر به معبد بروند. این قانون در زمانی وضع شد که یونانیها دارای مذهب بودند با این وصف در سایه این قانون کشوری شعائر و رسوم در قبال مذهب حفظ گردید.

«آوگوست» پسران و دختران را از حضور در مراسم و تشریفات که شبها صورت می‌گرفت ممنوع داشت مگر اینکه با یکی از بستگان بزرگتر خود همراه باشند، این هم یک قانون کشوری بود که قانون مذهبی را برای حفظ عفت اصلاح می‌کرد، همین آوگوست پس از برقرار کردن «اعیاد لوپر کالیا» [۲۶] که متضمن شادیها و خوشیها بود قدغن کرد جوانان حق ندارند برهنه دوندگی کنند و باید لباس دربر داشته باشند. در این مورد هم یک قانون کشوری برای حفظ عفت و

عصمت مداخله کرد زیرا اعیاد لوپر کالیا که آوگوست برقرار کرد یک عید مذهبی بود که در گذشته نیز وجود داشت.

۱۶. چگونه قوانین دینی عیوب قوانین و تشکیلات سیاسی را رفع می کنند؟

از طرف دیگر مذهب می تواند هنگامی که قوانین کشوری و سیاسی ناتوان و قاصر است ممد تشکیلات و قوانین سیاسی باشد، مثلاً هنگامی که کشوری گرفتار جنگ داخلی است قوانین مذهبی می تواند از سرایت جنگ به بعضی از نقاط کشور جلوگیری نماید بطوری که آن نقاط قرین صلح و آرامش باشد، مثلاً در یونان قدیم که غالباً جنگ بود ناحیه *النا* [۲۷] همواره در صلح می زیست و معبد *آپولون* [۲۸] و کاهنان آن همواره در امان بودند و کسی با آنها کاری نداشت، در کشور ژاپن هروقت جنگ آغاز می گردد «شهر مئاکو» که شهر مقدسی است در امان می باشد و نیز سایر نقاط کشور کم و بیش از آتش جنگ داخلی مصون می ماند، همین موضوع سبب شده که در کشور ژاپن همواره تجارت دارای رونق است و حال آنکه ژاپن یگانه کشوری است که درهای کشور خود را به روی خارجیها بسته و با آنها دادوستد نمی نماید. اوقاتی که جنگها بدون مشورت آغاز می شود و قوانین کشوری هم قادر به جلوگیری از جنگ نیست و بایان جنگ هم معلوم نیست قوانین مذهبی مداخله کرده و مدت معینی را برای صلح و یا متارکه جنگ معلوم می نماید تا در طی آن مدت بتواند به وظایف حیاتی خود که بدون ادامه زندگی ممکن نیست، اقدام نماید.

در میان مسلمین هر سال چهار ماه جنگ حرام بود تا اعراب بتوانند در طی این مدت به زراعت مشغول باشند و محصول خود را جمع آوری نمایند [۲۹]. در زمانی که اشراف کشور فرانسه غالباً با یکدیگر می جنگیدند کراراً اتفاق می افتاد که روحانیان مداخله می کردند و مقرر می داشتند که در بعضی از فصول متارکه برقرار شود.

۱۷. دنباله موضوع فصل قبل

وقتی که علل نزاع و اختلاف در کشوری زیاد باشد، دیانت باید کوشش

نماید که وسایل آشتی و مسالمت و جلوگیری از تندخویی را در کشور فراهم کند. برای مثال می‌گوییم: اعراب که ملت صحراگرد و قطاع‌الطریق بودند خیلی یکدیگر را آزار می‌دادند و به هم ظلم می‌کردند، محمد(ص) پیغمبر اسلام این حکم را برای آنها صادر کرد: «اگر برادر کسی را کشته باشند و او خون برادر خود را بر قاتل حلال نماید مع ذلک می‌تواند خسارت مادی ناشی از قتل را از او دریافت کند لیکن هرگاه دو نفر با هم نزاع کنند و بعد آشتی کرده و از یکدیگر رضایت حاصل نمایند آنگاه یکی از آنها در صد کینه‌ورزی و انتقام برآید در روز جزا به آتش جهنم خواهد سوخت [۳]. صدور این حکم برای برقراری مسالمت و از بین بردن روح کینه‌ورزی و انتقام بود.

در قبایل «ژرمن» گرچه انتقام ارثی بود و از پدر به پسر می‌رسید ولی همواره باقی نمی‌ماند، بطوری که «تاسیت» مورخ معروف می‌گوید: «شخصی که طرف خصومت بود می‌توانست با تأدیه کفاره یعنی دادن چهارپایان طرف را راضی نماید و به این طریق به کلی رفع خصومت می‌شد». من گمان می‌کنم این آشتیها غالباً تحت نظر و یا مداخله پیشوایان مذهبی صورت می‌گرفته، زیرا پیشوایان مذهبی نفوذ و احترام زیادی نزد ژرمنها داشتند.

در میان قبایل جزائر مالزی [۳۱] چون آشتی مرسوم نیست و شخص قاتل به‌طور تحقیق می‌داند که به قتل خواهد رسید دچار یأس و غضب شدیدی شده و هر کس را در سر راه خود ببیند مقتول و یا مجروح می‌کند.

۱۸. چگونه قوانین دینی دارای تأثیر قوانین مدنی هستند؟

یونانیهای قدیم ملل کوچکی بودند که دور از یکدیگر زندگی می‌کردند و کارشان این بود که در دریا راهزنی کنند و در خشکی به یکدیگر تعدی نمایند، هیچ قانونی در بین آنها نبود و هیچ نیرویی برای انتظام وجود نداشت هر کس هر کار را که می‌خواست بکند می‌کرد و هر که را که مایل بود می‌کشت. بهترین نمونه زندگی یونانیان اولیه همانا عملیات «هراکلس» [۳۲] پهلوان معروف یونان «تئوس» [۳۳] می‌باشد که خوب می‌رساند یونانیها چقدر خودسر بوده‌اند. اینک ملاحظه می‌شود که قوانین مذهبی با چه طرز شایسته‌ای در میان

ملت یونان از قتل نفس جلوگیری کرد. قوانین مذهبی مقرر داشت: «اولاً، روح شخصی که به قتل رسیده همواره علیه قاتل خشمگین است و پیوسته موجب وحشت و آزار او می‌شود؛ ثانیاً، مایل است مکان خود را به قاتل واگذار نماید؛ ثالثاً، هر کس به قاتل دست بزند و یا با او صحبت نماید ملوث و پریشان خاطر خواهد شد؛ رابعاً، چون به علت فوق قاتل نباید در شهر بماند لذا باید کفاره خطای خود را تأدیه کرده و به مجازات برسد».

۱۹. فایده ادیان از لحاظ زندگی بشری در صحت و سقم عقاید آن نیست بلکه در خوبی و بدی نتایجی است که از آن عقاید گرفته می‌شود

ممکن است صحیح‌ترین و اساسی‌ترین عقاید مذهبی وقتی به صلاح جامعه نبود نتایج بد داشته و برعکس باطل و مهمل‌ترین عقاید مذهبی دارای نتایج خوب باشد. مثلاً از عقیده مذهبی حکیم چینی کنفوسیوس [۳۴] که جاودانگی روح را رد می‌کند و یا عقیده مذهبی «زنون» مبتکر فلسفه رواقیان که منکر آن است، نتایجی به دست آوردند که به صلاح جامعه بوده است و برعکس از عقاید مذهبی هندی تالو [۳۵] و فوئه [۳۶] که معتقد به بقای روح می‌باشند نتایج بدی گرفته‌اند که به صلاح جامعه نیست.

در تمام کشورهای جهان و در تمام ادوار زندگی وقتی بشر عقیده به بقای روح پیدا کرد، این عقیده صحیح طوری به صورت بد رایج گردید یعنی نتایج بد از آن گرفته شد که مردها، زنها، غلامان، رعایا، بیچارگان در صدد خودکشی برآمدند تا در دنیای دیگر به سعادت جاویدان نائل گردند. ببینید از چه عقیده صحیحی چه نتیجه بدی گرفته شد! واقعاً عجیب است. در هند غربی مردم برای وصول به سعادت جاویدان و با الحاق به دوستان در گذشته خود را می‌کشتند و هم امروز در دانمارک [۳۷]، «ژاپن»، «ماکاسار» [۳۸] و سایر نقاط این رسم برقرار است.

علت اینکه مردم از عقیده اساسی و صحیح بقای روح این نتیجه بد و ناپسند را گرفته‌اند این است که به آنها آموخته‌اند روح انسان بعد از مرگ در آن دنیا دارای همین خوشیها و ناخوشیها و احتیاجات و لذات می‌باشد این است که در صدد خودکشی برمی‌آیند که در دنیای دیگر با زندگی جاویدان لذات جاویدان داشته باشند

ولی اگر مردم را هدایت می کردند و می گفتند روح در عین حال که جاویدان است دارای این زندگی و این احتیاجات نیست، آن وقت مردم در صدد خودکشی بر نمی آمدند.

تنها به وجود آوردن یک عقیده کافی نیست، بلکه باید آن عقیده را هدایت کرد آن هم طوری که مقرون به صلاح جامعه باشد و این کاری است که دیانت مسیح به خوبی از عهده آن برآمده و در عین حال که مردم را به بقای روح معتقد کرده به آنها فهمانده است که این زندگی جاویدان روح معنوی است نه مادی و جسمانی.

۲۰. دنباله موضوع فصل قبل

در کتب مقدس ایرانیان قدیم نوشته شده است: «اگر می خواهید در زمره پاکان باشید فرزندان خود را به خوبی تربیت کنید زیرا تمام اعمال نیکی که از آنها سر می زند منسوب به شما خواهد شد.» و همچنین توصیه شده است که مردم زودتر ازدواج نمایند و فرزند به وجود آورند زیرا فرزندان در روز جزا به منزله پلی هستند که شخص می تواند از روی آن عبور کرده و به بهشت برود و کسانی که فاقد فرزند می باشند پل نخواهند داشت و بالتجیه آنها را به بهشت دسترسی نخواهد بود. البته این عقیده صحت نداشت و غلط بود ولی از لحاظ اجتماعی خیلی مفید بود و سبب می شد که مردم به داشتن فرزند و تربیت او علاقه مند شوند.

۲۱. تناسخ

عقیده به بقای روح و زندگی جاویدان آن به سه شعبه بزرگ تقسیم می شود: یک دسته عقیده دارند که روح به همین صورت که در جسم انسان است بعد از مرگ برای همیشه باقی می ماند؛ دسته دوم به تغییر مکان ساده روح معتقدند؛ دسته سوم که تناسخی هستند معتقدند روح از جسمی وارد جسم دیگر می شود و این عقیده ای است که در هندوستان رواج دارد و سابقاً در میان سکاها رایج بود و بین مسیحیان هم طرفدار دارد.

با عقیده دو دسته اول کاری ندارم و صحبت من بر سر عقیده دسته سوم است.

این عقیده برحسب اینکه نتایج خوب یا بد از آن گرفته شده در زندگانی اجتماعی بشر تأثیر نیک و یا ناگوار داشته است، مثلاً یکی از نتایج نیکوی آن در هندوستان این است که خونریزی را طرف نفرت مردم قرار داده و به همین جهت در آن سرزمین کمتر قتل نفس واقع می‌شود و با اینکه مجازات اعدام در هندوستان وجود ندارد مردم مبادرت به قتل نفس نمی‌نمایند مگر به‌طور اتفاق. از طرف دیگر نتیجه بدی که از عقیده تناسخ گرفته شده این است که زنان را بعد از مرگ شوهر با جنازه متوفی می‌سوزانند و به این طریق یک موجود بی‌گناه با شکنجه شدید راه دیار عدم را در پیش می‌گیرد [۳۹].

۲۲. تلقین تنفر نسبت به اشیاء و امور بی‌اهمیت برای دین خطرناک است

یکی از خرافات مذهبی هندوها این است که فرقه‌های مختلف سکنه هندوستان از یکدیگر نفرت دارند و باهم آمیزش نمی‌کنند و در صورت آمیزش تصور می‌نمایند که نجس و پلید شده‌اند، این عدم تجانس و عدم آمیزش مربوط به تفاوت‌های خانوادگی نیست و نباید تصور کرد همان‌طور که خانواده‌های اشراف اروپا با مردم بی‌بضاعت آمیزش نمی‌نمایند در هندوستان هم اشراف از گدایان متنفر هستند نه، این‌طور نیست در هندوستان تفاوت و امتیازات صفات مختلف مردم منحصرراً مربوط به عقاید مذهبی است و به همین جهت ممکن است فلان شخص گدا حاضر نشود با پادشاه خود غذا صرف نماید زیرا خود را نجس خواهد دانست به دلیل اینکه پادشاه را جزو دسته نجسها محسوب می‌نماید.

اینگونه عقاید مذهبی سبب تفرقه و دوئیت افراد بشر می‌شود و حال آنکه هیچ به امتیازات خانوادگی و ثروت یا فقر هم مربوط نمی‌باشد، در مذهب مسیح این امتیازات خانوادگی هم باعث دوئیت افراد نمی‌گردد زیرا توصیه شده است که اشخاص با بضاعت و توانگران نسبت به زیردستان ترحم و شفقت نمایند.

بنابراین قوانین مذهبی باید طوری وضع شود که افراد را از ارتکاب اعمالی که باعث بدبختی فرد و جامعه می‌گردد منع کند و هرگز نباید این قوانین را طوری وضع کرد که افراد را از یکدیگر دور کند و در جامعه تولید تفرقه بنماید و در قلوب یک طبقه نسبت به طبقه دیگر کینه و دشمنی ایجاد کند.

مذهب هندوها و مذهب اسلام چون در قسمت مهمی از کره زمین بسط یافته است پیروان زیاد دارد و ملل بسیاری هستند که دارای این دو مذهب می باشند. هندوها از مسلمین متنفرد به علت آنکه آنان گوشت گاو را می خورند و گاو نزد هندوها بسیار محترم است. مسلمانان از هندوها متنفرد به علت آنکه آنان گوشت خوک می خورند و حال اینکه گوشت خوک خوردن نزد مسلمانان حرام است [۴].

۲۳. اعیاد

وقتی که یک مذهب به احترام یکی از بزرگان خود جشن می گیرد، و بدین مناسبت دستور می دهد که مردم کار روزانه خود را تعطیل نمایند، باید احتیاجات مردم را هم در نظر بگیرد و حتی رعایت احتیاجات مردم را بر عظمت خود که برای تجلیل آن عظمت جشن گرفته می شود، ترجیح بدهد.

«گزنفون» در کتاب جمہودی آتن می نویسد: «یکی از معایب زندگی مردم در یونان قدیم این بود که خیلی جشن می گرفتند و شماره اعیاد زیاد بود، زیرا ملت یونان که ملتی جهانگیر بود بر بسیاری از نقاط تسلط یافته و تمام شهرهای یونان می بایستی اختلافات خود را در آتن حل و تصفیہ نمایند ولی به واسطه کثرت اعیاد کارها در آنجا به تأخیر می افتاد و آنتیها به خوبی نمی توانستند به کارهای مردم رسیدگی نمایند.

هنگامی که «کنستانینوس» دستور داد مردم هفته ای یک روز تعطیل و استراحت نمایند و روزهای یکشنبه کار نکنند این دستور را فقط برای شهرنشینان صادر کرد، ولی مردم صحرائشین می بایستی روز یکشنبه را کار کنند زیرا کنستانینوس دریافته بود که اهمیت کار مردم صحرائشین زیادتر از کارهای مردم شهری است و آنها هستند که با کشت و زرع بایستی وسیله اعاشه مردم را فراهم نمایند و بنابراین بایستی کارشان تعطیل شود.

در کشورهایی که شغل مردم آنجا بازرگانی است شماره اعیاد روزهای تعطیل بایستی با تجارت مردم مناسب باشد نه اینکه کثرت اعیاد از رواج تجارت بکاهد. کشورهای کاتولیک و کشورهای پروتستان از لحاظ شماره اعیاد باید باهم

تفاوت داشته باشند زیرا کشورهای کاتولیک مذهب در جنوب اروپا و کشورهای پروتستان مذهب در شمال اروپا واقع شده‌اند، چون آب و هوای شمال اروپا از آب و هوای جنوب این قاره سخت‌تر است و مردم برای تأمین معاش خود بایستی زیادتر کار کنند لذا کمی اعیاد در کشورهای پروتستانی مناسب‌تر از کشورهای کاتولیکی است. «دامپیر» [۴۱] در جلد دوم کتاب خود به عنوان مسافرت جدید در اطراف زمین خاطرنشان می‌نماید که تفریح سکنة نواحی مختلف زمین به مناسبت تفاوت آب و هوا فرق می‌کند. در نواحی گرمسیر نظر به اینکه گرمی هوا به روئیدن انواع گیاهها و پرورش درختهای میوه‌دار کمک می‌نماید و سکنة بومی به سهولت غذای خود را از میوه‌های جنگلی به دست می‌آورند قسمت مهمی از اوقات خود را صرف تفریح و اعیاد می‌کنند، ولی بومیهای نقاط سردسیر زمین به واسطه سختی آب و هوا ناچارند همواره مشغول شکار و صید ماهی باشند تا غذای خود را تأمین کنند، به همین جهت فرصت زیاد ندارند که اوقات خود را به تفریح و جشن و شادی بگذرانند، بنابراین مذهبی که در این نواحی برقرار می‌شود باید بدین نکته توجه کند و تا ممکن است روزهای عید را کم کند که کارهای لازم بومیان تعطیل نشود [۴۲].

۲۴. قوانین محلی ادیان

در مذاهب مختلفه قوانینی وجود دارد که قوانین محلی است یعنی با مقتضیات محلی وفق می‌دهد و ممکن است این قوانین برای نقاط دیگر خوب نباشد. «مونه زوما» [۴۳] حق داشته که گفته است مذهب اسپانیولیاها برای کشور خودشان و مذهب مکزیکها هم برای کشور خودشان خوب است. مثلاً عقیده به تناسخ و اینکه روح انسان بعد از مرگ در بدن حیوان حلول می‌نماید فقط برای آب و هوای هندوستان تناسب دارد و برای اهالی آنجا مفید است. بطوری که «برنیه» [۴۴] در جلد دوم سیاحتنامه خود می‌نویسد: در آنجا شدت حرارت تمام مراتع طبیعی را می‌سوزاند و برای تغذیه چهارپایان علف یافت نمی‌شود و اشخاصی که دارای حشم هستند همواره از به دست نیامدن علوفه بیمناک می‌باشند و به واسطه کمی مراتع طبیعی تربیت گاو در آن کشور رونقی ندارد و غالباً

گاوان بیچاره تلف می‌شوند. با رعایت نکات فوق یک قانون مذهبی که به حفظ گاوها کمک نماید برای چنین کشوری خیلی مفید است.

ولی در عین حال که مراتع طبیعی به واسطه حرارت آفتاب می‌سوزد بر اثر آبیاری و احداث نهرها برنج به مقدار زیاد در هندوستان می‌روید و همچنین حبوبات فراوان است. در این صورت یک قانون مذهبی که غذای اهالی را برنج تعیین می‌نماید و توصیه می‌کند که برنج و حبوبات را زیاده‌تر از اغذیه دیگر مصرف کنند، برای چنین کشوری مفید است.

برنیه در جلد دوم سیاحتنامه خود می‌نویسد که در هند گوشت چهارپایان طعم و لذتی ندارد و مردم گوشت گاو نمی‌خورند در عوض از شیر و کره آن استفاده می‌نمایند. بنابراین قانون مذهبی هندوها که خوردن گوشت گاو را حرام کرده و در عوض استفاده از شیر و روغن این حیوان را مجاز کرده غیر معقول نیست.

در یونان قدیم ملل بسیاری زندگی می‌کردند و شماره افراد زیاد بود ولی در عوض خاک یونان استعداد زراعت و تربیت احشام و اغنام را نداشت به این جهت یکی از اصول مذهبی این شد که هر کس که می‌خواهد به خدایان هدایایی تقدیم نماید تا محبت آنها را جلب کند بهتر این است که هدایای کوچک تقدیم کند زیرا خدایان از دریافت هدایای کوچک زیاده‌تر راضی می‌شوند تا اینکه گاو را برای آنها قربانی کنند.

۲۵. عیب انتقال یک دین از کشوری به کشور دیگر

از آنچه گفته شد این نتیجه به دست می‌آید که غالباً انتقال یک مذهب از کشوری به کشور دیگر معایبی دارد و بدیهی است مذهب مسیح از این قاعده مستثنی است زیرا بطوری که در فصل اول کتاب بیست و چهارم روح القوانین گفتم دیانت مسیح ملاً مایه سعادت جاویدان و اولی‌تر از همه مذاهب روی زمین است. آقای «بولن ویلیر» [۴] در کتابی که به عنوان زندگی محمد (ص) نوشته است می‌گوید: در کشور عربستان خوک خیلی کمیاب می‌باشد زیرا وسایل تربیت خوک در این کشور موجود نیست و جنگل وجود ندارد که خوکها در آن تربیت شوند و همچنین وسایل تغذیه این حیوان در عربستان موجود نیست، لذا قانونی که

خوردن گوشت خوک را در عربستان حرام کرده مطابق مقتضیات طبیعی می باشد، بخصوص آنکه اعراب به واسطه خوردن آب شور مستعد ابتلای بیماریهای پوستی هستند و خوردن گوشت خوک استعداد انسان را برای ابتلای بیماریهای پوستی زیاد می کند ولی قانونی که خوردن گوشت خوک را در عربستان حرام کرده برای اغلب نقاط عالم و از جمله کشور چین خوب نیست زیرا در کشور اخیر گوشت خوک از غذاهای اصلی می باشد [۴۶].

اظهار این موضوع که گوشت خوک استعداد انسان را برای ابتلای بیماریهای جلدی زیادتر می کند متکی به نظریه «سانکتوریوس» [۴۷] می باشد زیرا او در کتاب طب آماری می گوید: «خوردن گوشت خوک باعث نقصان تعریق بدن می شود و این نقصان به یک ثلث میزان تعریق عادی بدن می رسد و از طرفی چون فقدان یا نقصان تعریق بدن باعث ایجاد و یا ممد بیماریهای پوستی می شود بنابر - این خوردن گوشت خوک در کشورهایی که بیماریهای پوستی زیاد است جایز نمی باشد، این کشورها عربستان، مصر و فلسطین و لیبی و از این قبیل می باشند.

۲۶. دنباله موضوع فصل قبل

آقای شاردن در جلد دوم کتاب خود به عنوان مسافرت به ایران می گوید: «در آن کشور به استثنای رودخانه گور [۴۸] که در انتهای کشور واقع شده رود دیگری که قابل کشتیرانی باشد وجود ندارد» بنابراین قانون زرتشتیها، که کشتیرانی روی رودخانه را منع کرده بود با اوضاع جغرافیایی ایران مناسبت داشته ولی همین قانون در کشورهایی که شطهای آنها قابل کشتیرانی است باعث وقفه و یا نکت تجارت و حمل و نقل می شود.

در کشورهایی که هوا گرم است شست و شوی بدن مطبوع است و بخصوص برای سلامتی بدن نافع است، بنابراین قوانین مسلمین و هندوها که عبادت را وابسته به شست و شو کرده اند، قانون خوبی است. در هندوستان یکی از بهترین عبادتها این است که در آب جاری فرائض مذهبی را به جای آورند، ولی این قانون که برای نقاط و نواحی گرمسیر خیلی مفید می باشد برای نقاط دیگر و مثلاً نواحی سردسیر مفید نمی باشد.

لذا قوانین مذهبی همواره باید با آب و هوای محلی وفق داشته باشد و به همین جهت هر وقت قوانینی با آب و هوای محلی وفق نداشته در آنجا پایدار نمانده و دیر یا زود از بین رفته است. روی همین اصل می توان گفت آنچه حدود قلمرو مذهب اسلام و مسیح را ترسیم و محدود کرده همین آب و هوا می باشد.

به هر حال از آنچه ذکر شد این نتیجه را به دست می آوریم که مذهب باید همواره دو نوع معتقدات داشته باشد: یکی معتقدات عمومی که با هر آب و هوایی وفق دهد و دیگری معتقدات خصوصی که مختص آب و هوا و محیط کشوری باشد که مذهب در آنجا به وجود آمده است. در معتقدات عمومی مذهب هرگز نباید وارد جزئیات شد، قوانینی که روی معتقدات عمومی وضع می شود باید جنبه کلی داشته باشد، مثلاً اگر مذهبی مقرر دارد مردم امساك نمایند باید به وضع همین قانون کلی اکتفا کند و دیگر چگونگی امساك را تعیین نکرده و جزئیات آن را نگوید زیرا ممکن است در آب و هوای مختلف غیر قابل اجرا باشد و همچنین است وضع مقررات دیگری از قبیل تزکیه نفس به وسیله ریاضت و غیره. مذهب مسیح این حسن را دارد که مقررات کلی و عمومی را از خصوصیات قوانین مجزا کرده و به همین جهت قوانین این مذهب در همه جا قابل اجراست.

یادداشت‌های کتاب بیست و چهارم

۱. قبل از ورود به بحث ادیان از نظرگاه منتسکیو لازم است مفهوم دین در عصر رنسانس و قرون روشنائی روشن گردد. برای این مقصود در اینجا اجمالی از این مفهوم جدید مطرح می‌گردد.

یکی از نظریات مورخان و فلاسفه اجتماعی غرب در عصر روشن‌رایی و کلاّ پس از رنسانس که باید بدان توجه کرد نظریه دین طبیعی است. منورالفکران خداشناس (deist) این عصر از دین شریعت را اعتبار نمی‌کنند. از نظر آنان گرچه خدای واحد مبدأ عالم ماده است و محرک اول آن، اما تشریع شرایع و ارسال رسولان و وحی و معجزات و دیگر مفاهیم دینی همه امور غیر عقلانی و مطابق غریزه ترس و ساحت خردستیز و کودکانه و ابتدایی انسان است، بنابراین آنگاه که منورالفکری از دین و حتی از مذهب مسیحی سخن می‌گوید نباید از آن معانی قرون وسطایی و کهن و ماقبل بورژوایی مراد و تلقی کرد. بدین معنی عصر روشنائی نکوشید که باورهای مذهبی را یکسره به‌دور اندازد، ولی تمام هم خویش را به کار انداخت تا آزمونی نو از ایمان و دین به‌نمایش گذارد. این تجربه جدید از تفکر دینی ابتدا در نهضت اصلاح دین پروتستانها و کاتولیکها آشکار گردید و سپس به «تأله عقلی» (Deism) انجامید و در (Atheism) منورالفکران فرانسوی و اروپایی به تمامیت از حوزه و قلمرو دین خروج کرد.

در نظریه جدید دینی منورالفکران دین به معنی تأله نقلی (اعتقاد به خدای آسمانی و وحی و نبوت (Theism) دیگر جایی نداشت، از اینجا دین طبیعی همچون حقوق طبیعی که خداوند انسان را بدان سرشته است از وجود عقلانی او نشأت می‌گیرد و انسان طبیعتاً به اقتضای خرد خود متدین به دیانت طبیعی است پس نیاز به شریعت نیست و وجدان اخلاقی آدمی را در خیر و شر اعمال خویش هدایت می‌کند. در اینجا دیگر دین از غریزه ترس نشأت نمی‌گیرد بلکه ناشی از خرد و منطق انسانی است در حالی که شریعت بر ساخته از اوام و ترس انسان بدوی ناشی از طبیعت و جهان پیرامون است.

در وضع خردمندانه، انسان می‌تواند دریابد که سیاست عقلی و دموکراسی غربی با دین و تآله عقلی غیرشرعی متناسب است اما سیاست شرعی و استبداد شرقی با تآله نقلی شرعی تناسب پیدا می‌کند، به عبارت دیگر ترس مقوم سیاست استبدادی و دیانت مبتنی بر وحی، و عقل و خرد مقوم سیاست دموکراسی و حتی استبداد غربی و مذهب عقلی است. منتسکیو در فقراتی از روح‌القوانین از قانون طبیعی خداشناسی یا برتری مسیحیت نسبت به ادیان شرقی از جمله اسلام است. در اینجا منظور نظر او همان خداشناسی و مسیحیت عقلی است و گر نه او به هر آنچه که متعلق به تفکر عمیق دینی است سرستیز دارد و این نوع دیانت غیرعقلی را متناسب با استبداد تلقی می‌کند.

۲. Pierre Bayle (۱۶۴۷ - ۱۷۰۶) فیلسوف و نویسنده مستنقد عقلی مذهب فرانسوی است. یکی از چهره‌هایی که تأثیر بسزایی در دوران روشنائی گذاشته است، وی همه اندیشه‌های موجود دینی، فلسفی، علمی را با دیدگاهی انتقادی مورد مطالعه قرار داد، از اینجا او با فلسفه‌ای که هم بر عقل و هم بر دین مبتنی بود مخالفت می‌کرد و در کتاب فرهنگ تاریخی و انتقادی چنین نوشت: «برای درک و فهم جهان باید بر حقایق متکی بود نه بر دین و ایمان.» پیربل یکی از منابع عمده افکار عقلانی قرن هفده - هجده گردید. در اعتقاد او بی‌خدایان پیرو اصول اخلاق بر خداپرستان برتری دارند. در کتاب «تفسیر فلسفی» (۱۶۸۶) نوشت: «عصر ما پر از آزاداندیشان (در اصطلاح زمان بل یعنی بی‌دینان) و خداباوران است. مردمان از دین شگفتی می‌کنند. اما من به نوبه خود در شگفتم که چرا از چنان اشخاص بیشتر یافت نمی‌شوند، با توجه به ویرانیه‌ها و زیانهای که دین در جهان ایجاد می‌کند و خاموشی فضیلت ما که دین چنان نتیجه تقریباً اجتناب‌ناپذیری آن را سبب می‌شود، در حالی که برای کامیابی موقت خود همه جنایت‌های تصویرپذیر، را مجاز می‌کند: انسان‌کشی، دزدی، تبعید، آدم‌ربایی و غیره... که به نوبه خود شماری پایانی از کارهای نفرت‌انگیز دیگر را پدید می‌آورند، ریاکاری و...»

اندیشه‌های بل در همه زمینه‌ها برای فیلسوفان و متفکران دوران روشنائی راه انتقاد را گشود، و شکاکیت را احیاء کرد.

انتقاد منتسکیو در روح‌القوانین از اندیشه‌های بل نظرگاه عملی او را که به دین چون پدیداری اینجهانی نگاه می‌کند مورد توجه است. منتسکیو سیطره دین را از مظاهر جامعه سیاسی استبداد و عامل کنترل‌کننده برای جوامع و حاکمانی می‌داند که ترس مبنای حیات و زندگی آنان است و از اینجا سیاستمداران چون عامه از طریق دیانت، استبداد و آزادی فکر خویش را از دست می‌دهند و این خود اثری مثبت از تفکر دینی است. چنانکه گفتیم منتسکیو از لحاظ منشأ عملی و سود اجتماعی و سیاسی دین این نوع تفکر را همواره مورد پرستش قرار داده است. در اینجا نیز نظرگاه خود را در این باب آشکار می‌کند.

۳. منتسکیو بنا بر مشهورات زمانه و مبانی نظری عصر روشنائی در شرق‌شناسی و مسئله استبداد شرقی، در مطالعات سیاسی و تاریخی خود به این نتیجه می‌رسید که هر آنچه متعلق به شرق و ادیان شرقی است، منشأ استبداد است درحالی که مسیحیت غربی از استبداد دوری می‌کند. این نظریه در مقایسه میان اقدامات دولت عثمانی در مقام تبعیت از اسلام رسمی

بسیار سست می‌نماید، زیرا دولتهای اروپایی عصر منتسکیو به‌عنوان مظهر مسیحیت رسمی به‌سهولت می‌توان دریافت که پادشاهان مسیحی اروپا در استبداد و ظلم و ستم بر رعایا کمتر از همتایان عثمانی و شرقی خود نبودند.

در واقع تفاوت اساسی استبداد غربی و استبداد شرقی در تفاوت روش است. و دیگر اینکه دیانت اسلام و مسیحیت هیچکدام با استبداد رأی حاکم جور موافق نیستند و آنچه در تاریخ به‌نام اسلام و مسیحیت واقع شده صرفاً اسمی از این دو دین آسمانی داشته است و نه رسمی. از اسلام و مسیحیت کمتر اثری در اعمال این دولتها مشاهده می‌شود.

مسئله‌ای که در اینجا قابل ذکر است این نکته اساسی است که آیا منتسکیو از جنایات پادشاهانی که قدرت مطلقه داشتند و به کشتارهای وسیعی طی جنگهای قدرت در عصر اصلاح مذهب و تشکیل حکومت‌های مرکزی دست می‌یازیدند بی‌خبر بوده است، مگر در همان عصر لوئی چهاردهم با جنگهای خود هزاران نفر را به کام مرگ نفرستاده بود. و یا کاترین دوم با نظام سرواژی (زمین برده‌داری) بیرحمانه حکومت نمی‌کرد. آیا اروپائیان داعیه حکومت الهی (آن هم از نوع مسیحیت) نداشتند که هفتاد هزار مسلمان را در عصر جنگهای صلیبی در بیت المقدس کشتار کردند.

پس چگونه فقط سلاطین مسلمان (آن هم از نوع اسلام اموی که البته برای منتسکیو چندان مفهوم نیست) را بیرحم و مستبد تصور می‌کند، و از نوع سیاست دولتهای سرزمینهای اسلامی اظهار کراهت کرد.

4. Ethiopia

5. Sennar

6. Jenghiz Khan

7. Timur Beg

۸. به همین دلیل است که محکومان مسیحی را زنده‌زنده می‌سوزاندند تا خونی بر زمین ریخته نشود، یعنی کشتاری بدون خونریزی و از ناحیه تأثیر اخلاق مسیحی است که ماجراجویان اسپانیولی به‌نسل‌کشی وحشیان بومی آمریکا می‌پردازند! و یا در جنگهای صلیبی به کشتاری بیرحمانه دست می‌یازند و یا در دهه اول قرن هفده هنگام سقوط اندلس اسلامی سه میلیون مسلمانان را آواره می‌کنند و یا می‌کشند. و هزاران جنایت، در واقع اغلب مستشرقین آگاه به اوضاع و احوال کشورهای اسلامی و مسیحی معترفند که شدت و بیرحمی در سیاست مسیحیان بیش از سیاست عصر اسلامی دیده می‌شود. البته باید به این حقیقت تذکر داشت که اساساً شدت و حدت در هیچ کدام از دو دین مسیحیت و اسلام وجود ندارد، اساساً پیامبر ضمن آنکه صفت سیطر از او سلب می‌شود به رحمة للعالمین وصف می‌شود. وجود جهاد و مجادله با کفار در ذات هر تفکری از جمله تفکر دینی وجود دارد، اگر چنین نبود نه فتوحات اسلامی پدید می‌آمد و نه جنگهای صلیبی، هر کدام از این دو جنگ بر یک فرهنگ خاص دینی مبتنی بودند و اگر چنین بود در زمره هجوم مغولان یا تاتارها محسوب می‌شد و هیچ اثر فرهنگی بر این وقایع مترتب نبود و موجب تحولات اساسی فرهنگی نمی‌گردید.

منظور نظر منتسکیو در اینجا اثبات غرب و مسیحیت اصلاح شده است و گر نه او به مسیحیت سنتی اعتقادی ندارد و اگر به این مسیحیت معتقد بود دین و تفکر و حقوق را تابع زمین و زمان نمی کرد و در صدد تألیف روح القوانین بر نمی آمد.

۹. از آغاز برخورد تمدن مسیحی با اسلام نحوی پیگانگی نسبت به اسلام وجود داشته است. ارتباط ضعیف فرهنگی میان این دو فرهنگ و فقدان یک گفتگو و احتجاج متعادل، همواره دو صورت دگرگون شده برای پیروان دو دین وجود داشته است که هنوز هم این صورت ممسوخ علی الخصوص برای مسیحیان وجود دارد. وجه بارز صورت ممسوخ اسلام در اذهان مسیحیان غربی، جهاد و جنگ و ستیز با شمشیری است که زخم آن را چه در صدر اسلام و چه در دوره جنگهای صلیبی، و چه در قیادت امپراتوری عثمانی بر شرق اروپا و فروپاشی بیژانس و حتی پس از آن احساس کرده اند. از اینجا اسلام همواره چهره خونین و سرخی برای مسیحیان غرب داشته است. این چهره با خطابه های کلیسایی و نظریه های شرق شناسی خونبارتر شده است. و تحریم ضمنی جهاد در نظریه کلیسای رسمی (در متون آموزشی و تعلیماتی) خود مشکل دیگری در تفاهم نسبت به دیانت اسلامی و از آنجا جهاد اسلامی است.

اساساً جهاد و به کارگیری سلاح آخرین طریق بسط و گسترش یک فرهنگ است و یکی از راههای دفاع مقدس پیروان یک طریقت دینی است. و هیچ فرهنگی هنگام ظهور و استقرار نمی تواند حالت تهاجمی و یا تدافعی نداشته باشد. از طرفی تحقق نظم جدید و اعمال احکام شریعت و یا قانون مأخوذ از حقوق غیر شرعی همواره مقتضی قدرت سیاسی است و طبیعتاً قدرت سیاسی بدون قدرت نظامی نمی تواند بقا پیدا کند.

با توجه به مراتب فوق اکنون نیز یکی از مشکلات جامعه مسیحی تحریم جهاد علیه جباران است، چنانکه منشأ پیدایی الهیاتی جدید گشته که بیش از هر چیز به مبارزه و جنگ معتقد است و بر خود نام الهیات رها بی بخش (libration Theology) نهاده است.

10. Sabbaco]

۱۱. Martin Luther (۱۴۸۳-۱۵۴۶) بانی نهضت اصلاح دینی آلمان، وی که کشیش و استاد فلسفه بود پروتستانتیسم را بنیان نهاد. مخالفت او با رسوم کلیسا از جمله خرید و فروش گناهان پس از طی مراحل از تجربه فکری آغاز شد و سرانجام بدین امر انجامید که مسیحیان را دعوت به بازگشت به انجیل بدون تفاسیر رسمی کلیسایی کرد در باب پروتستانتیسم و اصلاح مذهبی ر.ک: مقدمه منتسکیو که آزاداندیش محسوب می شود هیچ نوع گرایشی به یکی از این دو فرقه از خود نشان نمی دهد و به عبارتی هر دو را تأیید می کند ضمن آنکه از روحیه شمالیها ستایش می کند، که انگلیسیها نیز شامل این دسته اند. منتسکیو برخلاف اتباع فراماسونری فرانسه که در مرحله انشقاق، از فراماسونری انگلیس جدا می شود، مذهب را سودمند و مفید تلقی می کند و بدین جهت نیز با پیربل مخالفت می کند.

۱۲. Calvin (۱۵۰۹-۱۵۶۳) یکی از رهبران نهضت اصلاح مذهبی، وی پیشوای این جریان در فرانسه و سوئیس بود. کالون در سال ۱۵۶۱ در ژنو اقامت گزید و در آنجا

جمهوری دینی خود را تأسیس کرد و همانجا درگذشت. فرقه منسوب به او به کالوینیسم Calvinism تعبیر می‌شود که در زمره فرق پروتستانتیسم Protestantism است. ۱۳. منتسکیو در اینجا به نکته‌ای اساسی اشاره می‌کند که در واقع می‌توان آن را در زمره آزمونهای جدید دینی غرب محسوب داشت، در این آزمون اصول دین و نصایح آن با قوانین منطقی در دیانت تفکیک می‌شود و از جهت دین مقبولیت پیدا می‌کند. اما آیا می‌توان اساساً دین و احکام دینی را جدا پنداشت. اگر دین و احکام آن جدا از یکدیگر تلقی گردد آیا نوعی بیان لوتری از دین در کار نمی‌آید؟ پروتستانتیسم و اصلاح دین قرون جدید در واقع برای نابودی نفوذ دین سنتی در حوزه‌های اجتماعی که به وسیله قوانین آن اعمال می‌گردید، تفکیک دین را از احکام قرون وسطایی و الهیات رسمی کهن اعلام داشت.

بنابراین سخنان منتسکیو گرچه به ظاهر دفاع از اصول دیانت مسیحی است اما در واقع در این آراء اصول دیانت در جلوه‌ای جدید درک و ارزیابی می‌شود و سرانجام آثار و تأثیر اجتماعی و سیاسی دین که از طریق احکام و قوانین است از بین می‌رود و زمانی که شهروندان در حیات اجتماعی و فردی خود چندان با دین برخورد و تماسی حاصل نمی‌کنند این جدایی تشدید می‌شود و زندگی کاملاً به سوی سکولاریزاسیون (دنیوی شدن) می‌گراید.

14. Pego

۱۵. Essenes یکی از فرق یهود، سینیون فرقه‌ای که به شیوه زاهدانه زندگی می‌کردند، یکی از فرقی است که رهبانیت مسیحی از آن بهره گرفته است. اینان در احوال اشتراک داشتند.

16. Zeno The Stoic ← Stoicism

۱۷. Zeno the Stoic (۳۳۶-۲۶۴ ق.م) فیلسوف یونانی در آغاز به تجارت اشتغال داشت، پس از آمدن به آتن به فلسفه گرایید و به تحصیل آن پرداخت و در سال ۳۰۰ ق.م در آتن به تدریس نحله فلسفی خود می‌پردازد و عده زیادی مرید و پیرو او بوده‌اند پیروان او را از این جهت روایان گفته‌اند که حوزه درس و اجتماعات آنها در یکی از رواقهای شهر آتن منعقد می‌شد و چون به زبان یونانی رواق را Stoa می‌گفتند در زبانهای اروپایی روایان را Stoicism و حالت اخلاقی آنها را Stoic گفته‌اند «اصول زنون مبنی بر فلسفه وحدت وجود بود و انسان را عالم کوچکی می‌دانست که در عالم بزرگ طبیعت محکوم عقل کل است و امور عالم را ضروری می‌دانست و در واقع دارای مذهب جبری Fatalism بوده است. زنون بالاخره برای رهایی از رنج پیری در استوا پویکیله (رواق پرنگار) خود را کشته است. مترجم

۱۸. این تلقی منتسکیو و ستایش او از یولیانیوس ملقب به آپوستات (ملحد و کافر) که آخرین مقاومت امپراتوران رومی را در مقابل مسیحیت ظاهر ساخت اما سرانجام تاب نیاورد عجیب نیست. او گرچه سخن از دیانت و وحی خدا به بشر می‌کند اما در واقع گویی چندان به این اصول و مبادی مقید و معتقد نیست و هر وقت مجالی پیدا کند مستقیم یا غیرمستقیم و نهان روشانه منویات خود را آشکار می‌کند.

فلسفه رواقی که قبل از مسیحیت تنها تفکر فلسفی برتر در روم محسوب می شد و متفکرانی چون سیسرون بدان گرایش داشتند و امپراتورانی چون مارکوس اورلیوس با ابتدای به اصول آن تألیفاتی فراهم آورده اند در واقع بزرگترین مخالف رسمی و نظری مسیحیت محسوب گردید و بارها پیروان آن علیه مسیحیت به تألیفاتی چند اهتمام ورزیدند. اما از آنجا که معاد و بسیاری از معانی و مفاهیم انجیل که مایه امید و آرامش رومیان آن عصر می شد، در فلسفه رواقی یافت نمی شد و تنها هم فلاسفه رواقی در دعوت مردم (آن هم فقط خواص) به تطبیق با جهان و پذیرش خیر و شر و تسلیم به طبیعت و عقل به تمامیت می رسید و از این رو در برابر مسیحیتی که بشر را دعوت به ملکوت می کرد و به اعمال خیر و قبول اختیار در حکم اساس تحول عالم و تاریخ می نگریست ناتوان می نمود. از نظرگاه رواقی هیچ حادثه جدیدی در جهان رخ نمی داد و اختیار انسان نمی توانست منشأ اثر باشد جز در قبول و تسلیم به طبیعت.

منتسکیو در اینجا از کسانی ستایش می کند که در سرتاسر قرون وسطی مورد نفرت و طرد مسیحیان مؤمن قرار گرفته بودند و تنها با نهضت رنسانس بود که کسانی چون آراسیوس و پترارک و بوکاتچیو به ستایش از آنان پرداختند و این جماعت را بر آباء کلیسا ارجح دانستند.

۱۹. وجود پنج نماز واجب و نمازهای نافله بیشتر هیچگاه برای یک مسلمان نمی تواند اختلالی در زندگی ایجاد کند. واقعیت صدر اسلام و قرون اولیه گسترش تمدن اسلامی که طی یک صد سال نیمی از جهان متمدن آن روز به سرعت به فتوحات مسلمانان ضمیمه جامعه اسلامی گردید همراه با عمل به این پنج نماز تحقق پیدا کرد. همچنانکه منتسکیو در جواب بایل منتقد دین مسیحی، ایمان مسیحیت را قویترین ارکان در تأسیس و تکوین حکومتی برتر از حکومت مشروطه و جمهوری می داند، در اینجا نیز می توان عیناً بدین نظر در باب اسلام معتقد بود.

البته در این حقیقت نمی توان تردید کرد پیدایی ادیان و تشریع شرایع برای قطع تعلق افراطی آدمیان به زمین و زمان فانی است. از این منظر اهل تدین به دیانت حقیقی نمی توانند فقط به ظاهری از حیات دنیا تعلق پیدا کنند و حیات اخروی را فراموش کنند بلکه باید معاش را مقدمه معاد تلقی کنند، اما در این مراتب نیز ادیان متفاوتند و هر کدام به اقتضای ظرف و وعاء خویش و وحیی که پیامبر آن شریعت دریافت کرده است در دعوت به تفکر و تعمق در اسرار جهان و توجه به آخرت و باطن اسور در مرتبه ای خاص قرار می گیرد، در این میان شریعت عیسوی غالباً چشم به عقبی دارد، در حالی که شریعت موسوی بیشتر رو به دنیا دارد، اما شریعت محمدی میان این دو جمع کرده و دنیا و عقبی را با اصالت عقبی در دو وجه ظاهر و باطن مشاهده می کند؛ و در واقع نیز تمدن موسوی به تمدن اینجهانی و تمدن مسیحی به تمدنی آنجهانی و تمدن اسلامی به تمدن اینجهانی و آنجهانی موسوم گشته است. سوداگری یهودی، رهبانیت عیسوی و اعتدال اسلامی وجه بارز این سه تمدن بوده است.

انتقاد منتسکیو از اسلام بیشتر با مسیحیت موجود در اروپای عصر قبل از رنسانس

تناسب دارد، نکته اساسی در این بحث و مبحث رهبانیت روح ظاهرپرستی و دنیوی و گرایش تام و تمام به حیات اینجهانی که مدنیت جدید غایت و مقصد اقصی خود را آن قرار داده، بروز می دهد. منتسکیو مردی فعال و علاقه مند به زندگی به روش جدید بورژوازی است و از زندگی رهبانی یا عرفانی که معطوف به تفکر در اسرار و رموز عالم است گریزان است. اشتغال به حیات دنیا به روش بورژوازی کجا و توجه به آخرت به روش رهبانی کجا؟

۲. این سخنان نیز از جعلیات و جعلیات منتسکیو و مستشرقین معاصر اوست که در مراحل بعدی در افکار و افواه شاگردان شرقی آنان ظاهر شده است. نگاهی به تاریخ ایران در عصر اسلام و قبل از آن، تفاوتی ماهوی را در حیات ایرانیان نشان می دهد. ایران عصر ساسانی به عنوان مظهر آخرین رمقهای یک امپراتوری نظامی استبدادی، گرچه سرزمینهای وسیعی را ضمیمه خود کرده است، اما از جهت حیات فرهنگی و نظام انسانی در پایین ترین مراتب قرار می گیرد. شاهنشاهان ساسانی و اشکانی و هخامنشی با اشراف وابسته به تشکیلات دولتی با سعی تمام در بهره کشی از اکثریت مردم می کوشیده اند و بنای قدرت خود را بر پایه بینوایی عامه نهاده بودند. و سرانجام نیز این بینوایی منشأ فروپاشی آن می شود.

یکی از علل گسترش اسلام در ایران همان است که منتسکیو در بند شانزدهم کتاب سیزدهم بدان اشاره دارد و آن مالیات ساده و پرداخت آسان آن بود، با این نکته چگونه می توان ایران را در عصر ساسانی و سیطره دیانت زرتشتی و مغان دنیاپرست آن دوره که مردمانش چنین زیر بار مالیات کمر خم کرده در رونق و سعادت در نظر گرفت و در مرحله آسانی و راحت عقب مانده محسوب داشت؟! احتمالاً سخن منتسکیو را می توان مربوط به مقایسه قدرت امپراتوری ایران در عصر قبل از اسلام و ضعف آن در عصر منتسکیو دانست که این نیز نیاز به بحثی مفصل دارد. اجمالاً اینکه ایران پس از حمله مغول و عل الخصوص پس از عصر صفوی به تناسب ضعف اعتقاد اسلامی و ظاهرپرستی و غفلت عالمان و فقدان خودآگاهی و تدبیر اساسی و حاکمان لایق از یکسو و گسترش روزافزون قدرت سیاسی و اقتصادی به اقتضای بیداری و خودآگاهی امپریالیستی اروپا پس از رنسانس که مایه تحریک دو دولت اسلامی عسوی و عثمانی در تهاجم علیه یکدیگر می شد از سویی دیگر، وارد مرحله ای گردید که قادر نبود با اتکای به قدرت خویش حالت تهاجمی گذشته در عصر امپراتوری باستان را داشته باشد.

وجود نظام زمینداری ظالمانه که میراث تمدن قبل از اسلام بود به نحوی در بینوایی و استثمار اکثریت مردم سهیم بود و در نتیجه ضعف عمومی جامعه وضع فوق را تشدید می کرد. مع هذا اوضاع و احوال زندگی مردم قبل و بعد از اسلام بسیار متفاوت شده بود. در نظام کاستی و طبقاتی قبلی فرد عادی قادر نبود از جهت فرهنگی و اقتصادی گامی به پیش بگذارد و تحولی اساسی در زندگی خود ایجاد کند، اما در عصر اسلام همواره بی چیزترین افراد به بالاترین مراتب علم و قدرت سیاسی دست یافتند که این همه نشانی از ترقی و کمال روابط انسانی نسبت به عصر پیش از اسلام داشت. از طرفی اساساً ایران

در عصر پس از اسلام در مرحله‌ای از تحرک قومی در جهان، نمی‌توانست محل تحول اساسی نباشد و چون گذشته در یک محدوده وسیع جغرافیایی چون امپراتوری ایران و روم باقی بماند، از اینجا در ایران و آسیا نیز چون اروپا دولتهای بزرگ و کوچکی به وجود می‌آمد و از میان می‌رفت که خود نشانی از تحول فرهنگی و نژادی در این عصر بود و زمینه‌ای برای پیدایی تمدن جدید می‌توانست محسوب گردد، در این مرحله ایران نتوانست با اروپا هم‌اوردی داشته باشد، در حالی که قبل از این تا عصر سلجوقی قدرتی برتر و نیرومند در آسیا و جهان محسوب می‌شد.

۲۱. Penances آیین توبه و تحمل عذاب جسمانی برای بخشیده شدن گناه.

۲۲. اعتقاد به «قضا و قدر الهی و توکل به خدا» نه تنها در «دین اسلام» که در همه ادیان از لوازم خداشناسی و خداپرستی است. این اعتقادات به هیچ وجه نمی‌تواند منشأ دوری فرد از کار و فعالیت مادی و معنوی شود. چه بسا او را برای اقدام به کارهای مجیر العقول بنابر دستورها و تعالیم دینی وا دارد و موجبات تحولاتی اساسی گردد، چنانکه در صدر اسلام مؤمنین مجاهد با اعتقاد راسخ به قضا و قدر الهی توفیق و فتح خود را به جهت نظر لطف و عنایت الهی نزدیک می‌دیدند، و تنها زمانی که این اعتقاد در میان مسلمانان سست گردید به حالت انفعالی افتادند و لطف و عنایت الهی را فراموش کردند و حسن ظن خویش را به خدا از دست دادند و دچار پیریشان‌فکری شدند. در میان فرق اسلامی نیز برخی به نحوی قضا و قدر توأم با سوءظن به خدا و زبون‌اندیشی مطلق گراییدند، چنانکه در آثار شاعرانی چون خیام ملاحظه می‌شود که احتمالاً ریشه و سابقه فکری در اندیشه فاتالیسی یونان و روم دارد.

23. John Duplan Carpin

۲۴. Innocent IV پاپ کلیسای کاتولیک که در سال ۱۲۴۶ بدین امید که بر ضد مسلمانان مالک بیت المقدس با مغولان متفق شوند چندین سفیر به قرقوروم فرستاد. همزمان با این اعزام چند سفیر نیز از طرف سن لوئی پادشاه فرانسه راهی چین شدند، پس از این، سفر بیست ساله مارکوپولو جهانگرد ونیزی (از سال ۱۲۷۱ تا ۱۲۹۱) آغاز گردید.

۲۵. قضاوت منتسکیو دربارهٔ ادیان شرقی بسیار سطحی است چنانکه در نظرگاه او راجع به دین مردم ژاپن یا چین و یا اسلام ملاحظه می‌شود. در اینجا نیز منتسکیو چنان به طرح مسئله پرداخته که گویی همهٔ هندوانی که گنگ را رودخانه خدایان خود می‌دانند به هیچ خیر و شری در زندگانی خویش و انعکاس آن پس از مرگ اعتقادی ندارند، در حالی که سرتاسر کتب دینی هندوان بر این مطلب تأکید دارند. به آب سپردن خاکستر یا تن بیجان مؤمن هندویی صرفاً جهت تبرک و تیمن و جلب لطف و عنایت خدایان است. البته سخن در اینجا دفاع از عقاید این مردمان نیست بلکه بیان اعتقاداتی است که منتسکیو صرفاً به استناد به سفرنامه درباره‌شان داد سخن می‌دهد و مطرود و محکوم کرده است.

تجربه معنوی هند در هزاران سال چنانکه در آثار فرهنگی این تمدن ظاهر می‌شود برگریز از حیات بی‌معنای اینجهانی که در سمسارا و رهایی از درد و رنج مرگ و زندگی که غایت این مردم می‌نماید تجلی می‌یابد. روش زندگی هندوان برای وصول به این غایت

م تفاوت بوده اما هیچگاه نجات ورستگاری در حکم مقصد اقصی فراموش نشده است. این مرتبه از حیات از نظرگاه متفکران هند راز وجود انسان را نشانگر است. توجه به عالم غیب و رجوع به اصل که از گذرگاه نیستی طی طریق می کند، اساس تفکر هند بوده و در این راه شریعت ولائی با تفاسیر مختلف در کار آمده و در کل فرهنگ هندی را پدید آورده است هر چند این شریعت و فرهنگ و طرق متفکران هندی به وهم آلوده بوده اما نه چنان است که بتوان با ظاهرپرستی و خودبنیادی متعارف غرب و آن هم از زبان مردی بی درد (به درد حقیقی) که در نظرش همه امور نظم و ترتیبی منطقی دارند (آن هم منطقی قرن ۱۸) و اهل جهان چون متهمانی اند که در دادگاه او محاکمه می شوند و در این محاکمه مدعی و دادستان و قاضی و ادعانامه غرب و فرهنگ غربی است و محکوم شرق و فرهنگ شرقی.

۲۶. Luperclia جشن انجمن مذهبی لوپرکی که در عصر آوگوست در روم تجدید حیات یافته بود. از رسوم این جشن بستن دم گرگ به خود و برهنه دویدن بود.

۲۷. Elea کوچ نشین یونانی در جنوب ایتالیا.

۲۸. Apollo پسر زئوس، خدای نور و پیشگوئی و نظم و عقل و حامی موسیقی و تیراندازی و شفا، موزها Muses خداوندان هنر از خدمتگزاران او بودند.

۲۹. ماههای حرام عبارتند از محرم، رجب، ذیقعد، ذیحجه.

۳۰. این حکم در آیه ۱۷۷ و ۱۷۹ سوره بقره در قرآن آمده است.

۳۱. Malacca کشوری در آسیای جنوب شرقی.

۳۲. Heracles یا Hercules هرکول پهلوان اساطیری یونان، فرزند زئوس. قدرت فوق العاده

او زیانزد یونانیان باستان بود. وی در هنگام کودکی که هنوز در گهواره بود، دو مار را خفه کرد، او بر اثر جنون، زن و فرزندانش را کشت و سرانجام پس از اینکه جامه

زهرآلوده را پوشید کشته شد. پس از مرگ به اولمپ رفت و به یک نیمه خدا تبدیل شد.

۳۳. Theseus یا تزه پادشاه و قهرمان آتنی. مشهورترین اسطوره اش کشتن مینوتاوروس

Minotaur (هیولایی با سر گاو و بدن انسان، که خوراک او جوانان آتن بود) است.

او با جوانان آتنی به قصد کشتن مینوتاوروس عازم زندان او شد که مینوس پادشاه

اساطیری کرت برایش ساخته بود و در ماجرای که منجر به عاشق شدن دختر مینوس به او

شد موفق به کشتن مینوتاوروس و رهایی از زندان گردید.

۳۴. Koun Fou-Tseu به چینی و Confucius به فرانسه متولد سال ۵۵۱ قبل از میلاد

و متوفای ۴۷۹. حکیم نامی چینی. وی مؤسس مذهبی خاص در چین بود. اساس این

مذهب اعتقاد به نیاکان و روابط سلسله مراتبی انسانی بود. وی قائل به خدای یگانه

نبود اما برای همه اشیاء و امور روحی قائل بوده (ارواح نیک و ارواح بد که سبب سعادت

و شقاوت انسانی می شود) در آرای کونگ فو تسه یا کنفوسیوس نیز توجه و تذکر به

باطن آرام طبیعت و طریقت کوه و رودخانه در ظهور خاص خود، حفظ سلسله مراتب و

اعتدال برای نیل به مقام فرزندی همچون همه ادیان و تفکرات چینی دیده می شود.

هنگامی که از او درباره مرگ پرسیدند پاسخ داد: ماکه از زندگی چیزی نمی دانیم

چگونه می‌توانیم از مرگ و دوران پس از مرگ سخن گوئیم. کنفوسیوس که مرد عمل و ناآرام بود در طلب جهان دیگری بود، اما این طرح افکندن مستلزم فهم راز زندگی بود، از این رو این راز را از لائوتسه پرسید، لائوتسه این راز را در بی‌عملی و آرامش و نرمی تفسیر کرد، اما کنفوسیوس نتوانست با او همسخنی پیدا کند و طریقت او را در آن جهان پر آشوب مؤثر ندانست اما سخنانی درباره لائوتسه گفت که نشان از جدایی او از لائوتسه داشت. «من می‌دانم که پرندگان چگونه پرواز می‌کنند، و ماهیها چگونه شنا می‌کنند، و حیوانات چگونه می‌دوند، اما نمی‌دانم که چگونه اژدها در میان ابرها سوار باد می‌شود و به آسمان می‌رود. من لائوتسه را فقط با اژدها می‌توانم مقایسه کنم».

۳۵. Taoism مذهبی در چین؛ بزرگترین مروج مذهب تائو لائوتسه-تونگ Loa-Tze حکیم چینی بوده که در سالهای ۶۰۴ تا ۵۳۱ ق.م در چین بسر می‌برده است. آئین تائو وجه دیگر تفکر چینی است. این طریقت فکری برخلاف تفکر کنفوسیوسی که به زندگی اجتماعی و حیات فعال جامعه تکیه داشت صرفاً به رستگاری و سکوت و انزوا گرایش داشت. لائوتسه، تائو (راه) را در سکوت خلوت تفکر عرفانی و روحانی می‌یافت از این رو تائو دعوت به «بی‌عملی» می‌کرد و این «بی‌عملی» به معنی انفعال و سستی و رخوت نیست بلکه خودداری از هر نوع عملی بود که مخالف نظام طبیعی جهان باشد. به عبارت دیگر «بی‌عملی» رها کردن خود در مسیر تائو بود تا آنکه روح چون آئینه شود در برابر حقیقت بی آنکه از خود اثری داشته باشد.

36. Foeism

۳۷. Denmark کشوری در شمال اروپا.

۳۸. Macassar بندر و شهری در کشور اندونزی.

۳۹. Sutee یا Sati رسم ساتی به معنی رسم همسر وفادار، مطابق این رسم، زن هندو پس از مرگ شوهر، خود را در آتشی که برای سوزانیدن جسد شوهرش می‌افروختند می‌سوزانید. این رسم نشانی از وفاداری زن به شوهر بود ولی در عصر ودائی (اولین دوره تاریخ هند) رسمی فاشناخته بود. عقیده و رسم ساتی که در عصر حماسه (دومین دوره تاریخ هند) پدید آمد تنها مربوط به مسئله احترام و ادب بود در حالی که در این عصر مردان برای مردن به خاطر زنان وفادار درنگی روا نمی‌داشتند، آنان نیز به گور رفتن همراه با شوهر را می‌پذیرفتند. این زنان خود را در میان آتش می‌انداختند اما به تدریج این رسم اجباری گردید. و به دستور پادشاهان مسلمان هند نظیر اکبر شاه گورکانی ممنوع گردید و ازدواج مجدد بیوگان مرسوم گردید.

به گفته هرودت این رسم در آئین سکاهای باستانی و تراکیائیها وجود داشته، ویل دورانت احتمال می‌دهد این رسم ناشی از این باور باشد که همسران در جهان دیگر باید از شوهران نگهداری کنند. [ویل دورانت تاریخ تمدن جلد اول چاپ جدید. ص ۵۶۵-۵۶۶] اما به هر صورت این رسم به تناسخ چندان ارتباطی ندارد بلکه بیشتر با اعتقاد جهان دیگر مربوط می‌شود.

۴۰. نفرت و کراهت دو فرقه از فرق مذهبی می‌تواند ناشی از یکی از اعمال فرعی باشد. در

میان ادیان اگر اختلافی رخ می‌دهد ناشی از مبانی اعتقادی هر یک از ادیان است که با مبانی اعتقادی غیر خود تنافر و تباین پیدا می‌کند. از این رو همچنانکه مسیحیت با مذاهب هندو نمی‌توانست جمع گردد، اسلام نیز به جهات اصول اعتقادی همواره با مذاهب شرک هندویی در ستیز بوده است اما اگر در میان عامه یکی از اعمال پسندیده یا منفور گردید نباید اطلاق جزء بر کل کرده و نتیجه گرفت که اختلاف مذاهب در یک قانون عملی است که در زمره فروع محسوب می‌گردد.

۴۱. Dampier سیاح و نویسنده فرانسوی کتاب Voyages یا سفرهای دنیایی.

۴۲. همانطور که در این بخش و دیگر بخشها ملاحظه می‌شود منتسکیو آرای خود را نسبت به دین مورد قبول و مطابق آن دوران که متناسب با رشد بورژوازی است بیان می‌کند. سرتاسر مباحث او در باب دین این واقعیت را تأکید می‌کند.

جدایی قانون از دین و آثار سوء و مفید اجتماعی دین برای بهره‌گیری از این نوع خاص تفکر و زندگی برای حیات متجددانه غربی بوضوح در اینجا روشن است گویی اساساً ادیان فقط برای تنظیم حیات سوداگرانه اجتماعی به وجود آمده‌اند و همه باید به جهات عملی آن متوجه باشند و بر اساس سود و زیان دنیوی، آن را مورد توجه قرار دهند. پس دیگر سخن از دینی که همه شئون حیات انسان را تنظیم کند و راه حق و باطل را به او بنماید متنی است. به عبارت دیگر دین یکی از صدها نهاد اجتماعی است که در خدمت نظام جدید غیر دینی درآمده است.

البته این نظرگاه با توجه به اینکه منتسکیو اساساً ادیان را تابع زمان و مکان خاص خود و مناطق جغرافیایی می‌داند بی‌وجه نیست. ابتدا باید ماهیت غیبی دین انکار گردد و بعد به صورت زایده‌ای از جامعه بورژوازی درآید. منتسکیو سخنان خویش را با انتقاد از ادیان غیرمسیحی می‌گوید اما با توجه به آراء او در باب ماهیت دین این شامل حال مسیحیت نیز می‌شود.

43. Montezuma

۴۴. Bernier (۱۶۲۵-۱۶۸۸) فرانسوا برنیه جهانگرد فرانسوی، نویسنده کتاب سفرها Travels.

۴۵. Boulainvilliers نویسنده فرانسوی کتاب: زندگانی محمد «Life of Mahomet».

۴۶. این فقره نیز از استنباطات فیزیکالیستی منتسکیو در باب تحریم گوشت خوک است. اساساً حرام و حلال بودن اطعمه و اشربه گرچه می‌تواند به نحوی با امور طبیعی ارتباط داشته باشد اما نمی‌توان جهت حقیقی وضع این احکام که امتحان و ابتلا و برای کمال روحی آدمیان است تابع جهت طبیعی تحریم یا تحلیل تلقی کرد. البته منتسکیو جهت طبیعی را بیشتر از نظر جغرافیایی لحاظ کرده است تا به‌طور کل در نظر گیرد و این مشکل او را حل می‌کند.

47. Sanctorius

۴۸. Kur به نظر می‌رسد منظور رودخانه کارون یا کرخه باشد که در انتهای جنوب غربی ایران واقع شده و تنها رودخانه‌ای است که قابل کشتیرانی می‌باشد. مترجم

کتاب بیست و پنجم

قوانین و ارتباط آنها با برقراری مذهب
در کشورها و اجرای مقررات مذهبی

۱. احساسات شخص نسبت به دین

شخص مؤمن و مرد لامذهب هر دو از مذهب حرف می‌زنند. با این تفاوت که شخص مؤمن مذهب را دوست دارد و با محبت و علاقه آن را یاد می‌نماید و شخص لامذهب چون از مذهب متنفر است با تنفر آن را یاد می‌کند.

۲. علل علاقه‌مندی انسان به ادیان مختلف

عللی که اشخاص مؤمن را وادار می‌نماید به مذاهب خود علاقه‌مند بشوند یکسان نیست و باهم فرق دارد، این موضوع بسته به این است که یک مذهب تا چه اندازه با افکار و احساسات مردم موافقت داشته باشد.

مثلاً با اینکه توجه ما نسبت به امور دنیوی و مسائل مادی زیاد است و این موضوع ما را به طرف بت‌پرستی می‌کشانند با این وصف از مذاهب بت‌پرستان متنفر هستیم و بالعکس با اینکه توجه ما نسبت به مسائل معنوی و روحی کم است مع ذلک مذاهب معنوی و باطنی را دوست می‌داریم. علت علاقه ما به مذاهب معنوی و باطنی این است که اینگونه مذاهب با افکار و احساسات ما وفق می‌دهد یعنی در نتیجه تفکر ما خود را می‌ستاییم و از خود راضی می‌شویم و برخلاف بت‌پرستان معبودی را ستایش و پرستش می‌نماییم که جزو مادیات نیست و به عبارت دیگر ما موفق شده‌ایم مقام الوهیت را از مراحل نازلی که بت‌پرستان برای

او تعیین کرده‌اند، بالاتر ببریم. رضایتی که ما از افکار و احساسات خود حاصل می‌کنیم، سبب می‌شود که مذهب بت‌پرستان را مذهب اشخاص کوتاه‌نظر و سبک فکر و خشن و وحشی بدانیم و برعکس آنهایی را که دارای مذهب معنوی و باطنی هستند جزو ملل منورالفکر بشمار آوریم.

حال اگر بعد از این فکر اصلی یعنی فکر اعتقاد به یک مبدأ باطنی و معنوی بتوانیم افکار و تصورات معنوی و حساس را هم به فکر اصلی ملحق کنیم در آن صورت علاقه ما به مذهب خویش زیادتر می‌شود زیرا علل دیگری پیدا خواهد شد که افکار و احساسات ما را بیشتر راضی نماید چه آنکه ما ذاتاً خواهان چیزهای باطنی و معنوی هستیم. مثلاً کاتولیکها که به اشیاء معنوی و حساس علاقه زیادتری دارند بیش از پروتستانها به مذهب خود علاقه‌منداند و غیرت مذهبی آنها از پروتستانها زیادتر است.

در قرن پنجم میلادی شورای بزرگ روحانیان مسیحی در «شهر افسوس» [۱] تشکیل شد و روحانیان تصمیم گرفتند که بعد از آن «حضرت مریم» [۲] به عنوان مادر خدا خوانده شود. این تصمیم حساس و رقت‌انگیز طوری موجب شادی شهرافسوس شد که هله‌له‌کنان دستهای روحانیان را می‌بوسیدند و زانوی آنان را در بغل می‌گرفتند. حال اگر یک مذهب باطنی و معنوی فکر امتیاز دادن از طرف خداوند را هم در مخیله ما به وجود آورد یعنی ما تصور نماییم که خداوند بین کسانی که او را می‌پرستند و کسانی که معتقد به او نیستند فرق می‌گذارد و طبقه اول را بر دوم ترجیح می‌دهد در آن صورت علاقه ما به مذهب زیادتر خواهد شد. علت علاقه مسلمین به دین خود این است که در میان ادیان معنوی خود راجز و طبقه ممتاز می‌دانند و گمان می‌دارند که خداوند آنها را بدان جهت که بت نمی‌پرستند و مدافع توحید هستند بیش از همه دوست می‌دارد، و درعین حال نسبت به مسیحیان برای خود قائل به رجحان می‌شوند.

مذهبی که قواعد عملی زیاد دارد بیشتر پیروان خود را به خویش علاقه‌مند می‌کند زیرا انسان به چیزی که دائماً بدان مشغول شد بیشتر علاقه‌مند می‌گردد و بهترین نمونه این علاقه زیاد مذهبی علاقه‌مندی مسلمانان و یهودیها به مذهب خودشان می‌باشد چه آنکه در این دو مذهب قواعد عملی زیاد وجود دارد که

مؤمنین باید مرتباً عمل کنند. نمونه دیگر بی‌علاقگی به مذهب رفتار ملل وحشی می‌باشد که سهولت می‌توان مذهب آنها را تغییر داد زیرا ملل وحشی تمام اوقات در شکار و یا جنگ هستند. هرگز به قواعد عملی مذهب عمل نمی‌کنند و یا خیلی کم عمل می‌نمایند.

امیدواری و ترس هم در علاقه‌مند شدن مردم به مذاهب خود دخیل است و مذهبی که فاقد پاداش و مجازات و به عبارت دیگر فاقد بهشت و دوزخ باشد مورد علاقه مردم واقع نمی‌شود. در مذهب ژاپونیها جهنم و بهشت وجود ندارد و به همین جهت مذاهب خارجی که به ژاپن می‌رود سهولت از طرف ژاپنیها پذیرفته می‌شود و با حرارت بسیار آن مذهب را قبول کرده و ایمان می‌آورند زیرا آن مذاهب دارای پاداش و مجازات است.

و همچنین برای اینکه مذهبی مورد علاقه مردم بشود باید اصول اخلاق پسندیده داشته باشد زیرا مردم اخلاق پاک و صاف را دوست می‌دارند. گرچه در بین افراد بشر اشخاص متقلب و دغل نیز یافت می‌شوند ولی به طور کلی عامه مردم طرفدار اخلاق پسندیده و نیکو هستند و اگر در اینجا وارد بحث مذهبی نبودم و این موضوع جدی را مطرح نمی‌کردم می‌گفتم که علاقه مردم نسبت به اخلاق پسندیده در تناثر به خوبی آشکار می‌شود و دیده می‌شود احساساتی که از لحاظ اخلاق پسندیده است مورد توجه و علاقه مردم قرار می‌گیرد و برعکس احساساتی که از لحاظ اخلاق پسندیده نیست از طرف مردم با نفرت تلقی می‌شود.

وقتی شعائر و مراسم مذهبی با تشریفات مخصوص انجام گرفت نظر به اینکه روح تجمل پرستی افراد را راضی می‌کند موجب علاقه‌مندی مردم بدان مذهب می‌گردد و به همین جهت ثروت و تجمل عبادتگاهها و روحانیان مدد علاقه‌مندی مردم به مذهب می‌شود.

۳. پرستشگاهها

نظر به اینکه تقریباً تمام ملل متمدن دنیا در خانه‌ها زندگی می‌کنند لذت این فکر برای آنها پیدا شد که برای خداوند هم خانه بسازند که بتوانند در آن خانه او را پرستش کنند و هنگام بیم و امید در آنجا به او متوسل گردند. یکی از چیزهایی

که فوق العاده موجب تسلی مردم می شود این است که محلی داشته باشند تا در آنجا خداوند را حاضر و ناظر بدانند و بتوانند مستقیماً بدبختیها و مصائب خود را به گوش او برسانند ولی ساختن پرستشگاه در بین مللی پیدا می شود که زراعت پیشه هستند زیرا ملل مزبور که در نقطه مخصوصی سکونت اختیار می نمایند برای خود خانه می سازند و آن وقت در صدد ساختمان خانه برای خداوند بر می آیند ولی مللی که زراعت پیشه نیستند چون خود خانه ندارند به فکر ساختن خانه برای خداوند نمی افتند.

وقتی که چنگیز کشورهای اسلامی را فتح کرد در خصوص عقیده مسلمین از آنها سؤالاتی کرد و پاسخهای آنان را پسندید و عقایدشان را تقویت کرد ولی نتوانست بفهمد برای چه مردم مسجد می سازند و خداوند را در آنجا پرستش می کنند [۳]. در صورتی که به قول او انسان می تواند خداوند را در همه جا پرستش نماید. علت این بود که چنگیز از قبیله تاتار به وجود آمده و تاتارها هم صحراگرد بودند و خانه نداشتند و نمی توانستند فکر ساختمان مسجد و پرستشگاه را بکنند.

به هر حال مللی که پرستشگاه ندارند برخلاف مللی که دارای پرستشگاه هستند به مذهب خود علاقه مند نمی باشند و به همین جهت است که تاتارها به مذاهب خود علاقه ندارند و نیز به همین جهت است که ملل وحشی پس از اینکه امپراتوری روم را فتح کردند حتی یک لحظه به فکر قبول مسیحیت نيفتادند و باز به همین دلیل است که ملل وحشی بومی امریکا به مذهب علاقه ندارند ولی از وقتی که مبلغین مذهبی ما در «پاراگوئه» برای آنها کلیسا ساختند نسبت به مذهب مسیح ابراز علاقه می نمایند و حتی در علاقه مندی غیرت زیادی به خرج می دهند. چون مقام الوهیت و خانه او که پرستشگاه باشد مأمن و ملجأ اشخاص بدبخت است و همواره بیچارگان و درماندگان به پرستشگاه روی می آورند تا درد خود را بگویند و نظر به اینکه هیچ یک از افراد بشر از یک تبهکار بدتر و بدبخت تر نیست طبعاً این فکر به وجود آمد که پرستشگاه پناهگاه و ملجأ گناه کاران باشد. این فکر بخصوص در یونان قدیم قوت گرفت زیرا در یونان تبه کاران را از شهر می راندند و به آنها اجازه نمی دادند با افراد هم نوع خود زندگی کنند و به همین جهت

بود که جنایتکاران جز پرستشگاه محلی و جز کاهنان پشتیبانی نداشتند، پرستشگاه در ابتدا ملجأ و مأمن کسانی شد که بدون قصد و اراده مرتکب قتل نفس شده بودند ولی پس از اینکه جنایتکاران عمدی و آنهایی که با اراده قبلی مرتکب قتل می شدند به معبد روی می آوردند آن وقت مردم دو دسته شدند، یک دسته با اقامت آنان در پرستشگاه موافقت کردند و گفتند برای احترام خانه خدا نباید آنها را از معبد خارج کرد ولی دسته دیگر معتقد بودند که باید آنها را اخراج کرد زیرا کسی که مرتکب قتل نفس شد چون به خلق خدا تعدی و جسارت کرده بنابراین جای او در خانه خدا نیست. بطوری که «تاسیت» می گوید پرستشگاههای یونان پر از کسانی شده بود که مرتکب خلاف و یا جرم شده بودند و نه تنها تبه کاران بلکه بدهکارانی که بدهی خود را نپرداخته و غلامانی که فرار کرده و یا با ارباب خود بد رفتاری کرده بودند به پرستشگاه می آمدند و در آنجا اقامت می کردند بطوری که این موضوع باعث زحمت زمامداران شد و دیگر نمی توانستند انتظامات را حفظ کنند زیرا مردم با عقیده و ایمانی که به پرستشگاه و احترام آن داشتند از جریمها و جنایات حمایت می کردند ولی بعد مجلس سنا مجبور شد عده زیادی از تبه کاران را جبراً از معابد بیرون بیاورد و به مجازات برساند.

قوانین موسی در این قسمت بهتر از قوانین دیگر بود، قوانین یهودیان مقرر داشته جنایتکاران بدون اراده یعنی آنهایی که بدون قصد و سهواً مرتکب قتل شده اند بی گناه می باشند ولی نباید چشم پدر و مادر و خویشاوندان مقتول به آنها بیفتد و به همین جهت برای اقامت آنان پناهگاه ساختند. اما تبه کارانی که با قصد قبلی مرتکب شده بودند پناهگاه نداشتند و ضمناً باید در نظر داشت که مدتی مدید پرستشگاه یهودیان سیار بود و معبد ثابت وجود نداشت، اصولاً فکر پناهگاه از بین رفت. در این مورد اشکالاتی پیدا شد، تبه کاران عمدی که در پناهگاه راه نداشتند مطابق عقاید روحانیان لازم بود خدا را بپرستند و برای پرستش او به معبد بروند و سعی نمایند بخشایش الهی را شامل حال خود کنند ولی از طرف دیگر اگر تبه کاران به معابد می رفتند و مقیم آنجا می شدند باعث اختلال مراسم مذهبی می گردیدند. در یونان قدیم هم موضوع بی پناهی و سرگردانی تبه کاران تولید اشکال کرد زیرا بیم داشتند که این اشخاص ویلان و سرگردان دین خود را رها کرده و در صدد پرستش

خدایان اجنبی برآیند. با توجه به این اشکالات بالاخره راه حل را در این یافتند که بعضی از شهرها را مخصوص اقامت تبه کاران کنند و آنها می بایستی تا هنگام مرگ رئیس کل روحانیان در آن شهر بمانند.

۳. خدمتگزاران دین

به طوری که «پروفر» [۴] می گوید انسانهای اولیه جز علف چیزی در راه الوهیت قربانی نمی کردند و این کار خیلی ساده بود و مراسم پیچیده و دشواری نداشت لذا هرکس در خانواده خود روحانی محسوب می شد. لیکن بعدها فکر جلب دوستی و مرحمت خداوند سبب شد که مراسم متعدد و پیچیده برای قربانی پیدا شود و مردم که مشغول کشت و زرع بودند، نتوانستند همگی این مراسم را انجام دهند و جزئیات آن را به موقع اجرا بگذارند و وقتی مصمم شدند برای خدایان خانه های مخصوص بسازند آن وقت لازم شد که خدمه ای برای این خانه ها تعیین نمایند تا همانطور که هرکس به رتق و فتق امور خانه خود مشغول است آنها هم مواظب رتق و فتق امور خانه خدا باشند. به این طریق خدمتگزاران دین به وجود آمدند، مللی که از خدمتگزاران دین بهره مند نیستند غالباً وحشی هستند چنانکه قوم پدالی [۵] در قدیم چنین بودند و امروز هم ولگوسکی [۶] در این زمره محسوب می شوند.

بتدریج خدمتگزاران دین مورد توجه و احترام ملل قرار گرفتند خصوصاً در میان مللی که سطح فکرشان ترقی کرده و تصور می نمودند ورود به پرستشگاه مستلزم این است که جسم و روح پاک باشد و شخص با رعایت اصول و شرایع مخصوصی وارد پرستشگاه شود.

چون مواظبت امور خانه خدا و رعایت اصول و مقررات مذهب مستلزم صرف وقت و توجه دائمی بود، ملل متمدن درصدد برآمدند که روحانیان را از سایر طبقات جدا نمایند و طبقه خاصی به نام روحانیون و برای انجام فرائض و شعائر مذهبی تشکیل دهند. به این طریق در کشور مصر و ایران و در بین یهودیان نه تنها طبقه خاص بلکه خانواده های مخصوصی بودند که روحانیت و انجام فرائض مذهبی منحصر به آنها بود و در تمام عمر غیر از رسیدگی به امور دیانت کار دیگری

نداشتند، بعضی از مذاهب دیگر برای اینکه فکر روحانیان مشوش نشود و گرفتاریهای دنیوی مانع از انجام وظایف مذهبی آنها نگردد درصدد برآمدند که از گرفتاری تشکیل خانواده نیز آنها را معاف نمایند و این رسمی است که در دیانت مسیح برقرار می باشد.

در اینجا راجع به نتایج قانون تجرد روحانیان نمی خواهیم صحبت کنیم ولی البته خوانندگان توجه دارند که وقتی جامعه روحانیان توسعه یافت و افراد این طبقه فراوان شدند قانون تجرد زیان بخش است زیرا موجب تقلیل نفوس می شود. طرز استنباط بشر اینطور است که در مسائل مذهبی چیزهایی را دوست می دارد که مستلزم محدودیت و صرف نظر از خودسری و خودمختاری باشد. به همین جهت تجرد و عدم تأهل روحانیان که مستلزم کف نفس و بذل مجاهدت معنوی است مورد پسند مردم می باشد ولی استقبال مردم نسبت به این موضوع برحسب مقتضیات محیط فرق می کند. مثلاً در نواحی جنوبی اروپا مقتضیات آب و هوا طوری است که شخص نمی تواند مجرد بماند و بایستی ازدواج کند. و در نتیجه رعایت تجرد در این نواحی مستلزم کف نفس است به همین دلیل رسم تجرد در نواحی جنوبی اروپا باقی مانده زیرا مورد توجه و احترام مردم می باشد ولی در نواحی شمال اروپا مقتضیات آب و هوا طوری است که مجرد ماندن باعث آزار انسان نمی شود و یک امر عادی است به همین جهت در آنجا رسم مجرد ماندن روحانیان قوت نگرفته است. البته خواننده می فهمد که من به اصل موضوع که تجرد باشد کاری ندارم بلکه صحبت ما در خصوص توسعه و یا محدود بودن تجرد است بنابراین کسی نباید تصور نماید که من اصل تجرد را در روحانیت مورد انتقاد قرار داده ام [۷].

۵. قانون باید برای دارایی روحانیان حدودی قائل شود

خانواده های عادی و معمولی نظر به اینکه متلاشی می شوند دارایی آنها مصرف مخصوصی ندارد و برحسب مقتضیات زمان دست به دست می گردد لیکن طبقه روحانی خانواده ای هستند که هرگز نمی میرند و جاویدان می باشند، بنابراین دارایی این خانواده ها هم بایستی همواره در بین خود آنها باشد و خارج نشود، از طرف دیگر چون خانواده های عادی بر اثر مرور زمان زیاد می شوند دارایی آنها هم

باید زیاد شود ولی روحانیان خانواده‌ای هستند که زیاد نمی‌شوند و شماره افراد آنها از حدود معینی تجاوز نمی‌نماید پس باید دارایی این خانواده هم محدود باشد. در مذهب یهود و در «کتاب معروف لویتیک» [۸] قوانینی برای دارایی روحانیان وضع شده که مورد توجه است ولی این نکته را ذکر نکرده است که حدود این دارایی چقدر خواهد بود و پس از وصول به چه میزان و چه موقع روحانیان نباید بر دارایی خود بیفزایند و دارایی جدیدی به دست آورند، زیرا معقول نبود که روحانیان بتوانند برای همیشه و بطریقی نامحدود تحصیل اموال نمایند، این موضوع بقدری مخالف عقل و منطق عمومی است که هر کس طرفداری از آن نماید احق شمرده خواهد شد.

در مواقعی که دارایی حوزه‌های روحانیت زیاد شده و از حد عادی گذشته است برای قوانین کشوری خیلی دشوار شده که بتواند جلو ازدیاد دارایی آنها را بگیرد. علتش این است که این موضوع مربوط به مذهب می‌باشد و قوانین کشوری که خود احترام مقررات مذهبی را رعایت نماید نمی‌تواند با آن مخالفت کند. در این گونه مواقع بهتر آن است که قانونگذاران به جای حمله به دارایی روحانیان و وضع قوانینی برای محدود کردن دارایی به وسایل غیرمستقیم متوسل شوند یعنی کاری بکنند که خود روحانیان از زیاد کردن این دارایی صرف‌نظر نمایند و به عبارت دیگر اختیار ازدیاد دارایی را برای آنها بگذارند و این اختیار را از آنها سلب نکنند و در عوض آنان را به صرف نظر کردن از افزایش ثروت تشویق نمایند.

مثلاً در بعضی از کشورهای اروپایی که تحت نظر اشراف اداره می‌شود (کشورهای کوچک) از املاک روحانیان یعنی از املاک کلیسا مالیات مخصوصی به نفع اشراف دریافت می‌گردد و این موضوع سبب می‌شود که دیگر حوزه‌های روحانی درصد ازدیاد ثروت و املاک به طور نامحدود بر نمی‌آیند. کشور «کاستیل» که چنین مالیاتی ندارد کلیسا تقریباً تمام املاک را تصاحب کرده و باز هم تصاحب می‌نماید ولی برعکس در سرزمین «آراگون» که از املاک کلیسا عوارض گرفته می‌شود املاک روحانیان کمتر می‌باشد. در کشور «فرانسه» که املاک کلیسا باید مالیات بدهد و به خزانه دولت مدد و کمک نماید املاک روحانیان کمتر از جاهای دیگر است و حتی می‌توان گفت که یکی از عوامل ثروت و رونق فرانسه همین

موضوع یعنی کم بودن اموال و دارایی کلیسا می باشد. پس باید دولت و قوانین کشوری به وسایل غیرمستقیم از قبیل وضع مالیات از ازدیاد بی اندازه املاک و دارایی کلیسا جلوگیری نماید ولی در عین حال باید حقوق حاکمیت آنها را محترم بشمارد و املاک قدیمی را به حال خود بگذارد که همچنان در تصرف کلیسا مثل خود کلیسا جاوید بماند و مانع از این باشد که روحانیان املاک جدیدی تحصیل نمایند و حتی با وضع عوارض املاک جدید را از دست آنان بیرون بیاورد.

در روم قدیم هنگامی که بین دولت و روحانیان اختلاف افتاد دولت یادداشتی صادر کرده و در طی آن گفت: «روحانیان برخلاف آنچه در کتب دینی گفته شده باید با دادن مالیات به مخارج دولت کمک نمایند بدیهی است کسانی که این یادداشت را صادر کردند با اصول باج و خراج بیش از اصول مذهبی آشنایی داشتند».

۶. صومعه‌ها

جامعه روحانیان که در صومعه‌ها و کلیساها زندگی می کنند و املاک صوامع و کلیساها متعلق به آنهاست یک خانواده هستند که عمر جاویدان دارند یعنی همواره باقی می باشند و چون عمر آنها را پایانی نیست بنابراین عقل قبول نمی نمایند که دارایی خود را بفروشند و یا قروضی به مدت عمر تحصیل نمایند. مگر اینکه برای دیگران قرض کنند یعنی وارث اشخاصی بشوند و قروض آنها را بعد از مرگ از محل دارایی موروثی بپردازند.

۷. تجمل ناشی از خرافات پرستی

افلاطون در کتاب دهم قوانین می گوید: «آنهايي که بنیان مذهبشان سست است و یا اصلاً دین ندارند منکر وجود خدایان می شوند و اگر فرضاً به وجود خدایان ایمان بیاورند می گویند آنها هیچ کاری به کارهای زمینی ندارند و یا می گویند انسان می تواند با قربانی خشم و غضب خدایان را از بین ببرد و حال آنکه این سه عقیده باطل است». نظریه افلاطون صحیح است و روشنترین نظریه ای می باشد که تا کنون یک مغز متفکر درباره مذهب گفته است. گرچه جلال و شکوه خارجی ارتباط

زیادی با تشکیل و توسعه دولتها دارد ولی کشورهای خوب و مترقی نه تنها از شکوه و جلال و تجمل پرستی کاذب و بیهوده جلوگیری کرده اند بلکه از تجمل ناشی از خرافات پرستی نیز جلوگیری کرده اند. در بعضی از مذاهب برای جلوگیری از تجمل-پرستی توصیه شده است که مردم صرفه جو باشند و پس انداز کنند و بعضی از «قوانین سولون» حکیم یونانی برای این موضوع وضع شده و همچنین قوانین افلاطون راجع به تشییع جنازه برای صرفه جویی وضع گردیده است.

قوانینی که «نوما» در ضمن قوانین الواح دوازده گانه راجع به قربانی وضع کرد فقط برای صرفه جویی بود. «سیسرون» خطیب و حکیم معروف یونان برای تشویق صرفه جویی در قربانی می گوید: «پرنده گان و تابلوهای نقاشی که در یک روز کشیده شده باشد برای خدایان بهترین هدیه است.» یک نفر اسپارتنی می گوید: «ما در راه خداوند چیزهای عادی و کم بها را نذر و قربانی می کنیم که بتوانیم هر روز از این هدایا تقدیم کرده و خداوند را پرستش نماییم».

باید دانست صرفه جویی مردم در قربانی هیچ منافاتی با شکوه و جلال خارجی ندارد و نباید تصور کرد این دو باهم تناقض دارند. یونانیها می گفتند: «ما هرگز در راه خداوند گنجه و ذخایر زر را فدا نمی نماییم زیرا این هدایا لایق خداوند نیست به دلیل اینکه خداوند خواسته ما ذخائر زر را خوار بشماریم» [۹]. افلاطون می گوید: «هدیه و قربانی اشخاص بی ایمان و یا سست ایمان لایق خداوندان نیست زیرا یک شخص عادی هم از دریافت آنها شرمنده می شود».

مذهب نباید به عنوان نذر و قربانی در راه خداوند مایحتاج زندگی مردم را از دستشان بگیرد و به همین جهت است که افلاطون می گوید: «اشخاص ساده و باایمان باید در راه خداوند نذرها و قربانیهایی بنمایند که مثل خودشان یعنی ساده و بی پیرایه باشد.» او معتقد بود نباید مخارج تشییع جنازه زیاد باشد، نظریه او متکی به یک امر طبیعی است زیرا بعد از مرگ فقیر و غنی یکسان اند و در این مورد که بین فقیر و غنی فرقی نیست نباید تفاوت ثروت به عنوان تشییع جنازه و تدفین در انتظار وانمود شود.

۸. ریاست روحانیان

وقتی روحانیان زیاد شدند طبعاً باید رئیسی داشته باشند که مافوق آنان باشد

و آنها را اداره نماید. در کشورهای سلطنتی که امور کشور باید تابع نظم و مقررات باشد و نمی توان تمام اختیارات را به دست یک نفر سپرد بهتر آن است که ریاست روحانیان از سلطنت مجزا باشد ولی این موضوع در کشورهای استبدادی رعایت نمی شود زیرا در کشورهای مزبور طبعاً قدرت در دست یک نفر است و چون همه اختیارات را شخص رئیس حکومت در دست دارد محتمل است که او مذاهب را هم ناشی از اختیارات و اقتدار خویش بداند و بخواهد بفهماند که خود او مبتکر و واضع قوانین مذهبی بوده است. بنابراین بهتر آن است که هر مذهبی دارای اصول و مبانی مخصوص و دارای کتب مقدسی باشد که قوانین مذهبی را در آن ثبت و ضبط کرده باشند. با این ترتیب فرضاً اگر شخص پادشاه خود را رئیس مذهب بداند نمی تواند به طیب خاطر در مقررات مذهبی دخل و تصرف کند و آنها را جرح و تعدیل نماید، همانطور که در ایران با اینکه پادشاه ریاست مذهب را داراست مع ذلک قرآن امور مذهب را اداره می نماید. در کشور چین نیز ریاست مذهب با پادشاه است با این وصف کتبی وجود دارد که در دست مردم است و مردم از روی آن کتابها به قوانین مذهبی خود عمل می کنند. وقتی یکی از امپراتوران چین می خواست کتب مذهبی را از میان بردارد مردم بر او شوریدند و او را از سلطنت خلع کردند.

۹. تساهل و تسامح متناسب با ادیان

بدو این نکته را متذکر می شوم که بحث من اصولاً در این کتاب یک بحث سیاسی است و با علم دین کار ندارم ولی یک نفر عالم دینی هم اعتراف خواهد کرد که سهل انگاری درباره یک و یا چند مذهب و موافقت با بقای آن مذهب دلیل بر آن نمی شود که شخص هواخواه آن مذهب باشد و مقررات آن را تصویب کند و دیانت مزبور را قبول نماید، بنابراین وقتی در کشوری چند مذهب وجود داشت بهتر آن است که قوانین کشوری درباره آن مذاهب ارفاق و تسهیلاتی برای آنها قائل شوند و مذاهب مزبور را وادار کنند برای یکدیگر تسهیلاتی قائل شوند.

زیرا یکی از اصول کلی این است که اگر درباره مذهبی سختگیری شود و آن را تحت فشار قرار دهند آن مذهب هم به نوبه خود روزی سختگیر خواهد شد

و مذهب شما را تحت فشار قرار خواهد داد تا جایی که آن فشار جنبه ظلم و سفاکی را بهم رساند. به این جهت قوانین کشوری باید طوری تدوین شوند که مذاهب موجود در کشور باعث اختلال امور دولت نشوند و در عین حال موجب اختلال امور یکدیگر هم نگردند، افراد ملت هم باید بدانند که اطاعت از قانون تنها در این نیست که محل امور دولت نباشند بلکه اطاعت در آن است که محل امور زندگی سایر افراد هم نگردند.

۱۰. دنباله موضوع فصل قبل

مذهب تا وقتی که سختگیر نباشد نمی تواند در کشورهای مختلف رواج پیدا کند زیرا یک مذهب سهل انگار نمی خواهد سایر مذاهب کشورهای دیگر را از بین برده و جای آنها را بگیرد.

بادر نظر گرفتن این نکته بهتر این است که وقتی مذهبی در کشوری برقرار شد دولت اجازه ندهد مذهب جدیدی در آنجا برقرار گردد و این طریق بهترین روش رفتار دولت نسبت به مذهب است، یعنی وقتی دولت اختیار داشته باشد مذهب جدیدی را در کشور خود بپذیرد بهتر آن است که از پذیرفتن آن صرف نظر نماید و در صورت پذیرفتن درباره آن ارفاق نماید و درباره آن قائل به تسهیلات باشد.

۱۱. تغییر دین

زامداداری که می خواهد مذهب کشوری را تغییر بدهد دچار مشکلات بسیار خواهد شد خاصه اگر رژیم حکومت او استبدادی باشد زیرا مردم برای نجات از چنگ استبداد هم که شده است شورش خواهند کرد و موضوع مذهب هم مزید بر علت می شود و در واقع وسیله به دست آنان می دهد.

علتش این است که مذهب و اخلاق و روحیات مردم فقط با امر زامدادار تغییر پیدا نمی کند چه آنکه مذهب قدیم با آب و هوا و محیط موافقت پیدا کرده و مردم با آن انس گرفته اند در صورتی که مذاهب جدید ممکن است با محیط و آب و هوای آن کشور سازگار نباشد در این صورت مردم از قوانین و مقررات مذهب جدید اظهار نفرت می کنند و حاضر نیستند یک دفعه مقررات مذهب جدید را بپذیرند آن

وقت برای مدت مدیدی افراد ملت چه از لحاظ سیاسی و چه از نظر مذهبی باعث زحمت زمامداران خواهند شد.

۱۲. قوانین جزایی در ادیان

«هیچ مذهبی نباید قوانین جزایی داشته باشد.» خواهید گفت که چون قوانین جزایی تولید وحشت می نماید مفید است و مردم را به راه راست وامی دارد ولی باید دانست که مذهب خود دارای مقررات جزایی معنوی و باطنی است، با این وصف اگر مقررات جزایی دیگری وضع نمایند یکی از این دو تأثیر دیگری را از بین می برد و در وسط دو وحشت متضاد که ناشی از مقررات جزایی مادی و معنوی است روح مؤمنین خشن و افراد قسی القلب می شوند.

مقررات جزایی مذهب از لحاظ معنوی به قدری شدید و برعکس امیدواریهای پاداش مذهب معنأ و باطناً بقدری تسلی بخش می باشد که وقتی مقابل چشم انسان آمد هیچ نوع قانون جزایی قائم مقام آن نخواهد شد و هر نوع تهدید و ترسی را تحت الشعاع قرار می دهد.

روح مردم را از خوف و وحشت مجازاتهای مختلف جسمانی پرکردن در تغییر معتقدات آنها و ترک مذهب سابق و اختیار مذهب جدید کمکی نخواهد کرد، بنابراین اگر بخواهند به مذهبی حمله کرده و مردم را از آن بیزار نمایند و متمایل به مذهب جدید کنند بهتر آن است که به جای مجازاتهای شدید امیدواریهای بسیار در قلوب مردم ایجاد کنند و ارواح را به مژده نیل به آرزوهای دور و دراز تشویق نمایند.

به طور کلی برای تغییر دادن مذهب مردم دعوت و امیدوار کردن تأثیرش زیادتر از مجازات است و هر قدر این مجازاتها شدید باشد روح مردم بیشتر عاصی و نسبت به مذهب جدید متنفر می شود. در ژاپن مردم علیه مجازاتهای سخت شوریدند در صورتی که در قبال مجازاتهای نسبتاً خفیف تر که مدتش هم طولانیتر بود مثل حبس ابد به هیچ وجه شورش نکردند. به شهادت تاریخ مجازاتهای سخت از لحاظ مذهبی تأثیری جز از بین بردن مردم نداشته و هیچ کمکی به تجدید مذهب و برقراری مذهب جدید نکرده است.

۱۳. اعتراض متواضعانه به مأموران تفتیش عقاید در اسپانیا و پرتغال

یک دختر هیجده ساله یهودی که اخیراً در شهر لیسبون [۱۰] به حکم دادگاه تفتیش عقاید زنده در آتش سوزانده شده قبل از مرگ رساله کوچکی نوشته که ذیلاً از نظر خوانندگان می‌گذرد.

به عقیده من نوشتن این رساله بی‌فایده بوده است زیرا وقتی شخص ناچار شد یک موضوع بدیهی و مسلم را ثابت نماید و طرف را وادار به قبول آن کند قطعاً قادر به متقاعد کردن آن نخواهد بود. فرض کنید شما می‌خواهید لزوم آب را برای بقای زندگی انسان و حیوان ثابت نمایید و با شخصی برخورد کردید که از این حقیقت مسلم و بدیهی بی‌اطلاع بود و فکر و عقلش نیروی ادراک این موضوع مسلم و ثابت را نداشت در این صورت قدر متیقن این است که نخواهید توانست او را متقاعد کنید، به هر حال این دختر در طی رساله خویش اظهار می‌نماید که مذهب مسیح را محترم می‌شمارد ولی احترام و محبت او برای این مذهب از حدود معینی تجاوز نمی‌کند تا زماندارانی که مسیحی نیستند نتوانند او را آزار نمایند و آن وقت چنین می‌گوید:

«شما شکایت می‌کنید که برای چه امپراتور ژاپن در کشور خود مسیحیان را در آتش می‌سوزاند اگر این سؤال را از ژاپنیها بکنید می‌گویند طرز رفتار ما با شما آن‌طور است که شما با دیگران رفتار می‌کنید یعنی با کسانی که هم‌مذهب شما نیستند این‌طور رفتار می‌کنید، بنابراین از ما شکایت نکنید بلکه از ناتوانی خود در خاک ژاپن شکایت نمائید زیرا اگر شما در خاک ژاپن توانایی می‌داشتید بدون شک با ما همین رفتار را می‌کردید».

دوشیزه یهودی پس از این قسمت چنین می‌گوید: «شما مسیحیها خیلی از ژاپنیها بی‌رحم‌تر هستید زیرا آنها کسانی را در آتش می‌سوزانند که عقیده‌شان به کلی مخالف عقیده آنهاست در صورتی که عقیده ما مطلقاً مخالف عقیده مسیحیان نیست، شما می‌دانید که ما مذهبی داریم که سابقاً مورد توجه خداوند بود و جزو مذاهب آسمانی محسوب می‌گردد و تفاوتی که از لحاظ این مذهب بین ما و شما وجود دارد این است که ما گمان می‌کنیم خداوند هنوز مذهب یهود را دوست می‌دارد و شما معتقد هستید و تصور می‌کنید که خداوند دیگر این مذهب را

دوست نمی دارد بدین جهت شما با کمال بی رحمی ما را می سوزانید به صرف اینکه ما می گوئیم خداوند آنچه را دوست می داشته امروز هم دوست می دارد و حال آنکه فرضاً اگر این عقیده ما اشتباه باشد یک اشتباه قابل بخشایش است گرچه شما نسبت به ما خیلی بی رحم هستید ولی بی رحمی شما نسبت به اطفال ما زیادتر است زیرا شما اطفال ما را شکنجه و آزار می نمائید فقط به جرم آنکه مذهب پدران و مادران خود را قبول کرده اند و از تعلیمات آنها تبعیت کرده اند و حال آنکه تبعیت از تعلیمات پدر و مادر گناه نیست به دلیل آنکه در مذهب شما و تمام جهان مقرر شده است که فرزندان پدر و مادر خود را نظیر خداوند محترم بشمارند و تعلیمات آنان را بپذیرند، وقتی شما می خواهید ما را به مذهب خود بیاورید از شما می پرسیم که مزیت مذهب شما چیست و برای چه می خواهید ما مذهب شما را قبول کنیم، شما خواهید گفت مزیت مذهب ما در این است که یک مذهب آسمانی می باشد و در یک مدت کم با وجود شکنجه و آزار مشرکین که مسیح را به سخت ترین وضعی کشتند این مذهب توسعه یافته است ولی هم اکنون شما رفتار مشرکین را در پیش گرفته اید و همان طور که آنان شما را شکنجه می کردند شما هم ما را شکنجه می نمائید آیا در این صورت ما نمی توانیم بگوئیم مزیت مذهب ما در این است که تحت شکنجه قرار گرفته و می گیریم، ما به نام خداوند تقاضا نمی کنیم که با ما مطابق عدل رفتار نمائید زیرا ما و شما هر دو خدا را می پرستیم بلکه به نام حضرت مسیح از شما تقاضا می کنیم که برای مسیحی کردن ما طوری رفتار کنید که اگر خود حضرت مسیح روی زمین حاضر بود با ما همانطور رفتار می کرد. شما می خواهید ما را مسیحی کنید، درحالی که خود از قوانین و مقررات مسیح تبعیت نمی نمائید.

اگر مطابق رفتار یک نفر مسیحی حقیقی و مقررات و قوانین مسیح با ما رفتار نمی کنید اقلاً مطابق یک انسان با ما رفتار نمائید زیرا انسان ممکن است از اصول و قواعد مذهب برخوردار نبوده و قلب او به نور ایمان روشن نشده باشد ولی همین انسان از رعایت عدل و انصاف که کم و بیش از طرف طبیعت در نهاد ما به ودیعه گذاشته شده برخوردار می باشد.

اگر محبوب خداوند هستید و حقیقت را می بینید؛ کودکان ما چه گناهی دارند که شما آنها را آزار می نمائید و حال آنکه گناه این موجودات کوچک جز این

نیست که مطابق اصول تورات تعلیمات پدر و مادر را (یعنی تعلیمات کسانی که به عقیده شما محبوب خدا نبوده و بالنتیجه حقیقت را ندیده اند) فرا گرفته اند؟ اگر شما برطبق دعوی خود دارنده این حقیقت هستید چرا آن را پنهان می کنید زیرا اینطور که شما حقیقت را به ما عرضه می دارید باعث پنهان کردن آن می شود. صفت ممیزه حقیقت آن است که در ارواح و قلوب اثر کند ولی این حقیقتی را که شما به ما عرضه می دارید و به ضرب شکنجه می خواهید ما را طالب حقیقت کنید به منزله آن است که ضعف و ناتوانی خود را در شناختن حقیقت به ما ثابت می نماید.

برای ما ممکن بود که برحسب ظاهر عقیده شما را بپذیریم و شما را گول بزنیم ولی اینک که حاضر به گول زدن شما نشده ایم اگر شما عقل و انصاف داشته باشید نباید ما را شکنجه کنید و هرگاه مسیح شما فرزند خداوند باشد ما یقین داریم که از ما راضی خواهد شد زیرا ما نخواستیم به دورغ خود را عارف به حقایق او بدانیم و به این طریق آن حقایق را ملوث کنیم و یا اهانتی بدان حقایق کرده باشیم، از طرف دیگر ما معتقدیم خداوندی که مورد پرستش ما و شماسست از ما راضی خواهد بود و ما را مجازات نخواهد کرد زیرا ما اینک برای مذهب خود یعنی برای مذهبی جان می سپریم که او به ما داده و این مذهب را دوست می داشته و ما تصور می کنیم که باز هم آن را دوست می دارد. شما در دوره ای زندگی می کنید که ذهن افراد بشر روشن شده و اصول فلسفه روح را وسعت داده و فضائل اخلاقی انجیل شما بهتر آشکار گردیده و حقوق افراد نسبت به یکدیگر و مزایای معنوی یکی نسبت به دیگری ثابت شده است حال اگر در چنین دوره نورانی شما خرافات قدیم خود را از دست ندهید در آن صورت معلوم خواهد شد که آنها خرافات نبوده و نیستند بلکه حس کینه ورزی و خشم و غضب شما می باشند؛ آن وقت باید اعتراف کرد که شما هرگز اصلاح نخواهید شد زیرا خشم و کینه چشم حقیقت بین شما را نابینا کرده. وای به حال ملتی که زمام مقدراتش در دست اشخاصی مثل شما باشد.

آیا می خواهید که صاف و ساده عقیده خودمان را به شما بگوییم؟ عقیده ما این است که شما ما را دشمن مذهب خود نمی دانید بلکه ما را دشمن خودتان می دانید زیرا اگر شما مذهب خود را آنقدر دوست می داشتید که نمی خواستید برای

آن دشمنی وجود داشته باشد هرگز این احساس را با جهل و بی اطلاعی و نادانی مخدوش نمی کردید.

اکنون لازم است موضوعی را باطلاع شما برسانم و آن این است که اگر در اعصار آینده شخصی سؤال کند آیا ملل اروپا در این قرن متمدن بوده اند به او پاسخ منفی خواهند داد و خواهند گفت ملل اروپا در این دوره وحشی بوده اند زیرا اعمال شما سبب خواهد شد تمام ملل اروپای امروز را وحشی بدانند» [۱۱].

۱۴. چرا مسیحیت در ژاپن اینقدر مورد نفرت است؟

در جای دیگر گفتم ژاپنیها اخلاق و روحیات خشنی دارند و نافرمانیها در آن کشور مستوجب مجازاتهای شدید است، وقتی مذهب مسیح به ژاپن رفت و ژاپنیها مشاهده کردند در این مذهب برای سرپیچی از دین و خروج از آن مجازاتهای شدیدی وضع شده است، مصمم شدند آنها هم در مورد مذهب خود سختگیری نمایند. بنابراین به کسانی که مسیحی شده بودند امر کردند که این مذهب را ترک کنند ولی مسیحیان از اجرای امر خودداری کردند و چون عدم اطاعت در ژاپن به منزله جنایت است این جنایت را بسختی مجازات کردند و هرچه سرپیچی ادامه یافت مجازات آن سخت تر شد.

در کشور ژاپن عدم اطاعت به منزله ناسزایی است که به امپراتور وارد می شود و مجازات این عدم اطاعت را نیز به چشم انتقام امپراتور از ناسزادهنده می گیرند. به همین جهت وقتی مسیحیان با خواندن و شادی و سرودن نغمه های مذهبی می مردند این وضعیت عدم اطاعت را نمایان می ساخت و نظیر ناسزاگفتن به شاه تلقی می شد، آن وقت مجازات را شدیدتر کردند. وقتی که مسیحیان یقین داشتند در اثر مرگ به مقام شهادت می رسند دست از مقاومت برنداشتند و به این طریق مبارزه شدیدی بین اجرا کنندگان قوانین کشوری ژاپن و شهدا در گرفت و مسیحیان در اثر اصطکاک اجرای قانون ژاپن و رعایت قانون خودشان دچار شکنجه های طاقت فرسا می شدند.

۱۵. توسعه دین

ملل خاور زمین به استثنای مسلمین اصولاً دارای تعصب مذهبی نیستند و به

تمام مذاهب به یک چشم نگاه می کنند و اگر احياناً نسبت به بعضی از مذاهب نظر بد داشته باشند نه از لحاظ مذهب است بلکه از این جهت تنفر و یا بیم دارند که می ترسند مبادا آن مذهب باعث اختلال در امور کشور و تغییر حکومت بشود. در ژاپن با اینکه چندین فرقه مذهبی موجود است و دولت مدتی طولانی ریاست مذهبی را به عهده داشته است هرگز در خصوص مسائل مذهبی مناقشه در نمی گیرد. در کشور تایلند هم همین طور است و مناقشات مذهبی وجود ندارد. در کشور کالموک [۱۲] بالاتر از این است و عقیده دارند باید هر نوع مذهبی را با خوشرویی تلقی کرد. در «کلکته» قاعده کلی و اصل این است که هر مذهبی خوب می باشد.

با این وصف نباید تصور کرد که مذهبی که از راه دور آمده و با مقتضیات محیط و آب و هوای این نواحی موافق نیست مطابق منظور پیشوایان مذهب در آن نواحی توسعه یابد و قرین موفقیت شود، در آن نواحی که غالباً حکومت مطلقه و استبدادی وجود دارد بدو به مذهب تازه وارد توجه نمی کنند زیرا می بینند بی آزار است و به شاه و زمامداران کاری ندارد و حدود فکر اهالی هم بقدری نیست که بتوانند نتایج آینده ورود یک مذهب را پیش بینی نمایند خصوصاً مذاهبی که از طرف اروپائیان آورده می شود بدو با خوشی تلقی می گردد، زیرا سکنه محلی از اطلاعات و معلومات مبلغین مذهب جدید استفاده می نمایند. ولی به محض اینکه مذهب قدری پیشرفت کرد و موفقیت آن با منافع بعضی از اشخاص تصادم کرد یک دسته از مردم آگاه می شوند و درصدد مخالفت با مبلغین و کسانی که مذهب جدید را آورده اند بر می آیند. این موضوع باعث بهم خوردن امور و اغتشاش می شود و چون دولت یا حکومت خواهان آرامش است و نمی خواهد بر اثر اغتشاش متزلزل شده و از بین برود مذهب جدید را لغو و قدغن می نمایند به این طریق مذهب جدید از بین می رود. به خصوص اگر در بین کسانی که مذهب جدید را پذیرفته اند اختلاف حاصل شود زیرا مردم وقتی دیدند بین پیروان مذهب جدید اختلاف حاصل شده زودتر از آن دلسرد می شوند.

یادداشت‌های کتاب بیست و پنجم

۱. Ephesus شهر یونانی‌نشین قدیم در غرب آسیای صغیر و یکی از مراکز مسیحیت در قرن چهارم و پنجم میلادی.

2. Virgin Mary

۳. سخن منتسکیو با علل ساختن معابد در هیچ یک از ادیان توافقی ندارد. اساساً فقط در وجه - نظر تشبیهی است که می‌توان برای خدا جا و مکان خاصی در نظر گرفت و این نظر بیشتر با ادیان یونانی - رومی و مسیحیت تناسب دارد تا اسلام. مقایسه‌ای میان مسجد و کلیسا این مسئله را روشن می‌کند: شبستان دراز و مستطیل شکل کلیساهای بزرگ (basilica) اساساً راهی است که انسان را از عالم خارج به سکوی مخصوص عبادت در کلیسا (altar) هدایت می‌کند. گنبد‌های مسیحی یا به آسمان صعود می‌کند یا به سکوی عبادت در کلیسا نزول می‌کند. کل معماری یک کلیسا برای مؤمن حاکی از این معنی است که حضور خداوند از اجرای مراسم عشاء ربانی (Eucharist) در سکوی عبادت فیضان می‌یابد درست مانند نوری که در میان تاریکی بتابد. اما در مسجد هیچ نقطه خاصی برای اجرای مراسم عبادت و نیایش وجود ندارد. محراب هم صرفاً جهت قبله را نشان می‌دهد. در عوض کل نظام فضایی که مسجد دارد طوری ساخته شده است که مؤمن از هر طرف حضور حق تعالی را احساس می‌کند. با توجه به حدیثی که از پیغمبر (ص) نقل شد (ان الله جعل فی الارض مسجداً و طهوراً) فرمود که خدا سراسر زمین را برای امت من مسجد قرار داد، معلوم می‌شود که مؤمن حقیقی یا عارف باید حضور حق تعالی را در همه جای زمین احساس کند، و اینطور نیست که همه جا را ظلمت گرفته باشد و فقط یک نقطه باشد که حضور حق در آن احساس شود. - مقاله ارزشهای جاودان در هنر اسلامی نوشته تیتوس بورکهارت ترجمه دکتر پورجوادی. مجله نشر دانش سال دوم شماره پنجم ص ۶ و ۱۳.

4. Porphyry

5. Pedaly

۶. Wolgusky قومی در ناحیه سیبری.

۷. پیدایش طبقه روحانی و عالمان دین چنانکه منتسکیو طرح کرده است کاملاً تابع اقتضائات اجتماعی و وجود مراسم مذهبی است. در اینجا دین به عنوان یک نوع معرفت درباره جهان و خدا و انسان مطرح نیست بلکه به همان طریقت فکری نویسنده روح القوانین امری و نهادهای در میان نهادهای کثیر اجتماعی که مورد نیاز است، منتها باید تحدید گردد و به وسیله قانون تحت نظارت درآید، مطرح است. در حالی که از منظر تفکر دینی به مبدأ و اساس پیدایی افرادی که بتدریج طبقه ای را در جامعه دینی تشکیل می دهند، نظر کنیم دریافت می شود که این افراد در واقع در مقام متفکران و قانونگذاران و تنظیم کنندگان شئون مختلف حیات انسانی براساس معرفت دینی به وجود آمده اند، چنانکه در جامعه دینی قدیم چنین بوده است و در واقع به مصداق حدیث شریف العلماء ورثة الانبیاء، این متفکران و عالمان در جامعه دینی مقام پیشوایی و هدایت جامعه را به سوی سعادت بنا بر شریعتی که از نبی به ارث برده اند دارا هستند و چنین نیست که صرفاً به جهت ترقی و تحول (به معنی دوران منورالفکری قرن هیجدهم) ادیان از مراحل ابتدایی تا مراحل پیشرفته بتدریج تکوین یافته باشند.

بدیهی است که این نظرگاه مقام حقیقی و اصیل عالمان دین را تنزل خواهد داد و از آنان طبقه ای زائد که صرفاً باید به بخشی از مسائل زندگی آدمیان بپردازد خواهد ساخت، که در واقع در جامعه بورژوایی چنین نیز می شود و متفکران و عالمان غیردینی جای طبقه قدیم را خواهند گرفت.

8. Levitic

۹. منتسکیو در آغاز کتاب بیست و چهارم گفته بود که قصدش بررسی دین از نظر تأثیر اجتماعی و دنیوی آن است و نمی خواهد مسائل سیاسی را به حقایق مذهبی رجحان دهد و اساساً چندان کاری به نظرگاه دینی این حقایق ندارد. اما اکنون در این دو کتاب ملاحظه می کنیم که او بطور دقیق دین مطلوب و صحیح را تعیین می کند و چنانکه در اولین عبارات کتاب بیست و چهارم گفته بود ادیان برایش در زمره مراتبی از تاریکی و ظلمت اند که باید آن دینی را که ظلمت کمتری دارد پذیرا شد. هرچند در مثال فقط ادیان باطله را ذکر کرده بود. حال پس از مباحث مفصل او دقیقاً می توان دریافت که او دین را چون زائده و اسری موهوم در جامعه که برخی از آثار مثبت و یا منفی دارند می بیند و دفاع او از دین در برخی مواضع همان دین عقلانی بورژوائی است که اشاره گردید. در این دین همه امور غیر عقلی از جمله ادعیه و نذورات و غیره باید به تدریج حذف گردد و تمام این مراتب به عنوان موهومات رد می شود و با استدلالها از دین فقط خدائی می ماند و بشری. و شریعتی که روحیه عبودیت را در انسان تقویت می کند منتفی می گردد و دین همان دین طبیعی منورالفکران بورژوا می گردد.

۱۰. Lisbon پایتخت پرتغال.

۱۱. منتسکیو در این فصل با همدردی از زبان یک یهودی عقاید خویش را در باب دیانت مسیحی به آن صورت قدیم مسوخ که احکامش در پرتغال اعمال می شده، دوباره دعوت

به محدودیت قوانین دینی می‌کند و به عقیده او در آن دوران نورانی و روشنائی که «اصول فلسفه» روح بشر را وسعت داده و خرافات قدیم (دین سنتی) را تلطیف کرده وجود احکام شدید کلیسایی نشان از دوره تاریکی است.

البته تردیدی نمی‌توان داشت که احکام دادگاههای تفتیش عقاید، احکامی جاهلانه و به دور از تدبیر علیه کسانی بود که نسبت به دین مسیحی کین می‌ورزیدند و این دادگاه در واقع زمانی در عرصه جامعه دینی اروپا به وجود آمد که می‌توان آن را دوران پایان عصر ایمان نامید. کلیسا که خود را در برابر طبقه جدید گسسته خرد و طالب آزادی و تساهل و تسامح و مخالف دین می‌دید چاره را در مشتعل کردن بی‌ایمانان در هیمة های آتش می‌پنداشت. چاره‌ای که در واقع میراث رومیان و ملل مشرک محسوب می‌شد، این چاره نه تنها نتوانست تفکر جدید را مانع شود بلکه خود سدی در برابر بسط تفکر دینی و بهانه‌ای برای دفع فاسد به افسد گردید.

۱۲. Calmucks قبیله‌ای از مغولان جنوب سیبری، گروهی از آنان بین رودهای دن و ولگا سکونت دارند و نام دیگر ایشان Elevths است، قلموق معرب کالموک است.

کتاب بیست و ششم

قوانین و ارتباط آنها با نظم و انتظامی
که اشیاء و امور اقتضاء می کنند

۱. موضوع این کتاب

انواعی چند از قوانین بر انسان حکومت می کند:

اول - قوانین طبیعی؛ دوم - قوانین الهی که عبارت است از دین؛ سوم - قوانین شرعی که همان احکام دینی است؛ چهارم - قوانین بین المللی که به یک تعبیر حقوق مدنی دنیاست یعنی همان طور که در یک کشور هر فردی از حقوق مدنی برخوردار است در جهان هم هر ملتی از حقوق بین المللی برخوردار می باشد و در قبال این حقوق هر ملتی در جهان حکم یک فرد را در جامعه بشری دارد؛ پنجم - قوانین سیاست عمومی که سبب شده نوع بشر جوامع بوجود آورد؛ ششم - قوانین سیاست خصوصی که مربوط به هر یک از جامعه هاست؛ هفتم - قوانین جنگ و صلح (دفاع و حمله) این حقوق ناشی از این است که یک ملت خواسته و توانسته و یا ناچار بوده است که به ملت دیگر حمله نماید و جبراً او را تحت اختیار خود درآورد؛ هشتم - قوانین مدنی افراد که در سایه آن هر فردی در یک جامعه بتواند مال و جان خود را در قبال تعدیات سایر افراد حفظ کند؛ نهم - قوانین خانواده، این حقوق ناشی از این است که جامعه تنها مرکب از افراد نیست بلکه مرکب از خانواده ها می باشد و آنها برای زندگی محتاج حقوق و طرز حکومت خاصی هستند. بنابر آنچه گفته شد چون حقوق افراد و جماعات متعدد و متنوع است قوانین هم تعدد و تنوع دارد. قدرت استعداد فکر بشر از اینجا معلوم می شود که بتواند

بفهمد هر یک از این حقوق مربوط به چه موارد و هر قانونی مربوط به چه حقی است که باید آن را تنظیم نماید و طوری نکند که حق صاحب حق باطل گردد و درعین حال قوانین مختلف را که مربوط به حقوق مختلف است با هم مخلوط ننماید.

۲. قوانین الهی و قوانین بشری

مسائل و موضوعاتی را که باید با قوانین الهی حل و تصفیه کرد نبایستی به وسیله قوانین بشری حل و تصفیه نمود و همچنین قضایا و مسائلی که باید به وسیله قوانین بشری حل گردد نباید با قوانین الهی تصفیه شود، برای اینکه این این دو نوع هم از حیث مبدأ و هم از حیث ماهیت و مقصد با هم تفاوت دارند.

همه کس از این اصل استحضار دارد که قانون زمینی غیر از قانون آسمانی است ولی این اصل مطیع و مربوط به اصول دیگری است که ذیلاً شرح داده می شود: اول - ماهیت قوانین بشری این است که مطیع حوادث و وقایع مختلف می شود یعنی حوادث در آن تأثیر می نماید و حال آنکه قوانین آسمانی برطبق حوادث و تغییر اراده انسان تغییر نمی یابد. قوانین بشری همواره راه حل خوب را در مدنظر دارد ولی قوانین الهی بهترین راه حلها را پیدا می کنند. راه حل خوب ممکن است متعدد باشد زیرا خویبها جنبه های مختلف و انواع مختلف دارند ولی بهترین راه حل منحصر به فرد می باشد و بنابراین قابل تغییر نیست انسان می تواند قوانین بشری را تغییر بدهد زیرا ممکن است قانونی در یک موقع خوب و در موقع دیگر خوب نباشد، ولی مؤسسات مذهبی همواره بهترین قوانین را در مد نظر می گیرند و چون نمی توان بهتر از آن پیدا کرد لذا غیر قابل تغییر است.

دوم - کشورهای وجود دارند که در آنها قانون دارای ارزش نیست یعنی قانون جز بوالهوسی زمامداران چیز دیگر نمی باشد، حال اگر در آنها قوانین مذهبی هم مثل قوانین کشوری باشد، در آن صورت آن هم بدون ارزش و متزلزل می شود، در صورتی که در هر جامعه باید قوانین و مقررات ثابتی وجود داشته باشد که دستخوش هوی و هوس زمامداران نشود، این مقررات ثابت همانا قوانین مذهبی است.

سوم - نیروی واقعی قوانین مذهبی در این است که مردم به آنها ایمان و اعتقاد

دارند و حال آنکه نیروی قوانین کشوری در ترس و وحشتی است که مردم از آن قوانین دارند، از طرف دیگر قوانین مذهبی هر قدر قدیمتر باشند تأثیر آنها زیادتر است زیرا تصورات و افکار جدید در آنها رسوخ پیدا نمی کند و برعکس نیروی قوانین کشوری در تازه بودن آنهاست زیرا قانونگذاران با رعایت مقتضیات کنونی و اوضاع فعلی جامعه آنها را وضع می نمایند و هر قدر رعایت مقتضیات فعلی زیادتر باشد نیروی قوانین کشوری زیادتر می شود.

۳. قوانین مدنی که مخالف قوانین طبیعی است

افلاطون در «کتاب نهم قانون» خود می نویسد: هر گاه یک غلام در حین دفاع از خود یک مرد آزاد را به قتل برساند مجازاتش مثل مجازات شخصی است که مرتکب قتل پدر خود شود. این قانون مدنی برخلاف قانون طبیعی است زیرا قانون طبیعی انسان را وادار می نماید که وقتی مورد حمله قرار گرفت از خود دفاع کند.

در زمان «هنری هشتم» قانونی وضع شد که می توان متهمی را بدون حضور شهود محکوم کرد. این قانون هم برخلاف قانون طبیعی بود زیرا باید شهود و متهم یکدیگر را در دادگاه ببینند تا شاهد بتواند بدون اشتباه بگوید این همان مردی است که او دیده مرتکب قتل شده یا نه و متهم هم بتواند در صورت وقوع اشتباه «ذهن شاهد» را روشن نماید و بگوید آن کسی که او دیده متهم نبوده است.

باز هم در زمان هانری هشتم قانون دیگری به تصویب رسید مشعر بر این که اگر دختری قبل از ازدواج با مردی رابطه نامشروع داشته باشد و هنگام ازدواج این موضوع را به شاه بروز ندهد، محکوم خواهد شد. این قانون هم برخلاف قانون طبیعی است زیرا منافی با حجب و حیای جبلی زن می باشد، تقاضای ابراز این مطلب را از دختری کردن عیناً شبیه این است که شما به مردی حکم کنید اگر طرف حمله قرار گرفت از خود دفاع نکند.

در زمان «هنری دوم» [۱] قانونی وضع شد که اگر دختری سقط جنین نماید و یا فرزندش بمیرد و او قبلاً بارداری خود را به اطلاع زمامداران مربوطه نرسانده باشد محکوم به اعدام خواهد شد. این قانون نیز مثل «قانون هنری هشتم» برخلاف

طبیعت است و به جای چنین قانون سختی کافی بود که به دختر توصیه کنند بارداری خود را به یکی از منسوبان یا محارم خود بگوید تا او ترتیب کار را بدهد و فرزندی را تربیت نماید زیرا دختری که مشمول مجازات چنین قانونی شده نمی تواند مطابق دستور قانونگذار بارداری خود را اعتراف نماید چه آنکه تربیت خانوادگی و اجتماعی طوری او را محبوب و باحیا بار آورده که حتی به مرگ رضایت می دهد و این موضوع را ابراز نمی کند.

سابقاً در خصوص قانونی صحبت می کردند که در انگلستان وضع شده بود و به موجب آن یک دختر هفت ساله می توانست به میل خویش شوهر اختیار نماید و این هم یکی از قوانینی است که برخلاف طبیعت می باشد زیرا این موضوع را توجه نکرده اند که طبیعت برای بلوغ جسمی و عقلی موعدی را معین کرده که تا آن موعد نرسد روح و جسم به حد بلوغ نخواهد رسید و بالنتیجه دختر برای ازدواج صلاحیت نخواهد داشت.

در روم قدیم پدر می توانست دختر خود را وادار نماید که از شوهرش طلاق بگیرد و لو اینکه دختر مایل به طلاق و جدایی نباشد. این قانون نیز برخلاف طبیعت بود زیرا نمی بایست اختیار طلاق به دست شخص ثالثی بیفتد بلکه همواره زن و شوهر بایستی این موضوع را خودشان حل و تصفیه نمایند و به اختیار خود از یکدیگر جدا شوند در غیر این صورت طلاق یکی از بدترین قوانین جهان خواهد شد و به هیچ وجه با قوانین طبیعی موافقت نخواهد داشت.

۲. دنباله موضوع فصل قبل

«گوندبو» پادشاه «بورگوندی» مقرر داشته بود هر گاه زن یا فرزند سارق تبه کاری شوهر و یا پدر خود را بروز ندهند باید محکوم به غلامی شوند. این هم یکی از قوانینی است که برخلاف قوانین طبیعی وضع شده زیرا چگونه ممکن است زن و یا فرزند تبه کاری شوهر و یا پدر خود را بروز داده و او را به دست مجازات سپارند؟ شخصی که این قانون را وضع کرده بود به این نکته توجه نداشت که برای مجازات یک تبه کاری مردم را وامی داشت که تبه کاری شدیدتری را مرتکب بشوند.

قانون «رسه سولیتوس» [۲] به اطفال زنی که مرتکب فحشا گردیده و یا به اطفال شوهر آن زن اجازه می‌داد که تقاضای مجازاتش را بنمایند و برای به دست آوردن حقیقت غلامان خانه را تحت استنطاق قرار دهند. این قانون هم برخلاف طبیعت و ظالمانه بود زیرا منظور ظاهری قانونگذار از وضع قانون این بوده است که عفت و عصمت و پاکی اخلاق را تأمین نماید، غافل از اینکه این قانون انتظام طبیعی را از بین می‌برد و حال آنکه عفت و عصمت و پاکی اخلاق از قوانین طبیعی سرچشمه گرفته است.

نمی‌دانم آیا تراژدی «فایدرا» [۳] را در صحنهٔ تئاتر دیده‌اید یا نه! اگر مشاهده کرده باشید وقتی فایدرا زن پدر «هیپولیتوس» [۴] عاشق او می‌شود و عشق خود را به جوان ابراز می‌نماید شرمساری و پشیمانی و اضطراب وجدان عجیبی بر جوان مستولی می‌گردد و به هیچ وجه حاضر نیست تسلیم زن پدر خود شود تا وقتی که این موضوع باعث غضب فایدرا شده و نزد پدر از او نمایی می‌نماید و می‌گوید: فرزند تو عاشق من است و به چشم خیانت به من نگاه می‌کند و پدر بر پسر خود خشمگین شده او را به غضب خدایان می‌سپارد تا وقتی که جوان از شدت اندوه و نفرت و پشیمانی خود کشتی می‌نماید. نکته‌ای که می‌خواستم بگویم این است که با اینکه جوان بی‌گناه بود هرگز قلب و وجدانش اجازه نمی‌داد خیانت زن پدر و نامادری خود را به اطلاع پدر برساند و حتی تا دم مرگ هم قادر نبود سر او را فاش نماید.

این است قانون طبیعت، این است انتظام طبیعی که مانع آن است که فرزندان به پدران و مادران و برادران خود حتی به خواهران و به نامادری خود خیانت کنند. حال اگر قانونی وضع شود که برخلاف این قانون طبیعی باشد و مثلاً فرزند را وادار به خیانت نسبت به پدر نماید ظالمانه است.

۵. جایی که قوانین مدنی می‌تواند قوانین طبیعی را تعدیل کند

در آتن قانونی وضع شد که به موجب مقررات آن فرزندان موظف بودند وسیلهٔ معاش پدران خود را در صورتی که فقیر شده باشند فراهم نمایند. این قانون سه مورد را استثناء کرده بود یعنی در آن سه مورد فرزندان موظف

به تأمین معاش پدران بی بضاعت نبودند: اول - در صورتی که فرزند از یک وصلت نامشروع به دنیا آمده باشد یعنی حرامزاده باشد. دوم - در صورتی که پدر فرزند خود را وادار به کارهایی کرده باشد که برخلاف آبرو و شرافت است. سوم - در صورتی که پدر به فرزند خود حرفه‌ای نیاموخته باشد که بتواند معاش خود را تأمین کند. اساس نظریه قانونگذار نسبت به این سه مورد این بود که در مورد اول نظر به اینکه پدر وظیفه طبیعی خود را مشخص و قانونی نکرده و با سهل انگاری وصلت نامشروع کرده شایسته مساعدت نیست. در مورد دوم نظر به اینکه آبرو و شرافت فرزند را لکه دار کرده و با ضایع کردن اخلاقش بزرگترین لطمه را به او وارد کرده مستحق همراهی نمی باشد. در مورد سوم چون به واسطه تعلیم ندادن حرفه مخصوص پسر را در میدان تلاش معاش دچار مشکلات بسیار کرده چنین پدری قابل مساعدت نمی باشد.

در این سه مورد «قانون آتن» به رابطه طبیعی پدر و پسر توجه نداشته و فقط به رابطه سیاسی و مدنی آنها از لحاظ حفظ انتظام جامعه توجه داشته است. زیرا قانونگذاران آتن به موضوع پاکی اخلاق خیلی توجه داشتند و برای آنهایی که مخل و مسبب فساد اخلاق جامعه بودند مجازاتهای سخت تعیین می کردند، اما به عقیده من اگر در دو مورد اول نظریه قانونگذاران آتن صحیح باشد در مورد سوم صحیح نیست. در مورد اول پدر مقصر است زیرا برخلاف طبیعت رفتار کرده و طوری وصلت نموده که ممکن بود بعدها پسر اساساً پدر را نشناسد، در مورد دوم هم باز پدر مقصر است زیرا به دست خویش پسر را به غرقاب بدبختی سوق داده، ولی در مورد سوم ممکن است پدر مقصر نباشد زیرا هر کس استطاعت ندارد که حرفه‌ای به فرزند بیاموزد و فرضاً هم اگر برای پدر آموختن حرفه به فرزند میسر بوده و از این کار قصور کرده قصور او جنبه قصور مدنی را دارد و یک تقصیر طبیعی یعنی تقصیر برخلاف قوانین طبیعت نیست.

۶. موضوع ارث مربوط به قوانین سیاسی و مدنی است و مربوط به قوانین و حقوق طبیعی نیست

در قانون «ووکونیا» [۵] اجازه داده نشده بود که زنی ارث ببرد ولو اینکه

دختر متوفی باشد. «سن آوگوستینوس» [۶] پیشوای روحانی دیانت مسیح می گفت: هیچ قانونی ظالمانه تر از این قانون نیست که زنان را از ارث محروم می نماید. «مارکولفوس» [۷] کشیش عیسوی که در قرن هفتم میلادی می زیست این قانون را ظالمانه می داند و معتقد است باید دختران از پدران ارث ببرند. «یوستینیانوس» امپراتور مسیحی روم طرفدار ارث بردن زنان است و قانونی که زنان را از ارث محروم نماید وحشیانه می خواند.

این نظریات و طرفدایهایی که از زنان شده ناشی از این است که بعضی از قانونگذاران حقوق فرزندان را در ارث بردن از پدر یک حق طبیعی دانسته اند، در صورتی که این طور نیست گرچه قانون طبیعی به پدران حکم می کند که فرزندان خود را بزرگ کنند و وسائل معاش آنها را فراهم نمایند ولی پدران را مجبور نمی نماید میراث خود را نیز به فرزندان بدهند.

سهم کردن اموال در زمان حیات و بعد از مرگ به صورت ارث و دادن این اموال به فرزندان و بازماندگان در پرتو تشکیل جامعه صورت گرفته، زیرا در آغاز زندگی بشر جامعه همواره بعد از مرگ یکی از افراد در خصوص دارایی او اتخاذ تصمیم می کرد بنابراین تنظیم مسئله ارث مربوط به قوانین سیاسی و مدنی است نه قوانین طبیعی. گرچه انتظام طبیعی غالباً اقتضا می نماید که فرزندان از پدران خود ارث ببرند ولی این موضوع از نظر حقوق طبیعی الزامی نیست.

در قرون وسطی که اصول ملوک الطوائفی برقرار بود به جهات معقولی در اروپا مقرر داشته بودند که ارشد اولاد ذکور و در صورت نبودن فرزند ذکور نزدیکترین فرد ذکور خانواده ارث ببرد و دختران بکلی بی حق باشند. ولی در قوانین طوایف «لومبارد» مقرر شده بود که نه تنها دختران ارث ببرند بلکه خواهران و فرزندان غیرمشروع متوفی و در صورت فقدان آنها خزانه عمومی کشور نیز از میراث سهم داشته باشد.

در بعضی از سلسله های سلاطین چین مقرر شده بود فرزندان شاه بعد از مرگ پدر به تخت سلطنت جلوس نمایند بلکه میراث تاج و تخت به برادران شاه برسد. آنهایی که چنین قانونی را وضع کردند منظورشان مصالح کشور بود زیرا فرزندان شاه به واسطه صغر سن و نداشتن تجربه و اینکه تحت نفوذ حرمسرایان و خواجگان

بودند برای سلطنت صلاحیت نداشتند. در صورتی که برادران شاه با کبر سن و داشتن تجربه برای اشغال مقام سلطنت صالح تر بودند ولی آنانی که برادران را غاصب تاج تخت معرفی کردند مصالح چین را در نظر نداشته و فقط آداب و رسوم را مورد توجه قرار داده‌اند.

برحسب آداب و رسوم کشور «نومیدیا» [۸] وقتی «دسالکس» [۹] پادشاه آنجا مرد، برادرش **گالا** [۱۰] به جای او بر تخت نشست و پسر دسالکس برخلاف تصور ما به سلطنت نرسید. امروز در منطقه «بربرها» واقع در شمال افریقا هر دهکده یک رئیس دارد و وقتی رئیس فوت کرد عموی او و یا یکی دیگر از افراد خانواده وارث مقام او می‌شوند و پسرش از وصول به مقام پدر محروم است. در جهان کشورهایی هست که اصول سلطنت آنها انتخابی است یعنی همین که شاه مرد با مراجعه به آراء ملت شاه دیگری انتخاب می‌شود. بدیهی است در این صورت موضوع واگذاری میراث تخت و تاج پادشاه متوفی نیز مطابق مصالح افراد جامعه برپایه قوانین سیاسی و مدنی تنظیم می‌گردد و قوانین معلوم می‌نماید که در چه مورد باید میراث را به فرزندان شاه متوفی و در چه مورد به کسان دیگر واگذار کرد.

در کشورهایی که تعدد زوجات مرسوم است شاه غالباً فرزندان بسیاری پیدا می‌کند و موضوع جانشینی شاه مصادف با اشکالات زیاد می‌شود. در چنین کشورهایی فرزندان شاه ممکن است به مقام سلطنت نرسند و مثلاً فرزندان خواهر شاه به تخت سلطنت جلوس نمایند. زیرا رقابت بین فرزندان شاه برای تحصیل مقام سلطنت موجب کشمکشهای داخلی بسیار می‌گردد ولی خواهر شاه چون فرزندان کم و محدود دارد یکی از فرزندان خویش مثلاً ارشد اولاد ذکور خود را برای سلطنت انتخاب می‌کند و به تخت می‌نشانند. در بعضی از کشورها مثل هندوستان شعائر مذهبی و یا ملی مقرر داشته‌است که همواره سلطنت در یک خانواده باشد و از آن خارج نشود و چون در عین حال تعدد زوجات هم در آنجا مرسوم است برای اینکه محقق گردد جانشین شاه متوفی دارای خون پاک خانواده سلطنتی است فرزندان خواهر ارشد شاه را برای جانشینی سلطان متوفی انتخاب می‌نمایند.

بالنتیجه تربیت و تأمین معاش اطفال از طرف پدر جزو وظایفی است که

حقوق طبیعی معین کرده ولی ارث دادن به فرزندان جزو وظایف حقوق مدنی و سیاسی است.

۷. وقتی قوانین طبیعی وجود دارد نباید با قوانین دینی تصمیماتی درباره امور طبیعی گرفت

«حبشیها» [۱۱] یک روزه سخت پنجاه روزه دارند که خیلی سخت است و بعد از این پنجاه روز طوری ضعیف می شوند که فعالیت از آنها سلب می گردد، ترکها هر وقت می خواهند به آنها حمله نمایند بعد از این روزه حمله می کنند. روزه های شنبه برای یهودیان روز استراحت مقرر گردیده و برای اینکه از کارهای هفته بیاسایند دستور داده شده در این روز هیچ کار نکنند، ولی کمال بی عقلی است که اگر در روز شنبه دشمنی به یهودیان حمله نماید به این عنوان که روز بیکاری است از خود دفاع نکنند.

کمبوجیه پادشاه ایران وقتی به مصر حمله کرد و «پلوزیوم» [۱۲] را محاصره کرد در صفوف اول سپاهیان ایرانی حیواناتی را قرار داد که در نظر مصریها مقدس بودند و به همین جهت پادگان شهر جرأت نکردند تیراندازی نمایند بالنتیجه شهر سقوط کرد و حال آنکه به حکم عقل دفاع طبیعی از هر قانونی ولو قانون مذهبی بالاتر است.

۸. مسائلی که با قوانین مدنی تنظیم شده نباید با قوانین دینی تنظیم گردد
به موجب قوانین رومی اگر کسی شیء بخصوصی را از محل مقدسی سرقت کرد، فقط به مجازات سرقت می رسید ولی به موجب قوانین شرع همین شخص محکوم به اهانـت نسبت به مذهب هم می شد زیرا قوانین مذهبی به محل سرقت توجه داشت، در صورتی که قوانین کشوری توجهش فقط مربوط به شیء سرقت شده بود. صرفاً به محل سرقت توجه داشتن سبب می شود که توجه قانونگذار به ماهیت سرقت و به چگونگی اهانت مذهبی جلب نگردد.

در گذشته همانطور که مرد می توانست به واسطه خیانت زن تقاضای طلاق نماید زن هم می توانست به عذر عدم وفاداری مرد تقاضای طلاق کند ولی باید

دانست که این قانون به کلی برخلاف رسوم و آداب رومیها بود و فقط پس از اینکه مذهب مسیح در روم توسعه یافت این رسم برقرار گردید. علتش این بود که پیشوایان و قانونگذاران مذهب فقط به قوانین شرع توجه داشتند و ازدواج را از نقطه نظر قوانین مذهبی می‌نگریستند، بدیهی است که به این ترتیب خیانت و یا عدم وفاداری زن و شوهر مساوی بود و با هم فرق نداشت، ولی قوانین سیاسی و کشوری تمام ملل دنیا بین عدم وفاداری زن و مرد فرق گذاشته‌اند و همان طوری که عقل حکم می‌نماید این دو موضوع را از یکدیگر جدا کرده و نظرشان این بوده است که خودداری و عفت پرستی زن زیادتر از مرد باشد، زیرا زن همین که عفت خود را از دست داد تمام صفات حسنه خود را از دست می‌دهد و همین که قانون ازدواج را از لحاظ وفاداری و حفظ عصمت نقض کرد وابستگی خود را نسبت به مرد و خانواده از دست می‌دهد، می‌توان گفت چون طبیعت نمی‌خواسته است که زن خائن باشد خیانت او را با علائم مشخص ظاهر ساخته است. به این طریق که اگر زن خیانت کرد و طفل نامشروعی زائید نگهداری این طفل الزاماً بر عهده مرد است، در صورتی که فرزندان نامشروع مرد را به هیچ وجه زن او نگهداری نمی‌نماید و تأمین معاش آنها به عهده وی نیست.

۹. موضوعاتی که به وسیله اصول حقوق مدنی حل و تصفیه می‌گردد کمتر اتفاق می‌افتد که با قوانین دینی حل و تصفیه شود

به طور کلی قوانین مذهبی دارای ابهت و شکوه و روحانیت است و حال آنکه قوانین مدنی در عوض دامنه دار و متوجه احتیاجات جامعه می‌باشد، قوانین مذهبی که برای تکامل افراد بشر وضع گردیده بیشتر متوجه خوبی و سعادت افرادی است که به قوانین مزبور عمل می‌کنند و سعادت جامعه در درجه دوم از اهمیت است. ولی قوانین مدنی برخلاف قوانین مذهبی متوجه خوبی و سعادت عموم افراد یعنی جامعه است. لذا قوانین مذهبی هر قدر باشکوه و قابل احترام باشد نبایستی مبنای قوانین مدنی قرار بگیرد.

در ازنه گذشته رومیها برای تزکیه اخلاق و حفظ عفت زنها قوانینی وضع کرده بودند که جنبه مقررات سیاسی داشت و پس از اینکه سلطنت در روم برقرار

گردید راجع به همین موضوع قوانینی وضع شد که جنبه قوانین مدنی داشت، ولی وقتی مذهب مسیح در روم برقرار گردید قوانینی که از لحاظ حفظ عصمت زنها وضع کردند بیشتر به جنبه قدس و ورع ازدواج توجه داشت و آسایش جامعه مورد توجه قانونگذاران نبود، مثلاً بدواً به موجب قانون رومی هرگاه مردی زن خود را پس از محکومیت اخلاقی (یعنی محکومیت برای فحشا) به خانه می آورد مثل این بود که شریک جرم او باشد. یوستینیانوس امپراتور مسیحی روم مقرر داشت مرد می تواند زن محکوم را به خانه بیاورد مشروط بر اینکه زن دو سال در یک صومعه اقامت کرده باشد.

قبلاً اگر مردی به جنگ می رفت وزن خبری از او نمی شنید، می توانست به سهولت شوهر کند زیرا اختیار طلاق در دست او بود لیکن قانون «کنستانتینوس» مقرر داشت چنین زنی بایستی چهار سال صبر کند و پس از چهار سال می تواند تقاضای طلاق کرده و شوهر نماید در آن صورت اگر شوهرش مراجعت کرد نمی تواند زن را متهم به فحشاء نماید. لیکن «یوستینیانوس» به موجب قانون دیگری مقرر کرد که هر قدر از موقع غیبت مرد گذشته باشد زن نمی تواند شوهر نماید مگر به موجب شهادت و سوگند فرمانده جنگ مرگ شوهر خود را ثابت کند. او که این قانون را وضع کرد نظرش تأمین اهمیت و مقام قدوسی ازدواج بود ولی در این قسمت راه افراط را پیمود زیرا از زن تقاضای ارائه یک مدرک مسلم و مثبت برای نشان دادن مرگ شوهر می کرد در صورتی که یک مدرک منفی یعنی عدم بازگشت شوهر در مدت معین کفایت می کرد. این قانون از زن تقاضا می کرد یک کار خیلی دشوار انجام بدهد و سرنوشت مردی را که به جنگ رفته و در معرض صدها حوادث غیر مترقبه است، تعیین نماید تا ثابت شود که مرد از زن خود دست نکشیده و فرار نکرده است. در صورتی که قبول مرگ شوهر در این مورد یک امر عقلائی و طبیعی محسوب می گردید و در نتیجه قانون مذکور به نفع افراد لطمه می زد زیرا سبب می شد که زنی بدون شوهر و سرپرست بماند و دچار خطرات عدیده شود و به طور غیر مستقیم به نفع جامعه نیز لطمه وارد می آورد.

به موجب قانون «یوستینیانوس امپراتور مسیحی روم» اگر زن و شوهری

می‌خواستند از هم جدا بشوند فقط به یک شرط می‌توانستند طلاق بگیرند که موافقت نمایند در صومعه اقامت بگزینند. این قانون برای جنبه مذهبی ازدواج اهمیت شایانی را قائل گردیده و مطلقاً نفع افراد را مهمل گذاشته و با اصول قوانین مدنی مغایرت داشت زیرا عللی که موجب طلاق می‌شود مختلف و متنوع است و نمی‌توان این علل را هنگام ازدواج پیش‌بینی کرد، اگر سختگیریهای قانون مذهبی برای طلاق همانا حفظ عفت و عصمت باشد می‌توان به طریق آسانتری این منظور را تأمین کرد، بخصوص که این موضوع یعنی حفظ عفت و عصمت از تمایلات درونی بشر است، از این گذشته قانون مذهبی یوستینیانوس با اصول طلاق مغایرت داشت زیرا عقلاً طلاق برای این صورت می‌گیرد که زن و شوهر بتوانند سپس ازدواج نمایند و این قانون آنها را وادار می‌کرد که به صومعه بروند و از ازدواج صرف‌نظر نمایند. فرضاً که منظور قانونگذار این بود که زن و شوهر وجود خود را وقف عبادت خداوند نمایند باز هم منظور حاصل نمی‌گردید زیرا آنها به طیب خاطر این کار را نمی‌کردند و عمل آنها فاقد نیت باطنی بود و حال آنکه در این گونه اعمال نیت لازم است.

۱۰. در کجا باید از قانون مدنی اطاعت کرد و از قانون دینی تبعیت نکرد

اگر مذهبی که با تعدد زوجات مخالف است وارد کشوری شد که تعدد زوجات در آنجا جائز می‌باشد در آن صورت قوانین مدنی نباید اجازه دهد مردی که دارای زنهای عدیده است این مذهب را قبول نماید زیرا ناچار است زنهای خود را طلاق دهد مگر اینکه به موجب قوانین دیگر برای سرنوشت و وضع اجتماعی زنهای چاره مخصوصی بیندیشند و گرنه سرنوشت زنهای تأسفانگیز خواهد شد و از مزایای اجتماعی زندگی خود محروم می‌گردند.

۱۱. اصول محاکمات دنیوی بشر نباید مطابق اصول محاکمات اخروی باشد

محکمه تقطیش عقاید عمومی که مطابق محکمه روز جزا از طرف کشیشان تشکیل شده و بر طبق روح آن دادگاه گناهکاران را در آتش می‌سوزاند برخلاف مدنیت است بطوری که مشاهده می‌کنیم ایجاد و بقای این محکمه در همه جا

مصادف با اعتراضات و مخالفت‌های شدید شده و اگر تاکنون این دادگاه‌ها باقی است فقط برای اختلافی است که بین معارضین و مخالفین آن وجود دارد. این محکمه در هر کشوری و هر نوع حکومتی تشکیل گردد زیانبخش است و هیچ فایده‌ای بر آن مترتب نیست زیرا در حکومت‌های سلطنتی باعث پروراندن خائنین می‌شود و در کشورهای جمهوری کمک به فساد اخلاق می‌نماید و در حکومت‌های استبدادی نظیر اصول استبداد مخرب جامعه می‌باشد.

۱۲. دنباله موضوع فصل قبل

یکی از اصول ضد و نقیض دادگاه تفتیش عقاید که برخلاف اسلوب محاکمه می‌باشد این است که وقتی دو نفر متهم را به دادگاه می‌آورند کسی که به گناه خود اقرار کرد، مصون از مجازات است و برعکس شخصی که منکر گناه خود می‌شود در آتش می‌سوزد، این گونه صدور رأی ناشی از افکار مذهبی است و روحانیان عقیده دارند کسی که منکر گناه خویش می‌باشد سرکش و طاغی است ولی کسی که به گناه خود اعتراف می‌کند و در صدد استغفار می‌باشد آمرزیده است. لیکن باید توجه کرد که اصل مذهبی در محاکم بشری قابل اجرا نمی‌باشد زیرا محکمه عدالت بشری فقط به عمل اشخاص توجه دارد و هر کسی را که مرتکب عمل بد شد قابل مجازات می‌داند. به عبارت دیگر عدل بشری از قلوب افراد و دل‌های مردم آگاه نیست و فقط عمل آنها را مورد توجه قرار می‌دهد ولی عدل الهی چون به قلب افراد هم راه دارد می‌تواند بین تبهکاران و توبه کاران فرق بگذارد.

۱۳. در مورد ازدواج چه موقع باید از قوانین دینی و چه موقع باید از قوانین مدنی تبعیت کرد؟

در تمام ادوار زندگی بشر و در تمام کشورها مذهب کم و بیش در امر ازدواج مداخله کرده است زیرا به محض اینکه موارد نامشروع و یا ناپاکی به نظر مردم رسید از مذهب استمداد کرده‌اند تا برای آنها چاره بیندیشد و مذهب هم گاهی آنها را تصویب کرده و صورت شرعی بدان داده و زمانی در مواردی رد کرده است، از طرف دیگر نظر به اینکه ازدواج یکی از اعمالی است که فوق العاده

مورد توجه جامعه است ناچار لازم شده است که قوانین مدنی هم در آن دخالت داشته باشند و آن را تنظیم کنند.

تمام مسائلی که مربوط به اهمیت ازدواج و طرز عقد آن می باشد و تمام مسائلی که به ازدواج جنبه ملکوتی و قدوسی می دهد و به افراد و جماعت می فهماند که این امر مورد توجه خاص خداوند است به مذهب ارتباط دارد. ولی نتایج ازدواج از لحاظ مالی و مزایایی که زن و شوهر برای یکدیگر قائل می شوند و مسائل مربوط به خانواده جدید التاسیس و خانواده هائی که زن و شوهر از آن خارج شده اند مربوط به قوانین مدنی است.

چون یکی از مقاصد بزرگ ازدواج این است که از ارتباطهای نامشروع جلوگیری نماید لذا قوانین مذهبی و مدنی این منظور را با کمک یکدیگر حاصل می نمایند و به این طریق همانطور که مذهب در امر ازدواج مداخله می نماید تا این وصلت طبیعی مشروع باشد قوانین مدنی هم مقررات دیگری را به موقع اجرا می گذارد که بر استحکام بنیان عقد بیفزاید. علت اینکه قوانین مدنی ممد استحکام بنیان عقد ازدواج می باشد این است که اصطکاک با قوانین مذهبی ندارد، مثلاً اگر قوانین مذهبی تشریفات مخصوصی را برای ازدواج مقرر داشته، قوانین مدنی نیز رضایت والدین را لازم دانسته و این دو موضوع هیچ با یکدیگر مغایرت ندارد، ولی اگر قوانین مذهبی و مدنی از لحاظ فسخ عقد ازدواج متفاوت باشد در آن صورت ممکن است بین آنها اصطکاک حاصل شود مثل اینکه قانون مذهبی طلاق را جایز نداند و قانون مدنی آن را جایز بداند.

گاه اتفاق می افتد که قوانین مدنی به جای اینکه ازدواج را فسخ نماید زن و شوهر را برای این کار مشمول مجازات می کند. در روم قدیم به موجب «قوانین پاپا» ازدواجهایی که مطابق شرایط مخصوص صورت نمی گرفت مشمول مجازات می شد ولی منجر به طلاق و جدایی زن و شوهر نمی گردید تا وقتی که «آنتونینوس» امپراتور روم نطقی در این باب ایراد کرد و آنگاه به آراء عمومی مراجعه نمود و در نتیجه این گونه ازدواجها به کلی ممنوع گردید. این ممنوعیت تأثیر زیادی در تقلیل ازدواجها کرد بطوری که تقریباً دیگر زناشویی نمی کردند.

در گذشته گفتیم که قوانین مدنی بر حسب مقتضیات وضع می شود به همین

جهت گاهی از اوقات در جلوگیری از زیانها و یا ترمیم آنها مؤثرتر است.

۱۴. موضوع ازدواج بین خویشاوندان و ارتباط آن با قوانین طبیعی و مدنی

موضوع ممنوعیت ازدواج بین اقارب موضوع بسیار دقیقی است و تشخیص اینکه موضوع مزبور آیا مربوط به قوانین طبیعی و یا قوانین مدنی است دشوار می باشد و برای فرق گذاشتن بین این دو باید اصولی را در نظر گرفت که ذیلاً شرح داده می شود. ازدواج پسر با مادر از نظر طبیعی جایز نیست و به حکم قانون طبیعی ممنوع می باشد زیرا ازدواج مزبور نظم طبیعی را به هم می زند چه آنکه پسر باید پدر را محترم شمرده و از او اطاعت کند و از طرفی زن باید شوهر را محترم بشمارد و اطاعت از او را فرض خود بداند و وقتی پسر و مادر با هم وصلت کردند، این ازدواج باعث واژگون شدن مبنای احترام و اطاعت می شود و از طرف دیگر قوانین طبیعی موعده زائیدن زن را جلو می اندازد و موعده را که مرد می تواند فرزندی تولید نماید به عقب می اندازد. حال اگر پسر و مادر با هم وصلت کنند هنگامی که پسر به سن بلوغ رسیده و می تواند تولید فرزند نماید زن استعداد زائیدن را از دست داده است و چنین ازدواجی برخلاف قوانین طبیعی است.

ازدواج پدر با دختر گرچه نظیر ازدواج مادر و فرزند از لحاظ طبیعی نفرت آور است ولی تا آن اندازه منفور نیست زیرا از نظر طبیعی دو مانع مذکور در فوق وجود ندارد و به همین جهت است که تاتارها با دختران خود وصلت می نمایند ولی هرگز با مادران خویش ازدواج نمی کنند.

اما علت اینکه ازدواج پدر با دختر از نظر طبیعی نفرت آور است آن است که پدر موظف به تربیت و اعاشه فرزندان خود می باشد و در عین حال نگران حفظ عفت و عصمت آنهاست، بطوری که دختران با جسمی سالم و روحی پاک بزرگ بشوند زیرا در سایه داشتن این دو مزیت است که بعدها سعادتمند خواهند شد. بدیهی است چنین پدری نمی بایست مرتکب حرکاتی گردد که شخصاً به اخلال عفت و عصمت دختر خود کمک نماید و اگر گفته شود ازدواج موجب اخلال عفت و عصمت نیست، باید دانست قبل از ازدواج زن و شوهر باید یکدیگر را بیسندند و مجذوب یکدیگر بشوند همین مذاکرات و مغالزه های مقدماتی است که بشدت مورد

نفرت پدران می‌باشد. بنابراین باید بین مربیان دختر و خود دختران و بین آنهایی که تعلیم می‌دهند و آنهایی که تعلیمات را دریافت می‌دارند از لحاظ عفت و عصمت فاصله و حد معینی وجود داشته‌باشد که عفت دختران محفوظ بماند و برای همین حفظ عفت و عصمت است که پدران با کمال دقت مواظبت می‌نمایند که دختران با جوانانی که باید در آینده شوهر آنها بشوند آمیزش ننمایند تا مبادا به عفت آنها خللی وارد گردد.

موضوع ازدواج خواهر و برادر هم به همان علت ازدواج پدر و دختر برخلاف طبیعت است و همین که پدر و مادر با اصول اخلاق فرزندان خود را بزرگ کردند طبعاً خواهر و برادری که زیر دست آنها تربیت شده‌اند بشدت از ازدواج با یکدیگر تنفر دارند.

در بعضی از کشورها حتی پسرعمو و دخترعمو هم نمی‌توانند با هم وصلت کنند و علتش این است که در قدیم زمانی که مردم هنوز به تجمل عادت نکرده بودند و دو برادر متأهل در یک خانه زندگی می‌کردند و فرزندان این دو برادر از کودکی با هم بزرگ می‌شدند و یکدیگر را به چشم خواهری و برادری می‌نگریستند و همان حجب و حیایی که بین خواهر و برادر ایجاد می‌گردید بین پسرعمو و دخترعمو هم به وجود می‌آمد.

موضوع زندگی دسته جمعی یک خانواده بزرگ در یک خانه و بالنتیجه تولید نفرت در ازدواج بین اقارب به قدری مؤثر است که آثار آن تقریباً در تمام کره زمین دیده می‌شود و منحصر به نقطه مخصوصی نیست و حال آنکه بین آن نقاط مختلف در قدیم هیچ نوع ارتباطی وجود نداشته است. مثلاً هیچ یک از اهالی کشور روم به ژاپن مسافرت نکرده بودند که به آنها بیاموزند ازدواج بین پسرعمو و دخترعمو ممنوع می‌باشد و نیز بین اعراب و منطقه «مالدیو» روابطی برقرار نبوده با این وصف مشاهده می‌شود که در هر دو جا ازدواج بین خواهر و برادر ممنوع است. اگر بعضی از ملل قدیمه ازدواج بین پدر و دختر و یا خواهر و برادر را جائز دانسته‌اند ملل با معرفت از آنها تبعیت نکرده‌اند، از آن گذشته عقاید مذهبی هم در این اعمال بی‌رویه تأثیر داشته است و مردم تحت تأثیر قوانین مذهبی به این قبیل ازدواجها تن در می‌دادند، مثلاً هرگاه «آشوریه‌ها» با مادران و «ایرانیان» با خواهران

در قرون قدیم ازدواج می کردند دسته اول برای احترام «سمیرامیس» و دسته دوم برحسب دستور مذهبی «زرتشت» بوده است. و یا اگر مصریها با خواهران خود وصلت می کردند برای پیروی از حکم مذهب و پیروی از حکم «ایزیس» [۱۳] بوده است و چون قوانین مذهبی در قدیم طوری بوده که اشخاص می بایستی برخلاف میل باطنی در راه خدایان کارهایی انجام بدهند این گونه ازدواجها را نباید ازدواج طبیعی دانست.

اکنون می توانیم بفهمیم که چه ازدواجهایی مطابق قانون طبیعی و کدام یک از آنها برطبق قانون مدنی ممنوع گردیده است.

نظر به اینکه اطفال در خانه پدر و مادر خود زندگی می کنند و بعد از عروسی هم ممکن است در آنجا زندگی نمایند برای حفظ حیای طبیعی ازدواج داماد با مادرزن و ازدواج عروس با پدرشوهر ممنوع است و این ممنوعیت طبیعی می باشد و به طریق اولی قانون مدنی نباید آن را جائز بداند.

در بعضی از ملل که پسرعمو و دخترعمو در یک خانه مسکن می کنند ازدواج آنها به حکم طبیعت ممنوع است و در بین بعضی از ملل دیگر که در خانه های جداگانه آنها زندگی می نمایند این ازدواج جائز می باشد و در نقاطی که طبیعت این ازدواج را جائز دانسته اند قوانین مدنی هم آن را مجاز می دانند.

نظر به اینکه عادتاً شوهرخواهر و زن برادر در یک خانه زندگی نمی کنند بنابراین ازدواج آنها به حکم طبیعت ممنوع نیست و جائز است و اگر احياناً در بعضی از نقاط این ازدواج ممنوع است به حکم قانون مدنی است نه قانون طبیعی و مطیع کیفیات مخصوص و اخلاق و آداب محلی می باشد.

ممنوعیتهای طبیعی ازدواج یعنی ممنوعیتهای ناشی از قوانین طبیعی همواره غیرقابل تغییر است زیرا مطیع یک امر غیرقابل تغییر می باشد که همانا اقامت پدر و مادر و فرزندان در یک خانه است. ولی ممنوعیتهای قانون مدنی در موارد ازدواج تغییر می کند زیرا مطیع عوامل تغییرپذیر است زیرا گاه می شود که دخترعمو و پسرعمو در یک خانه زندگی می کنند و گاه در یک خانه زندگی نمی نمایند این است که در مورد اول ازدواج جائز نیست ولی در مورد دوم جائز است.

به همین علت است که قانون موسی و قوانین مصریها ازدواج بین شوهرخواهر

و زن برادر را جائز دانسته و حال آنکه در ملل دیگر این ازدواج ممنوع بوده است. در هند این ازدواج جائز است زیرا در آن اقلیم عمو حکم پدر را دارد و باید برادرزاده‌های خود را به چشم فرزندی دیده و وسایل زندگی و وصلت آنها را فراهم نماید و باز در همان اقلیم به واسطه وجود احساسات رقیق و قابل تحسین ازدواج با خواهر زن جائز است و اگر زوجهٔ مردی بمیرد می‌تواند با خواهرزن خود وصلت نماید چه در این صورت زن جدید خالهٔ فرزندان آن مرد خواهد بود و مثل اولاد خویش از آنها پرستاری خواهد نمود.

۱۵. مسائلی که باید مطابق قوانین مدنی حل و تصفیه گردد نباید برطبق قوانین سیاسی تصفیه شود

افراد بشر بدو آزادی طبیعی و وحشی داشتند ولی بعداً از این آزادی طبیعی صرف‌نظر کرده و خود را تحت مقررات قوانین سیاسی قرار دادند و در عین حال شرکت طبیعی در اموال یکدیگر را نیز ترک کرده و حاضر شدند تحت مقررات قانون مدنی زندگی کنند، به این ترتیب که مال هر کس متعلق به خود او باشد. قوانین سیاسی سبب گردید که افراد متمدن واجد آزادی بشوند و قوانین مدنی هم مالکیت آنها را تأمین کرد. اینک نباید مسائلی را که مشمول مقررات قوانین مدنی است و به وسیلهٔ آن قانون باید حل و تصفیه شود در سایهٔ اجرای قوانین سیاسی حل و تصفیه کرد.

زیرا همانطور که گفتیم قوانین سیاسی برای اداره کردن اصول آزادی افراد وضع شده و حال آنکه قوانین مدنی ضامن مالکیت افراد می‌باشد. اشخاصی که می‌گویند مصالح افراد باید فدای مصالح جامعه شود و به این طریق می‌خواهند بفهمانند که مال یک نفر باید در راه مصالح یک ملت مصرف گردد، القاء شبهه می‌نمایند.

آری مصالح فرد باید فدای مصالح جامعه شود ولی هنگامی که موضوع قوانین سیاسی در میان است در این حال می‌توان آزادی یک و یا چند نفر را فدای مصالح کشور کرد مثل زمان جنگ ولی این تعریف هنگامی که پای اموال و مالکیت مردم در میان است صدق نمی‌کند زیرا مصالح جامعه عبارت از این است

که هر یک از افراد آن جامعه به موجب مقررات قانون مدنی مالک اموال خود باشند

«سیسرون» می‌گفت: قوانین فلاحی (قوانین تقسیم اراضی فلاحی) قانون بدی است زیرا اساس تمدن بر این اصل استوار شده که هر کس مالک اموال خود باشد و این قانون به این اصل لطمه می‌زند.

بنابراین همواره باید این اصل را ملحوظ داشت که مصالح جامعه به هیچ وجه در این نیست که به موجب مقررات قوانین سیاسی حق مالکیت شخص را از او منتزع نمایند و حتی یک قسمت از اموال او را تصاحب کنند مگر اینکه به موجب مقررات قانون مدنی خسارات او را جبران نمایند.

هر وقت برای خود محتاج وجوهی بشود به هیچ وجه نباید متوسل به قوانین و مقررات سیاسی گردد. اگر زمامدار کشور بخواهد برای مصالح عمومی عمارتی بسازد و یا جاده‌ای احداث کند لازم است که مخارج آن را تأدیه نماید و جامعه‌ای که خواهان این عمارت یا جاده است عیناً نظیر یک آدم معمولی است که با یک آدم معمولی دیگر معامله می‌کند و قانون مدنی هم ضامن تأمین مصالح معامله کنندگان می‌باشد.

هرگز نمی‌توان به اتکال قوانین سیاسی شخص را وادار به واگذاری میراث وی کرد، زیرا یکی از بزرگترین مزایای قانون مدنی برای افراد این است که کسی نتواند در اموال آنها دخل و تصرف نماید.

حتی بعد از آنکه ملل وحشی کشور روم را مستخر کردند با اینکه خود را آزاد می‌دانستند، همین آزادی آنها را به سوی عدالت و انصاف راهنمایی کرد و شدیدترین و وحشی‌ترین حقوق خود را با ملایمت و مسالمت استیفا می‌کردند. کسانی که این موضوع را باور ندارند به کتاب «بومانوار» [۱۴] راجع به اسلوب قضاوت در قرن دوازدهم میلادی مراجعه نمایند. اسلوب جاده‌سازی آن ملل وحشی عیناً نظیر امروز بود. وقتی ساختمان یک جاده خیلی خرج برمی‌داشت جاده دیگری می‌ساختند که ارزانتر باشد و حتی المقدور جاده جدید را نزدیک به جاده قدیم می‌ساختند، بهای زمین مردم را که وسط جاده می‌افتاد از عوارض راه می‌پرداختند و با مردم مطابق قوانین مدنی رفتار می‌کردند.

۱۶. مسائلی را که باید با قوانین سیاسی حل کرد نباید به وسیله قوانین مدنی حل و تصفیه کرد

اگر مقرراتی که مربوط به «حق مالکیت» افراد کشور است با مقرراتی که مربوط به «حق آزادی» آنهاست اشتباه نشود چگونگی تمام مسائل آشکار خواهد شد و معلوم می‌گردد که هریک از مسائل را با کدام یک از این قوانین باید حل و تصفیه کرد.

مثلاً در جایی که موضوع دخل و تصرف در املاک و محل سکونت دولت در میان است، موضوع بایستی به وسیله قوانین سیاسی حل و تصفیه شود نه به وسیله قوانین مدنی. علت این است که همانطور که در کشور برای تنظیم مالکیت مردم بایستی قوانین مدنی وجود داشته باشد همانطور هم لازم است دولت برای جبران هزینه‌ها و بقای خود املاکی داشته باشد.

حال اگر املاک دولت را از دستش بگیرند و در آن دخل و تصرف کنند دولت ناچار است برای املاک و محل سکونت خویش سرمایه دیگری گرد آورد و چون بایستی این پول و سرمایه را از ملت بگیرد موجبات عدم رضایت ملت و در نتیجه واژگون شدن اساس دولت فراهم می‌گردد. پس املاک برای دولت لازم و ضروری است لیکن نباید در این املاک دخل و تصرف کرد و آن را از دست دولت گرفت.

قانون وراثت در حکومت‌های سلطنتی مقرون به صلاح دولت است، تا وقتی که این قانون باقی است و اجرا می‌شود معایب ناشی از حکومت استبدادی که همه چیز خودسرانه است و هیچ قانونی رعایت نمی‌شود بروز نخواهد کرد.

اشتباه نشود قانون وراثت در حکومت‌های سلطنتی برای رفاه دولت و صلاح مملکت وضع گردیده زیرا صلاح کشور در این است که سلطنت موروثی باشد و اموال سلطان بعد از مرگش به فرزند و خانواده او برسد. قانونی که میراث افراد را تنظیم می‌نماید و به موجب آن اموال متوفی به نسبت معلوم و معینی به بازماندگان اومی رسد یک قانون مدنی است که حافظ و ضامن منافع افراد است لیکن قانونی که مسئله وراثت را در حکومت‌های سلطنتی تنظیم می‌نماید یک قانون سیاسی است زیرا منظور آن حفظ و ضمانت حقوق افراد نیست بلکه صلاح و بقای دولت را مد نظر دارد.

نتیجه این تعریف آن است که وقتی قانون سیاسی وراثتی را برقرار کرد و سپس اصل موضوع یعنی موضوع وراثت از بین رفت در آن صورت معنی ندارد کسانی به اتکای قانون مدنی ادعای میراث نمایند، و همچنین نمی توانند به اتکای قوانین مدنی ملل دیگر تقاضای میراث کنند زیرا قوانین هر ملتی مخصوص به خود آن ملت می باشد و هر ملتی برای خود قانون وضع می نماید نه برای ملل دیگر. مثلاً قوانین مدنی کشور فرانسه قابل اجرا نیست همانطور که قوانین ملل دیگر در آنجا قابل اجرا نمی باشد.

وقتی که قانون سیاسی یک خانواده را از ارث محروم کرد دیگر آن خانواده نباید و نمی تواند به اتکای قانون مدنی تقاضای میراث کند زیرا اعاده دادرسی در قانون وجود دارد و فقط علیه کسانی که تابع حقوق مدنی هستند مفید است اما برای آنانی که تابع قانون نیستند مؤثر نخواهد بود.

خیلی مضحک است در جایی که مسئله کشور و یا جهان در بین است چنین موضوعی را طبق اصول حقوق مدنی که مربوط به دعوای فلان شخص درباره ناودان و یا راه آب می باشد حل و تصفیه کرد (این جمله از کتاب قانون «سیسرون» اقتباس شده است).

۱۷. دنباله موضوع فصل قبل

تبعید به طوری که در یونان قدیم مرسوم بوده [۱۵] بایستی مطابق قوانین سیاسی صورت بگیرد نه قوانین مدنی. اینگونه تبعید برخلاف تصور بعضی نه تنها به اصول حکومت جمهوری که مبتنی بر آزادی است لطمه نمی زند بلکه برعکس مؤید آزادی است. آنهایی که تبعید را در یونان قدیم برخلاف اصول حکومت مردم تشخیص داده اند از آن جهت است که تصور کرده اند آن نفی بلدها مثل تبعیدهای امروز جنبه مجازات داشته، در صورتی که این طور نبوده است.

ارسطو در کتاب جمهوری می گوید: در یونان حکما معتقد بودند که این رویه خوب است و حال که یونانیهای قدیم این رویه را خوب می دانسته اند ما نباید آن را بد بدانیم زیرا زمان ما با آن زمان فاصله زیاد دارد و ما قادر نیستیم از دریچه چشم مردم آن زمان و قضاوت آن دوره این موضوع را قضاوت نماییم این قانون

جنبه مجازات نداشت، بلکه باعث تکریم و تجلیل محکوم می شد و به همین جهت وقتی در شهر آتن از قانون تبعید سوءاستفاده کردند و به جای اشخاص بالیاق و صاحب نفوذ اشخاص بی لیاقت را تبعید کردند این قانون روح خود را از دست داد و منسوخ گردید.

حسن این قانون این بود که وقتی اشخاص بالیاق خیلی متنفذ می شدند و بیم دیکتاتوری آنها می رفت بدون اینکه آنان را اذیت و آزار نمایند با دادن عنوان تبعید بر احترام و مقام معنوی آنها می افزودند و آنها را راضی و مسرور کرده و در عین حال از عملیات بی رویه و شدید آنها جلوگیری می کردند.

۱۸. آیا قوانین متناقض و آلهایی که ظاهراً مخالف یکدیگراند از يك نوع هستند؟

پلوتارک در مقایسه بین «لوکورگوس» و «نوما» می گوید که در روم قدیم شوهرها مجاز بودند زن خود را به مرد دیگری امانت بدهند. بنابر گزارش این نویسنده رومی، کاتو [۱۶] زوجه خود را به هورتنسیوس [۱۷] امانت داد. بدیهی است کاتو آدمی نبود که برخلاف مقررات کشور خود رفتار نماید.

از طرف دیگر قانون مخصوصی در روم وجود داشت که هر گاه مردی از خیانت زن خود آگاه شود و او را برای مجازات به محکمه نفرستد و یا بعد از محکومیت مجدداً او را به خانه خود بیاورد درخور مجازات است. این دو قانون یعنی قانون امانت دادن زن و قانون بالا برحسب ظاهر باهم متناقض می باشند در صورتی که اینطور نیست زیرا قانون امانت دادن زن از قوانینی است که طبعاً از اسپارت به روم سرایت کرده و منظور از وضع این قانون آن بوده که کشور فرزندان قوی البنیه و نیرومند داشته باشد و در نتیجه یک قانون سیاسی است ولی قانون دیگر که حاوی مجازات شدیدی برای زنهای خائن می باشد برای تزکیه اخلاق و حفظ عفت و عصمت وضع شده و در نتیجه یک قانون مدنی است بدین معنی این دو قانون از یک نوع نیستند و برخلاف آنچه ظاهراً استنباط می شود متناقض نمی باشند.

۱۹. مسائلی که باید به وسیله قوانین خانواده حل و تصفیه شود نباید با قانون مدنی حل و تصفیه گردد

یکی از قوانین طوایف «ویزیگوت» این بود که غلامان خانواده مشاهده

کردند که در آنجا زن و مردی به طریق نامشروع با هم آمیزش کرده‌اند، زن و مرد را به یکدیگر بسته و هر دو را برای مجازات نزد شوهر یا قاضی ببرند. این قانون خیلی بد و حتی سهمگین بود زیرا وظیفه مجازات کردن و کشیدن انتقام را برعهده غلامان یعنی اشخاصی گذاشته بودند که خیلی پست و فاقد خصائل حمیده بودند. در کشورهای خاورزمین که رسم حرمسرا برقرار است و غلامان عهده‌دار حفظ حرمسرا و عدم آمیزش زنهای حرم با اجنبی هستند این رسم بد نیست. در آنجاها غلامان زنان و مردان فاسدالاخلاق را دستگیر کرده و به مجازات می‌رسانند که نه فقط آنها مجازات شده باشند بلکه ثابت کنند وظیفه خود را به خوبی انجام داده و به هیچ وجه غفلت نمی‌نمایند و از این حیث نباید سوءظنی متوجه آنها بشود.

ولی در کشورهایی که زنان آزاد هستند و محبوس حرمسرا نمی‌باشند، این قانون خیلی بد است زیرا خانم‌خانه را تحت اطاعت غلامان و خدمتگزاران می‌گذارد. فرضاً هم که خانه را تحت اطاعت غلامان و خدمتگزاران بگذارند این رسم نباید هرگز از حدود مقررات خانوادگی تجاوز نماید و صورت یک قانون مدنی را به خود بگیرد.

۲۰. مسائلی که باید از طریق قوانین بین‌المللی حل و تصفیه شود نبایستی با قوانین مدنی حل و تصفیه گردد

آزادی عبارت از این است که شخص مجبور نباشد برخلاف مقررات قانون کاری را انجام دهد. این آزادی حاصل نمی‌شود مگر اینکه قانون مدنی در کشور اجرا گردد. بنابر این وقتی که ما می‌گوییم آزاد هستیم معنایش این است که تحت لوای قانون مدنی زندگی می‌کنیم.

ولی نظر به اینکه رؤسای دول و زمامداران بین خودشان یک قانون مدنی ندارند که تحت لوای آن زندگی کنند، آزاد نیستند و همواره ممکن است تحت فشار قرار بگیرند و یا به زمامداران دیگر فشار وارد آورند به همین جهت معاهداتی را که اجباراً منعقد کرده‌اند عیناً مثل معاهداتی است که به طیب خاطر امضا کرده باشند و دارای اعتبار می‌باشد مفاد این قراردادها که با فشار به وجود می‌آیند همانقدر اجباری‌اند که قراردادهای مبتنی بر اراده آزاد و رضایت.

ما افراد ملت که تحت لوای قانون مدنی زندگی می‌کنیم اگر وقتی ناچار شدیم قراردادی را برخلاف مقررات قانون منعقد نماییم به‌استناد همان قانون مدنی می‌توانیم آن را لغو کنیم و خود را از فشار تعهدات غیرقانونی آزاد نماییم، ولی رؤسای دول و کشورهای نمی‌توانند این کار را بکنند و چون زورگفتن و زور شنیدن وضع عادی زندگی آنهاست، ناچارند تعهدات قراردادی را که جبراً بر آنها تحمیل شده بپذیرند، زیرا اگر شانه از زیر بار تعهدات خالی کنند بدان می‌ماند که از وضع عادی و زندگی همیشگی خود شکایت نمایند و یا بخواهند مافوق سایر رؤسای دول قرار بگیرند و یا سایر فرمانداران را اتباع خود بدانند و بالاخره مثل این است که بخواهند برخلاف طبیعت اشیاء و احوال آنها رفتار کنند.

۲۱. مسائلی که باید به وسیله قوانین بین‌المللی حل و تصفیه گردد نبایستی به وسیله قوانین سیاسی حل و تصفیه شود

قوانین سیاسی مقرر می‌دارد هر مجرمی در محاکم جنایی و مدنی کشوری که در آنجا هست، محاکمه شود و تحت نظر زمامداران آنجا باشد.

به موجب قوانین بین‌المللی سلاطین و رؤسای دول نمایندگانی را به نام سفیر به دربار یکدیگر می‌فرستند لیکن دلایل طبیعی اجازه نمی‌دهد این نمایندگان مطیع سلاطین و محاکم کشوری باشند که بدانجا اعزام شده‌اند. علتش این است که نمایندگان نامبرده نماینده قول و تعهدات پادشاه متبوع خود می‌باشند و این قول و تعهد باید آزاد و هیچ نوع مانعی در مقابل خود نداشته باشد.

گاهی ممکن است سفرا و نمایندگان، طرف نفرت درباری که در آنجا مأموریت دارند واقع شوند زیرا آنها از طرف پادشاه خود که آزاد و بلامانع است سخن می‌گویند و در این صورت باید مصونیت داشته و مورد تعذیر واقع نگردند. سفیر و نماینده دولت دیگر را نباید برای عدم پرداخت وام و یا به اتهام جنایت توقیف کرد زیرا در چنین صورتی توقیف آنها آسان می‌شود. به همین جهت سلاطین هرگز اشخاصی را برای سفارت انتخاب نمی‌کنند مگر اینکه از خصائل حمیده آنان اطمینان داشته و بدانند مرتکب اعمالی نخواهند شد که لطمه به حیثیت پادشاه متبوع آنها بزند.

بنابراین در مورد سفراء و نمایندگان سلاطین و رؤسای دول بیگانه باید اصول حقوق بین‌المللی را در هر کشوری رعایت کرد و نسبت به آنان طبق قوانین سیاسی رفتار نکرد و اگر سفیر یا نماینده‌ای از مقام خود سوءاستفاده کرد باید به پادشاه متبوع او شکایت کرد. در این صورت از دو حال خارج نیست یا پادشاه چنین نماینده را مجازات خواهد کرد و یا شریک اعمال او خواهد شد و معلوم خواهد گردید اعمال بی‌رویه او برحسب دستور پادشاه متبوع خود بوده است.

۲۲. سرگذشت شوم اینکا آتوالپا [۱۸]

وقتی اسپانیولیها مکزیک را تصرف کردند اصولی را که گفتیم با بی‌رحمی لغو کردند و «اینکا آتوالپا» را به قتل رسانیدند، این شخص جز به وسیله حقوق بین‌المللی نمی‌بایست تحت محاکمه قرارگیرد، ولی اسپانیولیها به وسیله قوانین سیاسی و مدنی او را محاکمه کردند و به اتهام اینکه چندین نفر از اتباع خود را کشته و زنان متعددی داشته او را محکوم کردند و بدتر از همه به وسیله قوانین سیاسی و مدنی اسپانیولیها او را محاکمه کردند و نه به وسیله قوانین مکزیک و با این عمل حقوق بین‌المللی را نقض کردند.

۲۳. وقتی که قوانین سیاسی بر اثر بعضی کیفیات موجب انهدام دولت شد باید به قوانین سیاسی دیگر متوسل گردید که دولت را حفظ کند این قوانین گاهی از اوقات به حقوق بین‌المللی تبدیل می‌شوند

وقتی که قانون سیاسی در کشوری اصولی را برای وراثت حکومت و دولت تعیین می‌نماید و این اصول باعث انهدام آن حکومت یا دولت می‌شود، نباید تصور کرد قانون سیاسی دیگری قادر به تغییر و جبران آن نیست، و نیز نباید تصور کرد که این قانون معارض و متناقض قانون اول می‌باشد زیرا به‌طور کلی اساس وضع هر قانونی ناشی از این اصل است که نجات و سعادت ملت تأمین گردد. وضع قانون خود اساسی‌ترین قانونهاست.

در جاهای دیگری «روح‌القوانین» گفته‌ایم که وقتی یک دولت بزرگ تابع دولت دیگری گردید ضعیف خواهد شد و دولت اصلی را ضعیف خواهد کرد زیرا

اصلاح هر کشوری در آن است که زمامدارش در خود آن کشور باشد و در مصارف وجوه عمومی و خزانه دولت نظارت دقیق کند تا پول کشور از سرحدات خارج نگردد و باعث فقر آن کشور و ثروت کشور دیگر نشود. این نکته دارای اهمیت فوق العاده می باشد که زمامدار هر ملت باید دارای مقصد و ایدآل بخصوصی بوده و او که می خواهد حکومت کند نباید اصول اخلاقی ملل بیگانه را بپذیرد و آن افکار را در کشوری که تحت نظر اوست اجرا کند زیرا هر ملتی قوانین و رسوم و آداب خود را دوست می دارد و از آنها راضی است، کمتر اتفاق افتاده است که بتوانند بدون خونریزی یک مرتبه آداب و رسوم و قوانین ملتی را عوض نمایند، تاریخ تمام ملل دنیا مؤید این حقیقت است.

با رعایت نکات فوق وقتی وارث سلطنت و ولیعهد کشوری زمامدار کشور دیگر شد صلاح کشور اولی این است که حق سلطنت را از او سلب نماید و صلاح کشور دوم هم در این است که پادشاه آن زمامداری کشور اولی را قبول ننماید و حق سلطنت بر آن کشور را از خود سلب کند. برای رعایت همین مصلحت بود که در اوایل سلطنت ملکه الیزابت [۱۹] در کشور روسیه قانونی وضع شد که پادشاه هیچ کشوری نمی تواند از راه وراثت پادشاه کشور روسیه بشود. قانون پرتغال هم سلطنت خارجیان را در کشور پرتغال از راه وراثت ممنوع کرده است.

هر گاه ملتی بیمناک باشد که بر اثر وصلت دو خانواده سلطنتی فرزندان به وجود آیند که دعوی وراثت سلطنت را نمایند و یا در نتیجه این وصلت خاک کشور تقسیم شود می تواند به موجب قوانین مخصوص فرزندان را که از این وصلت به وجود می آیند از حق وراثت محروم کنند، بدیهی است محروم شدگان به هیچ وجه حق شکایت ندارند.

۲۴. مقررات انتظامی [۲۰] نوع دیگری از قوانین مدنی محسوب می شوند

از یک نقطه نظر تبه کاران بر دو قسمت هستند: یک دسته از آنها کسانی می باشند که مجریان قانون آنان را مجازات می کنند؛ دسته دیگر آنانی هستند که اجرا کنندگان قانون آنها را اصلاح می نمایند. دسته اول یعنی تبه کاران که مجازات می شود، مطیع نیروی قانون می باشند ولی دسته دوم یعنی آنهایی که اصلاح می گردند

مطیع صلاحیت قانون هستند یعنی صلاحیت قانون در باره آنها مجری است. دسته اول به حکم قانون از جامعه دور می شوند که کیفر اعمال خود را ببینند ولی دسته دوم را وادار می نمایند تا مطابق مقررات و نظارت جامعه زندگی کنند.

در مقررات انتظامی تأثیر و مداخله مجری قانون زیادتر است ولی در مورد اصلاح تبه کاران تأثیر و مداخله قانون بیشتر است. مواردی که مشمول مقررات انتظامی می شود، وقایع و حوادث و اتفاقات کوچک و روزانه است که حل و تصفیه آن طول مدت و تشریفات زیاد قانونی لازم ندارد ولی مواردی که مشمول مجازاتهای بزرگ می شود حوادث روزانه نیست و هر لحظه اتفاق نمی افتد و حل و تصفیه آن محتاج به اجرای تشریفات قانونی است و طول مدت می خواهد تا به حکم قانون درباره آنها قضاوت شود.

مواردی که مشمول مقررات انتظامی می شود چون کوچک و متعدد و روزمره می باشد لذا در خور مجازاتهای بزرگ نیست و این موارد را می توان با آییننامه ها حل و تصفیه کرد. بنابراین نباید خلافهای کوچک را با تبه کاریهای بزرگ اشتباه کرد و مواردی را که مشمول مجازاتهای خفیف است به جای موارد مهم مشمول مجازاتهای مندرج در قانون گرفت، زیرا این دو مورد از حیث نوع با هم تفاوت دارند لذا قانونی که در ایتالیا وضع شده و حمل سلاح گرم را مشمول مجازات اعدام کرده برخلاف اهمیت طبیعی و احوال شیء می باشد، چه آنکه در این قانون مجازات حمل سلاح بقدری شدید تعیین گردیده که با مجازات استعمال آن و قتل نفس برابر است و حال آنکه عمل اول یک خلاف مربوط به امنیت داخلی و عمل دوم یک تبه کاری و جنایت است و نباید مجازات این دو عمل یکی باشد.

می گویند در زمان قدیم امپراتوری حکم کرد نانوایی را در تنور بیندازند زیرا نانوای کم فروخته بود و این عمل در نظر توده مردم عمل قابل تحسینی جلوه کرد در صورتی که عمل امپراتور در این مورد قابل تحسین نمی باشد و بلکه ظلم است زیرا مجازات با میزان و چگونگی جرم تناسب ندارد.

۲۵. موارد خاصی را که محتاج حل و تصفیه مخصوصی است و طرز تصفیه آنها وابسته به ماهیت خودشان می باشد نباید مطیع مقررات قانون مدنی کرد رسوم و مقررات و قوانینی را که سابقاً برای کارکنان کشتیهای جنگی و یا

بازرگانی در طی مسافرت وضع کرده‌اند نباید به کلی کنار گذاشت و به جای آنها قوانین مدنی را برقرار کرد، مگر به نسبت معینی که اسلوب زندگی کارکنان دریا هنگام مسافرت با وضع زندگی سکنة شهرنشین شبیه می‌شود. **فرانسوا پیرار** [۲۱] در کتاب خود می‌گوید: دریانوردان پرتغالی اصول و مقررات قدیم کارکنان کشتی را اجرا نمی‌کردند ولی دریانوردان فرانسوی این اصول را رعایت می‌کردند.

اما حقیقت این است که چون بین زندگی دریانوردان و سکنة شهری وجه مشابهت خیلی کم است بقای اصول مزبور با جرح و تعدیل بهتر از آن است که به کلی لغو شود زیرا کارکنان دریا کسانی هستند که فقط مدت خیلی با هم در دریا زندگی می‌کنند و در طی این مدت احتیاجاتی ندارند، وسایل زندگی آنها در کشتیهای جنگی دولتی و در کشتیهای بازرگانی بنگاههای تجارتی تأمین شده است و یگانه منظورشان هم به پایان رساندن دوره مسافرت است، در طی این مسافرت هم در جامعه زندگی نکرده بلکه در کشتی زندگی می‌کنند و در واقع سکنة کشتی هستند نه سکنة کشور. آیا با رعایت نکات فوق جائز است قوانین و مقرراتی که برای حفظ انتظام یک جامعه و تأمین ضروریات او وضع شده در مورد کشتی‌نشینان هم به همان طریق اجرا شود؟ هرگز.

قوانین دریانوردان به مقتضای زمان تغییراتی کرده که ناشی از وضع دریانوردی است، مثلاً هنگامی که کشتیها فقط به موازات ساحل حرکت می‌کردند و جرئت رفتن وسط دریا را نداشتند اهالی جزیره رودس واقع در مدیترانه قانونی وضع کردند که هنگام طوفان وظیفه نگهداری کشتی و محمولات آن برعهده کسانی است که در کشتی هستند و کسانی که در ساحل پیاده شده‌اند هیچ مسئولیتی ندارند. بدیهی است این قانون برای امروز که کشتیها وسط دریاها حرکت می‌کنند بی‌معنی است.

یادداشت‌های کتاب بیست و ششم

۱. Henry II (۱۵۱۹ - ۱۵۵۹) پادشاه فرانسه در سالهای ۱۵۴۷ تا ۱۵۵۹ از سلسله والوا، دومین پسر فرانسوای اول، در سال ۱۵۳۳ با کاترین دومدیزی ازدواج کرد، در زمان او فرانسه با انگلستان وارد جنگ شد و ابتدا موفقیت‌هایی به دست آورد اما سرانجام از اسپانیا شکست خورد و هنری دوم در حین جنگ زخمی و کشته شد.

۲. Recessuinthus یکی از سلاطین ویزیگوت.

۳. Phaedra دختر مینوس و زن اوپاسیفائو (که عاشق گاو چوبینی شد و مینوتاروس هیولا را زاد). تستئوس پادشاه و قهرمان آتن که دختر بزرگ مینوس را به زنی گرفته بود پس از مرگ مینوس دختر دیگر او فایدر را نیز تصاحب کرد. اما فایدر را عاشق هیپولوتوس پسر تستئوس گردید. اما او از پذیرش فایدر امتناع کرد. بر اثر این واقعه فایدر در حالی که هیپولوتوس را متهم به تجاوز کرده بود خود را به دار آویخت.

۴. Hippolytus پسر تستئوس فایدر را. قصه فایدر را و هیپولوتوس شبیه به قصه یوسف وزلیخا یا سیاوش و سودابه است.

۵. Voconia قانون ووکونیا مصوب سال ۱۶۹ قبل از میلاد در روم در باب ارث و میراث.

۶. St. Augustinns (۳۵۴ - ۴۳۰) عالم الهیات مسیحی و از آباء کلیسا بزرگترین متفکر عهد اول مسیحی، کتاب مدینه خدا که فلسفه تاریخ مسیحی را بیان می‌کند در سرتاسر قرون وسطی بر اذهان و عقول متفکران مسیحی سیطره داشته است، این متفکر مسیحی زندگی پرماجرایی داشته، ابتدا مشرک و پیرو مانی بود این ماجرا در کتابی از او بنام اعتراف جمع آمده است.

7. Marculfus

۸. Wumidia دولتی قدیم در شمال آفریقا در محل الجزایر کنونی.

9. Desalces

10. Gala

۱۱. Abyssinians اهالی ناحیه و کشوری قدیمی در شمال آفریقا به نام اتیوپی در جنوب دریای سرخ.

۱۲. Pelusium شهر باستانی مصر.

۱۳. Isis یکی از خدایان مصری.

۱۴. Beaumanoir نویسنده فرانسوی قرن هجده.

۱۵. Ostracism استراسیزم از مقرراتی بود که یونانیها برای جلوگیری از بروز دیکتاتوری وضع کردند، به این طریق که هر وقت نفوذ یکی از زمامداران زیاد می شد تصویری می کردند ممکن است به خیال دیکتاتوری بيفتد برای مدت پنج سال او را نفی بلد می کردند، ولی این تبعید برخلاف امروز جنبه مجازات نداشت و حتی کم و بیش حاکی از تقدیر و تکریم بود. مترجم

۱۶. Cato (۲۳۴ - ۱۳۹) سردار سیاستمدار، سنسور و دانشمند و خطیب رومی؛ او نخستین نثرنویس بزرگ لاتین محسوب می شود، رساله او در باب کشاورزی تنها اثر وی و قدیمترین کتاب لاتینی است که باقی مانده است. یکی از آثار پلوتارک شرح زندگانی کاتو سنسور رومی است.

17. Hortensius

۱۸. Ynca Athualpa پادشاه مکزیک (قوم آزتک).

۱۹. Elisabeth I (۱۵۳۳ - ۱۶۰۳) ملکه انگلستان در سالهای ۱۵۵۸ تا ۱۶۰۳، دختر هنری هشتم، وی که ملکه ای مقتدر بود با کمال قدرت از مذهب پروتستان حمایت کرد و از ایالات متحده آمریکا که ضد اسپانیا طغیان کرده بود، جانبداری کرد و با هانری چهارم پادشاه فرانسه متحد گردید. وی حامی ادبیات، هنر و تجارت بود و استعمار را تشویق می کرد. او شوهر اختیار نکرد و با مرگ او خاندان تودورها (tudors) دیگر به سلطنت نرسیدند.

۲۰. Police مقررات مربوط به امنیت داخل کشور.

21. Francois Pirard

کتاب بیست و هفتم

اصل و مبدأ قوانین رومی در باب ارث
و اصلاحات و تغییرات آن

۱. قوانین رومی در باب ارث

برای موضوع ارث و تحقیق در مبدأ آن باید به روزگاران خیلی قدیم برگشت و برای یافتن این مبدأ ناچاریم در قوانین اولیه روم تفحص نماییم، معلوم نیست که آیا قبل از نویسنده این کتاب دیگران در صدد یافتن مبادی قانون میراث رومی برآمده اند یا نه؟

به هر حال بطوری که «پلوتارک» در کتاب مقایسه بین نوما و لوکودگوس و همچنین «دیونوسیوس» در کتاب خود می نویسند، «رومولوس» بانی شهر روم اراضی کشور کوچک خویش را بین اتباع خود قسمت کرد و از این جهت تصور می رود قانون میراث رومی از آنجا سرچشمه گرفته باشد، زیرا مقرراتی که برای تقسیم اراضی وضع شده بود چنین اقتضا می کرد که ملک یک خانواده دیگر منتقل نشود و به همین جهت برای هر خانواده دو طبقه وارث تعیین کردند. دسته اول فرزندان و نواده هایی بودند که تحت اراده و توجه پدر زندگی می کردند که آنها را وارث طبقه اول خواندند. دسته دوم کسانی بودند که در صورت فقدان طبقه اول نزدیکترین خویشاوند خانواده محسوب می شدند به شرط آنکه از یک عضو ذکور خانواده به وجود آمده باشند که آنها را وارث طبقه دوم می خواندند. نتیجه این شد که خویشاوندانی که از نسل اناث خانواده به وجود می آمدند از ارث محروم گردیدند، زیرا ثروت خانواده ای را به خانواده دیگر می بردند و حال آنکه اصل این بود که ثروت خانواده

به جای دیگر منتقل نشود. روی همین اصل مقرر شد فرزندان نباید از مادر ارث ببرند و نیز مادران نبایستی از فرزندان میراث ببرند زیرا ثروت خانواده را به خانواده دیگر می بردند.

بنابراین قاعده در «قانون الواح دوازده گانه» نیز مقرر شد در صورت فقدان وراث طبقه اول، وراث طبقه دوم می توانند ارث ببرند ولی مادر و فرزند نمی توانند از میراث یکدیگر نصیبی داشته باشند. در اینجا تفاوتی نداشت که وراث طبقه اول یا طبقه دوم مرد یا زن باشد، در هر صورت بستگان طرف مادر به هیچ وجه ارث نمی بردند و اگر زنی که ارث به او رسیده شوهر اختیار می کرد اسوال موروثی همواره به خانواده ای که از آنجا خارج شده بود باز می گشت. نتیجه دیگری که از این اصل به دست آمد این بود که نوه های پرسی از پدر بزرگ خود ارث می بردند ولی نوه هایی که از دختر یک مرد به وجود آمده بودند از پدر بزرگ خود ارث نمی بردند و برای اینکه اموال پدر به خانواده دیگر منتقل نشود وراث طبقه دوم ذکور یک پدر بر نوه های دختری او مقدم شمرده می شدند، به این طریق دختر از پدر خود ارث می برد ولی اطفال او ارث نمی بردند. بالاخره در روم قدیم زن ارث می برد مگر اینکه ارث بردن او با قانون تقسیم اراضی منافعی باشد یعنی سبب انتقال ملک از یک خانواده به خانواده دیگر شود.

بنابراین قانون میراث در روم قدیم یک قانون داخلی بوده که از قانون تقسیم اراضی سرچشمه گرفته و مثل بعضی از قوانین دیگر رومیها آن را از خارجیان اقتباس نکرده بودند زیرا زمانی ملت روم نمایندگان به یونان فرستاد تا در قوانین آن کشور مطالعاتی بکنند و در بازگشت آنان رومیها بعضی از قوانین یونانی را پذیرفتند.

«دیونوسیوس» می گوید: در زمان پادشاهی «سرویوس تولیوس» چون قوانین «رومولوس» و «نوما» کهنه شده بود، این امپراتور آن قوانین را تجدید کرد و مقررات جدیدی وضع نمود که باعث تقویت قوانین نامبرده گردید. بالتبلیحه می توان گفت که قوانین مربوط به ارث از طرف این سه نفر «رومولوس»، «نوما»، «سرویوس تولیوس» وضع گردیده است.

چون مقررات مربوط به میراث در روم روی شالوده حقوق و قانون سیاسی وضع شده بود کسی مجاز نبود به میل خود آن را تغییر بدهد و به طیب خاطر خود وصیتنامه

بنویسد؛ ولی با این وصف خیلی سخت بود که انسان در آخرین روزها و ساعات عمر خود اختیار مال خویش را نداشته و نتواند به وسیله عطایا و بخششها در حق دیگران نیکی کند. برای رفع این عیب و اینکه قوانین کشوری را با تمایل طبیعی افراد وفق بدهند مقرر شد مردم قبل از مرگ حق دخل و تصرف در مال خودشان را داشته باشند مشروط بر اینکه وصیتنامه خود را در مجلس ملی بنویسند، به این طریق وصیتنامه‌ها دارای قوت قانونی شدند زیرا در مجلس ملی تنظیم می‌گردیدند.

قانون الواح دوازده‌گانه به صاحبان میراث و کسانی که می‌خواستند وصیتنامه تنظیم نمایند اجازه داد هر کس را می‌خواهند به سمت وارث تعیین نمایند. در این مورد باید به دو نکته مهم توجه کرد: اول اینکه قوانین قدیم روم بطوری که گفتیم شماره اشخاصی را که می‌توانستند بدون وصیتنامه ارث ببرند خیلی محدود کرده و از طرف دیگر همین قوانین اجازه داد صاحب میراث هر کس را که می‌خواهد برای وراثت انتخاب نماید. این دو موضوع ظاهراً متناقض به نظر می‌آید در صورتی که اینطور نیست زیرا روح و مبادی این دو قانون با یکدیگر تفاوت دارد، روح قانون اولی موضوع تقسیم اراضی بود که نمی‌خواستند زمین و دارایی از خانه خارج شود ولی مبدأ قانون دومی از اینجا ناشی بود که چون به موجب «قانون رومولوس» پدر می‌توانست فرزند خود را بفروشد به طریق اولی می‌توانست آنها را از میراث محروم کرده و میراث خود را به دیگری واگذار نماید.

در قوانین قدیم آتن تنظیم وصیتنامه مجاز نبود و اهالی آتن حق نوشتن وصیتنامه نداشتند. ولی «پلوتارک» در کتاب زندگانی سولون می‌نویسد: «سولون تدوین وصیتنامه را مجاز کرد و فقط کسانی که دارای فرزند بودند نمی‌توانستند وصیتنامه بنویسند یعنی مال خود را به دیگران منتقل کنند.» اما مقننین رومی از لحاظ برتری و توانایی پدر بر پسر اجازه دادند صاحبان میراث می‌توانند علیه منافع پسر خود وصیتنامه بنویسند و آنها را از میراث محروم کنند.

باید تصدیق کرد که قوانین قدیم آتن در قسمت ارث بر قوانین روم رجحان داشته زیرا در روم مردم می‌توانستند بدون هیچ قید و شرط وصیتنامه بنویسند و میراث خود را به هر کس که می‌خواهند بدهند بدین ترتیب روح و فلسفه قانون سیاسی میراث که مبدأ آن تقسیم اراضی بود از بین رفت و این موضوع باعث شد

تفاوت فاحشی بین طبقه فقیر و غنی ایجاد گردد و به واسطه اینکه چندین ارث به یک نفر می‌رسید و اراضی بسیاری را متصرف می‌گردید نسبت به دیگران که چیزی نداشتند رجحان می‌یافت و آن وقت این تفاوت طبقاتی و اختلاف فاحش بین طبقه فقیر و غنی سبب شد که مردم روم در دوره‌های مختلف مرتباً تقاضای تجدید تقسیم اراضی را کردند. آنان چه در زمانی که سادگی زندگی آمیخته به فقر و فاقه از خصائص رومیان بود، چه در دوره‌های تجمل‌پرستی و اسراف و تبذیر، این تقاضاها را داشتند. به هر حال نظر به اینکه مقرر بود وصیتنامه‌ها را در مجلس ملی تدوین نمایند تا صورت قانونی داشته باشد و آنهایی که در میدان جنگ بودند نمی‌توانستند در مجلس ملی حاضر شوند به این جهت به سربازان اجازه داده بودند وصیتنامه‌های خود را در حضور چند نفر از رفقای خود تدوین نمایند، این وصیتنامه عیناً نظیر وصیتنامه‌ای بود که در مجلس ملی تدوین شده باشد و صورت قانونی داشت. از طرف دیگر چون مجلس بزرگ ملی هر سال بیش از دو مرتبه تشکیل نمی‌شد و ضمناً بر تعداد جمعیت رومیان افزوده شده و کارها رونق و توسعه یافته بود مقرر کردند که مردم حق داشته باشند وصیتنامه‌های خود را در حضور پنج نفر آدم بالغ که هر یک از آنها نماینده یکی از طبقات پنجگانه ملت روم باشند، تنظیم نمایند و در حضور این چند نفر وارث ماترک وصیت‌کننده را از او خریداری می‌کرد یعنی به خود منتقل می‌نمود و شخص دیگری به وسیله ترازو قیمت ماترک مزبور را تعیین کرده و بهای آن را می‌کشید، زیرا رومیها در آن تاریخ پول نداشتند و بهای اشیاء را با وزن کردن بعضی از فلزات تعیین می‌کردند. باید دانست در این معامله خریدار که وارث باشد همه چیز صاحب میراث و حتی خانواده او را خریداری می‌کرد.

«یوستینیانوس» می‌گوید: این خرید و فروش مجازی و خیالی بود. و با آنکه در اوایل حقیقت داشت ولی بعدها مجازی شد، منشأ قسمت مهمی از قوانین رومی که بعداً برای میراث وضع شد همین خرید و فرش بوده و اشخاصی که بخواهند دلایل کافی برای تأیید این موضوع به دست آورند باید به آثار «اولپیانوس» مراجعه نمایند، از جمله دلایل اینکه اشخاص دیوانه و لال و کر نمی‌توانستند وصیتنامه تنظیم نمایند زیرا کرها گفتار خریدار را نمی‌شنیدند و لالها نمی‌توانستند شرایط و مقررات معامله را بیان نمایند و نام وارث را بر زبان آورند و دیوانه‌ها هم که از هر

نوع خرید و فرش ممنوع بودند نمی توانستند خانواده خود را بفروشند. چون وصیتنامه ها بدو در مجلس ملی تدوین می شد، جنبه حقوق سیاسی را داشت نه حقوق مدنی و در واقع به منزله حقوق عمومی بود نه حقوق خصوصی و شخصی. به این جهت پدر نمی توانست به فرزند خود اجازه تنظیم وصیتنامه را بدهد و از حق شخصی خویش استفاده نماید.

در بسیاری از ملل قدیم تنظیم وصیتنامه با یک معامله عادی فرق نداشته است زیرا وصیتنامه را هم مثل معاملات عادی و تابع اراده فردی و استفاده از حقوق شخصی می دانستند. لیکن در روم قدیم چون وصیتنامه در مجلس ملی تنظیم می شد و جنبه حقوق عمومی را داشت دارای تشریفات خاصی بود که مطابق تنظیم و تدوین معاملات و اسناد عادی نبود. امروز هم این تشریفات در کشور فرانسه که قوانین آن از حقوق روم قدیم استفاده شده هنوز باقی است. چون وصیتنامه در مجلس ملی تدوین می شد و جنبه قانون ملی را داشت می بایستی طوری تدوین شود که نظیر قانون صریح و آمرانه باشد، به همین جهت در روم قدیم هیچ کس نمی توانست ماترک خود را به دیگری واگذار کند مگر با عبارتی که جنبه امر کردن را داشته باشد مثل اینکه بگوید: «تیتوس تو وارث من باش» و به همین دلیل می توانستند ماترک خود را به دیگری واگذار نمایند و وارث حقیقی را از ارث محروم کنند ولی هیچ گاه نمی توانستند برای واگذاری میراث میانجی و واسطه انتخاب نمایند یعنی از کسی خواهش و یا تقاضا کنند که میراث آنها را به دیگری^۱ واگذار کند برای اینکه در این عمل وصی و موصی با هم روبرو نمی شدند و امر صریحاً از طرف صاحب میراث به وارث ابلاغ نمی گردید. وقتی که پدر پسر خود را وصی خویش قرار نمی داد و در عین حال او را از میراث محروم نمی کرد وصیتنامه لغو می شد و اگر دختر خویش را وصی خود قرار نمی داد و در عین حال او را از ارث محروم نمی کرد وصیتنامه به قوت خود باقی بود. به عقیده من علتش این است که در مورد اول نوه او از ارث محروم می گردید چه آنکه به موجب وصیتنامه پدر بزرگ پدرش وارث نبود ولی در مورد دوم لطمه به حق فرزندان دختر وارد نمی آمد زیرا آنها بدون وصیتنامه هم از مادر ارث نمی بردند برای اینکه جزء خویشاوندان طبقه اول و دوم مورث نبودند.

بطوری که گفتیم قوانین اولیه روم در خصوص میراث ناشی از تقسیم اراضی بود و نظری به محدود کردن ثروت زنان نداشت و چون همواره ثروت با تجمل پرستی توأم می باشد به این طریق وسیله تجمل برای زنان پیدا شد ولی در بین دومین و سومین جنگ روم و «کارتاژ» عیب تجمل پرستی و ثروت فوق العاده زنان آشکار شد و در این هنگام یکی از وکلای مجلس ملی کوینتوس و وکونیوس [۱] قانونی را پیشنهاد کرد که موسوم «به قانون و وکونیا» شد. گرچه در خصوص قانون نامبرده تاکنون مطالب بسیاری نوشته شده است ولی چون مطالب مزبور مبهم بوده من سعی می کنم آنها را روشن نمایم و برای اینکه بدانید چرا مطالب روشن نبوده است بعضی نمونه های آنها را بیان کرده و سپس به شرح نظریه خود می پردازم.

«سیسرون» در ضمن یکی از خطابه های خود به طور مبهم می گوید: «قانون و وکونیا» با ارث بردن زنان مخالفت کرده اعم از اینکه شوهر کرده باشند یا نه. «لیویوس» هم که از «قانون و وکونیا» اسم برده توضیحی درباره آن نداده است. به طور کلی از گفته های سیسرون و «سن اوگوستینوس» معلوم می شود که حتی یگانه دختر متوفی از ارث محروم بوده است. «کاتو» با تمام قوای خود کوشیده که قانون و وکونیا را اجرا نماید. «آولیوس گلیوس» در یکی از خطابه های خود از این قانون دفاع می کند و عقیده دارد که اگر زنان از میراث محروم گردند تجمل پرستی از بین می رود و جای دیگری همین «آولیوس گلیوس» برای از بین بردن تجمل پرستی با قانون پیشنهادی یکی از وکلای مجلس به نام اوپیوس موافقت کرده بود.

در تذکره های «تئوفیلوس» و «یوستینیانوس» در خصوص فصلی از قانون و وکونیا صحبت می شود که هبه کردن را قدغن کرده و بعضی از اشخاص که این فصل را خوانده اند تصور می کنند علت قدغن کردن هبه در قانون و وکونیا این بوده که مبادا صاحب میراث بقدری اموال خود را هبه نماید که دیگر وارث به واسطه ناپیزی ماترک از قبول آن خودداری کند. ولی باید متوجه بود منظور قانونگذار چیز دیگری بوده است، قانونگذار می خواسته است که مطلقاً زنان را از ارث محروم نماید و اگر مردها می توانستند اموال خود را هبه نمایند ممکن بود قبل از مرگ دارایی خود را به زنان هبه کنند و به این طریق زن، صاحب ماترک مرد می گردید بدون اینکه از وی ارث برده باشد.

قانون ووکونیا اصولاً برای این وضع شد که از ثروت زیاد زنان جلوگیری نماید و به همین جهت تصاحب میراثهای بزرگ را برای زنان ممنوع کرد و درضمن اینکه زنان را از میراث محروم کرد مقرر داشت که مبلغی به زنهای محروم بپردازند زیرا میراث کم ممد تجمل نمی‌شود ولی «سیسرون» نمی‌گوید که این مبلغ چقدر بوده، اما به قول «دیون» مبلغ مزبور صد هزار سسترس رومی بوده است.

باید دانست که «قانون ووکونیا» برای این وضع شد که ثروت را محدود نماید نه اینکه فقر و فاقه را محدود کند لذا فقط کسانی مشمول این قانون بودند که جزء «طبقات پنجگانه ملت روم» نامشان ثبت شده بود. بنابراین فقط «طبقات پنجگانه ملت روم» مشمول این قانون بودند و طبقه ششم مشمول نمی‌شدند. همین استناد سبب گردید که یک عده از زیر بار قانون ووکونیا شانه خالی کند.

خوانندگان می‌دانند که مردم قدیم روم فوق العاده مقید به تشریفات بودند و همواره اصرار داشتند «نص قانون» را به موقع اجرا بگذارند نه «روح قانون» را بنابراین این پدرانی بودند که اصلاً نام خود را در صورت طبقات پنجگانه ثبت نمی‌کردند تا بتوانند ماطرک خود را برای دختر خویش به میراث بگذارند و قانونگذاران هم این کار را برخلاف قانون نمی‌دانستند زیرا پدران برخلاف نص قانون حرکتی نمی‌کردند، مثلاً شخصی به نام آئیوس اسلوس [۲] دختر خود را وارث خویش تعیین کرده و به قول سیسرون کارخلاف قانونی راهم مرتکب نشده بود، زیرا اسم خود را در شماره طبقات پنجگانه محسوب نکرده بود. ولی شخص دیگری به نام ورس [۳] که قاضی بود این وصیتنامه را لغو کرد، آن وقت سیسرون می‌گوید: این شخص کار بد و خلافی کرده شاید منظور سویی داشته و الا از رسمی که سایر قضات تبعیت کرده‌اند او هم تبعیت می‌کرد و وصیتنامه را لغو نمی‌کرد. ولی در اینجا یک نکته هست و آن این است که در روم قدیم هرکس نامش در شمار طبقات پنجگانه ثبت نمی‌گردید واجد حقوق ملی نبود، نام ملیت بر او اطلاق نمی‌گردید، در این صورت چگونه می‌توانست برای دختر خود میراث باقی بگذارد. همانطوری که «ریونوسیوس» صریحاً می‌گوید به موجب اسانامه «سرویوس تولیوس» در روم قدیم هرکس که نامش در صورت طبقات پنجگانه ثبت نمی‌گردید آزاد نبود و در شمار غلامان محسوب می‌شد. سیسرون و زوناراس [۴] نیز این موضوع را تأیید

می‌نمایند. پس معلوم می‌شود که احصاء شدن در طبقات مختلف به موجب قانون ووکونیا با مقررات اساسنامه سرویوس تولیوس فرق داشته است، زیرا اساسنامه او ملت را به شش طبقه تقسیم کرده بود که آخرین آنها طبقه کارگران بی بضاعت و ناچیزترین افراد آزاد ملت بودند ولی قانون ووکونیا طبقه بابضاعت ملت را از لحاظ کمی و زیادی ثروت به پنج طبقه منقسم کرده بود و در این مورد تمایلات طبیعی بقدری نافذ بود که پدران به طیب خاطر از شمار این پنج طبقه محترم خارج شده و خود را جزء طبقه ششم می‌کردند که بتوانند مایه ترک خود را به دختر خود بدهند و حتی خویشان را در شمار طبقه پایینتر هم قرار می‌دادند.

سابقاً گفتیم که قوانین رومی در امر میراث واسطه و میانجی قائل نبود که به وسیله او میراث به دیگری برسد ولی برای فرار از زیر بار قانون ووکونیا این رسم مرسوم گردید و مردم اشخاصی را واسطه قرار داده میراث خود را بدو می‌دادند که او به زنهای تسلیم نماید. این اشخاص اغلب رعایت امانت را کرده و میراث را به زن مورث تسلیم می‌کردند و گاهی هم شخصاً مایه ترک متوفی را ضبط می‌کردند زیرا قانوناً وارث متوفی بودند چه بطوری که خوانندگان حدس می‌زنند این کار خلاف قانون پنهانی صورت می‌گرفت به این طریق که صاحب میراث علناً و رسماً مایه ترک خود را به شخصی که قانوناً می‌توانست ارث ببرد واگذار می‌کرد و سپس پنهانی از او خواهش می‌کرد که میراث او را به فلان زن تسلیم نماید.

از کسانی که میراث را به وارث حقیقی تسلیم کردند سکتوس پدوسوس [۵] بود با اینکه هیچ کس از اصل موضوع خبر نداشت و این شخص می‌توانست اموال متوفی را برای خود ضبط نماید، مع ذلک به سراغ بیوه زن متوفی رفت و اموال را به او تسلیم کرد ولی دیگران و من جمله سکتیلیوس روفوس [۶] میراث را ضبط کردند و سیسرون به این موضوع اشاره کرده، در یکی از خطابه‌های خود می‌گوید: «در زمان جوانی سکتیلیوس روفوس» از من خواهش کرد به اتفاق وی به منزل رفقایش برویم و با آنها مشاوره نماییم که آیا بایستی مایه ترک کونینتوس فادیوس گلوس [۷] را به فادیا [۸] دختر او تسلیم نماید یا نه؟ پس از ورود به منزل با حضور رفقایش و چند نفر از اشخاص معروف این موضوع مطرح گردید و جملگی عقیده داشتند که او نباید تمام میراث متوفی را به دخترش تسلیم نماید و فقط بایستی

به اندازه‌ای بدهد که در قانون ووکونیا اجازه داده شده: به این طریق سکستیلیوس مالک ثروتی شد که اگر می‌خواست از عدالت و شرافت پیروی نماید و صرفاً از اصول قانون تبعیت کند مالک آن نمی‌گردید. در اینجا خطاب به طرفداران «اپیکور» فیلسوف معروف کرده و می‌گوید: «من یقین دارم اگر شما بودید این ثروت را به دختر تسلیم می‌کردید و به‌علاوه تصور می‌کنم که اپیکور هم آن را تسلیم می‌کرد با اینکه برخلاف اصول و قوانین خود رفتار کرده بود».

*

یکی از معایب زندگی بشر این است که قانونگذاران ناچار شوند نظیر قانون ووکونیا قوانینی وضع نمایند که برخلاف احساسات طبیعی باشد. علتش این است که در وضع قوانین قانونگذاران به مصالح جامعه بیش از مصالح یک‌شهروند و به‌مصالح شهروندان بیش از مصالح انسان اهمیت می‌دهند و به‌عبارت دیگر انسان و شهروند را فدای جامعه می‌نمایند فرض کنید مردی از دوست خود خواهش می‌کند که میراث او را به دختر تسلیم کند، در نظر قانونگذاران ووکونیا احساسات طبیعی و پدری وصیت‌کننده قابل‌نکوهش است همان‌طور که احساسات طبیعی دختر هم قابل‌نکوهش می‌باشد و توجهی به‌وضع واسطه و میانجی ندارد و نمی‌خواهد بداند که او در انجام این مأموریت گرفتار چه مشکلاتی می‌شود. زیرا اگر ثروت متوفی را به دخترش تسلیم می‌کزد برخلاف قانون و برخلاف وظیفه ملی خود که رعایت قانون است رفتار کرده و در صورتی که از تسلیم ثروت خودداری می‌کرد برخلاف امانت رفتار کرده بود و حال آنکه این عمل یعنی شانه خالی کردن از زیر بار قانون برای مرد شرافتمند سهلتر از خیانت در امانت است. شخص اولی یعنی پدر آدم خوبی بوده است زیرا اگر آدم خوبی نبود ثروت خود را برای دختر باقی نمی‌گذارد و شخص دومی هم باز آدم خوبی بوده است وگرنه پدر او را برای انجام این مأموریت که لازمه‌اش داشتن امانت است انتخاب نمی‌کرد.

ممکن است بگوییم قانونی که این‌طور تدوین شده باشد که فقط اشخاص خوب از زیر بار آن شانه خالی کنند بذاته قانون بدی نیست. چنانکه همین‌طور هم بود و هنگامی که «قانون ووکونیا» وضع شد اهالی روم هنوز بسیاری از فضایل و اخلاق خوب قدیم را دارا بودند و رعایت امانت را می‌کردند، بطوری که

قانونگذاران برای رعایت «قانون ووکونیا» مردم را وادار به ایراد سوگند وفاداری می کردند و به این طریق صفت امانت و حفاظت مال دیگری را با صفت رعایت قانون به جنگ می انداختند که این هم برخلاف منطق است و عذر «سکستیلیوس» در نگهداری میراث و عدم انتقال آن به «فادیا» همین بود که وی سوگند یاد کرده بود «قانون ووکونیا» را رعایت نماید. ولی بعداً اخلاق اهالی روم فاسد شد و موضوع انتقال ارث به وسیله دیگری سبب گردید که وراث حقیقی از میراث محروم شدند و واسطه ها اموال را به نفع خود ضبط کردند. آنگاه جنگهای خانگی سبب اتلاف نفوس و قلت جمعیت گردید بطوری که در زمان «آوگوست» تقریباً روم خالی از سکنه بود و آن وقت برای ازدیاد نفوس «قوانین پایپا» را وضع کردند و در آن مقرراتی را گنجایندند که مردم را تشویق به ازدواج و تکثیر نسل نمایند.

یکی از وسایل تشویق مردم به ازدواج و تکثیر اولاد بردن ارث بود و در عوض آنهایی را که از قانون پایپا تبعیت نمی کردند از ارث محروم کردند و چون ووکونیا زنان را از ارث محروم کرده بود در قانون پایپا تا حدی این محرومیت از بین رفت و از آن به بعد زنهایی که دارای فرزند بودند می توانستند برخلاف مقررات قانون ووکونیا از شوهر خود ارث ببرند و حتی در صورت داشتن اولاد می توانستند از دیگران نیز میراث ببرند ولی با وصیتنامه. با این ترتیب روح قانون ووکونیا در قانون پایپا باقی بود به این طریق وقتی مردی دارای یک فرزند بود می توانست به وسیله وصیتنامه از یک خارجی ارث ببرد ولی زنان وقتی که دارای سه فرزند نمی شدند نمی توانستند به وسیله وصیتنامه از دیگری ارث ببرند. گرچه در قانون پایپا آنها مجاز بودند در صورت داشتن سه اولاد به موجب وصیتنامه از یک خارجی ارث ببرند ولی در مورد ارث بردن از خویشاوندان مطلقاً مشمول قانون قدیم ووکونیا بودند.

وقتی که کشور روم مرکز ثروت ملل مجاور گردید موضوع جلوگیری از تجمل از بین رفت. دیگر کسی در فکر جلوگیری از تجمل نبود، «آولیوس گلیوس» نویسنده معروف که در زمان «مادرینانوس» می زیسته گفته است که در زمان او به واسطه ثروت فوق العاده قانون ووکونیا هیچ رعایت نمی شد و مقرراتی وضع گردید که برخلاف قانون ووکونیا بود. به موجب فرمان پائولوس [۹] و خطبه های «اولپیانوس» که

در زمان «الکساندر سوروس» می‌زیست خواهران پدری می‌توانستند ارث ببرند و فقط خویشاوندان دورتر مشمول قانون ممنوعیت و وکونیا می‌شدند. بدین ترتیب در زمان شکوه و جلال و ثروت روم قوانین قدیمی سخت و ناهنجار جلوه کرد و قانونگذاران به‌سوی عدالت و انصاف و ملائمت گرائیدند و بالتیجه مقررات قانون و وکونیا بتدریج تضعیف شد.

در قسمتهای قبل گفتم که به‌موجب قدیمیترین قوانین روم مادرها نمی‌توانستند از فرزندان خود ارث ببرند و پس از وضع قانون و وکونیا هم که زنان از میراث محروم گردیدند علت جدیدی برای محرومیت مادرها از میراث به‌وجود آمد. ولی «کلاودیوس» مقرر داشت که مادران در ازای داغ وفات فرزند حق خواهند داشت از پسر خود ارث ببرند. در زمان «هادریانوس» به‌موجب پیشنهاد تروتلیانوس [۱۰] که به‌آراء عمومی مراجعه‌گردید مقرر شد زنهای آزاد در صورتی که سه فرزند داشته باشند می‌توانند ارث ببرند و همچنین کنیزکان آزاد شده در صورت داشتن چهار فرزند از میراث فرزند متوفی برخوردار خواهند شد و عاقبت «یوسیتینانوس» مقرر داشت زنها بدون رعایت شماره اطفال از میراث برخوردار گردند. این اصلاحات نشان می‌دهد که همان علی که باعث شد قوانین مربوط به‌محدود کردن میراث زنان از بین برود و زنها در بردن ارث آزاد شوند، همان علل بتدریج ممنوعیت ارث بردن از طرف زن یعنی از قوم و خویش اناث را نیز از بین برد. قوانین قدیم که میراث زن را محدود کرده بود از این جهت وضع شد که روح تجمل‌پرستی در میان زنها از بین برود و از راه تحصیل ثروت و امید پیدایش ثروت این روح در آنها تقویت نشود ولی پس از اینکه روم قرین شکوه و ثروت شد و رژیم امپراتوری مد تجمل‌پرستی گردید و ازدواجها سنگین و پرخرج شد، مردان دیگر زیر بار مخارج سنگین نمی‌رفتند، مگر اینکه زنها ثروتمند باشد و یا بعداً میراثی به‌او برسد به‌این طریق مقررات قدیم راجع به‌ارث از بین رفت و به‌واسطه ثروتمند شدن زنها حتی خویشاوندان به‌نام زنها خوانده شدند در صورتی که سابقاً به‌نام مردها خوانده می‌شدند.

آنگاه اورفیتیانوس [۱۱] به‌موجب مراجعه به‌آراء عمومی مقرر داشت که فرزندان از مادر خود ارث ببرند و سه امپراتور به‌نام «والنتینیانوس»، «تئودوسیوس»

«آرکادیوس» مقرر داشتند نوه‌های دختری از پدر بزرگ باید ارث ببرند. عاقبت یوستینیانوس بقیه آثار قدیمی قوانین ارث را از بین برد و ارث را به سه طبقه تقسیم کرد: اول اسلاف مثل پدر و مادر و جد و جده؛ دوم، اخلاف مثل دختر و پسر و نوه دختری و پسری؛ سوم، منسوبین طبقه دوم که عبارت از عمو و عمه و خاله و فرزندان آنها باشند و در این تقسیم بندی تفاوت‌هایی که سابقاً از لحاظ ارث بردن بین زن و مرد و اقوام منسوب به زن و یا مرد وجود داشت از بین رفت. یوستینیانوس تصور می‌کرد که در این تقسیم بندی از قوانین طبیعی استفاده می‌نماید و گمانش آن بود که او اشکالات قوانین قدیم را از بین برده است.

یادداشت‌های کتاب بیست و هفتم

1. Quintus Voconius

۲. Anius Asellus یکی از اشراف رومی مطرح در پایان قرن دوم قبل از میلاد.

۳. Verres یکی از قضات روم مطرح در پایان قرن دوم قبل از میلاد.

4. Zonaras

5. Sextus Pedusus

6. Sextilius Rufus

7. Quintus Fadius

8. Fadia

۹. Paulus یولیوس پائولوس حقوقدان رومی مطرح در قرون دوم و سوم میلادی.

۱۰. Tertullianus (حدود ۱۵۰ - ۲۳۰ میلادی) عالم الهیات مسیحی اهل روم.

11. Orphitianus

کتاب بیست و هشتم

مبدأ و اصلاحات قوانین مدنی فرانسه

۱. وجه تمایز قوانین برخی طوایف ژرمنی

پس از آنکه فرانکها مناطق سکونت خویش را ترک کردند، طایفه‌ای از آنان مجموعه قوانین سالیک را به کمک خردمندان قوم تدوین کردند. در این زمان طایفه فرانکهای ریپوتر تحت فرمان کلودیس درآمدند و آداب و رسوم خود را حفظ کردند. تئودوریک پادشاه اوستراسیا نیز به طوایف تحت فرمان خود دستور داد که قوانین خود را مکتوب نمایند. بدین ترتیب قوانین و آداب و رسوم باواریاییها [۱] و ژرمنها که تحت تسلط و در قلمرو پادشاهی او بودند، نوشته شد. ژرمنها بر اثر مهاجرت چنین جمعیت کثیری ضعیف شده بودند، آنان پس از فتح همه سرزمینهای مقابل خود مجدداً به کشور آباء و اجدادی خود توجه کرده با اینکه خود از آن کشور برخاسته بودند در صدد تصرف آن درآمدند به این جهت در زمان تئودوریک سرزمین باویر و آلمان که جزء خاک ژرمن بود مجدداً به تصرف فرانکها درآمد. به احتمال زیاد قوانین قبایل تورینگنها [۲] در این زمان تدوین شده است. در زمان سلطنت شارل مارتل [۳] و پپین [۴] پادشاهان فرانک قبایل فریزون [۵] نیز تحت تسلط این دو پادشاه قرار گرفتند و آنها برای قبایل مزبور قانون نوشتند لذا قوانین فریزون در عهد سلطنت این دو پادشاه تدوین شده است. در زمان سلطنت «شارلمانی» سرزمین «ساکسون» به تصرف این پادشاه درآمد و بار دیگر قانونی نوشته شد که امور این قبایل را اداره نمایند و این همان قانون است

که هنوز ما داریم.

اگر به دو قانون اخیر یعنی قوانینی که «شارل مارتل» و «شارلمانی» نوشتند توجه شود معلوم می‌گردد که قوانین مزبور به وسیله فاتحین نوشته شده تا مقرراتی را بر مغلوبین تحمیل نمایند، در صورتی که قوانین ویزیگوتها و بورگوندیها و لومباردها که هر یک دولت و سلطنتی تشکیل دادند اینطور نبوده و آنها نخواستند رسوم و مقررات خود را بر ملل مغلوب تحمیل نمایند، بلکه از رسوم و مقررات ملل مغلوب پیروی کردند. در قوانین سالیک و فرانکهای ژرمن و آلمانها [۶] و قبایل تورینگن و فریزیا سادگی جالب توجهی مشاهده می‌شود که گرچه دارای خشونت است لیکن خشونت آن هم ناشی از سادگی روح قانونگذاران بوده که تحت تأثیر عوامل دیگری قرار نمی‌گرفتند.

قوانین مزبور بعداً هم چندان تغییر نکرد زیرا مللی که دارای آن قوانین بودند در سرزمین اصلی ژرمنها باقی ماندند و فقط فرانکها از آنجا خارج شدند، با این وصف قسمت مهم دولتهای فرانک در ژرمن تشکیل شد و به همین جهت قوانین آنها «قوانین ژرمن» بود ولی قوانین ملل «بورگوندیها» و لومبارد و ویزیگوت خیلی تغییر کرد و ملل مزبور به واسطه اقامت در مناطق جدید قسمت زیادی از قوانین خود را از دست دادند.

سلطنت بورگوندی چون زیاد طول نکشید قوانین آن زیاد تغییر نکرد و فقط در زمان «گوندبو» و سیژیس‌موند [۷] تغییراتی در قانون پیدا شد. این دو نفر آخرین پادشاه بورگوندی بودند و پس از آنها سلطنت بورگوندی از بین رفت. قوانین «لومباردها» نیز تغییراتی نکرده ولی چیزهایی بدان اضافه شد، به این طریق که زمامداران آنها از قبیل «روتاریس» و گریموآلدوس [۸] و لوئیت پراندوس [۹] و راشیس [۱۰] چیزهایی به قوانین لومبارد اضافه کردند، ولی آن را تغییر ندادند. اما قوانین ملت «ویزیگوت» خیلی تغییر کرد و سلاطین آنها این قوانین را جرح و تعدیل کرده و به وسیله روحانیان تغییر دادند.

سلاطین نژاد اولیه ملل مختلف فرانک بعد از ظهور مسیحیت قسمتهایی از «قوانین سالیک» و ژرمن را حذف کردند ولی اساس آن را باقی گذاشتند در صورتی که «قوانین ویزیگوتها» بکلی تغییر کرد. قوم بورگونی و بخصوص «ویزیگوت»

مجازات جسمانی را در قوانین خود پذیرفتند ولی سالیک و ریپوئر مجازاتهای جسمانی را نپذیرفتند. بورگونی و ویزیگوت چون در سرزمینهای جدید در معرض خطر بودند برای جلب دوستی سکنه سابق آن سرزمینها مجازات جسمانی را از لحاظ اخلاقی به طور تساوی برای غالب و مغلوب پذیرفتند ولی پادشاهان فرانک که از قدرت خود اطمینان داشتند بدین موضوع توجه نکردند. ساکسونها که تحت تسلط فرانکها میزیستند دارای اخلاق خشن بودند و همواره شورش می کردند و به همین جهت در قوانین آنها خشونت وجود دارد که عادتاً در قوانین مل فاتح یافت می شود ولی این خشونت در سایر ملل وحشی قدیم موجود نیست. در مجازاتهای مالی و مادی قوانین ساکسون روح قوانین ژرمن یافت می شود ولی در مجازاتهای بدنی آن روح یک ملت فاتح محسوس می گردد، اگر ساکسونها در کشور خود مرتکب جنایت می شدند، به مجازاتهای بدنی محکوم می گردیدند. ولی اگر همین جنایت را در خارج کشور خویش مرتکب می گردیدند آن وقت مطابق روح قانون ژرمن محاکمه می شدند و مجازات آنها مالی بود. تبه کاران «ساکسون» در کشور خودشان به هیچ وجه امان نداشتند حتی نمی توانستند در کلیسا هم بست بنشینند و حتماً بایستی به مجازات بدنی برسند. در زمان سلطنت «ویزیگوتها» روحانیان در دربار سلاطین این ملت قدرت و نفوذ بسیار داشتند و همواره امور مهمه کشور در شوراهاى اسقفها حل و فصل می شد. امروز هم تمام اصول و شرایع دادگاه تفتیش عقاید انگیزیسیون از قوانین ویزیگوتها اقتباس شده یعنی عمال محکمه تفتیش عقاید قوانینی را که سابقاً اسقفهای ویزیگوت وضع کرده بودند، امروز علیه یهودیان بکار می برند و اجرایی کنند. قوانین گوند بو پادشاه بورگونی برای ملت خودش علادنه بود و همچنین قوانین «روتاریس» پادشاه «لومبارد» و سایر پادشاهان این قوم عادلانه تر بوده است. اما قوانین ویزیگوت و خصوصاً قوانینی که چند نفر از سلاطین آنها به نام رسه سوئینتوس [۱۱] و شنداسوئینتوس [۱۲] و اژیکا [۱۳] وضع کردند اغلب موهوم و حتی ابلهانه بود و هیچ هدفی نداشته و سرپای قانون پرازان شاء مغلق و کلمات پوچ و بی معنی بوده است.

۲. تمام قوانین بر برها خصوصی بوده است

یکی از خصوصیات قوانین ملل وحشی اروپا این بود که قانون اختصاص به کشور و قلمرو مخصوصی نداشت، بلکه مختص به قبایل بود، در یک قلمرو بخصوص هر ملتی مطابق قانون خود محاکمه می شد، مثلاً فرانکها به واسطه قوانین فرانک و آلمانها به وسیله قوانین آلمان و بورگونیهها به وسیله قوانین بورگونی و رومیها به وسیله قوانین رومی محاکمه می شدند و نه تنها قوانین ملل فاتح متحدالشکل نبود، بلکه اگر ملتی ملت دیگر را مغلوب می کرد به فکر نمی افتاد که برای ملت مغلوب قانون وضع کند و آن قوانین را در کشور مفتوح جاری نماید.

من تصور می کنم علت این وضع، اخلاق و وضع زندگی متفاوت طوایف مختلف ژرمن بود. این طوایف به وسیله جنگلها و دریاچه ها و باتلاقها و رودخانه ها از یکدیگر جدا بودند. حتی به طوری که سزار در کتاب خود می نویسد، خیلی دوست می داشتند از هم جدا شوند و منفرداً زندگی کنند ولی بعدها به واسطه وحشتی که از رومیها داشتند ناچار شدند مجتمعاً زندگی کنند با این وصف در این زندگی اجتماعی باز هم هر فردی مطابق رسوم و آداب طایفه خود محاکمه می گردید. در جامعه بزرگ ژرمن هر قومی از لحاظ قانون آزاد بود و استقلال داشت و با اینکه بیشتر از یک وطن نداشتند لیکن شماره قبایل بسیار بود و هر قبیله مطابق قوانین و رسوم و آداب خود محاکمه می گردید.

هنگامی که ملل مختلف ژرمن به قصد جهانگشایی به راه افتادند این رسم قدیمی را با خود به ممالک مفتوحه بردند و رسم قوانین خصوصی را در آن نقاط نیز رعایت کردند. بدین جهت این رسم در اصول قانونی تمام ملل وحشی دیده می شود مخصوصاً در قوانین «ریپوئر» و در احکامی که پادشاهان نژاد اولیه قبایل صادر می کردند. رسم مزبور تأثیر خود را در فرامینی که هنگام سلطنت پادشاهان سلسله دوم قبایل فاتح صادر می گردید نیز ظاهر گشت و به موجب آن فرامین فرزندان از قوانین پدران و زنان از قوانین شوهران تبعیت می کردند و زنان بیوه که در زمان حیات شوهر از قوانین شوهران اطاعت می کردند پس از مرگ او به قوانین اولیه خویش رجوع می کردند. غلامان آزاد شده از قوانین ارباب و صاحبان خود پیروی می کردند و به علاوه هر کس اختیار داشت هر قانونی را که مایل است اختیار نماید

نوتاریوس [۱۴] اول پادشاه لمبارد اساسنامه‌ای نوشت که اختیار تبعیت هر نوع قانون برای افراد آزاد باشد.

۳. تفاوت اساسی بین قوانین سالیک و قوانین ویزیگوت و بورگوندى

در فصل اول کتاب گفته شد بورگونیه‌ها و ویزیگوتها بی طرف بودند. قوانین آنها بین افراد طوایف مختلف تفاوتی قائل نمی‌شد و هر دو را یک نوع محاکمه و مجازات می‌کردند ولی قوانین سالیک که از طرف فرانکها وضع شد بین یک نفر رومی و یک نفر فرانکی تفاوت بسیار قائل گردید. مثلاً به موجب قوانین «سالیک»، اگر شخصی یک نفر فرانکی و یا یک نفر وحشی از قبایل دیگر فرانک و یا شخصی که دارای قوانین فرانکی بود و تحت اداره این قانون می‌زیست به قتل می‌رساند می‌بایست دویست سو [۱۵] به بازماندگان او بپردازد و حال آنکه اگر این شخص یک نفر رومی آبرومند و ملاک را می‌کشت فقط صدسو به بازماندگان او می‌پرداخت و اگر مقتول یکی از افراد توده بود خونبها به چهل و پنج سو تقلیل می‌یافت و همچنین اگر مقتول رعیت خاص شاه یعنی جزو طبقه امرا و بزرگان کشور بود قاتل باید ششصدسو خونبها بپردازد ولی چنانچه یک نفر رومی که از وابستگان به دربار بود به قتل می‌رسید قاتل باید سیصدسو خونبها بدهد. بدین ترتیب قوانین سالیک بین یک رومی و یک فرانکی، یک متمول و یک صاحب اسم و رسم و یک شخص عادی تفاوت قائل بود ولو اینکه متمول یا فقیر هر دو از ملت فرانک باشند.

به موجب قوانین سالیک هر گاه شخصی برای قتل یکی از فرانکها مردم را جمع می‌کرد و آن شخص را در خانه‌اش به قتل می‌رساند می‌بایست ششصدسو به بازماندگان مقتول بدهد ولی اگر برای کشتن یک رومی آزاد یا غلام آزاد شده مردم را تحریک و اغوا می‌کرد سیصدسو باید بپردازد. باز به موجب قوانین سالیک اگر یک رومی یک نفر فرانکی را به زنجیر می‌انداخت و حبس می‌کرد باید سیسو جریمه بدهد ولی اگر یک نفر فرانکی این کار را در مورد یک رومی می‌کرد، بیش از پانزدهسو نمی‌پرداخت. اگر رومی اموال یک نفر فرانکی را غارت می‌کرد باید شصت و دوسو جریمه بدهد ولی اگر یک نفر فرانکی، همین عمل را در مورد یک رومی انجام می‌داد بیش از سیسو جریمه نمی‌داد. بدیهی است این تبعیضات

برای رومیها شاق بود.

با این وصف بعضی از مورخین می‌گویند حکومت فرانکها در کشور «گل» براساس دوستی و صمیمیت بین فرانکها و رومیها بوده است، در صورتی که اینطور نیست و فرانکها به رومیها دشمنی می‌کردند و رومیها به فرانکها عداوت داشتند. فرانکها پس از اینکه رومیها را با سلاح خود مطیع کردند به وسیله وضع قوانین شاق زندگی را بر آنها خیلی سخت کردند، پس نام این کار را نمی‌توان دوستی گذاشت و اگر به‌چنین چیزی قائل بشویم به آن می‌ماند که بگوییم «تاتارها» با آن صدماتی که به‌چینها پس از تصرف آن کشور زدند، دوست آنها بودند. گرچه بعضی از کشیشهای کاتولیک برای از بین بردن رقبای مذهبی خود با فرانکها گرم گرفتند که آنها را وسیله انجام مقصود خویش کنند ولی این موضوع دلیل این نمی‌شود که کشیشهای کاتولیک که خود از اهالی روم بودند خواسته باشند تحت تسلط فرانکها با دوستی زندگی نمایند، آنچه محقق می‌باشد این است که هر قدر فرانکها از رومیان مطمئن شدند و دانستند از طرف ایشان صدمه به آنها نمی‌رسد بیشتر در صدد اذیاء و آزار آنها برآمدند.

در هر حال نویسندگانی که عقیده به دوستی فرانکها و رومیها دارند و از جمله آبه‌دوبس [۱۶] نظریه خود را از مأخذ غیر صحیح اخذ کرده و به کتب شعرا و خطبا مراجعه کرده‌اند و حال آنکه در نوشتن تاریخ باید کتبی را مأخذ قرار داد که برای خوش آمد و تملق نوشته نشده و مبنی بر مبالغه نباشد.

۴. چرا حقوق رومی در قلمرو حکومت فرانکها از بین رفت لیکن در حوزه حکومت گوتها و بورگونديها باقی ماند؟

از مطالبی که گفتیم نکات دیگری روشن می‌شود:

کشوری که امروز به نام فرانسه موسوم است در لوای حکومت اولین نژاد قبایل وحشی که به «گل» هجوم آوردند و به وسیله قانون رومی معروف به قانون «تئودوسیوسی» و قوانین مختلفه سایر قبایل وحشی که در آن می‌زیستند اداره می‌شد، قبایل مزبور عبارت بودند از «فرانکها»، «ویزیگوتها»، «بورگونیا». در قلمرو حکومت فرانکها قانون «سالیک» برای فرانکها و قانون «تئودوسیوسی» برای رومیها اجرا

می‌شد ولی در قلمرو حکومت «ویزیگوتها» برحسب امر آلاریک [۱۷] پادشاه ویزیگوت خلاصه‌ای از قانون تئودوسیوسی را تدوین کردند که بدان وسیله اختلافات رومیها حل و فصل می‌شد لیکن اختلافات افراد قبایل «ویزیگوت» به وسیله قوانینی که ناشی از رسوم همان قبیله بود حل می‌شد، این قوانین را به دستور «آلاریک» پادشاه ویزیگوت تدوین کرده بودند.

اگر بخواهیم بفهمیم برای چه در قلمرو حکومت فرانکها قوانین سالیک رایج شد و قوت یافت و قوانین رومی از بین رفت و بالعکس در قلمرو حکومت ویزیگوتها قوانین رومی توسعه یافت باید به این نکته توجه کنیم که فرانکها قائل به تبعیض بودند، شخصی که تحت اداره قوانین سالیک می‌زیست و از قبیله فرانک بود مزایایی داشت که یک نفر رومی یا شخصی که تحت اداره قانون روم می‌زیست فاقد آن بود به این جهت مردم از قوانین رومی دست می‌کشیدند، تا تحت اداره قوانین سالیک زندگی کنند. اما در قلمرو حکومت ویزیگوتها چون قوانین قائل به تبعیض نبودند برای افراد قبیله ویزیگوت نسبت به رومیها مزایایی قائل نمی‌شدند، لذا جیتی نداشت که رومیها قوانین خود را ترک کرده و قوانین ویزیگوتها را اختیار نمایند این بود که قوانین خود را حفظ کردند. فقط روحانیان بودند که قوانین رومی را حفظ می‌کردند و از آن دست نمی‌کشیدند، زیرا ترک این قوانین برای آنها سودی نداشت به دلیل اینکه قوانین و فرامین مخصوص برای روحانیان وضع شده بود که از لحاظ پرداخت جریمه استیفای خسارت با فرانکها برابر بودند به این جهت روحانیان قوانین رومی را حفظ می‌کردند بخصوص که این قوانین از طرف امپراتوران مسیحی روم وضع شده و به حال آنها نافعتر بود.

به هر نسبتی که ما در تاریخ جلو می‌رویم این وضعیت بهتر ظاهر می‌شود. مثلاً قانون «گندبو» پادشاه «بورگونی» از لحاظ بی‌طرفی بر قانون ویزیگوتها رجحان داشت و بین افراد قبیله بورگونی و رومیها تفاوتی قائل نبود. از مقدمه این قانون چنین مستفاد می‌شود که نه تنها برای بورگونیها وضع گردید بلکه برای حل اختلافاتی که ممکن بود بین بورگونیها و رومیها تولید شود نیز وضع شده بود و در صورت اخیر اختلاف طرفین در دادگاهی که اعضایش به طور تساوی مرکب از رومی و بورگونی بود حل و تصفیه می‌شد. این موضوع از لحاظ وضع رسیدگی به امور بطوری که در

آن زمان مرسوم بود کمال لزوم را داشت (راجع به این موضوع در فصل ششم و هشتم و نهم کتاب سیام صحبت خواهیم کرد). به هر حال با این ترتیب قوانین رومی در بورگونی باقی مانده تا اینکه رومیها اختلافات فیما بین را در سایه آن قوانین حل و تصفیه نمایند، پس دلیل نداشت که رومیهای سرزمین بورگونی مثل رومیهای سرزمین فرانک قوانین خود را ترک کنند بخصوص که قوانین سالیک هم در سرزمین بورگونی رخنه نکرده و این موضوع از نامه‌ای که آگوبار [۱۸] به «لوئی لویو» نوشته است معلوم می‌شود. زیرا «آگوبار» از لوئی شکم بزرگ تقاضا می‌کرد که قوانین سالیک را در بورگونی رایج نماید. از این رو معلوم می‌شود که این قوانین در بورگونی رایج نبوده است. بالتجیه قوانین رومی هنوز هم در مناطقی که سابقاً جزء بورگونی بوده باقی است.

در اراضی قلمرو طوایف «گوت» حقوق رومی و همچنین حقوق گوتی باقی ماند ولی قوانین سالیک هرگز در این نقاط پذیرفته نشد. هنگامی که «پپن» و «شارل مارتل» مسلمین افریقا را از سرزمین گوتها راندند ایالاتی که به تصرف این سلاطین درآمدند تقاضا کردند قوانین و رسوم خود را حفظ کنند، این تقاضا مورد قبول سلاطین مزبور واقع شد و حال آنکه مخالف رسوم آن زمان بود، زیرا تمام قوانین جنبه شخصی و خصوصی داشتند و بالتجیه قانون رومی در این سرزمینها قانون اساسی و همیشگی شد. این نکته از فرمانی که شارل لوشو [۱۹] در سال ۸۶۴ مسیحی در شهر پیست [۲۰] صادر کرده است، معلوم می‌شود. در این فرمان نقاطی که دعاوی به وسیله قوانین رومی رسیدگی می‌شد با نقاطی که به وسیله آن قوانین رسیدگی نمی‌شد متمایز گردیده است. در مناطقی که به موجب آن فرمان قانون رومی اجرا می‌شد هم اکنون نیز قوانین رومی اجرا می‌شود، مثلاً در فرمان تصریح شده که در کدام یک از مناطق فرانسه دعاوی باید به وسیله رسوم محلی و در کدام مناطق به وسیله قوانین مصوبه مدون حل و تصفیه گردد. قبلاً گفتیم که در آغاز سلطنت قبایل وحشی تمام قوانین خصوصی بود و به همین جهت وقتی که فرمان «پیست» بین مناطقی که مطیع قوانین روم بودند با مناطق دیگر قائل به تفاوت شد باید این طور استنباط کرد که در مناطق مطیع قوانین روم مردم به طیب خاطر این قوانین را خواستار بودند و قانون دیگری نمی‌خواستند و همچنین در مناطق مطیع قوانین دیگر اکثر مردم خواهان

آن قانون بخصوص بودند و قانون رومی را نمی‌خواستند.

من می‌دانم که این مطالب در نظر مردم خیلی تازه جلوه می‌کند ولی علی‌رغم این تصور این حقایق خیلی قدیمی است و فرقی ندارد که از دهان من یا دیگری خارج شود، زیرا حقیقت از هر دهانی خارج شود شنیدنی و قابل قبول است.

۵. دنباله موضوع فصل قبل

قانون «گوندبو» مدتهای مدید در بورگونی باقی‌ماند در عین حال قانون رومی هم وجود داشت و حتی در زمان لوئی لویو این قانون باقی بود و این موضوع هم از نامه «آگوبار» که به لوئی نوشته و سابقاً بیان کردیم واضح می‌گردد. گرچه در زمان صدور فرمان «پیست» سرزمین قبایل «ویزیگوت» در زمره مناطقی محسوب می‌شده که قوانین رومی در آن اجرا می‌شده است، با این وصف قانون ویزیگوت در آن سرزمین رواج داشت و این موضوع از شورایی که در سال ۸۷۸ میلادی یعنی چهارده سال بعد از صدور فرمان «پیست» در شهر ترویس [۲۱] در زمان سلطنت لوئی لوبک [۲۲] منعقد شده معلوم می‌شود.

با گذشت زمان قوانین «گوتها» و بورگونیها به علل عمومی که در فصل نهم و دهم و یازدهم این کتاب ذکر خواهد شد در کشورهای آنها از بین رفت و این علل در همه جا قوانین خصوصی ملل وحشی را از بین برد.

۶. چگونه حقوق رومی در سرزمین لمباردها از بین رفت و محفوظ ماند؟

اصولی که سابقاً گفتم همه جا با حقیقت مطابقت دارد و اینک شاهد دیگری برای تأیید آن می‌آورم. قوانین لمباردها که در ایتالیا بودند بی‌طرفانه بود بنابراین علتی وجود نداشت که رومیها آن قوانین را اختیار و قوانین خود را رها کنند به این جهت حقوق رومی در سرزمین ایتالیا دوش به دوش قوانین لمبارد باقی‌ماند و حتی گاهی اتفاق افتاد که قوانین لمبارد تحت الشعاع قوانین رومی قرار گیرد و در واقع جنبه قانون یک ملت فاتح را از دست بدهد. گرچه هنوز بزرگان لمبارد از قوانین خودشان تبعیت می‌کردند مع ذلک اکثر شهرهای ایتالیا رژیم جمهوری را اختیار کردند و از قوانین رومی تبعیت کردند و بزرگان لمبارد هم قرین انحطاط شده و رفته رفته از

بین رفتند (در این خصوص به نظریات «ماکیاول» راجع به انحطاط نجبای فلورانس مراجعه شود). مردم در جمهوریهای جدید تمایل زیادی به قبول قوانین لمبارد نشان ندادند و از قوانینی که رسم دوئل را مشروع می دانست و نتیجه برقراری اصول شوالیه ها بود متنفر بودند. از آن پس روحانیان مسیحی که نفوذ آنها در ایتالیا خیلی زیاد بود و تحت تبعیت قوانین رومی می زیستند، فزونی گرفتند و آنهایی که مطیع قوانین لمبارد بودند روزبه روز کمتر می شدند.

ضمناً باید دانست که قوانین لمبارد عظمت قوانین رومی را نداشت و مثل آن قوانین مردم روم را به یاد سلطه و قدرت دیرین و زمانی که بر دنیا تسلط داشتند نمی انداخت. وقتی که شهرهای ایتالیا رژیم جمهوری را انتخاب کردند قوانین رومی و لمبارد با رژیم این شهرها موافقت کرده و مکمل قوانین آنها شد ولی قوانین لمبارد به واسطه محدود بودن نمی توانست این خاصیت را داشته باشد و حال آنکه قوانین رومی به واسطه توسعه و احاطه ای که داشت این مزیت را دارا بود و تنها شامل یکی دو شهر نبوده بلکه شامل تمام شهرها می شد.

۷. چگونه حقوق رومی در اسپانیا از بین رفت؟

در اسپانیا وضع دیگری پدید آمد یعنی قوانین ویزیگوت باقی ماند اما قوانین رومی از میان رفت. بدین ترتیب که ابتدا دو نفر از پادشاهان آن سرزمین به نام «شنداسوئینتوس» و «رسه سوئینتوس» قوانین را تحریم کردند و حتی اجازه ندادند در محاکم این قوانین را به زبان آورند و ضمناً ممنوعیت ازدواج بین گوتها و رومیها را هم لغو کردند زیرا قانون منع ازدواج بین این دو دسته بزرگترین علت اختلاف بود.

گرچه سلاطین «ویزیگوت» قوانین رومی را در اسپانیا لغو کردند مع ذلک این قوانین در املاکی که سلاطین نامبرده در «گل» جنوبی داشتند رایج بود. این سرزمینها که دور از مرکز سلطنت بودند، استقلال زیادی داشتند و بطوری که از تاریخ واما [۲۳] پادشاه اسپانیا که در سال ۷۱۲ میلادی به تخت نشست، مستفاد می شود سکنه این سرزمین پس از شورش که کردند از قوانین رومی تبعیت نمودند و قوانین «گوتها» در آن نقاط رواجی نداشت زیرا قوانین «اسپانیا» با وضع زندگی

آنها مناسب نبود از این جهت هواخواه قوانین روم بودند که می خواستند بدان وسیله نائل به استقلال شوند به علاوه قوانین «شنداسوئیتوس» و «رسه سوئیتوس» حاوی مقررات سختی علیه یهودیان بود که در گل جنوبی خیلی بانفوذ بودند بطوری که نویسنده تاریخ شاه «وامبا» این سرزمینها را ملک یهودیان می داند. به هر حال آنچه محقق است این است که وقتی مسلمین به افریقا آمدند مردم هواخواه مسلمین شدند و از آنها دعوت کردند، شک نیست که این دعوتها از طرف رومیها و یهودیها بعمل آمد. پس از آمدن مسلمین به افریقا گوتها که قبلاً ملت فاتح بودند تحت فشار قرار گرفتند و از شدت وحشت به منطقه گل ناربن [۲۴] واقع در اسپانیا پناه بردند یعنی به نقطه ای پناه بردند که هنوز در مقابل مسلمین دفاع می کردند. از مجموع این اتفاقات نتیجه آن شد که شماره آنهايي که در گل جنوبی تحت اداره قوانین و مقررات «ویزیگوتها» می زیستند باز هم کمتر گردید.

۸. يك سند قلبی [۲۵]

نویسنده بیچاره «بندیکتوس لویتا» [۲۶] دچار اشتباه غریبی شده و قانون ویزیگوتها را دایر بر منع استعمال قوانین رومی ناشی از صدور فرمان یکی از سلاطین فرانک دانسته و حتی بعد از او این دستور مندرج در یک سند قدیمی را منسوب به «شارلمانی» کرده است. بندیکتوس لویتا با این اشتباه یک قانون خصوصی را مبدل به قانون عمومی کرده و گویی می خواسته حقوق رومی را در تمام دنیا لغو نماید.

۹. چگونه قوانین بربرها و اسناد قدیمی از بین رفت؟

قوانین «سالیک»، «بورگونی»، «ریپوئر»، «ویزیگوت» بتدریج در فرانسه از رواج افتادند و علمی که باعث از بین رفتن آنها شد از این قرار است:

اشرافیت بتدریج موروثی شد و فرزندان اشراف بتدریج زیاد شدند و از آن پس رسومی به وجود آمد که قوانین مذکور با آنها تطبیق نمی شد. گرچه روح قوانین گذشته که عبارت از گرفتن جریمه و خسارت باشد باقی بود و بسیاری از دعاوی را با گرفتن خسارت و جریمه، حل و فصل می کردند ولی اصول آن تغییر کرد و به همین جهت از طرف اشراف احکام بسیاری صادر می شد که میزان جرم را در دادگاه

کوچک قلمرو اشرافیت تعیین می کردند و اگر از نص قوانین گذشته اطاعت نمی کردند از روح آنها تبعیت می کردند.

به علاوه کشور فرانسه منقسم به حوزه های اشرافیت کوچک و متعدد شده بود که مطابق اسلوب ملوک الطوائفی اداره می شدند یعنی وحدت سیاسی نداشتند، به همین جهت خیلی مشکل بود در تمام این مناطق اشراف نشین قانون متحدالشکلی را اجرا کرد. به واسطه برقرار شدن اسلوب ملوک الطوائفی رسم گذشته که مأمورانی برای نظارت بر اجرای قانون و عدالت می فرستادند از بین رفت و حتی بطوری که از احکام آن دوره مستفاد می شود وقتی سلاطین به موجب اوامر خویش تیول و اشراف جدیدی به وجود می آوردند حق فرستادن ناظر و نماینده را در حوزه های آن اشراف از خود سلب می کردند. وقتی سراسر کشور مبدل به حوزه های اشراف شد، دیگر نظار و مأموران سابق از کار افتادند و قانون واحد و مشترک نیز از بین رفت زیرا هیچ کس نمی توانست از قانون واحد و مشترکی تبعیت نماید.

این بود که «قوانین سالیک، بورگونی، ویزیگوت» مورد بی اعتنائی قرار گرفت و این عدم توجه که از نسل دوم اشراف آغاز شده بود در نسل سوم به جایی رسید که کسی از قوانین مذکور صحبتی نمی کرد. در نسل های اول و دوم اشراف، غالباً طبقات ممتاز ملت یعنی اشراف و کشیشان را جمع می کردند و منظور از این اجتماع این بود که برای اسقفها حدودی قائل شوند، زیرا روحانیان طبقه ای بودند که می خواستند مافوق همه باشند و واجد امتیازات مخصوص بشوند. قوانینی که در این مجامع وضع می شد و بدتصویب شاه می رسید، همان است که ما امروزه به نام سند می خوانیم. این اسناد یا مجموعه آییننامه ها کم و بیش سبب می شد که در حوزه های اشراف قوانین صورت مشترک و واحدی داشته باشد ولی بعداً که قوانین مربوط به اشراف وضع شد و قسمتی از اموال کلیسا به موجب قوانین اشراف اداره گردید و بین روحانیان جدایی زیادتری پیدا شد دیگر روحانیان برای اصلاح قوانین اقدامی نمی کردند، زیرا دیگر یگانه مصلح نبودند و نمی خواستند در اصلاح قوانین شریک داشته باشند. بالاخره وقتی روحانیان به جای اسناد قوانین کلیسا و تصویب نامه های پاپ را که مبدأ عالیت و پاکتری می پنداشتند به صورت قانون پذیرفتند و به واسطه توسعه اصول اشرافیت و فتوٰه الیسم [۲۷] سلاطین ناظرانی به ولایات

برای اجرای قوانین نفرستادند و اسناد که تنها وسیله یگانگی قوانین بود از بین رفت بطوری که در نسل سوم اشراف دیگر کسی نام اسناد را نشنید.

۱۰. دنباله موضوع فصل قبل

چون به قوانین «لمبارد»، «سالیک» و «باواریا» [۲۸] چندین سند اضافه شده، بعضیها خواسته اند علت افزودن این اسناد را به قوانین مزبور بدانند. برای فهم این علت باید بدین نکته توجه کرد که اسناد بر چند قسم بوده؛ یک قسم آن جنبه سیاسی و قسم دیگر جنبه اقتصادی و بعضی جنبه روحانی داشته و قسمتی هم مربوط به مسائل مدنی بوده است، نوع اخیر به قوانین افراد هر ملتی ارتباط داشته است و به همین جهت آنها را به قوانین مدنی ملل مختلف ملحق می کرده اند. پس علت الحاق اسناد به قوانین لمبارد و غیره به واسطه ارتباطی بوده که بین این اسناد و قوانین مذکور وجود داشته است و اما اینکه گفته اند در آنها برخلاف قانون رومی چیزی تدوین نشده، این موضوع هم حقیقت دارد زیرا آنچه از اسناد که مربوط به جنبه های اقتصادی و سیاسی و روحانی بوده اساساً ارتباطی به قانون رومی نداشته و به کلی غیر از آن بوده، بنابراین مخالف آن محسوب نمی شده، آن قسمت از اسناد هم که جنبه مدنی داشته با قوانین ملل وحشی مربوط بوده نه با قوانین رومی و قوانین مزبور را کسر و اضافه و یا جرح و تعدیل می کرده است ولی به عقیده من این اسناد که به قوانین ملحق شد روح و فلسفه سند قدیمی را از بین برد همانطور که غالباً خلاصه کتاب اصل کتاب را از بین می برد.

۱۱. سایر علل از بین رفتن قوانین بربرها و قوانین رومی و اسناد قدیمی

وقتی که طوایف ژرمن امپراتوری روم را فتح کردند دیدند در آنجا نوشتن مرسوم است، آن وقت به تقلید از رومیها رسوم و آداب خود را نوشته و به صورت قانون درآوردند ولی در دوره های انحطاط که پس از سلطنت «شارلمانی» پیش آمد و تهاجم «نورماندها» و جنگهای داخلی سبب شد که طوایف فاتح یعنی طوایف ژرمن در ظلمات جهل و نادانی که از آن خارج شده بودند، دوباره فرو رفتند و خواندن و نوشتن را فراموش کردند. این فراموشی سبب گردید که قوانین نوشته شده طوایف

ژرمن و قوانین رومی و اسناد نیز فراموش شود ولی در ایتالیا به واسطه حکومت «پاپها» و امپراتوران یونانی و وجود شهرهای بازرگانی رسم نوشتن باقی ماند و کشور «گل» هم به واسطه مجاورت با ایتالیا از این مزایا بی نصیب نماند و حقوق رومی در آنجا هم باقی ماند بخصوص که حقوق مزبور در این منطقه یک نوع قانون ارضی و امتیاز مخصوصی محسوب می گردید. اما در اسپانیا نیز به علت فراموشی خط قوانین «ویزیگوتها» در محاق فراموشی افتاد.

وقتی که قوانین در نقاط مختلف از بین رفت متدرجاً رسوم و آداب استقرار یافت و جانشین قوانین شد و بر اثر برقراری آداب و رسوم قوانین خصوصی گذشته هم به محاق نسیان افتاد. قرار و مدارها و آنچه را که «رسم فردا» [۲۹] می خواندند بیشتر بر مبنای آداب و رسوم تنظیم شد. بدین ترتیب همانطور که هنگام برقراری سلطنت قبایل ژرمن آداب و رسوم را مبدل به قوانین مکتوب و مدون کردند در این موقع هم قضیه معکوس شد و از قوانین مدون به سوی آداب و رسوم عدول کردند.

۱۲. رسوم محلی و تحولات قوانین بربرها و حقوق رومی

به موجب مدارکی که در دست است معلوم می شود که در بین نژاد اول و دوم ملل وحشی رسوم محلی وجود داشته است [۳۰] در این مدارک راجع به رسوم محلی و رسوم قدیمی و آداب و رسوم به طور مطلق و رسوم و قوانین صحبت می شود. بعضی از مصنفین تصور کرده اند آنچه در این مآخذ به نام رسوم خوانده شد همانا قوانین ملل وحشی بوده و آنچه را که در این مآخذ به نام قانون خوانده اند همانا قوانین رومی بوده است و حال اینکه اینطور نیست. در برخی از منابع و مدارک آورده اند که «پپن» دستور داد در هر نقطه که قانون نیست باید از رسوم محلی تبعیت کرد، لیکن رسوم محلی نباید بر قانون رجحان داشته باشد. حال اگر بگوییم حقوق رومی بر قوانین ملل وحشی رجحان داشته صریحاً علیه مآخذ قدیمی اظهار عقیده کرده و حتی برخلاف قوانین ملل وحشی اظهار نظر کرده ایم که خلاف این را می گویند، از طرفی هم نباید گفت این رسوم همان قوانین ملل وحشی بوده بلکه قوانین مزبور نظیر قوانین شخصی باعث ایجاد رسوم گردیده است. مثلاً «قانون سالیک» یک قانون خصوصی بود ولی در نقاطی که محل اقامت فرانکهای «سالیک» بود در

عین خصوصی بودن جنبه قوانین کشوری را به خود می گرفت و خصوصی نمی شد مگر نسبت به فرانکهای که در جای دیگر اقامت داشتند. حالا اگر در نقطه ای که قانون سالیک قانون کشوری بود یک عده آلمانی و بورگونی و غیره زندگی می کردند و اختلافاتی حاصل می شد، این اختلافات مطابق قوانین خصوصی آلمانیها و بورگونیها حل و تصفیه می گردید، آن وقت احکام جدید دادگاهها که بر طبق قوانین خصوصی بود آداب و رسوم جدیدی در کشور به وجود می آورد، حالا می فهمیم برای چه «پین» حکمی را که گفتیم صادر کرد زیرا این رسوم و آداب شامل فرانکهای سالیک هم می شد، آنها هم تحت نفوذ این آداب در کشور خودشان قرار گرفتند ولی البته این آداب و رسوم هرگز بر قانون سالیک که قانون کشوری بود رجحان نداشت.

به این طریق در هر نقطه یک قانون کشوری بود که بر رسوم و آداب رجحان داشت و در عین حال آداب و رسومی هم بود که گاه مکمل قانون می گردید و زمانی با قانون تصادم می کرد و گاهی هم مکمل قوانین غیر کشوری می گردید، مثلاً اگر در یک نقطه که قوانین سالیک قوانین کشور بود یک نفر بورگونی مطابق قوانین خودش محاکمه می شد و قانون بورگونی ماده مخصوصی برای حل و فصل دعوی و یا صدور مجازات نداشت آن وقت مرد بورگونی مطابق رسوم محل محاکمه می شد. در زمان «پین» آداب و رسوم ضعیفتر از قوانین بود ولی بزودی بر آن رجحان یافت و آن را از بین برد و چون همواره نظامات و مقررات عبارت از دوایی است که درد کنونی را نشان می دهد، معلوم می گردد که در زمان پین هم مردم آداب و رسوم را بر قوانین ترجیح می دادند.

از آنچه گفتیم معلوم می شود که به چه علت حقوق رومی به زودی تبدیل به قانون ارضی و کشوری گردید. این را در فرمان پیست ملاحظه کردیم و این را که چگونه قانون گوتی رواج نیافت در فتوای ترویس [۳۱] دریافتیم در این زمان قانون رومی به قانون شخصی و عمومی تبدیل شده بود در حالی که قانون گوتی یک قانون شخصی خصوصی محسوب می شد. و در نتیجه قانون رومی به واسطه عمومیت خود در حکم قانون کشوری به کار می آمد. ولی باید فهمید چه شد که در نتیجه بی سواد، قوانین خصوصی ملل وحشی همه جا از بین رفت در صورتی که قانون رومی به عنوان قانون کشوری در کشورهای ویزیگوت و بورگونی باقی ماند؟ آری

نه تنها قوانین خصوصی بر اثر بی‌سوادی از بین رفت بلکه قانون رومی هم گرفتار همان سرنوشت شد. در غیر این صورت در ایالاتی که قانون رومی قانون‌کشی محسوب می‌شد باید با قوانین تئودوسیوسی مصادف می‌شدیم و حال آنکه اکنون در آن ولایات قانون «یوستینیانوس» جاری است. پس در آن ولایات قوانین رومی با قوانین مکتوب از بین رفت و فقط نامی از آن قوانین در آن کشورها باقی‌ماند و در عین حال خاطراتی از عشق و علاقه به قانون رومی در اثر تمایلات طبیعی در قلوب بجا مانده بود و به همین جهت است که وقتی قانون رومی «یوستینیانوس» ظاهر شد باز آن را پذیرفتند و به عنوان قانون در ایالات گوت و بورگونی پذیرفته شد و حال آنکه در سایر قلمروهای فرانک آن را به عنوان استدلال و یا اندرز تلقی می‌کردند نه قانون.

۱۳. تفاوت قوانین سالیک با قوانین ریپوئر و سایر طوایف بربر

قانون سالیک دلایل منفی را به هیچ وجه نمی‌پذیرفت یعنی به موجب آن مقررات شخصی که دعوی می‌کرد و یا شخصی را متهم می‌نمود باید دعوی خود را ثابت نماید، ضمناً تنها انکار کردن متهم را تبرئه نمی‌کرد. این موضوعی است که تقریباً در قوانین تمام ملل دنیا مشاهده می‌شود ولی قوانین ریپوئر دلایل منفی را می‌پذیرفت و از این حیث روح آن قوانین با قانون سالیک تفاوت داشت.

به موجب قوانین ریپوئر اگر شخصی متهم به گناهی می‌شد و یا از او ادعایی می‌کردند، می‌توانست در بسیاری از موارد با ایراد سوگند در حضور شهود بی‌گناهی خود را ثابت نماید ولی به نسبت اهمیت موضوع شماره شهود زیاد می‌شد و تا هفتاد و دو نفر می‌رسید. قوانین آلمانیها، باواریاییها، لمباردها، تورینگنها، فریزیاییها، ساکسونها، بورگونیها نیز مطابق روح قانون ریپوئر تدوین شده بود.

گفتیم که قوانین سالیک دلایل منفی را نمی‌پذیرفت، با این وصف بعضی موارد وجود داشت که دلایل منفی پذیرفته می‌شد ولی به تنهایی و بدون وجود دلایل مثبت قابل قبول نبود یعنی صرفاً انکار را نمی‌پذیرفتند. طرز عمل در این مورد از این قرار بود که مدعی شهود خود را می‌آورد و آنها ادای شهادت می‌کردند آن کسی هم که متهم و منکر بود شهود خود را می‌آورد، آنها نیز ادای شهادت

می کردند و قاضی حقیقت را بین اظهارات شهود یافته و حکم صادر می کرد. این رسم هم اکنون در انگلستان جاری است. اینگونه عمل با اسلوب قوانین ریپوتر و سایر قوانین طوایف برابر اختلاف داشت، زیرا در این قوانین متهم سوگند یاد می کرد که گناهکار نیست و از خویشاوندان خود تقاضا می کرد بریگناهی او سوگند یاد نمایند، این قبیل قوانین برای مللی خوب است که سادگی جزو صفات درونی آنها باشد و نتوانند دروغ بگویند به همین جهت بود که قانونگذاران بعداً در قوانین سالیک و ریپوتر اصلاحاتی کردند که مردم نتوانند از این مقررات سوءاستفاده نمایند.

۱۴. تفاوت‌های دیگر

قانون «سالیک» جنگ تن به تن دوئل [۳۲] را جائز نمی دانست و اجازه نمی داد دلیل حقانیت را در موفقیت دوئل بدانند ولی قانون «ریپوتر» و تقریباً تمام قوانین برابر جنگ تن به تن را برای ارائه دلیل و ثبوت حقانیت جائز می شمردند. به عقیده من مجاز شمردن دوئل طبعاً ناشی از قوانینی شد که دلایل منفی و انکار را جائز می شمردند، زیرا وقتی شخصی ادعای حقی کرد و دید طرف او به استناد انکار و یا ایراد سوگند از ادای حق وی استنکاف دارد در این صورت برای مدعی که مرد پیکار بود چاره‌ای باقی نمی ماند جز اینکه جبراً احقاق حق خود را بنماید و طرف را دعوت به پیکار انفرادی کند. ولی در قانون سالیک چون ادله منفی و انکار مورد قبول نبود احتیاجی نداشتند که متوسل به ارائه دلیل به وسیله دوئل شوند. در صورتی که بالعکس قوانین ریپوتر و سایر طوایف برابر چون ادله منفی و انکار را می پذیرفتند ناچار شدند اصول پیکار تن به تن را برای ثبوت حقانیت برقرار نمایند. اگر خوانندگان به مقرراتی که «گوندبو» پادشاه «بورگونی» راجع به این موضوع وضع کرده مراجعه نمایند خواهند دید که وضع آن مقررات ناشی از ماهیت طبیعی موضوع بوده زیرا نظر قانونگذار این بود شخصی که می خواهد از سوگند سوءاستفاده کند نتواند موفق شود.

در ایالت «لمبارد» به موجب قانون «روتاریس» مقرر شد شخصی که برای برائت خویش متوسل به سوگند شده دیگر به جنگ انفرادی دعوت نشود و بعدها

این رسم قانونی توسعه یافت لیکن به طوری که در فصل هیجدهم این کتاب بیان خواهیم کرد از رواج این رسم معایی برخاست و ناچار شدند به رسم قدیم برگردند.

۱۵. تفکر

ممکن است بر من ایراد بگیرند و بگویند بر اثر تغییراتی که در قوانین بربرها حاصل شد و مقرراتی که بدانها الحاق گردید و نیز اسناد قدیمی چیزهایی هست که نشان می دهد رسم دوئل ناشی از قبول ادله منفی و انکار نبوده است. من این نکته را تا اندازه ای قبول کرده و موافقت دارم که در طی قرون عدیده ممکن است کیفیت بخصوصی باعث برقراری بعضی از قوانین شده باشد، ولی در اینجا صحبت مربوط به کلیات روح قوانین ملل ژرمن است و در خصوص مبدأ و ماهیت آنها گفتگو می کنم و از رسوم قدیم این ملل سخن می رانم که سپس به وسیله قوانین آنها مسجل و برقرار گردیده و لازم الاجرا شده و غیر از این صحبت چیز دیگری در میان نیست.

۱۶. قوانین سالیك امتحان با آب جوش را برقرار کرد

در قانون سالیك مقرر بود متهم برای اثبات بی گناهی خود باید دست در آب جوش بگذارد تا اگر دستش نسوخت بی گناهی اش اثبات شود ولی چون ابراز چنین دلیلی خیلی سخت بود قانون وسیله ای برای تعدیل آن یافته بود. بدین ترتیب شخص متهم که حاضر نمی شد دست خود را در آب جوش بگذارد می توانست با رضایت مدعی خود دستش را خریداری نماید در این صورت مدعی در قبال دریافت مبلغی پول، شهادت و سوگند چند نفر شاهد را که برای بی گناهی متهم قسم می خوردند می پذیرفت این یکی از موارد مخصوص قانون سالیك بود که دلیل منفی و انکار پذیرفته می شد.

اثبات بی گناهی به وسیله گذاشتن دست در آب جوش همان طور که گفتیم سخت بود از طرف دیگر قبول دلیل منفی با سوگند شهود و انکار متهم یک نوع رسم و مقرراتی بود که قانون قبول و تحمیل می کرد ولی تجویز نمی نمود و در واقع وسیله ای در دسترس مدعی گذاشته بود که با رضایت خویش از متهم بگذرد و انکار

طرف را قبول کرده و در عین حال خسارت خود را جبران نماید. همچنین مدعی می‌توانست مطلقاً از حق خود صرفنظر کرده و شکایت نکند. علت اینکه قانون این وسیله تعدیل را در دسترس طرفین می‌گذاشت این بود که متهم از ترس شکنجه و مدعی با قید دریافت پول و تحصیل سود از شکایت و دعوی صرفنظر کرده و باهم آشتی می‌کردند. بدیهی است پس از آن طرفین از یکدیگر راضی می‌شدند و پی کار خود می‌رفتند و دیگر دوئل نمی‌کردند. بنابراین نباید تصور کرد که رسم دوئل ناشی از این ماده قانون سالیک می‌باشد.

۱۷. طرز تفکر اجداد ما

خیلی غریب است که اجداد ما به این طریق شرافت و ثروت و حیات افراد را متعلق به چیزهایی کرده بودند که مربوط به عقل و دلیل نبود بلکه با تصادف و برخورد ارتباط داشت و لاینقطع دلایلی را مورد استنباط قرار می‌دادند که هیچ چیز را ثابت نمی‌کرد، نه با جنایت، نه با برائت و نه با بی‌گناهی وابستگی داشت.

ولی به طوری که «تاسیت» می‌گوید: ژرمنها که مطیع این اوهام نبودند، آزادی بیشتری داشتند و حتی می‌توان گفت دارای آزادی مطلق بودند و خانواده‌ها برای قتل و سرقت و ناسزا مبادرت به جنگ می‌کردند. بعداً ژرمنها این رسم را تغییر دادند به این طریق که برای این جنگها قائل به آداب و رسوم شدند و مقرر شد جنگها برحسب دستور و مقابل چشم قضات صورت گیرد. بدیهی است این ترتیب بوضع سابق ترجیح داشت زیرا آزادی مطلق پیکار و قتل نفس را محدود می‌کرد. همانطور که امروز ترکها در طی جنگهای خانگی خود معتقدند که جبهه غالب با تأییدات خداوند نائل به فتح شده و «غلبه» دلیل بر حقانیت اوست ژرمنها نیز پیروزی فاتح را دلیل بر حقانیت او می‌دانستند و معتقد بودند دست باطنی به این وسیله جنایتکار و یا غاصب را تنبیه کرده است.

تاسیت می‌گوید: هرگاه یکی از قبایل ژرمن می‌خواست با قبیله دیگر بجنگد بدو سعی می‌کرد چند تن از افراد آن قبیله را اسیر نماید. آن وقت اسرا را با چند نفر از جنگجویان خود به جنگ و می‌داشت و اگر در این پیکار غالب می‌شد عقیده داشت در جنگ با قبیله مزبور نیز فاتح خواهد شد. با رعایت این نکته که جنگ

تن به تن در یک جنگ بزرگ و عمومی مؤثر است و بالنتیجه مانع یک جنگ عمومی خواهد شد و به اختلافات کلی خاتمه خواهد داد طبعاً این فکر در افراد قبایل ژرمن پیدا می شد که جنگ تن به تن به اختلافات فردی نیز خاتمه می دهد یعنی می توان اختلافات فردی را هم به وسیله جنگ تن به تن حل و تصفیه کرد.

«گوندبو پادشاه بورگونی» از سلاطینی بود که بیش از دیگران رسم جنگ تن به تن و پیکارهای فردی را توسعه داد، در قانونی که برای پیکار وضع کرده علت آن را هم ذکر نموده و چنین می گوید: «منظور ما این است که اتباع ما روی مسائلی که تاریک و مبهم است سوگند یاد نکنند و یا در مورد قضایای روشن و محقق ناچار به سوگند دروغ نشوند.» بدین ترتیب در حالی که روحانیان با رسم پیکارهای فردی مخالف بودند و قوانین مربوط به آن را کفر می دانستند پادشاه بورگونی رسم سوگند و قانون مربوط به آن را ناپسند و کفر می دانست.

باید متوجه بود این موضوع که «پیشینیان حقانیت را موفقیت در جنگ تن به تن و اصولاً در جنگ می دانستند» بدون علت نبوده و بلکه آزمایشهای زندگی این نکته را بر آنها روشن کرده بود، زیرا قبایل ژرمن همگی جنگجو بودند و بلکه می توان گفت یگانه صفت آنها جنگجویی بود و در چنین جامعه ای اشخاص ترسو طرف نفرت عامه قرار می گرفتند و هر کس ترسو بود نشان می داد معایب دیگری هم دارد و مطابق رسوم و آداب عمومی تربیت نشده و در کودکی اصول تعلیمات کلی را نیاموخته و به شرافت و آبرو پایبند نمی باشد. یک مرد ترسو در چنین جامعه ای یک مرد غیرعادی بود و ظاهر می ساخت که به نفرت عمومی اهمیت نمی دهد و سعی ندارد مورد توجه و تکریم عموم واقع گردد. در چنین جامعه ای همین قدر که فردی دارای پدر و مادر حساسی باشد طوری تربیت می شود که به شرافت و آبرو اهمیت بدهد و طبعاً برای حفظ شرافت و دفاع از حیثیات خویش زورمند و با همت بار خواهد آمد. به علاوه در جامعه جنگجو که زورمندی و همت و غیرت و شجاعت مورد تکریم است جنایات و اعمال ناشایسته غالباً و بلکه همیشه ناشی از حيله و تزویر و ترس می باشد. این بود که دلیل حقانیت را جنگ یعنی ابراز شجاعت و غیرت و همت قرار داده بودند.

و اما اینکه به چه جهت متهمین را وادار می کردند دست خود را در آب جوش

و یا روی آهن گذاخته بگذارند و سپس دست آنها را در کیسه بسته و سرکیسه را می‌بستند و اگر تا سه روز آثار سوختگی روی دست ظاهر نمی‌شد به برائت متهم رأی می‌دادند، این موضوع هم ناشی از عادت این قبایل به کارهای سخت بوده است جامعه و یا ملتی که دائماً مشغول به کار بردن سلاح است طبعاً دارای دستهای زبر و خشن می‌شود و بعید نیست که خشونت پوست دست به جایی برسد که آب‌جوش در آن تأثیر ننماید و اگر تأثیر کرد آن وقت نشان خواهد داد صاحب دست بی‌طاقت است. جای دور نرویم اکنون کشاورزان ما که دستهای خشن دارند آهن نسبتاً گذاخته را به دست می‌گیرند بدون اینکه آثار سوختگی روی دستشان ظاهر شود. و اما زنها آنها بی‌کی که کار می‌کردند می‌توانستند دست خود را در آب‌جوش بگذارند بدون اینکه علائم سوختگی روی دست ظاهر شود، خانمهای محترم نیز همواره حامی داشتند و جوانمردانی یافت می‌شدند که از آنها دفاع می‌کردند و برای حمایت آنها پیکار می‌نمودند و یا دست خود را به جای آنها در آب‌جوش می‌گذاشتند.

مطابق قانون طایفه «تورینگن» که یکی از قبایل ژرمن بود اگر زنی متهم به خیانت نسبت به شوهر خود می‌گردید می‌بایست برای اثبات بی‌گناهی و عقیف بودن خود دست خویش را در آب‌جوش بگذارد ولی این رسم وقتی اجرا می‌شد که جوانمردی برای حمایت از این زن یافت نشود که برای حفظ آبروی او پیکار نماید. در «قبیله ریپوتر» رسم دست گذاشتن در آب‌جوش برای اثبات بی‌گناهی زن وقتی اجرا می‌گردید که زن نتواند شهودی برای اثبات بی‌گناهی خود بیاورد، در این صورت از گذاشتن دست در آب‌جوش معاف می‌گردید. حال اگر زنی یافت می‌شد که هیچ یک از اقوام و خویشاوندان برای دفاع و حمایت او اقدام نمی‌کردند و یا مرد متهمی نمی‌توانست برای اثبات بی‌گناهی خود شهود بیاورد، همین موضوع بذاته آن زن و یا آن مرد را محکوم به گناهکاری می‌کرد.

بنابراین در آن ایام که مأخذ بی‌گناهی گذاشتن دست در آب‌جوش و یا به دست گرفتن آهن گذاخته و جنگ تن به تن بود این قوانین بقدری با وضع زندگی و آداب و رسوم مردم مناسبت داشت که برخلاف ظاهر آن آنقدر ظالمانه نبود، گرچه قوانین سختی محسوب می‌شد ولی آثار ناشی از آن چندان از مردم سلب حق نمی‌کرد.

۱۸. چگونه برای اثبات حقانیت رسم پیکار تکوین یافت؟

ازنامه‌ای که «آگوبار» روحانی معروف به «لوئی شکم‌بزرگ» می‌نویسد چنین مستفاد می‌شود که رسم پیکار و جنگ تن‌به‌تن در بین فرانکها مرسوم نبوده است زیرا «آگوبار» در طی این نامه قانون گوندبو پادشاه بورگونی را دایر بر اینکه جنگ تن‌به‌تن مأخذ حقانیت باشد تقبیح می‌کند و توصیه می‌نماید که در سرزمین بورگونی اختلافات مطابق قوانین فرانکها حل و تصفیه شود. از طرف دیگر ما می‌دانیم که این رسم بین فرانکها معمول بود و این موضوع با نامه «آگوبار» تناقض پیدامی‌کند لیکن اگر به آنچه من در فصول قبل گفتم توجه شود مسئله حل خواهد گردید، چه فرانکها دو دسته بودند یک دسته آنهایی که رسم جنگ تن‌به‌تن را داشتند یعنی قبایل ریپوئر، دسته دیگر فرانکهای سالیک، منظور نامه آگوبار آن دسته بود که این رسم را نپذیرفته بودند. علی‌رغم مخالفت آگوبار و روحانیان دیگر رسم «دوئل» برای اثبات حقانیت روزه‌روز در فرانسه زیادتر توسعه یافت و این خود روحانیان بودند که مآلاً باعث توسعه این کار شدند.

از مدتی مدید در سرزمین «لمباردها» رسم بدی شایع شده بود که هر کس نسبت به میراثی اعتراض داشت و مدعی بود که فلان قباله و سند تقلبی است صاحب قباله یا سند به انجیل سوگند یاد می‌کرد که قباله من صحیح است و به این طریق میراث را تصاحب می‌کرد ولو اینکه به دروغ قسم خورده بود. وقتی که امپراتور لمبارد موسوم به «اوتوی اول» [۳۳] در شهر رم تاجگذاری کرد همان موقع پاپ «ژان دوازدهم» [۳۴] شورای روحانی بزرگ تشکیل داد و بزرگان ایتالیا توجه اتو را نسبت به مضار این رسم جلب کردند و الغای آن را از امپراتور خواستند. اتو در این خصوص با پاپ مذاکره کرد و هر دو تصمیم گرفتند این موضوع را به شورای روحانی مذکور که می‌بایستی در شهر «راونا» [۳۵] منعقد گردد، احاله نمایند. این شورا در سال ۹۶۷ میلادی با حضور «اوتوی اول» و «ژان دوازدهم» تشکیل شد و بزرگان ایتالیا تقاضای خود را تجدید کردند ولی به بهانه غیبت چند تن از بزرگان حل این موضوع به تأخیر افتاد. سپس در سال ۹۸۸ کنراد [۳۶] پادشاه بورگونی به اتفاق اوتوی دوم [۳۷] پادشاه لمبارد به ایتالیا آمدند، بزرگان ایتالیا به آنها مراجعه و تقاضای لغو آن رسم ناپسند را کردند و عاقبت اوتوی دوم قانونی وضع کرد بدین

مضمون: «اگر دو نفر در خصوص ارثی باهم اختلاف داشتند و یکی بخواهد ارث را به استناد قباله تصاحب کند و دیگری قباله را جعل و تقلبی بداند در آن صورت اختلاف آنها به وسیله جنگ تن به تن حل خواهد شد و عین این مقررات در مورد اراضی و تیول هم که از طرف نجبا به مستخدمین آنها واگذار می شود باید اجرا گردد و قاطع اختلاف «جنگ تن به تن» مقرر می گردد عمال کلیسا هم موظف به رعایت آن هستند ولی چون روحانیان نمی توانند بجنگند حامیان آنها به جای آنها جنگ خواهند کرد. بدین ترتیب رسم پیکار برای اثبات حقانیت در مورد حل اختلافات ارثی رایج گردید و اگر نجبا خواهان الغای رسم سوگند بودند روحانیان به واسطه سوء استفاده ای که از آن می شد و معایبی که این رسم مذهبی داشت و عیب آن کاملاً آشکار بود علی رغم فشار نجباراضی به لغو آن نمی شدند تا عاقبت بر اثر اتحاد نجبا و زمامداران و اراده «اوتو» که می خواست در ایتالیا قدرت خود را نشان دهد این رسم برقرار گردید و از آن پس دوئل برای اثبات حقانیت یکی از مزایای نجبا گردید و آن را به منزله سد شدیدی در قبال بی اعتدالیها و تأمین مالکیت خود می دانستند بخصوص که امپراتوران دارای قدرت و خانواده اوتو در ایتالیا امپراتوری بزرگی را تأسیس کرده و روحانیان نیز ضعیف شده بودند. اکنون گفتار گذشته ما تأیید می شود چه آنکه اگر به کسی می گفتند قباله میراث تو جعلی است او فوراً سوگند یاد می کرد که قباله من جعلی نیست یعنی دلیل منفی اقامه می کرد و این سوء استفاده از دلیل منفی نجبای ایتالیا را و داشت نزد «اوتو» شکایت کنند و برای اصلاح این عیب و جلوگیری از سوء استفاده این قاعده چاره بخواهند و آن را الغا کنند. این بود که عاقبت منتهی به ایجاد رسم دوئل گردید و رفع مناقشات به این وسیله انجام می گرفت و رفته رفته توسعه یافت. پس محقق گردید که باعث دوئل روحانیان بودند که رسم سوگند را برقرار کرده بودند گرچه اقامه دلیل منفی از قبایل وحشی سرایت کرده بود و نفوذ کلیسا را به آن علاوه کردند تا کسی سوگند به دروغ یاد ننماید.

قبل از اینکه «اوتوی دوم» در صدد رفع معایب سوگند برآید باز هم در این خصوص بین روحانیان و طبقات دیگر اختلافاتی به وجود آمده بود و «لوتاریوس» اول یکی از پادشاهان «لمبارد» در صدد برآمد این اختلافات را حل نماید و برای

تثبیت مالکیت مقرر داشته بود که اگر راجع به قباله بین دو نفر اختلاف حاصل شد و یکی مدعی جعلیت قباله دیگری شد تدوین کننده قباله یعنی متصدی دفتر رسمی باید سوگند یاد نماید که قباله جعلی نیست و اگر فوت کرده بود شهودی که قباله را امضاء کرده بودند بایستی سوگند یاد کنند. ولی این قانون رفع عیب نکرد و عیب همچنان باقی بود تا عاقبت رفع عیب را در برقرار کردن رسم پیکار دانستند.

من تصور می کنم قبل از این تاریخ هم در شوراهاى عمومى که از طرف «شارلمانی» تشکیل می شد ملت نظریه خود را در خصوص سوگند به این نحو گفته و تذکر داده بود که «کمتر اتفاق می افتد تهمت زننده و یا متهم سوگند به دروغ یاد نماید و بهتر این است که برای رفع مناقشه رسم پیکار برقرار شود» و شارلمانی این رسم را برقرار کرده بود و چون در سرزمین بورگونی رسم سوگند محدود بود رسم پیکار توسعه یافت.

آنگاه «تئودوریک» [۳۸] پادشاه ایتالیا مقرر داشت «استروگوتها» حق ندارند پیکار کنند و دنباله این دستور قوانین «شنداسوئینتوس» و «رسه سوئینتوس» حتی فکر پیکار را هم خواستند از بین ببرند ولی در ناریون [۳۹] واقع در جنوب فرانسه که گوتها ساکن بودند این قوانین به خوبی پذیرفته نشد و پیشرفت نکرد زیرا آنها پیکار را از مزایای مختص بخود می دانستند.

«لمباردها» که پس از محو شدن استروگوتها به دست یونانیها ایتالیا را مسخر کردند رسم پیکار را باز با خود آوردند ولی قوانین اولیه آنها که در این خصوص وضع شد رسم پیکار را محدود کرد. مقرراتی که سلاطین دیگر از قبیل «شارلمانی» و «لوئی شکم بزرگ» و «اتو» در خصوص پیکار وضع کردند رفته رفته این رسم را که مخصوص امور جنایی و حل مناقشات از این قبیل بود به امور حقوقی هم سرایت دادند بطوری که در مورد ایراد سوگند و تصاحب میراث و اصالت و جعلیت سند گفتیم، لیکن این سرایت به امور حقوقی تولید معایبی کرد زیرا همانطور که یک نفر می توانست به وسیله یک سوگند دروغ مال دیگری را تصاحب کند به وسیله دوئل هم ممکن بود بدون حق مال غیر را تصاحب کند. به همین جهت این دو رسم پیکار تن به تن و سوگند در قبال یکدیگر باقی بودند گاهی این و زمانی آن مورد توجه قرار می گرفت.

از یک طرف اعمال روحانی و کشیشان مایل بودند که تمام اختلافات و مناقشات آن عصر به دست کلیسا حل و تصفیه شود و از طرف دیگر نجبا با غرور ذاتی خویش می‌خواستند دوئل و شمشیر را قاطع مناقشات قرار دهند. برای رفع سوءتفاهم باید متوجه بود که فقط کشیشها نبودند که باعث برقراری رسم سوگند شدند بلکه «اصل اقامه دلیلی منفی» بود که از قبایل وحشی سرایت کرد منتها بعداً این فکر به وجود آمد که چون بر اثر اقامه دلیل منفی گناهکاران می‌توانند خود را تبرئه نمایند لذا باید از نفوذ و حیثیت کلیسا استفاده کرد که کسی سوگند دروغ یاد ننماید و الا روحانیان معنأً با دلیل منفی مخالف بودند و ما در آثار «بومانوار» مشاهده می‌کنیم که دادگاههای روحانی هرگز دلیل منفی را نمی‌پذیرفتند و همین موضوع سبب شد که بتدریج اقامه دلیل منفی از بین رفت و مقررات و آییننامه‌های قبایل وحشی در این خصوص سست شد. باز هم در جای دیگر مشاهده می‌کنیم که دادگاههای غیرروحانی اقامه دلیل منفی و دوئل را برای قطع مناقشات می‌پذیرفتند، در صورتی که دادگاههای روحانی هر دو را رد می‌کردند و این نیز قرینه دیگری است که نشان می‌دهد که کشیشان رأساً رسم سوگند را برقرار نکرده بودند.

به هر حال ملتی که دوئل را برای اثبات حقانیت خود می‌پذیرفت در واقع از غریزه جنگجویی خود تبعیت می‌کرد و نباید تصور شود برقراری مبارزه برای قطع مناقشات از راه توکل به خدا بوده که ذات باری تعالی با پیروزی فاتح ذیحق بودن غالب را اعلام می‌دارد. در هر صورت برای اثبات ادعا چه دست گذاشتن در آبجوش یا آهن گداخته یا آب سرد توجه و توکل به دست غیب و خداوند برقرار بود و هر کس فاتح می‌شد معتقد بود دست باطن برای اثبات حقانیت با او مساعدت کرده است.

«شارلمانی» مقرر داشت اگر اختلافاتی بین فرزندان او روی دهد به وسیله سوگند اختلافات را حل کنند، «لوئی شکم‌بزرگ» ایراد سوگند را فقط برای حل اختلافات روحانیان و اهل کلیسا جایز دانست. فرزند او لوتو [ع.] اصولاً ایراد سوگند را برای حل اختلافات در تمام موارد رد کرد، حتی اقامه دلیل به وسیله دست گذاشتن در آب یخ را نیز منع کرد با این وصف چون در آن دوره انتشار رسوم و

آداب و قوانین جدید به کندی صورت می‌گرفت باز هم کلیساهایی بودند که رسم سوگند را حفظ کرده بودند بخصوص آنکه در یکی از منشورات فیلیپ آوگوستوس [۴۱] در سال ۱۲۰۰ میلادی به این موضوع اشاره می‌نماید ولی روی هم رفته سوگند رواج بسیاری نداشت و «بومانوار» در آثار خود از انواع دلایل برای اثبات حقانیت گفتگو می‌کند، از جمله در خصوص دوئل برای ثبوت ادعا صحبت می‌نماید ولی در خصوص ایراد سوگند چیزی نمی‌گوید.

۱۹. علل جدیدی که سبب فراموش شدن قوانین سالیک و رومی و مقررات شوراهای مذهبی گردید

در فصول قبل گفتیم که به چه علت قوانین رومی و سالیک و مقررات شوراهای مذهبی اهمیت خود را از دست داد و متدرجاً فراموش شد، اینک می‌گوییم یکی از بزرگترین علل از بین رفتن این قوانین شیوع رسم دوئل برای حل و فصل مناقشات بوده است.

در مقابل شیوع رسم دوئل قوانین سالیک که مخالف این رسم بود طبعاً از بین رفت و نیز قوانین رومی که با این رویه مخالفت داشت به محاق فراموشی افتاد از آن پس، هم قانونگذاران مصروف به این شد که فقط برای دوئل اصول و مقرراتی وضع نمایند و حتی مقررات شوراهای مذهبی «بدون اینکه بتوانیم بگوییم در چه موقع این اصول از بین رفت و قوانین دیگری قائم مقام آن گردید» در محاق فراموشی افتاد. ملتی که دارای خوی جنگجویی است و دوئل را برای اثبات حقانیت انتخاب کرده محتاج قوانین منشور و مکتوب نمی‌باشد و اگر قوانین به این ترتیب وجود داشته باشد سهولت از بین می‌رود. زیرا همینکه بین دوطرف اختلاف و مناقشه بروز می‌کرد بلافاصله رأی می‌دادند با هم پیکار نمایند، دیگر مقید به تشریفات مطول نبودند، تمام اختلافات حقوقی و جزایی به وسیله دوئل حل و تصفیه می‌شد، نه تنها براءت و محکومیت به این وسیله معین می‌گردید بلکه بطوری که «بومانوار» مورخ می‌گوید: «حکمت نیز به وسیله دوئل معلوم می‌گردید.»

وقتی به تواریخ مراجعه شود مشاهده می‌گردد که در آغاز سلطنت سومین سلسله سلاطین فرانسه مقررات قضایی صرفاً بر محور حفظ شرافت و حیثیت و آن هم

بر محور «دوئل» دور می‌زده، عجب این است که حتی اگر محکومی از قاضی اطاعت نمی‌کرد قاضی او را به دوئل دعوت می‌کرد، در بورگها [۴۲] اگر کلانتر شخصی را احضار می‌کرد و او حاضر نمی‌شد، کلانتر او را دعوت به دوئل می‌کرد و می‌گفت «من برای احضار تو مأسور فرستادم و تو از آمدن استنکاف کردی اینک باید حقانیت خود را در این استنکاف به ثبوت برسانی.» و سپس با یکدیگر مبارزه می‌کردند ولی **لونی لوگرو** [۴۳] این رسم را ملغی کرد.

در سرزمین «اورلئان» برای هرگونه قرضی جنگ تن به تن مرسوم بود ولی **لونی لوژون** [۴۴] مقرر داشت فقط هنگامی می‌توان برای وام جنگید که میزان قرض از پنج سو زیادتر باشد، این مقررات فقط جنبه محلی داشت و در نقاط دیگر مجری نبود زیرا در زمان **سن لوئی** [۴۵] برای وامهایی که مبلغ آن زیادتر از دوازده دینار بود مبارزه می‌کردند. «بومانوار» در آثار خود می‌گوید: من شنیده‌ام سابقاً رسم بدی در فرانسه مرسوم بود که هر کس می‌توانست برای جنگهای تن به تن دیگری را اجیر کند تا برای او پیکار نماید و از این گفته چنین بر می‌آید که رسم مبارزه برای اثبات حقانیت در آن زمان بسیار شیوع داشته است.

۲۰. مبدأ اصل شرافت

در قوانین ملل وحشی نکات پیچیده وجود ندارد که علل و جهات آن نامعلوم باشد، مثلاً در قوانین قبایل «فریزیایی» (سکنه هلند) هر کس که به وسیله چوب مورد ضرب قرار می‌گرفت نیم سو غرامت دریافت می‌کرد ولی کوچکترین جراحتها خیلی زیاد غرامت داشت. به موجب مقررات قوانین سالیک هر گاه یک مرد آزاد شخص آزاد دیگری را به سه ضربه چوب می‌نواخت می‌بایستی سه سو به او غرامت بدهد و در صورتی که از این ضربت خون جاری می‌شد در حکم آن بود که طرف را با آهن مجروح کرده باشد و در این صورت پانزده سو غرامت می‌پرداخت و هر قدر جراحت بزرگتر بود به همان نسبت میزان غرامت زیادتر می‌شد. در قوانین «لمباردها» غرامات متفاوتی برای یک ضربت و دو ضربت و سه ضربت تعیین شده بود و اگر کسی سه ضربت به دیگری وارد می‌آورد سه برابر بیش از یک ضربت غرامت می‌پرداخت ولی در زمان ما یک ضربت با صد هزار ضربت مساوی است.

در قانون اساسی شارلمانی که بعداً در قوانین لمباردها ثبت شده مقرر است که هر کس می‌خواست جنگ تن به تن نماید باید با چوب مبارزه کند، از این قانون چنین بر می‌آید که شارلمانی می‌خواسته در حق کشیشان که نمی‌توانستند با شمشیر بجنگند ارفاق نماید و یا از خونریزی زیاد جلوگیری کند. در فرمان «لوئی ناپو» مندرج است مبارزه کنندگان مختارند با چوب و یا با شمشیر و سلاح بجنگند و از آن به بعد نجبا با سلاح می‌جنگیدند و مبارزه با چوب فقط اختصاص به طبقات عوام داشت.

از آن پس اصولی که هم اکنون نیز حافظ شرافت و آبروی ماست به وجود آمد، مدعی در حضور قاضی اظهار می‌داشت که فلان شخص فلان عمل را مرتکب شده و متهم اظهار مدعی را تکذیب می‌کرد و در نتیجه قاضی دستور می‌داد مبارزه کنند، در واقع اصل این بود که هر کس متهم به دروغگویی گردید مبارزه نماید. «بومانوار» می‌گوید: «وقتی یک نفر داوطلب مبارزه می‌گردید نمی‌توانست از جنگیدن ابا نماید و در صورت استکفاف به مجازات مخصوصی محکوم می‌گردید، و از اینجا رسم جاری شد که مردم به قول خود وفا نمایند و اگر کسی تعهدی می‌کرد و یا قولی می‌داد شرافت و حفظ آبرو مانع از این بود که به عهد خود وفا ننماید».

نجبا و اشراف در حالی که سوار اسب بودند با سلاح خود می‌جنگیدند، مردم عوام «طبقات غیر نجیب» با چوب مبارزه می‌کردند، سپس این رسم جاری شد که استعمال چوب جزو آلاتی که موجب توهین و هتک شرف باشد شناخته شد زیرا اگر کسی را با چوب می‌زدند دلیل بر این بود که او را جزو عوام دانسته‌اند. از آنجایی که فقط مردم عوام هنگام مبارزه صورتشان باز بود نجبا صورت خود را می‌پوشاندند و به وسیله لبه کلاه خود این کار را می‌کردند، چهره عوام که باز بود غالباً مضروب و مجروح می‌گردید، به همین جهت سیلی در عداد وسایل هتک شرف گردید زیرا سیلی صورت را مضروب می‌کرد و کسی که سیلی خورده بود به منزله این بود که در شمار عوام در آمده است. سیلی توهین بزرگی بود که جز با ریختن خون به طریق دیگر جبران نمی‌گردید.

همانطور که فرانسویان قدیم به شرافت و حیثیت زیاد اهمیت می‌دادند ژرمنها هم برای شرافت اهمیت بسیاری قائل بودند و بلکه خیلی زیادتر از فرانسویها به

حیثیات خود اهمیت می‌دادند و حتی اقوام و خویشاوندان دور دست برای جبران هتک شرف و ناسزا در پیکار شرکت می‌کردند و تمام اصول و قوانین آنها بر محور حفظ حیثیات و شرافت دور می‌زد.

در قوانین «لمباردها» مقرر است اگر کسی به اتفاق خدمتگزاران خویش بدون اطلاع برای مبارزه با شخصی برود و منظور از این اقدام هتک شرف او باشد بایستی جریمه سنگینی بپردازد، میزان جریمه‌ای که برای این کار تعیین کرده بودند درست نصف مبلغ جریمه شخصی بود که غفلتاً و بدون اعلام قبلی و پیکار قانونی کسی را به قتل برساند. اگر کسی برای توهین به دیگری و بدون اعلام قبلی به اتفاق کسان خود او را مغلوب می‌کرد میزان جریمه‌اش سنگینتر بود و بایستی سه‌ربع جریمه قاتل مذکور را بپردازد.

از آنچه گفتیم این نتیجه بدست می‌آید که پدران ما به توهین و هتک شرف خیلی اهمیت می‌دادند. ولی از توهینهای مخصوص «ازقیل اینکه به نقطه مخصوصی از بدن آنها به وسیله آلت مخصوصی ایراد ضرب بشود» اطلاع نداشتند و یگانه توهین را در کتک خوردن می‌دانستند و هر قدر کتک خوردن شدیدتر بود به همان نسبت توهین را هم بزرگتر می‌دانستند.

۲۱. نظریات جدید راجع به اصل شرافت نزد ژرمنها

به طوری که «تاسیت» می‌گوید: اگر یکی از جنگجویان «ژرمن» سپر خود را در حین پیکار از دست می‌داد به بدنامی بزرگی گرفتار می‌شد بطوری که چندین نفر پس از این واقعه ناگوار خود کشی کرده بودند. چون از دست دادن سپر بدنامی بود به موجب مقررات قانون قدیمی «سالیک» اگر شخصی به دیگری می‌گفت سپر خود را از دست داده‌ای ناسزایی بود که می‌بایست پانزده سو غرامت این حرف را بپردازد.

«شارلمانی» قانون «سالیک» را اصلاح کرد و در این مورد غرامت را به سه سو تقلیل داد. ولی نباید تصور کرد که این پادشاه با تقلیل این جریمه انضباط سربازی و نظامی را ضعیف کرد بلکه این موضوع ناشی از تغییر سلاح میدان جنگ بود زیرا تغییر سلاح بسیاری از رسوم و آداب را تغییر داد.

۲۲. آداب و رسوم مربوط به پیکار

علت اینکه ما می‌خواهیم با زنها مربوط باشیم این است که در ارتباط با آنها خویشتن را خوشبخت می‌بینیم و احساسات ما قرین لذت می‌شود، خیلی میل داریم آنها را دوست بداریم و طرف محبت آنها واقع شویم و نیز مایلیم بانوان ما را بپسندند و برای ما قائل به ارزش شوند، زیرا زنها در شناسایی لیاقت و شخصیت افراد مهارت دارند. تمایل ما برای مطلوب و محبوب واقع شدن سبب می‌شود که با زنها مغالزه کنیم ولی نباید مغالزه و عشق را باهم اشتباه کرد زیرا مغالزه جز عشق دروغین چیز دیگری نیست. برحسب کیفیات زندگی ملل در ادوار مختلف عشق مظاهر متنوعی داشته در زمانی که ما از آن سخن می‌گوییم و جنگهای تن به تن رایج بوده روش مغالزه شیوع بسیار داشته است.

در قوانین «لمباردها» مذکور است که اگر یکی از مبارزه‌کنندگان دارای گیاهی بود که خاصیت سحر و جادو را داشت و غلبه را نصیب او می‌کرد قاضی قبل از پیکار گیاه را از او می‌گرفت و سوگندش می‌داد که دیگر از آن گیاه همراه نداشته باشد. می‌گویند این عقیده ناشی از ترس بود و حال آنکه چنین نیست بلکه علت دیگری باعث بروز این عقیده شده است. مردم وقتی می‌دیدند در میدان پیکار مبارزه‌کنندگان سراپا مسلح هستند و با سلاح تهاجمی و تدافعی سنگین به یکدیگر حمله‌ور می‌شوند و برحسب ظاهر با یکدیگر تفاوتی ندارند و فقط فزونی نیرومندی و همت و شجاعت باعث پیروزی یکی از آنها می‌شود متدرجاً عقیده پیدا کردند که سلاح بعضی از جنگجویان دارای خاصیتی است که سلاح دیگران ندارد. در نتیجه این عقیده بود که اصول قابل تحسین سوارکاری و جوانمردی شوالیه‌ها پیدا شد و ارواح برای سیر در عالم دیگر آماده گردید. داستانها و افسانه‌هایی به وجود آمد که در ضمن آنها صحبت از سحر و عملیات جادوگران و پهلوانان و شمشیرزان می‌شد. در این افسانه‌ها از مردان روئین تن و احضارکنندگان اموات و اسبهای بالدار و مردان نامرئی سخن به میان می‌آمد، از جادوگرانی صحبت می‌کردند که عمر خود را وقف تربیت اطفال بزرگان و شاهزادگان می‌نمایند تا آنها را مطابق بهترین اسلوب جوانمردی باریاورند، در نتیجه در دنیای ما دنیای دیگری به وجود آمد که سرزمین زندگی شیرمردان و سوارکاران بود و دنیای حقیقی یعنی دنیای زندگی عادی را

برای مردم فرومایه باقی گذاشتند. در آن دنیای افسانه، پهلوانان همواره سوار بر اسب بر قلاع دزدان و قطاع الطريق می تاختند و افتخار و شرافت خود را در این می دانستند که از ضعفا حمایت کنند، به همین جهت در این ازمنه دیده می شود که فکر شجاعت همواره با مغالزه و حمایت از ضعفا توأم بوده است.

به هر حال مغالزه ناشی از این شد که مطابق فکر عامه مردان فوق العاده عمر خود را وقف حمایت از پریرویان نیکو خصال می کردند و برای آنها هر خطری را تحمل کرده و این موجودات لطیف و ضعیف را در قبال دیوسیرتان حمایت می کردند. افسانه های سوارکاری و جوانمردی روح مغالزه را تقویت کرد و آن را در سراسر اروپا رایج نمود و حال آنکه در قدیم این طرز فکر و روحیه وجود نداشت. در تاریخ می بینیم که در ازمنه قدیم ثروت و تجمل و جلال شهر روم مسبب عیاشی و تن-پروری گردید و سکون و آرامش دشتهای یونان احساسات عشق را تقویت کرد و فکر سوارکاری و جوانمردی و حمایت از ضعفا و پریرویان نیکو خصال روح مغالزه را در اروپا به وجود آورد. بعدها جنگ تن به تن و عملیات پهلوانی به روح مغالزه اهمیت خاصی داد زیرا مردها از این جهت پیکار می نمودند که هم لیاقت خود را ثابت نمایند و هم جلب عشق و دلبری کنند.

۲۳. مجموعه قوانین و آییننامه ها در زمینه پیکار

شاید مردم تعجب کنند که برای چه در گذشته روی این رسم مهمل و غلط که عبارت از دوئل باشد مقررات و اصول قضایی وضع کرده بودند ولی باید دانست افراد بشر چون ذاتاً عاقل هستند حتی برای موهومات و خرافات خود قوانین و مقررات وضع می کنند. البته جنگ تن به تن برخلاف مصلحت مردم و عمل بدی بود ولی همینکه مردم قائل به آن شدند برای آن مقرراتی وضع کردند که از حدود معین و مخصوصی تجاوز نمایند و در مورد آن رسوم و احتیاطات اجرا شود.

برای فهم اصول قضایی دوئل بایستی با کمال دقت مقرراتی را که «سن لوئی» برای آن وضع کرد و در نتیجه تغییرات زیادی در اصول قضایی به وجود آورد مطالعه کرد. برای این منظور باید به کتب **دفونتن** [۴۶] که معاصر «سن لوئی» بوده و به کتب «بومانوار» که بعد از سن لوئی می زیسته نیز مراجعه کرد و همچنین مراجعه

به کتب دیگران که بعد از سن لوئی می زیسته اند، خالی از فایده نیست و نشان می دهد چه تغییراتی در مقررات «دوئل» حاصل شده است.

۲۴. مقررات پیکار

«بومانوار» می گوید: وقتی شماره مدعیان و یا واردکنندگان اتهام چند نفر می شد لازم بود مدعیان توافق نظر حاصل نمایند، فقط یکی از آنها مدعی باشد و در صورتی که نمی توانستند توافق حاصل کنند قاضی یکی از آنها را انتخاب می کرد تا دعوی را تعقیب نماید.

هرگاه یک نفر نجیب زاده یکی از افراد عوام را به مبارزه می طلبید ناچار بود پیاده و با چوب و سپر مبارزه کند و در صورتی که می خواست سواره و با سلاح خود پیکار نماید ممانعت می کردند و وادارش می کردند زره خود را از تن بیرون کرده فقط با پیراهن مبارزه کند.

قبل از دوئل قاضی سه حکم صادر می کرد. به موجب حکم اول به خویشاوندان متداعیین اعلام می گردید که دور شوند. بر حسب حکم دوم به مردم خطاب می شد که آرام باشند؛ و طبق حکم سوم قدغن می گردید کسی به طرفین کمک ننماید و در صورت کمک کردن مرتکب به مجازاتهای سخت محکوم می گردید و حتی اگر یکی از مبارزه کنندگان بر اثر کمک شخص ثالث به قتل می رسید شخص ثالث را به قتل می رساندند. قاضی و عمال عدالت در موقع پیکار انتظام میدان جنگ را حفظ می کردند و در صورتی که یکی از جنگجویان دم از آشتی می زد عمال عدالت نظارت می کردند که طرفین مبارزه به حال اولیه باقی باشند تا اگر صلح برقرار نگردید و جنگ شروع شد یکی از آنها در طی مذاکرات مربوط به صلح نسبت به طرف دیگر وضع مساعد و مرجعی برای خود آماده نکرده باشد که مالاّ منتهی بر غلبه او شود. هرگاه علت مبارزه «جنایت» و یا قضاوت غلط بود طرفین نمی توانستند بدون توافق فرمانده نظامی صلح کنند و هرگاه یکی از طرفین مغلوب می شدند صلح بدون رضایت فرمانده نظامی منطقه صورت نمی گرفت و در حقیقت فرمانده نظامی محل طرف مغلوب را می بخشید همانطور که امروز سلاطین گناهکاران را می بخشایند، حال اگر شخصی مرتکب قتل می گردید و مخدوم او رضایت می داد با طرف صلح نماید و

ثابت می‌گردید که همراهی مخدوم با خادم [۴۷] در اثر دریافت رشوه بوده در این صورت مخدوم محکوم به پرداخت شصت‌لیور غرامت می‌گردید به‌علاوه بعدها نمی‌توانست از حق خود برای تنبیه گناهکار استفاده نماید بلکه این حق به‌فرمانده نظامی محل منتقل می‌گردید. پاره‌ای از اشخاص که نمی‌توانستند پیکار نمایند پس از اثبات اینکه قادر به دوئل نیستند حق داشتند دیگری را برای پیکار به‌جای خود اجیر نمایند. این وکیل بایستی با کمال جدیت پیکار نماید و از حق موکل خود دفاع کند، برای اینکه مبدا تصورکنند که از حق خود دفاع نکرده اگر مغلوب می‌شد مجش را قطع می‌کردند.

من فکر می‌کنم در زمان گذشته (یک قرن قبل) که رسم دوئل را قدغن و مقرر کردند هر کس دوئل کند اعدام خواهد شد بهتر این بود که به جای این مجازات میچ دوئل‌کننده را قطع می‌کردند، چون برای یک‌سرد جنگجو هیچ چیز تأثیرانگیزتر از دست دادن خاصیت جنگی نیست قطعاً این مجازات تأثیر زیادی برای جلوگیری از دوئل می‌کرد.

هرگاه در مورد قتل نفس کار به مبارزه می‌کشید و طرفین برای دوئل وکیل انتخاب می‌کردند، هنگامی که وکلا مشغول پیکار بودند طرفین دعوی را در محلی جا می‌دادند که نتوانند مبارزه را ببینند و هر یک از آنها متصل به طنابی بود که در صورت مغلوب شدن وکیلش با همان طناب او را مصلوب می‌کردند. زیرا به‌طوری که در آغاز دوئل گفتیم مغلوب شدن در پیکار به‌منزله محکوم شدن به بی‌حقی و در مورد قتل نفس به‌منزله اثبات تبه‌کاری بود.

شخصی که در میدان جنگ مغلوب می‌شد کلیه مورد اختلاف را از دست نمی‌داد یعنی به کلی محکوم به بی‌حقی نمی‌گردید، مثلاً اگر درخصوص تراضی و یا حکمیت دوئل می‌کردند شخص مغلوب فقط در مورد تراضی یا حکمیت بی‌حق می‌شد.

۲۵. محدودیتهای مقرر در رسم پیکار برای اثبات حقانیت

وقتی که موضوع پیکار یک موضوع حقوقی کم‌اهمیت بود متبوع طرفین را وادار می‌کرد که از «دوئل» صرف‌نظر نمایند.

در موارد معلوم و معین از قبیل اینکه شخصی در انتظار به قتل رسیده باشد قاضی امر به پیکار نمی کرد و حتی شهود را هم احضار نمی نمود بلکه شخص قاتل را به مجازات خود می رسانید.

وقتی در دربار یکی از متبوعان بعضی از مرافعات را به طریق مخصوص حل و تصفیه می کرد دیگر برای قطع آن مناقشات متوسل به دوئل نمی شدند تا دوئل باعث تغییر آن رسم نشود.

هیچ کس نمی توانست جز برای خود یا خویشاوندان و یا متبوع خود طلب مبارزه نماید.

اگر بی گناهی متهم به ثبوت می رسید و مدعی از پیکار صرف نظر می کرد کسی از اقوام مدعی دیگر نمی توانست طلب مبارزه کند زیرا در چنین صورتی مرافعه هرگز تمام نمی شد و خویشاوندان یکی پس از دیگری طلب مبارزه می کردند. اگر شخصی غائب می شد و کسانش به تصور قتل وی می خواستند انتقام بکشند و در خلال این احوال آن شخص حاضر می شد پیکار صورت نمی گرفت، همینطور بود اگر عموماً معتقد به غیبت آن شخص می شدند نه قتل او.

هرگاه مضروب قبل از مرگ به بی گناهی متهم اعتراف می کرد و دیگری را قاتل و ضارب خود معرفی می کرد دیگر متوسل به پیکار نمی شدند، ولی اگر دیگری را معرفی نمی کرد، در این صورت اعتراف او را به منزله بخشایش تعبیر می کردند و می گفتند، او می خواسته فقط قاتل را ببخشد و همچنان قضیه را تعقیب و با متهم مبارزه می کردند و حتی در بین نجبا ممکن بود کار به جنگ عمومی بکشد. اگر قرار بود جنگ عمومی بین نجبا در بگیرد و یکی از طرفین اعلان دوئل می داد جنگ عمومی موقوف می شد و در عوض مبارزه تن به تن می کردند و این موضوع را چنین تعبیر می نمودند که نجبا می خواهند به جای جنگ عمومی اختلاف خود را از راه عدالت معمولی یعنی دوئل حل و تصفیه کنند. این یکی از مزایای بزرگ دوئل بود که از بروز جنگهای عمومی جلوگیری و جنگ عمومی را مبدل به مبارزه تن به تن می کرد و بالنتیجه بر قوت بنیان قضاوت و دادگاهها می افزود، زیرا مسئله ای که باید به وسیله قوانین بین المللی حل شود (در صورتی که منتهی به جنگ عمومی می گشت) به وسیله قوانین مدنی حل می شد. همین موضوع نشان

می دهد که اگر نوع بشر در بسیاری از مواقع مسائل عاقلانه را مبدل به دیوانه بازی می نماید در عوض گاهی از اوقات هم کارهای دیوانگی را عاقلانه به انجام می رساند. هرگاه شخصی را برای اتهام قتل احضار می کردند و او می گفت خود احضار کننده قاتل است دیگر برای تعیین گناهکار به دوئل متوسل نمی شدند و به طریق قضاوت عمل می کردند، زیرا بدیهی است یک تبه کار همواره دوئل را بر قضاوت واقعی ترجیح می دهد چه نتیجه دوئل نامعلوم و نتیجه قضاوت معلوم است و به این ترتیب به تبه کار مجال نمی دادند به وسیله دوئل از چنگ مجازات فرار کند. وقتی که مراعات با حکمیت حل و تصفیه می شد و یا به دادگاههای روحانی احاله می گردید هرگز دوئل نمی کردند و همچنین برای کابین زن دوئل نمی کردند، زنها حق دوئل نداشتند و اگر زنی تقاضای دوئل می کرد و مردی را برای حمایت خود معرفی می کرد به جای او دوئل نماید تقاضای او پذیرفته نمی شد زیرا پس از معرفی حامی بایستی شوهرش هم راضی باشد والا دوئل صورت نمی گرفت. اگر سن طرفین مبارزه کننده از پانزده سال کمتر بود دوئل واقع نمی شد.

کشاورزان می توانستند دوئل کنند به شرط اینکه با کشاورز دیگر مبارزه نمایند و در صورتی که از طرف یک مرد آزاد یا یک نجیب زاده دعوت به دوئل می شدند مجبور به دوئل بودند ولی اگر آنها نجیب زاده ای را به دوئل می طلبیدند نجیب زاده می توانست از دوئل استنکاف نماید و حتی فتودال می توانست چنین کشاورز جسور را از ملک خود بیرون کند. با این وصف یک نفر کشاورز می توانست بر حسب امر کتبی ارباب خود و یا حسب المعمول با یک مرد آزاد مبارزه کند و یکی از مزایای کشاورزان املاک کلیسا همین حق مبارزه با مردان آزاد بود.

۲۶. پیکار برای اثبات حقانیت بین یکی از طرفین دعوی و یکی از شهود

«بومانوار» می گوید: «اگر شخصی مشاهده می کرد که مدعی او می خواهد شاهی علیه وی بیاورد می توانست شهادت آن شاهد را تکذیب نماید و با او مبارزه کند و چنانچه شاهد مغلوب می گردید مسلم می شد شهادتش دروغ بوده و بالنتیجه حقانیت آن شخص ثابت می شد. در این مورد اگر مدعی دو شاهد می داشت چون دروغ یکی از شهود در اثر مبارزه به ثبوت رسیده بود، شهادت شاهد

دیگر مؤثر واقع نمی‌شد و بالنتیجه مدعی محکوم به بی‌حقی می‌گردید ولی اگر شاهد اولی به مبارزه خوانده نمی‌شد، مدعی می‌توانست شاهدهای دیگر هم بیاورد. هرگاه شاهد حاضر به مبارزه نمی‌گردید به شخصی که او را برای شهادت همراه آورده بود می‌گفت: «من حاضر نیستم برای مرافعه شما با طرف مبارزه کنم اگر شما مایل هستید مبارزه کنید تا راستگویی من ظاهر شود.» آن وقت در چنین وضعیتی آنکه شاهد را آورده بود الزام داشت که برای ثبوت صحت شهادت شاهد خود با مدعی علیه مبارزه نماید و اگر در این مبارزه مغلوب می‌گردید ارزش شهادت او از بین می‌رفت. کسی که شاهد را آورده بود می‌توانست در این حال متوسل به وکیلی بشود که به جای او برای ثبوت صحت گفتار شاهد مبارزه نماید. لکن اگر وکیل مغلوب می‌گردید مجش را قطع می‌کردند.

من تصور می‌کنم مقررات دوئل در مورد آوردن شاهد ناشی از رسوم قدیمی است که بعد تغییر کرده و آنچه مؤید تصور من است همانا قوانین «باواریا» و «ووکونیا» است که در آوردن شاهد قائل به محدودیتی نبودند.

در فصول قبل به قانون اساسی «گوندبو» راجع به دوئل و اینکه روحانیان با آن مخالفت کرده بودند اشاره کردیم. این پادشاه در مورد شهادت اینطور عقیده داشت: «وقتی یک متهم شهودی اقامه کرد تا ثابت کند مرتکب جنایت نشده مدعی می‌تواند یکی از شهود را به مبارزه بطلبد، بر شاهد فرض است برای صحت گفتار خویش «اطلاع از حقیقت مبارزه» نماید تا نشان دهد شهادت او راست است و به این ترتیب گوندبو به شاهد مجال نمی‌داد از زیر بار پیکار شانه خالی کند و راه فرار داشته باشد.

۲۷. پیکار برای اثبات حقانیت بین یکی از طرفین دعوی و یکی از قضات انتخابی از طرف ارباب، شکایت از قضاوت ناصواب

چون ماهیت اثبات حقانیت به وسیله پیکار این بود که دعوی را مطلقاً ختم کند لذا مرافعاتی که این گونه حل و فصل می‌گردید دیگر به استیناف و پژوهش نمی‌رفت. فرانسویهای قدیم که دعاوی خود را با دوئل حل و فصل می‌کردند از تجدید طرح دعوی و استیناف با آن طرز که در روم قدیم و حقوق کلیسا مرسوم بود

اطلاع نداشتند. این قوم جنگجو که به حیثیت و شرافت خود خیلی اهمیت می داد و تمام اختلافات را با پیکار حل و فصل می کرد از استیناف بی خبر بود. اگر کسی از مرافعه و قضاوتی شکایت داشت به جای مرافعه به یک محکمه بالاتر همان کاری را که با مدعی خود می کرد با قاضی هم می کرد. بین این ملل استیناف عبارت از این بوده است که حریف را به میدان جنگ احضار و با سلاح پیکار نمایند تا اختلاف طرفین با خونریزی حل و فصل شود نه اینکه مثل ما به وسیله گفتگو و جر و بحث و مناقشات قلمی حل اختلاف کنند. بدین جهت استیناف دادن از قضاوت در میان این قبایل امر منفوری بوده است.

«سن لوئی» پادشاه فرانسه در قانون اساسی خود می گوید: «هرکس مبادرت به استیناف نماید نه تنها امری را برخلاف اخلاق و شرافت مرتکب گردیده بلکه برخلاف عدالت رفتار کرده است».

«بومانوار» می گوید: هرگاه رعیتی یا واسالی [۴۸] می خواست علیه سوء- قصدی و یا ظلمی که از طرف اربابش به او شده شکایت نماید بدو به او اخطار می کرد که من از تیول تو یعنی از ملکی که به من واگذار کرده ای خارج خواهم شد و سپس در حضور ارباب مافوق تری ارباب ظالم را احضار کرده و اخطار می کرد با او مبارزه کند ولی اگر عکس این موضوع پیش می آمد یعنی اربابی به واسال خود اعلان پیکار می داد اگر او را در حضور مافوق خویش و یا فرماندار نظامی محل احضار می کرد این عمل به منزله این بود که مرتکب عمل زشتی گردیده و شرافت خود را لکه دار کرده است. ولی باید دانست گرچه واسال یا برزگر می توانست از ارباب خود شکایت کند ولی هرگز نمی توانست او را متهم به قضاوت ناصواب نماید و بگوید او در فلان دعوی بد قضاوت کرده است.

یک قسمت از محاکم آن زمان که اختلافات بین برزگران یا واسالها را حل و فصل می کردند، دارای قضاتی بودند که تحت ریاست ارباب رأی می دادند، برزگران هنگام قضاوت نادرست نمی توانستند ارباب یا رئیس را متهم به قضاوت خطا بنمایند، چه آنکه نمک ناشناس جلوه می کردند ولی به جای ارباب که ساختش از اسائه ادب محفوظ بود از قضات دادگاه شکایت می کردند و بدون اینکه خود را متهم به نمک به حرامی کنند به قضات اسائه ادب می کردند زیرا متهم کردن قاضی

به رأی نایب جز اسائه ادب چیزی نبود. ولی همین اسائه ادب به قضات و اعلام کردن به آنها که نایب رأی داده اند نیز کار چندان آسانی نبود، زیرا همینکه غیر موجه بودن آن را به اطلاع قضات می‌رسانیدند ناچار بودند با تمام قضات یا با اکثریت قضات که رأی نایب داده بودند مبارزه کنند. برای جلوگیری از این اشکال به وسیله دیگری متوسل می‌شدند به این طریق که از ارباب خواهش می‌کردند از قضات تقاضا نماید یکایک رأی خود را با صدای بلند اعلام نمایند و این در مواقعی بود که تصور می‌کردند رأی دادگاه برخلاف مصالح آنها صادر می‌شود. بالنتیجه قاضی اول رأی خود را صادر می‌کرد و به محض اینکه قاضی دوم لب به سخن می‌گشود و رأی می‌داد به او می‌گفتند که تو دروغگو و متقلب هستی و آن وقت فقط با همین یک نفر قاضی پیکار می‌کردند، خاصیت این رویه آن بود که جز با یک نفر پیکار نمی‌کردند و ثانیاً بدین وسیله از صدور رأی سایرین ممانعت می‌کردند.

«دفونتن» یکی از مورخین معروف قرون وسطی می‌گوید: بعد از اعلام رأی قاضی اولی صبر می‌کرد تا سه نفر دیگر از قضات رأی بدهند، آن وقت غلط بودن رأی را اعلام می‌داشتند، در این صورت بایست با هر سه نفر پیکار نمایند و گاهی اتفاق می‌افتاد که نه تنها با قضات بلکه با اطرافیان که موافق رأی قضات بودند دوئل می‌کردند. اختلافاتی که بین «بومانوار» و «دفونتن» دو نفر مورخ قرون وسطی دیده می‌شود از آن جهت است که آن ایام قوانین و مقررات مثل امروز عمومی نبوده و هر ولایتی از یک رسم و عادت بخصوص تبعیت می‌کرد، از اینجا رسوم شهر «کلرمون» [۴۹] که بومانوار حکایت می‌کند با رسوم شهر «ورماندوا» [۵۰] که «دفونتن» ذکر کرده متفاوت بوده است.

وقتی که یکی از واسالها و یا یکی از قضات برخلاف کسی که استیناف داده، از حکم صادره طرفداری و یقین حاصل می‌کرد که مدعی در اعتراض خود پافشاری خواهد کرد با او پیکار می‌کرد، ولی با مستأنف علیه یعنی قاضی که حکمش طرف تخطئه واقع شده بود کاری نداشتند زیرا او را از اطرافیان ارباب می‌دانستند و از این حیث برای او قائل به احترام می‌شدند. اگر قاضی نمی‌توانست حقانیت رأی خود را ثابت نماید شخصت لیور به ارباب یا واسال جریمه می‌پرداخت و چنانچه استیناف

دهنده قادر نمی‌شد خطای رأی قاضی را به ثبوت برساند دو جریمه می‌داد، شصت لیور به ارباب و شصت لیور به قاضی که حکم او مورد اعتراض قرار گرفته بود و بعلاوه اگر قضاات دیگری هم بودند که رأی آنها هم مورد تخطئه بود به هر یک از آنها بایستی شصت لیور غرامت بدهد.

هرگاه شخصی قویاً به گناه تبه کاری مظنون می‌شد و او را دستگیر و محکوم می‌کردند نمی‌توانست به حکم قاضی اعتراض نماید زیرا اگر مجاز بود که استیناف بدهد از این وسیله سوء استفاده می‌کرد تا مجازات خود را به تأخیر بیندازد و یا با مدعیان خصوصی صلح کند.

اگر کسی به حکمی اعتراض می‌کرد و برای اثبات دعوی پیکار نمی‌کرد در صورتی که از طبقه اشراف بوده ده سو و اگر از طبقه رعایا و برزگران بود پنج سو باید جریمه بدهد.

قضاتی که رأی خطا صادر کرده بودند هرگز محکوم به اعدام و یا قطع اعضاء «از قبیل قطع دست و امثال آن» نمی‌شدند ولی اگر استیناف دهنده نمی‌توانست دعوی خود یعنی خطای قاضی را ثابت نماید و موضوع محاکمه هم قتل بود در این صورت محکوم به اعدام می‌گردید.

این مقررات که در باب اعتراض علیه رأی قضاات وضع گردیده بود برای این بود که مردم ارباب یا واسال را مورد استیناف قرار ندهند، ولی هرگاه اتفاق می‌افتاد که ارباب قاضی نداشت و یا شماره قضاات او کم بود در این صورت با دادن پول، قضاات ارباب دیگری را که مافوق او بود به عاریت می‌گرفت و از آنها استفاده می‌کرد [۵۱]. این قضاات که برای کمک می‌آمدند موظف به دادن رأی نبودند و می‌توانستند بگویند ما فقط برای مشاوره آمده‌ایم در این صورت ارباب ناچار بود شخصاً قضاوت نماید و حکم صادر کند و چنانچه به حکم او اعتراض می‌کردند و استیناف می‌دادند او می‌بایست شخصاً دفاع کند. اگر یکی از واسالها یا اربابان بقدری بی‌بضاعت بود که نمی‌توانست با تحمل مخارج لازمه قضاات ارباب دیگر را به عاریت بگیرد و یا بر اثر سهل انگاری و غفلت از قضاات دیگر استفاده نمی‌کرد و یا ارباب دیگر از دادن قضاات خود به او استکفاف می‌کرد در این صورت ارباب بی‌بضاعت نمی‌توانست به تنهایی و بدون مشاوره قضاات قضاوت کند، کسی هم

مجبور نبود برای حل و فصل اختلاف به او مراجعه نماید، در این صورت مردم دعوای خود را به دادگاه ارباب دیگر که مافوق آن ارباب بود می بردند.

به عقیده من یکی از عواملی که سبب شد در قرون وسطی بین صاحبان تیول و عمال عدالت جدایی بیفتد همین بود که بسیاری از صاحبان تیول و اربابان آدم و تبعه نداشتند و بالتبع نمی توانستند برای رسیدگی به اختلافات محکمه تشکیل بدهند، به این طریق حق اجرای عدالت رفته رفته از آنها سلب گردید و دیگر نتوانستند این حق را احراز نمایند. به هر حال رسم این بود که تمام قضاتی که در دادگاه شرکت کرده اند هنگام صدور رأی حضور داشته باشند تا اگر کسی به رأی آنها اعتراض کرد و آن را خطا دانست بتواند به اعتراض مزبور ترتیب اثر بدهند. «دفوتن» می گوید: «حضور قضات هنگام صدور رأی مبتنی بر رعایت نزاکت و صداقت بود و نمی بایست از انجام این تکلیف شانه خالی نمایند، اصولاً قضات می بایست در تمام مدت محاکمه در دادگاه حاضر باشند.» شاید به واسطه همین سابقه است که اکنون هم در انگلستان برای صدور رأی اعدام تمام قضات دادگاه باید متفق العقیده باشند و به اتفاق آراء حکم اعدام را صادر کنند.

باز هم «دفوتن» می گوید: «یک نفر قاضی نمی توانست به استناد اینکه عده قضات دادگاه قلیل است از صدور رأی خودداری نماید و نمی توانست بگوید تا قضات چهار نفر نباشند من رأی نمی دهم.» به قول همین مورخ: «یک نفر قاضی نمی توانست به استناد اینکه همگی قضات نیستند و یا خردمندترین و یا برجسته ترین قضات حضور ندارند از صدور رأی خودداری نماید زیرا استنفاف قاضی از رأی دادن به منزله این بود که در میدان پیکار به بهانه اینکه همه جنگجویان و همراهان نیستند از دفاع از ارباب و یا واسال خویش خودداری نماید». به طور کلی یک نفر تابع نسبت به متبوع خود دو وظیفه بزرگ داشت، اول جنگیدن، دوم قضاوت و اجرای عدالت. این دو وظیفه بقدری مهم بود و با یکدیگر وابستگی داشت که قضاوت نیز مثل جنگیدن و حمایت از ارباب تلقی می شد و ارباب هم وظیفه داشت پیوسته خردمندترین و جوانمردترین اتباع خود را برای انجام وظیفه قضاوت و عدالت انتخاب نماید.

یک نفر ارباب که در منطقه نفوذ خویش علیه یکی از اتباع خود اقامه

دعوی می کرد و محکوم می گردید می توانست یکی از قضات خود را متهم به صدور رأی ناصواب نماید ولی از آنجایی که به موجب عهد و پیمان افراد می بایست ارباب و واسال خویش را همواره محترم بشمارند و ارباب هم به موجب همان پیمان می بایستی حرمت واسال و تابع خویش را مراعات کند. ارباب منحصرأ و مستقیماً یک نفر از قضات را متهم به صدور رأی ناصواب نمی کرد بلکه به طور کلی رأی دادگاه را غلط جلوه می داد در این صورت لازم نبود پیکار نماید زیرا مبارزه وقتی صورت می گرفت که به شخص معینی توهین نمایند و در چنین مورد ارباب فقط به دادگاه خود یعنی به حیثیت خود توهین کرده بود و چون کسی به نفس خویش توهین نمی نماید مبارزه واقع نمی شد. ولی ارباب به وسیله دیگری هم متوسل می گردید به این طریق که بدون توهین به دادگاه و بی آنکه رأی یکی از قضات را غلط جلوه دهد برای اینکه بهانه ای برای دوئل داشته باشد زندگی خصوصی و اخلاقی یکی از قضات را مورد توهین قرار می داد که به دوئل می انجامید. در چنین وضعیتی رسم این بود که اگر یکی از طرفین مغلوب می شد محکوم به اعدام می گردید و اموال او هم ضبط می شد تا سایر اربابان و واسالها رعایت تبعه را بنمایند و تبعه نیز حدود و حقوق خود را بشناسند و هر روز برای یک بهانه جزئی با هم پیکار نکنند.

این رویه که فقط اختصاص به این مورد داشت بتدریج عمومی گردید و به طوری که «بومانوار» می گوید: هرگاه کسی از رأی دادگاه ناراضی بود به جای اعتراض علیه رأی به اخلاق و خصوصیات قاضی توهین می کرد و مبارزه آغاز می شد و چنانچه به رأی یکی از قضات اعتراض داشت قاضی معترض علیه اختیار داشت که قضیه را به وسیله دوئل حل و فصل کند و یا با وسایل حقوقی خاتمه دهد.

برقراری این رسم ناشی از این بود که در آن زمان سعی می کردند در حدود امکان دوئل را برای حل و فصل اختلافات محدود نمایند و گرنه با علاقه ای که مردم آن زمان به حفظ حیثیات خود داشتند و با رعایت اینکه قضات موظف بودند آبرو و حیثیات ارباب خود را حفظ کنند و از او دفاع نمایند معلوم می شود که این رسم جدیدی بوده است که بین فرانسویان شایع شده بود.

فکر نمی کنم در آن دوره تمام اعتراضات به رأی قاضی به وسیله دوئل حل

و تصفیه می‌شد زیرا این موضوع هم مثل سایر مواردی که در دوئل پیش می‌آمد مستثنیاتی داشت که من قسمتی از آنها را در فصل بیست و پنجم این کتاب تذکر داده‌ام ولی در این مورد دادگاه دیگری قضاوت می‌کرد که آیا باید دوئل صورت بگیرد یا نه.

در قرون وسطی کسی نمی‌توانست به رأی دادگاه دربار سلطنتی اعتراض نماید زیرا کسی با پادشاه برابر نبود و هیچ کس نمی‌توانست به رأی او اعتراض کند و به همین دلیل نیز کسی نمی‌توانست از شاه و قضاتش به جای دیگر شکایت نماید. این قانون مطلق تا اندازه‌ای از سوءاستفاده قضایی آن زمان می‌کاست زیرا وقتی اربابی بیمناک بود که مبادا رأی دادگاه او را نقض کنند و به این طریق او و یا شخصی را که ذیحق است بی‌حق نمایند به دادگاه شاه متوسل می‌گردید یعنی از قضات شاه دعوت می‌کرد که به محل او بیایند و قضاوت کنند و چون رأی این دادگاه غیرقابل استیناف بود در موارد حقوقی مردم اطمینان داشتند که به حق خود خواهند رسید. «دفونتن» می‌گوید: «فیلیپ» پادشاه فرانسه تمام قضات خود را به ولایت «کوربی» [۵۲] فرستاد تا در دادگاه کشیش آنجا قضاوت نمایند. و اگر یکی از اربابان به قضات شاه دسترسی نداشت در آن صورت می‌توانست قضات خود را به دربار شاه بفرستد و دادگاه خود را در دادگاه شاه تشکیل بدهد در این صورت هم حکم این دادگاه غیرقابل استیناف بود ولی باید دانست در بین تمام اربابان آنهایی که به دربار شاه دسترسی داشتند فقط یک رتبه از شاه پایین‌تر بودند و اشراف و اعیان دیگر بایستی بر طبق سلسله‌مراتب از یک دادگاه به دادگاه دیگر مراجعه نمایند تا به دادگاه شاه برسند. به این طریق در آن زمان که حتی فکر استیناف هم در میان نبود برای نقض احکام ناحق به شاه متوسل می‌شدند و شاه منبعی بود که تمام اختیارات و اقتدارات از آن ناشی شده و به آنجا ختم می‌گردید.

۲۸. استیناف برای قصور در عدالت

اگر یکی از بزرگان یا اشراف یا اربابان به شکایت مدعی و مدعی‌علیه رسیدگی نمی‌کرد و یا رسیدگی را به تأخیر می‌انداخت در آن صورت شاکی می‌توانست علیه عدم رسیدگی به احقاق حق اعتراض نماید.

در دوره سلطنت دومین سلسله سلاطین فرانسه فرماندار نظامی هر ناحیه که به عنوان «کنت» خوانده می شد یک عده افسر داشت که گرچه مطیع اوامر او بودند ولی از لحاظ قضایی استقلال داشتند و خودشان می توانستند به شکایات رسیدگی کنند. این افسران عیناً نظیر فرماندار نظامی در دادگاههای خود اعم از اینکه خودشان در دادگاه حضور می داشتند یا نه اختلافات را حل و فصل می کردند منتها نوع شکایاتی که به دادگاه آنها ارجاع می گردید با نوع شکایاتی که به دادگاه فرماندار نظامی «کنت» احاله می شد فرق داشت. فرماندار نظامی می توانست تبهکاران را محکوم به اعدام نماید و یا متهمین را آزاد و دستور صادر کند تا اموال مردم را به آنها پس بدهند ولی اینان در دادگاه خود اختیار رسیدگی به این دعاوی را نداشتند، به همین دلیل دعاوی مخصوصی وجود داشت که فقط در محاکم شاه مطرح می شد و مخصوصاً دعاوی سیاسی از قبیل اختلافات بین کشیشان و فرمانداران نظامی و اشراف بزرگ و غیره در آنجا مطرح می گردید. در این گونه مواقع شاه با حضور تابعین بزرگ یعنی اشراف بزرگ به دعوی رسیدگی و حکم صادر می کرد. از آنچه بیان شد خوانندگان فهمیدند که اشراف در قرون وسطی همگی حق قضاوت داشتند منتها درجات این قضاوت و نوع دعاوی مطروحه در دادگاههای آنان متفاوت بود.

بعضی از مورخین گفته اند اگر کسی از فرماندار نظامی یک منطقه شکایت داشت یعنی او را متهم به عدم احقاق حق می کرده نماینده پادشاه شکایت می نمود، ولی به نظر من مورخین نامبرده اشتباه کرده اند برای اینکه دادگاه فرماندار نظامی و نماینده شاه از حیث مقام مساوی بودند و یکی از این دو نمی توانست درباره دیگری قضاوت کند و اشتباه مورخین ناشی از این است که نماینده شاه در چهار ماه اولیه سال دادگاه خود را برای رسیدگی به شکایات مردم تشکیل می داد ولی فرماندار نظامی یک منطقه در هشت ماه دوم دادگاه خود را برای رسیدگی به شکایات تشکیل می داد.

هرگاه کسی در دادگاه محکوم می شد و تقاضا می کرد برای بار دوم او را محاکمه کنند و باز هم محکوم می شد در آن صورت باید پانزده سو جریمه بپردازد و یا پانزده ضربه شلاق از دست قضاتی که او را محکوم کرده بودند بخورد.

هرگاه فرماندار نظامی یک منطقه و یا نماینده شاه نمی توانستند در دادگاههای خود بزرگان را وادار به قبول راه حل منصفانه نمایند در آن صورت آنها را به دادگاه شاه احاله می کردند. مقصود از این احاله نه این بود که مرافعه برای دفعه دوم و در مرحله استیناف مورد قضاوت قرار گیرد بلکه در مرحله بدوی مورد قضاوت قرار می گرفت.

در رأی صادره شورای روحانی «متز» [۵۳] که در سال ۷۵۷ میلادی صادر شده مقرر گردیده در صورتی که رأی قضات دادگاه را خطا بدانند به دادگاه شاه مراجعه کنند. در رأی صادره از یازدهمین شورای روحانی منعقد در عهد «شارلمانی» در سال ۸۰۷ میلادی مقرر است اگر محکومی از قضاوت شهردارها (که در آن زمان حق صدور حکم و قضاوت داشتند) اطاعت نکرد و در عین حال بر آن حکم هم اعتراض نکرد او را در زندان نگاهدارند تا وقتی که اطاعت نماید ولی در صورتی که اعتراض می کرد او را به دادگاه شاه راهنمایی می کردند تا دعوی مجدداً مطرح شود.

پس در این دوره موضوع رسیدگی به شکایات مردم و استنکاف از قضاوت در میان نبود و مردم نه تنها از فرمانداران نظامی و سایر اشراف که دارای دادگاه بودند به علت عدم تشکیل دادگاه شکایت نمی کردند بلکه شکایت از این می نمودند که این دادگاهها زیاد تشکیل می شود تا اینکه مقرراتی وضع شد که فرمانداران نظامی «کنتها» و افسران آنها در سال سه نوبت بیشتر دادگاه تشکیل ندهند.

اما وقتی شماره اشراف و نجبا فزونی گرفت و درجات تابع و متبوع زیاد شد بعضی از اشراف برای رسیدگی به شکایات مردم اهمال کردند، آن وقت این اهمال مورد اعتراض مردم واقع شد و افراد از عدم رسیدگی به شکایات آنها شکایت کردند این شکایت سبب گردید که دادگاه مافوق و یا اشراف و اربابان مافوق جریمه بپردازند و متحمل زیان بشوند.

حالا چه شده که در رسیدگی اهمال می کردند؟ علت این است که بتدریج رسم دوئل برای احقاق حق وسعت یافت گرچه دوئل هم می بایستی برحسب دستور قضات انجام شود ولی در بعضی از موارد یا مواقع گردآوردن قضات در یک

مکان و زمان بخصوص برای صدور حکم و اجرای عدالت دشوار می‌شد به همین جهت در رسیدگی شکایت مردم اهمال می‌کردند. شاکی وقتی می‌دید به حق او نمی‌رسند اعتراض می‌کرد و این اعتراض صورت پژوهش خواستن برای اثبات حقوق مدنی و سیاسی را پیدا کرد و در واقع شاکی از اینکه حق مدنی و سیاسی او را سلب کرده‌اند استیناف می‌داد. این گونه پژوهش‌خواهی غالباً از موارد جالب توجه تاریخ ما می‌باشد و احياناً منتهی به جنگ شده است زیرا بهانه جنگ در آن زمان نقض حقوق سیاسی بوده همان‌طور که امروز بهانه جنگ نقض حقوق بین‌المللی است.

به هر حال «بومانوار» که شواهد زیادی از کتاب او را در فصول قبل آوردیم می‌گوید: در مورد سلب حقوق مدنی و اعتراض شاکی از اینکه به‌دعوی او نمی‌رسند هرگز دوئل اتفاق نیفتاد برای اینکه شاکی از اینکه نمی‌توانست از لحاظ رعایت احترام «ارباب و صاحب تیول» را به مبارزه دعوت نماید. به مبارزه طلبیدن قضات ارباب هم پیوسته با مشکلات موجه مصادف می‌گردید یعنی قضات به‌استناد کار زیاد و رعایت نوبت و اینکه در هر سال دادگاه بیش از چند نوبت تشکیل نمی‌شود برای رسیدگی به شکایت صاحبان دعوی از خود سلب مسئولیت می‌کردند و از همه گذشته قاضی وقتی به دوئل خوانده می‌شد که رأی خلاف حقیقت بدهد و در این مورد قضات اصلاً رأی نداده بودند که ناچار به دوئل گردند. این بود که شاکی به دادگاه بالاتر مراجعه می‌کرد و در آنجا با آوردن شهود قصور و یا تقصیر دادگاه مادون را که به‌دعوی او رسیدگی نکرده بودند، ثابت می‌کرد و چون طرف دعوی که قضات باشند شاهد می‌آوردند، مبارزه بین شهود و یابین صاحب دعوی و شهود قضات در می‌گرفت و به این طریق به حیثیات ارباب و قضات اهانت نمی‌شد.

«دفوتن» می‌گوید: ۱. «در صورتی که قضات ارباب، رسیدگی به‌دعوی مردم را به تأخیر می‌انداختند و یا بعد از رسیدگی در مدت معین رأی خود را صادر نمی‌کردند شاکی می‌توانست از آنها به محکمه بالاتر شکایت نماید و چنانچه در آنجا محکوم می‌شدند جریمه مخصوصی را به ارباب خودشان می‌پرداختند در این مورد ارباب نمی‌توانست از قضات تقصیر کار خود حمایت نماید بلکه برعکس اموال آنها را توقیف می‌کرد تا هر یک شصت لیور جریمه بدهند (این هم رسم قسمتی از ایالات

۲. در صورتی که عدم رسیدگی به دعوی شاکی ناشی از قصور ارباب بود یعنی ارباب به اندازه کافی قاضی نداشت که قضاوت نماید و یا قضاوت و اطرافیان خود را برای تشکیل دادگاه جمع نمی کرد و یا به جای قضاوت غائب کسان دیگری را نمی گماشت آن وقت شاکی به دادگاه بالاتر شکایت می کرد، ولی چون اصل رعایت احترام متبوع یا ارباب در هر حال لازم الاجرا بود، ارباب را تحت محاکمه نمی کشیدند بلکه ارباب قضاوت خود را برای حضور در دادگاه مافوق حاضر و معرفی می کرد آن وقت محاکمه آغاز می شد، و چنانچه ثابت می کردند شاکی دروغ می گوید یعنی محکمه مادون به کارش رسیدگی می کرده، آن وقت رسیدگی به شکایت اصلی شاکی به ارباب مرجوع می گردید و ضمناً ارباب شصت لیور جریمه دریافت می کرد ولی چنانچه شکایت شاکی از لحاظ اینکه ارباب به دعوی او رسیدگی نکرده ثابت می گردید دادگاه مافوق به دعوی اصلی شاکی رسیدگی و حکم صادر می کرد و منظور شاکی از اینکه به دعوی او برسند حاصل می شد.

۳. هرگاه واسالی که جزو تیول ارباب بود علیه خود ارباب در دادگاه او شکایت می کرد که چرا به دعوی او رسیدگی نمی کنند [۵۴] در این صورت شخص مزبور صبر می کرد تا تمام مهلت های قانونی بگذرد آن وقت به معتمدین محلی اطلاع می داد که دادگاه به شکایت او علیه ارباب رسیدگی نمی نماید، سپس متوسل به شاه می شد.

نکته در اینجاست که شاکی هرگز برای شکایت علیه ارباب به قضاوت او متوسل نمی گردید زیرا می دانست قضاوت هرگز نمی توانند علیه ارباب رأی بدهند ولی می توانستند له ارباب حکم صادر کنند.

گاه اتفاق می افتاد که نه تنها از عدم رسیدگی به دعوی شکایت می کردند بلکه از صدور حکم خطا هم شکایت می کردند و این در صورتی بود که واسال و ارباب به دعوی «رسیدگی» و «حکم» صادر کرده باشد.

اگر یکی از اتباع به خطا ارباب خود را متهم می کرد که به شکایت او رسیدگی نکرده، مجبور بود مطابق میل و رضای ارباب به او جریمه بپردازد. برای مزید مثال می گوئیم اهالی ولایت «گنت» [۵۵] ارباب خود «گنت فلاندر» [۵۶] را

متهم کردند که به دعوای آنها در دادگاه خود رسیدگی نمی‌نماید و برای این موضوع نزد شاه شکایت کردند ولی چون هنوز تمام مهلت‌های قانونی نگذشته بود و اهالی گنت بقدر مدت قانونی صبر نکرده بودند تا به دعوای آنها رسیدگی شود محکوم گردیدند و شاه آنها را نزد ارباب خودشان «گنت دوفلاندر» فرستاد و ارباب هم به اندازه شصت لیور از اموال اتباع خود را به عنوان جریمه این جرم ضبط کرد. اتباع «گنت دوفلاندر» در قبال پرداخت اجباری این جریمه سنگین مجدداً به شاه متوسل شدند و تقاضا کردند جریمه آنها را کمتر نمایند ولی مقرر شد، نه تنها گنت دوفلاندر می‌تواند این جریمه را از اتباع خود دریافت کند بلکه بیش از این هم می‌تواند دریافت نماید، «بومانوار» در این قضاوت حضور داشته است.

۴. گاهی ممکن بود ارباب به مناسبت اموالی که جزو تیول نبود و یا به سبب هتک احترام و غیره با یکی از اتباع خویش اختلاف پیدا کند در این صورت بین تابع و متبوع شکایت از «عدم رسیدگی به دعوی» در میان نمی‌آمد زیرا این دعوی در دادگاه ارباب که خود طرف دعوی بود مطرح نمی‌شد بلکه در دادگاه بالا مطرح می‌گردید زیرا در موارد هتک شرف تابعین حق نداشتند ارباب را مجازات جسمانی کنند یعنی با او دوئل نمایند» [۵۷].

در خاتمه این فصل یادآور می‌شود که من سعی کردم حتی الامکان مطالب پیچیده مربوط به اعتراض و عدم رسیدگی به دعوی را روشن نمایم زیرا این مطالب در کتب مصنفین این زبان بقدری پیچیده است که چیزی از آن فهمیده نمی‌شود.

۲۹. دوره سلطنت سن لوئی

«سن لوئی» پادشاه معروف فرانسه به موجب مقرراتی که وضع کرد و مخصوصاً طبق اساسنامه معروف خود «دوئل» را برای حل و فصل اختلافات در قلمرو سلطنت خویش ممنوع کرد مع هذا اجازه داد در سرزمین «بارونها» [۵۸] دوئل مرسوم باشد مگر در مواردی که اعتراض علیه حکم خطا در میان باشد، در عین حال به موجب اساسنامه خویش مقرر داشت که هیچ کس نمی‌تواند حکم صادره در دادگاه‌های قلمرو او را خطا قلمداد کند زیرا این کار به منزله خیانت به ارباب و به طریق اولی خیانت به پادشاه است. این حکم سن لوئی انقلاب بزرگی در امر قضاوت

بود و رسم پیکار با قضات که از مدتها مرسوم بود، منسوخ شد.

لازم به توضیح است که در زمان سن لوئی سرزمین فرانسه به دو قسمت بزرگ تقسیم شده بود: اول قلمرو شاه، که مرکب از تمام اشرافی بود که تحت تبعیت مستقیم شاه می زیستند و هریک مطابق رسوم ملوک الطوائفی برای خود یک دادگاه داشتند. دوم قلمرو بارونها، که تحت اداره اشراف بزرگی به عنوان «بارون» قرار گرفته بود. این بارونها کاملاً مستقل بودند تا حدی که در اساسنامه سن لوئی که از طرف خود او نوشته شده فرانسه را به دو قسمت کرده است: اول سرزمین مطیع شاه، دوم سرزمینی که خارج از حوزه اطاعت و تبعیت شاه است. مطابق این تقسیم هر وقت سن لوئی و سایر سلاطین آن زمان مقرراتی برای قلمرو خود وضع می کردند لازم الاجرا بود ولی چنانچه مقررات آنها شامل قلمرو بارونها هم می گردید ناچار بایستی موافقت آنها را جلب نمایند و الا بارونها به اقتضای منافع خویش آن مقررات را قبول می کردند و در غیر آن صورت نمی پذیرفتند. اکنون که این توضیحات داده شد فهم بیانات آینده برای خوانندگان آسانتر خواهد بود.

سن لوئی در عین حال که اعتراض بر احکام دادگاههای تابعه قلمرو خود را لغو کرد مقرر داشت که اصحاب دعوی می توانند تقاضای خسارت کنند ولی نه از لحاظ اینکه حکم دادگاه برخلاف حق و از روی غرض صادر شده بلکه از این جهت که حکم دادگاه باعث ضرر شده است. علاوه بر این به اصحاب دعوی اجازه داد حق داشته باشند بر حکم صادره از دادگاه بارونها اعتراض نمایند و به استناد خطا بودن آن احکام استیناف بدهند.

تقاضای خسارت از احکام صادره دادگاههای قلمرو شاه در همان دادگاهی که حکم داده بود به عمل می آمد و در صورتی که دادگاه به تصویب خسارت راضی نمی شد آن وقت شاکی می توانست برای دریافت خسارت به دادگاه شاه مراجعه نماید. در مورد دادگاه بارونها که اعتراض بر حکم آنها جایز بود سن لوئی به موجب اساسنامه خود مقرر داشت هر کس حکم آنها را خطا بداند به دادگاه بالاتر و یا بالاتر از همه به دادگاه شاه مراجعه نماید، ولی در دادگاه مافوق نمی بایستی اختلاف به وسیله دوئل حل و فصل شود بلکه می بایست به وسیله آوردن شاهد و به موجب مقررات مخصوصی که پادشاه وضع کرده تصفیه گردد. به هر حال از اینکه بر حکم

دادگاه اعتراض کنند و یا اختیار اعتراض را نداشته باشند به هیچ وجه حل اختلاف نمی‌بایستی با دوئل به عمل آید.

ممکن است پیرسید برای چه سن لوئی این تفاوت را بین دادگاههای قلمرو خود و محاکم قلمرو بارونها قائل گردید و اجازه داد بر حکم دادگاه بارونها اعتراض کنند ولی بر رأی دادگاههای قلمرو خود اعتراض نکنند؟ پاسخ این سؤال این است که: سن لوئی در مورد دادگاههای قلمرو خود با کمال آزادی مقرراتی وضع کرد ولی در مورد دادگاههای بارونها تا اندازه‌ای ملاحظه رسوم گذشته را رعایت کرد زیرا یکی از مشخصات دادگاه بارونها و اشراف نیمه مستقل این بود که هرگز دعوی از دادگاه به جای دیگر نمی‌رفت مگر اینکه بر حکم اعتراض بشود و آن را خطا بدانند و چون این کار خطرناک بود و منجر به دوئل می‌شد، کسی بر حکم دادگاه بارونها اعتراض نمی‌کرد و بارونها از این حیث قدرت و نفوذ خاصی داشتند ولی سن لوئی رسم اعتراض را باقی گذاشت و در عوض رسم دوئل را برانداخت و این موضوع در ضعیف کردن نفوذ اشراف و بارونها از راه صدور حکم مؤثر بود. ولی مقررات سن لوئی از طرف عموم پذیرفته نشد و بالنتیجه دو رسم در فرانسه برقرار گردید یکی رسم سابق در خصوص اعتراض بر حکم دادگاهها که منجر به دوئل می‌شد و دیگری مقررات جدید سن لوئی. یک دسته از اشراف و بارونها مقررات قدیم و دسته دیگر از اشراف می‌توانستند یکی از دو مقررات را قبول نمایند ولی اگر در دعوایی مطابق رسم دیرین رفتار می‌کردند دیگر نمی‌توانستند در وسط کار مطابق رسم نوین رفتار نمایند. «بومانوار» می‌گوید: فرماندار ولایت «کلرمون» مطابق رسم نوین رفتار می‌کرد ولی اشراف زیر دست او مطابق رسم دیرین رفتار می‌کردند، به همین جهت فرماندار کلرمون گاه به رسم دیرین برمی‌گشت که نفوذ او کمتر از اشراف زیر دست وی نباشد. همانطور که بارونها از احکام قلمرو شاه اطاعت نمی‌کردند اشراف کوچکتر نیز نسبت به بارونها همین حال را داشتند فقط گاهی به طیب خاطر و در صورت تمایل از احکام قلمرو مافوق اطاعت می‌کردند. خلاصه اینکه قانون اساسی سن لوئی فقط از طرف آنها بی‌پذیرفته شد که صرفه خود را در پذیرفتن می‌دانستند. «روبرت» [۵۹] فرزند سن لوئی که قلمروش ولایت کلرمون بود این قانون را در قلمرو حکومت خود پذیرفت لیکن اشراف دیگر

از جمله «کنت روپوتیو» [۶۰] پذیرفتن آن را مقرون به صرفه خود ندیدند.

۳۰. ملاحظات در زمینه استیناف یا پژوهش خواهی

شخصی که از حکمی استیناف می‌داد و منتهی به مبارزه می‌گردید بایستی بلافاصله پس از صدور حکم استیناف بدهد، «بومانوار» می‌گوید: اگر کسی بلافاصله پس از صدور حکم استیناف نمی‌داد و پی کار خود می‌رفت دیگر حق استیناف نداشت و دلیل بر این بود که حکم را صحیح دانسته، این رسم تا زمانی که دوئل را برای حل و فصل دعاوی محدود کردند، در فرائضه باقی ماند.

۳۱. دنباله موضوع فصل قبل

کشاورزانی که از طبقه نجبا نبودند و به طور کلی اتباع غیرنجیب نمی‌توانستند حکم صادره از دادگاه ارباب را باطل بدانند، این موضوع به قول «دفونتن» در قانون اساسی «سن لوئی» تأیید شده و می‌گوید: «ای ارباب بین تو و اتباع غیرنجیب تو دادرسی وجود ندارد».

چیزی که باعث شد اتباع غیرنجیب نتوانند بر حکم دادگاه اعتراض نمایند موضوع دوئل بود زیرا این طبقه نمی‌توانستند مثل نجبا و شوالیه‌ها دوئل کنند ولی بعداً که اتباع غیرنجیب هم برحسب فرمان مخصوص و یا رسم و عادت که برقرار گردید توانستند دوئل کنند می‌توانستند بر حکم دادگاه هم اعتراض نمایند و با قضاتی که از طبقه نجبا بودند پیکار کنند، «دفونتن» که خود در آن زمان می‌زیسته علل و جهاتی را ذکر می‌نماید که به تصور خود رسوایی مبارزه یک فرد غیرنجیب با نجبا را پرده‌پوشی کند.

ولی وقتی که دوئل ممنوع گردید و رسوم جدیدی برای استیناف دادن معمول شد، به فکر افتادند همانطور که نجبا حق استیناف دارند افراد عادی و غیرنجیب هم باید حق استیناف داشته باشند وگرنه به آنها ظلم خواهد شد زیرا در قبال حکم ظالمانه و ناحق ارباب وسیله دفاع ندارند، از آن پس دادگاهها تقاضای استیناف افراد غیرنجیب را مثل نجبا پذیرفتند.

۳۲. دنباله موضوع فصل قبل

هرگاه کسی بر حکم دادگاه ارباب خود اعتراضی می‌کرد و به دادگاه بالاتر متوسل می‌گردید ارباب شخصاً در دادگاه مافوق حضور به هم می‌رسانید که از حکم دادگاه خود دفاع نماید. و نیز اگر اعتراض راجع به عدم رسیدگی به دعوا بود باز هم ارباب در دادگاه بالاتر حضور به هم می‌رسانید ولی اگر اعتراض شاکی به ثبوت نمی‌رسید ارباب دعوای او را در دادگاه خود مطرح می‌کرد، این دو موضوع که هر کدام یک اصل جداگانه بود به تدریج توأم گردید و با انواع و اقسام اعتراضها مخلوط شد بطوری که ارباب ناچار بود قسمتی از اوقات خود را صرف حضور در دادگاههای دیگر بنماید و این رسم در نظر ناپسند آمد تا به موجب حکم «فیلیپ دووالوا» [۶۱] مقرر شد فقط رؤسای دادگاهها در دادگاههای دیگر حضور به هم رسانند، نه ارباب و قضات.

وقتی رسم استیناف دادن خیلی متداول شد دیگر رؤسای دادگاهها هم در دادگاههای بالاتر برای دفاع از حکم حاضر نمی‌شدند، بلکه طرفین دعوی در آنجا حضور به هم می‌رساندند.

در فصل سی‌ام گفتیم در صورتی که ثابت می‌شد دادگاه ارباب به شکایت رسیدگی نکرده مجدداً می‌توانست دعوی را در دادگاه خود مطرح کند ولی اگر خود ارباب طرف دعوی بود و معلوم می‌شد به دعوی رسیدگی نکرده به دادگاه بالاتر شصت لیور جریمه می‌داد و بتدریج این رسم معمول گردید به طوری که هر وقت صحت استیناف و یا اعتراض معترضین به ثبوت می‌رسید از ارباب جریمه می‌گرفتند. این رسم مدت مدیدی باقی بود تا به وسیله فرمان مخصوص «روسیلون» [۶۲] تأیید شد ولی بعدها چون معلوم گردید رسم مهمل و غلطی است از بین رفت.

۳۳. دنباله موضوع فصل قبل

فرض می‌کنیم «ژاک» و «اسمیت» دعوایی دارند که به دادگاه احاله داده‌اند و مطابق رسوم قرون وسطی از این دادگاه حکمی صادر شده‌است. ژاک بر این حکم اعتراض دارد و آن را باطل می‌داند و مطابق مقررات باید با قاضی مبارزه نماید، حال اگر ژاک در این مبارزه مغلوب گردد در دعوای خود علیه اسمیت نیز مغلوب

شده است ولی اگر در دوئل فاتح می شد در دعوای خود علیه اسمیت فاتح نمی گردید زیرا غلبه ژاک بر قاضی نباید باعث شود اسمیت محکوم به بی حقی گردد. اینک اگر ژاک می خواست بر اسمیت هم غلبه نماید و حق خود را محرز کند بعد از غلبه بر قاضی می بایست با اسمیت هم دوئل نماید. دوئل کردن با اسمیت نه برای این بود که بدانند آیا حکم دادگاه حق است یا باطل زیرا مبارزه ژاک با قاضی و غلبه بر قاضی باطل بودن حکم دادگاه را مطلقاً ظاهری ساخت، ژاک از این حیث با اسمیت دوئل می کرد که بدانند آیا دعوی او حق است یا باطل.

به عقیده من رسم کنونی دادگاههای ما که می گویند: «محکمه استیناف، تقاضای استیناف و موضوع یا مورد استیناف را رد می نماید» ناشی از همین رسم می باشد. زیرا وقتی معترض بر حکم (استیناف دهنده) در پیکار با قاضی مغلوب می گردید استیناف او رد می شد و در صورتی که غلبه می کرد حکم دادگاه لغو می گردید و در عین حال استیناف هم از بین رفته و موضوع مورد دعوی می بایست مورد اعاده محاکمه قرار گیرد. لیکن اگر دعوایی را در طی تحقیقات حل و فصل می کردند این رسم اجرا نمی گردید.

«روش فلاون» [۶۳] مورخ زمان ما می گوید: دادگاه تحقیق که امروز موسوم به دایره استنطاق و رئیس آن قاضی تحقیق است در آغاز پیدایش خود نمی توانست مطابق این رویه عمل نماید.

۳۴. چگونه محاکمات علنی پنهانی شد؟

هنگامی که دوئل وسیله حل و فصل مناقشات بود محاکمات جنبه علنی داشت زیرا مدافع و مهاجم هر دو معلوم بود و شهود نیز باید شهادت خود را علناً بگویند، قاضی هم علناً اظهار عقیده می کرد.

مورخ دیگر که در شرح حال «بوتیلیه» [۶۴] تحقیق کرده از قول او نقل می کند که: «در قدیم محاکمات قضایی در فرانسه نظیر روم قدیم علنی بود و این موضوع وابستگی خاصی به بیسوادی مردم و بی اطلاعی از نوشتن داشته زیرا چون مردم نمی توانستند شرح محاکمات را به وسیله نوشتن تثبیت نمایند، ناچار یگانه وسیله تثبیت جریان محاکمه را در این می دانستند که عده کثیری در طی محاکمه

حضور به هم رسانیده و شاهد قضیه باشند و چون ممکن بود راجع به چگونگی محاکمات گذشته و طرز عمل قضاوت قدیم و قطع و فصل مرافعات شک و تردیدی حاصل شود می توانستند به وسیله شهودی که محاکمات سابق را دیده بودند اسلوب قضاوت گذشته را به خاطر بیاورند. این شهود را بنام «رکورد» [۶۵] می خواندند ولی برخلاف شهود عادی محاکمه که ممکن بود به دوئل دعوت شوند کسی رکوردها را دعوت به دوئل نمی کرد چه در این صورت جریان محاکمات بقدری طولانی می گردید که هرگز پایان نمی پذیرفت. ولی بعدها طرز محاکمه عوض شد و خصوصی و پنهانی گردید. این همان اسلوبی است که امروز در کشور ما و در محاکمات رایج می باشد.

در «دوره پنهانی شدن محاکمه» بازجویی و کسب اطلاعات و مواجهه و غیره از معرض مناظره عموم خارج شد. اسلوب محاکمه علنی با طرز حکومت آن وقت مناسب بود. همانطور که محاکمه پنهانی با طرز حکومت امروز تناسب دارد. این تغییر از سال ۱۵۳۹ در فرانسه حاصل شد ولی من تصور می کنم تغییر مزبور دقتاً صورت نگرفته بلکه به تدریج از این شهر به آن شهر سرایت کرده و به هر نسبت که دوئل منسوخ شده و اساسنامه «سن لوئی» برای منع دوئل قوت گرفته محاکمات پنهانی و خصوصی زیادتر شده است زیرا به قول «بومانوار» فقط در زمانی که اعلان دوئل می دادند علناً دعوت شهود را استماع می کردند در غیر این صورت استماع شهادت شهود پنهانی صورت می گرفت و شهادت آنها را روی کاغذ ثبت می کردند. بالنتیجه پنهانی شدن محاکمات ارتباط خاصی با از بین رفتن رسم دوئل دارد.

۳۵. مخارج محاکمه

در کشور فرانسه سابقاً مثل امروز پرداخت مخارج محاکمه مرسوم نبود، شخصی که در محکمه محکوم می گردید به اندازه کافی به ارباب و قضات دادگاه جریمه می پرداخت. در محاکمات جنایی، شخصی که بر اثر دوئل محکوم شده بود حد اعلای جریمه را می پرداخت زیرا هم به قتل می رسید و هم دارایی او ضبط می شد و در محاکمات دیگر هم چون می بایست به ارباب جریمه بپردازد و غالباً تعیین میزان جریمه بسته به اراده ارباب بود دیگر مخارج محاکمه دریافت نمی شد

و ترس از پرداخت جریمه سبب می‌گردید که مردم کمتر برای دعاوی به محکمه مراجعه کنند.

بدیهی است چون در آن ادوار درآمد محاکمات به جیب ازباب می‌رفت هزینه محاکمه را هم خود او متحمل می‌گردید، هزینه محاکمه عبارت بود از هزینه جمع‌آوری قضات و تهیه وسایل برای جریان محاکمه و صدور رأی و غیره «از قبیل تهیه محل مخصوص برای دادگاه». از آن گذشته چون محاکمات آن دوره طولانی نبود چندان هزینه نداشت زیرا همواره دعوی فوراً حل و فصل می‌شد و مثل امروز که مدتی مدید اوقات محققین و قضات صرف نوشتن اوراق بسیار می‌شود، نبود. برقرارشدن رسم استیناف سبب گردید که پولی بابت مخارج محاکمه بپردازند. مثلاً «دفوتن» می‌گویند: پس از وضع اساسنامه سن لوئی هرکسی که به موجب این اساسنامه استیناف می‌داد پولی بابت مخارج آن می‌پرداخت ولی اگر مطابق رسم قدیم استیناف می‌دادند یعنی رأی قاضی را باطل دانسته و دوئل می‌کردند دیگر پولی بابت مخارج محاکمه نمی‌پرداختند زیرا از محکوم جریمه گرفته می‌شد. وقتی رسم استیناف دادن معمول و متداول گردید اصحاب دعوی برای این کار ناچار شدند نقل و ائقالات زیاد بنمایند و مدتی در خارج از محل زندگی خود زندگی کنند و اسلوب جدید محاکمات جریان محاکمه را طولانی کرد و برای حل کوچکترین مناقشات اجرای تشریفات بسیار لازم آمد و دلایل دعوی در طی صحائف بسیار و مجلات قطور مستور گردید و فنون نوین حمله و دفاع در محاکمات ابداع شد، آن وقت ناچار شدند با وضع مخارج سنگین مردم را بترسانند تا کمتر به محاکمه متوسل شوند و در عین حال صاحبان دعوی را وادار کنند که اجرت زحمات زیاد محاکمه را بپردازند. «شارل لوئل» [۶۶] در سال ۱۳۲۴ فرمان مخصوصی برای تعیین میزان مخارج محاکمه صادر کرد.

۳۶. دادستان

بطوری که سابقاً گفتیم در قوانین سالیك و ریپوئر و به‌طور کلی در قوانین طوایف ژرمن مجازات قتل همواره نقدی بود و بنابراین مثل امروز دادستان نداشتند که موظف به تعقیب تبهکاران باشد زیرا وقتی کیفر تبهکاری جریمه نقدی قرار

داده شد هرکس می تواند به عنوان مدعی «صاحب خون» تقاضای جبران خسارت بنماید و دیگر لزومی به وجود دادستان نیست. و از طرف دیگر در حقوق رومی چون محاکمه علنی بود و عموم در آن نظر داشتند انتخاب یک نفر برای انجام وظایف دادستان مورد نداشت، ضمناً باید توجه کرد که مرسوم بودن دوئل برای حل و فصل مناقشات مانع از رایج شدن رسم انتخاب مدعی العموم یعنی دادستان بود زیرا هیچ کس حاضر نبود تمام عمر خویش را صرف مبارزه با مدعیان نماید. در مجموعه مقرراتی که از طرف موراتوری [۶۷] جمع آوری شده و مربوط به قوانین «لمباردها» است دیدم که در عهد دومین سلسله سلاطین فرانسه یک نفر دادستان وجود داشته است ولی اگر با کمال دقت این مقررات خوانده شود معین می گردد که شخصی که انتخاب می شده و آقای موراتوری او را دادستان دانسته از حیث انجام وظایف به کلی با کسانی که ما امروز دادستان می خوانیم تفاوت داشته است. زیرا آنها کارگزاری بودند که به رتق و فتق کارهای سیاسی اشتغال داشتند نه رتق و فتق کارهای جزایی و هیچ یک از آنها نظیر دادستانهای کنونی درصدد تعقیب تبهکاران نبودند و یا به امور صغار رسیدگی نمی کردند. آقای موراتوری کارگزاران را به نام دادستان می خواند و معتقد است دوئل می کردند و دوئل آنها به موجب قانون اساسی «هانری اول» [۶۸] پادشاه فرانسه مجاز شده بود. ولی اگر ما قانون اساسی هانری اول پادشاه فرانسه را بخوانیم مطلب روشن و اشتباه موراتوری آشکار می شود. در این قانون چنین نوشته شده:

«هرگاه کسی پدر، برادر، برادرزاده و یا یکی دیگر از خویشاوندان خود را به قتل برساند دیگر حق ارث بردن از آنها را نخواهد داشت و میراث مقتول به خویشاوندان دیگر قاتل خواهد رسید. به علاوه دارایی قاتل هم از طرف خزانه دولت ضبط خواهد شد.» در این مورد است که به موجب اساسنامه هانری عامل دولت برای وصول حق خزانه می توانست با شخصی که مدیون است دوئل نماید ولی چنین موردی را نباید با وظیفه دادستان اشتباه کرد.

در مقرراتی که آقای موراتوری جمع آوری کرده، مشاهده می شود که نماینده دولت می توانسته در موارد زیر اقدام نماید: اقدام علیه شخصی که دزدی را دستگیر کرده و به فرماندار نظامی تحویل نداده است؛ اقدام علیه کسی که مردم را علیه

حاکم نظامی تحریک کرده و بدین منظور تشکیل جلسه داده است؛ اقدام علیه شخصی که از طرف حاکم نظامی مأمور اعدام شخصی بوده و او را نجات داده است؛ اقدام علیه نماینده کلیسا که حسب الامر حاکم، مأمور تسلیم دزدی بوده و دزد را تسلیم نکرده است؛ اقدام علیه کسی که اسرار شاه را به خارجیان بروز داده است؛ اقدام علیه شخصی که مسلحانه در صدد تعقیب و محو نماینده امپراتور برآمده؛ اقدام علیه کسی که حکم امپراتور را ناخوانده گذاشته و اجرا نکرده باشد؛ اقدام علیه شخصی که پول رایج شاه را نپذیرفته، بالاخره این عامل موظف بوده است حق خزانه دولت را وصول و ایصال نماید ولی به هیچ وجه دیده نمی شود که این مجریان عدالت مأمور تعقیب قاتلین هم بوده باشند و تبهکاران عادی را هم دستگیر نمایند یا در زمانی که دوئل قدغن بود مباشرین این عمل را به سزای خود برسانند و مسببین حریق را مجازات کنند و حتی در زمانی که قاضی در دادگاه خود به قتل رسیده مشاهده نمی کنیم که این مأمورین عدالت در مقام دادستان عمل نمایند، هنگامی هم که موضوع بردگی و آزادگی افراد در میان بوده است نیز از اقدامات آنها اثری نیست.

مقرراتی که آقای موراتوری جمع آوری کرده مربوط به قوانین لمباردها است، البته رسوم عدالت را در طی سلطنت دومین سلسله سلاطین فرانسه خیلی خوب نشان می دهد ولی بعد از دومین سلسله سلاطین فرانسه مأمورین عدالت مذکور در یادداشت های آقای موراتوری با سلاطین آن سلسله ازین رفته اند. همان طور که دیگر نمایندگان از طرف شاه به ایالات و ولایات فرستاده نمی شد برای اینکه در کشور قانون متحدالشکل و خزانه عمومی نبود تا این رسم و ترتیب فایده داشته باشد و حکام نظامی ایالات و ولایات نمی توانستند اجرای عدالت کنند بالنتیجه این گونه مأمورین عدالت که وظیفه آنها حفظ قدرت حاکم و شاه بود انتخاب نمی شدند. در دوره سلطنت سومین سلسله سلاطین فرانسه یگانه وسیله اجرای عدالت دوئل بود و برقرار شدن رسم دوئل اجازه نمی داد یک نفر دادستان، تبهکاران را به نام قانون تعقیب نماید.

«بوتیلیه» و «بومانوار» هرگز نامی از دادستان نبرده اند و فقط نام قاضی و زیردستان آنها را برده اند و همچنین در قانون اساسی «سن لوئی» هم نامی از دادستان

برده نشده است. تنها اثری که از شغل دادستان می‌توان بدست آورد در قوانین ژاک دوم [۶۹] پادشاه جزیرهٔ «ماژورکا» [۷۰] است که در آن قوانین برای تبه‌کاران شغل و وظیفه دادستان پیش‌بینی شده ولی پیدایش این شغل و وظیفه بطوری که از همان قوانین مستفاد می‌شود زمانی بوده که اصول قضایی به کلی تغییر کرده است.

۳۷. چگونه قانون اساسی سن‌لویی در محاق فراموشی افتاد؟

قانون اساسی «سن‌لویی» پس از اینکه تصویب شد و بدان عمل کردند در اندک مدتی از بین رفت، علتش این بود که با اینکه برای تمام کشور وضع شده بود مع‌ذلک هرگز در تمام کشور اجرا نگردید، در این قانون راجع به تمام امور کشوری و میراث و نقل و انتقالات اموال بین زندگان و جهیز و مزایای بانوان و مختصات تیول و حفظ انتظامات مقرراتی وضع گردیده است ولی چون در آن ایام هر شهر و قصبه و بلکه هر دهی دارای رسوم و آداب مخصوصی بود، وضع این قانون سبب می‌شد که در تمام فرانسه یک‌دفعه آداب و رسومی که مردم بدان انس و الفت گرفته بودند از بین برود.

این نکته را باید در مدنظر قرار داد که عمومی کردن آداب و رسوم نقطه بخصوصی حتی در آن زمان که سلاطین همه‌جا مورد احترام و اطاعت بودند امر معقولی نبود زیرا اگر معایب و محاسن رسوم و آداب با یکدیگر برابر باشند تغییر آنها چندان نیکو و مقرون به‌صواب نخواهد بود و اگر معایب آنها زیاده‌تر از محاسن باشد به‌طریق اولی صلاح نیست.

از آنجا که در آن زمان رسم فتودالی در اروپا برقرار بود و در هر نقطه‌ای حکام و فرمانروایان برای خویش مزایای خاصی قائل بودند، تغییر رسوم و آداب تمام کشور طبعاً با مقاومت حکام و اشراف برخورد می‌کرد و آنها نمی‌توانستند و یا نمی‌خواستند زیر بار بروند. بر اثر مخالفت اشراف و نجبا قانون اساسی «سن‌لویی» در پارلمان تصویب نگردید، این نکته در نسخه خطی کتاب موجود در شهرداری آمین [۷۱] قید شده است و آقای «دوکانی» [۷۲] مورخ زمان ما نیز اشاره کرده است.

در بعضی از کتب خطی دیده شده که «سن لوئی» قانون اساسی خود را در سال ۱۲۸۰ و قبل از اینکه به سمت «تونس» [۷۳] عزیمت نماید تصویب کرد ولی این نکته صحیح نیست زیرا «سن لوئی» در سال ۱۲۶۹ به تونس رفت و به همین جهت آقای دوکانی معتقد است که قانون اساسی در غیاب سن لوئی تصویب شد، ولی این نظریه هم صحت ندارد زیرا پادشاه عاقل و باتدبیری مثل سن لوئی رضایت نمی داد قانون اساسی یعنی مقرراتی که طبعاً با مخالفت اشراف و توده برخورد خواهد کرد و ممکن است موجب طغیان بشود در غیاب او تدوین گردد. لازمه تدوین یافتن این قانون آن بود که خود سن لوئی حضور داشته باشد نه اینکه تدوین آن را به یک نایب السلطنه ضعیف النفس واگذار کند و به دست اعیان و اشرافی بسپارد که با آن مخالف بودند. اشراف بزرگ فرانسه در زمان سن لوئی عبارت بودند از ماتئو آبه دو سن دنیس [۷۴]، سیمون دو کلرمون [۷۵]، کنت دونسل [۷۶]، ژان «کنت دوپونتو»، و غیره. اینها کسانی بودند که باطناً نمی خواستند قانون اساسی سن لوئی تصویب و اجرا شود و ما سابقاً گفتیم که کنت دوپونتو در قلمرو نفوذ خود با اجرای این قانون اساسی مخالفت کرد.

نکته دیگر این است که در قوانین کنونی فرانسه گرچه نام قانون اساسی سن لوئی برده شده است ولی از لحاظ قضایی قوانین ما با قانون اساسی سن لوئی به کلی فرق دارد. باید توجه کرد که در قوانین ما فقط نام قانون اساسی سن لوئی برده شده و تا اندازه ای از آن قانون اقتباس گردیده و قوانین کنونی فرانسه قانون اساسی سن لوئی نیست و نیز باید بین قانون اساسی «سن لوئی» و قانونی که بعداً تحت این عنوان وضع شد، فرق گذاشت. منظور «بومانوار» که غالباً در خصوص قانون اساسی سن لوئی صحبت می کند همان قانون خود سن لوئی است نه مقررات درهم و برهم و عمومی که بعدها و شاید در اواخر زندگی سن لوئی و یا بعد از مرگ او تحت این عنوان منتشر کردند.

۳۸. دنباله موضوع فصل قبل

گفتیم که باید بین قانون اساسی خاص «سن لوئی» و قانونی که بعداً به نام او تدوین یافته فرق گذاشت قانون اساسی اخیر مقررات درهم و پیچیده و صعب-

الفهمی بود که در آن اصول قضایی روم و فرانسه مخلوط گردیده و بعضی از مقررات آن از طرف قانونگذاران و بعضی از ناحیهٔ آشنایان به روح قوانین وضع شده و در واقع «قانون» و «فلسفه وضع قانون» را مخلوط کرده و راجع به تمام شئون حیاتی و اصول زندگی مقرراتی وضع کرده بودند و از این لحاظ می توان آن را قانون عمومی نامید.

برای فهم این موضوع که قانون اساسی عمومی از کجا آمده است باید وضع زمان «سن لوئی» را در مدنظر آوریم. سن لوئی که وضع ناپسند زمان خود و اصول قضایی بد آن را دید برای اصلاح آن مقرراتی چند جهت دادگاه حوزه و قلمرو حکمرانی خود و اشرافش وضع کرد و این مقررات به زودی مقبول واقع شد بطوری که «بومانوار» که اندکی بعد از مرگ این پادشاه کتب خود را نوشته می گوید: «مقررات موضوعه از طرف سن لوئی در قسمت مهمی از دادگاههای اشراف جاری است. به این ترتیب منظور سن لوئی از وضع مقررات وی حاصل شد و با اینکه مقررات او صورت یک قانون کلی نداشت که در تمام دادگاههای کشور اجرا شود ولی طوری وضع گردیده بود که هر کس بتواند از آن تبعیت نماید. سن لوئی عیب را نشان داد و رامحل آن یا رفع عیب را نیز ارائه کرد. مردم وقتی دیدند در دادگاههای شاه و اشراف تابع او اصول قضاوت طبیعی تر و عقلانی تر می باشد و بیشتر با موازین اخلاقی تناسب دارد و جان و مال مردم را تأمین می نماید، رسم قضاوت قدیم را ترك و از آن اصول تبعیت کردند.

مهاتر سن لوئی در این بود که محاسن مقررات جدید را به نظر مردم رسانید و نشان داد چقدر ملایمتر و برای تأمین جان و مال مردم مؤثرتر است و در عین حال با عقل تطبیق می نماید. استدلال عقلایی یک منطق نیرومند است که نمی توان در برابر آن مقاومت کرد و فرضاً هم اگر مدتی در برابر آن مقاومت کنند عاقبت تسلیم خواهند شد. از این رو قوانین سن لوئی هم چون عقلایی بود به زودی موفقیت پیدا کرد. سن لوئی برای نشان دادن عیوب و نواقص اصول قضایی آن زمان فرانسه دستور داد حقوق رومی را ترجمه کردند و در دسترس قانونگذاران فرانسوی قرار دادند. «دفونتن» که نخستین مصنف حقوقی قرون وسطی است استفاده های زیادی از حقوق رومی کرد، به طوری که می توان گفت کتاب او مرکب از حقوق رومی و اساسنامه سن لوئی و حقوق قدیم فرانسه است و همچنین «بومانوار» مصنف دیگر

گرچه کمتر از حقوق رومی استفاده کرده ولی در عوض حقوق قدیم فرانسه را با اساسنامه سن لوئی وفق داده است. به هر حال به عقیده من بعد از این دو مصنف چند تن از قضات فرانسوی با استفاده از آثار آنها حقوق و قوانین فرانسه را جمع آوری کردند و این مجموعه همان است که ما امروز به نام اساسنامه سن لوئی می خوانیم.

در عنوان این مجموعه نوشته شده است که قوانین موجود آن بر حسب عادات و رسوم «پاریس» و «اورلئان» و قلمرو بارونها تدوین گردیده و نیز در مقدمه آن مذکور است که رسوم و آداب تمام فرانسه و سرزمین آنژ [۷۷] و قلمرو بارونها در آن وجود دارد. ولی معلوم است همانطور که کتب «دفوتن» و «بومانوار» بر حسب رسوم قضایی کنت نشین «کلرمون» و «ورماندوآ» تدوین شده، این مجموعه هم شامل رسوم قضایی پاریس و اورلئان و آنژ و می باشد و چون خود بومانوار می گوید قسمتی از قوانین سن لوئی در قلمرو بارونها نفوذ کرد، لذا صاحب مجموعه اساسنامه سن لوئی به خود حق داده که بگوید مجموعه او شامل رسوم قضایی قلمرو بارونها نیز هست.

بین عنوان و مقدمه این مجموعه شباهتی وجود ندارد و درهم و برهم است و کسی که این مجموعه را تهیه کرده اساسنامه سن لوئی را با رسوم و آداب نقاط مختلف کشور توأم کرده ولی اگر با تعمق خوانده شود می توان از آن استفاده کرد، زیرا شامل رسوم قضایی «آنژ» و اساسنامه خصوصی سن لوئی به نحوی که در آن زمان اجرا می شده و همچنین رسوم قضایی قدیم فرانسه می باشد. مشخصات این مجموعه از این قرار است: برخلاف کتب «دفوتن» و «بومانوار» در این مجموعه رسوم و مقررات آمرانه تدوین شده و بایستی این طور هم باشد زیرا قانون و مقررات مکتوب جنبه آمرانه دارد. این مجموعه به یک تعبیر ذوجنبه است، زیرا اصول قضایی فرانسه با قوانین رومی در آن مخلوط شده و دو چیزی که باهم ارتباط نداشته و غالباً مخالف یکدیگر بوده اند در این مجموعه گرد آمده است.

گرچه در دادگاههای فرانسه هنگامی که رأی غیر قابل استیناف صادر می گردید قاضی به صدای بلند می گفت: «من محکوم می کنم یا تبرئه می نمایم» و این طرز صدور رأی از رسوم محاکم عمومی روم قدیم بوده با این وصف محاکم فرانسوی بعد از سن لوئی کمتر از اصول قضایی روم قدیم استفاده کردند و بالعکس از رومی

که بعداً امپراتوران برقرار کردند، بیشتر استفاده کرده و در مجموعه مذکور در فوق وارد کردند و بدان وسیله اصول قضایی فرانسه را محدود و اصلاح و یا بسط و توسعه دادند.

۳۹. دنباله موضوع فصل قبل

مقررات قضایی که از طرف «سن لوئی» وضع شد به طوری که گفتیم دیری نگذشت از بین رفت و علتش این بود که سن لوئی به فرع بیش از اصل توجه داشت. فرع این بود که مقرراتی وضع نمایند تا جانشین مقررات سابق شود و اصل این بود که بهترین راه قضاوت را پیدا کنند. برای حصول به منظور اول می بایست مردم را از مقررات سابق بیزار نمایند و برای حصول به منظور دوم مقررات تازه وضع شود، ولی چون مقررات جدید دارای عیوب و نواقصی بود به زودی تغییر و جای خود را به قوانین دیگر واگذار کرد.

اساسنامه سن لوئی بذاته اصول قضایی فرانسه را تغییر نداد بلکه وسیله ای برای تغییر آن قوانین شد و راه را برای ایجاد محاکم جدیدی باز کرد و همینکه مردم توانستند با سهولت به محاکم دسترسی پیدا کنند، حل و فصل دعاوی که سابقاً مطابق رسوم محلی صورت می گرفت و هر محلی رسم مخصوصی داشت مطیع مقررات عمومی و متحدالشکل گردید. در سایه اساسنامه سن لوئی احکامی در تمام فرانسه یکنواخت به موقع اجرا گذاشته شد که سابقاً به طور عمومی اجرا نمی گردید، ولی وقتی که قوانین و احکام عمومیت یافت اساسنامه سن لوئی فراموش شد و بهتر بگویم اساسنامه سن لوئی به منزله چوب بستی بود که برای ساختن عمارت بکار می برند و همینکه عمارت ساخته شد چوب بست را خراب می نمایند. تأثیر قوانین سن لوئی در تعمیم و متحدالشکل کردن قوانین بقدری زیاد بود که کمتر قانونی توانسته این شاهکار را به وجود آورد زیرا بطوری که می دانیم غالباً قرون عدیده لازم است تا در جامعه تغییرات اساسی حاصل شود.

بر اثر همین اساسنامه کار به جایی رسید که در مرحله آخر تمام اختلافات و دعاوی کشور در پارلمان حل و تصفیه می شد. قبل از این دوره پارلمان فقط به اختلافات بین «دوکها، کنتها، بارونها، اسقفها، کشیشان» [۷۸] و اختلاف بین شاه و

اتباع درجه اول او یعنی اشراف رسیدگی می کرد و این اختلافات هم غالباً جنبه سیاسی داشت نه جنبه مدنی. ولی از آن پس پارلمان به تمام اختلافات و دعاوی رسیدگی می کرد و به همین جهت لازم شد جلسات آن همواره دایر باشد تا بتواند به اختلافات عدیده رسیدگی نماید و چون باز هم یک پارلمان کفاف رسیدگی به دعاوی را نمی داد ناچار چندین پارلمان به وجود آوردند و همینکه پارلمانها هیئت ثابتی را برای حل و فصل دعاوی و اختلافات تشکیل دادند احکام آنها را به صورت قانونی و مقررات جمع آوری و تدوین کردند. ژان دومونلوک [۷۹] در زمان سلطنت فیلیپ زیبا [۸۰] مجموعه ای از این احکام را ترتیب داده که امروز آن را بنام اولیم [۸۱] می خوانند.

۴۰. چگونه اسلوب قضایی از فرامین پاپ [۸۲] اتخاذ شد؟

می خواهیم بدانیم پس از ترك رسوم قضایی موجود چرا به جای اینکه اسلوب قضایی روم را تقلید نمایند درصدد پیروی از اسلوب قضایی کلیسا برآمدند؟ علت این بود که آنها به چشم خود روش قضایی کلیسا را می دیدند ولی هیچ دادگاهی یافت نمی شد که مطابق روش قضایی روم قدیم قضاوت نماید و مردم از آنها سرمشق بگیرند.

از آن گذشته در آن زمان برخلاف امروز بین محاکم شرع و عرف تفاوت زیاد وجود نداشت و حدود انجام وظایف این دو نوع محکمه مثل امروز معلوم و مشخص نبود و اشخاصی بودند که بدون تفاوت و امتیاز دادن گاهی در محکمه عرف و زمانی در دادگاه شرع اقامه دعوی می کردند و نیز موارد اختلاف و دعوی نیز به همین ترتیب بدون تفاوت به یکی از این دو محکمه ارجاع می گردید. حتی می توان گفت اگر موارد اختلاف بین تابع و متبوع نبود و جرائمی اتفاق نمی افتاد که ارتباط به کلیسا نداشته باشد کسی به محکمه عرف مراجعه نمی کرد و همگی به دادگاههای شرع مراجعه می کردند.

اختلاف مربوط به قراردادهای مالی و تعهدات پولی نیز به محاکم شرع ارجاع می شد، گرچه محاکم شرع نمی توانستند به زور سرنیزه محاکم عرف را وادار به اجرای احکام خود نمایند ولی این کار را به طریق دیگر صورت می دادند یعنی

به تکفیر متوسل می شدند و با تهدید به اینکه متخلف از حکم دادگاه شرع تکفیر خواهد شد احکام خود را اجرا می کردند.

وقتی محاکم عرف خواستند رسوم و طرز عمل خود را تغییر دهند و به اصطلاح اسلوب قضاوت را عوض نمایند هیچ گونه سرمشقی جز محاکم شرع نداشتند و چون از طرز عمل این محاکم مطلع بودند همان رسم را سرمشق قرار دادند ولی به واسطه بی اطلاعی از اسلوب قضاوت روم قدیم نمی توانستند از آن پیروی کنند.

۴۱. تغییر و تحول قضاوت شرع و عرف

در زمانی که زمام امور و قضاوت عرف در دست عدّه زیادی از نجبا و اشراف بود، قضاوت شرع با استفاده از اختلافات آنان و تنوعی که در اسلوب قضاوت آنها وجود داشت جای خود را باز کرده و توسعه یافت ولی بعدها بر اثر اختلافاتی که بین قضاوت شرع و قضاوت اشراف به وجود آمد، متدرجاً قضاوت سلطنتی و قدرت پادشاهی قوت یافت و قضاوت شرع را عقب زد. از طرف دیگر پارلمانها [۸۳] که می خواستند محاسن قضاوت شرعی را اقتباس کرده و بدان عمل کنند متوجه شدند این قضاوت جز معایب چیز دیگری ندارد بالنتیجه روزبه روز قضاوت سلطنتی قوت یافت و درصدد اصلاح معایب قضاوت شرع برآمدند. معایب قضاوت شرع بقدری زیاد بود که متدرجاً غیرقابل تحمل می شد، کسانی که می خواهند در این خصوص اطلاعات جامع تحصیل نمایند خوب است به کتابهای «بومانوار» و «بوتیلیه» و احکام سلطنتی آن دوره مراجعه کنند زیرا احکام سلطنتی مزبور برای رفع معایب قضاوت شرع صادر می شد.

حکام شرع در قبال این اصلاحات سکوت را پیشه کرده و به این طریق مثل این بود که خود نیز با این اصلاحات موافق می باشند. سکوت حکام شرع در قبال اصلاحات قابل تحسین بود. از جمله معایب قضاوت شرع این بود که هرکس قسمتی از اموال خود را به کلیسا نمی داد وقتی فوت می کرد هنگام دفن درباره او مراسم مذهبی را بجا نمی آوردند و حتی از تدفین محروم می گردید. و هرگاه کسی بدون نوشتن وصیتنامه فوت می کرد و قسمتی از اموال خود را به حکام شرع و اهل

کلیسا نمی‌داد بازماندگان او ناچار بودند به حکام شرع مراجعه نمایند و حکام شرع برای تعیین سهمیه خود از ماترك متوفی یک نفر حکم تعیین می‌کردند تا معین نماید متوفی قبل از مرگ چقدر از اموال خود را می‌بایست به کلیسا داده باشد. زن و شوهر در شب اول عروسی و همچنین در دو شب دیگر نمی‌توانستند در آغوش یکدیگر بخوابند مگر اینکه قبلاً با دادن مقداری پول از کلیسا کسب اجازه کنند. نکته در اینجاست که کلیسا اصرار داشت برای سه شب اول پول بگیرد زیرا می‌دانست که برای شبهای دیگر زن و شوهر پول قابل توجهی نخواهند پرداخت اما پارلمان این معایب را اصلاح کرد در «فرهنگ قضایی» تألیف راسگو [۸۴] یکی از احکامی که از طرف پارلمان علیه اسقف روحانی شهر «آمین» صادر شده و حاکی از اقدامات اصلاحی پارلمان می‌باشد دیده می‌شود.

باتوجه به مطالبی که در اول این فصل گفتیم، وقتی در یک کشور و یا در یک حکومت سازمانها و صاحب‌منصبان مختلف آن سعی نمایند هریک نسبت به دیگری مزایایی تحصیل کنند و اولویت برای خود قائل شوند این کوشش و جد و جهد را برای تحصیل امتیازات نباید دلیل بر فساد آن حکومت و یا آن سازمان دانست چه آنکه به حکم طبیعت بشری رجال بزرگی که رویه اعتدال را در زندگی و ریاست پیش می‌گیرند کمتر یافت می‌شوند زیرا تبعیت از نیروی نفسانی خیلی سهلتر از آن است که جلو غریزه و نیروی باطنی را بگیرند. از این جهت در یک دولت و حکومت بیشتر اشخاصی را پیدا می‌کنید که خیلی استعداد دارند ولی نمی‌توانید و یا کمتر می‌توانید رجالی را بیابید که خیلی عاقل و معتدل باشند و بتوانند جلو هواهای خود را بگیرند. برای اینکه روح انسان از حصول اولویت و برتری نسبت به دیگران کسب لذت مخصوص می‌نماید و آنهایی که طرفدار عدل و انصاف و نیکویی هستند به واسطه داشتن این غریزه نمی‌توانند گاهی از اوقات از بروز حسن نیت خود ممانعت کنند.

۲۲. احیای حقوق رومی و نتایج آن و تغییر آن در دادگاهها

بعد از اینکه قانون اساسی «یوستینیانوس» امپراتور روم در سال ۱۱۳۷ میلادی به دست آمد، بار دیگر حقوق رومی احیا گردید بخصوص آنکه قبل از آن به قسمتهای

دیگری از حقوق «یوستینیانوس» دست پیدا کرده بودند. آنگاه در ایتالیا مدارس تأسیس شد که در آنها حقوق رومی را به دانش‌آموزان می‌آموختند بطوری که متدرجاً حقوق رومی قوانین «لمباردها» را در ایتالیا تحت الشعاع قرار داد.

دانشمندان ایتالیایی حقوق رومی را به فرانسه بردند و در آنجا تدریس کردند، قبل از آن تاریخ فرانسویها از حقوق رومی فقط «قوانین تئودوسیوس» امپراتور روم را می‌شناختند و از حقوق «یوستینیانوس» بی‌اطلاع بودند به دلیل این که وقتی «یوستینیانوس» حقوق خود را وضع کرد، مدتی از استقرار طوایف «ژرمن» در «گل» یعنی فرانسه گذشته بود. حقوق رومی جدید که به وسیله دانشمندان ایتالیایی به فرانسه آورده شد کم و بیش مورد مخالفت قرار گرفت و «پاپها» برای حمایت از قوانین کلیسا آن را تکفیر کردند ولی به طوری که گفتیم «سن لوئی» پادشاه فرانسه به نشر حقوق رومی کمک کرد و دستور داد آنها را ترجمه کنند، هنوز نسخه خطی این ترجمه‌ها در کتابخانه‌های ما (فرانسه) هست. «فیلیپ لوبل» پادشاه فرانسه گرچه با تعلیم قوانین رومی موافق بود ولی مقرر داشت این قوانین فقط در قسمتی از خاک فرانسه که اختلافات مطابق رسوم قدیم حل و فصل می‌شود من باب اشاعه دانش تدریس گردد و قدرت قانونی داشته باشد.

و اما موضوع رسوم در گذشته، گفتیم که حل اختلافات به وسیله «دوئل» سهل و ساده بود، آنهایی که قضاوت می‌کردند احتیاجی به داشتن معلومات تازه نداشتند و در هر ناحیه و ولایت مطابق شعائر و رسوم محلی اختلافات به وسیله دوئل حل و تصفیه می‌شد. در زمان «بومانوار» اجرای عدالت به دو طریق صورت می‌گرفت. در بعضی از نواحی که قضات مستقل اجرای عدالت می‌کردند مطابق رسوم و شعائر قضاوت خود رفتار می‌نمودند و عموماً آن را «پو» [۸۵] می‌خواندند. در قسمتهای دیگر که قضات نیمه مستقل بودند و به نام شاه اجرای عدالت می‌کردند، رسوم محلی از طرف ریش سفیدان به آنها تلقین می‌شد زیرا خودشان از رسوم محلی اطلاع نداشتند و چون از طرف شاه به جاهای دیگر می‌رفتند اینگونه قضاوتها مستلزم داشتن معلومات و سواد نبود ولی وقتی که قوانین سن لوئی و سایر کتب حقوقی منتشر شد و حقوق رومی را ترجمه کرده در آموزشگاهها تدریس کردند و رسیدگی به اختلافات و قضاوت تقریباً فن مخصوصی شد، قضات مستقل و نیمه مستقل که

بی سواد بودند، نتوانستند قضاوت کنند و بتدریج محاکم را ترك کردند زیرا دیگر جای آنها نبود و صاحبان و بانیان اصلی دادگاهها هم که اشراف و نجبا بودند، اقدامی برای جمع آوری و جلب قلوب قضات بی سواد نکردند زیرا قضاوت جنبه سابق خود را ازدست داده بود و از مفاخر نجبا محسوب نمی گردید که بدان رغبتی داشته باشند زیرا کمک به شهرت آنها نمی کرد. لازمه تحصیل این فن زحمت کشیدن و درس خواندن بود و همه می دانیم که اشراف قدیم چقدر از تحصیل علم گریزان بودند. درخلال این احوال قضات نیمه مستقل که بدو بی سواد بودند متدرجاً باسواد شدند یعنی شاه اشخاص قانون دان و باسواد را تعیین می کرد که به نام او قضاوت نمایند گرچه بازهم ریش سفیدان رسوم محلی را به قضات نیمه مستقل تحمیل می کردند ولی چون بی سواد بودند نفوذ آنها در قبال قضات نیمه مستقل باسواد ازین رفت تا جایی که قضات نیمه مستقل با استقلال قضاوت کردند.

بطوری که از «قوانین سالیک» و شوراهاى مذهبى و کتب نویسندگان سومین سلسله سلاطین فرانسه استفاده می شود، در ادوار سلاطین قدیم یک نفر قاضی به تنهایی قضاوت نمی کرد ولی پس از نشر حقوق رومی یک نفر به تنهایی قضاوت می کرد منتها چون در قبال افراط سابق این ترتیب هم جنبه تفریط داشت لازم دانستند در بعضی از نواحی برای قاضی یک نفر معاون تعیین نمایند که هنگام صدور حکم طرف مشورت قاضی باشد، این معاونین جای ریش سفیدان را گرفتند و منظور از انتخاب معاون این بود که قاضی بدون دقت و سرسری حکم صادر ننماید. ولی بعدها که اعتراض بر حکم قضات آسان شد و توانستند از رأی قاضی استیناف بدهند این معاون هم ازین رفت و یک نفر قاضی به تنهایی حکم صادر می کرد، مردم هم خاطری آسوده داشتند که اگر رأی قاضی خطا باشد می توانند استیناف بدهند.

۴۳. دنباله موضوع فصل قبل

برخلاف تصور بعضیها هیچ قانون بخصوصی وضع نشد که اشراف را از داشتن دادگاه محروم نماید. همچنین هیچ قانون مخصوصی برای محروم کردن قضات مستقل از قضاوت و ایجاد قضات نیمه مستقل باسواد وضع نگردید، بلکه

جریان طبیعی حوادث سبب ازین رفتن قضات بی سواد گردید زیرا انتشار حقوق رومی قوانین و رسوم جدیدی به وجود آورد که عمل کردن به آنها محتاج سواد و تحصیلات بود. نجبا و عوام که بی سواد بودند نمی توانستند به این قوانین عمل نمایند.

یگانه حکمی که راجع به این موضوع در دست است حکمی است که در سال ۱۲۸۷ میلادی صادر شده و به موجب آن مقرر گردیده اشراف و نجبا قضات با سواد را از بین افرادی که اهل کلیسا نباشند انتخاب نمایند و علت صدور این حکم در خود حکم ذکر گردیده به این طریق که اگر قضات مرتکب اعمال بد شدند بتوان آنها را تنبیه کرد. برای اینکه در آن عهد به واسطه مزایای خاصی که اهل کلیسا داشتند کسی نمی توانست آنها را تنبیه نماید و فرضاً که مرتکب خلاف می گردیدند از مجازات مصون بودند.

به هر حال نه تنها قضات بی سواد بر اثر جریان عادی اوضاع از قضاوت برکنار شدند، بلکه بسیاری از مزایا و حقوقی که اشراف سابق داشتند با جریان طبیعی و بدون اینکه کسی در صدد غصب حقوق آنها برآمده باشد از بین رفت، یعنی یک قسمت از این حقوق و مزایا بر اثر غفلت و سهل انگاری خود اشراف و قسمتی بر اثر تغییراتی که در قرون مختلف روی داد و با آنها تناسب نداشت ملغی گردید.

۴۴. دلیل خواستن به وسیله شاهد

در زمانی که قضات بر طبق رسوم و شعائر قضاوت می کردند در هر اختلافی به شاهد مراجعه می کردند و از روی اظهارات گواهان رأی می دادند. ولی پس از اینکه رسم «دوئل» برای حل و فصل مناقشات از بین رفت در صدد برآمدند برای صحت و سقم دعوی به خط متوسل شوند و گواهی گواهان را روی کاغذ بیاورند. در این حال گرچه شهادت شهود روی کاغذ می آمد ولی در واقع غیر از شهادت شفاهی چیز دیگری نبود زیرا فقط اظهار شاهد را دربر داشت و در عین حال باعث صرف وقت و ازدیاد مخارج محاکمه می شد و آنهایی که شهادت را می نوشتند مزد دریافت می کردند، بدین جهت مقررات خاصی وضع کردند تا هنگام رسیدگی به دعاوی ناچار نشوند برای هر موضوع جزئی و هر تحقیق مختصر متوسل به شهادت

گواهان بشوند، برای این منظور دفاتری تأسیس کردند که در آنها بسیاری از مسائل و احوال اشخاص از قبیل تاریخ تولد و نجات و ازدواج و غیره ثبت می‌گردید، زیرا محقق بود که مدرک کتبی شاهی است که کمتر می‌توان در آن تقلب کرد و در عین حال زحمت تحقیق را هم کم می‌کند، چه به وسیله یک مدرک کتبی که در دفتری ثبت شده آسانتر و زودتر می‌توان فهمید که مثلاً «لوئی» فرزند «آلبرت» است تا اینکه برای ثبوت فرزند او به گواهان عیدیه متوسل گردید.

بدیهی است وقتی در کشوری رسوم و آداب عمومی بسیاری وجود دارد نوشتن و تدوین رسوم و آداب مزبور در یک دفتر و با یک قانون خیلی آسانتر از این است که مردم را وادار نمایند برای هریک از حوادث و وقایع و ثبوت آنها متوسل به گواه شوند. برای تبعیت از این رویه عقلانی عاقبت قانونی وضع گردید که برای ثبوت طلب نقدی بیشتر از صد لیور شهادت گواهان مسموع نیست، یعنی اگر کسی ادعا از دیگری داشته و بگوید بیش از صد لیور از او طلبکار می‌باشد باید مدرک کتبی ارائه دهد.

۴۵. آداب و رسوم و عادات قضایی فرانسه

بطوری که بیان گردید کشور قدیم فرانسه به وسیله رسوم و آداب محلی که روی کاغذ هم آورده نشده بود اداره می‌گردید و این رسوم محلی قانون مدنی نواحی مختلف را تشکیل می‌داد، لیکن بین این رسوم و آداب تفاوت‌های زیاد بود به طوری که «بومانوار» با احاطه‌ای که به قوانین آن زمان داشته می‌گوید: در تمام فرانسه دو قلمرو اشراف‌نشین نبوده که نظامات و قوانین آنها متشابه باشد [۸۶]. تفاوت‌های بسیار بین رسوم و آداب اماکن مختلف دو علت بزرگ داشته است: علت اول همان است که در فصل دوازدهم این کتاب ذکر کردیم. علت دوم هم ناشی از موارد مختلفی بود که موجب دوئل می‌گردید.

این آداب و رسوم در حافظه شیوخ ضبط می‌شد اما بتدریج و به طور نامحسوس قوانین و آداب و رسوم مکتوب تدوین یافتند.

در آغاز سلطنت سومین سلسله سلاطین فرانسه پادشاهان بتدریج فرامینی صادر کردند که بعضی از آنها خصوصی و بعضی عمومی بود که در فصول قبل شرح

آن را دادیم از قبیل فرامین و قوانینی که «فیلیپ آوگوست» و «سن لوئی» و غیره تدوین کردند. ضمناً اشراف بزرگ هم با موافقت اشراف کوچکتر در حوزه‌های دوك نشین و یا کنت نشین مطابق مقتضیات قوانینی وضع کردند از قبیل مقرراتی که **گاد-فری کنت برتانی** [۸۷] راجع به تقسیم اراضی اشراف وضع کرد و رسوم و آدابی که **دوک رالف** [۸۸] برای «ایالت نورماندی» و مقرراتی که **تئوبالد** [۸۹] در ایالت **شامپانی** [۹۰] وضع کرد و همچنین اصولی که **سیمون دومونتفو** [۹۱] رواج داد. این مقررات و رسوم سبب گردید که قوانین کتبی به وجود آید، آن وقت قوانین کتبی عمومی‌تر از رسوم موجوده در این ولایات شد.

در ابتدای سلطنت سومین سلسله سلاطین فرانسه تقریباً تمام عوام تابع و مملوك بودند و علل چندی سلاطین و اشراف را وادار کرد که آنها را آزاد کنند ولی پس از اینکه مملوكها را آزاد کردند ناچار شدند به آنها زمین و اموال بدهند و پس از اینکه زمین و اموال دادند، لازم شد قوانینی برای آنها وضع نمایند که اختلافات خودشان را حل کنند. از طرف دیگر پس از اینکه سلاطین و اشراف مملوكهای خود را آزاد کرده و به آنها زمین دادند، خویشان را از اراضی و اموال خود محروم کردند. آن وقت لازم شد در قبال اراضی ازدست رفته حقوقی برای خود قائل شوند و قائل شدن به این حقوق نیز مستلزم مقررات خاصی بود. به همین جهت حقوق اشراف و مملوكهای آزاد شده به موجب فرامین آزادی بندگان معلوم شد و این فرامین تشکیل رسوم و آدابی را داد که بعدها به صورت قانون مدون و کتبی درآمد.

در زمان سلطنت سن لوئی و سلاطین بعدی قضات باسوادی از قبیل «دفوتن» و «بومانوار» و سایرین آداب و رسوم حوزه قضاوت خود را کتباً تدوین کردند و منظور این نویسندگان وسعت دادن اصول قضاوت زمان خودشان بود و نظر تاریخ-نویسی نداشتند که رسوم زمان خود را در خصوص حل و فصل دعاوی برای ما باقی بگذارند، مع ذلک همه چیز در کتابهای آنها دیده می شود و شک نیست که آثار آنها کمک مهمی به احیای حقوق فرانسه کرده است.

برجسته ترین دوره های تبدیل آداب و رسوم محلی به قوانین کتبی در زمان «شارل هفتم» [۹۲] و جانشینان او بوده که رسوم و آداب مختلف را نوشتند و در

تدوین قوانین کتبی مقررات خاصی را رعایت کردند. تدوین قوانین کتبی ولایت به ولایت صورت می گرفت و هر ولایتی که در حقیقت یک حوزه قلمرو اشراف بود، مجموع رسوم و آداب محلی خود را به مجمع عمومی و یا مجمع ملی آن ولایت می آورد که مستوفیان بنویسند و تدوین کنند. این ترتیب سبب شد که درصدد برآمدند رسوم و آداب ولایات مختلف را تا آنجا که به منافع خصوصی لطمه نزنند، یکنواخت و متشابه نمایند. در نتیجه اولاً قوانین و رسوم فرانسه که در اوایل کتبی نبود کتبی شد، ثانیاً قوانین و رسوم فرانسه در ولایات مختلف کم و بیش به هم شباهت پیدا کرد، ثالثاً چون این آداب و رسوم حسب الامر شاه تدوین می شد به صحنه پادشاه رسید.

بعداً در رسوم و آدابی که به صورت قوانین درآمد بود جرح و تعدیلهایی کردند تا متدرجاً به صورت امروز درآمد. گرچه قوانین فرانسوی که ناشی از آداب و رسوم است مثل این است که با حقوق رومی اختلاف دارد. و بخصوص این اختلاف در مورد تقسیمات اراضی زیادتر نمایان می شود، ولی حقیقت این است که قسمتی از حقوق رومی وارد رسوم و آداب فرانسه شده، خصوصاً هنگامی که برای مرتبه دوم درصدد جرح و تعدیل برآمدند و بخصوص در ازمنه نزدیک به ما که بازهم قوانین را جرح و تعدیل کردند. کسانی که در این ازمنه قوانین فرانسه را جرح و تعدیل کردند، به حقوق رومی آشنایی داشتند و برخلاف امروز بی اعتنایی به حقوق رومی را باعث مباهات خود نمی دانستند، بلکه اطلاع از آن حقوق را برای شغل قضاوت لازم می شمردند و تفریح و تعیش دائمی مثل امروز که در آن دوره حتی کارزنها هم نبود آنها را از مطالعه باز نمی داشت.

در خاتمه این کتاب یادآوری می کنم که من می بایست مطالعات زیادتری درخصوص منشأ قوانین فرانسه می کردم و تمام تغییرات جزئی را که پس از برقرار شدن رسم استیناف باعث تدوین حقوق جدید فرانسه گردید ذکر می کردم ولی آن وقت لازم بود کتاب بزرگ جداگانه ای بنویسم. این است که می گویم مطالعات من درخصوص منشأ قوانین فرانسه کامل نیست و حال من شبیه به آن عتیقه فروشی است که برای دیدن آثار تاریخی مصر به آن کشور رفت و فقط نظری به «اهرام» انداخته، مراجعت کرد بدون اینکه چیز دیگری دیده باشد.

یادداشت‌های کتاب بیست و هشتم

۱. Bavarians یکی از طوایف ژرمن که در محل کنونی ایالت باواریا آلمان سکونت داشتند.
۲. Thuringians طایفه ژرمنی که در ناحیه آلمان کنونی زندگی می‌کردند.
۳. Charles Martel (۷۱۵-۷۴۱) خوانسالار و سردار فرانک در عصر حکومت مروونژی‌ها؛ فرزندان شارل مارتل دومین سلسله پادشاهی فرانک را پدید آوردند. ← Charolingiens.
۴. Pepin le Ber ← Charolingien
۵. Frisia طوایفی ژرمنی که در هلند کنونی زندگی می‌کردند، و فریسلاند ایالتی در شمال هلند است.
۶. Alemans یکی از طوایف ژرمن.
۷. Sigismond فرزند گوندوبو پادشاه بورگوندی. وی در سال ۵۱۶ به قدرت رسید ← Borgundy.
8. Lombard Grimoaldus
9. Lombard Luitprandus
10. Lombard Rachis
۱۱. Recessuinthus شاه گوت‌های غربی ← Guths و Visiguths.
۱۲. Chainda suinthus شاه گوت‌های غربی ← Guths و Visiguths.
۱۳. Egigas شاه گوت‌های غربی ← Guths و Visiguths.
۱۴. Lotharius امپراتور امپراتوری مقدس روم و پادشاه آلمان در سالهای ۸۴۰ تا ۸۴۳ میلادی.
۱۵. Sou واحد پول فرانکها.
۱۶. Abb du Bos نویسنده کتاب: «*establishment of the french Monarchy in Gaul*»
- از مورخین قرن هجدهم فرانسه.
۱۷. Alaric I شاه گوت‌های غربی که در سال ۴۱۰ شهر روم را گرفته و به غارت داد و در

همین سال درگذشت ← Guths و Visiguths.

۱۸. Agobard (۷۶۹ یا ۷۷۹-۸۴) قدیس آگوبار اسقف اعظم لیون فرانسه.

۱۹. Charle le Chauve (۸۴۳-۸۷۷) شارل اول معروف به کچل در سال ۸۶۹ به پادشاهی لرن

در فرانسه رسید. وی فرزند چهارم لوئی لویود نوه شارلمانی بود. وی از سال ۸۷۵ تا

۸۷۷ امپراتور امپراتوری مقدس روم محسوب گردید. ← Carolingiens.

۲۰. Pistes شهری در ایتالای مرکزی؛ Pistoia پیسوتا.

۲۱. Troyes شهری در شمال ایتالیا Treviso.

۲۲. Louis le Bègue (۹۴۶-۸۷۹) لئوئی دوم معروف به الکن پادشاه فرانک از سلسله

کارولنژینها ← Carolingiens.

23. Vamba

۲۴. Narbonne Gaul ناحیه‌ای در جنوب فرانسه.

۲۵. Capitulary اشاره به یکی از فرامین سلاطین فرانک و دیگر اسنادی که به صورت

تصویب‌نامه بوده است. و نیز به مجموعه دستورات و آیین‌نامه‌های اداری و شرعی اطلاق

می‌گردد.

26. Benedictus Levita

۲۷. Feudalism نظام اقتصاد قرون وسطی که مبتنی بر اقتصاد زراعی است. تیولداری و

سلسله مراتب ارباب رعیتی از ممیزات این نظام اقتصادی است.

۲۸. Bavaria کشوری قدیمی در محل آلمان کنونی.

۲۹. در فصل بیستم از کتاب سی‌ام راجع به فردا Freda و فردوم Fredum که جریمه‌ای بوده

مفصل صحبت شده است. مترجم

۳۰. در هر جای این کتاب صحبت از نژاد اول و دوم می‌شود مقصود نژاد اول و دوم اقوام

مهاجم پس از استیلای بر اراضی و تشکیل سلطنت است. مترجم.

۳۱. رجوع شود به فصل پنجم این کتاب.

۳۲. Duel جنگ تن‌به‌تن برای آزمایش و امتحان تا حقانیت یکی از دو طرف اثبات شود،

در سرتاسر قرون وسطی آزمایشهای سختی مبنای اثبات حقانیت قرار گرفت از جمله آزمایش

با آب جوش یا آهن گداخته، این آزمایشها از سنتهای ژرمنی منشأ می‌گرفت اما بتدریج

مبنایی دینی پیدا کرد. مطابق این عقیده فتح و موفقیت در امتحان با تأییدات غیبی

حاصل می‌شود. کلیسا با رسم دوئل مخالف بود و با رسم سوگند موافقت داشت اما چندان

نتوانست مانع رسم دوئل گردد و همانطوری که منتسکیو شرح می‌دهد این رسم به صورت

قاعده‌ای همگانی درآمد. از این‌رو می‌توان آن را رسم پیکار قضایی Custom of Judicial

Combat نامید.

۳۳. Otto I اتوی کبیر امپراتور مؤسس امپراتوری مقدس روم غربی در سالهای ۹۶۲ تا ۹۷۳

و پادشاه آلمان در سالهای ۹۳۶ تا ۹۷۳، امپراتور مقدس روم عنوان دولتی متشکل از

برخی دول تابع پاپ که از سال ۸۰۰ با تاجگذاری شارلمانی به دست پاپ تشکیل شد

اما رسمیت آن به تاریخ ۹۶۲ برمی‌گردد و تا سال ۱۸۰۶ ادامه داشت.

۳۴. John XII یوآنس دوازدهم، پاپ کلیسای کاتولیک در سالهای ۹۵۵ تا ۹۶۴.

۳۵. Ravenna شهری در ایتالیا، شمال مرکز.

۳۶. Conrad پادشاه بورگونی عمو یا دایی اتوی دوم پادشاه آلمان.

۳۷. Otto II امپراتور امپراتوری مقدس روم در سالهای ۹۸۰ تا ۹۸۳ و شاه آلمان در سالهای ۹۷۳ تا ۹۸۳، تاریخهای منتسبیکه در متن اصلی در پاورقی ذکر شده احتمالاً صحیح نیست و باید کمتر باشند.

۳۸. Theodoric معروف به کبیر فرمانروای گوتهای شرقی که در سال ۴۹۳ ایتالیا را به تصرف درآورد. ← Goths و Ostro Goths.

39. Narbonne

۴۰. Luthaire پادشاه فرانسه از سلسله کارولنژیان در سالهای ۹۵۴ تا ۹۸۶، یکی از فرزندان لوئی لویو؛ سه تن دیگر از فرزندان او عبارت بودند از: لوئی، پین و شارل معروف به کچل (شارل لوشو) ← Francis.

۴۱. Philip Augustus (۱۱۸۰ - ۱۲۲۳) پادشاه فرانسه، جد سن لوئی (لوئی نهم).

۴۲. Bourges شهرهایی که در پایان قرون وسطی مراکز صنعت و تجارت محسوب می شد.

۴۳. Louis le gros لوئی ششم معروف به فربه، پادشاه فرانک از سلسله کاپسینها در سالهای ۱۱۰۸ تا ۱۱۳۷.

۴۴. Louis le Jeune لوئی هفتم ملقب به جوان، پادشاه فرانک در سالهای ۱۱۳۷ تا ۱۱۸۰ از سلسله کاپسینها.

۴۵. St. Louis (۱۲۱۴ - ۱۲۷۰) لوئی نهم پادشاه فرانسه در سالهای ۱۲۲۶ تا ۱۲۷۰، پادشاهی مصلح که لقب مقدس از سوی پاپ به او اعطا شد. در آغاز پادشاهی هنری سوم پادشاه انگلستان فرانسه را مورد تهاجم قرار داد، وی در جنگهای ششم و هفتم صلیبی شرکت داشت، در جنگ هفتم به سال ۱۲۷۰ پادشاه تونس را دعوت به مسیحیت کرد و اصلاحاتی چند در فرانسه ایجاد کرد. در متن تفصیل برخی از آن آمده است.

۴۶. Défontaines نویسنده فرانسوی قرن سیزده میلادی.

۴۷. در قرون وسطی مخدوم کسی بود که یک قسمت از زمین خود را به شخصی موسوم به تابع یا خادم واگذار می کرد و این تابع نسبت به متبوع خود وظایف خاصی داشت، متبوع نیز نسبت به تابع دارای وظایف مخصوص بود. مترجم.

۴۸. Vassal خراجگزار ارباب و واسطه بین رعایا و ارباب، تیول در واقع این طبقه بشاران ارباب محسوب می شدند، بنابراین سلسله مراتب نظام اقتصادی قرون وسطی عبارت بود از فئودال، واسال و سرف.

۴۹. Clermont-Ferrand شهری در فرانسه.

۵۰. Vermandois شهری در فرانسه.

۵۱. مطابق مقررات قرون وسطی اربابان و یا واسالها به طبقات مختلف تقسیم می شدند و همانطور که امروز افسران ارتش درجات مختلف دارند و هر درجه مافوق درجه دیگر است و صاحبان درجات مادون از مافوقها اطاعت می نمایند اربابان قرون وسطی هم درجات مختلف

داشتند و زیردستان از زیردستان تبعیت می کردند. مترجم.

52. Corby

۵۳. Metz شهری در فرانسه.

۵۴. اینگونه دعاوی فقط در مورد مسائل مربوط به تیول پیدا می شد.

55. Ghent

56. Count de Flander

۵۷. در قرون وسطی اتباع که عموماً کشاورز بودند به دو طبقه تقسیم می شدند: اول کشاورزان نجیب، یعنی واسالها که باید همواره مورد احترام اربابان قرار بگیرند و از آنها هتک حیثیت و شرف نشود، دوم کشاورزان عادی، یعنی سرفها که جزو طبقه نجبا محسوب نمی گردیدند. در قسمت چهارم این فصل آنچه مربوط به اصول هتک شرف اتباع از طرف ارباب نوشته شود راجع به طبقه اول کشاورزان نجیب است، زیرا کشاورزان درجه دوم اصولاً حیثیتی نداشتند تا قوانین و رسومی برای آن یا هتک آن وضع گردد. مترجم.

58. Baron

59. Robert

60. Count de Ponthieu

۶۱. Philippe de Valois پادشاه فرانسه در سالهای ۱۳۲۸ تا ۱۳۵۰، با این پادشاه چهارمین سلسله پادشاهی در فرانسه تأسیس می شود.

62. Rousillon

63. de la Roche Flavin

64. Boutillier

65. record

۶۶. Charles le Bel شارل چهارم ملقب به زیبا پادشاه فرانسه در سالهای ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۸؛ آخرین پادشاه سلسله هوگ کابه یا کاپسینها که سومین سلسله پادشاهی در فرانسه محسوب می شوند. دو سلسله اول و دوم عبارتند از کارولنژین و مروونژین ← Capetians.

67. Muratori

۶۸. Henry I سومین پادشاه خاندان اوگ کابه که در سالهای ۱۰۳۱ تا ۱۰۶۰ بر فرانسه حکومت کرد.

۶۹. Jacque II پادشاه جزیره ماژورکا در سالهای ۱۳۱۵ تا ۱۳۴۹ میلادی.

۷۰. Majorca بزرگترین جزیره از مجمع الجزایر بالئار در دریای مدیترانه در شرق کشور اسپانیا.

۷۱. Amiens شهری در فرانسه.

72. Ducange

۷۳. Tunis کشوری در شمال آفریقا.

۷۴. Matthew, Abbot de St. Denis راهب و کشیش اعظم کلیسای سن دنیس.

۷۵. Simon de Clermont یکی از اشراف ناحیه کلرمون.

76. Count of Nesle

۷۷. Angers شهری در فرانسه.

۷۸. Abbots و bishops, barons, Counts, dukes مقامات روحانی و دنیوی قرون وسطی.
79. Jhon de Monluc

۸۰. Philippe le Bel فیلیپ چهارم لویل پادشاه فرانسه در سالهای ۱۲۸۵ تا ۱۳۱۴.
81. Olim

۸۲. decretal سند یا حکمی که پاپ صادر نماید، مجموعه احکام پاپ.

۸۳. مقصود از پارلمان در اینجا همان پارلمان قدیمی است که یک نوع دادگاه بوده است.
84. Ragneau

۸۵. Peer به معنی همتا، Peerage به معنی همتایان و اشراف. در متن اصلی چنین آمده است:
«در عصر بومانوار دو طریق متفاوت برای اجرای عدالت وجود داشت. یک طریق در برخی نواحی از سوی اشراف [قضات مستقل] Peers به اجرا درمی آمد. و طریق دوم از سوی ناظرین و مباشرین [قضات نیمه مستقل] bailiffs اعمال می گردید.» ن. ک به:
کتاب بومانوار با مشخصات ذیل:

Customs of Beauvoisis. Chap. 1, of the office of bailiffs.

۸۶. تنوع موارد قضاوت در وضعیتهای مختلف دوئل خود موجب پیدایش رسوم و آداب جدید می شده است و معمرین و ریش سفیدان آنها را به خاطر نگه داشته و بکار می بستند و به سایرین تلقین می کردند تا وقتی که قوانین کتبی به وجود آمد. مترجم.

۸۷. Godfery, Count of Brittany ایالت برتانی یکی از ایالات قدیم فرانسه است.
88. Duck Ralph

89. Theobald

۹۰. Champagne ایالتی در فرانسه.

91. Simon, Count of Montfort

۹۲. Charles VII (۱۴۰۳ - ۱۴۶۱) پادشاه فرانسه در سالهای ۱۴۲۲ تا ۱۴۶۱. در آغاز حکومت او انگلستان بیشتر خاک فرانسه را متصرف شده بود. ژاندارک در زمان او علیه انگلیسها شورش کرد، در دوره شارل اصلاحاتی در فرانسه صورت گرفت.

کتاب بیست و نهم

چگونه باید قوانین را تدوین کرد؟

۱. روح يك قانونگذار

حتی گمان می کنم نوشتن این کتاب فقط برای اثبات این موضوع است که روح قانونگذار باید به اعتدال بگراید؛ مصالح سیاسی و اخلاقی همواره بین افراط و تفریط و در سرحد «اعتدال» قرار گرفته است. بگذارید مثالی ذکر کنم:

«تشریفات قانونی» برای اینکه عدالت آزادانه صورت بگیرد برای تشکیل یک پرونده لازم است ولی این تشریفات نباید آنقدر زیاد باشد که با روحیه و منظور قانونگذار منافات داشته باشد. زیرا وضع این تشریفات برای آزادی در اجرای عدالت است که در نتیجه احقاق حق مردم را دربر داشته باشد ولی وقتی شماره آنها زیاد شد جریان دعاوی در دادگاهها طول می کشد و اختلافات مردم راجع به اسوال و املاک سالها به حال خود باقی می ماند، بدون اینکه تکلیف آنها و املاکی که مورد دعوی است معلوم شود و در نتیجه طرفین متضرر و احیاناً ورشکست می شوند در این صورت مردم دیگر به عدالت اطمینان نخواهند داشت زیرا مدعی نمی تواند دعوی خود را ثابت نماید و متهم قادر نیست که از خود سلب اتهام کند و مآلاً امنیت قضایی و آزادی مردم ازین می رود.

۲. دنباله موضوع فصل قبل

«سسیلیوس» [۱] نویسنده و حقوقدان رومی در «کتاب اولوس گلیوس» در

خصوص محاسن قانون الواح دوازده گانه صحبت کرده و می گوید: «یکی از مزایای این قانون آن است که اگر مدیون بدهی خود را نپرداخت طلبکار می تواند او را قطعه قطعه نماید.» و در تعقیب این مدیحه سرایی اضافه می کند: «این قانون سبب خواهد شد که مردم بیش از میزان استطاعت خود قرض نمایند.» در صورتی که چنین نیست و یک قانون بی رحمانه را نمی توان گفت قانون خوبی است.

۳. قوانینی که انحراف نظر قانونگذاران را نشان می دهد بندرت مطابق نظر آنهاست

«قانون سولون» حکیم یونانی مقرر می داشت یونانیانی که هنگام شورش بی طرفی پیشه کرده له و یا علیه یکدسته وارد کار نمی شوند از حلیه شرافت عاری خواهند شد. این قانون برحسب ظاهر برخلاف نظر قانونگذار جلوه می نماید، زیرا او سعی دارد هنگام شورش، مردم حتی الامکان بی طرف باشند و وارد عمل نشوند بلکه به کسب و کار خود مشغول گردند. لیکن باید وضع مخصوص آن زمان و کیفیاتی را که این قانون برطبق آن وضع شده در نظر گرفت چه آنکه یونان قدیم مرکب از کشورها و دول کوچک بود و قانونگذار بیم داشت که مبادا هنگام شورش و طغیان اشخاص خردمند و محتاط گوشه نشینی اختیار نمایند و در نتیجه فتنه خطرناکتر شود. در یونان قدیم به واسطه کوچکی کشورها هر وقت شورش در می گرفت قسمت اعظم سکنه آن کشور کوچک وارد عمل می شدند. برعکس کشورهای بزرگ امروز که همواره شورش از طرف دسته کوچکی از افراد کشور آغاز و اکثریت اهالی از فتنه و فساد شورش و طغیان دور هستند. لیکن در یونان قدیم بالعکس این اکثریت با کشورهای کوچک بود که فتنه می انگیزتند و شورش می کردند. در کشورهای بزرگ امروزی قانونگذاران سعی دارند مردم غیرشورش می که اکثر اهالی هستند، آرام باشند، زیرا شورشیان در اقلیت هستند ولی «سولون» می خواست آن دسته کوچکی که در یونان قدیم گوشه گیر هستند و در شورشها مداخله نمی نمایند، به اکثریت بپیوندند یعنی به شورشیان ملحق شوند، زیرا آن اقلیت غیرشورش می همواره مردمی با عقل و آرام بودند و الحاق آنها به شورشیان ممکن بود از شدت فتنه بکاهد و حرارت شورشیان را خاموش کند، همان طور که در آغاز فساد یک خمره شراب

می‌توان با چکانیدن چند قطره شراب پاک فساد را علاج و جلوگیری کرد.

۴. قوانینی که مخالف منظور قانونگذار نتیجه می‌دهد

گاهی از اوقات قانونگذاران قوانینی وضع می‌کنند که به واسطه عدم مطالعه دقیق در آنها و یا به علل دیگر مخالف منظور قانونگذار نتیجه می‌دهد. در فرانسه قانونی هست که هرگاه دو نفر توأماً مدعی مال و یا نفعی باشند و یکی از آن دو نفر فوت نماید، آن ادعا به مدعی دیگر می‌رسد. شک نیست منظور قانونگذار از این قانون خاتمه دادن به دعوی و جلوگیری از توسعه اختلاف بوده ولی نتیجه بدی بخشیده، زیرا روحانیان به استناد این قانون ادعاهای بزرگی می‌کنند و در انتظار مرگ مدعیان بقدری مجادله می‌نمایند که احياناً منتهی به مرگ هر دو می‌شود و «مدعی به» باقی می‌ماند.

۵. دنباله همین موضوع

در یونان قدیم سوگندی وجود داشته که دارای جنبه قانونی بوده است: این سوگند را «آیسخینس» مورخ و نویسنده یونانی چنین نقل می‌نماید: «من سوگند یاد می‌کنم که هرگز یکی از شهرهای کشور آمفیکتوئونی [۲] را ویران ننمایم و آبهای جاری آن را برنگردانم و هرگاه کسی جسارت این کار را کرد من به او اعلان جنگ خواهم داد و شهرش را ویران خواهم کرد.» قسمت اخیر این قانون که ظاهراً برای مسجل کردن قسمت اول آن وضع شده به کلی مخالف تسجیل آن است زیرا بطوری که تاریخ یونان نشان می‌دهد منظور از ایراد این سوگند و یا وضع این قانون آن بوده که شهرهای یونان ویران نشود و حال آنکه ایرادکننده سوگند در پایان آن می‌گوید: من شهرهای مختلف را ویران خواهم کرد. پس چنین قانونی مطابق نظریه حقیقی قانونگذار نیست و اگر قانونگذار می‌خواست حقیقتاً شهرهای یونان را از ویرانی مصون بدارد می‌بایست در ذهن مردم یونان این حقیقت را جا بدهد که ویران کردن شهرها کار فوق‌العاده بدی است به‌طوری که حتی نباید شهرهای یک مهاجم ویران‌کننده را نیز ویران کرد.

در اینکه چنین قانونی مطابق انصاف بوده تردیدی نیست زیرا در قبال انهدام

شهرهای دوست باید شهرهای دشمن را ویران کرد، لیکن رعایت حزم و احتیاط را در آن نکرده بودند و به همین جهت مورد سوء استفاده قرار گرفت، مثلاً «فیلیپ» قسمتی از شهرهای یونان را به استناد اینکه آنها ویران کننده شهرهای دیگر بوده‌اند ویران کرد. حال اگر می‌خواستند قانونی وضع نمایند که از لحاظ جلوگیری از ویرانی شهرها مفید باشد می‌بایست مقرر دارند که عده‌ای از بزرگان و اشراف قوم مهاجم را در قبال ویرانی یک و یا چند شهر به قتل برسانند و یا تهدید کنند که اگر ملتی مبادرت به انهدام شهرهای دیگر نماید سران ارتش او به قتل خواهند رسید و یا اینکه ملت مهاجم غرامت مخصوصی خواهد پرداخت. نتیجه آنکه قانون باید بیشتر به جبران خسارت توجه نماید نه اینکه خسارت تازه‌ای برای جبران خسارت وارده ایجاد نماید، مثلاً شهرآبادی را در قبال ویرانی شهر دیگر منهدم نماید.

۶. قوانین متشابه ممکن است آثار متشابه نداشته باشد

«سزار» قیصر معروف روم مقرر داشت که رومیها حق ندارند بیش از شصت سسترس نزد خود نگهدارند و باید مازاد پول خود را بکار اندازند. این قانون در روم خیلی مفید بود زیرا اغنیا را وادار می‌کرد که به اشخاص بی بضاعت وام بدهند در صورتی که بدهکاری قادر به تأدیۀ بدهی خود نبود، می‌توانست از دیگری وام بگیرد. نظیر همین قانون زمان سیستم [۳] در کشور فرانسه وضع شد ولی نتایج ناگوار از آن حاصل گردید زیرا منظور قیصر روم از این قانون آن بود که بین مردم پول گردش نماید و حال آنکه در دوره «سیستم» نتیجه وضع قانون منع نگهداری پول و جمع شدن تنخواه در یکجا یعنی خزانه دولت بود. در روم قدیم اگر مردم پول خود را قرض می‌دادند، در مقابل وثیقه‌های مطمئن از قبیل اراضی زراعتی و یا مستغلات به دست می‌آوردند و حال آنکه در دوره «سیستم» در ازای پول چیزی غیر از کاغذ دریافت نمی‌کردند آن هم کاغذی که بذاته ارزش نداشت به دلیل اینکه دولت به موجب قانون مردم را مجبور می‌کرد که آن کاغذ را خریداری نمایند.

۷. باید قوانین را به خوبی تدوین کرد

در ادوار قدیم «قانون تبعید» در سه کشور «آتن»، «آرگوس» [۴] و «سیراکوز»

برقرار گردید، نتیجه «قانون تبعید» این بود که هرگاه یکی از افراد طوری قوی می‌شد که احتمال داشت به فکر دیکتاتوری بیفتد برای مدت پنج سال او را تبعید می‌کردند و این تبعید موقتی و سرور زبان عملاً او را از انجام خیال خود باز می‌داشت. ولی در سرزمین سیراکوز این قانون نتایج ناگواری بار آورد زیرا در تبعید رعایت اعتدال را نمی‌کردند و اشخاص متنفع بدون ملاحظه یک برگ انجیر در دست یکدیگر می‌گذاشتند [ه] و همدیگر را تبعید می‌کردند و به این طریق بیشتر رجال لایق و برجسته از کارها برکنار شدند. لیکن این قانون در کشور آتن به اعتدال صورت گرفت و نتایج نیکو داد، زیرا گاهی آن هم بیش از یک نفر را تبعید نمی‌کردند و برای تبعید او به آراء عمومی مراجعه می‌کردند و چون باید اکثریت حاصل شود خیلی دشوار بود بدون جهت بتوانند کسی را تبعید کنند بخصوص که تبعید می‌بایست در فاصله پنج سال صورت بگیرد.

۸. قوانینی که ظاهراً یکسان است اما ممکن است از حیث علل و جهات فرق داشته باشد

بسیاری از قوانین رومی که در خصوص میراث وضع گردیده در کشور فرانسه مورد قبول قرار گرفته، غافل از اینکه جهات و عللی که قوانین میراث را در روم قدیم به وجود آورد چیز دیگری بود. قوانین میراث در روم قدیم از این جهت وضع شد که روحانیان می‌خواستند از میراث سهمی ببرند و هر وارثی ناچار بود مقداری از ارث را به روحانیان بدهد و به همین جهت مقرر گردید هیچ کس نباید بدون وارث بمیرد و اگر کسی بدون وارث مرد از حلیه شرافت عاری خواهد بود. بدین جهت بود که رومیهای قدیم در مواقع اضطراب حتی غلام خود را وارث خویش می‌کردند و به این طریق انتقال ماترک به اشخاص بیگانه مرسوم گردید، ولی این وضعیت فقط در صورتی بود که وارث اصلی از قبول میراث استنکاف می‌کرد. بالاخره در روم قدیم قوانین میراث برای این وضع نشده بود که ماترک متوفی در خانواده او بماند بلکه برای این وضع گردید که اگر شخصی وارث نداشت الزاماً یک نفر را پیدا کرده وارث خود نماید.

۹. قوانین روم و یونان خودکشی را درخور مجازات دانسته‌اند لیکن منظور آنها یکی نبوده است

«افلاطون» در کتاب قانون خود می‌گوید: «هرگاه شخصی درصدد قتل کسی برآید که فوق‌العاده وابسته به اوست یعنی اگر کسی درصدد قتل خویش برآید و این انتحار از لحاظ حفظ آبرو نبوده و برحسب امر قاضی هم نباشد، بلکه از روی ضعف نفس صورت گرفته باشد درخور مجازات است.» قوانین رومی هم انتحار را درخور مجازات دانسته ولی نه انتحاری که از روی ضعف نفس و فشار زندگی و بی‌تابی در قبال درد و رنج صورت بگیرد بلکه انتحاری که صرفاً ناشی از عذاب وجدان و بر اثر ارتکاب جنایت باشد، بنابراین دیده می‌شود که قوانین روم انتحار ناشی از ضعف نفس را درخور مجازات نمی‌داند و حال آنکه قوانین یونانی انتحار ناشی از سست‌عنصری و ضعف نفس را مستوجب مجازات می‌داند. علتش این است که قوانین یونانی برطبق روحیه ملت اسپارت تدوین شده و بین آن ملت احکام مجازات لازم‌الاجرا بود و بی‌آبرویی بزرگترین بدبختیها و سستی و ضعف نفس بالاترین جنایتها محسوب می‌گردید، ولی قوانین رومی به این افکار و منظوره‌ای بزرگ توجه نداشت و بلکه صرفاً یک قانون مالیاتی بود.

در طی دوره جمهوری قانونی که انتحار را مجازات نماید وجود نداشت و تمام مورخینی هم که شرح حال انتحارکنندگان را نوشته‌اند چیزی ذکر نکرده‌اند که چگونه آنها درخور مجازات بوده‌اند ولی در دوره امپراتوری که امپراتوران، خانواده‌های بزرگ را به محاکمه می‌کشیدند و آنها را محکوم به اعدام می‌کردند بتدریج برای نجات از محکومیت رسم انتحار در میان اشراف پدید آمد، زیرا فایده این کار این بود که جنازه آنها در مقبره مخصوص دفن می‌شد و اگر وصیتنامه می‌نوشتند به وصیت آنها عمل می‌گردید و حال آنکه در صورت محکومیت و اعدام شدن از این مزایا محروم بودند و چون قانونی برای مجازات انتحار وجود نداشت برای نجات از محکومیت انتحار می‌کردند. آن وقت متدرجاً امپراتوران روم درصدد برآمدند که نه تنها اشراف را از بین ببرند بلکه مایه‌های آنها را هم تصاحب نمایند و اگر تا آن موقع فقط بی‌رحم بودند از آن پس حرص فراوان هم ضمیمه بی‌رحمی آنها شد، این بود که قانون مخصوصی وضع کردند و مقرر داشتند هرگاه کسی که

گناهکار است خویشتن را به قتل برساند این انتحار جنایت دیگری محسوب خواهد گردید و با مردهٔ او مثل یک تبه‌کار رفتار خواهد شد، یعنی به وصیتنامهٔ او عمل نخواهند کرد و اموالش را ضبط خواهند کرد. به این جهت گفتیم قانون مجازات انتحار در روم یک قانون مالیاتی بود و برای ضبط اموال مردم وضع شده بود، در عین حال امپراتوران روم استثنائی هم قائل شدند که هرگاه شخصی بر اثر ارتکاب جنایت مبادرت به انتحار نماید ولی جنایت اولیه او مشمول مجازات ضبط اموال نباشد بعد از انتحار اموالش ضبط نخواهد شد.

۱۰. قوانینی که ظاهراً اختلاف دارند گاه دارای منشا واحدی هستند

امروز مرسوم است مأمورین جلب به خانه مردم می‌روند و آنها را جلب کرده به دادگاه می‌برند، ولی در روم قدیم کسی نمی‌توانست این کار را بکند، زیرا در روم قدیم دادخواهی یک عمل شدید و یک نوع آزار جسمانی بوده و کسی نمی‌توانست به منزل دیگری رفته و او را برای چنین کاری به دادگاه بکشاند. امروز هم در کشور ما کسی نمی‌تواند برای گرفتن طلب خود به منزل کسی رفته و او را به زندان بیندازد، پس قوانین رومی و همچنین قوانین ما مقرر می‌دارد هر کس در خانه خود آزاد است و خانه برای افراد پناهگاهی است که نباید در آنجا مورد آزار و فشار قرار بگیرد.

۱۱. چگونه می‌توان قوانین مختلف را باهم مقایسه کرد؟

در کشور فرانسه اگر کسی به دروغ شهادت بدهد محکوم به اعدام است ولی در انگلستان این‌طور نیست و شهادت دروغ این مجازات سخت را ندارد. حال برای اینکه بفهمیم کدامیک از این دو قانون بهتر است باید آنها را باهم مقایسه کرد. در کشور فرانسه مرسوم است که جنایتکاران را تحت استنطاق سخت و احياناً شکنجه قرار می‌دهند ولی در انگلستان این کار مرسوم نیست، از طرف دیگر در فرانسه شخصی که متهم به تبه‌کاری است شاهد نمی‌آورد ولی در انگلستان برعکس می‌تواند شاهد بیاورد به همین ترتیب دادستان نیز می‌تواند شاهد بیاورد. پس در کشور انگلستان چون شکنجه کردن متهم مرسوم نیست قاضی هم امیدوار نیست

بتواند از خود متهم اطلاعاتی به دست آورد و ناچار است به شهود مراجعه نماید و برای اینکه شهود بتوانند آزادانه شهادت بدهند قانونگذار آنها را از مجازاتهای سخت معاف کرده که مبادا مرعوب بشوند و از ادای شهادت خودداری کنند. ولی در فرانسه اجباراً از خود متهم می توان اطلاعاتی به دست آورد و قانونگذار از مرعوب کردن شهود هراسی ندارد و حکم می کند که باید شهود را بشدت مرعوب کرد که جز براستی و درستی شهادت ندهند، به دلیل اینکه متهم نمی تواند برای برائت خود شاهد بیاورد و فقط دادستان این حق را دارد و چون سرنوشت متهم وابسته به شهادت گواهان مزبور می باشد لذا جز براستی و درستی نباید شهادت بدهند. ولی چون در کشور انگلستان علاوه بر دادستان متهم هم می تواند شاهد بیاورد و نتیجه محاکمه از گفتگوی بین شهود حاصل خواهد شد شهادت ناصواب چندان نتایج وخیمی نخواهد داشت زیرا بطوری که گفته شد متهم هر قدر که بخواهد می تواند شاهد بیاورد. به هر حال برای اینکه بدانیم کدامیک از دو قانون فرانسه و انگلستان بهتر است نباید هر یک از این دو قانون را به تنهایی با قوانین دیگر مقایسه کرد بلکه باید آنها را توأمأ مقایسه کرد.

۱۲. قوانینی که ظاهراً یکی هستند گاهی حقیقتاً متفاوت می باشند

در قوانین روم و یونان کسی که مال دزدی را می فروخت یعنی کسی که با دزد همدست بود مجازاتش برابر با مجازات دزد بود و اکنون در قوانین فرانسه نیز فروشنده همدست دزد را مثل دزد مجازات می نمایند، ولی اگر قوانین رومی و یونانی در این مورد عقلائی بوده قانون فرانسه عقلائی نیست، زیرا در روم و یونان مجازات زدها جریمه نقدی بوده و به همین جهت همدست دزد را هم نقداً مجازات می کردند و می گفتند که هر کس باعث زیان دیگری شود باید خسارت را جبران نماید ولی در کشور فرانسه مجازات دزدی یک مجازات بدنی و احياناً اعدام است و با این ترتیب وقتی فروشنده همدست دزد را محکوم به اعدام نمایند، راه افراط را پیموده اند. چه آنکه شخصی که اموال مسروقه را دریافت می کند گاهی و حتی غالب از اوقات ممکن است بی گناه باشد و نداند اموال دزدی بوده و حال آنکه شخصی که مبادرت به سرقت می کند مسلماً سارق است و در این بین یکی بدون

تردید مرتکب جنایت گردیده و دیگری ممکن است مرتکب آن جرم نشده و بی اطلاع باشد؛ به علاوه عمل دزدی یک عمل مثبت است در صورتی که عمل دیگری تقریباً یک عمل منفی می باشد. دزد می بایستی نیروی زیادتری بکار برد و موانع بیشتری را از پیش پای بردارد و بالتیجه روح او زیادتر برای مبارزه با قانون و ارتکاب جنایت توانا می شود ولی قانونگذاران طور دیگری قضاوت کردند و گفتند مجازات فروشنده همدست دزد زیادتر از دزد است، زیرا اگر فروشنده نبود دزدی صورت نمی گرفت، برای اینکه سارق نمی توانست اموال مسروقه را آب کند و یا مدت مدیدی پنهان نماید. این طرز قضاوت در صورتی خوب بود که فروشنده مال دزدی را محکوم به مجازات نقدی می کردند زیرا در مورد جبران خسارت کاسی که همدست دزد است بضاعت و توانایی زیادتری جهت پرداخت و ترمیم زیان صاحب مال دارد ولی وقتی مجازات دزد اعدام است باید مجازات دیگری برای فروشنده وضع کرد.

۱۳. قانون را نباید از موردی که برای آن وضع شده جدا کرد: «قوانین رومی راجع به دزدی»

اگر دزدی با اموال مسروقه دستگیر می شد یعنی سارق فرصت پیدا نمی کرد اموال مسروقه را پنهان نماید رومیها آن را دزدی علنی می نامیدند و در غیر این صورت هنگامی که سارق فرصت پنهان کردن اموال مسروقه را یافته بود می گفتند دزدی غیرعلنی است.

«قانون الواح دوازده گانه» مقرر می داشت در مورد دزدی علنی هرگاه سارق مردی بالغ باشد او را چوب بزنند و محکوم به غلامی نمایند و در صورتی که بالغ نباشد فقط چوبش بزنند ولی در مورد دزدی غیرعلنی سارق را محکوم به پرداخت دو برابر اموال مسروقه می کردند. خیلی غریب است که قوانین رومی تا این اندازه بین دزدی ظاهری و غیرظاهری فرق گذاشته باشد زیرا اعم از اینکه سارق با اموال مسروقه دستگیر بشود یا نه، در ماهیت جرم تغییری حاصل نخواهد شد ولی به عقیده من قوانین رومی راجع به سرقت از قوانین اسپارت اقتباس شده، به این طریق که «لوکورگوس» قانونگذار اسپارتی برای اینکه اسپارتهای چابک و ورزیده شوند، مقرر داشت کودکان را به دستبرد عادت دهند و چنانچه طفلی در حین دستبرد گرفتار

می‌شد بشدت چوبش می‌زدند که چرا زرنگ و مجیل نیست. در نتیجه این رسم در یونان و سپس در روم تفاوت فاحشی بین مجازات دزدی ظاهری و غیرظاهری قائل گردیدند. در روم قدیم اگر یک غلام مرتکب سرقت می‌گردید او را از کوه به دره سرنگون می‌کردند یعنی او را از سنگستان تارپا [۶] پایین می‌انداختند ولی این مجازات از اسپارت اقتباس نشده بود، زیرا اسپارته‌ها مجازات خاصی برای دزدی غلامان نداشتند. خیلی غریب است که رومی‌ها در یک‌جا آن اندازه از اصول اسپارته تقلید کرده و در جای دیگر مطلقاً بدان اعتنائی نداشته باشند ولی همانطور که گفتیم اگر یک طفل در روم قدیم هنگام سرقت دستگیر می‌شد نظیر رسم اسپارته‌ها او را چوب می‌زدند.

باید دانست اسپارته‌ها هم رسوم خود را از جای دیگر یعنی از سکنه جزیره «کرت» اقتباس کردند و «افلاطون» در کتاب قانون خود راجع به این موضوع گفته است: «اهالی کرت فرزندان و جوانان خود را برای جنگ تربیت می‌کردند و طوری آنها را بار می‌آوردند که بتوانند در منازعات خصوصی دردها را تحمل نمایند و هنگام دستبرد خود را پنهان کنند.»

چون قوانین مدنی همواره با قوانین سیاسی ارتباط دارد و قوانین مدنی برای جامعه وضع شده و جامعه هم دارای قوانین سیاسی است بنابراین وقتی که می‌خواهند قانون مدنی کشور دیگری را اقتباس نمایند باید قبلاً دقت کنند که آیا مورد وضع قانون با مأخذ قانون مدنی کشور مشابهت دارد یا نه. به همین جهت وقتی قوانین مربوط به دزدی از «کرت» به «اسپارت» رفت در اسپارت نیز یک قانون عقلانی محسوب می‌شد، زیرا قوانین سیاسی کرت و اسپارت به یکدیگر شباهت داشت و طرز اداره کرت شبیه به اسپارت بود لیکن وقتی همین قوانین به کشور روم رفت نظر به اینکه اسلوب اداری روم غیر از کرت و اسپارت بود یک قانون غیرمتجانس جلوه کرد و به سایر قوانین رومی شباهت نداشت.

۱۴. باید فهمید قانون در چه کیفیتی وضع شده و هرگز نباید قوانین را از کیفیاتی که در آنها وضع شده جدا کرد

یکی از قوانین آنن این بود که وقتی شهری محاصره شد تمام سکنه بی‌مصرف

شهر را که هنگام دفاع کاری از آنها ساخته نیست، تلف نمایند. این قانون بی معنی و مضر ناشی از قوانین بین المللی آن زمان بوده زیرا در آن دوره وقتی دولتی با دولت دیگر می جنگید و شهرهای او را تصرف می کرد تمام سکنه شهر را به غلامی می برد و خود شهرها را هم خراب می کرد بطوری که مغلوب شدن یک شهر در حکم انهدام و محو مطلق آن بود. این قانون بین المللی ناصواب سبب شد که نه تنها سکنه شهرهای محصور تا آخرین نفس دفاع نمایند و تسلیم نشوند بلکه قوانین ناصواب دیگری به وجود آید که یکی از آنها را ذکر کردیم.

در روم قدیم اگر پزشکی در نتیجه غفلت و یا بی اطلاعی باعث مرگ و یا بیماری سخت یکی از افراد می شد مستوجب مجازات بود و در این صورت اگر پزشک از طبای معروف بود محکوم به تبعید می گردید و اگر غیر معروف بود اعدامش می کردند ولی قوانین ما مجازات پزشکان را طور دیگری معین کرده است. مجازات سخت پزشکان برای آن بود که در آن عهد اطباء مثل امروز دارای تحصیلاتی نبودند و هر کس دلش می خواست طبیب می شد و حال آنکه امروز طبای ما ناچار هستند تحصیل کنند و از حرفه خود مطلع باشند.

۱۵. گاهی قانون باید ذاتاً نواقص خود را جبران و معایب خویش را اصلاح کند

به موجب قانون الواح دوازده گانه اهالی روم می توانستند دزد شبانه را به قتل برسانند و نیز می توانستند در روز دزد فراری را که تحت تعقیب قرار گرفته و در صدد دفاع از خویش برآمده است، مقتول کنند ولی شرط کشتن دزد آن بود که کشته فریاد بزند و اهالی را نزد خود بخواند و آنها را خبر نماید. قسمت اخیر این قانون کاملاً عقلانی است زیرا وقتی قانون به مردم اجازه داد که شخصاً اجرای عدالت نمایند، لازمه اش این است که این کار در حضور مردم صورت بگیرد و شخصی که اجرای عدالت می نماید فریاد بزند و مردم را نزد خود بخواند تا عموم شاهد اجرای عدالت و بی گناهی اجرا کننده عدل باشند. در چنین موقع گناهکار و بی گناه خیلی زودتر معلوم می شود و طرز حرکت و رفتار و گفتار و اشیائی که در دست طرفین می باشد به خوبی نشان می دهد که کدامیک صاحب مال مسروقه است ولی

قانونی که به مردم اجازه می دهد شخصاً و به تنهایی اجرای عدالت نمایند برخلاف امنیت و آزادی افراد است زیرا هرکس می تواند با یک اتهام بی مورد دیگران را به قتل برساند اما وقتی این امر در حضور مردم صورت گرفت عیب قانون رفع می شود.

۱۶. نکاتی که هنگام تدوین قانون باید مورد توجه قانونگذاران باشد

آنهايي که توانايی ایجاد قوانین را دارند و می خواهند برای ملت خود و یا ملل دیگر قوانین وضع نمایند باید هنگام تدوین قوانین متوجه نکات دقیقی باشند از این قرار:

۱. انشاء و مضامین قانون باید صریح باشد، بهترین نمونه برای نشان دادن یک قانون صریح «الواح دوازده گانه» است که تمام اطفال رومی آن را فرا گرفته و حفظ می کردند ولی برعکس قانون «یوستینیانوس» امپراتور روم بقدری غیرصریح و پیچیده بود که لازم شد آن را خلاصه نمایند.

۲. انشاء قانون باید ساده باشد و شخص برای دریافتن معنی آن محتاج تفکر نگردد و تا آنجا که ممکن است از طمطراق و عناوین بزرگ و کوچک احتراز نمایند. در قوانین اولیه روم قوانین بقدری ساده نوشته شده که در آن هیچ فرقی بین شاه و گدا و رعیت نگذاشته اند و عناوینی برای شاه قائل نشده اند.

۳. مضامین قانون باید طوری نوشته شود که همه از آن یک مطلب بفهمند نه اینکه هرکسی از آن یک مطلب جداگانه استنباط نماید. «کاردینال ریشلیو» می خواست قانونی وضع نماید که مردم بتوانند از وزیر نزد شاه شکایت کنند و او را نزد شاه متهم نمایند، مشروط بر اینکه اگر اتهام ثابت شده چندان اهمیت نداشت، خود شاکی تنبیه شود. این چنین قانونی صراحت ندارد و هرکس از آن مطلبی می فهمد زیرا درست معلوم نیست که چه اتهامی دارای اهمیت و کدامیک بی اهمیت است و نتیجه این می شود که هیچ کس از وزیر نزد شاه شکایت نخواهد کرد. در روم قدیم مطابق قوانین هونوریوس هرگاه کسی یک غلام آزادشده را باز به غلامی ببرد و یا درصدد تشویش خاطر او برآید، مجازاتش اعدام است. در این قانون جمله «درصدد تشویش خاطر او برآید» مبهم است، زیرا معلوم نیست که چه چیزی باعث تشویش خاطر شخص می شود، مشوش شدن خاطر شخص بسته به

۴. وقتی می‌خواهند در قانونی مجازات مالی وضع نمایند حتی المقدور نباید مجازات مالی را به نرخ پول وضع کرد، برای اینکه بهای پول به تبعیت زمان و عوامل دیگر تغییر می‌کند و در نتیجه کم شدن بهای پول چنین جرمی رایج می‌شود. در روم قدیم شخصی در کوچه‌ها و خیابانها به مردم سیلی می‌زد و به هر یک از آنها بیست و پنج شاهی می‌پرداخت زیرا مطابق قانون الواح دوازده گانه غرامت سیلی زدن بیست و پنج شاهی بود البته در زمانی که قانون نامبرده وضع شده، بیست و پنج شاهی پول جالب توجهی بود ولی بعداً بکلی بهای خود را از دست داده بود.

۵. هرگاه در قانون حدود و حقوق اشخاص به طور مشخص معلوم گردید نباید عبارات و مضامینی بکار برده شود که جنبه ابهام داشته و بالنتیجه حدود و حقوق اشخاص را غیر معلوم کند. «لوئی چهاردهم» برای مجازات مواردی که به مقام سلطنت اهانت و سوء قصد می‌شود قانونی وضع کرد و به طور مشخص موارد مختلفه را معین کرد ولی در آخر قانون این کلمات را اضافه کرد: «به علاوه تمام مواردی که قضات سلطنتی تا کنون رسیدگی کرده و خواهند کرد».

عبارت اخیر سبب شد که موارد مشخصه در قانون مزبور به صورت اول درآمد و مثل این بود که اصلاً موارد مزبور را تفکیک و تشخیص نکرده باشند. مورد دیگری از ابهامات را از سخنان «شارل هفتم» در مقدمه قانونی که راجع به استیناف دادن وضع کرده است، می‌توان دید. او می‌گوید: «به قراری که شنیده‌ام مردم سه ماه، چهار ماه، پنج ماه، و بلکه شش ماه بعد از صدور حکم محکمه ابتدایی، استیناف می‌دهند در صورتی که می‌بایست بلافاصله بعد از حکم استیناف دهند، مگر اینکه ندانند دادستان اشتباه و یا خیانت کرده و یا اینکه علل و جهاتی آنها را مانع شده باشد که بلافاصله پس از صدور حکم بدوی استیناف بدهند.» در اینجا هم قسمت اخیر قانون به کلی اثر قسمت اول را از بین برده زیرا هر کس می‌تواند متعذر به معاذیری گردیده و استیناف را به تأخیر اندازد کما اینکه در نتیجه این قانون مردم حتی سی سال بعد از رأی دادگاه بدوی استیناف می‌دادند.

۶. در قانون باید مسائل مادی را با مادیات و مسائل معنوی را با معنویات سنجید نه اینکه مسائل معنوی را با مادیات و مسائل مادی را با معنویات مورد

سنجش قرار دهند. «قانونگذاران لمبارد» این اشتباه را کردند و مسائل مادی را با مسائل معنوی سنجیدند»، مثلاً در قوانین لمباردها مقرر بود زنی که لباس روحانی پوشید ولو اینکه رسماً تقدیس نکرده و وارد خدمت کلیسا نشده باشد نباید ازدواج کند، زیرا مردی که متأهل شده و حلقه انگشتر ازدواج را به انگشت زن کرده دیگر نمی‌تواند زن دیگر اختیار کند و بنابراین زنی که لباس روحانی پوشید چون زوجه خداوند شده و «عذرا» ست دیگر حق اختیار شوهر ندارد.

۷. در قانون نباید قضاوت وابسته به نظریه اشخاص و وضع حقوقی اشخاص تابع موقعیت شغلی و مقام آنها باشد. «کنستانتینوس» امپراتور معروف روم شرقی در یکی از قوانین خود مقرر داشته شهادت یک نفر کشیش برای ثبوت ادعا کافی است و شهادت دیگری لازم ندارد، این قانون خوب نیست به دلیل اینکه قضاوت وابسته به نظریه شخص و آن شخص هم تابع موقعیت شغلی خود یعنی مقام کشیشی شده است.

۸. قوانین هرگز نباید لطیف و دقیق نوشته شود و قانونگذار نبوغ استدلالی و منطقی خود را در آن بکاربرد زیرا قوانین برای کسانی نوشته می‌شود که فهمشان کم است و فقط دلایل ساده و عادی را می‌توانند بفهمند.

۹. در قانون باید حتی المقدور موارد استثنائی کم باشد و بهتر است که اصلاً موارد استثنائی وجود نداشته باشد زیرا موارد استثنایی و وارد شدن در جزئیات شخص را وارد استثنائات و جزئیات دیگر می‌کند.

۱۰. تغییر دادن قوانین بدون دلیل کافی جائز نیست. «یوستینیانوس» قانونی وضع کرد که هرگاه شوهری نتوانست از تاریخ ازدواج تا دو سال زوجه خود را تصرف کند زن می‌تواند طلاق بگیرد بدون اینکه مهریه او از بین برود یعنی مهریه خود را هم می‌تواند بگیرد و طلاق هم بگیرد. این قانون شاید خوب بود لیکن «یوستینیانوس» بدون دلیل کافی آن را تغییر داد و مدت دو سال را مبدل به سه سال کرد غافل از اینکه در موردی که شوهر نتواند در مدت دو سال زوجه خود را تصرف کند سه سال هم برای او همان صورت را خواهد داشت، پس تغییر این قانون که دلیل کافی برای تغییر آن وجود نداشته، جایز نبوده است.

۱۱. وقتی قانونگذاران می‌خواهند برای موجه کردن قانون دلیل بیاورند این دلیل بایستی عقلانی و درخور عظمت و حیثیت قانون باشد... مثلاً یکی از

قوانین رومی مقرر داشته بود که ناپینایان نمی‌توانند در دادگاه اقامه دعوی نمایند و دفاع کنند زیرا قادر به دیدن تزئینات قضات نیستند، این دلیل برای موجه کردن این قانون خیلی کودکانه است و حال آنکه می‌توانستند دلایل بهتر و عقلانی‌تری ذکر نمایند. «پائولوس» که یکی از حقوق‌دانان روم قدیم بود می‌گفت: «گاهی طفل هفت ماهه متولد می‌شود و خاصیتی را که فیثاغورث [۷] برای عدد هفت قائل شده این موضوع را به ثبوت می‌رساند». ولی خیلی غریب است که یک نفر قاضی این مورد را بخواهد از روی خاصیت اعداد به ثبوت برساند. بعضی از قانونگذاران فرانسوی نیز سابقاً می‌گفتند وقتی پادشاه کشوری را تصرف کرد، کلیساهای آن کشور از نظر حقوقی تحت تسلط شاه قرار می‌گیرد به دلیل اینکه تاج شاهی مدور است! من در اینجا راجع به حقوق سلطنت نسبت به کلیساهای صحبتی نمی‌کنم و وارد این بحث نمی‌شوم که آیا کلیساهای یک کشور مغلوب باید به شاه تعلق بگیرد یا نه، فقط می‌خواهم این نکته را تذکر دهم که چنین حقوق مقدس و محترمی را باید با اصول و شرایع بزرگ و عقلانی دفاع کرد و مشروع بودن آن را موجه ساخت، نه اینکه بگویند چون تاج شاهی مدور است حق تسلط بر کلیساهای آن را دارد زیرا عقل قبول نمی‌کند که حقوق و مزایای اصلی و حقیقی یک مقام بزرگ را وابسته و متعلق به علامت صوری آن مقام بنمایند، و بالاخره داویلا [۸] صدراعظم فرانسه می‌گوید: «در آغاز چهاردهمین سال عمر «شارل نهم پادشاه فرانسه» بلوغ قانونی او در پارلمان شهر روتن [۹] اعلام گردید». استدلال این صدراعظم برای توجیه بلوغ قانونی پادشاه چنین است: «گرچه در موضوع رد اموال یک نفر صغیر باید چهارده سال تمام از سن صغیر گذشته باشد که بتوان او را بالغ دانست ولی در مواردی که جوان غیربالغ باید حائز افتخارات و احتراماتی بشود و مناصبی به او اعطا گردد وصول به آغاز سال چهاردهم عمر کافی است و در آغاز این سال تمام آن سال را به حساب عمر جوانان نابالغ می‌گذارند.» من راجع به خود این قانون ایرادی ندارم زیرا تا کنون ضرری از آن عاید کشور نشده ولی می‌گویم دلیلی که صدراعظم فرانسه برای اعلام بلوغ قانونی شارل نهم ذکر می‌نماید، درست نیست زیرا زمامداری و اداره کردن کشور صرفاً قائل شدن به یک احترام و منصب محسوب نمی‌گردد، بلکه زمامدار باید وظایف بزرگی را به عهده بگیرد.

۱۲. فرضیات قانونی همواره باید بر فرضیات افراد و تصورات آنان رجحان داشته باشد. مثلاً مطابق قوانین فرانسه تمام معاملاتی که یک نفر تاجر ورشکسته ده روز قبل از ورشکست شدن انجام داده غیرمشروع و تقلبی است یعنی قانون فرض می کند که در این ده روز تمام معاملات تاجر تقلبی بوده است. در روم قدیم هم قانونی وجود داشت که هرگاه مردی بعد از خیانت زوجه اش او را در خانه نگه دارد مستوجب مجازات است مگر اینکه شوهر از ترس آبرو و یا از بیم تحمل مخارج محاکمه طلاق این کار را نکرده و زن را از خانه اخراج ننموده باشد. در مورد اول یعنی در مورد تاجر ورشکسته فرض از طرف قانون است ولی در مورد دوم فرض از ناحیه افراد است، در مورد اول تکلیف قاضی مشخص و معلوم است و تمام معاملات ده روز قبل از ورشکست شدن را تقلبی می داند، لیکن در مورد دوم قاضی باید بیندیشد چه عواملی باعث شده شوهر زن خود را بعد از خیانت اخراج نکرده است. در مورد اول چون پیش بینی از طرف قانون شده تکلیف قاضی روشن است ولی در مورد دوم چون قاضی باید به قوه استنباط و فرضیات خود متوسل شود محاکمه و صدور رأی دادگاه جنبه شخصی پیدا می کند. سابقاً گفتیم که به موجب قانون افلاطون هرگاه کسی خودکشی می کرد اگر انتحار برای حفظ آبرو صورت نگرفته و در اثر ضعف نفس این کار را می کرد، مستوجب مجازات بود یعنی او را در قبر نمی گذاشتند و به وصیتش عمل نمی کردند. این قانون، قانون خوبی نبود برای اینکه سرنوشت متهم را معلق به فرضیات افراد یعنی قضات می کرد زیرا چون متهم وجود خارجی نداشت و مرده بود کسی نمی توانست از او بپرسد علت حقیقی انتحار او چه بوده، لذا قاضی باید مطابق فرض خویش علتی را برای خودکشی متهم پیدا نماید.

۱۳. قانونگذاران باید متوجه باشند هیچ گاه قوانین بی فایده وضع ننمایند زیرا قوانین بی فایده اثر قوانین مفید را نیز از بین می برد و به طور کلی همواره باید متوجه بود که قانون اثر داشته باشد. مثلاً در روم «قانون فالسیدی» [۱۰] مقرر می کرد، وارث فقط یک چهارم اموال مورث را ببرد و قانون دیگری مقرر می داشت مورث حق دارد وارث را از بردن یک چهارم اموال خود محروم کند. این طرز قانونگذاری قانون را بازپچه مقنین قرار می دهد زیرا قانون دوم اثر قانون اول را به کلی از بین می برد چه اگر مورث نظر خوشی نسبت به وارث داشت محتاج به

«قانون فالسیدی» نبود و اگر مورث نظر خوشی به وراثت نمی داشت او نمی توانست از قانون برای دفاع از حق خویش کمک بخواند.

۱۴. قوانین موضوعه هرگز نباید با اخلاق حسنه عمومی و اهمیت طبیعی و عادی اشیاء و امور مخالف باشد. مثلاً «فیلیپ دوم» پادشاه اسپانیا به نام خداوند و خادم کلیسا قانونی وضع کرد که هرکس شاهزاده اورانژ [۱۱] را به قتل برساند پانزده هزار سکه طلا دریافت خواهد کرد و در شمار اشراف درخواهد آمد. و اگر خودش در قید حیات نماند این مبلغ به ورثه او پرداخته خواهد شد، ولی باید دانست که تحریک به قتل نفس به نام خداوند و خادم کلیسا برخلاف دیانت می باشد و نیز اعطای رتبه نجات برای آدمکشی برخلاف شرافت و اخلاق حسنه است.

۱۵. چون قانون غالباً و بلکه همیشه برای تنبیه بدکاران و جلوگیری از تقلب و خدعه مکاران وضع می شود بایستی خالی از خدعه و تزویر و اغراض و به طور کلی بدون گناه باشد. مثلاً یکی از قوانین ویزیکوتها که در اسپانیا سکونت داشتند این بود که یهودیان را جبراً وادار می کردند که انواع اغذیه آمیخته به گوشت خوک را بخورند، این قانون ظالمانه و ناشی از غرض خصوصی بود زیرا چون یهودیان اصولاً گوشت خوک را نمی خوردند آنها را وادار به خوردن گوشت خوک می کردند، در مواردی هم که اجازه می دادند هر چه می خواهند بخورند و آنها را آزاد می گذاشتند برای این بود که بهتر اخلاق یهودیان را بشناسند.

۱۷. اسلوبهای بد در وضع قوانین

امپراتوران روم مثل سلاطین ما منویات خویش را به وسیله فرامین و احکام به ملت ابلاغ می کردند، با این تفاوت که آنان به قضات و مردم اجازه داده بودند در اختلافات خویش به وسیله نامه از امپراتور کسب تکلیف نمایند و پاسخی که از طرف امپراتوران داده می شد جنبه قانونی پیدا می کرد. امروز هم پاسخهایی که در قبال نامه ها برای حل اختلافات از طرف پاپ صادر می شود جنبه قانونی را دارد، لیکن باید متوجه بود آنهايي که برای حل اختلافات خصوصی خود بدین وسیله کسب تکلیف می نمایند و نائل به دریافت جواب می شوند موجب اختلال قوانین کشوری می گردند. زیرا پرسشهایی که در این موارد می شود جنبه خصوصی دارد و

به همین جهت یولیوس کاپیتولینوس [۱۲] می گوید: امپراتور معروف روم تراژان [۱۳] غالباً از پاسخ به این گونه پرسشها خودداری می کرد تا جوابی که فقط برای یک مورد بخصوص صادر گردیده جنبه قانونی به خود نگیرد. به دنبال مشکلات ناشی از این فرامین خصوصی بود که ماکرینوس [۱۴] یکی دیگر از امپراتوران روم مصمم گردید مقررات حاصل از آنها را لغو نماید. به همین جهت قوانینی که به این طریق از طرف امپراتوران قبلی بدون ملاحظه وضع شده بود، نسخ کرد ولی بالعکس «یوستینیانوس» عده زیادی از این قوانین را در مجموعه حقوقی و قانونی خود وارد کرد. بنابراین کسانی که قوانین رومی را می خوانند و در آن بررسی می نمایند باید بین فرامینی که جنبه قانونی پیدا کرده با قوانین دیگر که از طریق مراجعه به آراء عمومی و یا قانون اساسی امپراتوران وضع شده است، فرق بگذارند.

۱۸. اندیشه های یکسانی و متحدالشکلی

افکار و تصورات یکسانی گاهی از اوقات مورد توجه نوابغ واقع می شود (چنانکه این افکار بر شارلمانی اثر گذارد)، اما جانهای کوچک همواره چنان مجذوب آن می شوند که این تشابه صوری را دلیل بر کمال و عظمت می پندارند. مثلاً وقتی می بینند در همه جا پلیس قوی است و در همه جا واحد مقیاس طول و وزن و حجم و غیره یکی است و در تمام نقاط یک مذهب و یک قانون وجود دارد این تشابه را دلیل بر تکامل تصور می کنند. ولی اینکه آیا تشابه لازم است یا نه موضوعی است که باید در آن بحث کرد، و حتی می توان گفت یکی از علائم بارز نبوغ اشخاص این است که تشخیص داده اند در چه مواردی یکسانی و در چه مواردی تفاوت ضروری است.

در کشور پهنای چین سکنه هر یک از نواحی به موجب شعائر و رسوم مخصوص اداره می شوند یعنی قوانین آنها متحدالشکل نیست. با این وصف در زندگی ملت چین اختلالی پیدا نمی شود و ملتی نظیر چینیه که به آرامش و انتظام خیلی علاقه منداند دارای قوانین غیرمتجانس و بی شباهت به یکدیگر می باشند، ملت «تاتار» هم همین حال را دارد. بنابراین وقتی که سکنه محلی حاضر شدند از قوانینی اطاعت نمایند چه اهمیتی دارد که قوانین متحدالشکل باشد و یا نباشد؟

هیچ قانونگذاری نیست که در قانون نظر خصوصی نداشته باشد، علتش این است که هر قانونگذاری دارای عواطف و افکار مخصوصی است و در حین وضع قانون می‌خواهد نظرات خود را در آن بگنجاند. «ارسطو» در وضع قوانین گاهی می‌خواست احساسات حقد و حسد خود را نسبت به افلاطون تسکین بدهد و زمانی علاقه و محبت خود را نسبت به «اسکندر» ظاهر سازد. «افلاطون» از استبداد ملت «آتن» بیزار بود و این نفرت در قوانین او محسوس است. «ماکیاول»، *دوک والانتینو* [۱۵] را دوست می‌داشت و این محبت از قوانین او فهمیده می‌شود. *توماس مور* [۱۶] که خیلی تحت تأثیر کتب گذشتگان قرار گرفته بود می‌خواست تمام کشورها را بسادگی یکی از شهرهای یونان اداره نماید. *هارینگتون* [۱۷] یگانه قانون درست را قانون جمهوری انگلستان می‌دانست، در حالی که نویسندگان دیگر عقیده داشتند اگر کشوری سلطنتی نباشد دارای قوانین درست نخواهد بود. مقصود این است که قانون همواره با عواطف و احساسات قانونگذاران برخورد می‌کند و گاهی اوقات عواطف و احساسات مزبور اندکی در قانون تأثیر کرده و گاهی هم قانون مطلقاً و به‌طور کامل تحت تأثیر عواطف و نظرات خصوصی قانونگذاران قرار می‌گیرد.

یادداشت‌های کتاب بیست و نهم

1. Cecilius

۲. Amphictyones اتحادیه‌ای از شهرهای یونانی که قدیم‌ترین پیمان میان شهرهای یونانی محسوب می‌شود. این اتحادیه در آغاز مبنایی دینی داشت، از جمله شهرهای تشکیل‌دهنده آن تسامی، بثوسی و آخایا بود.

۳. John Law—System؛ دوره اصلاحات اقتصادی جان لا و در زمان کلبر وزیر لوئی چهاردهم.

۴. Argos شهر قدیم، شمال خاوری پلوپونز ← Hellad یا Greece.

۵. نهادن برگ درخت انجیر در دست دیگری یکی از تشریفات قانونی تبعید بود. مترجم.

۶. Tarpeia صخره و تپه‌ای در روم قدیم که محکومین را از آنجا به زمین سرنگون می‌کردند.

۷. Pythagoras (حدود ۵۷۰ - ۴۹۵ ق. م) حکیم یونانی. وی از معتمدان به تناسخ بود و بر مبنای یک نظام مابعدالطبیعی با تأکید به ریاضی و موسیقی ارواح انسانی را که زمین تا آسمان و از بشریت به عالم خدایان سیر می‌کردند، بیان و وصف می‌کرد.

8. Davila

9. Rouen

10. Falcidian Law

۱۱. Orange شاهزاده اسپانیولی.

۱۲. Julius Capitolinus نویسنده و مورخ رومی.

۱۳. Trajan ترایانوس امپراتور روم در سالهای ۹۸ تا ۱۱۷ میلادی.

۱۴. Macrinus امپراتور روم در سالهای ۲۱۷ و ۲۱۸.

15. Duke of Valentinois

۱۶. Sir Thomas More (۱۴۷۸ - ۱۵۳۵) فیلسوف و سیاستمدار انگلیسی، نویسنده کتاب اتوپیا Atopia (ناکجاآباد)، دوست صمیمی آراسموس منقد بزرگ عصر رنسانس، کتاب ناکجاآباد او مبدأ نگارش کتابهایی در باب مدینه فاضله در قرون جدید است. در واقع اثر این نویسنده سیاسی مدینه فاضله افلاطون را در صورت جدید با آغاز

عصر نهضت اومانیسم احیاء کرد. عصری که همه در جستجو و آرزوی بهشتی در زمین بودند. وی که زمانی مورد توجه و عنایت هنری هشتم بود سرانجام به سبب مخالفت‌هایش به پیدادگری هنری به سرگ محکوم شد و اعدام گردید.

۱۷. James Harrington (۱۶۱۱ - ۱۶۷۷) نویسنده انگلیسی طرفدار جمهوری انقلابی کرامول که پس از شکست او و بازگشت نظام سلطنتی به زندان افتاد. وی مدینه فاضله خود را به نام اوکینا Oceana در سال ۱۶۵۶ منتشر کرد.

کتاب سی ام

نظریه قوانین فئودالی فرانکها و ارتباط
آن با برقراری اصول سلطنتی

۱. قوانین فئودالی

من اگر قوانین فئودالی اروپا را در کتاب خود ذکر نمی کردم، کتابم ناقص بود زیرا فئودالیسم واقعه ای بود که فقط یک مرتبه در دنیا به وجود آمد و ممکن است دیگر به وجود نیاید. قوانین فئودالی که ناگهان و بدون توجه و ارتباط با قوانین گذشته در سرتاسر اروپا به وجود آمد محاسن و مضاربی شمار داشت. گاهی از اوقات این قوانین اراضی و اموال مردم را می گرفت و در عوض حقوقی به آنها اعطا می کرد که هیچ ارزشی نداشت و مردم هستی خود را از دست داده و در عوض به باد هوا دلخوش بودند. در مورد دیگر قوانین فئودالی برای یک نفر در مورد یک چیز و یا یک شخص چندین نوع حقوق و آقایی و مزایا قائل می شد و منظور از آن این بود که پایه آقایی و سیادت را محکم نماید، ولی برعکس همین محکم کاریها باعث تزلزل آقایی و اشرافیت می گردید، قوانین فئودالی قوانین عجیب و غریبی بود که گاهی در سایه هرج و مرج انتظامات را به وجود می آورد و زمانی به استناد انتظامات باعث هرج و مرج می گردید. بحث در خصوص این قوانین محتاج به نوشتن کتاب مخصوصی است. اما در اینجا سعی شده پژوهشی عام درباره آن صورت گیرد. و بحثی کامل درباره این قوانین به خوانندگان ارائه گردد.

شکل قوانین دوره فئودالی از دور منظره قشنگی دارد و مانند درخت بلوط کهنسالی است که سر به فلک کشیده است، از راه دور جز شاخه های درخت چیزی

دیده نمی‌شود، آنگاه که نزدیک می‌شویم ساقهٔ درخت دیده می‌شود، اما هنوز ریشهٔ آن را نمی‌بینیم. در اینجا برای مشاهده ریشهٔ درخت باید زمین را حفر کرد. بنابراین برای یافتن مأخذ و منشأ آن باید ریشهٔ درخت قوانین فئودالی را یافت و اگر حمل بر خودستایی ننمائید نویسنده این کار را انجام داده است.

۲. منابع قوانین فئودالی

مللی که امپراتوری روم را فتح کردند از نژاد ژرمن بودند و با این که اطلاعات ما در خصوص طوایف مختلف ژرمن کم است، مع ذلک دو کتاب در دست داریم که اخلاق و آداب ملل ژرمن را به ما نشان می‌دهد؛ یکی از این دو کتاب توسط «یولیوس سزار» نوشته شده و سزار که با ژرمنها جنگیده است در طی کتاب خود اخلاق و آداب را نوشته و حتی قسمتی از رسوم آنها را نیز در زمان خویش اقتباس کرده است. کتاب دیگر در خصوص اخلاق و رسوم ملل ژرمن از طرف «تاسیت» نوشته شده است. گرچه این کتاب مختصر است ولی مثل تمام کتب تاسیت در عین اختصار جامع می‌باشد، اظهارات این دو مصنف در مورد قوانین ملل ژرمن بقدری باهم شباهت دارد که هر جا ما قوانین ملل ژرمن را بخوانیم مثل این است که کتاب این دو مصنف را مطالعه می‌کنیم و هر کجا که کتاب این دو مصنف را مطالعه کنیم مثل این است که قوانین ملل ژرمن (بدیهی است آن قوانینی که در دست است) را می‌خوانیم.

در موقع بحث در قوانین ملل ژرمن و دورهٔ فئودالی هر جا که رشته سخن از دستم بدر رفت به کتابهای این دو مصنف مراجعه می‌نمایم و در آن صورت یقین دارم سرکلاف را به دست خواهم آورد.

۳. مبدأ تابعیت [۱] (۹ اسالها)

«سزار» امپراتور روم در کتاب خود می‌گوید: «ملل ژرمن هیچ علاقه‌ای به زراعت نداشتند و قسمت اعظم آنها با شیر و پنیر و گوشت چهارپایان تغذیه می‌کردند و هیچ کس دارای اراضی مخصوصی که محدود به حدود معین باشد نبود. امراء و قضات ملل ژرمن هر سرزمینی را که مورد نظر هر یک از افراد بود و در هر جایی که

او می خواست به او می دادند و سال دیگر آنها را مجبور می کردند، تعبیر مکان دهند یعنی به جای دیگر بروند». «تاسیت» می گوید: «هر یک از امرای ژرمن دارای یک دسته افرادی بودند که به او علاقه داشتند و هر جا که امیر می رفت آنها هم با وی همراه بودند، او برطبق اصطلاح خویش این دسته را همراهان می نامید. همراهان امیر برای اینکه مورد توجه واقع شوند و امتیازی حاصل نمایند در ابراز لیاقت رقابت می کردند. همان طور هم امرا به واسطه همراهان به یکدیگر فخر می کردند. فلان امیر رشادت و لیاقت همراهان خود را به رخ امیر دیگر می کشید». «تاسیت» در ادامه چنین می نویسد: «قدرت و مباحات امرای ژرمن در این بود که پیوسته یک دسته از جوانان را در اطراف خود داشته باشند، این جوانان و همراهان در زمان صلح جزو تشریفات امیر و هنگام جنگ جزو سربازان و جنگجویان او بودند، امرا همواره به شماره همراهان خویش و شجاعت آنها بین ملل و امرای دیگر فخر می کردند و از طرف ملل و امرای دیگر هدایایی برای آنها ارسال می کردند و یا سفرا و نمایندگان را نزد آنان می فرستادند. ولی این رقابتها و مباحات فروشیها غالباً منجر به جنگ می شد و در جنگها امرا کوشش می کردند از حیث رشادت و شجاعت از همراهان خود کمتر نباشند همراهان هم سعی می کردند از لحاظ شجاعت و رشادت دست کم از امرا نباشند، بدترین ننگها این بود که همراهان از محافظت امیر خود کوتاهی نمایند و امیر در میدان جنگ کشته شود و همراهان صحیح و سالم بمانند، حفظ امیر بزرگترین و مقدس ترین وظیفه همراهان بود.» در جای دیگر تاسیت می گوید: «هرگاه یکی از کشورهای ژرمن در آغوش صلح می زیست امرا چون نمی توانستند بی کار بمانند نزد امرای دیگر که در جنگ بودند رفته و با همراهان خود به او کمک می کردند، به این طریق دوستان بسیار برای خود تحصیل می کردند. همراهان امیر همواره اسب جنگی و نیزه پیکار را از امیر دریافت می کردند اغذیه آنها زیاد مطبوع نبود لیکن در عوض فراوان بود در جنگها و دستبردها امرا از همراهان خود زیاد حمایت می کردند.» باز در جای دیگر تاسیت می گوید: «ژرمنها مردمی بودند که جنگ و خونریزی را بر سایر کارها ترجیح می دادند و محال بود چیزی را که بتوانند به وسیله خونریزی به دست آورند با کار تحصیل نمایند.» خوانندگان متوجه می شوند که امرای ژرمن برخلاف امرای فنودال مملوک

نداشتند بلکه تابع [۲] داشتند و همراهان آنها تابعین بودند. علت نداشتن مملوک واضح بود زیرا برای اینکه امیری مملوک داشته باشد باید مالک زمین بوده و اراضی را به نام تیول بین مملوکها قسمت نماید در صورتی که امرای ژرمنی فاقد زمین بودند و تیول نداشتند مگر آنکه بگوییم تیول آنها اسبهای جنگی و نیزه پیکار و غذایی فراوان بود که به همراهان خود می دادند. به هر حال همراهان امرای ژرمن همان تابعان بودند زیرا اینها به موجب عهد و پیمان معنوی وابسته به امیر بودند و در جنگها شرکت می کردند، ولی تقریباً همان خدماتی را انجام می دادند که در ادوار بعد مملوکها انجام دادند.

۴. دنباله موضوع فصل قبل

«سزار» می گوید: « وقتی یکی از امرا در مجمع عمومی اظهار می داشت که خیال جنگ دارد و از دیگران تقاضا می کرد در تعقیب او برای پیکار روان شوند، آنهایی که با نقشه امیر موافق بودند از جا برمی خاستند و به این طریق آمادگی خود را برای کمک به امیر ابراز می کردند و هر چه شماره این افراد زیادتر می شد بیشتر طرف تعجبین قرار می گرفتند ولی اگر داوطلبان یعنی آنهایی که از جا برخاسته بودند وظیفه خویش را انجام نمی دادند و به تعهدات خود عمل نمی کردند به نظر خیانت به آنها می نگریستند و آنها را خائن می خواندند.»

این موضوع و نکته ای که در فصل قبل از قول «تاسیت» ذکر شده اساس تاریخ سلسله اول سلاطین فرانسه را تشکیل می دهد. آنهایی که تاریخ سلسله اول سلاطین را می خوانند، شاید تعجب کنند که برای چه یک پادشاه در هر یک از جنگهای خود می بایست قشون جدیدی استخدام نماید و افراد جدیدی را به طرف خویش جلب کند و دائماً پول بدهد و اراضی را به این و آن واگذار نماید و در عین حال پولها و اراضی جدیدی به دست آورد و قلمرو او دائماً وسعت یافته و مرتباً کم بشود. اگر پدری کشوری را به یکی از فرزندان خود واگذار می کرد ناچار بود خزانه مخصوصی را نیز ضمیمه تاج سلطنت نماید (خزانه برای سلطنت بقدری لازم بوده که حتی پدر نمی توانسته به عنوان جهیزیه قسمتی از آن را به دختر خود بدهد و یا قسمتی از خزانه را بدون رضایت سلاطین دیگر که از خانواده سلطنتی فرانسه

بودند به خارجیان واگذار نمایند.) علت این جزرومدها همان است که «سزار» و «تاسیت» در کتابهای خود گفته و نوشته‌اند و ما از نظر خوانندگان گذرانندیم.

۵. فتوحات فرانکها

خوانندگان می‌دانند که فرانکها یکی از ملل ژرمن بودند که سرزمین «گل» را فتح کردند. از نظر بعضی از مورخین فرانسوی فرانکها همین که گل را فتح کردند تمام اراضی آن را مبدل به تیول کرده و به مملوکها دادند که آنها زراعت کنند ولی این موضوع حقیقت ندارد و مورخینی که این طور فکر کرده‌اند از این جهت بوده که دیده‌اند در پایان سلسله دوم سلاطین فرانسه تمام اراضی مبدل به تیول شده است غافل از اینکه موضوع علت خاصی داشته که ما آن را ذکر خواهیم کرد.

مورخینی که این طور فکر کردند یعنی گفتند فرانکها بلافاصله پس از ورود به گل اراضی را مبدل به تیول کردند از این اشتباه یک نتیجه غلط هم گرفته‌اند یعنی می‌گویند فرانکها برای برقراری تیول مقررات و قوانین هم وضع کرده‌اند. این قبیل مورخین دقت نکرده‌اند زیرا اگر در آن ایام پادشاه فرانک می‌توانست به طیب خاطر تمام اراضی را تیول کرده و به هر کس که می‌خواهد واگذار کند و از هر کس که مایل است بگیرد و پادشاه مالک تمام اراضی فرانسه باشد در آن صورت چون شاه یگانه مالک کشور می‌شد، قدرت و عظمتش از امپراتورهای امروز عثمانی خیلی زیادتر می‌گردید و این موضوع جریان تاریخ فرانسه را به کلی واژگون می‌کرد. پس محققاً فرانکها پس از غلبه بر گل اراضی را تیول نکرده‌اند.

۶. کوتها، فرانکها و بورگوندیها

طوایف ژرمن که سرزمین ما یعنی گل را فتح کردند قبایل متعددی بودند یکی از آنها «ویزیگوتها» بودند که ایالت «ناریون» را فتح کردند و تقریباً تمام جنوب فرانسه را متصرف شدند، دسته دیگر بورگونیها بودند که صفحات شرقی فرانسه را متصرف شدند و فرانکها هم سایر نقاط گل را به تصرف درآوردند. شک نیست که این ملل وقتی گل را تصرف کردند اخلاق و آداب

مخصوصی داشتند و دفعتاً تغییر ماهیت ندادند زیرا هیچ ملتی دفعتاً تغییر ماهیت نمی‌دهد و طرز فکر و عملش آنآ عوض نمی‌شود. در کتب تاسیت و سزار دیدیم ملل ژرمن رغبتی به زراعت نداشتند و خیلی کم دنبال این کار می‌رفتند و در عوض بیشتر به گله‌داری مشغول بودند، این است که مقررات قوانین ملل ژرمن تقریباً همه بر روی اصول زندگی گله‌داری است حتی **روریکون** [۳] مورخ معروف فرانکها یک نفر چوپان بوده است.

۷. طرزهای مختلف تقسیم زمین

قبایل «گوت» و «بورگونی» که از طوایف ژرمن بودند همانطوری که وارد گل شدند به بهانه‌های مختلف وارد امپراتوری روم نیز گردیدند و رومیها برای اینکه جلو خرابکاریهای این طوایف را بگیرند ناچار شدند خرجشان را بدهند و معاش آنان را تأمین نمایند. برای این منظور بدوآ به آنها گندم دادند و چون دیدند این کار مقرون به صرفه نیست، بهتر آن دانستند که به آنها زمین بدهند و امپراتوران و زمامداران روم قراردادهایی راجع به تقسیم اراضی با آنها بستند و این قراردادها در قوانین و تذکره‌های ویزیگوتها و بورگونیها دیده می‌شود.

ولی فرانکها که یکی دیگر از طوایف ژرمن بودند برطبق این نقشه عمل نکردند یعنی از دولت مغلوب اول گندم نگرفتند که بعد زمین بگیرند. فرانکها همین که غلبه کردند، هر چه خواستند تصرف کردند، اگر هم قراردادهایی بستند بین خودشان بود نه با دیگران، به همین جهت است که در قوانین فرانکها اثری از تقسیم اراضی مشاهده نمی‌شود.

۸. دنباله موضوع فصل قبل

بعضی از مورخین نوشته‌اند ملل ژرمن یعنی «بورگونیها» و «ویزیگوتها» تمام اراضی روم را غصب کردند ولی این طور نیست، علتی که سبب شده مورخین این طور فکر کنند آن است که در قوانین بورگونی و ویزیگوتها نوشته شده که این دو ملت ژرمنی دوسوم اراضی روم را تصرف کردند ولی حقیقت این است که دوسوم اراضی بعضی از نقاط روم به آنها داده شده نه دوسوم تمام اراضی روم. دلیل این

موضوع آن است که «گوندبو» پادشاه بورگونی در قوانین بورگونی می‌گوید: قوم بورگونی هنگام استقرار در امپراتوری روم دوسوم اراضی را دریافت کردند، در ضمن همین قوانین اضافه می‌کند که اگر باز هم قبایل بورگونی به روم بیایند بیش از نصف زمین به آنها داده نخواهد شد.

اینجا باید درست توجه کرد که اگر در دفعه اول بورگوניה دوسوم تمام اراضی روم را تصاحب کرده بودند چگونه آنهایی که بعد می‌آمدند می‌توانستند نصف اراضی را ببرند زیرا در این صورت دیگر زمینی باقی نمانده بود که آنها تصرف نمایند و تمام اراضی در دفعه اول قسمت شده بود، پس این طور نیست فقط دوسوم قسمتهایی از اراضی خاک روم به بورگوניה واگذار شده بوده است.

«فرانکها» هم که به سهم خویش قسمتی از امپراتوری روم را تصرف کردند مثل بورگوניה با اعتدال رفتار کردند و تمام اراضی روم را تصرف نکردند زیرا تمام این اراضی به کارشان نمی‌خورد و آنها فقط به اندازه احتیاج خود اراضی را تصرف کرده و بقیه را برای خود رومیها گذاشتند.

۹. قوانین بورگوندی و ویزیگوت در باب تقسیم اراضی خوب اجرا شد

باید توجه کرد که تقسیم اراضی از طرف «بورگونی» و «ویزیگوت» ظالمانه و مستبدانه صورت نگرفت بلکه مطابق روح تأمین احتیاجات دو ملتی که باید در یک کشور زندگانی نمایند، صورت گرفته است.

در قوانین بورگونی ذکر شده که «بورگوניה بایستی به صورت مهمان از طرف رومیها پذیرفته شوند» و این موضوع که حتی در قانون ذکر شده کاملاً مطابق روح طوایف ژرمن است. زیرا بطوری که تاسیت می‌گوید: ژرمنها بیشتر از تمام ملل روی زمین مهمان دوست بودند.

در قانون بورگوניה تقسیم اراضی روم این طور مقرر گردید که دوسوم زمین و یک سوم از بزرگان آن متعلق به بورگوניה باشد، این موضوع مطابق عدالت بود زیرا با طرز اعاشه دو ملت روم و بورگونی وفق می‌داد. چه آنکه بورگوניה گله دار بودند و بایستی گله‌های خود را بچرانند، لذا اراضی زیادتری لازم داشتند ولی چندان به رعیت نیازمند نبودند، چون زراعت نمی‌کردند، گله‌داری آدمهای زیاد

نمی‌خواست ولی رومیها چون زارع بودند و گله‌چرانی نمی‌کردند به رعایای زیادتر و به اراضی کمتر محتاج بودند. رومیها و بورگوניה زمین را این‌طور قسمت کردند اما جنگلها را نصف کردند زیرا احتیاج هر دو از لحاظ جنگل مساوی بود.

در قوانین بورگوניה ذکر شده که هر یک از افراد ملت بورگونی نزد یک نفر از رومیها جای گرفتند ولی رومیهای بسیاری بودند که میهمان نداشتند، چه آنکه تعداد بورگونیهایی که وارد روم شدند بقدری نبود که هر یک نفر رومی یک نفر میهمان داشته باشد.

در این تقسیم‌بندی خسارات وارده به رومیها خیلی کم بود زیرا بورگوניה چون رغبتی به زراعت نداشتند برای گرفتن اراضی قابل زراعت اصرار نمی‌کردند و کشتزارهای خوب را هنگام تقسیم اراضی رومیها برای خود برمی‌داشتند و ضمناً گله‌های بزرگ بورگوניה که در اراضی رومیها می‌خوابیدند باعث تقویت اراضی کشاورزی می‌شدند.

۱۰. رعایا (سرفها)

در قانون طوایف بورگونی ذکر شده که وقتی طوایف مزبور در کشور گل مستقر شدند دوسوم از اراضی و یک‌سوم از رعایای تیولی را تصرف کردند از روی این قاعده معلوم می‌شود که بردگی رعایا و وابستگی آنها به تیول قبل از آمدن بورگوניה به گل مرسوم بوده است. در همین قانون که نه تنها مربوط به طوایف بورگونی می‌باشد بلکه به طوایف گل هم ارتباط دارد، مقرراتی است که به‌طور وضوح طبقه نجبا را با آزادگان و رعایای برده را با رعایای تیولی فرق گذاشته و چون در آن زمان کشور گل اقامتگاه رومیها بود، لذا معلوم می‌شود که بردگی رعایا منحصر به رومیها نبوده، همانطوری که نجابت و اشرافیت اختصاص به طوایف ژرمن نداشته است. در این صورت طوایف بورگونی نیز دارای نجبا و رعایا و تیول بوده‌اند.

مطابق این قوانین هرگاه یکی از رعایای تیولی بورگونی مبلغ مخصوصی را به ارباب خود که رومی باشد بپردازد و ثلث اراضی ارباب خود را دریافت ننماید همچنان رعیت تیول ارباب است. از این قانون معلوم می‌شود که بعد از ورود

بورگونیها به سرزمین گل ملاکین رومی این سرزمین آزادی داشتند و با اینکه قبل از بورگونیها یک مرتبه مورد تهاجم «فرانکها» قرار گرفته بودند نه در مورد اول و نه در مورد دوم آزادی خود را از دست ندادند و الا دلیلی نداشت رعایای بورگونی یعنی رعایای یک ملت فاتح که جزو تیول مالکین رومی هستند ناچار گردند به وسیله پول آزادی خود را خریداری نمایند.

اینجاست که یکی از مورخین معاصر ما آقای کنت دوبولن ویله [۴] دچار اشتباه شده و یک قسمت از کتاب او دایر بر اینکه فرانکها جهت بردگی رومیها مقرراتی وضع کردند با حقیقت تطبیق نمی نماید بخصوص آنکه نویسنده نامبرده این قسمت را ثابت نکرده است. او که کتاب خود را بسادگی و بدون پیرایه و بسیار سلیس نوشته و هنگام نوشتن کتاب خویش خصایل نیک و اصالت خود را به منصفه بروز و ظهور رسانیده، به همین جهت است که خواننده فوراً به مزایای کتاب پی می برد و از مباحث مفید آن استفاده می نماید و در عین حال اشتباهات کتاب نیز به نظرش می رسد. این است که من در صدد انتقاد این کتاب بر نمی آیم، همین قدر می گویم که جذابیت این کتاب بیش از حقایق آن است و با اینکه حقایق کتاب به پایه شیوایی آن نمی رسد مع هذا نباید آن را به دیده حقارت نگرست زیرا معلوم است نویسنده کتاب در خصوص تاریخ قوانین فرانسه اطلاعات زیاد دارد.

در عصر حاضر (قرن هیجدهم) دو نفر مورخ به نامهای کنت دوبولن ویله و آبه دوویس داریم که هریک از آنها با نظری متفاوت کتابی در خصوص قوانین و تاریخ گذشته فرانسه نوشته اند. اولی یکباره طبقه رعیت فرانسوی را از قدر و منزلت می اندازد و دومی برای طبقه نجبا و اصیل زادگان آبرویی باقی نمی گذارد، و هریک از این دو کتاب به سهم خود به منزله ادعانامه و هجوانامه شدیدی علیه طبقات رعایا و اصیل زادگان فرانسوی می باشد. ولی ما در اساطیر یونانی خوانده ایم که هنگامی که خورشید به یکی از خدایان موسوم به فایتون [۵] دستور داد تا ارا به او را براند. فایتون را مخاطب ساخته و چنین گفت: «اگر خیلی بالا بروی آسمان را خواهی سوزانید و چنانچه خیلی پایین بیایی زمین سوخته خواهد شد و اگر خیلی به طرف راست میل کنی ستارگان تماش [۶] سوخته خواهند شد و اگر خیلی به طرف چپ میل نمایی ستارگان محراب [۷] می سوزند بنابراین بهتر آن است که حد وسط

را از دست ندهی.» بهتر این بود که نویسندگان مذکور هم حد وسط را از دست نمی‌دادند و رویه افراطی پیش نمی‌گرفتند.

۱۱. دنباله موضوع فصل قبل

عاملی که سبب شده بعضی از مصنفین تصور نمایند که طوایف ژرمن از قبیل فرانکها و بورگونیه‌ها بعد از تصرف فرانسه مقررات مخصوصی وضع کرده و تمام رومیها را که در آن زمان مقیم فرانسه بودند رعایای تیولی و برده خود کردند این است که: در آغاز سومین سلسله سلاطین فرانسه بردگی در فرانسه رواج کامل داشته و چون مصنفین سیر تدریجی برقراری این وضع را از نظر دور داشته‌اند به همین جهت گمان کرده‌اند که به موجب مقررات خاص تمام فرانسویان برده رعایای تیولی شده‌اند.

برای روشن شدن مطلب می‌گوییم که: در آغاز سلطنت اولین سلسله سلاطین فرانسه عده بیشماری مردان آزاد در فرانسه می‌زیستند. این آزادگان قسمتی از طوایف فرانک و قسمتی هم رومی بودند ولی بتدریج شماره تیولی (بردگان) طوری زیاد شد که در آغاز سلطنت سومین سلسله سلاطین فرانسه نه تنها تمام کشاورزان بلکه تقریباً تمام سکنه شهرها برده و جزء تیول ارباب بودند و حال آنکه در بدو سلطنت نخستین سلسله سلاطین فرانسه در شهرها برده وجود نداشت و سازمان شهری عیناً مثل روم بود. به این معنی که یک طبقه بازرگان و کاسب وجود داشت و هر شهری دارای یک مجلس سنا و هیئتی مرکب از قضات بود که به اختلافات مردم رسیدگی می‌کردند، اما در آغاز سلطنت سلسله سوم سلاطین فرانسه در شهرها جز مشتی رعیت که جزو تیول ارباب بودند و یک یا چند ارباب چیز دیگر وجود نداشت.

علت رواج بردگی این بود که وقتی طوایف ژرمن جایی را مورد حمله قرار می‌دادند نه تنها طلا و نقره و اثاث و لباس را می‌بردند، بلکه مردها و زن‌ها و کودکان را نیز با خود برده و بین خویش قسمت می‌کردند، ولی همین طوایف به محض اینکه بعد از حمله و تهاجم صلح می‌کردند، به هیچ چیز مغلوبین کار نداشتند و به هیچ وجه از آنها سلب آزادی نمی‌کردند، حقوق بین الملل آن دوره این طور بود که در موقع جنگ همه چیز ملت مغلوب و حتی افراد آن را به بردگی

می بردند و در موقع صلح به هیچ چیز آن نظر نداشتند. بر این اساس بعد از تهاجم اول و برقراری صلح و پس از اینکه فرانکها در فرانسه مستقر گردیدند بین خود و رومیها هیچ گونه فرق و امتیازی را قائل نبودند. پس از اینکه سلطنت سلسله اول سلاطین آغاز شد یک سلسله جنگهای خانگی در فرانسه روی داد که در تمام آنها حقوق بین الملل رعایت می گردید، یعنی بر اثر جنگ همه چیز ملت مغلوب را به یغما می بردند. اگر این سلسله جنگهای داخلی را در تاریخ سلسله سلاطین فرانسه بررسی کنیم خواهیم دید که چقدر پدرها و پسرها و برادرها و برادرزاده ها برای تخت و تاج سلطنت با هم جنگیدند و در تمام این جنگها هستی و لشکریان طرف مغلوب به غنیمت برده می شد و مطابق حقوق بین الملل و رسوم جنگی آن زمان بین فاتحین تقسیم می گردید. و این همان علتی است که موجب گردید رفته رفته بردگی طوری در فرانسه شیوع یابد که نظیر آن در هیچ یک از کشورهای قدیم مشاهده نشود.

گرچه فتح و غلبه یک حال موقتی است و در قبال دوره صلح کوتاه می باشد ولی چون در هریک از فتوحات و غلبه ها اموال و افراد مغلوب به یغما و غنیمت برده می شد و تقسیم می گردید و مدت چندین قرن این رسم در تمام فتوحات جاری بود بردگی و تیول در فرانسه ریشه کرد و عمومیت یافت. برای ذکر شاهد می گویم که وقتی «تئودریک» پادشاه استروگوت به سرزمین ۱۹۰۷ [۸] — که یکی از ایالات فعلی فرانسه است — حمله می کرد به همراهان خود می گفت: «من شما را به سرزمینی می برم که نه تنها طلا و نقره فراوانی نصیب شما خواهد گردید بلکه گله های بی شمار و بردگان بسیاری به دست خواهید آورد و تمام مردم آنجا را به کشور خود منتقل خواهید کرد.» در مورد دیگر در موقع جنگ بین «گونتران» و شیلپریک [۹] شهرها تحت محاصره قرار گرفت و سربازانی که از این جنگ برگشتند آنقدر آدم با خود بردند که تقریباً در شهر کسی باقی نماند. در مورد دیگر «تئودریک» — که می خواست همواره نسبت به سایر سلاطین فرانسه برتری داشته باشد — وقتی قشون خود را به فرانسه فرستاد تا تمام یا قسمتی از آن را تصرف نماید به فرمانده قشون چنین نوشت: «ما مایل هستیم که شما در کشور گل مطابق قوانین رومی رفتار کنید و همواره طرفدار آزادی باشید و مبادرت به چپاول و انهدام شهرها ننمائید؛ ما

می‌خواهیم مثل سلاطین دیگر جان و مال مردم را مورد نهب و غارت قرار ندهیم، ما می‌خواهیم طوری شهرها را مسخر نمائیم که سکنه آنها پشیمان باشند که چرا زودتر به تبعیت ما درنیامده‌اند.» در اینجا مقصود پادشاه ایتالیا از رسم سلاطین دیگر همانا حقوق بین‌المللی سلاطین فرانک و بورگونی است که بدون هیچ ترحم جان و مال مردم را ملک خود می‌دانستند.

این طرز حقوق بین‌المللی در دوره سلطنت دومین سلسله سلاطین فرانک نیز باقی بود زیرا وقتی «پین» به ایالت «آکتین» [۱] حمله کرد، مقدار زیادی غنیمت و غلام با خود به فرانسه آورد.

من می‌توانم موارد بسیاری را ذکر کنم که همه آنها مؤید این نظریه می‌باشد و نشان می‌دهد که در تمام جنگها نه تنها اموال مغلوبین بلکه افراد هم به بردگی می‌رفتند و جزو تیول فاتحین می‌شدند. آنهایی که می‌خواهند شواهد بسیاری در تأیید این نظریه به دست آورند خوب است شرح زندگی بردگان و روحانیان آن زمان را بخوانند زیرا روحانیان آن زمان که از مشاهده وضع رقت‌بار بردگان متأثر می‌شدند برای خرید آنها نه تنها اراضی کلیسا بلکه گاهی ظروف و قندیل‌های صومعه را می‌فروختند که این بردگان بدبخت را از فاتحین خریداری کرده و نگذارند آنها را به کشورهای خود ببرند. در اثر برقراری این رسم در طی چندین قرن بود که بردگی در فرانسه رواج یافت و رعایای تیولی اینهمه در فرانسه زیاد شدند.

کتاب تاریخی و حقوقی را بخوانید تا مشاهده کنید برای تأیید نظریه فوق چندین هزار مدرک در آن کتاب وجود دارد و تمام جملات و عبارات و سرگذشت‌های خشک و بی‌روح آن کتابها مؤید این نظریه است که من در این فصل گفته‌ام.

به هر حال وقتی فاتحین افراد آزاد را به بردگی می‌بردند، اراضی وسیعی بدون صاحب باقی می‌ماند، آن وقت اربابان مجاور که تیول و رعایای بسیار داشتند این اراضی را متصرف شده و در آن آبادیها و قصبات می‌ساختند و بردگان یعنی رعایای تیولی خود را در آن اماکن سکونت می‌دادند. البته افراد آزادی که برده می‌شدند و به اسارت می‌رفتند، همه زارع نبودند بلکه یک قسمت از آنها صنعتگر بودند و پس از برده شدن و جزو تیول ارباب قرار گرفتن باز به صنایع و حرفه خود مداومت می‌دادند و متدرجاً آبادیها و قصبات آنها وسعت می‌گرفت و مبدل به شهری می‌شد،

در حالی که صنعتگران و صاحبان مشاغل مختلف همچنان جزو تیول ارباب بودند.

۱۲. اراضی متعلق به افراد قبایل ژرمن مالیات نمی‌دادند

قبایل ژرمن مللی بودند ساده و بی‌بضاعت که تمام عمر را آزادانه به شبنانی و گلهداری مشغول بودند و یا به جنگ و جدال می‌پرداختند و هیچ نوع صنعتی نداشتند. کلبه‌های خود را با نی می‌ساختند و وقتی به اتفاق رؤسای خود مسافرت می‌کردند و اراضی دیگران را متصرف می‌شدند برای این بود که سودی ببرند. آنان از این عواید مالیاتی نمی‌پرداختند و منظورشان گرفتن باج و خراج از دیگران بود و اگر بعضی از قبایل ژرمن مالیاتی به نام مصارف جنگ می‌پرداختند، پرداخت باج و خراج بعد از استقرار آن قبایل در کشورهای مفتوحه بوده و الا قبلاً چنین مالیاتی نمی‌پرداختند.

در تاریخ نوشته شده که «شیلپریک» و فرد گوند [۱۱] دو نفر از پادشاهان فرانک مالیات مخصوصی وضع کردند که از هر جریب زمین یک کوزه شراب به عنوان مالیات گرفته می‌شد. لکن باید دانست فرانکها این مالیات را فقط برای رومیها وضع کردند و بعداً هم که علیه این مالیات اعتراض شد، اعتراض از ناحیه رومیها به عمل آمد و اساساً کشیشان آن عصر که همه رومی بودند، علیه این مالیات اعتراض کردند. نکته دیگر اینکه این مالیات بیشتر به سکنه شهرها تعلق گرفت و آن هم برای این بود که سکنه شهرها را رومیها تشکیل می‌دادند و بالنتیجه قبایل فرانک که ژرمن بودند مالیات اراضی نمی‌پرداختند.

«گرگواردوتور» مورخ معروف فرانسوی در جلد هفتم کتاب خود موضوعی را نقل می‌نماید که مؤید این موضوع است. این مورخ می‌گوید: بعد از مرگ «شیلپریک» یکی از قضات آن زمان ناچار شد از ترس مردم به کلیسا برود و در آنجا بنشیند تا کسی او را آزار ننماید زیرا قاضی مزبور در زمان «شیلپریک» از حمایت و نفوذ این شاه استفاده کرده و قبایل فرانک را با اینکه آزاد بودند و جزو رعایای تیول محسوب نمی‌شدند مشمول مالیات کرده بود. این موضوع ثابت می‌کند که قبایل فرانک چون جزو رعایای تیولی نبودند مالیات نمی‌پرداختند.

یکی از مورخین عصر حاضر یعنی «آبه دویس» این قسمت از «تاریخ گرگواردوتور» را که به زبان لاتینی نوشته شده طوری تعبیر کرده که باعث خجلت آشنایان به زبان لاتینی است. او می گوید: در آن دوره فرانکها اصالتاً آزاد نبودند بلکه برده بوده و سپس آزاد گردیدند، او برای اثبات این نظر کلمه لاتینی **اینکونوی** [۱۲] را که به معنی آزادی اصلی و حریت مرد می باشد به معنای «آزاد از مالیات» تعبیر کرده است. و حال آنکه تمام آشنایان به زبان لاتین می دانند که اگر ما در زبان فرانسه بتوانیم مفهوم کلمه «آزاد از مالیات» را کم و بیش قبول کنیم باید «معاف از مالیات» بگوئیم. هیچ لاتینی دانی جمله (اینکونوی آتریپوتیس...) [۱۳] را که معنی آزاد از مالیات بدهد نخواهد فهمید و قبول نخواهد کرد.

به هر حال از مطلب دور نشویم... قبایل فرانک بدو مالیات نمی پرداختند. گرگواردوتور جای دیگر در تأیید این مطلب می گوید که فرانکها یک نفر قاضی موسوم به **پارتینوس** [۱۴] را به قتل رسانیدند زیرا برای آنها مالیات وضع کرده بود. آبه دویس که این قسمت را خوانده برای اینکه گریزگاهی پیدا نماید بدون تأمل می گوید: اگر فرانکها این آدم را کشتند نه از این لحاظ بود که مالیات برای آنها وضع کرد، بلکه چون مالیات اضافی وضع کرده بود او را به قتل رسانیدند.

در قوانین «ویزیگوت» مقرراتی هست که هرگاه یکی از افراد قبیله اراضی یک نفر رومی را تصرف نماید باید حتماً آن را به یک رومی دیگر بفروشد تا اینکه اراضی مزبور مشمول پرداخت مالیات شود. این قانون هم خیلی خوب می رساند که «ویزیگوتها» مالیات اراضی نمی پرداختند بلکه رومیها بودند که بایستی مالیات بدهند.

«آبه دویس» برای اینکه حرف خود را ثابت کند و بگوید فرانکها و سایر قبایل ژرمن مالیات می دادند متوسل به قانون «یوستینیانوس» امپراتور روم شده و می گوید: چون مطابق آن قانون استفاده های جنگی در روم مشمول مالیات بود، فرانکها هم برای فواید جنگی و تیول خود مالیات می دادند و در تعقیب این استدلال می خواهد بگوید در فرانسه تیول بر اثر رسوم و مقررات رومی برقرار شد. غافل از اینکه آن دوره ای که مردم تصور می کردند تیول در فرانسه برطبق رسوم رومی برقرار گردیده است و فقط تاریخ روم را می شناختند و از تاریخ خود فرانسه

بی اطلاع بودند، در صورتی که ما امروز تاریخ قدیم فرانسه را خیلی خوب می دانیم و فهمیده ایم آنچه باعث برقراری تیول شد عوامل دیگر بوده است.

«آبه دویس» مدارک تاریخی را برخلاف روح حقیقی آنها تعبیر می نماید و این اشتباه هم منحصر به یکی دو مورد نیست. مثلاً می گوید: قبایل فرانک مالیات می پرداختند غافل از اینکه فقط رعایای تیولی آن قبایل مالیات می پرداختند نه آنهایی که آزاد بودند. در جای دیگر که صحبت از سربازی به میان می آورد باز هم اشتباه می کند زیرا رعایای تیولی سرباز نمی دادند بلکه فرانکهای آزاد خدمت سربازی می کردند و به طور کلی مردم آزاد سرباز می شدند.

۱۳. مالیاتی که گلها هنگام زمامداری سلاطین فرانک در فرانسه می پرداختند

رومیا و «گل» های ساکن کشور فرانسه تا وقتی که تحت تسلط امپراتوران روم می زیستند، مالیاتهای مخصوصی می پرداختند و پس از اینکه تهاجم قبایل ژرمن آغاز شد و فرانکها «گل» را گرفتند و رومیا و گلها مغلوب آنها شدند، باز هم تا مدتی مالیات می دادند ولی بعد از این «مالیات» مبدل به خدمت نظامی شد. من نمی دانم با اینکه بدو پرداخت مالیات را دوست می داشتند چه شد که آن را مبدل به خدمت نظامی کردند.

چیزی که مؤید این موضوع است، یکی از فرامین لوئی شکم بزرگ پادشاه فرانک است چه آنکه در زمان این پادشاه جمعی از قبایل ژرمن که در اسپانیا بودند از ترس «مسلمانان» به فرانسه آمدند و لوئی برای تنظیم زندگی آنها فرمانی صادر کرد که مفاد آن از این قرار است: «این قبایل مثل احرار و مردان آزاد با رؤسای نظامی خود به جنگ خواهند رفت و در راهپیمایی تحت نظر و اوامر فرمانده خود نگرهبانی خواهند کرد و به سفرا و نمایندگان شاه که از دربار به نقاط دیگر می روند و یا از نقاط دیگر به دربار می آیند اسب و ارابه خواهند داد تا آنها بتوانند محمولات خود را حمل کنند و نیز مقرر است از افراد هیچ نوع عوارض و مالیات گرفته نشود و از این حیث مثل سایر افراد آزاد هستند.»

این مقررات یک رسم تازه ای نبود که در مورد قبایل جدیدالورود به موقع اجرا گذاشته شده باشد بلکه رسم جاری قبایل فرانک بود. یک قانون دیگر که سال

۸۶۴ میلادی وضع شد صریحاً قید می‌نماید: «مطابق رسوم قدیم خدمت سربازی با افراد آزاد است و آنها باید علاوه بر خدمت جنگی اسب و ارابه لازم را برای رفع احتیاج سفر و نمایندگان شاه در دسترس آنها بگذارند.» این یکی از عوارضی بوده که به افراد آزاد تعلق می‌گرفته، لیکن آنهایی که دارای تیول بودند این عوارض را نمی‌پرداختند [۱۵].

قانون دیگری در زمان «شارلمانی» در سال ۸۱۲ میلادی وضع شد که کسی نمی‌توانست از افراد مالیات بگیرد ولی همانطوری که گفته شد افراد آزاد در هر حال بایستی به جنگ بروند ولو اینکه دارای تیول باشند. مطابق این قانون هر کس دارای چهار «مانوار» [۱۶] زمین بود یعنی تیول وی مرکب از چهار قطعه زمین بزرگ بود که هر یک از آنها را مانوار می‌نامیدند، در هر حال بایستی به جنگ برود. کسی که سه مانوار داشت با شخص دیگری که دارای یک مانوار بود شریک می‌شد ولی در این مورد آنکه به جنگ نمی‌رفت و در خانه خود می‌ماند می‌بایست به اندازه دو «مانوار» باج و خراج بپردازد و بدین وسیله خدمت سربازی خود را خریداری نماید، حتی آنهایی که بیش از دو مانوار نداشتند با یکدیگر شریک می‌شدند و آن کسی که به جنگ نمی‌رفت و در خانه می‌ماند مالیات خاصی می‌پرداخت که بهای خدمت سربازی او بود.

ولی به‌طور کلی مقررات و نظامات عدیده‌ای هست که طبق آن در زمان سلطنت سلاطین فرانک هیچ یک از فرمانداران نظامی و صاحب‌منصبان سلطنتی نمی‌توانستند از اراضی تیولی که متعلق به افراد آزاد بود، مالیات بگیرند.

در آغاز این فصل گفتیم که سکنه فرانسه یعنی رومیها و گلها هنگامی که فرانسه تحت تسلط امپراتور روم بود، باج و خراج و مالیات مصارف جنگ را می‌پرداختند، ولی بعد از تسلط فرانکها باج و خراج و مالیات مصارف جنگ در کشور فرانسه ملغی شد. زیرا فرانکها ملتی ساده بودند و از پیچ و خم مقررات و قوانین رومی سر در نمی‌آوردند و اصلاً به فکرشان نمی‌رسید که ممکن است یک‌چنین عوارضی را گرفت. همانطوری که اگر «تاتارها» هم اکنون به قاره اروپا بتازند و آن را تصرف کنند گمان نمی‌کنم هیچ یک از صرافان و رجال مالی ما بتوانند نکات دقیق و مسائل مربوط به اقتصادیات را به آنها بفهمانند، آنان هم که از این مسائل سر در

نمی‌آورند طبعاً روش خود را در پیش خواهند گرفت.

از مطلب دور نشویم نویسنده گمنام «زندگی لوئی شکم‌بزرگ» در خصوص فرمانداران نظامی و صاحب‌منصبان سلطنتی که از طرف «شارلمانی» در ولایات «آکیتن» به مشاغل مختلف منصوب شده بودند چنین می‌گوید: «آنها موظف بودند سرحدات را حفظ کنند و در موقع جنگ به پیکار بروند و ضمناً امور املاک سلطنتی را اداره نمایند.» این موضوع می‌رساند که در دوره دومین سلسله سلاطین فرانسه املاک سلطنتی از طرف فرمانداران نظامی و صاحب‌منصبان پادشاهی اداره می‌شد مع ذلک باید دانست در این دوره نیز افراد آزاد برخلاف دوره رومیها مالیاتی نمی‌پرداختند و تمام عوارض آن دوره مبدل به این شده بود که افراد آزاد سرحدات را حفظ کنند و به جنگ بروند.

در جای دیگر همین نویسنده گمنام می‌گوید: «لوئی برای ملاقات پدر خود شارلمانی به آلمان رفت و پدرش پس از جویاشدن از شرح حال او تعجب کرد که چرا فرزند وی با داشتن مقام سلطنت فقیر است لیکن لوئی به پدر گفت من فقط اسماً پادشاه هستم و دارای ضیاع و عقاری نمی‌باشم. شارلمانی بعد از اطلاع از این موضوع یک عده ضابط و مباشر فرستاد تا املاک لوئی را اداره کنند و عواید آن را جمع‌آوری نمایند و به فرزند خود توصیه کرد که مستقیماً در املاک خویش مداخله ننماید که مبادا مورد خشم و نفرت عموم واقع شود، زیرا لوئی قسمت مهمی از املاک خود را به دیگران بخشیده بود و اگر می‌خواست در آن املاک رأساً مداخله کند طرف نفرت و خصومت واقع می‌گردید.»

شاهد دیگر راجع به عوارضی که افراد آزاد می‌پرداختند این است که طبقه روحانیان نامه‌ای به «شارل لوشو» نوشته و به او گفتند: «لزوم صواب‌اندیشی ما را وادار می‌نماید به شما بگوییم که بعد از این وقت زیادتری برای اداره اراضی و املاک خود صرف بنمائید تا مجبور نشوید دائماً با وسایل مؤسسات روحانی مسافرت کنید و رعایای آنان را با گرفتن اسب و ارابه خسته نمائید و نیز بتوانید از درآمد خودتان اعاشه کنید و از سفر پذیرایی نمائید.» این نامه می‌رساند که عواید سلاطین آن زمان منحصر به درآمد املاک و اراضی آنها بوده و درآمد دیگری نداشتند.

برای فهم مطالب این فصل باید بگوییم در ادوار گذشته و دوره های تمدن روم طبقات رومیان به دسته ها و اصناف مختلف قسمت می شدند و هر یک از آنها مطابق صنف و طبقه خویش مالیاتهایی می پرداختند که آن را سانسوس می نامیدند. پس از اینکه ملل ژرمن از سرزمین خود خارج شدند و کشورهای دیگر را تصرف کردند درصدد برآمدند که قوانین و رسوم خود را بنویسند و روی کاغذ بیاورند ولی چون نوشتن کلمات و جملات ژرمنی با حروف لاتینی دشوار بود به زبان لاتینی نوشتند. در خلال این احوال بر اثر تغییرات ناشی از فتوحات ملل ژرمن بسیاری از آداب و احوال تغییر شکل داد و برای اینکه بتوانند رسوم و آداب جدید را توضیح بدهند، ناچار شدند به لغات قدیم لاتینی (یعنی رومی) و بخصوص لغاتی که بیشتر با اوضاع و کیفیات جدید تناسب داشته باشد متوسل گردند، این بود که برای مسائل و موضوعهایی که کم و بیش با مالیات صنفی قدیم رومی مناسبت داشت کلمه Censu را انتخاب کردند و وقتی دیدند در پاره ای موارد این کلمه با مواضع جدید وفق نمی دهد، به کلمه Tributum [۱۸] متوسل گردیدند. بعدها کلمات Censu و Tributum که بدون قاعده معین و خودسرانه بکار می رفت، اشتباهاتی تولید کرد.

به همین جهت مفهوم این کلمه در دوره اول و دوم سلسله سلاطین فرانسه مبهم است و حتی نویسندگان جدید هم در مورد این دو کلمه اشتباه کرده اند و چون مشاهده کردند کلمات سانسوس و تربیوتوم در روم قدیم با هم بوده، با خود گفتند قطعاً سلاطین فرانسه در سلسله اول و دوم از روش امپراتوران روم تقلید کرده و همان اسلوب حکومت آنان را در فرانسه در پیش گرفتند. روی همین اصل تصور کردند بعضی از عوارضی که در دوره سلطنت سلسله دوم سلاطین گرفته می شد، همان عوارض اصنافی و طبقاتی روم قدیم بوده و چون در این دوره املاک سلطنتی غیر قابل انتقال بوده است (ولی قبل از آن این املاک به دیگران منتقل می شده و یا از دیگران به شاه منتقل می گردیده) به این جهت نویسندگان جدید تصور کرده اند آن نقل و انتقالات غیر مشروع و ظالمانه و غاصبانه بوده است. اما این اظهار عقیده از طرف نویسندگان و محققین جدید اشتباه بزرگی است زیرا اینان به تصور اینکه طرز

زندگی هزار سال قبل از این عیناً مثل امروز بوده وضع زندگی امروز را با آن دوره قیاس کرده‌اند، جای آن دارد که من نویسندگان جدید را طرف خطاب قرار دهم و آنچه را کاهنان مصری به «سولون» گفته بودند بگویم: «ای آتانیان شما کودکانی بیش نیستید.»

۱۵. مالیات صنفی از رعایای تیولی اخذ می‌شد نه از افراد آزاد

شاه و روحانیان و اشراف هر یک از رعایای تیولی خود مالیات می‌گرفتند. البته خوانندگان به خاطر دارند که رعایای تیولی در حقیقت برده بودند و هیچ گونه آزادی نداشتند.

این مالیات‌ها که در آن زمان «سانسوس» خوانده می‌شد برخلاف مالیات‌های امروز به خزانه دولت نمی‌رفت بلکه جنبه خصوصی داشت و فقط از رعایای تیولی اخذ می‌گردید، این را با دلایل مختلف می‌توانم اثبات کنم.

در یکی از فرامین سلاطین فرانک دیده می‌شود که هیچ کس نمی‌تواند در سلك روحانیان درآید مگر اینکه آزاد بوده و نامش در شماره مؤدیان مالیات «سانسوس» ثبت نشده باشد. از روی این فرمان استنباط می‌شود که افراد آزاده این مالیات را نمی‌پرداختند. در مورد دیگری «شارلمانی» هیئتی را به ایالات «ساکسون» فرستاد و اهالی آن سامان را به دین مسیح دعوت کرد و پس از اینکه آنها دیانت مسیح را قبول کردند، شاه از پرداخت مالیات «سانسوس» همه را معاف و آزاد کرد بنابراین معلوم می‌شود که طبقات آزاد مالیات سانسوس را نمی‌پرداختند.

به‌طور کلی خارجیانی که به فرانسه می‌آمدند با آنها نظیر رعایای تیولی رفتار می‌شد ولی در عهد «شارلمانی» که یک عده از «اسپانیولها» به فرانسه آمدند شاه فرمانی صادر کرد و به حکام نظامی امر داد هیچ نوع مالیات از آنها نخواهند و با آنها نظیر رعایای تیولی رفتار نکنند. این موضوع هم می‌رساند که آزادگان مالیات نمی‌پرداختند. «شارل‌لوشو» نیز در سال ۸۴۴ میلادی فرمانی صادر کرد که آن هم لسه اسپانیولها بود و به موجب آن مقرر داشت رفتار حکام و فرمانداران نسبت به اسپانیولها نباید مادون رفتاری باشد که نسبت به فرانکها می‌کنند و با آنها باید نظیر آزاد مردان رفتار کنند و هیچ گونه مالیات سانسوس از آنها نخواهند. این موضوع

نیز ثابت می‌کند که آزادگان مالیات سانسوس را نمی‌پرداختند.

ماده سی‌ام فرمان معروف به فرمان «پیست» چنین مقرر می‌دارد: «بطوری که مشاهده می‌شود یک عده از صاحبان املاک کلیسا و یا اتباع سلطنتی قسمت مهمی از املاک خود را به روحانیان و اشرافی که هم‌رتبه آنها هستند می‌فروشد و فقط قسمت کمی برای خود باقی می‌گذارند و در نتیجه املاک مزبور با فقدان رعایای تیولی مشمول پرداخت مالیات نمی‌گردد، لذا به وسیله این فرمان مقرر می‌گردد از فروش این اراضی به اشراف خودداری کرده و بگذارند همچنان زمینها از طرف رعایای تیولی کشت و زرع شود تا بتوان از رعایای مزبور مالیات گرفت.» این فرمان هم می‌رساند مالیات برعهده رعایای تیولی بوده است نه آزادگان.

بنابه دلایل فوق محقق است که در دوره سلطنت فرانک در کشور فرانسه مالیات به‌طور عموم و برای تمرکز در خزانه دولت گرفته نمی‌شد، بلکه هر صاحب ملکی از رعایای تیولی خویش به‌نفع خود مالیات می‌گرفت، همان‌طور که شاه هم مالیات را از رعایای املاک تیولی خود به‌نفع شخصی خود می‌گرفت، باز هم فرامین و احکام بسیاری هست که این نکته را ثابت می‌کند.

فرمان صادره سلطنتی در سال ۸۰۵ میلادی مقرر می‌دارد: «اراده ما بر این است در تمام نقاطی که سابقاً به‌طریق مشروع مالیات «سانسوس» سلطنتی دریافت می‌گردید باردیگر این سانسوس سلطنتی را از همان نقاط دریافت نمایند.» این فرمان می‌رساند که شاه فقط از املاک سلطنتی مالیات می‌گرفته.

در سال ۸۱۲ میلادی فرمانی از طرف شارلمانی به این مضمون صادر شد: «بر فرستادگان فرض است در ولایات جستجوی کافی نمایند تا تمام مؤدیان مالیات که سابقاً جزو املاک سلطنتی بوده‌اند، معلوم گردد تا از آنها سانسوس دریافت شود.» این فرمان هم می‌رساند شاه فقط از رعایای تیولی و املاک خود مالیات می‌گرفت نه از سایر افراد ملت. در جای دیگر همین شاه — یعنی شارلمانی — فرمانی صادر می‌کند که این عبارت در آن دیده می‌شود: «هرگاه کسی موفق به تحصیل ملکی شده که ما سابقاً برحسب معمول از آن سانسوس دریافت می‌کردیم ...» این عبارت دال بر تأیید نظر ماست.

«شارل طاس» در یکی از فرامین خود راجع به املاکی صحبت می‌کند که

مالیات آن در تمام ادوار از طرف شاه دریافت می شده است، این موضوع می رساند که شاه فقط از املاک مخصوصی مالیات دریافت می کرده نه از تمام املاک کشور.

سابقاً گفتیم که افراد آزاد می بایست اسب و ارابه به فرستادگان شاه و سفرا بدهند و غیر از این عوارضی به آنها تعلق نمی گرفت. این موضوع در بسیاری از قوانین سلطنتی صریحاً قید شده که عوارض آزادگان همانا تهیه اسب و ارابه است ولی عوارض رعایای تیولی پرداخت مالیات است، فقط در یک مورد دیده می شود که برای آزادگان موضوع پرداخت مالیات به میان می آید. آن مورد در فرمان «پیست» صادره در سال ۸۶۴ مشاهده می شود. در این فرمان مقرر است: «افراد آزادی که در سنوات قحطی برای رهایی از گرسنگی خود را فروخته و جزو تیول شده اند گرچه بر حسب امر شاه آزاد می گردند ولی بایستی آن افراد مالیات سرانه بدهند.» فقط در همین یک مورد افراد آزاد مالیات می پرداختند و این مورد هم استثنایی است که مؤید قاعده کلی است، زیرا مسئله پرداخت مالیات از طرف رعایای تیولی به قدری ثابت بوده که حتی رعایای تیولی که به موجب امر شاه آزاد می شدند باز هم مالیات مخصوصی می پرداختند.

به هر حال همانطوری که گفته شد به هیچ وجه نباید تصور کرد که در زمان سلطنت فرانکها دولت مثل امپراتوران روم از عموم افراد ملت مالیات عمومی می گرفت و آنچه موسوم به «سانسوس» بوده مالیاتی است که هر یک از صاحبان املاک از رعایای تیولی خود می گرفتند.

در اینجا از خوانندگان معذرت می خواهم که با توضیحات مفصل و ذکر جزئیات باعث کسالت آنها شده ام ولی منظور من از این توضیحات آن بود که اشتباهات «آبه دویس» نویسنده کتاب تأسیس سلطنت فرانسه در سرزمین گل را اصلاح کرده باشم تا خواننده به حقایق پی ببرد، زیرا برای کسب اطلاع صحیح اول باید اشتباه را اصلاح کرد، آنگاه درصدد کسب اطلاع برآمد.

۱۶. لردها یا واسالهای فنودال

در فصول قبل گفتیم که بزرگان و رؤسای طوایف ژرمن وقتی به جنگ می رفتند

عده زیادی با آنها همراه بودند و این رسم بعد از تسخیر کشورهای دیگر و از جمله کشور فرانسه باقی ماند. «تاسیت» که شرح حال قبایل ژرمن را نوشته این اشخاص — یعنی اطرافیان رئیس قبیله — را که با او به جنگ می رفتند به نام «همراهان» می خواند. در قوانین «سالیک» این اشخاص را به نام «وفاداران» قلمداد می کنند. مورخین اولیه ما — یعنی مورخین فرانسه — نیز آنها را وفاداران می خوانند. همین طبقه هستند که بعداً نام لرد و واسال را به خود گرفتند و اشراف و نجبای تاریخ قرون وسطی را در اروپا به وجود آوردند. ولی چون ما در طی نگارش خود در آغاز کار هستیم و هنوز به آنجا نرسیده ایم که همراهان «لرد و واسال» شده اند لذا آنان را به نام یاوران می خوانیم.

یاوران که طبعاً به قصد تحصیل اموال با رؤسای خود همراه می شدند غالباً منظورشان حاصل می گردید و املاکی به دست می آوردند که بعدها املاک اختصاصی یاوران در اثر مرور زمان و ادوار مختلف نامهای جدید به خود گرفت، به طوری که گاهی آنها را املاک اختصاصی و زمانی املاک افتخاری و بالاخره تیول نامیدند. در این نکته تردید نیست که تیول یاوران که بعد تیول لردها و واسالها شد بدو قابل انتقال بود یعنی شاه می توانست تیول هر کس را از دستش بگیرد و شواهد بسیاری وجود دارد که این حقیقت را ثابت می کند. از جمله گونتران که از پادشاهان سلسله اول سلاطین فرانسه است بعد از اینکه برادرزاده خود «شیلدبر» را به تخت سلطنت نشاند در جلسه ای خصوصی به او توصیه کرد که برای استحکام اساس سلطنت خود بایستی تیول یک عده از اشخاص را بگیرد و به دسته دیگر تیول بدهد. این موضوع می رساند که برخلاف ادوار بعد تیول نجبا قابل انتزاع و انتقال بوده است. چنانکه در جای دیگر دیده می شود یکی از سلاطین فرانک نه تنها عواید تیول خود بلکه عواید تیول دیگری را هم به شخص ثالث واگذار می کرد. این موضوع نیز می رساند که تیول قابل انتزاع و انتقال و دخل و تصرف بوده است.

بالاخره تمام تواریخ و قوانین و مدارکی که از ملل مختلفه ژرمن برای ما باقی مانده می رساند که تیول یاوران در آغاز قابل انتقال بوده ولی بعد سلاطین و بزرگان تیول را مثل املاک و مستغلات امروز برای مدت یک سال یا زیادتر به

دیگران واگذار می کردند اما بطوری که همه می دانیم بالاخره تیول مدام العمر شد و وقتی تیولی را به شخص واگذار می کردند او تا پایان حیات از آن برخوردار می گردید و کسی نمی توانست تیول را از او منتزع نماید.

۱۷. خدمت نظام مردان آزاد

در ادواری که موضوع صحبت ماست دو طبقه مشمول خدمت نظام بودند اول یاوران کل و جزء که دارای تیول بودند و به حکم داشتن همین تیول به موجب سوگند مخصوصی به شاه وفادار بودند و می بایستی حتماً به جنگ بروند. دوم مردان آزاد که آنها هم موظف به خدمت نظام بودند، این طبقه اعم از اینکه از اهل فرانک یا روم یا گل بودند می بایست تحت فرماندهی حکام نظامی به جنگ بروند.

افراد آزاد به کسانی گفته می شد که فاقد تیول بودند و از این حیث موظف به وفاداری نسبت به شاه نبودند و نیز نظیر رعایای تیولی بردگی نداشتند و موظف نبودند مدام العمر برای صاحبان تیول زراعت کنند. اینان زمینهایی داشتند که نه تیولی و نه مثل اراضی بردگان بود بلکه به نام زمینهای آزاد خوانده می شد.

هنگام جنگ حکام نظامی «کنتها» افراد آزاد را جمع آوری کرده و به میدان کارزار می بردند. دسته های صد نفری از این افراد تحت فرمان یک افسر و افسر مزبور تحت فرمان افسران دیگر قرار می گرفتند و «کنتها» بر تمام آنان فرمانروایی داشتند.

در آغاز سربازان فرانکها به دسته های صد نفری تقسیم نشده بودند، بلکه پس از اینکه فرانکها به فرانسه حمله کرده و آنجا را تصرف کردند دو نفر از پادشاهان فرانک که جزء سلسله اول فرانسه بودند این رسم را برقرار و فرانکها را به دسته های صد نفری تقسیم کردند. این دو پادشاه بدو تمام فرانکها را به دسته های صد نفری قسمت کردند و منظورشان از این تقسیم بندی این بود که از سرقت های پی در پی که آن زمان رواج داشت و هر روز زیاده تر می شد جلوگیری نمایند و بالاخص این منظور را داشتند که اگر در محلی سرقتی شد، بلافاصله به مسئولین دسته های صد نفری مراجعه و سارق را دستگیر کنند. بعدها که لزوم ایجاد قشون محرز شد برای تقسیم بندی دسته های سربازان نیز از این وضع استفاده کردند و

سربازان را هم به دسته‌های صد نفری یا به اصطلاح امروز به گروهانهای ع دیده، قسمت کردند.

همانطوری که فرمانداران نظامی افراد آزاد را به جنگ می‌بردند لردهای فتودال نیز واسالها یا اشراف کوچکتر از خود را جمع‌آوری کرده و به میدان کارزار هدایت می‌کردند.

اسقفها نیز کشیشان و روحانیان را گردآورده و آنان را برای پیکار می‌بردند. ولی چون اسقفها از رفتن به میدان جنگ دچار زحمات بسیار می‌شدند وضع زندگی و کسوت روحانی آنها با جنگ مناسب نبود، از «شارلمانی» تقاضا کردند آنها را از رفتن به میدان جنگ معاف نماید. شارلمانی این تقاضا را پذیرفت و کشیشان را از جنگیدن معاف کرد ولی طولی نکشید که باز صدای شکایت آنان بلند شد و گفتند چون ما به میدان جنگ نمی‌رویم و پیکار نمی‌کنیم، جامعه ما را به نظر حقارت می‌نگرد. آن وقت شارلمانی ناچار شد مقررات خاصی وضع نماید که مردم احترامات روحانیان را رعایت کرده و آنها را به نظر حقارت نگاه نکنند. بعضی از مورخین معتقدند گرچه کشیشان بعد از حکم شارلمانی دیگر به میدان جنگ نمی‌رفتند، ولی نجبایی که صاحبان تیول کلیسا بودند [۹۱] از طرف فرمانداران نظامی جمع‌آوری شده و به میدان جنگ برده می‌شدند. اما به نظر من، گرچه نجبایی که جزو ابوابجمعی کلیسا بودند به میدان جنگ برده می‌شدند ولی کنتها آنها را جمع‌آوری نمی‌کردند، بلکه همواره تحت فرماندهی کسی که خودشان به ریاست انتخاب می‌کردند و از طبقه روحانیان بود، به میدان جنگ می‌رفتند.

نکته قابل توجه در این موضوع آن است که همواره طبقات مختلف نجبای آن دوره رؤسای مخصوصی داشتند که از بین خودشان انتخاب می‌شده و پیوسته تحت فرماندهی این رؤسا به میدان جنگ می‌رفتند. شاهد ما برای تأیید این نظریه، یکی از قوانین «لوئی شکم بزرگ» است که در سال ۸۱۹ میلادی صادر شده، در این فرمان شاه نجبا یا واسالها را به سه طبقه متمایز قسمت کرده است: آنهایی که جزو ابوابجمعی شاه بودند، آنهایی که جزو ابوابجمعی اسقفها بودند، آنهایی که جزو ابوابجمعی فرمانداران نظامی بودند. نجبایی که جزو ابوابجمعی شاه بودند همواره از طرف

یاوران شاه یعنی نجبای درجه اول شاه به میدان جنگ برده می شدند و همچنین نجبای دیگر تحت فرماندهی نجبای درجه اولی که جزو صنف آنها بودند به میدان جنگ می رفتند و فقط در یک مورد فرمانداران نظامی (کنتها) نجبای شاه را به میدان جنگ می بردند و آن موقعی بود که یاوران یعنی نجبای درجه اول شاه به واسطه گرفتاریهایی که در دربار داشتند، نمی توانستند شخصاً نجبای شاه را به میدان جنگ ببرند. و اما خود یاوران که نجبای درجه اول شاه بودند، همواره تحت فرمان شاه به میدان جنگ می رفتند، این موضوع در بعضی از مواقع سبب رنجش روحانیان می شد و شکایت می کردند که چرا شاه در رأس نجبای کلیسا به میدان جنگ نمی رود ولی سلاطین اولیه فرانک که پادشاهان غیرتمند و شجاعی بودند، هرگز قبول نمی کردند که به اتفاق نجبای کلیسا به میدان جنگ بروند بلکه پیوسته ملتزمین رکاب را از بین نجبای درجه اول سلطنتی که در صداقت و وفاداری آنها هیچ گونه تردیدی وجود نداشت انتخاب می کردند و فرماندهی یاوران و نجبای ابواب جمع خود را در میدان جنگ برعهده می گرفتند. شارلمانی فرمانی در سال ۸۱۲ صادر کرد که مؤید این موضوع است: «تمام نجبای ابواب جمع یاوران و هرکس که چهار مانوار زمین دارد، باید هنگام جنگ از یاوران پیروی کرده و به میدان کارزار برود.» منظور شارلمانی از صدور این فرمان این بود که صاحبان اراضی تیول در پیرو نجبایی که حامی تیول آنها هستند به میدان جنگ بروند ولی افراد آزادی که زمین تیولی ندارند و دارای زمین آزاد هستند تحت امر فرماندهان نظامی پیکار کنند.

«آبه دوپس» نویسنده معاصر که کراراً در این کتاب از او نام برده ایم در اینجا هم دچار اشتباه شده و می گوید: «وقتی که در فرامین از ابواب جمع نجبا برای رفتن به میدان جنگ صحبت می شود، مقصود رعایای تیولی است.» آن وقت برای اثبات گفته خود به رسوم و عادات قبایل ویزیگوت که در اسپانیا زندگی می کردند اشاره می کند و حال آنکه به جای این کار اگر به خود فرامین سلاطین فرانک استناد می کرد دچار این اشتباه نمی شد. اصل مسلم این است که رعایای تیولی (بردگان) هرگز به جنگ نمی رفتند و فقط افراد آزاد اعم از نجبا و غیره با دشمن می جنگیدند و این حقیقتی است که تقریباً از تمام فرامین و مقررات سلاطین فرانک استنباط

می‌شود.

از این مباحث می‌توان نتیجه گرفت که سه نوع خدمات نظامی وجود داشته است. اول—خدمات سپاهیان ابواب جمع یاوران که نجبای درجه اول بودند و در عین حال خود یاوران تحت فرماندهی شاه به میدان جنگ می‌رفتند. دوم—خدمات نجبای ابواب جمع کلیسا که تحت فرماندهی یکی از نجبایی که خود انتخاب می‌کردند پیکار می‌کردند. سوم—خدمات افراد آزاد که تحت فرماندهی کنتها به میدان جنگ می‌رفتند. برای رفع شبهه باید بگویم گاه اتفاق می‌افتاد که بعضی از طبقات نجبا نیز تحت فرمان کنتها به میدان جنگ می‌رفتند زیرا به‌طور کلی مقام و نفوذ کنتها زیاده‌تر از آنان و دائره اقتدارشان وسیع‌تر بود ولی این موضوع تقریباً جنبه استثنائی داشت و همین قدرت و مقام بود که سبب می‌شد گاهی کنتها نجبا را جریمه می‌کردند و برای عدم انجام تعهدات، آنها را مورد بازخواست قرار می‌دادند.

۱۸. خدمت مضاعف: فرماندهی نظامی و قضاوت کشوری

یکی از اصول حکومت سلاطین فرانک یعنی سلاطین اولیه فرانسه این بود که تمام نجبا و مردان آزاد و به‌طور کلی تمام افرادی که تحت فرماندهی نظامی یک شخص بودند، تحت فرماندهی کشوری او نیز قرار می‌گرفتند و کلیه امور و دعاوی و مناقشات آنها به‌وسیله همان شخص حل و فصل می‌شد. فرمان «لوئی شکم‌بزرگ» در سال ۸۱۰ برای «کنتها» نه تنها قائل به فرمانداری نظامی شده، بلکه حق قضاوت کشوری را نیز برای آنان قائل گردیده و چون فرمانداران نظامی پیوسته مردان آزاد را به‌طرف جنگ می‌بردند در محاکم خود نیز به مناقشات آنان رسیدگی می‌کردند و به‌همین جهت دادگاه کنتها مدت مدیدی به نام دادگاه مردان آزاد خوانده می‌شد و در این محاکم به مناقشات مربوط به آزادی رسیدگی می‌کردند. باید دانست یکی از عللی که سبب می‌شد کنتها نتوانند نجبای کلیسا و یا اشراف صنفهای دیگر را به‌جنگ ببرند، این بود که نجبای مزبور مشمول حق قضاوت کشوری کنتها نبودند و چون کنتها نمی‌توانستند آنها را در محاکم کشوری خود محاکمه نمایند حق نداشتند آنها را به‌جنگ ببرند. به‌طور کلی در تمام ادوار گذشته حق فرماندهی نظامی و قضاوت کشوری

دوش به دوش هم پیش می‌رفته و اتباع هر یک از نجبا و کنتها همانطور که تحت اوامر نظامی آنها بودند تحت اوامر قضایی آنها نیز قرار می‌گرفتند و دعوای خود را باید در دادگاه اشراف و کنتهایی که متبوع آنها هستند مطرح کنند. یکی از عواملی که سبب شد نجبا و کنتها دارای این دو حق باشند، موضوع اسب و ارابه بود، زیرا بطوری که گفتیم چون سپاهیان یعنی مردان آزادی که به جنگ می‌رفتند باید اسب و ارابه تهیه نمایند و این عمل تحت نظر اشراف و نجبایی که متبوع آنان بودند، صورت می‌گرفت، بتدریج نجبا در ضمن اینکه ابواب جمع خود را به جنگ می‌بردند حق قضاوت کشوری را هم در مورد آنان احراز کردند. پس از آن نیز گرچه در ادوار مختلف تغییراتی در وضع کنتها و نجبا حاصل شد ولی همواره حق قضاوت نظامی و کشوری هر دو را دارا بودند و مرافعات و مناقشات ابواب جمع آنها در دادگاههای فرمانداران نظامی کنتها و یا اشراف حل و فصل می‌شد.

کنتها گرچه فرماندار نظامی بودند ولی رؤسا و مافوقهایی داشتند که آنها را «دوک» می‌نامیدند. بعضی از مورخین گفته‌اند دوکها هر یک چندین نفر کنت زیر دست داشتند که صرفاً به امور نظامی رسیدگی کرده و خودشان به مرافعات کشوری رسیدگی می‌کردند. ولی این موضوع مقرون به حقیقت نیست و همانطور که کنتها علاوه بر مسائل نظامی به مسائل کشوری رسیدگی می‌کردند، دوکها نیز به مسائل کشوری و نظامی رسیدگی می‌کردند در عین حال کنتهایی بودند که مافوق نداشتند یعنی تحت اوامر دوک نبودند و در حوزه فرمانروایی خویش تقریباً استقلال داشتند. حقوق کنتها و دوکها و سایر اشراف منحصر به حق نظامی و کشوری نبوده بلکه حق وصول مالیات را نیز داشتند و همانطور که گفتیم مالیات را از رعایای تیولی می‌گرفتند. ممکن است خوانندگان تصور نمایند که در زمان سلطنت سلاطین فرانک سکنه کشور فرانسه روزگار را بسختی می‌گذراندند و زیر بار ظلم و جور کمر خم کرده بودند زیرا چون اشراف و نجبا حقوق نظامی و کشوری و مالی را به خود اختصاص داده بودند هر چه می‌خواستند می‌کردند و کسی را یارای چون و چرا نبود ولی حقیقت غیر از این است. نجبا و اشراف فرانک هرگز نظیر حکام و زمامداران ترکیه و ایران به تنهایی قضاوت نمی‌کردند و محال بود یک دعوای نظامی و یا کشوری مطرح شود و چندین قاضی برای حل و فصل مناقشه دعوت نشوند. بدیهی

است که به این ترتیب دعاوی حتی الامکان با عدل و انصاف حل و فصل می گردید. وقتی به تاریخ آن زمان مراجعه می کنیم یک سلسله اسامی مختلف از نظر می گذرد که در ادوار عدیده زمام امور قضاوت را در دست داشته اند و ممکن است تفاوت اسامی موجب الغای شبهه شود، و تصور کنید اینان نظیر حکام استبدادی خودسر و برطبق هوی و هوس خود قضاوت می کردند. ولی حقیقت این است که تمام این اشخاص با داشتن اسامی مختلف نواب فرمانداران نظامی و اشراف بودند که به سمت قاضی در دادگاههای نظامی و کشوری جلوس می کردند و به طور معمول هر یک از کنتها و اشراف هفت قاضی برای رسیدگی به دعاوی داشتند، ولی چون می بایست حتماً دوازده قاضی در دادگاه جلوس نمایند، بقیه قضات را از بین معتمدین محلی انتخاب می کردند. محال بود کنتها یا دوکها یا شاه و یا اشراف به تنهایی قضاوت کنند، این یکی از رسوم پسنیدیده ای بود که فرائکها از سرزمین ژرمن با خود آورده بودند. تأثیر این گونه قضاوت هنوز در دادگاههای ما مشاهده می شود.

با توجه به مطالب بالا خوانندگان متوجه می شوند که اشراف نمی توانستند به طیب خاطر از حقوق قضاوت نظامی و کشوری خود سوء استفاده نمایند و حتی وسیله سوء استفاده از اختیار در دریافت مالیات نیز از آنها سلب شده بود زیرا قوانین و مقررات دقیقی برای دریافت مالیات وجود داشت که تکلیف ارباب و رعیت را به طور صریح و بدون ابهام معین می کرد.

۱۹. جریمه [۲۰] در بین قبایل بربر

برای اینکه خوانندگان مطالب این فصل را بخوبی بفهمند، ناچاریم قدری در خصوص رسوم و آداب قبایل ژرمن صحبت کنیم.

«تاسیت» مورخ معروف می گوید: «در بین قبایل ژرمن بیش از دو عمل جنایت بزرگ محسوب نمی شد، یکی از آن دو جنایت، خیانت نسبت به ملت و دیگری ترس بود. آنها خائن را به دار می آویختند و ترسوها را غرق می کردند. از این دو تبهکاری که بگذریم تبهکاری بزرگی که مستوجب مجازات اعدام باشد، وجود نداشت. هرگاه شخصی به دیگری توهین می کرد و یا مستوجب خسارت او می شد اقوام شاکی و متهم به میان می افتادند و وسیله اصلاح و جلب رضایت را

فراهم کرده و نمی‌گذاشتند کینه و خصومت دوام پیدا کند.» از اینجا در قوانین بربرها جلب رضایت هنگام وقوع جرم اهمیت داشت که آن را با پرداخت جریمه تأمین می‌کردند. در واقع این رضامندیها به جریمه تعبیر می‌شد.

فقط در قوانین یکی از قبایل ژرمن موسوم به «فریزیایها» برای انتقام اختیارات نامحدودی را قائل شده بودند، اگر شخصی به قتل می‌رسید اقوام مقتول هر فشاری می‌خواستند به قاتل و کسان او وارد می‌آوردند و این انتقام را تا وقتی ادامه داده و تا حدی جلو می‌بردند که آتش کینه آنها خاموش شود، در بین همین قبیله هم بعداً این قانون سخت را تعدیل کردند و مقرر شد که انتقام حدود معینی داشته باشد و اقوام مقتول به خویشاوندان قاتل کاری نداشته باشند و فقط از شخص قاتل انتقام بگیرند. قاتل هم تا وقتی که مورد قضاوت قرار نگرفته و محکوم نمی‌شد هیچ کس نمی‌توانست در خانه‌اش معترض او شود و قاتل حق داشت آزادانه به کلیسا رفته و مراجعت نماید و آزادانه به دادگاه رفته و برگردد.

در قوانین سالیک که یکی از قبایل فرانک بودند، دیده می‌شود که اگر کسی نبش قبر می‌کرد و جنازه را از قبر بیرون می‌آورد، باید از جامعه خارج گردد و به تنهایی زندگی نماید تا وقتی که او رضایت خاطر اقوام مرده را جلب نماید، تا وقتی اقوام مرده از او رضایت نمی‌دادند هیچ کس حق نداشت این شخص را به خانه خود راه داده و به او غذا بدهد و حتی زوجه‌اش نمی‌توانست برای او غذا ببرد.

بتدریج عقلای قبایل ژرمن درصدد برآمدند برای موارد مختلف از لحاظ حصول رضایت شاکی مقرراتی وضع نمایند. عقلای قوم مصمم شدند کاری را که اقوام و خویشاوندان طرفین برای میانجیگری و حصول رضایت و ایجاد صلح و آشتی می‌کردند، آنها بکنند و برای جرمها و خلافهای مختلف جرائمی معین نمایند و انصافاً در این کار عقل و مال‌اندیشی خود را ثابت کردند. ما امروز وقتی مقررات آنها را راجع به جرائم مختلف می‌بینیم واضح می‌شود که قانونگذاران طوایف ژرمن مردانی عاقل و دقیق و موقع‌شناس و روانشناس بوده‌اند. آنها خلافها و بزه‌ها و جنایات مختلف را طبقه‌بندی کرده و برای هر یک جریمه خاصی معین کردند تا شاکی و متهم بدون ابهام تکلیف خود را بدانند و مدعی بفهمد تا چه اندازه از نظر مادی و معنوی بر او زیان وارد آمده‌است و مدعی‌علیه هم واقف گردد که برای

جبران ضررهای مادی و یا معنوی چه مبلغ باید بپردازد. چون در بدو امر ملل ژرمن پول زیادی نداشتند قانونگذاران این قسمت را نیز پیش‌بینی و مقرر کرده بودند که در صورت فقدان پول، جرائم با اغنام و احشام و سگهای خانگی و عقابهای شکاری و اراضی مزروع و شکارگاهها پرداخته‌شود.

برای من محقق است مقرراتی که ما امروز در خصوص جبران اهانت و خلاف و پرداخت جریمه داریم از همان قوانین سرچشمه گرفته‌است. باید بر آن قانونگذاران آفرین گفت که چنین قوانین عادلانه برای جبران خسارت و جراحات وضع کردند و رضایت‌خاطر آنهایی را که مورد اهانت و جرح قرار می‌گیرند فراهم کردند. درواقع این قانونگذاران با وضع این قبیل قوانین عادلانه ملل خود را از حال بربریتی که داشتند بیرون آوردند. ولی باید دانست که در ادوار بعد میزان جرائم زیاد شد و از جمله ملت «لمبارد» که به ایتالیا هجوم بردند بر میزان جرائم افزودند. علتش بیشتر این بود که لمباردها پس از تصرف ایتالیا ثروتمند شده و مثل روز اول بی‌بضاعت نبودند و مجروحین رضایت نمی‌دادند که جریمه سابق را دریافت دارند. به همین جهت «روتاریس» یکی از قانونگذاران و سلاطین لمبارد بر میزان جریمه افزود تا شاکیان رضایت خاطر حاصل کنند و کینه به دل نگیرند و نیز تصور می‌رود بعد از لمباردها سایر ملل ژرمن نیز در میزان جریمه تجدید نظر کردند و مقررات مختلفی وضع کردند که اینک به ما رسیده‌است.

بزرگترین جریمه‌ای که در بین قبایل ژرمن از مجرم دریافت می‌شد جریمه قتل بود و قاتل می‌بایست این جریمه را به پدر و مادر یا خویشاوندان نزدیک مقتول بپردازد. لیکن میزان جریمه برحسب مقام و رتبه اجتماعی مقتول فرق می‌کرد، اگر مقتول یکی از اشراف بود قاتل می‌بایست ششصد سو جریمه بپردازد، اگر یکی از افراد آزاد به قتل می‌رسید در آن صورت قاتل دویست سو جریمه می‌پرداخت و خونبهای رعایا و یا بردگان از سی سو تجاوز نمی‌کرد. بنابراین جرائم مذکور نه تنها یک کیفر قانونی بود، بلکه وسیله خاصی برای تفاوت و امتیاز طبقات مختلف مردم نسبت به یکدیگر محسوب می‌گردید و آنهایی که مقام و مرتبه بزرگی داشتند چون دارای خونبهای بیشتری بودند بین افراد خشن و مشهور آن عهد خود را بهتر حفظ می‌کردند و مردم از ترس خونبهای هنگفت جرأت نمی‌کردند آنها را

به قتل برسانند.

از قوانین «باواریائیها» استنباط می شود که قانونگذاران این قوم طبقات مختلف را از لحاظ خونبها به طرز شیسته از هم تفکیک کرده بودند، مثلاً خونبهای افراد بعضی از خانواده ها به واسطه حیثیت و شهرتی که داشتند دو برابر خونبهای افراد آزاد بود، پس از آنها آگیلول فینگها [۲۱] قرار می گرفتند که عموماً از نژاد «دوکها» بودند و همواره «دوکها» را از این خانواده ها انتخاب می کردند، خونبهای این طبقه چهار برابر افراد آزاد بود لیکن خونبهای دوکها از همه زیادتیر و یک ثلث از خونبهای طبقه اخیر زیادتیر بود. حال اگر مدعی بعد از دریافت خونبها (جریمه) درصدد انتقام برمی آمد و مجرم را مجروح کرده یا می کشت در آن صورت بر طبق تشخیص قانونگذاران ژرمن مرتکب جنایت بزرگی شده بود و این جنایت را به سختی تنبیه می کردند زیرا مدعی نه تنها مرتکب جنایت شده بود بلکه نسبت به مقررات و قوانین بی اعتنائی کرده بود.

در ادوار بعد که طوایف بربر پادشاه پیدا کردند و از صحرانشینی به شهرنشینی گزیدند و بالتلیجه روح آزادی طبیعی آنها مطیع مقررات شهرنشینی و اصول تمدن گردید جنایات جدیدی بین گناهان بزرگ طوایف بربر پیدا شد، قانونگذاران تبهکاری جدیدی بر ردیف تبهکاری گذشته افزودند و آن این بود که اگر پس از ارتکاب قتل یا ایراد جرح مدعی به هیچ وجه راضی به دریافت خونبها نشود و یا مدعی علیه حاضر به پرداخت خونبها و جریمه نگردد، جرم بزرگتری مرتکب شده بود. بدین ترتیب عدم تراضی مدعی و مدعی علیه برای دریافت و پرداخت جریمه خود جنایت بزرگی محسوب می گردید، زیرا رفتار مدعی دال بر این بود که کینه سختی در دل دارد و می خواهد انتقام بکشد و رفتار مدعی علیه هم که در پرداخت جریمه استنکاف کرده بود، حاکی از این امر بود که می خواهد کینه را در قلب مدعی باقی بگذارد و او را وادار به انتقام کند. در صورتی که صلحا و علمای قوم این کینه ورزی را برخلاف مصالح جامعه می دانستند و به همین جهت در بعضی از قوانین قبایل ژرمن دیده می شود که مقننین اجباراً طرفین را وادار به تراضی می کردند و جریمه را از یکی گرفته به دیگری می پرداختند و حال آنکه در ازمنه پیشین این عمل اجباری نبود و فقط قانونگذاران از مدعی دعوت می کردند که رضایت بدهد و به مدعی علیه هم

توصیه می کردند تا وسایل رضایت مدعی را فراهم نماید، بین دعوت و پیشنهاد و تکلیف و اجبار خیلی فرق هست. .

قانون مربوط به مجازات نبش قبر و بیرون آوردن اموات یکی از مواردی بود که قانونگذار فقط اقوام مرده را دعوت به دریافت جرمه می کرد ولی آنها را مجبور نمی کرد که حتماً جرمه را دریافت کنند، به همین جهت مرتکب این تبهکاری مادامی که خویشاوندان مرده رضایت حاصل نمی کردند باید در خارج از شهر و دور از جرگه انسانها زندگی کند و کسی نباید به او نان و آب بدهد.

به هر حال قوانین بربرها درباره جرائم که مأخذ یک قسمت از قوانین امروزی ماست از این قرار بود و در عین حال استثنائات قابل توجهی هم داشت، مثلاً اگر یک نفر سارق در ضمن سرقت به قتل می رسید قاتل به خویشاوندان او خوبها نمی پرداخت و همچنین اگر شوهری زوجه خود را به جرم زنا طلاق می داد به هیچ وجه مدیون او نبود و نمی بایستی چیزی بپردازد و اگر اقوام زن در مقام ادعایی برمی آمدند، تحت تعقیب قرار گرفته و مجازات می شدند. در قوانین قبایل بربر جرائمی هم برای اعمال غیر عمدی پیش بینی شده، لیکن این جرائم بخصوص در قوانین لمباردها با طرزی عاقلانه وضع گردیده، قانونگذار توصیه کرده در این موارد مدعی از احساسات جوانمردی خویش تبعیت کند و خود را راضی نماید که جرمه کمتری بگیرد مخصوصاً در مورد قتل غیر عمد اقوام مقتول به هیچ وجه جرمه نگیرند. یکی از این قبیل قوانین عاقلانه «قانون کلوتر دوم» [۲۲] پادشاه فرانک است که مقرر داشته بود: «اگر اموال کسی را سرقت نمایند او حق ندارد از سارق پنهانی جرمه دریافت کند، بلکه می بایستی جرمه را علناً و بر طبق حکم قاضی دریافت نماید.» در فصول بعد خواهیم گفت چه علتی «کلوتر» را وادار به صدور این فرمان و وضع چنین قانونی کرده بود.

۲۰. رسیدگی به دعاوی و قضاوت در امور مردم از طرف ارباب و اشراف

باید دانست غیر از جرمه‌ای که مرتکب برای ارتکاب قتل به اقوام مقتول می داد و یا برای ایراد جرح و هتک شرف به مدعی می پرداخت پول دیگری هم می بایست بدهد. در قوانین ملل ژرمن این پول را «Fredum» می خواندند. ما در

این فصل راجع به این موضوع تفصیلاً بحث خواهیم کرد تا به نظریه‌ای راجع به آن برسیم. «فردوم» عبارت از عوارضی بود که مدعی‌علیه می‌پرداخت تا از شر انتقام مصون و محفوظ بماند و در واقع به وسیله «فردوم» صلح با مدعی را خریدار می‌شد، اکنون نیز در زبان سوئدی Fred به معنای صلح است.

نزد ملل ژرمن که افرادی خشن و در عین حال ساده بودند عدالت مفهوم غریبی داشت و عبارت بود «از حمایت متهم در مقابل انتقام مدعی» به این جهت شخص مجرم را تحت حمایت قرار می‌دادند تا اقوام مقتول و یا کسی که مجروح شد و یا مورد اهانت قرار گرفته، بشدت و سختی از او انتقام نگیرد.

در قوانین ملل ژرمن موارد مختلفی که با «فردوم» دریافت شود، ذکر گردیده است. در هر مورد که اقوام مقتول نمی‌توانستند انتقام بکشند یعنی نمی‌بایستی مبادرت به انتقام نمایند «فردوم» پرداخته نمی‌شد، زیرا «فردوم» عوارضی بود که برای مصونیت از انتقام می‌پرداختند و وقتی خود انتقام در بین نبود پرداخت «فردوم» نیز مورد نداشت. در قوانین «لمباردها» اگر کسی سهواً دیگری را به قتل می‌رسانید فقط خونبهای او را می‌پرداخت و «فردوم» نمی‌بایستی پردازد زیرا چون به سبب قتل سهوی اقوام مقتول نمی‌توانستند از قاتل انتقام بکشند دیگر قاتل عوارضی برای مصون ماندن از انتقام نمی‌پرداخت. در قوانین «ریپوئر» هم اگر شخصی بر اثر اصابت چوب و یا اشیائی که با دست ساخته شده به قتل می‌رسید آن شیء و یا چوب را که موجب قتل شده به اقوام مقتول می‌دادند. در این مورد دیگر «فردوم» نمی‌پرداختند و اقوام مقتول هم به اعتقاد اینکه چوب و یا شیء موصوف گناهکار است و کسی گناهی ندارد آن را برای خود ضبط می‌کردند.

برطبق قوانین «سالیک» نیز اگر کودک قبل از سن دوازده سالگی مرتکب قتل می‌شد و یا گناه دیگری مرتکب می‌گردید فقط جریمه مقرر را می‌پرداخت و «فردوم» را نمی‌بایستی پردازد، زیرا ژرمنها می‌گفتند چون کودک قادر به حمل سلاح نیست اقوام مقتول و یا شخصی که مورد صدمه و اهانت کودک قرار گرفته نمی‌تواند از او انتقام بکشد تا کودک ناچار شود برای مصون ماندن از انتقام، «فردوم» پردازد یعنی انتقام نبود تا «فردوم» به جای آن پرداخته شود.

این «فردوم» که حقی محلی بود به قضات پرداخت می‌شد و در قبال آن قضات

محلی شخص مجرم را تحت حمایت قرار می دادند. بتدریج دریافت «فردوم» از حقوق مسلم قضات و فرمانروایان گردید و همین حتی است که ما امروز به نام حقوق دیوانی در محاکم دادگستری به دولت می پردازیم. در قوانین «ریپوئر» مقرر است قاضی و یا حاکم نباید هرگز «فردوم» را دریافت نماید، بلکه مدعی پس از حصول رضایت باید «فردوم» را از مدعی علیه دریافت کرده و شخصاً برای قاضی و یا حاکم ببرد تا بدین ترتیب کینه ورزی در بین افراد قبیله شیوع پیدا نکند و صلح همیشه جای آن را بگیرد.

میزان «فردوم» به نسبت بزرگی و کوچکی افراد و به نسبت میزان حمایتی که از آنها می کردند فرق می کرد، مثلاً «فردومی» که برای حمایت شاه دریافت می شد خیلی زیادتر از حق صلحی بود که برای حمایت اشراف و اعیان دریافت می گردید. یکی از عواملی که سبب شد اشراف و نجبا قضاوت و رسیدگی به دعاوی مردم را به خود اختصاص دهند، همین موضوع یعنی دریافت حق قضاوت و به قول ما حق دیوانی بود. هر یک از اشراف قرون وسطی دارای تیولهای بزرگ بودند، پادشاهان هیچ گونه حتی از این اراضی دریافت نمی کردند و صاحبان اراضی حد اعلای استفاده را از تیول خود می کردند. آنان نه تنها از عوارض ارضی برخوردار می شدند بلکه برای رسیدگی به دعاوی و اختلافات مردم نیز عوارضی دریافت می کردند. اخذ این عوارض از راه دریافت جریمه و حق «فردوم» صورت می گرفت، به این ترتیب که جریمه را به مدعی داده «فردوم» را خود استفاده می کردند. وجود این حق موجب گردید که بتدریج حق قضاوت و رسیدگی به دعاوی مردم جزو حقوق مسلم تیول شد و هر کس دارای تیولی می گردید به خودی خود حق قضاوت نسبت به سکنه اراضی خود را پیدا می کرد و این موضوع از قباله های نقل و انتقال تیول و یا واگذاری آنها به اشراف و اعیان برای همیشه مستفاد می شود. علاوه بر این یک سلسله از قوانینی که سلاطین صادر کرده و در آن ورود مقامات و درباریان خود را به تیول اربابی برای قضاوت و رسیدگی به اختلافات و تقاضای حق قضاوت یا هر مقصود دیگر منع می کردند ثابت می کند که قضاوت و رسیدگی از حقوق صاحبان تیول بوده است و درباریان و قضات شاه نمی توانستند در تیول اشراف مبادرت به اجرای عدالت نمایند.

درباریان و قضات شاه نمی‌توانستند در تیول مردم از اصحاب دعوی ضامن بگیرند و مدعی علیه را به قصد ضمانت آزاد کنند ولی صاحبان تیول این حق را داشتند و از حق خود نیز استفاده می‌کردند. این عواید یک نوع درآمدی بود که مثل سایر درآمدهای ارضی و سردرختی به جیب صاحبان تیول می‌رفت و چون بعداً تیول موروثی شد و از پدر به پسر منتقل می‌گردید، به همین جهت بعضی از مورخین گفته‌اند که در قرون وسطی اجرای عدالت حق موروثی بوده، حتی پرسود که جزئی از مزایا و حقوق تیول بوده است.

بعضی از تذکره نویسان تصور کرده‌اند قضاوت نجبا و اشراف و حتی که از این حیث برای خود قائل شدند، ناشی از این بود که رعایای برده خود را خرید و فروش و یا آزاد می‌کردند. لیکن باید دانست تنها ملل ژرمن رعایای برده خود را خرید و فروش و یا آزاد نمی‌کردند بلکه ملل دیگر هم این کار را می‌کردند. مع هذا در بین ملل دیگر قضاوت حق مسلم شاه بود و اشراف و نجبا در قبال شاه و بدون توجه به اراده او نمی‌توانستند قضاوت کنند. از آن گذشته در همان ادوار نخستین تهاجم ملل ژرمن افراد آزاد مثل رعایای برده مطیع قضاوت اشراف و نجبا بودند و به‌طور کلی هر کس که در تیولی می‌زیست اعم از اینکه رعیت و یا آزاد بود مطیع قضاوت صاحب تیول بود. بنابراین استقرار رسم قضاوت اشراف و نجبا را در تیول باید ناشی از آداب و رسوم قدیم ملل ژرمن دانست نه موضوع خرید و فروش و یا آزاد کردن رعایا و آنچه باعث برقراری این اصول گردید، موضوع دریافت جریمه و «فردوم» بود.

یک دسته دیگر از تذکره نویسان برای اینکه کار خود را آسان کنند و محتاج به تحقیق نشوند، صاف و ساده گفته‌اند که نجبا و اشراف حق قضاوت شاه را غصب کردند غافل از اینکه در بین ملل دیگر هم نجبا و اشراف گاهگاهی حقوق سلطنتی را غصب می‌کردند ولی هرگز رسم مخصوص قضاوت تیولی قرون وسطی در بین آن ملل به وجود نیامد و آن امتیازات دائمی پیدا نشد.

یکی از تذکره نویسان به نام **لوایزو** [۲۳] می‌گوید: اشراف قرون وسطی حق قضاوت پادشاه را غصب کردند و دربارهٔ چگونگی این غصب توضیحاتی می‌دهد و مفصلاً لطایف الحیل اشراف را برای این غصب بیان می‌کند. کسی که این کتاب

را می‌خواند خیال می‌کند اشراف قرون وسطی مردمی محیل و زیرک بوده‌اند و مثل سیاسیون زبردست امروز حقوق دیگران را غصب می‌کردند. نویسنده این کتاب نمی‌داند و یا نمی‌خواهد بداند که بزرگان گذشته از لطایف الحیل امروزی خبر بودند و بزرگترین قانون آنها جنگ بود، اگر می‌خواستند حق کسی را غصب کنند متوسل به جنگ می‌شدند نه حيله و تزویر و فرضاً اگر حيله داشتند تزویر و خدعه آنان مثل رفتارشان ساده بود و رنگ و صورت تزویر و حيله‌های امروزی را نداشت. به همین دلیل باید گفت «لوایزو» در حقیقت افسانه نوشته نه تاریخ زیرا اگر منظورش تاریخ‌نویسی بود به حقایق اشیاء و احوال توجه می‌کرد و قهرمانان کتاب خود را بر طبق امیال خویش روی صحنه به حرکت در نمی‌آورد و طرز قضاوت خود را در تاریخ مداخلت نمی‌داد.

یک بار دیگر می‌گویم: اگر قضاوت بستگی به تیول نداشت چگونه در هر محلی می‌توانستیم تشخیص دهیم که خدمات تیولی آن اعم از خدمات قضایی و نظامی باید تحت نظر شاه یا لرد باشد؟

۲۱. کلیساها دارای حق قضاوت شدند

روحانیان و عمال کلیساها دارای ضیاع و عقار بسیار شدند و سلاطین اراضی وسیعی را به کلیساها دادند یعنی روحانیون دارای تیولهای بزرگ شدند و چون حق قضاوت یکی از مزایای تیول بود، کلیساها نیز به قضاوت دست زدند و نظر به اینکه صاحبان تیول وظایف خاصی نسبت به پادشاه داشتند از قبیل خدمت در دربار و رفتن به جنگ، روحانیان نیز مثل اشراف و نجبا به جنگ می‌رفتند، اما بعداً بطوری که در یکی از فصول گذشته یادآور شدیم از شاه تقاضا کردند آنها را از جنگ معاف نماید.

به هر حال روحانیان هم مثل صاحبان تیول از محکومین جریمه و «فردوم» دریافت می‌کردند و چون لازمه دریافت جریمه و «فردوم» این بود که مقامات دربار و قضات شاه نتوانند در اراضی صاحبان تیول قضاوت کنند به این جهت حق قضاوت روحانیان در اراضی مربوط به اصطلاح کشیشان آن دوره مصونیت نامیده شد. عمال کلیساها در ادوار قرون وسطی مثل صاحبان تیول حق قضاوت و مصونیت

داشتند. آنان نه تنها در مورد رعایای برده بلکه در مورد آزادگان نیز قضاوت می کردند زیرا در «قانون ریپوئر» ذکر شده که اگر رعایای برده کلیساها از طرف روحانیان آزاد شدند حق ندارند اختلافات خود را به محاکم دیگر ببرند بلکه باید اختلافات آنها از طرف کلیسایی که سابقاً رعیت آن بوده اند حل و تصفیه شود. این موضوع می رساند که کلیساها نسبت به افراد نیز حق قضاوت داشتند. از مجموع فرامین و قوانین و مقررات گذشته برمی آید که کلیساها حقیقتاً دارای حق قضاوت و مصونیت بوده اند و دلایل کافی هست که کاملاً از این حق استفاده می کرده اند. در اینجا برخی از شواهد را ذکر می کنیم:

«کلوتردوم» پادشاه فرانک اسقفها و روحانیانی را که در نقاط دور دست دارای اراضی وسیعی بودند و نمی توانستند شخصاً به اراضی خود رسیدگی کنند مخیر کرده مطابق میل خود قضاتی را انتخاب نمایند که در آنها قضاوت نمایند و حقوق آنها را دریافت کنند. همین پادشاه بین قضات دربار و قضات کلیسا میانجی شد و خاطر نشان ساخت که قضات دربار نباید در امور قضات کلیساها مداخله نمایند. «شارلمانی» نیز در سال ۸۰۲ میلادی در این مورد فرمانی صادر کرد و در طی آن گفت گرچه قضات کلیسا آزاد هستند و از طرف کلیسا انتخاب می شوند ولی باید دارای صفات و مشخصات مخصوصی باشند. همین پادشاه فرمان دیگری برای صاحب منصبان و قضات دربار صادر کرد که به موجب آن قضات دربار حق ندارند در مورد رعایایی که زمین کلیسا را زراعت می نمایند قضاوت کنند مگر اینکه رعایای مزبور سابقاً در املاک دیگر زراعت کرده و برای فرار از پرداخت عوارض جزو تیول کلیسا شده باشند. در سال ۸۰۸ میلادی اسقفهای کلیسا در شهر ریمس [۲۴] اجتماع کرده بیانیه ای صادر کردند و اعلام داشتند که تیول کلیسا دارای مصونیت است و کسی نباید به کارهای آنها مداخله نماید. شارلمانی در سال ۸۰۶ میلادی فرمانی صادر کرد و به موجب آن حق قضاوت جزایی و حقوقی کلیسا را در مورد کسانی که مقیم اراضی کلیسا هستند تأیید کرد. «شارل سرتاس» پادشاه فرانسه به موجب فرمان مخصوصی تصریح کرد که قضاوت سلطنتی غیر از قضاوت اشراف کلیسا است و این سه نوع قضاوت نباید به حدود یکدیگر تخطی کنند. گمان می کنم دلایل فوق برای اثبات اینکه کلیساها دارای حق قضاوت بودند کافی باشد و بیش از این

۲۲. قضاوت اشراف قبل از پایان سلطنت دومین سلسله سلاطین فرانسه برقرار شد بعضی از مورخین گفته اند قضاوت اشراف و نجبا با قضاوت تیولی در پایان سلطنت دومین سلسله سلاطین فرانسه یعنی سلسله کارولنژین [۲۵] که اوضاع فرانسه قرین هرج و مرج بسیار بود، برقرار شد. این طبقه نیز دچار اشتباه شده اند، زیرا قضاوت اشراف و نجبا قبل از این هرج و مرج برقرار گردید نه اینکه نتیجه هرج و مرج باشد، چه آنکه احکام و قوانینی هست که قبل از هرج و مرج این دوره وضع شده و فحوای آنها کم و بیش حاکی از برقراری حق قضاوت اشراف و صاحبان تیول است.

در قانون «باواریا» که یکی از قبایل ژرمن بوده اند ذکر شده است که اگر شخصی یکی از افراد آزاد را به قتل برساند، خونبهای او را باید به اقوامش بدهد و در صورتی که مقتول اقوامی نداشته باشد در آن صورت باید خونبها را به صاحب تیول که مقتول در آن می زیسته است، بپردازد.

در قانون «آلمانیها» که یکی از قبایل ژرمن بوده اند ذکر شده هرگاه شخصی غلام دیگری را برپایه شاکی بایستی نزد ارباب سارق برود و جریمه را از او دریافت کند.

«شیلدر» پادشاه اولین سلسله فرانسه در سال ۵۹۰ میلادی فرمانی به مضمون ذیل صادر کرد: «هرگاه یک نفر یوزباشی [۲۶] دزدی را در اراضی یوزباشی دیگر و یا در اراضی رعایای ما مشاهده کرد و او را به مجازات نرسانده و بیرون نکرد، به منزله دزد محسوب خواهد شد.»

از این فرمان شیلدر چنین برمی آید که اراضی یوزباشیها غیر از اراضی رعایای شیلدر بوده است. این فرمان شبیه فرمانی است که کلوتر صادر کرد و این دو فرمان دارای یک مفهوم است و فقط عبارات آن با یکدیگر فرق دارد.

«پپن» پادشاه ایتالیا که مدتی قبل از پایان سلطنت دومین سلسله سلاطین فرانسه برقرار شد فرمانی به این مضمون صادر کرد: «هرگاه یکی از افراد فرانک و لمبارد که دارای تیول است از اجرای عدالت امتناع نماید و نخواهد قضاوت کند،

در آن صورت قاضی سلطنتی موقتاً این شخص را از حقوق و مزایای تیولی محروم خواهد کرد و در خلال این احوال در تیول او قضاوت خواهد کرد و عدالت را اجرا می نماید.»

یک فرمان سلطنتی «شارلمانی» که در سال ۸۱۳ میلادی صادر شده نشان می دهد که تنها شاه عوارض «فردوم» را نمی گرفت، اعیان و اشراف در املاک خود نیز این عوارض را دریافت می کردند. یک فرمان صادره از طرف «لوئی شکم بزرگ» حاکی از این است که هرگاه یکی از دارندگان تیول از اجرای عدالت استنکاف می کرد، شاکی باید در خانه او بست نشیند تا وقتی که او را وادار به اجرای عدالت کند. «شارل سرطاس» در سنوات ۸۶۱ و ۸۶۴ میلادی دو فرمان صادر کرد، به موجب فرمان اول حق قضاوت صاحبان تیول را تأیید نمود و به موجب فرمان دوم بین تیول خود و دیگران تفاوت قائل شد. این مدارک همگی گواه بر این است که قضاوت صاحبان تیول مدتی قبل از پایان سلطنت دومین سلسله سلاطین فرانسه برقرار شد نه اینکه اشراف و اعیان با استفاده از هرج و مرج این دوره قضاوت سلطنتی را غصب کرده باشند.

حالا ممکن است از من بپرسند اساساً خود تیول به موجب چه مدرکی برقرار شد؟ و از من تقاضا کنند قباله ها و به اسناد تیول را ارائه دهم و بگویم فلان پادشاه به موجب فلان سند فلان سرزمین را به عنوان تیول به دیگری واگذار کرد. انجام این کار از من ساخته نیست زیرا تیول اولیه به موجب قباله و سند واگذار نشده بلکه فاتحین بعد از غلبه و تسخیر اراضی دیگران سرزمین متصرفی را به خود اختصاص می دادند و جزو تیول آنها می شد و چون تیول اولیه دارای قباله و سند نبود به این جهت نمی توانیم اسناد و مدارکی نشان بدهیم که حاکی از برقراری قضاوت صاحبان تیول باشد.

قضاوت اشراف و اعیان نیز به موجب قباله و سند برقرار نگردید بلکه به خودی خود و با تبعیت از تحول اوضاع برقرار شد. قوانین و احکام عدیدهای که در ادوار بعد راجع به انتقالات و یا بخشایش تیول صادر شده نشان می دهد که قضاوت صاحبان تیول ناشی از ذات شیء بوده یعنی تیول داشتن فی نفسه «داشتن حق قضاوت» را الزامی می کرده است.

خواننده ممکن است باز بر من ایراد بگیرد و بگوید: اگر قضاوت صاحبان تیول در ادوار اولیهٔ تهاجم ملل ژرمن به موجب قوانین مخصوصی برقرار نشده و ناشی از ذات شیء بوده، پس چطور شد قضاوت کلیساها در تیول خودشان به موجب فرامین مخصوص برقرار شد و امروز این فرامین در دست است؟ جواب این ایراد این است که اولاً کلیساها و جوامع روحانی همانطوری که با کمال دقت کتب یونانی و رومی و مذهبی را نگهداری کرده و از آفات ادوار جاهلیت قرون وسطی حفظ کرده و به ما رسانیده اند، همانطور هم قباله ها و اسناد و فرامینی را که مورد استفاده آنها بود، حفظ کردند و حال آنکه اعیان و اشراف این فرامین را بدون اهمیت فرض کرده و از دست دادند. ثانیاً واگذاری تیول به کلیساها چون برخلاف اصول و رسوم حکومت آن زمان بود فرامین و احکام مخصوصی لازم داشت، همانطور که برقراری قضاوت روحانیان در تیول مربوطه به آنها نیز محتاج احکام مخصوصی بود در صورتی که تیول اعیان و اشراف و تمام آنهايي که ما در فصول قبل به نام «یاوران» خواندیم جزو اصول حکومت آن زمان و یک امر عادی بود و فرمان و حکم مخصوصی را لازم نداشت و همینکه یاوران با پادشاه به جنگ می رفتند اراضی متصرفی را با رضایت شاه بین خود قسمت می کردند و جزو تیول آنها می شد. به این جهات برقراری تیول اولیه اعیان و اشراف بدون فرمان و حکم مخصوصی بوده است.

۲۳. يك نکته راجع به کلیات این کتاب یعنی چگونگی ایجاد سلطنت در سرزمین گل بر طبق نظریه آبه دوبس

قبل از پایان کتاب سی ام روح القوانین خوب است قدری در باره کتاب «آبه دوبس» صحبت کنیم، زیرا بین نظریات من و او مرتباً تفاوت و تناقض وجود دارد و در هر جا که او نائل به کشف حقیقت شده من به هیچ وجه حقیقتی ندیدم. کتاب آبه دوبس که در زمان ما منتشر شده، خیلی مورد توجه اشخاص واقع گردیده برای اینکه او کتاب خود را با زبردستی نوشته و مضامین آن را طوری تدوین کرده که همه جا فرض و گمان جای حقیقت را گرفته و مؤلف یک سلسله فرضها و تصورات را به نظر خواننده رسانده است و از آنها تصورات و فرضیات دیگری استنتاج می کند تا جایی که خواننده گمان می کند به نتیجه حقیقی و منطقی رسیده،

غافل از اینکه اساس گفته‌های آبه جز وهم و پندار چیز دیگر نیست. هنر این شخص در نوشتن این کتاب آن است که از بس طولانی است و مطالب فرعی در کتاب خود گنجانده است ذهن خواننده از اصول متوجه فروع شده و عاقبت در آن گیج می‌شود و چون امثله و شواهد بسیار در آن موجود است برای اثبات نظریه خود تفحصات و تحقیقات زیاد کرده، به‌طوری که خواننده یقین می‌کند نویسنده نائل به کشف حقیقت شده، یعنی چنان می‌پندارد که چون راه درازی پیموده به‌سر منزل مقصود رسیده است.

هر وقت کتاب آبه‌دوبس را از نظر می‌گذرانم به‌فکر آن پهلوان افسانه باستانی می‌افتم که مشتهای او خیلی بزرگ بود، لیکن در عوض عضلات بازوهایش بسیار ضعیف و با کوچکترین لطمه‌ای از پا درمی‌آمد و هیچ نمی‌توانست از مشتش بزرگ و توانای خود استفاده کند. کتاب آبه‌دوبس هم مثل همان مشتهای سنگین و سهمگین آن پهلوان اساس و پایه درستی ندارد و به‌واسطه نداشتن شالوده و اساس صحیح این امر ناچار شده کتاب خود را در سه جلد قطور و خسته‌کننده بنویسد و از هر طرف برای اثبات نظریه و همی خویش شاهد و مثال بیاورد و حال آنکه اگر به حقایق اوضاع توجه می‌کرد برای اثبات گفتار خود دلایل پیش‌پاافتاده داشت و تاریخ سیاسی و حقوقی کشور فرانسه به او می‌گفت که: «چرا این قدر جستجو می‌کنید و راههای دور و دراز را پیموده و خود را خسته می‌نمائید...» همگی شاهد صدق گفتار شما هستیم و اظهارات شما را تصدیق می‌کنیم.»

۲۲. دنباله موضوع فصل قبل

آبه‌دوبس به کلی منکر این است که قبایل فرانک به قهر و غلبه وارد سرزمین گل شده باشند و می‌گوید اهالی گل که تحت تسلط امپراتوران روم می‌زیستند از فرانکها دعوت کردند و آنها هم دعوت اهالی گل را پذیرفتند و وارد آنجا شدند و جانشین امپراتوران روم گردیدند. غافل از اینکه اگر «کلوویس» نخستین رئیس قبیله فرانک که به گل حمله کرد با دعوت اهالی آمده بود و مردم با آغوش باز او را می‌پذیرفتند، دلیلی نداشت خونریزی کند و شهرها را غارت نماید و برای **سیاگریوس** [۲۷] حاکم رومی که از طرف امپراتوری روم در گل فرمانروایی داشت،

یادداشت اتمام حجت بفرستد و اراضی او را تصرف کند. لیکن آبه دویس بدون توجه به این جنگ و این خونریزیها صاف و ساده می نویسد اهالی گل از کلوویس دعوت کردند و او هم با قبایل خود به گل آمد اگر اینطور بود می بایست بگوید، برای چه از او دعوت کردند و چه عللی باعث گردید که نخواستند تحت تسلط امپراتوران روم زندگی کنند و مایل شدند «کلوویس» پادشاه آنها باشد و اگر نمی خواستند تحت فرمانروایی رومیان زندگی کنند چرا مستقلاً زندگی نکردند و خواهان استقلال نشدند. البته یک چیز هست که تا اندازه ای با نظریه آبه دویس وفق می دهد و آن این است که پس از فتوحات «کلوویس» و بعد از اینکه قسمت مهمی از اراضی گل را تصرف کرد قسمتهای دیگر که هنوز به تصرف او درنیامده بود، بزودی تحت تصرف او درآمد ولی این تصرفات ناشی از علاقه مردم نبود، بلکه علل دیگری داشت که آبه دویس علل واقعی آن را نگفته است.

برطبق گفته آبه دویس آن قسمت از گل که هنوز به تصرف فرانکها درنیامده بود دو ناحیه بود اول جمهوری آرموریک [۲۸] که رومیها را از خاک خود رانده و دارای استقلال شدند و در صورت لزوم از فرانکها دفاع می کردند، دوم ناحیه ای که تحت تصرف رومیها بود ولی آبه دویس هیچ ثابت نمی کند که رومیها از امپراتوری روم سرپیچی کرده و فرانکها را به نقاط متصرفی خود دعوت کرده باشند و همچنین ثابت نمی کند که چگونه جمهوری «آرموریک» از «کلوویس» دعوت و خاک خود را به او تسلیم کرد و با وی معاهده بست. عجیب تر آنکه آبه دویس با اینکه بسیاری از وقایع آن عهد را به طور دقیق تشریح کرده، در خصوص جمهوری آرموریک توضیحاتی نمی دهد و حتی مثل این است که این جمهوری وجود نداشته است. تنها چیزی که راجع به تاریخ جمهوری آرموریک در کتاب آبه دویس می خوانیم این است که در زمان امپراتوری «هونوریوس» امپراتور روم بعضی از قسمتهای گل که تحت تصرف رومیها بود شوریدند و جمهوری آرموریک را تشکیل دادند ولی این موضوع دلیل نمی شود که جمهوری مزبور تا زمان «کلوویس» باقی مانده باشد زیرا از زمان «هونوریوس» تا عهد «کلوویس» فاصله بسیاری است و از آن گذشته در خلال این مدت کراراً رومیها با اهالی گل جنگیدند و ایالات طاعی را مطیع کردند.

به هر حال گفته «آبه دویس» دایر بر اینکه بعد از فتوحات اولیه «کلوویس» و گرفتن مقدار زیادی از اراضی گل جمهوری آرموریک و قسمتهایی که متعلق به رومیها بود با عشق و علاقه کلوویس را به سوی خود خواندند و اراضی را به او تسلیم کردند بسیار مبهم و باز محتاج به توضیحات و دلایل متینی است که یک خواننده چیزفهم آن را بپذیرد زیرا وقتی پادشاهی با قهر و غلبه وارد کشوری شد و قسمتهای مهمی از آن را تصرف کرد منطق جهانگشایی این طور اقتضا می کند که قسمتهای دیگر هم با قهر و غلبه تحت تصرف او درآمده باشد.

باری چون اساس نظریه آبه دویس غلط است و فرانکها برخلاف تصور او با قهر و غلبه وارد گل شدند هر نتیجه ای که او از نظریات خود می گیرد، آن نتیجه نیز غلط است. یکی از نتایجی که آبه دویس از نظریه خود می گیرد القایی است که از طرف رومیها به کلوویس داده شد و می گوید او را رئیس قوای چریک رومی کردند در صورتی که این موضوع مطلقاً پندار خود او می باشد. سند تاریخی این موضوع این است که بعد از غلبه کلوویس سن رمی [۲۹] پاپ روم به او تبریک گفت ولی این تبریک برای سلطنت او بود و معنای دیگری ندارد. به هیچ وجه او را فرمانده چریک رومی نکردند، معقول نیست معنای صریح و واضح یک سند تاریخی را دور انداخته و معنای خیالی برای آن قائل شویم.

آبه دویس با تبعیت از این فکر که کلوویس با دعوت رومیها به گل آمد می گوید: «آناستاسیوس» امپراتور روم کلوویس را رتبه کنسولی داد، در این موضوع حرفی نیست، اما همه می دانند که رتبه کنسولی در آن زمان فقط برای مدت یک سال داده می شد. بدیهی است برای شخصی مثل کلوویس که پادشاه کشور بزرگی چون گل شده بود آن هم رتبه کنسولی برای یک سال امر مهمی نبوده و چندان دلپذیر و مطبوع نبوده است و دلیل این نمی شود که کلوویس مطیع امپراتور روم بوده باشد. آبه دویس در کتاب خود می گوید، محتمل است امپراتور روم قرارداد مخفی با کلوویس منعقد کرده بود که او برای همیشه کنسول باشد ولی من می گویم به هیچ وجه چنین مقاوله نامه مخفی وجود نداشته است زیرا «گرگواردوتور» مورخ معروف کلیسا که از بزرگترین مورخین باستانی است، وقتی صحبت کنسولی کلوویس را به میان می آورد هیچ نمی گوید که او برطبق یک معاهده مخفی و یا فرمان علنی برای

مدت عمر کنسول شده باشد. به علاوه وقتی امپراتور روم کلوویس را به سمت کنسولی برگزید او خود عملاً پادشاه فرانسه بود و تمام حقوق و مزایای یک پادشاه را داشت و رتبه کنسولی چیزی بر مزایای او نمی افزود بطوری که می توان گفت امپراتور روم برای جلب کلوویس از روی ترس او را به مقام کنسولی برگزید، نه اینکه کلوویس از این کار رهین منت امپراتور روم شده باشد.

دلیل دیگری که آبه دوویس برای اثبات نظریه خود بیان می کند این است که «یوستینیانوس» امپراتور روم شرقی از حقوق و مزایای خود درباره سرزمین گل صرف نظر کرد و مقرر داشت که حقوق و مزایای او ارثاً به فرزندان کلوویس برسد به استناد این دلیل می گوید کلوویس بر حسب دعوت رومیها به گل آمد نه با قهر و غلبه. تاریخ این نظریه نیز موهوم است زیرا کلوویس و سایر پادشاهان فرانک عملاً پادشاه گل بوده و تمام مزایا و حقوق سلطنت را واجد شده بودند و «یوستینیانوس» که آن موقع امپراتور روم شرقی بود به عنوان اینکه جانشین امپراتوران روم غربی می باشد حق برای خود نسبت به گل قائل بود، در زمان «یوستینیانوس» مدتی بود روم بزرگ سقوط کرده و روم شرقی — که خود را جانشین روم غربی می دانست — نسبت به ایالات روم غربی دعوی حق می کرد، اما این دعوی اسمی بود نه عملی و «یوستینیانوس» هیچ گونه نیرویی نداشت که بتواند این حق را بگیرد یا حفظ کند و یا فرمانروایان مستعمرات قدیم روم را که از آن جمله گل بود دست نشاندۀ خود کند. بنابراین اعم از اینکه «یوستینیانوس» نسبت به سرزمین گل از خود سلب حق می کرد یا نه فرزندان کلوویس بعد از او پادشاه فرانسه بودند و تمام حقوق و مزایای سلطنت را داشتند.

دلیل دیگری که آبه دوویس برای اثبات گفته خود می آورد این است که «اسقفها» و کشیشهای گل به کلوویس تملق می گفتند و این موضوع دلیل این است که او را دعوت کرده اند، ولی هر کس می فهمد که تملق ناشی از ضعف و ترس است و اگر اساقفه و روحانیان از کلوویس نمی ترسیدند و یا در قبال او ناتوان نبودند به وی تملق نمی گفتند، به علاوه تملق و ترس روحانیان و کشیشان حتی مورخ بزرگ «گرگواردوتور» بعد از تهاجم و استقرار کلوویس در گل بوده و قبل از آن کلوویس در گل نبوده تا کسی به او تملق بگوید. این نویسنده معاصر کلوویس پس از

اینکه به تفصیل آدسکشیا و قتل و غارت‌های او را شرح می‌دهد ناچار است بگوید در همه جا دشمنان کلوویس سرکوب و پایمال می‌شدند و کلوویس راه خدا را می‌پیمود و از جانب خدا نصرت می‌گرفت. وقتی که کلوویس دیانت مسیح را قبول کرد روحانیان نفسی به راحتی کشیدند زیرا دانستند از آن پس می‌توانند بدون خجالت از کلوویس تملق‌نگویند و به علاوه مسیحیت این پادشاه مزایایی را نصیب روحانیان کرد و بر نفوذ آنان افزود. البته گرچه روحانیان رضایت خاطر حاصل کردند لیکن هر مورخی می‌داند که ملت گل در نتیجه جنگ‌ها و قتل و غارت‌ها و تغییر حکومت رومی به حکومت ژرمنی مصائب بسیار دید و بدبختی‌های زیاد بر آنها وارد آمد.

اگر گفته آبه‌دویس درست باشد و اهاالی گل و فرمانروایان رومی آنها از کلوویس و جنگجویان او دعوت کرده و به طیب خاطر سلطنت او را پذیرفته باشند لازمه اش این است که تمام رسوم و آداب سکنه گل از بین برود و رسوم و آداب فرانک‌ها جانشین آن گردد، ولی همانطوری که هیچ فاتحی نمی‌تواند کاملاً رسوم و آداب کشورهای مغلوب را تغییر بدهد، سلاطین فرانک با اینکه زحمات بسیاری برای تغییر رسوم و آداب سکنه گل کشیدند، مع ذلک نتوانستند عادات و اخلاق آنها را تغییر دهند و این موضوع می‌رساند که سکنه گل به طیب خاطر طوق اطاعت فرانک‌ها را برگردن نینداختند.

من اگر بخواهم مثل آبه‌دویس قضاوت کنم، با سهولت می‌توانم قسمت مهمی از حقایق تاریخی را تغییر بدهم و مثلاً ثابت کنم که یونانی‌ها ایران را مسخر نکردند بلکه دوستانه و برادرانه وارد ایران شدند و اگر دلیلی از من بخواهند مثل آبه‌دویس می‌گویم: بعضی از شهرهای یونان با ایران پیمان بسته بودند! بعضی از یونانی‌ها در خدمت حکومت ایران بودند! وقتی اسکندر به ایران آمد همه جا از او استقبال کردند! و حکام و رؤسای محلی و روحانیان به پیشواز او آمدند! همانطور که کلوویس پس از آمدن به گل لباس رومی پوشید، اسکندر هم لباس ایرانی پوشید و کلاه ایرانی بر سر گذاشت، پادشاه ایران داریوش به دست خود ایرانی‌ها کشته شد! که اسکندر زودتر بر تخت سلطنت ایران بنشیند! وقتی که اسکندر مرد، زن و مادر داریوش بر مرگ اسکندر گریه کردند! و حال آنکه سبب شکست پادشاه ایران شده بود. آن وقت این جریان‌ات را که در حین قهر و غلبه واقع شده دلیل دوستی بیاورم

و حقایق تاریخی را واژگون کنم و با تمام این دلایل برای اثبات اینکه اسکندر با قهر و غلبه ایران را فتح نکرده است بگویم بعضی از مورخین صدیق و بزرگ گفته‌اند که اسکندر با قهر و غلبه ایران را فتح نکرد، مثل آبه‌دویس مغطله کرده و جواب دهم مورخین اشتباه کرده‌اند و آن زمان چاپ وجود نداشت و وقایع ادوار ماقبل با تغییر شکل بسیار به آنها می‌رسید و آنان هم هرچه شنیده بودند می‌نوشتند. و با این مغطله فکر ناصحیح خود را ثابت کنم. چنین است اساس تاریخ کتاب تأسیس سلطنت فرانکها در گل.

۲۵. اصالت نژاد فرانسویان.

آبه‌دویس معتقد است در آغاز سلطنت فرانکها در فرانسه شهروندان بیش از یک طبقه نبودند و در بین آنها اعیان و نجبا وجود نداشت، همه با هم مساوی بودند. اگر این عقیده را قبول کنیم که سلاطین ما از نژادی هستند که در بین آن اشراف و نجبا وجود نداشته و همه عوام بوده‌اند نه تنها توهین به سلاطین سه سلسله و خاندان اولیه فرانسه می‌باشد بلکه آبه‌دویس به اصالت خون نژاد و تبار ما نیز توهین کرده است.

دلیلی که آبه‌دویس برای اثبات نظریه خود می‌آورد این است که بر طبق قوانین «سالیک» جرمه قتل یکی از افراد ملت فرانک دویست سو بود و از این حیث بین یک نفر فرانکی ثروتمند و یا بی بضاعت تفاوتی قائل نمی‌شدند و حال آنکه بین رومیها جرمه قتل بر حسب شخصیت و نجابت مقتول تغییر می‌کرد، جرمه قتل در طبقه اول سیصد سو و در طبقه دوم یکصد سو و در طبقه عوام چهل و پنج سو بوده است. بر طبق این دلیل آبه‌دویس می‌گوید: بین فرانکها افراد مردم از لحاظ شخصیت مساوی و همگی جزو طبقه عوام محسوب می‌شدند و حال آنکه رومیها دارای طبقات خواص و عوام بوده و قسمتی جزء طبقه نجبا و دسته دیگر جزء توده محسوب می‌شدند.

من تعجب می‌کنم که چرا آبه‌دویس متوجه اشتباه بزرگ خود نشده زیرا این اشتباه بقدری بزرگ است که طبعاً مؤلف باید بدان توجه کرده و آن را تصحیح کند، زیرا خیلی غریب است که رومیها در عین تبعیت از فرانکها از لحاظ شخصیت

بالا تر از آنها باشند و با آنکه همگی تحت تسلط فرانکها زیست می کردند خونبهای یک نفر رومی از یک افسر فرانکی تجاوز نماید و فرانکها رضایت بدهند از لحاظ مزیت و شخصیت مادون رومیها قرار گیرند، خاصه آنکه برحسب گفته خود آبه دویس در سایر ملل ژرمن تفاوت طبقاتی وجود داشته و این ملل بعد از اینکه کشورهای دیگر را مسخر کردند به طبقات مختلف از قبیل اعیان و ملاکین و افراد آزاد و عوام-الناس یا بردگان منقسم شدند. حقیقت این است که آبه دویس به مفهوم قوانین سالیک توجه کامل نکرده و متن قوانین را برخلاف واقع فهمیده است.

بر طبق قوانین سالیک جریمه قتل یک نفر از همراهان یا یاوران پادشاه ششصد سو تعیین شده و نیز برای قتل یک نفر از همراهان که رومی بوده باشند سیصد سو می پرداختند و عموماً اینگونه اتباع رومی را که جزء همراهان و اتباع خاصه بودند میهمانان شاه می نامیدند. از این طبقه پایینتر اتباع عادی فرانک بودند که جریمه قتلشان دویست سو بود و از آنها پایینتر از افراد عادی رومی قرار گرفته بودند که یکصد سو خونبها داشتند، در صورتی که مقتول از رومیهای بود که جزء بردگان و یا جزء غلامان آزاد شده محسوب می گردید در آن صورت چهل و پنج سو خونبها داشت. نکته در اینجاست که قوانین سالیک برای فرانکهای که در بردگی زیست نمایند و یا غلامی آزاد شده باشند، خونبهای تعیین نکرده بود و این دلیل آن است که اساساً فرانکها برده نبوده و همگی آزاد محسوب می شدند. به هر حال این بود مقررات قانون سالیک راجع به خونبهای فرانکها و رومیها، ولی آبه دویس در ضمن بیان مقررات این قانون اولاً طبقه اول فرانکها را که همراهان خاص پادشاه و یاوران باشند فراموش کرده و سپس افراد عادی فرانک را که دویست سو خونبها داشتند با اشراف طبقه اول رومی که میهمانان پادشاه (منشیان) بودند مقایسه کرده و این طور نتیجه گرفته که خونبهای اینان سیصد سو بوده است. پس فرانکها به طور عموم از رومیها پست تر بوده اند و عاقبت این طور تصور کرده که فرانکها از لحاظ طبقات اجتماعی با هم تفاوت نداشتند و دارای اشراف و نجبا نبودند و حال آنکه رومیها از این حیث تفاوت داشته اند و بالنتیجه دارای نجبا بوده اند.

آبه دویس قوانین سالیک را بدون توجه به مفهوم حقیقی آنها شاهد می آورد و از ذکر قوانین «بورگونی» چشمپوشی می نماید، در صورتی که سلطنت بورگونیها یکی

از شاخه‌های بزرگ سلسله‌های سلطنتی فرانسه بوده. او توجه نمی‌نماید که در قوانین بورگونی برای طبقات مختلف رومیها و بورگونیه‌ها سه نوع خونبها تعیین شده بود. اول خونبهای اشراف رومی و اشراف بورگونی؛ دوم جریمه قتل عادی بورگونی و رومی که من آنها را طبقه متوسط می‌نامم؛ سوم خونبهای عوام الناس این دو قانون به‌خوبی نشان می‌دهد که بورگونیه‌ها نیز مثل رومیها دارای طبقه اصیل بوده‌اند اما آبه‌دویس این قانون را ذکر نمی‌نماید. و از آنجا که می‌پندارد فرانکها فاقد طبقه اشراف بوده‌اند بسیاری مدارک تاریخی را ندیده انگاشته و هر جا صحبت از نجبا به‌میان آمده می‌گوید: این القاب صرفاً جنبه نزاکت و تعارف را داشته است و رتبه و درجه خاصی که مزایای مخصوصی داشته باشد نبوده و قوانین معینی در میان آنها وضع نشده است، و در جاهایی که متن احکام و فرامین و قوانین صریح است و ابهام ندارد و به‌طور مشخص نام نجبا و اشراف برده شده آبه‌دویس می‌گوید: مقصود از اشراف همانا نجبای رومی است و اگر دلیلی از او بخواهید می‌گوید به دلیل اینکه فرانکها طبقه اصیل و نجیب نداشته‌اند و همگی یک طبقه محسوب می‌شدند و نیز در جاهایی که نامی از فرانکهای مادون‌تر برده شده و گفته شده فلان دسته از فرانکها پایینتر از طبقه دیگر بوده‌اند آبه‌دویس می‌گوید که مقصود قانون و یا فرمان همانا بردگان فرانکی می‌باشند.

یکی از این موارد که در آن نامی از فرانکهای نازلتر برده شده فرمانی است که «شیلدبر» پادشاه فرانک صادر کرده و در آن نوشته: «هرگاه قاضی بتواند دزد معروفی را دستگیر نماید اگر آن دزد از اشخاص مقتدر باشد باید او را نزد پادشاه بفرستد و چنانچه از طبقه نازلتری باشد در آن صورت قاضی او را در محل به‌دار بزند.» عین کلمات لاتینی که در این فرمان بکار رفته این است «هرگاه این دزد فرانکوس [۳۰] باشد در آن صورت نزد پادشاه فرستاده خواهد شد و چنانچه دوویلیرپرسونا [۳۱] باشد در محل به‌دار آویخته خواهد شد. مطابق نظر آبه‌دویس در این فرمان کلمه «فرانکوس» یعنی یک مرد آزاد و کلمه «دویلیرپرسونا» یعنی یک رعیت برده و سپس چنین نتیجه می‌گیرد که به‌استناد این فرمان در گذشته تمام افراد آزاد مستقیماً و شخصاً از طرف پادشاه محاکمه می‌شدند در صورتی که رعایای برده را قضات دیگر محاکمه می‌کردند. من عجالتاً به‌معنی کلمه فرانکوس کار ندارم و در

خصوص کلمه دیگر «دویلیپر سونا» صحبت می‌کنم که معنی مسلم و محقق آن «شخصی از طبقه نازلتر» می‌باشد. همه می‌دانند که در تمام السنه دنیا بزرگی و کوچکی سه درجه دارد از اینقرار: بزرگ - بزرگتر - بزرگترین. کوچک - کوچکتر - کوچکترین. حال اگر برحسب گفته آبه‌دوبس منظور از فرمان شیلدبر مرد آزاد و برده بود در این صورت صاف و ساده می‌نوشتند آزادگان از طرف شاه محاکمه می‌شوند و بردگان را قضات دیگر محاکمه می‌نمایند، هیچ لزومی نداشت به‌جای کلمه برده، جمله شخصی از طبقه نازلتر بکار رود، پس وقتی این جمله بکار برده شد لازمه‌اش این است فرانکوس به‌جای مرد آزاد معنی دیگری داشته که جمله اولی در دنبال آن بنویسند و به‌این ترتیب فرانکوس معنی یک شخص مقتدر را می‌دهد و شاه می‌خواسته بگوید که اگر سارق دستگیر شده شخص مقتدری بود برای مجازات او را نزد شاه بفرستند و اگر از طبقه نازلتر بود در محل وی را به‌دار آویزند و فلسفه صدور این فرمان آن است که در بین فرانکها همواره اشخاص مقتدر و گردن - کلفت بودند که قضات و حکام محلی نمی‌توانستند آنها را محاکمه کنند و ناچار برای مجازات آنها می‌بایست به پادشاه متوسل شوند. تعبیری که من از این فرمان می‌کنم با بسیاری از احکام و فرامین دیگر تطبیق می‌نماید زیرا در طی مواردی که باید مقصرین از طرف شاه مجازات شوند با مواردی که قضات دیگر می‌بایستی تبهکاران را محاکمه نمایند، تفاوت دارد. مقصود من این است که آبه‌دوبس برای اثبات نظریه خود دائر بر اینکه فرانکها دارای طبقه نجبا نبوده‌اند، تمام فرامین و احکام را بر طبق تصور خویش تعبیر می‌نماید و در آنجا‌هایی که صحبت از طبقه نازلتر در میان است هسادگی و سهولت می‌گوید که آنها رعایای برده و به‌طور کلی برده بودند، در جای دیگر آبه‌دوبس «شرح زندگی لوئی شکم‌بزرگ» را بر حسب نظریه خود تفسیر می‌نماید، و برای اثبات نظریه خود در آنجا که صحبت از روحانیان در میان است خصوصاً روحانیانی که قبلاً رعیت و برده بودند و برحسب فرمان این پادشاه آزاد شدند، تاریخ را تغییر می‌دهد.

نکته [۳۲] که شرح زندگی لوئی شکم‌بزرگ را نوشته در توپیخ و مذمت یکی از روحانیان آن زمان به نام هبون [۳۳] که به کمک لوئی اسقف شهر «رمس» شده بود می‌گوید: «ای هبون امپراتور نسبت به تو بسیار نیکي کرد و تو را از

بردگی آزاد نمود ولی تو قدر احسان او را ندانستی و اظهار عدم رضایت کردی و انتظارات دیگر داشتی و حال آنکه امپراتور نمی توانست پس از اینکه تو را آزاد کرد جزو طبقه نجبا درآورد.» این توییح به طور صریح نشان می دهد که در زمان لوئی شکم بزرگ ملت به چند طبقه تقسیم می شده که یکی از آنها اشراف و نجبا بوده اند، ولی آبه دویس مطلقاً این حقیقت را زیر پا می گذارد و می گوید مقصود تگان از این موضوع آن است که چون هبون اسقف شهر رمس بوده لذا بر اشراف و نجبا برتری داشته و به همین جهت امپراتور نمی توانسته مزیت دیگری به او بدهد زیرا خود اسقف برتر از نجبا بوده است. من قضاوت را به عهده خوانندگان می گذارم که از خود بپرسند آیا در اینجا منظور تگان رجحان روحانیان بر اشراف و نجبا بوده است. همین نویسنده پیرو استدلال غلط خود می گوید: «این جمله از گفته تگان ثابت می کند که در زمان سلطنت فرانک افراد آزاد عرفاً نجیب خوانده می شدند و هر کس به دنیا می آمد یعنی پدر و مادرش برده نبودند، عادتاً نجیب بود. عجب! چون در زمان ما یک عده از بورژواها و شهرنشینان جزو طبقه نجبا درآمدند و به علاوه نجابت به نسبت زیادی مفهوم اولیه را از دست داده آیا این امر دلیل بر این می شود که در زمان سلطنت لوئی شکم بزرگ هم همینطور بوده است؟ آبه دویس می گوید: شاید هبون اسقف شهر رمس در بین فرانکها غلام نبوده بلکه در بین ملل دیگر ژرمن از قبیل «ساکسونها» و غیره بردگی می کرده و در بین آن ملل افراد ملت به چندین طبقه قسمت می شدند. بالاخره آبه دویس می خواهد فقط با احتمال ثابت کند که بین فرانکها اشراف و نجبا وجود نداشته است ولی این احتمال در اینجا هیچ مورد ندارد؛ به دلیل اینکه در گذشته هر برده ای که آزاد می شد تحت تبعیت قوانین ارباب خود در می آمد، چون هبون بعد از آزاد شدن تحت تبعیت قوانین فرانک درآمد این نکته ثابت می کند که وی بین فرانکها غلامی می کرده نه بین قبایل «ساکسون» چه در این صورت بعد از آزادی مطیع مقررات و رسوم ساکسونها می گردید.

به هر جهت چون در این فصل من به دیگران حمله کرده ام باید آماده دفاع نیز باشم زیرا ممکن است به من بگویند که چون در زمان سلطنت فرانکها تیول بتدریج از این دست به آن دست دیگر منتقل می گردید رفته رفته نجابت اولیه که

مختص یاوران شاه بود از بین رفت دیگر یاوران دارای آن نجابت موروثی و ثابت اولیه نبودند و کم و بیش با افرادی عادی آمیزش یافته بودند. این نظریه «دووالوا» نویسنده عالی مقام معاصر است و آبه دویس هم نظریه خود را از ایشان گرفته، منتها این نظریه ساده را به واسطه ذکر دلایل مهمل خراب کرده است. البته این نظر چندان با نظر آبه دویس که صریحاً می گوید: «فقط رومیها دارای اشراف بودند و به سه طبقه تقسیم می شدند ولی فرانکها اصلاً نجبا و اشراف نداشتند اعم از اینکه بتدریج ضعیف شده باشند یا نه.» نمی تواند موافق باشد. اما پاسخ من به «دووالوا» و دیگران راجع به چگونگی انتقال تیول. یاوران شاه که صاحب تیول بودند فقط از لحاظ داشتن تیول بدین نام خوانده نمی شدند و این عنوان را پیدا نمی کردند، بلکه چون یاوران شاه بودند به آنها تیول واگذار می شد و اگر خوانندگان، به مضامین فصول اولیه کتاب سی ام روح القوانین مراجعه نمایند، خواهند دید که بر اثر جنگها و غلبه ها و غیره گاهی تیول یک ناحیه از دست آنها می رفت و در عوض تیول دیگری نصیب آنها می شد، ولی به هر حال خانواده های یاوران پیوسته حق داشتن تیول را واجد بودند و غالباً وقتی نوزادی در یک خانواده به وجود می آمد شاء تیولی را به او واگذار می کرد و بطوری که می دانید این تیول نیز برطبق تشریفات مخصوص و در مجمع عمومی واگذار می گردید. به هر صورت خانواده هایی بودند که به واسطه مزایای خود خویشتن را واجد صلاحیت داشتن تیول می دانستند و بیشتر اوقات صلاح پادشاهان نیز در این بود که تیول را واگذار کنند و بعداً عده زیادی از افراد آزاد جزو نجبا شدند و صاحب تیول گردیدند همانطور که امروز پادشاهان ما مردم را در سلک نجبا درمی آورند و به آنها مقام و مستمری می دهند. ولی یک نکته محقق است که در دوره سلاطین اولیه فرانک محال بود یک برده آزاد شده به مقام و رتبه نجابت برسد و بتواند عنوان نجیب را به خود ببندد، به همین جهت است که لوئی شکم بزرگ با اینکه «هبون» را از بردگی نجات داد و آزاد کرد و او را اسقف شهر رمس نمود مع هذا نمی توانست او را نجیب نماید چه در این صورت عموم نجبا را علیه خود می شورانید. در زمان سلطنت لوئی شکم بزرگ رسوم قدیم خیلی ضعیف شده بود و به همین جهت یک برده آزاد شده مثل «هبون» به مقام شامخ اسقفی رسید ولی در زمان «شارلمانی» رعایت نجابت خانوادگی بقدری

زیاد بود که هیچ وقت مناصب و درجات را ولو اینکه درجات روحانی باشد به یکی از عوام الناس نمی دادند تا چه رسد به اینکه عنوان بزرگ نجیب و شوالیه را برای آنها قائل شوند.

باید اذعان کرد که کتاب آبه دویس فصول قابل استفاده بسیار هم دارد و نظریات جالب توجهی در این کتاب دیده می شود. بنابراین اگر اشتباهاتی در آن به نظر برسد باید با دیده اغماض نگریست. در خاتمه این کتاب از گفته های خویش این نتیجه را می گیرم: وقتی مرد بزرگ و دانشمندی چون آبه دویس در کتاب خود دچار اشتباه شده من نیز بیمناکم و می ترسم که مبادا من هم دچار اشتباهات بزرگی شده باشم.

یادداشتهای کتاب سی ام

1. Vassalage
2. Vassal
3. Roricon
4. Count de Boulainvilliers
۵. Phaethon در اساطیر یونان پسر هلیوس و کلومنه؛ وی در نتیجه راندن دیوانه وار ارا به پدرش کشته می شود.
- ۶ و ۷. تمساح Serpent و محراب altar در اصطلاح هیئت قدیم هر یک اسم دسته ای از ستارگان آسمان است. مترجم
8. Auvergne
۹. Chilperic پادشاه فرانک ← Francs.
۱۰. Akiten ایالتی در شمال کوههای پیرنه در جوار اسپانیا و جنوب فرانسه.
۱۱. Fredegonda یکی از ملکه های اولین سلسله پادشاهی فرانک ← Francs.
- 12 ingenui
13. ingenui a tributis libertini a tributis, manumissi tributorum
14. Partinus
۱۵. یکی از رسوم قرون قدیم در اروپا این بود که افراد آزاد افتخار انجام خدمات جنگی را داشتند به علاوه تهیه اسب و ارا به برای رفع احتیاجات شاه و پذیرایی سفرا به عهده آنان بوده است. مترجم
۱۶. Manor مقیاس تقسیم بندی اراضی و تقریباً به اندازه سه جریب بوده است.
۱۷. Census اصطلاحی لاتین در روم قدیم که برای ارزیابی شهروندان برحسب دارایی آنها بکار می رفته است.
۱۸. باج و خراج، مالیات اجباری.
۱۹. روحانیان دارای تیول بودند و یک عده از نجای کوچک تحت اواصر آنان زندگی

می کردند و به جنگ می رفتند و در واقع نجبای روحانیان هم مثل نجبای اشراف طبقاتی داشتند. مترجم

۲. Composition. تهاتر دین و تصفیه حساب با توافق طرفین یا مبلغ مورد توافق برای تصفیه دین.

21. Agilolfings

۲۲. Clothaire II پادشاه فرانک، فرزند شیلپریک ← Francs.

۲۳. Loyseau یکی از شرح حال نویسان قرن هجدهم.

24. Rheims

۲۵. Carolingiens دومین سلسله پادشاهی فرانک؛ سلسله مروونژی در عصر کلوتر دوم به نهایت قدرت رسیده بود، اما در این عصر اشراف فرانک قدرت بیشتری یافتند، از میان این طبقه مقامی به نام خوانسالاری پدید و به تدریج قدرت گرفت تا آنکه در عصر فرزند کلوتر، داگور (۶۲۹ - ۶۳۹) پپن دوم کهین Pepin II در سال ۶۸۷ رقبای خود را مغلوب کرد و به مقام دوکی و امیری فرانکها نائل گردید. وی بر تمام سرزمین گل، جز اکیتن حکمرانی می کرد. فرزند او شارل «مارتل» (چکش) به مقام پدرش در دوران سلطنت کلوتر چهارم (۷۱۷ - ۷۱۹) رسید. وی مسلمانان را در «تور» شکست داد. پسر وی پپن سوم Pepin III معروف به کوتاه le Berf «خوانسالار» شیلدریک سوم بود که با برداشتن آخرین پادشاهی قدرت سلسله مروونژی (بنابر مشورت پاپ) رسماً سلطنت دومین سلسله پادشاهی فرانک را تأسیس کرد (در سال ۷۵۱) که نام کارولنژیان به خود گرفت و تا سال ۹۸۷ استمرار یافت، قلمرو فرانکها پس از مرگ پپن (۷۶۸) به دو فرزندش کارلومان و شارل رسید، شارل بزرگترین پادشاه قرون وسطی در سال ۷۷۱ تنها پادشاه کارولنژی محسوب گردید. و با بسط قدرت خود تا سال ۸۱۴ سلطنت کرد و پس از مرگ به نام شارلمانی شهرت یافت.

پس از شارلمانی پسرش لوئی معروف به لویپو (خداشناس و پرهیزگار) به قدرت رسید (۸۱۴ - ۸۴۰). پس از وی لوتار اول بر مسند قدرت تکیه زد اما بیش از یک سال دوام نیاورد و از شارل و لویی دوم (ملقب به دردیچ) شکست خورد و مجبور شد قدرت خود را قسمت کند و سه ناحیه جدید همان حدود تقریبی آلمان، فرانسه و ایتالیا بود. لودویگ (دردیچ) بر آلمان مسلط بود و فرانسه و شمال اسپانیا به شارل اول (معروف به لوشو یعنی طاس یا کچل) و ایتالیا و برخی نواحی دیگر به لوتار رسید، در این ایام هجوم نورمانها (مأخوذ از نارس یا شمالیها) آغاز گردیده بود، ساراسنها نیز در سال ۸۴۶ به روم هجوم آورده بودند. جانشینان شارل یعنی لویی دوم لوبگ، لویی سوم، کارلومان و شارل فریه یا چاق که از ۸۷۷ تا ۸۸۸ سلطنت کردند همه افراد بی کفایتی بودند. در زمان سلطنت شارل فریه (شارل دوم لوگرو) در هجوم نورمانها، بورگونی و پاریس غارت شد، و خود شارل نیز که در این واقعه سهیم بود، سرانجام مستعفی گشت، و کنت اودو مدافع پاریس به مقام سلطنت فرانسه رسید. قبل از اودو تمامی قلمرو شارلمانی در دوران سلطنت شارل فریه دوباره متحد شده بود، اما در این مرحله دوباره در این قلمرو با هجوم پی در پی نورمانها گسستگی پدید آمد و قلمرو پادشاه

کارولنژی در عصر شارل سوم ملقب به لوستیل یعنی ابله (۸۹۸-۹۲۳) به بخشی از فرانسه از جمله پاریس محدود گردید. در زمان او نرماندی در فرانسه به صورت محل استقرار نورمانها درآمد و این قوم به دیانت مسیحی درآمدند.

آخرین پادشاهان سلسله کارولنژیان یعنی لویی چهارم، لوتر چهارم و لویی پنجم نتوانستند به اقتدار سلف خود برسند، مرگ لویی پنجم در حالی که فرزندی از خود باقی نگذاشته بود سبب شد روحانیون و اشراف فرانسه در جستجو و انتخاب پادشاهی جدید سرانجام به توافق رسیدند. پادشاه جدید یکی از نوادگان روبرلوفور (نیرومند) و فرزند بزرگ اوگ بزرگ موسوم به اوگ کاپه بود. بدین ترتیب سلسله ای جدید به نام کاپسینها در سال ۹۸۷ در فرانسه تأسیس گردید که خاندانهای مختلفی از منسوبین به بانی این سلسله تا بروز انقلاب فرانسه بر آن نواحی حکومت کردند.

۲۶. Centenarius استعمال کلمه یوزباشی که یک کلمه ترکی و در زبان فارسی مصطلح است به این جهت بود که در زبان فارسی کلمه بهتری که مفهوم و مقصود مؤلف را برساند پیدا نکرده ام. در قرون وسطی مخصوصاً در دوره نخستین سلسله سلاطین فرانسه برای جلوگیری از دزدی سکنه اراضی را به قسمتهای صدنفری تقسیم می کردند و هر قسمتی را به شخصی واگذار و او را فرمانده آن صد نفر می خواندند. برطبق گفته خاورشناسان، ایرانیان در ازمنه باستانی افسران گروهان را که فرمانده صدنفری سرباز بودند صدبان می خواندند یعنی فرمانده صد نفر، بعدها مفهوم این کلمه را ترکها و تاتارها اقتباس کرده و به نام یوزباشی خواندند و مجدداً این کلمه در زمان هجوم مغولها به ایران بازگشت کرده و با همان لحن ترکی معمول گردید. کلمه سروان و ستوان که از طرف فرهنگستان برای درجات افسران جزء ارتش که فرمانده ستون و یا فرمانده گروهان و بالاخره صد نفر هستند از همان کلمه صدبان اقتباس شده و تحریف گردیده و همچنین کلمه رسدبان که برای پایوران جزء شهربانی تعیین کردند، نیز از همین لغت صدبان ریشه می گیرد. مترجم

۲۷. Syagrius حاکم رومی در سرزمین گل از سال ۴۶۴ تا ۴۸۶.

۲۸. جمهوری «آرموریک» Armoric منطقه ایالت برتانی فعلی فرانسه بوده است. مترجم

۲۹. St. Remigius قدیس رمیگیوس (۴۳۷ - ۵۳۳)، اسقف رنس.

30. Francus

31. debilior Persona

32. Tegan

33. Hebo

کتاب سی و یکم

قوانین دود، فتودالیم فرانکها و ارتباط
آن با تغییرات رژیم آنها

۱. تغییرات در مناصب و تیول

در بادی امر فرمانداران نظامی یعنی «کنتها» فقط برای مدت یک سال انتخاب می شدند و پس از این مدت شخص دیگری به جای آنها انتخاب می گردید، ولی طولی نکشید که توانستند به وسیله دادن پول دوره حکومت خود را ادامه بدهند و منصب فرمانداری مثل یک متاع تجارتي خرید و فروش می شد. بیش از دو نسل از زمان «کلوویس» نگذشته بود که مناصب و مشاغل ایتیاعی شد به طوری که «گرگواردوتور» مورخ باستانی می نویسد: در زمان سلطنت نواده کلوویس شخصی موسوم به پئونیوس [۱] که در شهر آوکزر [۲] فرماندار نظامی بود پسر خود را با مقداری پول نزد پادشاه فرستاد تا زمامداری او تمدید شود ولی این پسر که به نام مومولوس [۳] خوانده می شد پول را به نام خود به پادشاه داد و به جای پدر فرماندار نظامی شد. در این مدت کم سلاطین فاسد شدند زیرا قدر و منزلت الطاف خود را ندانستند و نمی فهمیدند شخصی که مورد مرحمت واقع شد نباید بدون جهت مطرود و مغضوب شود.

اما در موضوع تیول، در آغاز سلطنت فرانکها تیول قابل انتقال بود و شاه می توانست تیولی را از شخصی گرفته به دیگری منتقل نماید ولی این کار از روی هوی و هوس صورت نمی گرفت، بلکه در مجمع عمومی ملت بعمل می آمد و همه به چشم خود طرز عمل را می دیدند و علت انتقال را می فهمیدند ولی بعدها همانطور

که مناصب پولی شد تیول نیز ابتیاعی گردید و سلاطین تیولی را که مادام‌العمر به کسی واگذار کرده بودند پس از چند سال و گاهی بعد از چند ماه از او گرفته به دیگری می‌دادند. این موضوع نارضایتیهای بزرگی تولید کرد و موجب انقلابات عدیده شد که مورخین کم و بیش نوشته‌اند. این عدم رضایتها و انقلابات با قتل و شکنجه ملکه برونه [۴] پادشاه فرانک شروع شد.

امروز که تاریخ ادوار گذشته را می‌خوانیم تعجب می‌کنیم که چگونه ممکن است ملکه با عظمتی مثل برونه که دختر، خواهر و مادر بسیاری از شاهان بود و ملکه با کفایتی محسوب می‌شد مورد شکنجه قرار گیرد و با وضع فجیعی او را بکشند. درست است که چون کلوتر مدعی او بود و تاج و تخت فرانسه را می‌خواست برونه برای دفع او به وسیله توطئه‌ها و دسیسه‌ها موجب قتل ده نفر از شاهزادگان بزرگ شده بود ولی این جنایات مستقیماً به دست برونه صورت نگرفت و اگر دادگاهی برای رسیدگی به این تبهکاری تشکیل می‌گردید برونه را تبرئه می‌کرد. کلوتر مدعی او هم مرد بی‌گناهی نبود و شخصاً چند نفر از شاهزادگان را کشته بود، به علاوه ملت فرانک چون به اعمال جنایتکارانه ملکه دیگری مرسوم به فردگون [۵] با نظر بی‌اعتنایی می‌نگریست عادتاً می‌بایستی با اعمال برونه هم همین رویه را پیش گیرد!

بنابر این قتل برونه علل دیگری داشت و آن عدم رضایت اشراف و صاحبان تیول و ارباب مشاغل و مناصب و صاحب‌منصبان لشکری و کشوری بوده، مثلاً برونه معشوقی داشت موسوم به پروتاریوس [۶]، این مرد املاک و تیول اشراف را به بهانه اینکه به خزانه دولت می‌دهد از دستشان می‌گرفت ولی به مصرف شخص خود می‌رساند و یا به اطرافیان خویش می‌داد، بنابراین هیچ کس به مال خویش اطمینان نداشت و اشراف همواره بیمناک بودند که هستی آنها از دستشان برود. مردم بر «پروتاریوس» شوریدند و هنگامی که در خیمه خود خوابیده بود به ضرب خنجر او را از پای درآوردند، برونه بسختی انتقام این قتل را کشید، آن وقت عدم رضایت شدیدتر شد و مخصوصاً عدم رضایت بین سپاهیان مباشر قتل پروتاریوس بیشتر تولید شد.

در خلال این احوال «کلوتر» رقیب و مدعی برونه از عدم رضایت مردم و

سپاهیان استفاده کرد و فرصت را غنیمت شمرده و توطئه بزرگی علیه برونه‌و تهیه دید و اعمال جنایتکارانه و جنایات برونه‌و را با شاخ و برگ جلوه داد و تبلیغ کرد، به طوری که مردم را شوراند تا برونه‌و را محو کنند. یکی از اعمال مهم کلوتر که در توطئه علیه برونه‌و اقدام می کرد «وارنا شاریوس» [۷] بود. این شخص بدو شهردار شهر «بورگونی» و در ازای حسن خدمت از کلوتر تقاضا کرد، مادام العمر شغلش را از او نگیرد کلوتر هم بعد از غلبه بر برونه‌و این تقاضا را پذیرفت و وارنا شاریوس تا وقتی زنده بود این سمت را داشت و همین موضوع برای تصدی شهرداری سابقه شد و از آن به بعد شهردارها مادام العمر انتخاب می شدند و برخلاف حکام و صاحب منصبان دیگر قابل عزل نبودند.

عواملی که مردم و سپاهیان را علیه برونه‌و شورانید همانا محرومیت از املاک بود زیرا آنانی که ملکشان از دست می رفت نمی توانستند به هیچ کس و هیچ مقام شکایت نمایند، قوانین آن زمان مقرر داشته بود که تیول قابل انتقال است و شاه می تواند از صاحبانش گرفته به دیگران واگذار کند، اگر این انتقال و سلب مالکیت برای مصالح ملت و کشور صورت می گرفت شاید مورد اعتراض واقع نمی شد ولی چون خدعه در کار بود ظاهراً به این عنوان و در باطن به نفع شخصی از سایرین انتزاع مالکیت می کردند یا در ازای خدمات غیرقابل توجهی به دیگران می دادند تا عاقبت صبر و شکیبایی صاحبان املاک سرآمد و با تقویت کلوتر شورش کردند. مظالم و اجحافات برونه‌و را آنطوری که بوده در کتب تاریخ ضبط نکرده اند زیرا تذکره نویسان آن دوره از سیاست بی اطلاع بودند و وقایع را روی اطلاعات ناقص خود می نوشتند ولی قوانین و مقرراتی که کلوتر بعد از اشغال سلطنت وضع کرد به خوبی نشان می دهد که در زمان برونه‌و تیول را از صاحبان آنها می گرفتند و موجبات عدم رضایت مردم و اشراف را فراهم می کردند. کلوتر مقرر داشت اشخاصی که در زمان سلاطین گذشته و مخصوصاً در دوره برونه‌و تیول داشته اند تیول خود را تصاحب کنند و به این وسیله اشراف را راضی کرد به علاوه روحانیان را نیز به طرف خود جلب کرد و مزایایی را که برونه‌و از آنان سلب کرده بود مجدداً اعطا کرد و به درباریان قدغن کرد که در کارهای روحانیان مداخله نکنند، مالیاتهای جدید را ملغی کرد و باج راه را که در زمان برونه‌و برقرار شده بود از بین برد و دستور داد

۲. اصلاحات مدنی در زمان کلوتر

بعد از خلع و محو برونهو مثل این بود که مردم از خواب عمیقی بیدار شده‌اند و به فکر افتادند که در امور مدنی مبادرت به اصلاحات کنند. نتیجه این توجه این شد که تغییراتی در امور مدنی در زمان کلوتر صورت گرفت و نه تنها اشراف و صاحبان تیول بلکه توده هم از آن اصلاحات بهره‌مند گردید.

تاریخ ازمئه قبل از کلوتر نشان می‌دهد که سلاطین فرانک عموماً ظالم و سفاک و بی‌رحم بودند و چپاول امر عادی آنها بود، فقط دیانت گاهی از مظلالم آنها جلوگیری می‌کرد زیرا روحانیان با تهدید به اعجاز حواریون و به اتکای قوانین مذهبی و عقوبتهایی که در مذهب مسیح برای گناهان مقرر بود تا حدی از خود دفاع می‌کردند. سلاطین فرانک از تکفیر می‌ترسیدند و نمی‌خواستند از طرف کلیسا تکفیر شوند مع‌هذا کارهایی می‌کردند که مستوجب تکفیر بود، شاید تعجب کنید که چگونه ملت این مظلالم را تحمل می‌نمود. علتش این است که خود ملت هم جماعتی سفاک و ظالم بودند و ستمگری سلاطین در نظرشان جزو امور عادی تلقی می‌شد و با اینکه قوانین و مقرراتی برای جلوگیری از بیداد و رعایت عدالت وجود داشت لیکن سلاطین به‌موجب فرامین مخصوصی از اجرای این قوانین جلوگیری می‌کردند و جریان آن را متوقف می‌ساختند.

در تاریخ «گرگواردوتور» دیده می‌شود که چگونه سلاطین فرانک بدون ملاحظه مرتکب قتل می‌شدند و متهمین را بدون رسیدگی اعدام می‌کردند، فرامینی برای سلب حق میراث و محروم کردن وارث و ازدواج دختران تارک دنیا و غیره صادر می‌کردند و ازدواجهای غیرمشروع را تجویز می‌کردند. در زمان کلوتر این اجحافات اصلاح شد، مردم را بی‌جهت نمی‌کشتند، متهم را مورد رسیدگی قرار می‌دادند بعد مجازات می‌کردند و فرزندان بعد از مرگ والدین ارث می‌بردند. تمام فرامینی که برای ازدواجهای نامشروع وضع شده بود لغو شد و هر کس ازدواج نامشروع می‌کرد و باخواهر یا دختر خود وصلت می‌کرد، بسختی مجازات می‌گردید. دو قانون اساسی برای اصلاحات جدید وضع شد که اولی دارای تاریخ

و محل وضع می باشد و مسلم است که در زمان کلوتر وضع شده، دومی متمم قانون اساسی اولی است و محل و تاریخ وضع آن نیز نامعلوم است، بعضیها آن را متعلق به زمان کلوتر می دانند، از جمله بالوزیوس [۸] که مجموعه کاملی از کلیه قوانین قدیم فرانک ترتیب داده متمم این قانون را منتسب به دوره کلوتر می داند در حالی که مربوط به دوره «کلوتر دوم» نوه کلوتر اول است. در متمم قانون نوشته شده «مصونیهایی که از طرف پدر و جد ما برای کلیسا وضع شده رعایت خواهیم کرد.» چون کلوتر اول مسیحی نبوده به نظر می آید رعایت مصونیت کلیسا از طرف کلوتر دوم که مسیحی بوده صادر گردیده باشد.

قوانین و مقرراتی که کلوتر اول برای جلوگیری از مظالم وضع کرد کافی نبود، ظلم و اجحافات طوری ریشه دوانده بود که بعد از کلوتر اول در دوره سلطنت «گونتران» هم آثارش باقی بود. کلوتر دوم نواده کلوتر اول با وضع متمم قانون اساسی از آن اجحافات تا حدی جلوگیری کرد. در واقع بعد از مرگ کلوتر اول که بساط هرج و مرج سابق تجدید گردید و آسودگی و آرامش آن دوره از بین رفت و شکایات مردم شروع شد، کلوتر دوم برای رسیدگی به شکایات و جلوگیری از اغتشاش قانون دومی را وضع کرد. از اینجا می توان دریافت که قانون متمم در عهد کلوتر دوم نوه کلوتر اول وضع شده است.

۳. قدرت حکام دربار

حکام دربار و یا به اصطلاح امروزه وزرای دربار کسانی بودند که از طرف شاه انتخاب می شدند و در زمان سلطنت سلاطین فرانک به امور داخلی سلطنت رسیدگی می کردند و به منزله پیشکار خصوصی شاه محسوب می شدند، وظایفشان رتق و فتق امور کاخ سلطنتی بود و در امور کشور مداخله نداشتند، ولی پس از نهضتی که در زمان کلوتر به وجود آمد وزرای دربار از طرف ملت انتخاب شدند و در امور کشور هم مداخله کردند. پس باید بین این دو وضع فرق گذاشت و وزرای دربار دوره قبل از کلوتر را با وزرای دربار زمان کلوتر و بعد از آن اشتباه نکرد، زیرا قبلاً وزرای دربار جزو رجال کشور نبودند ولی در دوره های بعد وزرای دربار جزو رجال درجه اول کشور محسوب می شدند و در امور مداخلات مؤثر و مستقیم

می کردند.

اولین دفعه انتصاب وزرایی که از طرف ملت انتخاب شدند در زمان کلوتر به عمل آمد، این پادشاه رجال و اشراف را جمع کرد و به آنها گفت چون در عهد «برونهو» و «فردگوند» سلاطین سفاک و ظالم وزرای دربار خودسر بودند و هر چه می خواستند می کردند من مایل نیستم وزرای من با سرنوشت مردم بازی کنند. لذا هر کس را مایلید به وزارت انتخاب کنید و چون اعیان و اشراف به عدالت کلوتر اطمینان داشتند، گفتند ما وزیر نمی خواهیم، شما خود عهده دار کارهای وزیر دربار هم باشید.

کلوتر چهار پسر داشت که بعد از او در قسمتهای مختلف حکومت نشین فرائک سلطنت کردند. یکی از این پسرها به نام **داگوبر** [۹] بود که عیناً در انتخاب وزیر رفتار پدر را تقلید کرد و مردم هم به خود او اظهار اعتماد کردند ولی داگوبر از این اعتماد سوءاستفاده کرد و هوسرانی او را به شهوترانی و خونریزی کشانید و مورد تنفر مردم واقع گردید و عدم رضایت شدت یافت تا اینکه قبایل **اسلاو** [۱۰] به مشرق گل هجوم آوردند و آنجا را مورد چپاول و یغما قرار دادند و اشراف و اعیان به واسطه تنفر از «داگوبر» مقاومت به خرج ندادند. داگوبر که این وضعیت را دید برای جلب رضایت آنان حاضر شد از سلطنت **آوستراسیا** [۱۱] دست بکشد و قرار گذاشت فرزند خود را به سلطنت آنجا برگزیند و به اندازه کافی به او زر و سیم بدهد تا بتواند سلطنت کند و اسقف شهر «کلن» [۱۲] را به وزارت دربار او انتخاب نماید، با این ترتیب رضایت خاطر اشراف آوستراسیا جلب شد و با او اتحاد کرده اسلاوها را از مشرق گل راندند.

بعد از مرگ داگوبر پسر دیگرش **کلویس** [۱۳] و زنش **نانچیلدیس** [۱۴] بنابر وصیت داگوبر زمامدار شدند. داگوبر وصیت کرده بود تا وقتی فرزندم به حد رشد برسد و شخصاً سلطنت کند زمن باید به نیابت کارها را اداره نماید و هر دو جانشین من هستند و آنها را به **آیگا** [۱۵] وزیر دربار سپرد. اشراف سرزمین غربی **نوستریا** [۱۶] پسر کوچک را به سلطنت پذیرفتند و آیگا وزیر دربار داگوبر و نانچیلد زنش، توماً به عنوان وزیر دربار کارها را اداره می کردند. «نانچیلد» اموالی را که شوهرش از مردم گرفته بود مسترد کرد و به این وسیله عدم رضایت و

شکایت‌های مردم نوستریا و بورگونی را تسلی داد و ازین برد. اما طولی نکشید که آيگا فوت کرد و کلوویس کوچک هم بزرگ نشده بود. نانچیلد از اشراف تقاضا کرد **فلوآشاتوس** [۱۷] را به وزارت دربار انتخاب کنند و پس از اینکه این شخص به وزارت دربار رسید، برای جلب قلوب اعیان و اشراف و روحانیان مراسلاتی به آنها نوشت و مواعیدی داد که شغل و مقام و امتیازات آنها محفوظ خواهد بود و برای جلب اعتماد آنها سوگند نیز یاد کرد.

بعد از مرگ «فلوآشاتوس» وزرای دربار به انتخاب منصوب می‌شدند. **فردگاریوس** [۱۸] مورخ معروف که از اهالی «بورگونی» بود به تفصیل در خصوص وزرای دربار صحبت می‌کند، رسم انتخاب آنان در «آوستراسیا» و «نوستریا» و «بورگونی» متداول بوده است زیرا مردم می‌توانستند به کارهای وزرا ایراد بگیرند و از آنها بازخواست کنند ولی در مقابل اراده پادشاه که قدرت موروثی و مطلق داشت نمی‌توانستند چون و چرا نمایند.

۴. فهم و کیاست فرانکها را در انتخاب وزرای دربار باید تحسین کرد

برای ما اسباب تعجب است که ملتی دارای پادشاه باشد و پادشاه هم از مزایا و قدرت خود استفاده نماید ولی وزیر او را ملت انتخاب کند، ولی فرانکها در ادوار نخستین این کار را می‌کردند و این رسم از رسوم قدیم ژرمنها و یا اخلاق و غرائز آنها بوده است، زیرا بنا به روایت «تاسیت» ژرمنها در مورد انتخاب پادشاه بیشتر به اصل و نسب و نجابت خانوادگی او نظر داشتند ولی در مورد انتخاب فرمانده و رئیس و وزیر به صفات نیکو و خصائل مرضیه وی توجه می‌کردند. این ترتیب با وضع حکومت نخستین سلسله پادشاهان فرانک موافق به نظر می‌آمد که سلطنت موروثی و مناصب وزارت و ریاست انتخابی بوده است. در عین حال سلاطین هم دارای صفات نیک و خصائل مرضیه بودند زیرا اگر فاقد آن می‌بودند مردم نسبت به آنها اطاعت نمی‌کردند و دعوت آنها را به جنگ نمی‌پذیرفتند. آنان سلاطین را شایسته فرماندهی و ریاست نیز می‌دانستند و به هدایت آنان جنگهای تهاجمی و یا مدافعی می‌کردند، ولی بعدها که سلاطین بتدریج فاسد شدند و ملت استنباط کرد شایسته فرماندهی و ریاست نیستند وزرایی انتخاب می‌کردند که آنها امور کشور

را اداره نمایند.

به هر حال رسم فرانکها قابل تحسین است و ثابت می‌کند که آنان در اداره امور کشور باهوش و مدبر بوده‌اند و انتخاب وزرا را به‌شاه محول نمی‌کردند زیرا می‌دانستند مفاسد بسیاری از آن ناشی می‌شود. برای نمونه کافی است طرز عمل و رفتار آرگوباست [۱۹] وزیر «والتینیانوس» را مثال بزنیم. وقتی این شخص به وزارت و فرماندهی سپاه از طرف امپراتور انتخاب شد طوری بین مردم و شاه جدایی انداخت که هیچ‌کس نمی‌توانست در باب مشاغل مدنی و نظامی با شاه صحبت کند و به کلی رابطه شاه با مردم قطع شد و در واقع امپراتور را در کاخ خود محبوس کرد در صورتی که اگر از طرف ملت انتخاب شده بود این وضعیت پیش نمی‌آمد. آنچه را که آرگوباست در زمان خود انجام می‌داده پس از او در دوره پنین بدان عمل می‌شده است.

۵. چگونه وزرا فرمانده سپاه شدند

تا وقتی که سلاطین فرانک شخصاً زمام ارتش را در دست داشتند و فرماندهی سپاه را به‌عهده گرفته بودند، ملت فرانک در فکر انتخاب رئیس و فرمانده دیگری نبود و شاه را همه‌کاره می‌دانست، ولی وقتی هرج و مرج در ارتش شدت گرفت صلحای قوم به‌فکر چاره افتادند و فکر ایجاد فرماندهی واحد و خاتمه دادن به خودسری رؤسای مختلف ارتش قوت گرفت و تشخیص دادند باید فرماندهی واحدی وجود داشته باشد تا همه از او اطاعت کنند و انضباط نظامی را برقرار نمایند آن وقت این فکر باعث شد که فرماندهی سپاه را به وزرا واگذار کنند.

پیدایش هرج و مرج علل متعددی داشت که بعضی از آنها را ذکر می‌کنیم: در آغاز که «کلوویس» و چهار اولاد او در رأس ملت فرانک و ارتش آنها بودند و فتوحات زیادی برای این ملت تحصیل کردند. سلاطین دیگر هم که شخصاً فرماندهی ارتش را داشتند ملت از آنها اطاعت می‌کرد، اولین پادشاهی که از این قاعده عدول کرد **تئوبالد** [۲۰] پسر **تئودور** [۲۱] بود که به واسطه صغرسن و بیماری و ضعف مزاج نمی‌توانست عهده‌دار فرماندهی ارتش گردد، به همین جهت در کاخ خود اقامت گزیده از قشون‌کشی علیه نارسس [۲۲] دشمن فرانکها که در

ایتالیا بود، امتناع کرد ولی ملت که علاقه مفروطی به جنگ با نارسس و سرکوبی او داشت دو نفر فرمانده از طرف خود علی رغم میل شاه انتخاب کرده به ایتالیا فرستادند و با خصم جنگیدند. بعد از این پادشاه «گوتران» — که یکی از فرزندان کلوتر بود — به فرماندهی ارتش توجه نکرد و نیز سلاطین بعد از او هم خود را از زحمت فرماندهی ارتش و رفتن به جنگ خلاص کردند ولی چون متوجه بودند اعطای اختیارات به یک نفر خطرناک است لذا فرماندهی قشون را بین رؤسا یا دوکها تقسیم کردند. تقسیم فرماندهی ارتش بین رؤسای متعدد که طبعاً تولید حسادت و نفاق کرد مشکلات زیادی برای فرانکها تولید کرد و انضباط و اطاعت را از بین برد و به جای اینکه ارتش وسیله تهدید دشمنان خارجی شود، سپاهیان موجب وحشت و بیم افراد ملت شدند و جان و مال و ناموس مردم دستخوش هوی و هوس آنان می گردید. در موقع عزیمت به جبهه بقدری به مردم آزار می رساندند و اسواال آنها را می چاییدند که به غنائم دشمنان توجه نمی کردند. «گرگواردوتور» مظالم و اجحافات این ارتش و برادرکشی و خودسری آنان را شرح داده و حتی «گوتران» هم از رفتار ناستوده ارتش دچار تأثر شد، و گفته است: «ما نباید امید فتح داشته باشیم زیرا ما به کلی عوض شده ایم و ملت آن ملت سابق نیست، دیگر نمی توانیم آنچه پدرانمان به دست آورده اند، حفظ نماییم.»

بدین ترتیب هرج و مرج روزافزون، فکر ایجاد فرماندهی واحد را تقویت کرد و وزرای دربار که شاخص تر از سایرین بودند و بدو رسیدگی به امور کاخ و اداره امور املاک شاه به دست آنها بود، صلاحیت خود را توسعه داده، به امور کشور و تیول هم رسیدگی کردند، مقام فرماندهی سپاه را هم حائز شده و اختیار صلح و جنگ به دست آنها افتاده و همه کاره شدند. علت تفویض فرماندهی سپاه به وزرا بیشتر این بود که جمع آوری و استخدام سربازان بیش از اداره کردن آنها اشکال داشت، فقط کسانی می توانستند بر طبق دلخواه سربازان را جمع آوری کرده و مسلح کنند که نسبت به تیول اختیارات زیاد داشته باشند و بتوانند صاحبان تیول را وادار به شرکت در جنگ و تهیه سرباز کنند و چون وزیران دربار نسبت به تیول اختیارات زیاد داشتند و می توانستند با وعده پاداش یا تهدید صاحبان تیول را رام کرده مجبور به شرکت در جنگ کنند فرماندهی سپاه به آنان واگذار گردید. سرانجام

یک دوک که ارشدترین مقام نظامی و کشوری پس از شاه محسوب می‌شد، وحدت فرماندهی را ایجاد کرد.

۶. دوره دوم انحطاط و تنزل سلسله اول سلاطین فرانک

دوره اول تنزل سلاطین فرانک زمانی بود که اختیارات به‌دست وزرای دربار افتاد تا جایی که امور مربوط به جنگ را هم به‌دست گرفتند. در این دوره — که بعد از شکنجه برونه‌و شروع شد — گرچه وزرای دربار قدرت بسیار پیدا کردند، با اینهمه در جنگها ظاهراً سلاطین اسماً ریاست سپاه را داشتند ولی پس از این دوره بتدریج سلاطین حتی شوکت و ابهت ظاهری هم نداشتند و این دوره دومین دوره انحطاط سلاطین فرانک است که از سال ۶۸۷ میلادی شروع شد. در این سال «دوک پین» یکی از اعیان «آوستراسیا» بر «تئودوریک» و وزیر او تاخت و آنها را شکست داد، کمی بعد «شارل مارتل» یکی دیگر از اشراف نسبت به «شیلپریک» و وزیر او همین رفتار را کرد. جنگهای فوق که منجر به غلبه گل شرقی بر گل غربی شد، سبب گردید که حکام سرزمین «آوستراسیا» نسبت به سلاطین و اشراف دیگر رجحان پیدا کنند و به همین نسبت وزرای دربار آوستراسیا هم بر سایر وزرای گل رجحان یافتند بخصوص وزرای دربار خانواده «پین» که با خانواده سلطنت وابستگی داشتند. قدرت وزرای دربار گل شرقی از یک طرف و بیمی که از پیداشدن رقیب داشتند از طرف دیگر باعث جدایی شاه و ملت شد و نگذاشتند مردم به‌سهولت به‌شاه دسترسی پیدا کنند؛ حتی زمانی که وزرای دربار از طرف ملت انتخاب می‌شدند باز هم وزرا از نزدیک‌شدن مردم به شاه بیمناک بودند زیرا می‌ترسیدند سودپرستان و توطئه‌کاران و فتنه‌انگیزان وجود شاه را آلت اجرای مقاصد شوم خود کنند و در کشور شورش و انقلاب ایجاد نمایند. در این دوره سلاطین همواره در کاخهای خود می‌زیستند و تقریباً شبیه به یک زندانی بودند، فقط سالی یک‌مرتبه آنها را به مردم نشان می‌دادند. در این دوره شاه فرامینی انشا و احکامی صادر می‌کرد، ولی فرامین و احکام از طرف وزیر دربار الغا می‌شد. همین دوره است که به عقیده تمام مورخین وزرای دربار فرانک سلاطین حقیقی و پادشاهان به‌منزله رعایای آنها بودند و عجیب اینکه در این دوره علاقه مردم آوستراسیا به خانواده پین تا اندازه‌ای بود که یک وقت یکی از کودکان

این خانواده را به وزارت دربار «داگور» انتخاب کردند و با این ترتیب نه تنها شاه را یک هیکل بی روح کردند، بلکه وزیر دربار هم آلتی شد که برای او نیز قیم دیگری تراشیدند.

۷. مشاغل و مناصب بزرگ و تیول در زمان زمامداری وزرای دربار

چون وزرای دربار به اتکای اعیان و اشراف حکومت می کردند ناچار بودند، معاضدت آنان را جلب کنند، لذا مشاغل و مناصب بزرگ مادام الحیات به اعیان واگذار می شد، این رسم بیش از پیش توسعه یافت و تیول هم به تبعیت مشاغل مادام الحیات واگذار می گردید، نه فقط مادام الحیات بود بلکه موروثی هم شد و بعد از مرگ صاحب تیول به فرزندان می رسید. شواهد بسیاری برای این نظر وجود دارد، فی المثل در پیمان اندلی [۲۳]، «گونتران» و «شیلدر» متعهد می شوند مشاغل و مناصب تیولی که از طرف پادشاهان سابق به اعیان و اشراف واگذار گردیده محترم بشمارند و مادام که زنده هستند دارا باشند و ملکه ها و دختران و زنان ییوه پادشاهان حق دارند اموالی که از خزانه دولت داشته اند، مادام الحیات حفظ کرده و به موجب وصیتنامه برای ورثه خود بگذارند، این پیمان صریحاً نشان می دهد که تیول موروثی هم بوده است. «مارکولفوس» وقایع نگار دربار سلاطین فرانک نیز که وقایع روزانه را ثبت می کرده در طی تذکرة های خود ذکر کرده که پادشاهان تیول و مناصب را مادام العمر به اشراف می دادند و دلیل مسلمی بر این امر است.

در اثر این بخششها، گاهی دست دولت تهی می ماند و عوایدی برای نگاهداری ارتش نبود. آن وقت درصدد تغییراتی در تیول برآمدند که عوایدی برای دولت و قشون پیدا شود. «شارل مارتل» تغییراتی در تیول داد و تیولهای جدیدی احداث کرد که نباید با تیول قبل از آن اشتباه کرد، او با ارتش نیرومندی که به این وسیله تهیه کرد از تجاوز مسلمین به خاک فرانسه جلوگیری کرد.

به هر حال مقصود از ذکر این وقایع این بود که وقتی سلاطین در اثر فساد حکومت و یا به لزوم جلب اعیان و اشراف ناچار شدند مناصب و مشاغل بزرگ را برای تمام عمر واگذار نمایند، تیول را هم برای تمام عمر واگذار می کردند.

۸. اراضی ملکی و خصوصی چگونه مبدل به تیول شد

«مارکولفوس» می نویسد: مردم املاک خصوصی را برای اینکه تبدیل به تیول شود به شاه واگذار می کردند و شاه عین آن اراضی و املاک را به صاحبان آن برمی گرداند و صاحب تیول هر ساله از روی محصول املاک خود چیزی به شاه می داد و در عین حال وارث خود را تعیین می کرد که بعد از مرگش عواید املاک را به شاه بپردازد، به این ترتیب ملک خصوصی تبدیل به تیول می شد، اما چرا این کار را می کردند؟ این امر تعجبی ندارد بلکه باید علت آن را در سبک و کیفیت زندگی اشراف و اعیان جستجو کرد.

در ادوار ملوک الطوائفی آنهایی که تیول داشتند دارای مزایای خاصی بودند، اگر کسی به آنها اهانت می کرد بایستی جریمه گزاف بپردازد، مثلاً اگر یکی از یاوران شاه که جزء اشراف و صاحب تیول بود به قتل می رسید قاتل بایستی ششصد سو جریمه بدهد، در حالی که خونبهای دیگران دویست سو بود و خونبهای افراد رومی یکصد سو بود، به علاوه مزایای دیگری داشتند. اگر یکی از افراد از طرف دادگاه احضار می شد و از حضور امتناع می کرد به امر شاه احضار می گردید و اگر باز هم امتناع می کرد شاه دیگر از او حمایت نمی کرد، هیچ کس او را راه نمی داد، نان و آذوقه به او نمی دادند تا از گرسنگی بمیرد و اموالش را هم ضبط می کردند. ولی اگر چنین شخصی جزء صاحبان تیول بود این رفتار با او نمی شد و قانونگذاران چنین قضاوت می کردند که شئون او اجازه نداده در دادگاه حاضر شود. اشخاص عادی که متهم به ارتکاب جرمی بودند دستشان را در آب جوش می گذاشتند اگر نمی سوخت متهم را تبرئه می کردند، ولی در مورد اشراف و صاحبان تیول چنین رفتاری نمی شد مگر در مورد قتل. کسی نمی توانست اشراف را وادار کند در دادگاه علیه صاحب تیول شهادت بدهند، با اینکه موضوع شهادت در آن عهد کمال اهمیت را داشت، افراد عادی که از خدمت سربازی امتناع می کردند فرماندار نظامی آنها را شصت سو جریمه می کرد و مادامی که این وجه را نداده بودند به بردگی و مشاغل پست گمارده می شدند، ولی اشراف و صاحبان تیول اگر از خدمت سربازی سربچی می کردند به تعداد روزهای غیبت بایستی از خوردن گوشت و شراب خودداری نمایند. برای استفاده از این مزایا عده زیادی از مردم املاک خود را

تبدیل به تیول می کردند که در سلک اشراف درآیند و از مزایای آن برخوردار شوند تا بعد از مرگ هم اموالشان به عنوان تیول به ورثه برسد.

این رسم مدت مدیدی رواج داشت، بخصوص در دوره هرج و مرج سلسله دوم سلاطین فرانسه خیلی رایج بود، زیرا همه احساس می کردند باید جزء طبقه اشراف باشند که حامیان بزرگ و نیرومندی از آنان حمایت کنند تا مال و جان آنها محفوظ بماند. در دوره سومین سلسله سلاطین فرانسه نیز این رسم دوام داشت ولی از املاک تیول مواظبت کامل نمی شد، بخصوص که وقتی تیول به وارث منتقل می گردید به جهت عدم مراقبت مورد اهمال و تبطیر واقع می شد، تا اینکه وضعیت املاک تیول رفته رفته بد شد. بالاخره «شارلمانی» قوانین و مقررات زیادی برای توجه از املاک تیول وضع کرد و دستور داد باید از تیول مثل املاک خصوصی مراقبت شود.

باید دانست صاحبان املاک به طور دلخواه تیول را بر املاک اختصاصی ترجیح نمی دادند بلکه برای تحصیل مزایا و اینکه در سایه تحصیل آن مزایا مشخص و متعین می شدند، این کار را می کردند.

۹. چگونه اموال کلیسا تبدیل به تیول شد؟

در آغاز سلطنت فرانکها در گل عواید دولتی فقط به مصرف لشکرکشی می رسید، چون پیکار و تهاجم جزو امور عادی بود و جنگها تعدد و تنوع داشت اموال غنیمتی جزو عواید خزانه می شد ولی بعدها عواید دولتی به مصارف دیگری رسید و خزانه دولت تهی شد، به طوری که «شیلپرک» نوه کلویس در یکی از نطقهای خود شاکی است که: «خزانه تهی شده و اموال را به کلیساها بخشیده اند و عزت و جلال متعلق به کشیشان است.» شکایت سلاطین باعث شد که وزرای دربار به جان روحانیان و ارباب کلیسا افتادند و درصدد تصرف اموال آنها برآمدند تا حدی که این دفعه صدای کشیشان بلند شد. «پپن» پادشاه گل شرقی برای ورود به گل غربی این موضوع را بهانه کرد و گفت کشیشان مرا برای حمایت خود و دفع شر وزرای دربار دعوت کرده اند [۴۷] و چون بهانه او این بود نمی توانست اموال کلیسا را تصاحب کند، از طرفی اطرافیان خواهان تحصیل ثروت بودند و از جنگ

غنائمی می‌خواستند. بنابراین «پپن» هم برای تسکین حرص آنان اموال اشراف و نجای گل غربی را تصاحب کرد و پس از پایان جنگ به معاضدت روحانیان و کشیشان قدرت خود را بسط داد. بعد از پپن پسرش «شارل مارتل» اسلوب قدیمی تیول را بهم زد و چون دید خزانه دولت تهی است و قسمت عمده املاک مادام‌العمر به اشراف و نجبا واگذار شده، سهم بزرگی هم در عهد پدرش به روحانیان داده شده و ثروتها اعتدال ندارد و روحانیان دائماً هدایا و اموال موقوفه را از مردم می‌گیرند، اموال کلیسا را گرفت و برای دفعه دوم تیولی ایجاد کرد که شامل اموال کلیسا هم شد.

۱۰. ثروت روحانیان

روحانیان خیلی ثروتمند بودند، اموال زیاد نصیب آنها می‌شد به طوری که در طی ادوار تاریخی فرانسه چندین مرتبه ثروت تمام کشور به دست آنان جمع شد ولی آنچه را که سلاطین و اشراف به روحانیان و کلیسا می‌بخشیدند با عناوین و وسایل مخصوصی از چنگ آنها بیرون می‌آوردند. علاقه‌مندی به مذهب باعث شد در دوره سلسله اول سلاطین کلیساهای بزرگی ساخته شود و بانیان برای حفظ کلیساهای اموال زیادی وقف می‌کردند، ولی بعداً کشورگشایان اموال کلیسا را تصاحب کرده و به اطرافیان خود می‌بخشیدند و یا برای فرزندان خویش می‌گذاشتند. در زمان هجوم «نورماندها» کشیشان زیاد مورد اذیت و آزار قرار گرفتند و اموال آنها به تاراج رفت زیرا نورماندها در عهد شارلمانی صدماتی دیده بودند. آن پادشاه بتهای آنها را درهم شکست و آنها را به دین مسیح دعوت کرد، تصور می‌کردند محرک آن آزارها و صدمات کشیشان بوده‌اند. در این عهد تقریباً تمام کلیسا از بین رفت و کشیشی باقی نماند که دعوی اموال کند.

در دوره سلسله سوم سلاطین فرانسه باز در اثر علاقه سلاطین و اشراف و مردم به مذهب ارباب کلیسا دارای ثروت شدند، منتها اشخاصی که در کمین این اموال بودند مثلاً اگر فلان پادشاه یا نجیب‌زاده اموال خود را در موقع مرگ به کلیسا می‌داد فرزندش را از چنگ روحانیان درمی‌آورد به این جهت بین اشراف و روحانیان اختلاف بسیار روی داد، گرچه گاهی کشیشان به فکر حامی می‌افتادند و از

فلان دوک یا فرماندار کمک می‌خواستند و او هم مدتی حمایت کشیشان را می‌کرد، لیکن دوامی نداشت، سرانجام خود او در پایان به فکر ضبط اموال کشیشان افتاده از دست آنها می‌گرفت. در عهد بعضی از سلاطین سلسله سوم که علاقه به نظم و امنیت داشتند روزگار کشیشان خوب بود ولی در دوره بعد باز اموال کلیسا مورد یغما قرار می‌گرفت. وقتی «کالون» سنگ اول بنای مذهب پروتستان را گذاشت تمام ظروف و آلات و ادوات سیم و زر کلیسا را سکه زدند و در موارد دیگر قباله و اسناد قدیمی املاک آنها را می‌سوزاندند و اموال کلیسا را دست به دست گرو می‌گذاشتند و دست کشیشان به جایی نمی‌رسید. بر این اساس همواره کشیشان اموال زیادی به چنگ آورده و از دست می‌دادند و مجدداً اموال بیشتری بدست می‌آوردند.

۱۱. وضع اروپا در زمان شارل مارتل

«شارل مارتل» برای ضبط اموال کلیسا با عوامل مساعد چندی مصادف شد و به این واسطه از داد و فریاد و اعتراض آنان بی‌می‌نذاشت. اول آنکه سپاهیان وی او را دوست می‌داشتند و از نتایج اقدامات شاه نیز نصیبی می‌بردند؛ دوم آنکه خود حامی مسیحیت بود و با جنگهای معروف خود جلو تجاوز مسلمین را گرفت؛ سوم آنکه پاپ احتیاج مبرمی به دوستی او داشت و با مخالفت شدید لمباردها مواجه شده بود، دوستی پادشاه مقتدر فرانک برایش لازم بود. به همین جهت «گرگوریوس سوم [۲۵]» در سال ۷۴۱ میلادی سفیر فوق العاده به دربار شارل مارتل فرستاد زیرا برای مقهور کردن لمباردها و تحکیم اساس سلطنت، محتاج به دوستی و مساعدت شارل بود. عدم رضایت روحانیان و کشیشان و ضبط اموال آنها باعث شد که در سال ۸۵۸ میلادی اسقف شهر «اورلئان» موسوم به «سن اوشریوس [۲۶]» در عالم معراج روحانی منظره‌ای را مشاهده کند. این منظره موجب حیرت سلاطین و حکام آن زمان شد و تمام کشیشان فرانک در شهر «رپس» جمع شده صورت مجلسی تهیه کردند و برای لوئی نوژرمانیک [۲۷] فرستادند زیرا لوئی به قصد تاراج و تظاول اموال کلیسا وارد فرانک شده بود. منظره معراج روحانی «سن اوشریوس» عبارت از این بود که به آسمان پرواز کرده و شارل مارتل را می‌بیند که در طبقه پایین جهنم می‌سوزد، علت این مجازات را از «حواریون» که حضور داشته‌اند می‌پرسد، می‌گویند

به علت غصب اموال کلیساست و حتی گناه تمام اشخاصی که در اموال کلیسانصبی برده اند به گردن شارل است و او باید قبل از روز جزا سزای گناهان خود را ببیند. کشیشان در ذیل صورت مجلس این منظره، توضیحات پایین را نیز علاوه کردند، پدر شارل مارتل برخلاف فرزند ناخلف خود با کلیسا به عدالت رفتار می کرد و اموال کلیسا را از غاصبین گرفته مسترد کرد و مقرر کرد هر کس اموال کلیسا را در دست دارد دوازده دینار به حساب هر خانوار به کلیسا بپردازد و همچنین «شارلمانی» با کلیسا به عدالت رفتار کرد و در اموال کلیسا دخل و تصرف نکرده و به بازماندگان خویش نیز این توصیه را کرد که با کشیشان به همین ترتیب رفتار کنند. توضیحات کشیشان درست بود. «پین» همین رویه را داشت حتی امر کرد خانه های کشیشان و صومعه ها را مرمت کنند، همچنین در مورد رفتار شارلمانی نیز صحیح بود زیرا او در سال ۸۰۳ میلادی در شهر اکس لاشاپل [۲۸] در مورد اموال کلیسا فرمانی صادر کرد که از دخل و تصرف مصون باشد و از جانشینان خود این تقاضا را کرد. لوئی شکم بزرگ هم بر طبق فرمان و وصیت شارلمانی رفتار کرد ولی بعد از او فراموش شد تا حدی که امرا و حکام در حوزه حکومت خود و بر طبق اراده شخصی اسقفها را از صومعه ها و کلیساها اخراج می کردند. کلیسا و اموال آن برای کشیشان موروثی شد و از پدر به پسر می رسید. امرا هم توجهی به نگهداری کلیسا نمی کردند و بعضی از کشیشان وسایل انجام شعائر مذهبی را از کلیسا برداشته و به جای دیگر می رفتند تا در عهد شارل طاس در ۸۶۸ میلادی فرمانی صادر شد که نماینده شاه می تواند در صوامع و کلیساها به تفتیش بپردازد، آن وقت دخالت درباریان در امر کلیسا رسمی شد. برای استرداد املاک و اموال کلیسا مقرراتی وجود داشت ولی سلاطین و امرا توجه نمی کردند. پاپ در سال ۸۶۵ کتباً کشیشان را ملامت می کرد که چرا طبق مقررات درصدد احقاق حق خود بر نمی آیند کشیشان جواب دادند که به اقدامات و اظهارات ما ترتیب اثر داده نمی شود. کشیشان به «شارل طاس» نامه نوشته و مقررات را خاطر نشان کردند و استرداد املاک کلیسا را خواستند ولی شارل ترتیب اثر نداد.

مشاجره و اختلاف کلیسائیان و حکومت دوام داشت تا وقتی که نورماندها به سرزمین فرانک هجوم آوردند و همه چیز روحانیان را از دستشان گرفتند و به

۱۲. وضع باج مخصوص برای کمک به کلیسا

باج مخصوصی که پپن مقرر داشت غاصبان تیول کلیسا بپردازند مواجهه با مشکلاتی شد و عملاً به کلیسا کمکی نکرد، آن وقت ناچار شد مقررات دیگری وضع کند. «شارلمارتل» هم اموال کلیسا را بین نجبا و سران سپاه قسمت کرد و تا زمان شارلمانی نیز این وضعیت باقی بود. شارلمانی نمی توانست این اموال را مسترد کند زیرا از طرفی به سپاه و لشکر محتاج بود و از طرفی متدین بود و مایل نبود به واسطه فراهم نبودن وسایل مالی وضعیت صوامع و کلیساها بد باشد لذا مقرر داشت آنانی که اموال کلیسا را به عنوان تیول دارند باید عوارض و یا باج مخصوصی بپردازند. نتیجه این قانون آن شد که غصب اموال کلیسا مسلم گردید و در ادوار بعد مدرک ادعای روحانیان شد. بعضی از مورخان گفته اند وضع باج کلیسا مربوط به زمان قبل از شارلمانی بوده ولی دلایل خود آنها برخلاف منظورشان می باشد زیرا چندین قرن قبل از شارلمانی اساسنامه «کلوتر» مقرر می داشت که نباید از اموال کلیسا باج و مالیات گرفت. این اساسنامه ثابت می کند نه فقط کلیسا باج نمی گرفته بلکه باج می داده که چنین قانونی برای معافیت آن وضع شده است، بعد از آن در صورت مجلس شورای مذهبی شهر ماکون [۲۹] که در ۸۵۰ میلادی منعقد شده اسم مالیات و باج را در مورد کلیسا می شنویم، این صورت مجلس نیز نشان می دهد که کلیسا قبلاً مالیات می داده و از تاریخ انعقاد شورای مذهبی ماکون دیگر نپرداخته است.

و اما اینکه کلیسا از دیگران به عنوان باج یا مالیات یا کمک خرج یا مستمری چیزی دریافت می داشته در این مورد باید دانست که روحانیان در تمام ادوار مردم را به دادن مستمری تشویق می کردند لیکن جنبه قانون و الزام نداشت، بلکه دوستانه و اخلاقی بود. وقتی پپن مقرر داشت به کلیسا باج بدهند چون قانون بی سابقه ای بود با مقاومت و نفرت شدید اشراف و نجبا مواجه شد بخصوص که خود پپن نمی داد ولی شارلمانی خود مقدم تر از همه به کلیسا باج داد و مقرر داشت تمام املاک تیول او به کلیسا باج بدهند. به این جهت عده زیادی از اشراف به تبعیت پادشاه عوارض کلیسا را پرداختند لکن توده رغبت کاملی نداشت و نمی خواست

برخلاف منافع خود به کلیسا باج بدهد آن وقت در یک سال قحطی شورای مذهبی در سال ۷۹۴ در فرانکفورت [۳۰] صورت مجلسی تدوین و امضا گردید که مفادش این بود: «علت قحطی این است که بسیاری از خوشه‌های گندم خالی بوده و ثمر نداشته‌اند و صدای شیاطین شنیده شده که گندمها را خورده‌اند و می‌گفتند چون صاحب املاک و مزارع مستمری کلیسا را نداده‌اند ما گندمها را خوردیم.» از آن پس مقرر شد عموم مردم به کلیسا باج بدهند و مالیات مخصوصی وضع شد که تمام آن را به صندوق کلیسا می‌پرداختند، وضع این مالیات نیز با مقاومت توده مواجه شد زیرا پرداخت این مالیات سربار عوارضی بود که برطبق قوانین کشوری مردم برعهده داشتند. به این جهت با کمال عدم رضایت می‌دادند، حتی بعد از مرگ شارلمانی هم این عدم رضایت وجود داشت تا در زمان لوئی شکم‌بزرگ مردم حاضر شدند یکجا مبلغی بپردازند و از دادن عوارض به‌طور مستمری معاف شوند ولی نه «لوئی» قبول کرد نه فرزندش «لوتر» و خواه و ناخواه عوارض به کلیسا پرداخت شد. از آنچه گفتیم این نتیجه به‌دست می‌آید که وضع باج و عوارض کلیسا در زمان «شارلمانی» صورت گرفت و علتش این بود که شارلمانی شخصاً مسیحی متدین بود و برای تظاهر و ریا یا سیاست به کلیسا کمک نکرد، بلکه ایمان داشت. شارلمانی پادشاه بزرگی بود که می‌خواست کشورش قرین نظم باشد و کارهای افراد مردم رونق داشته باشد، به همین جهت برای مالیات کلیسا مصارف مخصوصی معین کرد و دستور داد این عوارض را چهار قسمت کنند یک قسمت را صرف احداث کلیساهای جدید و مرمت کلیساهای سابق بنمایند؛ قسمت دوم را به مصرف کشیشان برسانند؛ قسمت سوم صرف معاش روحانیان شود و قسمت چهارم برای فقرا و مستمندان مصرف گردد. او برای اینکه اجحافات جدش شارلمارتل را جبران کند وصیت کرد که اموال منقول او را به سه قسمت متساوی تقسیم کنند، دو قسمت آن را بین بیست و یک مرکز روحانی امپراتوری پهناورش تقسیم نمایند و هریک از آن قسمت‌ها بین مرکز حوزه روحانی و اساقفه تابع آن تقسیم شود و یک ثلث دیگر از اموال را به چهار قسمت کنند، یک ربع آن را به فرزندان و نوه‌های خود تخصیص داد، سه ربع دیگر را نیز مخصوص روحانیان و خیرات و مبرات کرد. رویه او نشان می‌دهد که در عین خیرات منظورش نظم و ترتیب کشور نیز بوده است.

۱۳. انتخاب اسقفان و کشیشان

وقتی کلیساها گرفتار فقر و فاقه شدند، سلاطین به کشیشان توجه نکردند و انتخاب اعضای روحانی را به خود روحانیان واگذار کردند و از توقعات و زحمات این کار فراغت یافتند و در اثر این وضعیت حاکمیت کلیسا در حوزه خود مسلم شد و در واقع تعویضی بود که به جای املاک کلیسا به آن تفویض گردید. برطبق این رویه «لوئی شکم بزرگ» مردم روم را در انتخاب پاپ آزاد گذاشت و آزادی انتخابات را در مورد واتیکان مقر پاپ و حوزه‌های روحانی رعایت کرد.

۱۴. تیول در عهد شارل مارتل

«شارل مارتل» جد «شارلمانی» اموال کلیسا را ضبط کرد و به دیگران بخشود و قسمتی را به عنوان تیول مادام‌العمر واگذار کرد و قسمتی را برای همیشه به عنوان تیول داد که بین فرزندان صاحبان آنها تقسیم می‌شد و قسمتی را هم به عنوان ملک شخصی به دیگران واگذار کرد زیرا صاحبان آنها از طبقه مردمان آزاد بودند و به شاه خدمت می‌کردند و در جنگها شرکت می‌کردند به همین جهت این املاک را شاه به عنوان ملک شخصی به آنها می‌داد.

۱۵. دنباله موضوع

چون اموال کلیسا در عهدی مبدل به تیول و تیول در عهدی مبدل به اموال کلیسا می‌شد، صاحبان این دو نوع ملک خصوصیات یکدیگر را کسب کردند و اموال هم مقررات مربوط به هم را دارا شدند. ارباب کلیسا مثل صاحبان تیول دارای افتخارات مخصوصی شدند و چون حق قضاوت همواره با داشتن تیول توأم بود، ارباب کلیسا نیز مثل اشراف دارای حق قضاوت شدند.

۱۶. اختلاط وزارت دربار با سلطنت

در پایان سلطنت مروونژین [۳۱] وزرای دربار دارای قدرت زیاد بودند و سلاطین اسمی بیش نداشتند. در این زمان وزرای دربار از طرف مردم انتخاب می‌شدند، اما سلطنت موروثی بود و چون مردم همواره علاقه‌مند بودند که پادشاه از

خانواده سلطنتی انتخاب شود وزیر دربار اگر می‌خواستند به میل خویش پادشاهی را بر تخت بنشانند بنا به تمایل مردم از همان خانواده مروونژین انتخاب می‌کردند. توجه مردم به سلطنت و پادشاهی «پین» را به این فکر واداشت که دو عنوان را با هم مخلوط کند و به نفع خویش استفاده نماید، فکر پین عملی شد و در آغاز سلسله دوم سلاطین فرانسه شغل وزارت دربار و سلطنت با هم مخلوط شد و ملت وزیر دربار را همواره از خانواده سلطنتی که خانواده پین بود انتخاب می‌کرد. سلطنت نیز در خانواده پین موروثی شد تا وقتی که شارلمانی نواده پین به سلطنت رسید و به مناسبت عظمت و اقتدار او دومین سلسله سلاطین فرانسه به نام «کارولنژین» نامیده شد و اغلب مورخین شارلمانی را سرسلسله کارولنژین می‌دانند. چون پین اساساً از خانواده مروونژین نبود و غاصب تخت و تاج بود پدر روحانی کوانت [۳۲] مورخ معاصر می‌گوید: پاپ هرگز رضایت نداد سلطنت از خانواده مروونژین به خانواده پین منتقل شود، به دلیل اینکه این کار برخلاف عدالت بود ولی این مورخ درستکار دارای قلب صاف و پاک است و تاریخ را از دریچه احساسات خود می‌نگرد و حال آنکه نمی‌توان تاریخ را با احساسات شخصی تغییر داد. حقیقت این است که بعد از فتوحات و وزارت و خوانسالاری دوک «پین» «خانواده مروونژین» سلطنت نداشتند و وقتی پین تاج سلطنت بر سر گذاشت فقط زینت سلطنت را بر تن کرد و چیزی بر مزایای او افزوده نشد و در واقع انتقال سلطنتی نبود تا پاپ رضایت ندهد. بعضیها تاجگذاری پین را به منزله انقلاب تلقی کرده‌اند در صورتی که نتیجه انقلاب بود و بعد از آن هیچ‌گونه تغییری در شئون زندگی فرانسویها پیدا نشد.

انقلاب واقعی در آغاز سلطنت سومین سلسله سلاطین فرانسه وقتی که هوگ کاپه [۳۳] بر تخت نشست، صورت گرفت زیرا رژیم هرج و مرج اواخر سلسله دوم به رژیم سلطنتی تبدیل شد و تیول بزرگی به سلطنت ضمیمه گردید و قسمت اعظم اشراف و نجبا و صاحبان تیول طوق اطاعت شاه را بر گردن نهادند و هرج و مرج از بین رفت.

۱۷. رسم مخصوص انتخاب سلاطین کارولنژین

وقتی «پین» نزدیک مرگ بود پسران او «شارل» و کارلومان [۳۴] در

کلیسا تقدیس شدند و روغن مقدس روی پیشانی آنها مالیده شد، اشراف فرانسه عهد کردند هیچ کس را جز از خانواده پپن به سلطنت انتخاب ننمایند. قبلاً فرانکها همواره پادشاهان را از خانواده سلطنتی انتخاب می کردند ولی وقتی سلطنت به سلسله دیگری منتقل شد این رسم قدیمی و مقدس از بین رفت و از قید آن آزاد شدند. پپن در دم مرگ (سال ۶۷۸) با حضور اشراف و روحانیان در شهر سن دنیس [۳۵] مجلسی تشکیل می دهد و برحسب اختیارات پدری و تمایل بزرگان کشور خود را بین دو پسر خود تقسیم می کند. وجود این مجلس ثابت می کند که ملت حق داشته که پادشاه انتخاب کند به شرط اینکه از خانواده سلطنتی باشد. در تمام دوره سلسله دوم سلاطین فرانسه این رسم جاری بود، شارلمانی هم به موجب وصیتنامه، امپراتوری خویش را بین سه فرزندش تقسیم و توصیه کرد در صورتی که ملت با انتخاب اولاد یکی از فرزندان او به سلطنت موافقت کند عموهای او نباید مخالفت کنند. «لوئی شکم بزرگ» نیز عیناً به همین ترتیب وصیت کرد و کشور را بین فرزندان خود تقسیم کرد. «لوئی الکن» وقتی پادشاه شد در ضمن سوگند وفاداری به کشور و ملت خود گفت: «من به یاری خداوند بزرگ و تمایل ملت به سلطنت انتخاب شده ام و سوگند یاد می نمایم که همواره حامی ملت و حافظ کشور باشم.»

نه تنها سلاطین سلسله دوم بلکه کشورهایی که بعد از تجزیه امپراتوری شارلمانی به وجود آمدند این رسم را داشته و رژیم آنها در مورد انتخاب شاه به این ترتیب بود که با تمایل ملت از بین خانواده سلطنتی شاه را انتخاب می کردند، مثلاً در سال ۸۹۰ در شهر «والنسیا» یکی از ایالات کنونی اسپانیا جوانی موسوم به لوئی [۳۶] را به سلطنت سرزمین آدرس [۳۷] انتخاب کردند بدان علت که از خانواده سلطنتی بود پادشاهان عهد او نیز وی را به رسمیت شناخته به دربارش سفیر فرستادند.

۱۸. شارلمانی

شارلمانی یکی از سلاطین بزرگ دنیا بود. اصلاحات بزرگی کرد که هرگز از صفحات تاریخ محو نمی شود. این پادشاه از اجحاف اشراف و نجبا به سایرین ممانعت

کرد. شارلمانی اختیارات دولت را تعدیل کرد، زمام امور در دست خودش بود و اشراف را همیشه مشغول می کرد و به جنگ می کشاند که هوای سلطنت نکنند، پسران خود را طوری تربیت کرد که از توطئه خودداری کرده و آلت اجرای مقاصد او باشند و مقررات خوبی وضع و اجرا کرد. شارلمانی نابغه ای مال اندیش بود، قبلا عوامل فساد را از بین می برد که زیردستان او بهانه برای مفاسد خویش نداشته باشند و نتوانند سهل انگاری و عذر تراشی کنند، به طوری که شیوه سلاطین بزرگ است مقصرین را تنبیه می کرد ولی از عفوهای به موقع هم دریغ نمی کرد، نقشه های او در عین حالی که وسیع بود با نهایت سادگی اجرا می شد به این جهت کارهای بزرگ را با سهولت انجام می داد و بر مشکلات فائق می آمد. شارلمانی همیشه در کشور پهناور خود گردش می کرد و هر نقطه ای را محتاج به اصلاح می دید در آنجا توقف می کرد. اولین پادشاهی بود که تشخیص داد پایتخت پادشاه اگر متحرک باشد بهتر از آن است که در یک نقطه ثابت بماند. این پادشاه از مخاطرات نمی ترسید و در عین حال از مخاطرات بی ثمر پرهیز می کرد و با مهارت کامل از توطئه اطرافیان جلوگیری می کرد. او اخلاق ساده ای داشت و بسادگی زندگی می کرد و مایل بود با اطرافیان خویش زندگی کند. تنها ایرادی که به او گرفته اند این است که زنها را خیلی دوست می داشت ولی اگر در نظر داشته باشیم که پادشاهی با اینهمه مشاغل سنگین محتاج تفریح است و باید مغزش را تسکین دهد و برای روز بعد آماده باشد از این رویه بد می توانیم صرف نظر کنیم. شارلمانی در مخارج رعایت اعتدال را می کرد و چنان املاک خود را با دقت مواظبت و نگهداری می کرد که سرپرست هر خانواده ای باید طرز خانه داری و عقل معاش را از او یاد بگیرد. این پادشاه ثروت زیادی بهم زد ولی این جمع آوری ثروت از راه عدل و انصاف بود، زیرا در جمع آوری عواید خویش دقیق بود حتی دستور می داد علفهای هرزه باغ و تخم مرغهای او را بفروشد. از فرامین و مقررات او برمی آید که مردی منصف و عادل بوده است زیرا ثروت قبایل وحشی تاتار و هون را بین ملت قسمت کرد و کمک بزرگی به ازدیاد ثروت ملی نمود.

۱۹. دنباله موضوع فصل قبل

«شارلمانی» و جانشینان نسل دوم و سوم او که کشور پهناوری داشتند می‌ترسیدند اشراف و امرا را به حکومت ولایات دوردست بفرستند به این جهت مراکز روحانی به وجود آوردند و حکومت را در جاهای دوردست به اساقفه واگذار کردند و به آنان تیول دادند و از این کار چند فایده بردند: اولاً کشیشان در حفظ تیول دقیق‌تر و مراقب‌تر بودند؛ ثانیاً وجود عده زیادی مراکز روحانی مانع از تهاجم ملل دیگر بخصوص ساکسونها می‌شد؛ ثالثاً روحانیان ملل مغلوب را علیه سلاطین تحریک نمی‌کردند بلکه در مقابل آنان محتاج حمایت شاه بودند.

۲۰. لوئی شکم‌بزرگ

«آوگوست» امپراتور روم وقتی به مصر رفت دستور داد قبر اسکندر را بشکافند تا جسد آن جهانگشای بزرگ را ببیند. درباریان گفتند آیا مایل هستی جسد سایر سلاطین بطالسه را هم ببینی، آوگوست گفت: مقصودم دیدن جسد یک پادشاه است نه اینکه لاشه اموات را ببینم. در تاریخ دومین سلسله سلاطین فرانسه هم «پپین» و «شارلمانی» پادشاهانی بودند که جلب توجه می‌کنند، سایرین در حکم لاشه اموات هستند. یکی از آنها همین لوئی شکم‌بزرگ پسر شارلمانی است که مرد ابله و بوالهوسی بود، اگر خصائل نیکویی هم داشت عملاً کاری نکرد که آن صفات بروز کند. این پادشاه نتوانست جلب قلوب کند بلکه دشمن زیادی برای خود تراشید. قبل از اینکه به «دربار» برود عده‌ای را فرستاد تا آنهایی که فحشای خواهران او را تشویق کرده بودند، دستگیر و مجازات نمایند و مأمورین او با کمال بی‌رحمی مردم را اذیت کردند. اندکی بعد بوفارد [۳۸] پادشاه ایتالیا را که برادرزاده‌اش بود کور کرد و او از این درد مرد. موهای سر برادران خود را تراشید که آنها را از سلطنت محروم کند [۳۹] و کاملاً خلاف وصیت پدرش رفتار کرد. بعد از مرگ زوجه‌اش هیرمن‌گارد [۴۰] با ژودیت [۴۱] ازدواج کرد و یک پسر از او پیدا کرد. این پادشاه با هوسرانیهای خود باعث تشنگی و هرج و مرج خانواده سلطنتی گردید، دائماً تقسیم املاک خویش را تغییر می‌داد و فرزندان خود را مایوس می‌کرد به این جهت اشراف و نجبا به سوگند او بی‌اعتنا می‌شدند و فرزندان او برای

تحکیم مالکیت خود به روحانیان متوسل می‌گردیدند. بالاخره «آگوبار» یکی از فرزندان او حيله‌ای کرد و برای لوئی وانمود کرد که «سه روز روزه گرفته و به‌راز و نیاز مشغول بوده تا آنکه از آسمان به‌او الهام شد که باید نماینده‌ای نزد پاپ بفرستد تا امپراتوری او را اعلام کند و املاک خود را نیز بین اولاد خود قسمت کند.» این دعوی «آگوبار» ناشی از حمایت روحانیان و موهوم‌پرستی پدرش لوئی بود. بالتجبه دشمنان زیادی برای لوئی پیدا شد که یکی دو دفعه نزدیک بود او را بکشند.

۲۱. دنباله موضوع

سیاست ماهرانه شارلمانی آنقدر دوراندیشانه بود که با وجود عدم لیاقت و بوالهوسی «لوئی» باز هم خارجیان از حکومت لوئی می‌ترسیدند. سلاطین گذشته یعنی «شارل مارتل»، «پپین»، «شارلمانی» بر حسب اقتضای وقت گاهی با روحانیان علیه اشراف و زمانی با نجبا علیه روحانیان متفق می‌شدند و همواره تعادل را حفظ می‌کردند اما «لوئی» هم نجبا و هم روحانیان را از خود رنجاند، روحانیان را از جنگ و لباس رزم پوشیدن ممنوع کرد، بعضی از اشراف و نجبا را از مشاغل و مناصب خود محروم کرد و برخی طبقات پست را در سلک اشراف وارد کرد به این جهات هر دو دسته او را ترک کردند.

۲۲. دنباله موضوع

لوئی شکم‌بزرگ اموال سلطنتی را متفرق کرد و به این و آن بخشید تا جایی که دولت فقیر شد و ضعف بر او چیره گردید. نیتارد [۴۲] بهترین مورخ آن عهد با اینکه از نواده شارلمانی بود می‌گوید شخصی موسوم به آدلهار [۴۳] بقدری در لوئی نفوذ داشت که پادشاه تمام اعمال را برحسب نظریه او انجام می‌داد و اموال سلطنتی را برطبق دستور او به این و آن می‌بخشید تا جایی که فقر دولت به درجه‌ای رسید که در دوره بعد هم جبران آن ممکن نگردید و به واسطه نداشتن پول نتوانست قبایل غارتگر نورماند را سرکوب کند. این فقر در دوره «شارل طاس» هم بود و بعد از آن در دوره «لوئی الکن» هم ادامه داشت تا اینکه هینکمار [۴۴]

یکی از مصلحین آن عهد شاه را وادار کرد که مجمع ملی را تشکیل داده و برای مخارج دربار تقاضای کمک کند.

۲۳. دنباله همین موضوع

روحانیان که بر حسب تحریک فرزندان لوئی شکم بزرگ بر ضد او اقداماتی می کردند از رفتار خود پشیمان شدند، زیرا با اینکه لوئی آنها را دچار تضییقاتی کرد مع هذا به اموال کلیسا نظری نداشت و میل نداشت کلیسا به دست مردم عادی بیفتد در صورتی که فرزندان او اموال کلیسا را از دست روحانیان می گرفتند.

جنگهای داخلی زمان این پادشاه که ناشی از سوءسیاست و بوالهوسی او بود بعد از مرگش شدت کرد و فرزندان او هر یک می کوشیدند بزرگان کشور را علیه دیگران با خود همدست نمایند و برای این منظور اموال کلیسا را اغلب گرفته به اشراف می دادند و اشراف هم از موقع استفاده کرده اموال کلیسا را می بردند بطوری که اختلاف و مشاجره بین روحانیان و نجبا در سالهای ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۵۱ و ۸۵۶ و ۸۵۸ شدت داشته است و اشراف از استرداد اموال کلیسا خودداری می کردند.

از یک طرف «لوئی» کلیسا و صومعه می ساخت و به ارباب کلیسا تیولهای بزرگ می داد از طرف دیگر فرزندان او اموال کلیسا را تصاحب می کردند و باز به وسیله خیرات و مبرات اموال تازه نصیب روحانیان می شد. به هر حال در این دوره کلیسائیان وضع ثابتی نداشتند و بالاخره در پایان سلطنت «شارل طاس» روحانیان مأیوس شدند و مشاجره خاتمه یافت. گرچه روحانیان پادشاه را نکوهش می کردند ولی بی فایده بود و چون بنیان سلطنت نیز در اثر این مشاجرات ضعیف گردید سلاطین احساس کردند باید جبران کنند و روحانیان را راضی نگه دارند و با آنان متحد شوند تا به قدرت و نفوذ خود بیفزایند اما روحانیان سر باز زدند و دعوت سلاطین را نپذیرفتند و اقدامات آنها برای تضعیف سلطنت تأثیر ناگوار خود را بخشید. این سلاطین برای جلب روحانیان قوانین خود را تابع قوانین کلیسا کردند و مجازاتهای روحانی و دینی را با مجازاتهای عرفی توأم کردند و کشیشان را به نمایندگی شاه در ولایات انتخاب کردند تا کنتها و فرمانداران نظامی مزاحم آنان نشوند. نتیجه این

اقدامات آن بود که روحانیان دیگر نتوانستند به تخفیف و تحقیر شاه بپردازند ولی یک عامل بزرگ دیگر موجب شد که سلطنت به باد رود و ما در فصول آینده بیان خواهیم کرد.

۲۴. مردان آزاد شایستگی داشتن تیول را احراز کردند

در گذشته گفتیم مردان آزاد تحت فرماندهی کنتها به جنگ می رفتند و اشراف و نجبا تحت فرماندهی نجبای مافوق خود به میدان پیکار روانه می شدند، این وضعیت سبب می شد که گاهی فرمانداران نظامی و گاهی اشراف نفوذ زیادی داشته باشند. مردان آزاد که به جنگ می رفتند رفته رفته توانستند بتدریج از دوره سلطنت گونتران تا عصر شارلمانی تیولی به دست آورند. این موضوع را با مدارکی نظیر «عهدنامه آندلی» که در سال ۸۷۰ هجری بین گونتران و شیلدبر و ملکه «برونهو» منعقد شده است و «وصیتنامه شارلمانی»، و همچنین با «سند تقسیم اموال لوئی شکم بزرگ» می توان اثبات کرد. مقررات این سه سند درباره تیول نسبت به اشراف و نجبا یکسان و مشابه است ولی در مورد آزاد مردان مقررات این سه سند تفاوت می کند. در عهدنامه آندلی ذکر می شود که از تیول مردان آزاد نشده ولی در دو سند دیگر در این موضوع بحث شده است و می رساند که در خلال دوره عهدنامه آندلی تا زمان شارلمانی و لوئی رسم جدیدی به وجود آمده است.

تصور می رود که این رسم از عهد شارل مارتل و در نتیجه سیاست او به وجود آمده باشد چه او اموال کلیسا را از روحانیان می گرفت و به عنوان ملک شخصی و یا تیول به سپاهیان و سربازان خود می داد. بدین ترتیب انقلابی در رسوم فئودالی پیدا شد.

علل اصلی انحطاط سلسله دوم سلاطین فرانسه

۲۵. تحولات در املاک خصوصی

شارلمانی که املاک و امپراتوری خویش را بین فرزنداناش قسمت کرد مقرر داشت صاحبان تیول از عواید تیولی خود فقط در قلمرو پادشاه خویش برخوردار

خواهند شد ولی صاحبان املاک شخصی ولو اینکه ملک آنها در قلمرو شاه دیگر باشد باز هم می‌توانند از عواید آن بهره‌مند شوند و نیز مقرر داشت افراد آزاد می‌توانند بر طبق دلخواه خویش در هر یک از کشورهای سه‌گانه برای دریافت تیول پیشنهاد بدهند، لوئی شکم‌بزرگ هم به تقلید پدر عیناً این مقررات را در وصیتنامه خود گنجاند.

مردان آزاد که دارای تیول می‌شدند بایستی از چهار خانوار املاک خصوصی خود یک نفر سرباز به‌جنگ بفرستند، گرچه از این مقررات سوءاستفاده شد ولی شارلمانی و پپن [۴۵] (پادشاه ایتالیا) از سوءاستفاده جلوگیری کردند.

برحسب نظریه مورخین جنگ فوئتنای [۴۶] موجب تضعیف سلطنت گردید ولی در عین حال باید به عوامل دیگری هم که در این کار مداخله داشته، توجه کرد. من جمله پیمان فرزندان لوئی شکم‌بزرگ وضع سیاسی فرانسه را تغییر داد زیرا در این پیمان اجازه داده شده بود که هر مرد آزاد هر کس را می‌خواهد به‌عنوان متبوع برای خود انتخاب کند، اعم از اینکه یکی از اشراف یا پادشاه باشد. بعد از این عهدنامه هر مرد آزادی می‌توانست بر طبق میل خویش امور ملک خود را تحت قضاوت شاه یا یکی از اشراف قرار دهد و به این ترتیب ملک شخصی را به صورت تیول درآورد. نتیجه این شد که مردان آزاد رفته‌رفته تابع و متبوع یکدیگر شدند زیرا وقتی آزادی خود را تابع شاه و یا یکی از اشراف قرار می‌داد در سلک نجبا قرار می‌گرفت و سایر مردان آزاد خود را تابع او می‌کردند. تغییر دیگری که این پیمان در وضع فرانسه داد، این بود که هرگاه مردی ملک خصوصی خود را مبدل به تیول می‌کرد به موجب مقررات این پیمان تیول را از او گرفته و به فرزندانش می‌دادند.

از این پیمان مردم خیلی استفاده کردند زیرا قبل از آن اگر یک نفر زمینی و یا چیزی را از متبوع دریافت می‌داشت ولو اینکه کمترین ارزش را داشت نمی‌توانست متبوع خود را ترک کند ولی به موجب این پیمان به طوری که گفتیم حق انتخاب متبوع آزاد شد و رعایا املاک را ول کرده به جای دیگر می‌رفتند و تابع دیگری می‌شدند، شارل طاس هم این موضوع را تشویق کرد.

۲۶. تغییرات در تیول

قبل از انعقاد پیمان فرزندان لوئی تغییراتی در تیول و املاک خصوصی راه نمی یافت. رسم کلی این بود که شاه اختیار مطلق تیول را داشت و به هر کس می خواست می داد، سپس صاحبان تیول در مرحله بعد تیول خود را به افراد دیگری می دادند ولی اگر صاحبان تیول اولیه می مردند شاه تیول را به دیگری می داد و او خود کسانی برای خویش انتخاب می کرد که در درجه دوم صاحب تیول باشند. در واقع صاحبان تیول درجه دوم اطمینانی نداشتند و متزلزل بودند. و تا زمانی که شاه اختیار مطلق را داشت وضع تیول به همین منوال بود، وقتی هم اندکی از این اختیار کاسته شد و تیول مادام العمر به اشراف و اگذار گردید باز هم به همین منوال بود، زیرا وقتی صاحب تیول می مرد شاه تیول را به دیگری می داد، وقتی تیول موروثی شد وضع تغییر کرد، زیرا تیول درجه دوم و سوم هم موروثی شد و در چنین وضعیتی پادشاهان قدرت اولیه را نداشتند. در این زمان تیول درجه اول و دوم با شعائر مخصوصی و اگذار می شد و رسمیت داشت ولی و اگذاری تیول درجه سوم به طور عادی صورت می گرفت و اغلب پس گرفته می شد، لذا تیول درجه اول و دوم موروثی شده به فرزندان صاحب تیول می رسید.

دو نفر از وکلای مجلس سنای میلان دو کتاب راجع به تیول نوشته اند که مسبق به چند قرن قبل است، در این دو کتاب که اغلب مأخذ تذکره نویسان است تیول درجه سوم را نیز موروثی دانسته و دارای وضع ثابت نوشته اند. این موضوع با نوشته های من تباینی ندارد، زیرا بالاخره کلیه تیول موروثی شد. در عهد نگارش این دو کتاب وضع تیول درجه سوم این بود که اگر صاحب آن در جنگ با متبوع شرکت کرده بود و یا در ازای تیول پولی داده بود تیول در خانواده او موروثی می شد مگر اینکه پول را پس می گرفت و تیول را پس می داد ولی این رسم هم به هم خورد و تیول به طور کلی موروثی شد.

۲۷. تغییرات دیگری در تیول شارلمانی

در عهد شارلمانی به محض اعلان جنگ، اشراف و صاحبان تیول مجبور بودند دعوت شاه را بپذیرند و الا مجازاتهای سخت می دیدند و اگر فرماندار نظامی کسی را

معاف می کرد خود مجازات می شد ولی معاهده سه تن از فرزندان لوئی شکم بزرگ این رسم را تغییر داد و اشراف را مختار کرد، مگر اینکه موضوع جنگهای تدافعی در میان باشد زیرا در مورد تهاجم و حمله مجبور نبودند فرمان شاه را بپذیرند، این رسم استقلال اشراف برای رفتن به میدان جنگ قوت یافت و تا چند قرن اشراف غیر از جنگهای تدافعی الزام نداشتند به جنگ بروند.

۲۸. تغییرات در مناصب بزرگ و تیول

گویی مقرر شده بود تمام چرخها و دندانه های ماشین کشور معیوب گردد تا دومین سلسله سلاطین فرانسه از بین برود. به موجب فرمان شارل طاس در ۸۷۷ نه تنها تیول موروثی شد بلکه مشاغل فرمانداران نظامی نیز موروثی گردید و پس از مرگ کنتها شغل فرمانداری به اولادشان می رسید و حتی بعضاً خویشاوندان دور دست مناصب و تیول را به عنوان وراثت تصاحب می کردند. پس از موروثی شدن مناصب فرمانداران مانع اجرای اوامر می شدند و به تضعیف قدرت سلطنت کمک می کردند از آن پس عواید تیول فرمانداری نظامی را که منحصرأ به خزانه سلطنتی واصل می شد کنتها شخصاً ضبط کردند. در واقع تیول متعلق به کنتها شد و مرحله به مرحله قوی تر می شدند زیرا هرچه تیول آنها زیادتر می شد قدرت زیادتر به دست آورده و تابعان زیادتری پیدا می کردند تا جایی که تابعان تیولهای درجه دوم و سوم نیز قوی شدند و این دفعه خود کنتها و سایر اشراف بزرگ به صدا درآمدند. علت قضیه این بود که چون تیول برادر بزرگتر و یا پدر به برادر کوچکتر و یا فرزند واگذار می شد تابع برادر یا پدر نیز تابع آنها می شد و کنتها تسلطی نسبت به آنان و انتظار انجام وظیفه ای نداشتند در واقع این طبقه از تابعان از املاک کنتها ارتزاق می کردند بدون اینکه وظیفه ای انجام دهند. برای رفع این عیب عده ای از اشراف قانونی وضع کردند که هرگاه پدران در زمان حیات خود تیولی به فرزندان بدهند و یا تیولی بین برادران بزرگ و کوچک تقسیم شود همه تابع و مطیع و تحت قضاوت متبوع بزرگ هستند. ولی این قانون در تمام فرانسه اجرا نشد ولی تأثیر خود را بخشید و موجب پیدایش رسومی در تیول گردید.

۲۹. چگونگی تیول از دوره شارل طاس به بعد

در اثر فرمان شارل طاس تیول موروثی شد و در نتیجه سوء استفاده از یک جمله آن فرمان در عین حالی که تیول موروثی بود انتخابی هم شد. مثل وضعیت سلطنت سلاطین سلسله دوم که هم انتخابی بود هم موروثی تیول هم این وضعیت را به خود گرفت زیرا فرمان شارل طاس حاکی بود وقتی صاحب تیول یا مقام پرسی داشت و مرد، بعد از مرگش مقام با تیول به او واگذار می‌شود، مثلاً در عهد کنراد دوم [۴۷] تیول شاه با موافقت صاحب تیول به یکی از اعضای خانواده او واگذار می‌شد.

چون هر قانون سیاسی دارای تأثیرات بخصوصی است و ممکن است قوانین سیاسی دیگری به وجود آورد عین این ترتیب در آلمان و ایتالیا نیز اجرا شد ولی بعدها حق انتخاب صاحب تیول از بین رفت بطوری که رفته رفته متروک گردید.

۳. درباره موضوع فصل قبل

در کتاب تیول اشاره شده وقتی «کنراد» امپراتور آلمان به روم مسافرت کرد اطرافیان تقاضا کردند قانونی وضع کند که تیول اختصاص به فرزندان نداشته باشد و به برادران و نوه‌ها نیز برسد. از مندرجات کتاب مزبور برمی‌آید که رسم انتقال تیول به برادر متوفی بر طبق قانون کنراد طوری توسعه یافت که منسوبین برادران الی غیرالنهاییه می‌توانستند تیول را به ارث ببرند.

قانونگذاران قدیم همواره سعی داشتند توارث در تیول به طور مستقیم از حدود برادر ابویی تجاوز نکند ولی در عصر جدید این توارث غیرمستقیم تا منسوبین درجه هفتم جلو رفته و اخیراً به طرز غیرمحدودی پیش رفته که منسوب درجه پانزدهم نیز می‌تواند تیول را به میراث ببرد.

در کشور آلمان رسوم قدیم تیول زیاده‌تر از فرانسه دوام کرد و در خانواده‌ها ماند بطوری که در سال ۱۰۲۴ [وضع تیول در آلمان مثل سال ۸۷۷ فرانسه بود، در ظرف این مدت که یکصد و پنجاه سال است تیول در فرانسه دستخوش تغییرات بسیار شد تا جایی که شارل لوسپنل [۴۸] نتوانست تیول خود را از چنگ خارجیان درآورد و بقدری دربار فقیر بود که حتی اربابه سلطنتی را نمی‌توانستند به

حرکت درآوردند، ضعف نفس شارل بنیان سلسله دوم را متزلزل کرد و به هیچ وسیله از تزلزل آن جلوگیری نشد.

ثبات وضع تیول در آلمان به واسطه علل مختلفی ممکن گردیده بود، یکی از این علل به روحیات مخصوص آن ملت مربوط می شد و علت اساسی دیگر آن بود که آلمان مثل فرانسه مورد تهاجم نورماندها و مسلمین شمال افریقا قرار نگرفت و موانع طبیعی این کشور از قبیل جنگلها و باتلاقهای بزرگ و قلت ثروت مانع حمله نورماندها و مسلمین بود، فرمانروایان آلمانی هم که مقام خود را ثابت می دیدند احتیاج به هواخواهان بزرگ و بخشش نداشتند تا تیول خود را به این و آن بدهند به علاوه پادشاهان آلمان تاج خود را تقدیس نمی کردند و احتیاجی نداشتند جلب رضایت پاپ را بنمایند تا در این راه تیول خود را از دست بدهند به این جهت وضع تیول در آلمان مدت زیادی ثابت ماند.

۳۱. چگونه امپراتوری سلسله دوم سلاطین از دست خانواده شارلمانی خارج شد؟

پس از «کنراد»، هانری اول [۹۰۴] امپراتور آلمان شد، در این موقع «شارل ساده لوح» پادشاه بود و در نهایت ضعف حتی قادر نبود یک قصبه را حفظ کند و چون کوس همسری با هانری را نمی توانست بزند با او پیمانی منعقد کرد. هانری و شارل در یک کشتی وسط رودخانه رن [۱۰۰۵] این پیمان را در سال ۹۲۶ امضاء کردند و معروف به پیمان بن [۱۰۱۵] شد و به موجب آن متعهد شدند همواره در حال صلح باشند، هانری اول عنوان پادشاه فرانک شرقی را پیدا کرد و شارل پادشاه فرانک غربی شد، به این ترتیب هانری رسماً قدرت برتر را در امپراتوری شارلمانی به دست آورد و پس از آن پادشاهان سلسله دوم دیگر زمامدار این امپراتوری نبودند.

۳۲. انتقال سلطنت فرانسه به سلسله سوم سلاطین یعنی خانواده هوگ کاپه

وقتی تیول موروثی شد و تیول درجه دوم و سوم به وجود آمد حکومت سیاسی از بین رفت و سلطنت حقیقی به دست صاحبان تیول و اشراف افتاد زیرا شاه دیگر

یاوران و هواخواهان و اشراف قدیم را نداشت که دور او را بگیرند و از او حمایت کنند و قدرت و نفوذ مستقیم شاه در اثر موروثی شدن تیول طوری ضعیف شد که در مراحل پیش اصلاً وجود نداشت. اشراف و صاحبان تیول بزرگ در حوزه‌های خود پادشاه بدون تاج و تخت بودند و سلاطین سلسله دوم غیر از دو شهر لائون [۵۲] و «رمس» جایی را نداشتند و پادشاه بدون کشوری بودند. در خلال این احوال نورماندها که طوایف دریانوردی بودند با کرجیهای بزرگ خود وارد مصب رودخانه‌های فرانسه شده و جریان آب را به طرف سرچشمه‌های آن طی کردند و در حین عبور شهرها و قصبات اطراف رودخانه‌ها را ویران کردند.

یکی از صاحبان تیول بزرگ آن زمان «هوگ کاپه» در شهر اورلئان و پاریس جلو نورماندها را گرفت و مانع عبور و تهاجم آنها شد. «اورلئان» و «پاریس» کلید کشور فرانسه و تحت حکومت هوگ کاپه بودند. ابراز شجاعت و داشتن تیول زیاد موجب شد که مردم هوگ کاپه را به پادشاهی بشناسند زیرا همان طوری که از چندی به این طرف سلطنت آلمان و اتریش با خانواده‌ای بود که سرحدات شرقی کشور را حفظ می‌کردند، و از تهاجم ترکها جلوگیری می‌کردند [۵۳]، این شخص هم یگانه کسی بود که می‌توانست از آب و خاک کشور فرانسه دفاع نماید.

در عهد امپراتوری خانواده شارلمانی چون سلطنت حکم یک تیول بزرگ را داشت و تیول هم انتخابی بود، امپراتوران نیز انتخاب می‌شدند ولی بعد از اینکه تیول موروثی شد بالنتیجه در پایان این سلسله سلطنت وابسته به بزرگترین تیول کشور و با آن یکی شد.

۳۳. بعضی از نتایج دائمی شدن تیول

سابقاً وقتی پادشاه می‌مرد سلطنت به بزرگترین فرزندان او نمی‌رسید بلکه پادشاهی بین برادران تقسیم می‌گردید و املاک خصوصی شاه هم به همین ترتیب تقسیم می‌شد و چون تیول قابل انتقال نبود جزو میراث محسوب نمی‌شد. ولی وقتی تیول موروثی شد بین فرزندان صغیر و کبیر فرق گذاشتند و آنهایی که کبیر بودند، وارث درجه اول محسوب شدند و حق ارشدیت مسلم گردید و بعد از مرگ صاحب

تیول پسر ارشد او مالک تیول می شد و چون سلطنت نیز تیول بزرگی بود به بزرگترین فرزند می رسید و چون صاحب تیول می بایستی خدماتی هم بکند، بر طبق این اصل صلاحیت وارث به وجود آمد. به این جهت سالخوردگان مثلاً پدر صاحب تیول اگر زنده بود نمی توانست وارث باشد چون صلاحیت جسمانی خدمت نداشت.

یکی دیگر از نتایج دائمی شدن تیول ایجاد «حق آب و گل» برای صاحبان اولیه تیول یعنی اشراف و نجبای درجه اول بود زیرا آنان می دیدند که در اثر موروثی شدن تیول دیگر دسترسی به آن ندارند. لذا دعوی حق آب و گل کردند. به این ترتیب که هر دفعه که تیول ارثاً به کسی می رسید، ارباب اولیه حق می گرفت. در اوایل عایدات یک ساله و بعداً مبلغ کمتری می دادند و رفته رفته در اثر تنزل بهای پول این حق از بین رفت. همچنین از نتایج موروثی شدن تیول حق انتقال به خارجه بود و چون استفاده از این حق با فروش امکان داشت، موضوع فروش و اجاره تیول به میان آمد و در هر منطقه حدود و حقوق مخصوصی برای خود قائل شدند. نتیجه دیگر موروثی شدن تیول ایجاد حق وراثت تیول برای دختران بود و نجبا و اشراف آن را تشویق کردند زیرا دو دفعه حق آب و گل می گرفتند یکی از خود دختر که وارث تیول بود و یکی از شوهر او، این حق برای زنان طبیعی شد به طوری که در صورت طلاق از شوهر بدون اشکال تیول موروثی به زنان برمی گشت ولی با این وصف دختران وارث تاج و تخت نبودند و بعدها که تهاجمات نورماندها و موفقیت های مسیحیان علیه مسلمانان افریقا و توسعه دیانت مسیح تغییراتی در وضع داد، در بعضی از جاها زنها وارث تاج و تخت هم شدند.

دیگر از نتایج موروثی شدن تیول حق قیمومت اشراف و نجبا بر اطفال صغیر بود به این عنوان که چون صغیر قدرت خدمت و توانایی انجام وظایف مربوط به تیول را نداشت، برای تربیت و تعلیم سواری و تیراندازی و نیزه بازی کودک را تحت قیمومت خویش می گرفتند. همین رسم بود که در ادوار ملوک الطوائفی و شوالیه ها به **گار دنویل** [۴۰] موسوم شد. باز هم نتیجه دیگر موروثی شدن تیول اجرای تشریفات مفصل هنگام واگذاری بود، زیرا اطاعت اتباع صورت فوق العاده به خود گرفت و برای اطمینان به وفاداری آنان اشراف به مقررات و رسوم مفصل متوسل شدند که همواره خاطره واگذاری تیول در ذهن اتباع باقی بماند و وفاداری آنها را

۳۴. دنباله موضوع

تا وقتی تیول قابل انتقال بود و موروثی نشده بود، با قوانین سیاسی رابطه داشت ولی وقتی موروثی شد با قوانین مدنی نیز ارتباط پیدا کرد، و در عین حال رابطه خود را با قوانین سیاسی حفظ کرد، زیرا یک قسمت از وظایف از قبیل سپاهیگری و خدمت سربازی به قوانین سیاسی ارتباط داشت ولی چون تیول یک متاع تجارتي و قابل خرید و فروش بود مشمول قوانین مدنی گردید. قوانین ارث روم قدیم و قانون سالیک در مورد تیول تغییر کرد بدین معنی تیول به جده و جده نمی رسید زیرا پیر و فرسوده بودند و وظایف تیول که خدمت سربازی بود از عهده آنها ساخته نبود. نتیجه آخری که از موروثی شدن تیول می توانم ذکر کنم دخالت در امر ازدواج است زیرا از نظر انجام وظایف مربوط به تیول معتقد شدند که دختران و بعضاً پسران صاحب تیول بدون نظر ارباب نباید ازدواج کنند و بالتبع ازدواج صاحبان تیول مطیع قوانین فئودالی گردید. وقتی قبالة ازدواج به این صورت و با جلب نظر ارباب تنظیم می شد، مسئله وراثت آینده را هم در آن می گنجاندند تا جایی که طرز انتقال تیول به وراثت در قبالة ازدواج ثبت می شد. به همین جهت متوجه شدند که بی حق کردن پدر و مادر عملی نیست زیرا آنها هم در تنظیم قبالة ازدواج اطفال خود این موضوع را پیش بینی و از حق خود دفاع می کنند. آن وقت برای پدر و مادر صاحب تیول نیز قائل به حق شدند.

رساله تیول من در جایی پایان می رسد که سایر نویسندگان بحث در تیول را از آنجا آغاز کرده اند.

در «انه ئید» شاهکار جاویدان ویرژیل [ه] نویسنده معروف رومی هست که وقتی مسافرت نویسنده به پایان رسید و چشمش به خاک وطن خود افتاد از شدت شوق فریاد زد ایتالیای من... ایتالیای من... و از هوش رفت، جا دارد من اکنون آن کلمات را تکرار کرده و بگویم کتاب من به پایان رسید.

یادداشتهای کتاب سی و یکم

1. Peonius

2. Auxerre

3. Mummolus

۴. Brunehaut یا برونهیلدا ملکه فرانسه بود و در اثر علی که مؤلف در همین فصل ذکر می کند به دست اطرافیان خود گرفتار شد. مردم فرانسه این ملکه هشتاد ساله را چند روز بدون غذا و آب در زندانی حبس کردند، سپس مفاصل او را قطع کردند و در حالی که بدن او آویزان بود سوار شتر کرده و از جلو مردم عبور دادند و چون شتر چیز تازه ای بود (یکی از خلفای عباسی شتر را برای دربار فرانک هدیه داده بود) بیشتر جلب نظر مردم را می کرد، پس از این کار بدن این زن را از نقاطی که مفاصل قطع نشده بود به چهار اسب سرکش بستند و اسبها را از چهار جهت مخالف راندند، بعد از قطعه قطعه کردن بدن برونهو قطعات را در خرمن آتشی سوزاندند و خاکستر آن را به آب دادند. این زن در تمام مدت شکنجه چنان مقاومتی از خود نشان داد که تا کنون نظیرش دیده نشده، تمام مدت با کمال نخوت و تکبر اطرافیان را نگاه می کرد و کوچکترین صدا و حرکت و تضرع از او دیده و شنیده نشد. شکنجه «برونهو» در تاریخ جهان مشهور است و غالباً در السنه اروپایی ضرب المثل می باشد وقتی می گویند فلان شخص شکنجه برونهو را تحمل کرد یعنی سخت ترین مصائب را بدون شکایت و تضرع تحمل کرد. برای توضیح بیشتر ← Francis. مترجم

۵. Fredegond ملکه فرانک است که در جوانی رقیب برونهو بوده و یکی از تبهکارترین زنان عالم بشمار می آمد. در کتابخانه ملی پاریس تالار مخصوصی وجود دارد که تمام کتب و اسناد و مدارک مربوط به تبهکاریهای این زن مهیب ضبط شده و در دسترس مراجعه کنندگان است. ← Francis. مترجم

6. Protarius

7. Warnacharius

8. Baluzius

۹. Dagobert پادشاه فرانک فرزند کلوتر دوم که در سالهای ۶۲۹ تا ۶۳۹ بر فرانکها پادشاهی کرد. از زمان او پپن دوم پدر شارل مارتل به مقام دوکی و امیری فرانک رسید و قدرت اصلی سیاسی را به دست گرفت و پادشاهی کارولنژی را بنیاد نهاد.

10. Slave

۱۱. Austrasia نام سرزمین شرقی گل که قسمت اعظم فرانسه فعلی است.

۱۲. Cöln شهری در آلمان.

13. Clovis

14. Nentechildis

15. Aega

۱۶. مقصود از نوستریا Neustria سرزمین غربی گل می باشد. در قدیم این سرزمین را نوستریا می گفتند.

17. Floachatus

18. Fredegarius

19. Argobastes

20. Theobald

21. Theodobert

۲۲. Narses (۴۷۸ - ۵۷۳) سردار یوستینیانوس که امپراتوری استروگوتها را نابود کرد.

۲۳. Andeli عهدنامه ای که در سال ۵۸۷ بین گوتران و شیلدبر و ملکه برونهو منعقد شد.

۲۴. پادشاهان گل شرقی با روحانیان رفتار خوبی داشتند و در آنجا به روحانیان خوش می گذشت آنها نیز زهد و تقوای سلاطین را تقدیر می کردند، حتی بعضی از سلاطین شخصاً مقامات روحانی را اشغال می کردند. مترجم

۲۵. Gregory III پاپ به سالهای ۷۳۱ تا ۷۴۱.

26. St. Eucherius

۲۷. Louis Legermanique لوئی دوم (ملقب به ژرمنی) پادشاه فرانکهای شرقی در سالهای ۸۱۷ تا ۸۷۶.

28. Aix-la- Chapelle

29. Mâcon

۳۰. Frankfurt شهری در آلمان.

۳۱. Merovingian نام اولین سلسله پادشاهی فرانسه.

32. Cointe

۳۳. Hugh Capet هوگ کاپه یا اوگ کاپه مؤسس سومین سلسله پادشاهی فرانسه به نام

Capetians کاپسینها. این سلسله به سه خاندان فرعی تقسیم می شود که عبارتند از:

خاندان هوگ کاپه تا شارل چهارم لویل که از سال ۹۸۷ تا ۱۳۲۸ حکومت کرده اند؛

دوم خاندان والوا از فیلیپ چهارم تا هانری سوم که از سال ۱۳۲۸ تا ۱۵۸۹ سلطنت

کرده اند و سومین خاندان که از هانری چهارم آغاز می شود و تا لوئی فیلیپ می انجامد به

بوربونها مشهورند که از سال ۱۵۸۹ تا ۱۸۴۸ حکومت کرده اند.

35. St. Denis

36. Louis

37. Arles

38. Bernard

۳۹. در آن عهد مردم برای موه‌ای سر سلاطین اهمیت زیادی قائل بودند و اگر کسی گیسوان بلند نداشت او را به سلطنت انتخاب نمی‌کردند. مترجم

40. Hermengard

41. Judit

42. Nitard

43. Adelhard

44. Hincmar

۴۵. Pepin پپن پادشاه ایتالیا را نباید با پپن جد شارلمانی اشتباه کرد. مترجم

46. Fonte nay

۴۷. Conrad II امپراتور امپراتوری مقدس روم در سالهای ۱۰۲۷ تا ۱۰۳۹ و شاه آلمان در سالهای ۱۰۲۴ تا ۱۰۳۹.

۴۸. Charles le Simple شارل سوم ملقب به ساده‌لوح. پادشاه فرانسه در سالهای ۸۹۳ تا ۹۲۳.

۴۹. Henry I پادشاه آلمان در سالهای ۹۱۹ تا ۹۳۶.

۵۰. Rhine رودی در فرانسه.

۵۱. Bonn شهری در آلمان؛ پایتخت.

52. Laon

۵۳. مقصود سلطنت خانواده هابسبورگ است که چندین قرن سلطنت اتریش را داشته و تا سال ۱۹۱۸ در اتریش سلطنت می‌کردند، ولی پس از خاتمه جنگ بین‌المللی اول که اتریش تقسیم شد سلطنت اتریش و این خانواده از بین رفت. مترجم

۵۴. The guardianship of a nobleman's Chidren (به انگلیسی).

۵۵. Virgilius .۷ - ۱۹ ق. م، شاعر رومی، مهمترین کتاب او انه‌ئید است که اثر حماسی است، او را بزرگترین شاعر عصر آوگوست امپراتور مقتدر و احیاء کننده روم نامیده‌اند.

رساله دفاع منتسکیو

از:

کتاب روح القوانين

فصل اول: انتقادات کلی و عمومی

۱. اتهام پیروی از فلسفه اسپینوزا و فیزیکالیسم

گرچه کتاب روح القوائین یک کتاب سیاسی و حقوقی است ولی گاهی در آن صحبت مذهب و بخصوص مذهب مسیح به میان آمده اما هر جا که نامی از مذهب مسیح برده ام سعی کرده ام عظمت این مذهب را به نظر خوانندگان برسانم. با اینکه کتاب من یک کتاب مذهبی نبوده و من نمی بایستی به ذکر علل و جهات حقانیت مذهب مسیح بپردازم، با این وصف پیوسته منظورم این بود که هر جا به مناسبتی از مذهب مسیح اسم برده شده، به خوانندگان بفهمانم که این مذهب قابل دوست داشتن است ولی منقدین مرا سرزنش کرده و گفته اند منتسکیو پیرو فلسفه اسپینوزا [۱] و مثل او معتقد به وحدت وجود است و سپس گفته اند مشرک است. کسانی که این نسبتها را به من داده اند غافلند که خودشان ضد و نقیض گفته اند زیرا کسی که معتقد به وحدت وجود باشد و بگوید خالق و مخلوق یکی است چنین شخصی مشرک نبوده و به وجود خدایان متعدد معتقد نیست، منقدین به این نکته توجه نکرده و مرا گاهی وحدت وجودی و گاهی مشرک و گاهی طبیعی خوانده اند. اختلافی که بین این دو عقیده موجود است نشان می دهد که من طرفدار هیچ کدام از این دو عقیده نیستم، زیرا من در فصل اول کتاب خود بین خالق و مخلوق و دنیای مادی و عقول عالیه تفاوت قائل شده ام.

چگونه ممکن است من طرفدار وحدت وجود باشم و مثل طبیعیون بگویم

برخورد و تصادف و یا یک قضا و قدر بی شعور و بدون اراده جهان را به وجود آورده و حال آنکه در فصل اول کتاب خود گفته‌ام: «آنهايي که گفته‌اند تقدير علت پيدائش تمام آثاري است که ما در جهان مي بينيم و علتی که به معنای سرنوشت تعبیر می‌شود موجودات را به وجود آورده است حرفی بی معنی زده‌اند زیرا چه حرفی بی معنی تر از این که تقدير يا سرنوشت بدون شعور موجودات با هوش به وجود بياورند!»

چگونه ممکن است من طرفدار فلسفه «اسپینوزا» باشم و بگویم خالق و مخلوق یکی است و حال آنکه در فصل اول کتاب خود گفته‌ام: «خداوند چون آفریدگار و نگهبان عالم با عالم مربوط است و قوانینی که برطبق آنها این عالم را آفریده همانهایی هستند که موجبات حفظ این عالم را فراهم می‌کنند و پروردگار مطابق همان قوانین با عالم رفتار کرده و آنها را بخوبی می‌شناسد.»

چگونه ممکن است من طرفدار فلسفه اسپینوزا باشم و حال آنکه در فصل اول کتاب روح القوانين گفته‌ام: «دنیای مادی مرکب از حرکت ماده و عاری از شعور همیشه برقرار بوده الخ.» همچنین گفته‌ام: «روابط مبتنی بر عدالت پیش از وضع قوانین وضعی و عرفی که آنها را برقرار کرده وجود داشته است.» و باز در فصل دوم کتاب اول گفته‌ام: «قانون که در ذهن ما فکر یک خالق را نقش می‌کند و ما را به سوی او می‌کشاند از حیث اهمیت اولین قوانین طبیعی است.»

چگونه ممکن است من طرفدار فلسفه اسپینوزا باشم و حال آنکه در فصل دوم کتاب بیست و چهارم روح القوانين با نظریه «بل» مخالفت کرده و عقیده او را مبنی بر اینکه لامذهبی بهتر از بت پرستی است رد کرده و گفته‌ام نظریه بل یکی از وسایل دفاع از لامذهبها می‌باشد.

حق این بود که منقدین پس از مطالعه این فصول و دقت در جملات آن درصدد ایراد برمی‌آمدند و مرا مشرک و یا طرفدار اسپینوزا می‌خواندند در چنین صورتی قطعاً نمی‌توانستند چنین نسبتهایی به من بدهند و یا بعد از انتساب این اتهامات لااقل دلایل موجه و قابل قبول ذکر می‌کردند و دلایل سست و قابل تردید اظهار نمی‌کردند زیرا هر قدر اتهام بزرگ باشد به همان نسبت باید دلایل اثبات آن محکم و موجه باشد. اینکه به شرح انتقادات منقدین و جوابهای خود می‌پردازم.

۲. انتقاد اول: ضرورت قوانین و قوانین ممکن

منقد می‌گوید: «منتسکیو از همان صفحه اول کتاب عقیده فاسد خود را اظهار و می‌گوید قوانین به معنای بسیط عبارت از ارتباط و وابستگی لازم هستند که از طبیعت و ماهیت اشیاء حاصل شده‌اند. در صورتی که این تعریف برای قانون مناسب نیست و مؤلف معنی عادی و معمولی قانون را وصف نمی‌نماید بلکه منظورش دفاع از نظریه اسپینوزا و برطبق فلسفه او و شاگردش «پوپ» اظهار عقیده کرده است زیرا به عقیده پوپ بین موجودات مختلف جهان چنان ارتباط لازم و ثابتی وجود دارد که کوچکترین تغییر در آن روابط سبب خواهد شد که ارتباط تمام موجودات تا مبدأ آن بهم خورد و دنیا منهدم گردد. به همین جهت است که پوپ می‌گوید جهان جز به صورتی که مشاهده می‌کنم نمی‌توانست طور دیگر بوجود آید و هر چه هست همان است که باید باشد. منتسکیو برای اثبات فلسفه اسپینوزا و پیروان او الفاظ و عبارات جدیدی پیدا کرده و با آن الفاظ و تعبیرات اضافه می‌کند که تمام موجودات دارای قوانین مخصوص به خود هستند.»

منقد شنیده که اسپینوزا می‌گفت اصولی بدون شعور و ضروری بر جهان حکومت می‌کند و چون کلمه ضرورت را در بیانات اسپینوزا دیده در هر فلسفه و نظریه چشمش به این لغت بیفتد تصور می‌کند که آن فلسفه و نظریه متأثر از نظریه اسپینوزاست و چون من گفته‌ام قوانین عبارت از روابط ضروری هستند، منقد مرا طرفدار و پیرو اسپینوزا می‌داند. به دلیل این که من کلمه لازم و ضروری را استعمال کرده‌ام ولی توجه به فصل اول کتاب من نکرده زیرا فصل اول روح القوانين به کلی مخالف نظریه اسپینوزا بیان شده و عقیده اسپینوزا را طرد کرده مخصوصاً در آن فصل من خواسته‌ام با نظریه اسپینوزا و بعضی از مریدان و پیروان او منجمله «هابز» مخالفت نمایم و آن را رد کنم زیرا هابز یک نفر جبری کامل‌العیار بوده و معتقد است تمام صفات نیک و بد انسان مطیع قوانینی است که اختیارش از دست بشر خارج می‌باشد و تمام افراد بشر به حال جنگ به دنیا آمده و می‌آیند و با این عقیده به کلی اساس مذهب و اخلاق را واژگون ساخته است.

ولی من در آغاز روح القوانين برخلاف این نظریه ثابت کرده‌ام که افراد بشر به حال جنگ به دنیا نمی‌آیند و قبل از اینکه بشر قوانینی برای اجرای عدالت وضع

نماید قوانینی برای اجرای عدالت و نصفت بذاته وجود داشته و حتی موجودات عالم قبل از پیدایش خود قوانین ممکن الوجودی داشته‌اند و حتی خداوند هم دارای قوانینی می‌باشد که خود به وجود آورده است. این نظریه درست مخالف عقیده هاین است و مخصوصاً خواسته‌ام نشان بدهم نظریه هاین خطاست و انسانها به حال جنگ به دنیا نمی‌آیند و آنچه موجب جنگ گردیده ایجاد جامعه است و قبل از پیدایش جامعه جنگی وجود نداشته، معلوم می‌شود منقدین در گفته‌های من دقت نکرده‌اند و با اینکه من سعی داشته‌ام اسپینوزا و پیروان او را رد کنم آنها مرا طرفدار این فلسفه می‌دانند. چه خوب است انسان قبل از اینکه شمشیر خود را از نیام بکشد، چشم بگشاید و ببیند به چه کسی و برای چه می‌خواهد حمله بکند و آیا طرف حمله او دوست است یا دشمن.

۳. انتقاد دوم: قوانین مبدأ فنا و بقای موجودات

منقد می‌گوید: «منتسکیو در کتاب خود یک جمله از کتاب پلوتارک را ذکر کرده و این جمله مشعر بر این است که «قانون مبدأ فنا و بقای تمام موجودات است» و حال آنکه این جمله کفر است.»

صحیح است من در کتاب خود در پاورقی گفته پلوتارک را آورده بودم ولی باید دانست پلوتارک گفته «قانون مبدأ فنا و بقای تمام موجودات است» نه منتسکیو.

۴. انتقاد سوم: قوانین غیر قابل تغییر

منقد می‌گوید: «منتسکیو در کتاب خود گفته است که ایجاد جهان که ناشی از یک اراده مطلق و غیر قابل تزلزل است عیناً نظیر تقدیر بی‌شعور خداشناسان دارای قوانین غیر قابل تغییر می‌باشد و با این ترتیب منتسکیو تقدیر بدون شعور مشرکین را پذیرفته است.»

من در کتاب خود قبل از ذکر جمله فوق که مورد بحث منقد است به کلی تقدیر بدون شعور مشرکین را رد کرده‌ام و گفته‌ام آنها بی‌گویی که می‌گویند یک برخورد و تصادف بدون شعور بر موجودات با شعور حکومت می‌کند حرفی بی‌معنی زده‌اند الی آخر... خوب بود منقد موضوع این فصل را می‌خواند و پس از دقت و فهم مطالب درصدد انتقاد برمی‌آمد و به علاوه چیزی را که من نگفته‌ام به من نسبت

نمی‌داد. من نه تنها چنین چیزی نگفته و تقدیر بی‌شعور را نپذیرفته‌ام بلکه در این فصل راجع به علل پیدایش جهان صحبتی نکرده‌ام بلکه در خصوص آثار و نتایج آن علل صحبت کرده و آنها را با هم تطبیق کرده‌ام تمام این فصل مربوط به قواعد و مقررات حرکت است و من گفته‌ام این قواعد و مقررات که از طرف خداوند به وجود آمده غیر قابل تغییر می‌باشند، باید دانست تنها من این موضوع را نگفته‌ام بلکه تمام علمای فیزیک تصدیق می‌کنند که قوانین و مقررات حرکت تغییر نمی‌نماید زیرا خداوند چنین خواسته که غیر قابل تغییر باشند و من غیر از این موضوع در این فصل چیزی نگفته‌ام.

من وقتی می‌گویم ایجاد جهان مثل تقدیر بدون شعور مشرکین متضمن قوانین غیر قابل تغییر است خواسته‌ام مثالی زده باشم، این مثال دلیل این نیست که من تقدیر بدون شعور مشرکین را که قبلاً خود رد کرده‌ام قبول نمایم! به نظر می‌رسد منقد خواسته است مغلطه کند و شاید دارای حسن نیت نبوده است. زیرا در حقیقت من در آنجا خواسته‌ام بگویم ایجاد جهان که ناشی از یک اراده مطلق و غیر قابل تزلزل است ممکن بود دارای قوانین قابل تغییر باشد زیرا خالق مختار بود و می‌توانست قوانین قابل تغییر به وجود آورد ولی این قوانین را غیر قابل تغییر کرد و ما می‌بینیم که جهان از قوانینی اطاعت می‌نماید که مثل تقدیر بدون شعور مشرکین غیر قابل تغییر است. از آنچه بیان شد واضح گردید که من طرفدار فلسفه اسپینوزا نبوده و جبری‌مذهب نیستم.

۵. انتقاد چهارم: در باره دیانت مسیحی و سایر ادیان و مذاهب

حال ببینیم آن‌طوری که منقدین گفته‌اند من در کتاب روح‌القوانین خواسته‌ام مذهب مسیح را تحقیر کنم، و یا آن را مذهب حقه ندانسته‌ام و یا این مذهب را قبول ندارم!

من جملات و مضامین صریحی در کتاب روح‌القوانین نوشته‌ام که ثابت می‌کند نویسندگان نه فقط مسیحی بوده، بلکه مذهب خود را دوست می‌داشته است، اینک یک‌یک به ذکر آنها می‌پردازم. در پایان فصل اول کتاب اول گفته‌ام «انسان به واسطه فکر محدود خود در معرض جهل و اشتباه است و هر لحظه ممکن است

خالق خود را فراموش کند خداوند به وسیله قوانین مذهبی او را راهنمایی می کند. در فصول متعدد کتاب بیست و چهارم موارد متعددی بیان کرده ام. در فصل اول گفته ام: «غرض من از مطالعه در مذاهب مختلف جهان آن است که بدانم در زندگی مدنی چه فوایدی از آنها نصیب بشر می شود و از این نظر من تمام مذاهب را اعم از اینکه از آسمان نازل شده و یا در زمین به وجود آمده باشد مورد بررسی قرار خواهم داد.»

اشخاص منصف در اینجا تصدیق می کنند که من نخواستهم مصالح مذهبی را تحت الشعاع مصالح سیاسی قرار دهم، بلکه خواسته ام این مصالح را با یکدیگر متحد نمایم و برای این منظور اول باید آنها را شناخت زیرا مذهب مسیح که مردم را دعوت به اتحاد و محبت کرده، بدون شک خواسته است هر یک از ملل جهان دارای بهترین قوانین سیاسی و مدنی باشند و این قوانین بعد از مذهب بهترین مزیتی است که افراد بشر بهم می دهند و یا از یکدیگر دریافت می کنند.

در فصل دوم گفته ام: «پادشاهی که مذهب را دوست دارد و از روی حقیقت به معتقدات مذهب عمل کند مثل شیری است که به طیب خاطر با انسان الفت پیدا کند و رام شود و پادشاهی که از روی ترس مذهب را بپذیرد همچون شیری است که در قفس محبوس باشد زیرا الزاماً ناچار به اطاعت است و دائماً در صدد است میله های آهنین قفس را بجود شاید خود را از این قید آزاد کند ولی پادشاهی که اصلاً مذهب ندارد چون درنده ای است که آزادانه در شهر و صحرا گردش می کند و آزادی خود را در کشتن و دریدن مردم می داند.»

در فصل سوم گفته ام: «سلاطین مسلمان سفاک هستند و دائماً آدمکشی می نمایند یا خود به قتل می رسند ولی مذهب مسیح سلاطین را ملایمتر و محبوبتر می نماید [۲] و درسایه مقررات این مذهب پادشاه به رعایای خود اعتماد دارد و رعایا هم به پادشاه اعتماد دارند، مذهب مسیح که ظاهراً برای تأمین سعادت دنیای بعد از مرگ ظهور کرده در این جهان نیز سعادت ما را تأمین می کند.»

در فصل چهارم گفته ام: «بین مذهب اسلام و مسیح با توجه به اصول اخلاقی آنها به عقیده من باید مذهب مسیح را پذیرفت و اسلام را رد کرد.»

در فصل ششم درباره عقیده غلط آقای بل گفته ام: «بل تمام مذاهب را

مورد نکوهش قرار می‌دهد و مذهب مسیح را با تردید تلقی می‌کند و می‌گوید پیروان مسیح نمی‌توانند دولتی تشکیل دهند که بقایای داشته باشد در صورتی که نظریه بل غلط است و پیروان مذهب مسیح برعکس تصوراتشان وظایف ملی و کشوری خود را بهتر می‌دانند و دقت زیادتری برای انجام آن وظایف مبذول می‌دارند و چون از چگونگی دفاع طبیعی مطلع هستند حقوق دفاع طبیعی را مراعات می‌کنند و به هر نسبت که مذهب خود را دوست بدارند به همان نسبت میهن خود را زیادتر دوست خواهند داشت و اگر اصول مسیحیت در روح پیروان آن محکمتر شود، تأثیر آن به مراتب زیادتر از قوت تقوای سیاسی در جمهوری و اثر افتخار و شرافت در مشروطه و بیم و وحشت در حکومت‌های استبدادی خواهد بود» و همچنین گفته‌ام: «خیلی بعید است که این مرد بزرگ نتوانسته باشد مقررات مربوط به استقرار مسیحیت را از خود مسیحیت تفکیک کند تا جایی که می‌توان گفت او از روح مسیحیت بی‌اطلاع بوده است، زیرا وقتی مقننین به جای وضع قوانین صرفاً به پند و اندرز اکتفا می‌نمایند دلیل بر آن است که می‌بینند اگر پند و اندرز خود را به صورت قوانین در بیاورند برخلاف روح قوانین رفتار شده است.»

در فصل دهم گفته‌ام: «اگر من یک نفر مسیحی نبودم در آن صورت ازین- رفتن فلسفه زنون و پیروان این مسلک را یکی از بزرگترین بدبختیهای بشر می‌دانستم، انسان اگر از حقایق مذاهب آسمانی صرف‌نظر نماید چیزی بزرگتر از عقاید و آراء زنون و طرفدارانش نخواهد یافت.»

در فصل سیزدهم گفته‌ام: «در مذاهب مشرکین که احساسات قلب بی‌معنی است ممکن است گناهان غیر قابل عفو وجود داشته باشد ولی در مذهبی که توجه خاصی به تمام عواطف و احساسات شده و در توبه و استغفار را باز کرده و به جای اینکه زنجیرهای بزرگ و محکم به دست و پای مؤمنین ببندد تارهای نازکی بسته است در چنین مذهبی گناهان غیر قابل عفو وجود ندارد ولی ممکن است گناهایی که در مدت عمر افراد مرتکب شوند غیر قابل بخشایش باشند، لذا مسیحیت مقرر داشته مؤمنین نباید دائماً با ارتکاب گناهان جدید توبه و استغفار نمایند و هنوز قرض سابق را نپرداخته قروض جدیدی بخواهند، زیرا در آن صورت روزی خواهد رسید که کاسه لبریز می‌شود و بخشایش پروردگار شامل آنها نخواهد شد.»

در پایان فصل نوزدهم پس از آنکه تأثیر ناگوار مذاهب مشرکه را دربارهٔ سرنوشت روح بشر در دنیای بعد از مرگ مثال زده‌ام اضافه کرده‌ام «مذهب نباید فقط به ایجاد یک عقیده اکتفا نماید بلکه لازم است که آن عقیده را راهنمایی و اداره کند و این کاری است که مذهب مسیح به خوبی انجام داده، زیرا معتقداتی برای ما آورده که ما را نسبت به سرنوشت روح مطمئن می‌کند و بدون اینکه اطلاع کامل داشته باشیم و یا بتوانیم احساس کنیم می‌دانیم تا روز معاد و تجدید کالبد عوالم روحانی را سیر خواهیم کرد.»

در پایان فصل بیست و هشتم گفته‌ام: «بهتر آن است که مذهب هم دارای مقررات و قوانین خصوصی باشد و هم کلی مثلاً وقتی حکم می‌کند مؤمنین باید جهاد با نفس کنند جزئیات آن را تعیین ننماید که در همهٔ مناطق قابل اجرا باشد. مذهب مسیح از این حیث دارای مقررات خوبی است. مثلاً امساک در این مذهب واجب است ولی طرز امساک به طور دقیق تعیین نشده و می‌توان برطبق کیفیات آن را تغییر داد.»

در فصل بیست و پنجم گفته‌ام: «مذهبی که از یک نقطه دور افتاده می‌آید و از حیث آب و هوا و رسوم و آداب با اوضاع محلی سایر جاها متفاوت است نباید انتظار داشت بزودی قرین موفقیت شود.»

در فصل بیست و چهارم گفته‌ام: «با وجود عظمت کشور حبشه و گرمی هوای افریقا مذهب مسیح از توسعهٔ استبداد در این سرزمین جلوگیری کرده و رسوم و آداب و قوانین اروپا را در حبشه قابل اجرا کرده است ولی در سرزمین سنار که اهالی آن مسیحی نیستند ظلم و استبداد حکمفرماست و بعد از مرگ پادشاه مردم فرزندان او را حبس کردند و برای اینکه غاصب تاج و تخت مدعی نداشته باشد تمام آنها را به قتل رساندند.» و باز در همین فصل گفته‌ام: «اگر ما قتل عام دائمی سلاطین و زمامداران یونان و روم را در نظر بیاوریم که چگونه شهرها و ملل مختلف به دست آنها و یا به دست جهانگشایان دیگری از قبیل تیمور و چنگیز معدوم گردید، آن وقت اذعان خواهیم کرد که مذهب مسیح در حقوق سیاسی و حقوق بین‌المللی و جنگ تعدیلات نیکویی کرده و بایستی از آن سپاسگزار بود.»

در فصل هشتم گفته‌ام: «در کشورهای که سعادت دریافت مذهب آسمانی

را ندارند بهتر آن است که مذهب آن کشور با اصول اخلاق مطابقت نماید زیرا مذهب ولو اینکه حقه نباشد و مذهب باطل باشد با اینهمه بهترین ضامن امانت و درستکاری مردم است.» اینها عبارات و جملات صریح و روشنی بود که من در کتاب بیست و چهارم و بحث ارتباط قوانین با مذهب و تعلیمات آن نوشته‌ام. خواننده سهولت درک می‌کند که نویسنده این بیانات و اظهارکننده این عقاید نه تنها مسیحی است بلکه دارای معتقدات محکم است و مذهب خود را تکریم می‌نماید و دوست دارد. حال باید فهمید که مخالفین و متقدین با چه دلایلی در مقابل اینهمه آراء و عقاید به من حمله می‌کنند و مرا متهم به لامذهبی می‌نمایند یا دعوی می‌کنند که من مسیحی نیستم؟

دلایلی که مخالفین و متقدین اقامه کرده‌اند بطوری که بیان گردید خیلی سست و غالباً مغلطه و نصف آن اساساً به‌جای دلیل و برهان فحش و ناسزاست و نصف دیگر در لفافه صحبت‌های خارج از موضوع و نطق‌های طولانی گنجانده شده و خواسته‌اند ضعف و سستی دلایل را به این وسیله از نظرها بپوشانند. ولی من ناگزیرم بگویم اتهاماتی که به من نسبت داده‌اند خیلی بزرگ است و باید آن اتهامات را با دلایل بزرگ و متقن ثابت کنند زیرا هر قدر اتهام بزرگ باشد به همان نسبت باید دلایل بزرگ ابراز شود.

متقدین می‌گویند: منتسکیو پیروان زنان را ستوده و حال آنکه پیروان زنان طبیعی مذهب بودند و عقیده داشتند جهان ناشی از یک تقدیر بدون شعور و یک ارتباط ضروری بین موجودات است و از این رو جبری مذهب بوده‌اند بنابراین منتسکیو که این رویه را ستوده طبیعی مذهب است. بر فرض اینکه این طرز استدلال غلط منقد درباره فلسفه زنان و پیروان او صحیح باشد اما لازم است نظریه من درباره آنها با دقت بیشتری مورد مطالعه قرارگیرد، در این مطالعه توجه کنند که آیا من از عقاید و نظریات آنها درباره امور طبیعی یا ماوراء الطبیعه تمجید کرده‌ام. البته که چنین نیست من فقط اخلاق این طایفه را ستوده‌ام و گفته‌ام مردم از این اخلاق فواید نیکو برده‌اند و غیر از این چیزی نگفته‌ام زیرا اگر طرفداران زنان معتقد به تأثیر تقدیر بی‌شعور در کار جهان باشند من در همان آغاز شروع کتابم این نظریه را رد کرده‌ام، پس این مغالطه و طرز استدلال درباره پیروان زنان و یا انتساب طبیعی مذهب

بودن به‌من بدون دقت بعمل آمده.

منقد در جای دیگر می‌گوید: «منتسکیو بل را ستوده و او را مرد بزرگ خطاب کرده است.» آری من بل را مرد بزرگ خطاب کرده‌ام ولی نظریات او را سرزنش کرده و مورد انتقاد قرار داده‌ام و این انتقاد دلیل آن است که آنها را قبول ندارم و اگر او را مرد بزرگی خوانده‌ام به‌جهت اظهار نظریاتش نیست زیرا همه کس می‌داند بل دارای هوش و ذکاوت فوق‌العاده است ولی از هوش و ذکاوت خود سوءاستفاده کرده اما نمی‌توان منکر هوش و ذکاوت او شد، جای تأسف است که این مرد باهوش از جاده حقیقت دور شده و گمراه گردیده است. من بل را مرد بزرگی می‌دانم زیرا با اینکه فطرتاً من ماجراجویان را دوست نمی‌دارم و از کسانی که قوانین و مقررات کشور خود را واژگون می‌کنند بدم می‌آید، مع‌هذا نمی‌توانم بگویم سزار یا کرامول اشخاص کوچکی بوده‌اند، از جهانگشایان و فاتحین که باعث خونریزی و ویرانی شده و می‌شوند بدم می‌آید با این وصف نمی‌توانم بگویم چنگیز و اسکندر جزء مردم عادی بوده و مزیتی بر دیگران نداشته‌اند. ممکن بود من به‌جای اینکه بل را بزرگ بنامم او را تحقیر کنم و یا مرد نابکار و حقیری بشمارم کسی هم به‌من اعتراضی نمی‌کرد ولی تمام مندرجات و فصول روح‌القوانین نشان می‌دهد که من از ناسزا گفتن بیزارم و ممکن است خصائل طبیعی و یا تربیت خانوادگی من مانع از این باشد که به‌دیگران ناسزا بگویم به‌علاوه آزمایش کرده‌ام تظاهرات عصبانی و غضبناک فقط در اشخاص عصبانی و غضبناک تأثیر می‌نماید نه اشخاص عادی در صورتی که بیشتر خوانندگان در زمره اشخاص عادی هستند و آرامش فکری و روحی دارند و اصولاً تا کسی دارای آرامش فکری و روحی نباشد کتابی را برای مطالعه بدست نمی‌گیرد و شخص آرام با متانت و بدون هواداری از این و آن درباره مندرجات کتاب قضاوت خواهد کرد. باید به‌آقای منقد بگویم فرضاً که من در کتاب خود هزار ناسزا به بل می‌گفتم دلیل این نبود که نظریه او صحیح است یا خطا و آیا بدرستی قضاوت کرده یا نه ولی نتیجه‌ای که از آن ناسزا عاید نویسنده می‌شد این بود که مردم می‌گفتند نویسنده در ناسزا گفتن مهارت دارد.

منقد می‌گوید: منتسکیو در آغاز کتاب و فصل اول آن در خصوص گناه آدم [۳] چیزی نگفته است. چندین دفعه در موارد متعدد گفته‌ام کتاب من مربوط

به مسائل مذهبی نیست و چون نخواستهم بحث دینی بکنم، لزومی نداشته که در باب گناه آدم چیزی بنویسم فرضاً که این را می‌نوشتم منقد و سایرین می‌گفتند چرا راجع به سایر مسائل مذهبی و دینی چیزی ننوشتهم. من از تمام مردم حساس سؤال می‌کنم، آیا روح‌القوانین یک کتاب مذهبی است یا یک کتاب حقوقی و سیاسی؟ منقد می‌گوید: [آقای دوما] [۴] مصنف عصر حاضر کتاب خود را طور دیگری آغاز کرده و در فصل اول کتاب خویش از چگونگی خلقت و به‌وجود آمدن او ز خاک صحبت کرده است اما منتسکیو... من تصدیق می‌کنم آقای دوما کتاب خود را طور دیگر آغاز کرده و نخست از چگونگی پیدایش انسان بحث کرده اما آیا طرز تنظیم افکار و تدوین آن منوط به موضوع و سلیقه نیست؟

منقد می‌گوید: منتسکیو در کتاب خود از اصول و نظریات مندرجه در اشعار پوپ که یکی از شاگردان اسپینوزاست تبعیت کرده است. در حالی که در کتاب من حتی یک کلمه وجود ندارد که مربوط به اصول و نظریات مطرح در اشعار پوپ باشد و من هیچ یک از این اشعار را در کتاب خود نیاورده‌ام.

منقد می‌گوید: گرچه منتسکیو در کتاب خود نوشته قانونی که ما را به طرف خالق هدایت می‌نماید و به‌سوی او می‌کشاند از حیث اهمیت بزرگترین قوانین ماست ولی معتقد نیست که اولین قانون ما باشد بلکه نخستین قانون را در طبیعت صلح می‌داند در صورتی که چنین نیست و نخستین قانون ما در طبیعت صلح نبوده بلکه انسانها در بدو خلقت از یکدیگر می‌ترسیده‌اند و حتی کودکان هم می‌دانند که اولین قانون ما دوست داشتن خداوند و قانون دوم دوست داشتن همنوع است. در این موضوع من و منقد با یکدیگر اختلاف نظر نداریم، اختلافات ما فقط بر سر ناسزاگویی است زیرا جملاتی که من در کتاب خود در این موضوع نوشته‌ام از این قرار است: «قانونی که ما را به طرف حقایق هدایت می‌نماید و به‌سوی او می‌کشاند از لحاظ اهمیتی که دارد اولین قانون طبیعی ماست ولی از لحاظ ترتیب در درجه اول نیست انسان قبل از اینکه از دانش بهره‌مند شود، چون ضمیرش صاف است استعداد فراگرفتن همه‌گونه دانش و اطلاعات را دارا می‌باشد و در چنین صورتی واضح است که نخستین افکار بشر افکار حکیمانه‌ای نخواهد بود و بیشتر در حفظ وجود خود می‌باشد تا در خیال دانستن منشأ وجود خود، آن وقت چنین بشری در

ابتدا فقط ضعف خود را احساس می‌کند و بس و بی‌اندازه ترسو می‌باشد اگر احتیاج به آزمایش و مثل باشد در جنگلها مردان وحشی پیدا شده‌اند که از دیدن هر چیزی بر خود لرزیده و از مشاهده هر چیز فرار می‌کنند.» پس واضح است که من قانون پرستش و شناسایی خداوند را از حیث اهمیت بزرگترین قوانین طبیعی دانسته‌ام ولی در عین حال نباید بر من ایراد گرفت چرا مثل فلاسفه و علمای فیزیک و حیوان‌شناسی انسان را از جهات مختلف تحت مطالعه قرار نداده‌ام و بر طبق فکر خود دربارهٔ افکار و تخیلات انسان قبل از پیدایش جامعه و هنگامی که به‌طور انفراد می‌زیسته نظراتی ابراز کرده‌ام. من فرض کرده‌ام که مثلاً انسان دفعتاً از آسمان به زمین افتاده و در این حال مجاز بوده‌ام در خصوص احساسات و تفکرات این انسان منفرد مطالعاتی بنمایم، تا بدانم این احساسات از لحاظ ترتیب و نمره‌بندی چگونه در روح او منعکس شده‌اند، زیرا بدون شک انسان قبل از تعقل و تفکر یعنی قبل از اینکه نیروی تفکر و تعقل داشته باشد غیر از احساسات چیزی نداشته و آن وقت استنباط کرده‌ام اولین احساس این انسان ترس و احساس دوم لزوم تهیه غذا بوده. پس محققاً من بزرگترین قانون طبیعی بشر را قانونی دانسته‌ام که او را به‌سوی خداوند می‌کشاند. منقد نیز بزرگترین قانون طبیعی را قانونی می‌داند که مربوط به پرستش خداوند است. در این صورت اختلاف ما بر سر ناسزاگویی منقد است و بس.

منقد می‌گوید: منتسکیو گفته است انسان نادان که ممکن بود هر لحظه آفریدگار خود را فراموش کند، خداوند به‌وسیله قوانین مذهبی او را به‌طرف خود می‌خواند، می‌خواهیم بدانیم مذهبی که منتسکیو منظور نظر دارد کدام مذهب است لابد مذاهب طبیعی است و معلوم می‌شود این شخص طبیعی مذهب است. خیلی غریب است من در اینجا اصلاً اسم مذهب طبیعی را نبرده‌ام تا منقد مرا طرفدار مذهب طبیعی بداند او برای اینکه مرا هدف تیر ملامت و تهمت خود قرار دهد معنی عادی و معمولی عبارات و جملات مرا از آن گرفته و معانی موهوم و غیر-متناسبی به‌آن چسبانده است، اگر منظور من مذهب طبیعی بود به‌جای جمله‌ای که در کتابم ذکر کرده‌ام و خود منقد آن را بیان کرده می‌بایستی بگویم (چنین انسانی هر لحظه ممکن بود آفریدگار خود یعنی مذهب طبیعی را فراموش کند ولی خداوند یعنی مذهب طبیعت به‌وسیله قوانین طبیعی او را به‌سوی خود خواند) زیرا طرفداران

مذهب طبیعی به هیچ خدایی جز همان مذهب طبیعی قائل نیستند و نمی‌شناسند، در این صورت گفته من مبهم و احمقانه بوده و جملات بعدی او هم احمقانه جلوه می‌کرد اما این‌طور نیست منظور من از کلمهٔ مذهب «مذهب آسمانی» بود و من به مذهب طبیعی معتقد نیستم و اسمی از آن نبرده‌ام.

منتسکیو گفته: فلاسفه و معلمین اخلاق بشر را به وسیلهٔ قوانین اخلاقی نسبت به خودش متوجه می‌سازند تا خود را فراموش نکند و قانونگذاران او را به وسیلهٔ قوانین سیاسی و مدنی به وظایف خود در رابطه با دیگران آشنا می‌سازند و بنا به عقیده منتسکیو فرمانفرمایی دنیای ذوی‌العقول بین خدا و فلسفه و قانونگذاران تقسیم شده و آنها با خداوند در ادارهٔ دنیای ذیشعور شریک هستند ولی منتسکیو نمی‌خواهد بفهمد اینان فهم و شعور از کجا به دست آورده‌اند و به چه وسیله دانستند باید جامعه را به عدالت و نصفت اداره کرد. پاسخ این پرسش خیلی آسان است و جواب از خود انتقاد استخراج می‌شود، فلاسفه و قانونگذاران فهم و شعور خود را از عقلی که خداوند به آنها اعطا کرده به دست آورده و به سعادت آنها یاری کرده فهم و دانش را از همان قانون بزرگ گیتی همان قانونی که ما را به سوی خالق می‌کشاند به دست آورده‌اند. من هرگز مثل ویرژیل شاعر روم که گفته است قیصر روم در ادارهٔ امور جهان با خدای خدایان شریک است و قانونگذاران را در ادارهٔ امور جهان با خداوند شریک نکرده‌ام ولی آیا خداوند یگانه آمر بر جهان به بعضی از موجودات خود بیش از دیگران عقل و فهم و توانایی نداده‌است؟ آیا تمام افراد بشر در فهم و شعور و توانایی باهم مساوی هستند؟ منظور من این بود که خداوند بعضی از موجودات را فهم و لیاقت بیشتر داده و چون آنها را برتر از دیگران کرده آنها به هدایت سایرین پرداخته‌اند اما منقد مغالطه کرده و عقیدهٔ مرا چنین تفسیر کرده «چون بعضی موجودات بر موجودات دیگر حکومت می‌کنند خداوند خواسته در فرمانفرمایی جهان آنان را شریک خود نماید» یکی از قواعد کلی آن است که آنهايي که در استدلال ضعیف هستند و در عین حال نمی‌خواهند نظریهٔ دیگران را بپذیرند راه مغالطه را در پیش می‌گیرند.

منتسکیو می‌گوید: خداوند نمی‌تواند بر موجودات آزاد و عاقل و باشعور مثل موجودات دیگر حکومت کند زیرا آنها بایستی خودشان خویش را اداره کنند، از

این نظر خداوند قوانینی برای آنها وضع کرده که به انسان وظایف وی را نشان می‌دهد لیکن انجام این وظایف را در دسترس او نمی‌گذارد، پس به عقیده منتسکیو خداوند موجوداتی آفریده که نمی‌تواند از امیال و غرائز و بی‌ترتیبیهای آنها جلوگیری نماید، غافل از اینکه خداوند توانای مطلق است و هر چه بخواهد با موجودات خود می‌کند ولو اینکه آنها نخواهند بر طبق اراده او رفتار کنند. من در هیچ فصلی از روح‌القوانین در این باب چیزی نگفته‌ام و جمله «خداوند نمی‌تواند» بکار نبرده و استعمال نکرده‌ام و همانطور که در باب گناه اولیه آدم در بهشت بحثی نکرده‌ام در خصوص بخشایش خداوند و یا اغماض او نسبت به بی‌ترتیبیهای جهان و طغیان امیال و غرائز انسان نیز چیزی نگفته‌ام و بطوری که سابقاً گفتم من در روح‌القوانین نخواسته‌ام وارد بحث مذهبی و دینی بشوم و اصول دیانت را که عبارت از حلول و بخشایش و غیره است ثابت نمایم.

برای یک نویسنده خیلی کسالت‌آور است که منقد از آغاز تا انجام مطالعه کتاب او جز یک فکر در سر نداشته و تمام موضوعات و قضایای مشروحه در کتاب را از دریچه همان یک فکر مشاهده نماید، وضع چنین منقندی شبیه به آن کشیش کلیسای قریه است که منجم در دوربین فلکی خود کره ماه را به او نشان می‌داد و کشیش ساده جز گلدسته کلیسای خود چیزی نمی‌دید. من سعی کرده‌ام از مسائلی که مربوط به کتاب من نیست صرف‌نظر کنم و اگر در آغاز کتاب نظراتی در خصوص قوانین به‌طور کلی و حقوق طبیعی بیان کرده‌ام یا اینکه این موضوع خیلی وسیع است من در اختصار آن کوشیده و همه را در دو فصل گنجانده‌ام و ناچار از قسمتهای مهمی مربوط به مسائل حقوق طبیعی برای احتراز از طول کلام با اینکه مربوط به کتاب من بود صرف‌نظر کرده و نادیده گرفته‌ام.

منقد می‌گوید: منتسکیو در کتاب خود گفته است «در کشور انگلستان خودکشی را مثل یک ناخوشی دماغی می‌دانند و همانطور یک دیوانه را تنبیه نمی‌کنند شخصی را هم که خودکشی کرده تنبیه نمی‌کنند» علتش این است که چون منتسکیو طرفدار مذهب طبیعی است و از طرفی مهد مذهب طبیعی انگلستان می‌باشد لذا جنایات مشهود در این کشور را نادیده انگاشته و قلم اغماض روی آنها می‌کشد. من نمی‌دانم که انگلستان مهد مذهب طبیعی بوده یا نه همینقدر

می‌دانم که خود دارای مذهب طبیعی نیستم. اما در مورد خود کشی، من فقط از حادثه‌ای که در انگلستان به چشم دیدم صحبت کرده‌ام و تعریف یک حادثه دلیل بر این نمی‌شود که من و انگلیسیها دارای یک مذهب باشیم اگر یک نفر انگلیسی هم در فرانسه وقایعی ببیند و در انگلیس آن را تعریف کند دلیل بر این نیست که با فرانسویها هم مذهب است.

منقد می‌گوید: کتاب روح‌القوانین یکی از کتابهای نامطلوب است که فقط بر اثر پیدایش قانون اساسی طبعیون رونق پیدا کرده و در غیر این صورت اینهمه زیاد نمی‌شد و رواج آن فزونی نمی‌یافت. باید پاسخ دهم که قانون اساسی طبعیون موجب توسعه انتشار روح‌القوانین نشده زیرا هدف و منظور این دو باهم متفاوت است.

منقد می‌گوید: منتسکیو در دیباچه کتاب خود گفته «من چندین مرتبه برای نوشتن این کتاب شروع به کار کرده و اوراق نوشته شده را به باد دادم تا وقتی که از کتاب خود راضی شدم» به عقیده ما منتسکیو در آغاز نوشتن این کتاب و قبل از اینکه اوراق خود را به باد دهد به حقیقت نزدیکتر بود تا پایان کار. در اینجا اظهار منقد مبنی بر پندار خود اوست او از کجا می‌داند که من از آغاز به حقیقت نزدیکتر بوده‌ام؟

از نظر منقد: اگر منتسکیو یک راه شوسه و صاف شده را در پیش می‌گرفت و از بیراهه نمی‌رفت کمتر دچار زحمت می‌شد. باید بگویم که اساساً این نظریه هم مبنی بر وهم خود اوست زیرا من راه شوسه و صافی رفته‌ام و زحمتی نداشته‌ام. منقد می‌گوید: هر کس اندکی فهم داشته باشد تشخیص می‌دهد که روح‌القوانین بر اساس مذهب طبیعی نوشته شده و چون تمام مخالفین مذهب تصدیق کرده‌اند مذهب طبیعی عین نظریه اسپینوزاست که خالق و مخلوق را یکی می‌داند، لذا هر عیسوی متدین و معتقد از کتاب روح‌القوانین تنفر دارد. در پاسخ باید گفت که بین مذهب طبیعی و نظریه اسپینوزا تفاوت بزرگی وجود دارد که محققین دریافته‌اند ولی صرف نظر از این تفاوت باید بگویم اگر روح‌القوانین براساس فکر و نظریه اسپینوزا نوشته شده بود عیسویان حق داشتند از آن متنفر باشند ولی من در جوابهای قبل ثابت کردم که مبانی روح‌القوانین با نظریه اسپینوزا تطبیق نمی‌نماید.

به عقیده منقد: منتسکیو اگر در کتاب خود نامی از خداوند برده و انسان را مخلوق او می‌داند برای این است که مذهب حقیقی خود را که مذهب طبیعی است پنهان نماید و همین پنهان کردن مؤید آن است که او طبیعی مذهب است. در اینجا نیز من ناگزیرم منقد را در بعضی مطالب روشن نمایم و همان‌طور که او به من ایراد می‌گیرد من هم اشتباهات او را تشریح کنم. به عقیده من: منقد به واسطه تنفری که از طرفداران مذهب طبیعی دارد درست درباره آنها فکر نمی‌کند و آنها را از هم تفکیک نمی‌نماید زیرا طرفداران مذهب طبیعی به دو دسته متمایز تقسیم می‌شوند: یکی دسته‌ای که فقط طبیعی صرف هستند و دسته دیگر که علاوه بر طبیعت معتقد به الوهیت و حلول هم می‌باشند و می‌گویند خداوند انسان را به وجود آورده و روح در بدنش دمیده است اما منقد از این تمیز و تفکیک اطلاع ندارد یا نمی‌خواهد اطلاع پیدا کند. به علاوه من در هر جا که نامی از طبیعت می‌برم و می‌خواهم انسان را در حال طبیعی او تحت مطالعه قرار بدهم منقد زبان به بدگویی باز می‌کند بدون اینکه به خود زحمت دهد و مبانی مذهب طبیعی را استنباط کند. من یقین دارم اگر او قوانین مذهب را می‌دانست این‌طور بدگویی نمی‌کرد. منقد مذهب طبیعی را با الحاد اشتباه می‌نماید در صورتی که این دو موضوع متفاوت است. مذهب مسیح خود مرحله تکامل مذهب طبیعی است و مسیحیان کراراً شنیده‌اند که همه دارای یک مذهب طبیعی بوده‌اند. امروز هم برای اثبات وجود خداوند یکتا در قبال مشرکین و آنهایی که به وجود خدایان متعدد قائلند مذهب طبیعی را دلیل قرار می‌دهند و همچنین برای اثبات الوهیت در مقابل اشخاص ملحد و آنهایی که به خداوند معتقد نیستند به همین مذهب طبیعی استناد می‌کنند پس در این صورت نباید این‌طور نسبت به مذهب طبیعی بدگویی کرد.

منقد طرفداران زنون را طرفدار مذهب طبیعی می‌داند در صورتی که من آنها را ملحد می‌دانم به دلیل اینکه می‌گفتند یک قضا و قدر بی‌شعور و بدون اراده بر جهان حکومت می‌کند و امروز برای مجاب کردن طرفداران و پیروان مذهب طبیعی این نظر را در کار می‌آورند.

منقد نظریه اسپینوزا را هم با مذهب طبیعی یکی می‌داند در صورتی که من این دو عقیده را با هم فرق می‌گذارم. عقیده اسپینوزا که معتقد به وحدت وجود است

با نظریه طبیعیون به کلی متفاوت است و حتی نظریه اسپینوزا را هم به وسیله مذهب طبیعی رد می کنند.

به عقیده من اگر کسی چون منقد مذهب طبیعی را با الحاد توأم نماید به منزله این است که دلیل و برهان را با موضوعی که می خواهد ثابت کند مخلوط و یا اشتباه کند و ایراد وارده بر اشتباه را با خود اشتباه مخلوط نماید. توأم کردن این دو موضوع سبب می شود که بزرگترین اسلحه در مقابل ملحدین از دستان برود، منقد بدون اینکه متوجه باشد خود سلاح مؤثری به دست ملحدین می دهد. مسلم است منقد تعمدی در این کار نداشته و بدون دقت این دو موضوع را یکی کرده من هم نمی خواهم فرض کنم که او شاید برای انجام نظرات خاصی این کار را کرده است ولی باید بگویم منقد در خصوص مسائل ماوراء الطبیعه نظریات روشنی ندارد و نمی تواند در این باب اظهار نظر و قضاوت کند و مسائل مختلف ماوراء الطبیعه را از یکدیگر تفکیک نماید. در این موضوع همواره به یک نکته توجه دارد و از سایر مسائل و نکات غافل است. منظور من از این اظهارات و جوابها توییح منقد نیست، بلکه می خواهم سرزنش او را نسبت به خودم خنثی نمایم.

فصل دوم

۶. مسائل کلی روح القوانین، علل واقعی انتقاد از آن

در قسمت اول این رساله دو لکۀ بزرگی که منقدین به دامان نویسنده روح القوانین چسبانده بودند، پاک کردم ولی هنوز هم به ایرادهای دیگری که به تألیف من دارند بایستی جواب بدهم اما قبلاً باید علت واقعی ایرادات وارده بر کتاب خود را بگویم که از چه نقطه نظر است.

به طور کلی مردم چیز فهم و منور الفکر کشورهای اروپا کتاب روح القوانین را با حسن قبول پذیرفته اند و عقیده دارند روح القوانین کتاب مفیدی است و ساختمان و اصول صحیحی دارد و نکات اخلاقی در آن رعایت شده و برای ارشاد خلق به سوی نیکی و عدالت مؤثر و رافع صفات رذیله است ولی یک نفر هم پیدا شده که این کتاب را خطرناک می داند و با شدت آن را مورد مذمت قرار می دهد. علتش این است که به خواندن یکی دو فصل از این کتاب اکتفا کرده و جملات و عبارات

کوچکی را که تصور کرده دارای معنایی مستقل و منفرد است مورد مذمت قرار داده و اصلاً متوجه نشده موضوع روح‌القوانین چیست و چه مسائلی در این کتاب مطرح گردیده است و به این طریق با هیاهو و جنجال موقوفیهایی پیدا کرده است، ولی باید دانست که او کتاب روح‌القوانین را تنقید نکرده است بلکه کتابی را که در مغز خود او بوده توییح کرده و وغم و پندار خود را انتقاد کرده است.

این شخص که به خواندن یکی دو فصل از کتاب من اکتفا کرده اصلاً ندانسته موضوع چیست ولی دیگران که تمام این کتاب را خوانده‌اند و موضوعات آن را فهمیده‌اند می‌دانند که روح‌القوانین مربوط به قوانین و آداب و رسوم و عادات ملل مختلف است و بحث دامنه‌دار و وسیعی است، زیرا با تمام شئون زندگی ملل مختلف تماس دارد. من در این کتاب سعی کرده‌ام سازمانهای مختلفه بشری را تحت مطالعه قرار دهم و مجاهدت کرده‌ام به خواننده نشان بدهم کدامیک از این سازمانها برای بشر و کلیه جوامع بشری و کدامیک برای یک جامعه بخصوص مفید است. آن وقت علل مادی و معنوی این فواید را جستجو کرده و گفته‌ام این علل تا چه اندازه خوب یا بد بوده، مفید بوده یا زیان داشته است و نیز سعی کرده‌ام نشان بدهم یک علت بخصوص در عین حال که دارای فوایدی بوده زیانهای هم دربر داشته و آیا زیان آن بیش از فایده بوده یا فایده‌اش بیشتر و زیانش کمتر بوده است. من معتقدم که مباحث کتاب من مفید است و چون در نوشتن آن حسن نیت بکار برده‌ام، امیدواری داشتم از این کتاب فوایدی نصیب هم‌نوع من خواهد گردید.

بدیهی است در کتاب بزرگی مثل روح‌القوانین که مباحث متنوع و وسیع دارد طبعاً موضوع دیانت نیز به میان می‌آید و از آنجاکه ما بیش از یک دین آسمانی که همان مذهب حقه است نداریم سایر مذاهب را که در روی زمین به وجود آمده، در شمار مؤسسات بشری درآوردم و مثل سازمانهای بشری درباره آنها مطالعه کردم. و اما در مورد دیانت مسیح، چون نویسنده مسیحی است و معتقد است این دین یک دین آسمانی است و جزء مؤسسات و مبتکرات بشر نمی‌باشد، لازم ندانستم در کتابی که مربوط به سازمانهای بشری است آن را مورد مطالعه قرار دهم. بخصوص که دیانت مسیح کامل است و نقصانی ندارد تا محتاج مطالعه باشد. پس هر وقت من نامی از دین برده‌ام برای این نبوده که در ضمن کتاب خود دیانت

مسیح را مورد بحث قرار دهم، بلکه خواسته‌ام احترام و محبت خود را نسبت به این دین ابراز دارم و در ضمن مقایسه با سایر ادیان و مذاهب، آن را به همه معرفی نمایم. این حقیقت در سرتاسر کتاب روح‌القوانین دیده می‌شود مخصوصاً در آغاز کتاب بیست و چهارم که در باب ارتباط قوانین با برقراری دین نوشته شده صریحاً بیان کرده‌ام. در آنجا گفته‌ام: «همانطور که در بین تاریکیها بعضی از آنها ظلماتی تر از دیگری است و شخص می‌تواند این تفاوت ظلمت را استنباط نماید، همانطور که بعضی از مغاکها عمیق تر از مغاکهای دیگر است و انسان می‌تواند تفاوت عمق را تشخیص بدهد در میان مذاهب باطله نیز مذهبهایی یافت می‌شود که بدون اینکه باعث سعادت جاویدان بعد از مرگ باشد به بهبودی زندگی همین دنیا کمک می‌کند، بنابراین اگر در خصوص مذاهب بحثی می‌کنیم فقط از لحاظ منافی است که در زندگی دنیوی خلق داشته اعم از اینکه آن مذاهب آسمانی و یا زمینی باشند یعنی از طرف خدا فرستاده شده یا نشده باشند.»

بر این اساس چون مذاهب زمینی را جزو مؤسسات بشری دانستم ناچار آنها را نیز مطرح و تحت مطالعه قرار دادم و اگر از مذهب مسیح کمتر اسم بردم برای این است که مذهب مسیح جزو مذاهب زمینی نیست تا محتاج جرح و تعدیل و اصلاح باشد و خود بذاته دارای کمال و از هر عیب مبری است، ولی بدگویان ایرادها گرفتند و سرزنشها کردند، یک دسته ایرادهای مذهبی گرفتند به‌تصور اینکه من خواسته‌ام در باب دین نویسنده‌گی کرده باشم دسته دیگر طوری ایراد گرفتند که گویی من موظف بوده‌ام صرفاً مذهب مسیح را تبلیغ نمایم و سایرین را دعوت به قبول این مذهب کنم. عده‌ای هر جا کلمه دین و مذهب را در کتاب من دیدند، گفتند مقصود نویسنده دیانت مسیح است، جماعتی هر جا صحبت از رسوم مذهبی به میان آمده و من گفتم رسوم فلان مذهب با اصول حکومت فلان کشور بهتر تناسب دارد، گفتند منتسکیو از آن مذهب تعریف کرده و معلوم می‌شود معتقد به دیانت مسیح نیست و مرتد می‌باشد. هر وقت از اخلاق نیکوی بعضی ملل پیشرفته که قبل از مسیح در دنیا می‌زیسته‌اند صحبتی کردم و اخلاق آنها را ستودم مرا متهم کردند که مخالف اخلاق دیانت مسیح می‌باشد. هر جا از لحاظ سیاسی بعضی آداب و رسوم را تحت مطالعه قرار داده‌ام مرا توییح می‌کنند که چرا به‌جای آن کلمات و

جملات فلان قانون و یا فلان دستور اخلاقی دیانت مسیح را ننوشته‌ام. هرچه من گفتم روح القوانین یک کتاب سیاسی و حقوقی است و من نویسنده مذهبی نیستم، متقاعد نشدند و گفتند به هر حال شما می‌بایستی از مذهب مسیح صحبت می‌کردید. بعضیها می‌گفتند گرچه شما مطالب نیکویی درباره مذهب مسیح گفته و نوشته‌اید ولی ذکر این مطالب از آن جهت بوده که نيات حقیقی خود را پنهان کنید زیرا ما به‌زوایای قلب شما راه داریم و از اسرار ضمیر شما مطلع هستیم! و آنچه را که ننوشته و نگفته‌اید در آئینه روح شما منعکس می‌بینیم، دیگرکاری نداریم که در کتاب چه گفته و نوشته‌اید و ما مضامین آن را فهمیده‌ایم یا نه یاللعجب از این طرز بیان!

اینک که علل واقعی انتقاد به روح القوانین را برای خوانندگان بیان کردم به ایرادهای خصوصی می‌پردازم که منقدین از من گرفته‌اند.

۷. انتقاد از «نظریه دین به‌مثابه اندرزهای» مذهبی در روح القوانین

خوانندگان می‌دانند که من در کتاب خود نظریات آقای بل را رد کرده‌ام و گفته‌ام «برخلاف تصور این شخص جماعت مسیحی مذهب می‌توانند ملت صالح و نیرومندی را تشکیل دهند و در همین زمینه دوسه بار عبارات و مضامین بل را ذکر کرده و گفته‌ام این مرد از روح مذهب خود بی‌اطلاع است و بین دستورات مربوط به استقرار مذهب با خود مذهب فرق نگذاشته است. وقتی یک نفر قانونگذار به‌جای وضع قوانین به اندرز دادن اکتفا می‌نماید دلیل این است که او دریافته که اگر اندرزهای خود را به‌صورت قانون وضع می‌کرد برخلاف روح القوانین خویش رفتار کرده بود، پس به‌اندرز می‌پردازد تا نتیجه مطلوب بگیرد» اما منقدین بدین نکته توجه نکرده از عباراتی که من در این مبحث «قوانین بشری چون بیشتر به عقل مردم توجه دارد باید حاوی دستور و مقررات باشد و از پند و اندرز پرهیزد، ولی قوانین مذهبی چون بیشتر به احساسات و عواطف مردم ارتباط دارد باید بیشتر پند و اندرز بدهد و کمتر دستور و مقررات صادر نماید» ذکر کرده‌ام اینطور نتیجه گرفته‌اند که من تمام قوانین و مقررات انجیل را پند و اندرز می‌دانم و یا خواسته‌ام بگویم آن قوانین بی‌مورد صادر شده است در صورتی که چنین نیست و من این منظور را نداشته‌ام. برای رفع شبهه توضیح بیشتری می‌دهیم.

آقای بل می‌گوید: «جامعه‌ای که مرکب از افراد مسیحی باشد قابل دوام نیست» و برای ادعای خود یکی از مضامین انجیل را شاهد می‌آورد که گفته است «اگر کسی به یک طرف صورت شما سیلی زد طرف دیگر خود را به او عرضه دارید.» بل معتقد است جامعه‌ای که افرادش چنین معتقداتی داشته باشند چگونه می‌توانند در کشاکش حیات مقاومت نمایند ولی من می‌گویم بل اشتباه کرده و آنچه صورت پند و اندرز دارد به شکل قانون درآورده است زیرا این عبارت انجیل یک پند و اندرز است. خوانندگان با این توضیح متوجه می‌شوند که من از مذهب دفاع کرده‌ام در حالی که منقیدین مرا متهم می‌کنند که گفته‌ام تمام قوانین انجیل پند و اندرز است.

۸. انتقاد از «نظریه تعدد زوجات» در روح‌القوانین

یکی از موضوعاتی که وسیله به دست منقیدین داده تعدد زوجات است با اینکه من فصل مخصوصی در این باب نوشته‌ام مع‌هذا بدون توجه به آن منقیدین مرا طرفدار تعدد زوجات دانسته و در این مورد ایرادات و انتقاداتی نوشته و گفته‌اند در حالی که من به هیچ وجه رسوم و آداب ملل مختلف را درباره تعدد زوجات تصدیق نکرده یا تصویب نکرده‌ام، بلکه فقط توصیف و تعریف کرده‌ام، موضوع تعدد زوجات را با حساب شماره افراد و سکنه هر محل ارتباط داده و گفته‌ام «اگر بدون توجه به کیفیاتی که ممکن است باعث تقلیل زیان تعدد زوجات شود این موضوع را مورد مطالعه قرار دهیم خواهیم دید که تعدد زوجات برای زن و مرد هیچ کدام فایده ندارد و برای کودکان بیشتر مضر است و بزرگترین ضرر آن عدم علاقه پدر و مادر نسبت به فرزندان است، زیرا طبیعی است که علاقه به یک یا دو فرزند مساوی علاقه به بیست فرزند یا بیشتر نیست. به علاوه ضرر تعدد زوجات بخصوص وقتی زیادتر است که یک زن چند شوهر داشته باشد، چه در این صورت هر یک از شوهرها تصور می‌کنند که بعضی از فرزندان متعلق به او نیست، بلکه از صلب شوهر دیگر زن اوست. تعدد زوجات موجب سستی محبت و کثرت طلاق می‌شود زیرا هر طلاق، طلاق دیگری در پی می‌آورد» به علاوه داشتن چند زن موجب تسکین طغیان امیال و غرائز شهوانی نخواهد شد بلکه آنها را بیشتر تحریک می‌نماید، مخصوصاً در این فصل اشاره به فلاسفه روم کرده‌ام که در زمان خسرو پرویز وقتی

به‌دربار ایران پناه بردند از اینکه در ایران مردان زنان عذیده داشتند و از داشتن روابط نامشروع با زنهای دیگران هم پرهیز نمی‌کردند تعجب کردند، بنابراین اگر منتقدین این فصل را بدقت خوانده بودند می‌فهمیدند که من تعدد زوجات را بذاته قبیح و زیانبخش دانسته‌ام ولی من از نظر فلسفی موضوع تعدد زوجات را در کشورهای مختلف که دارای آب و هوای متنوع هستند با یکدیگر مقایسه کرده و نشان داده‌ام ممکن است در بعضی از کشورها تعداد زنان نسبت به مردان زیادتر و یا به‌عکس باشد، آن وقت در این قبیل مناطق ضرر تعدد زوجات کمتر است.

منتقد فقط عنوان فصل روح‌القوانین را که مربوط به تعدد زوجات و ارتباط آن با حساب شماره افراد است خوانده، ولی متن این فصل را نخوانده است، آن وقت از این عنوان فصل استفاده کرده و خواسته است مرا طرفدار تعدد زوجات معرفی کند، تعدد زوجات از لحاظ اینکه در بعضی از کشورها و مناطق ضررش بیشتر است یا کمتر با حساب شماره افراد آن کشور و منطقه ارتباط دارد ولی وقتی موضوع ماهیت این عمل پیش آید و به‌طور مطلق در این باب بحث شود دیگر مربوط به این حساب نیست، وقتی تأثیر زیان این کار را در مناطق مختلف مطرح نظر قرار دهیم با تقلیل و تکثیر نفوس ارتباط دارد، اما ماهیت تعدد زوجات از لحاظ مذهبی به این جریانات ارتباطی ندارد حتی من در جای دیگر گفته‌ام: «تصور نمی‌رود شماره زن و مرد نسبت به هم آنقدر متفاوت باشد که تعدد زوجات یا شوهرها را مجاز نماید ولی همین قدر مسلم است که آب و هوای یک کشور و مقتضیات آن در این باب تأثیر داشته و در نقاط مختلف با آن تناسب دارد و در یک نقطه بیش از نقطه دیگر متناسب است» منتقد این عبارت را مأخذ قرار داده و مرا طرفدار تعدد زوجات می‌داند. من اگر بگویم از تب و سرماخوردگی بیش از مرض فساد خون خوشم می‌آید آیا دلیل این خواهد بود که من تب و سرماخوردگی را دوست می‌دارم یا این که می‌خواهم بگویم در عین حالی که هر دو بد هستند خطر اولی کمتر از دومی است.

منتقد در همین موضوع ایراد می‌گیرد که داشتن چند شوهر برای یک زن آنقدر قبیح است که در هیچ یک از کشورهای جهان این عمل قبیح و خلاف طبیعت را اجازه نداده‌اند. مع‌هذا منتسکیو این را هم در ردیف تعدد زوجات درآورده

و هر دو را یکی دانسته بدیهی است کسی که طرفدار مذهب طبیعی است باید چنین چیزی بگوید. برخلاف تصور منقد، من در فصل ششم کتاب شانزدهم گفته‌ام تعدد شوهرها زیانبخش‌تر از تعدد زن‌هاست ولی او این فصل را نخوانده. به علاوه منقد چیزی را که مربوط به این موضوع نیست مورد انتقاد قرار داده، او باید در اطراف تعدد زنها یا شوهرها بحث و انتقاد کند و با مذهب طبیعی که من اسمی از آن نبرده‌ام در اینجا کاری نداشته باشد.

منقد در جای دیگری می‌گوید: «منتسکیو تعدد زوجات را در کشورهای گرمسیر مجاز دانسته و در کشورهای سردسیر منع کرده است در حالی که من در هیچ نقطه این عمل را مجاز ندانسته‌ام و فقط در بعضی مناطق ضرر آن را کمتر دانسته‌ام.» منقد تمام مطالب مربوط به تعدد زوجات را به مذهب می‌چسباند. فرضاً من گفته باشم تعدد زوجات از لحاظ کیفیت آب و هوا در فلان کشور مجاز است منقد این اظهارنظر را یک قانون مذهبی تصور می‌کند و اظهار می‌دارد من از لحاظ مذهبی این عمل را مجاز ندانسته‌ام، غافل از اینکه اگر از لحاظ تأثیر آب و هوا امری مجاز باشد دلیل بر این نیست که از لحاظ مذهب هم مجاز بوده باشد زیرا احکام مذهبی همه جا متناسب با آب و هوا و مقتضیات نبوده است.

۹. انتقاد از «نظریه تأثیر آب و هوا در اخلاق و مذاهب» در روح‌القوانین

منقد می‌گوید: «نویسنده روح‌القوانین گفته است آب و هوای هندوستان که گرم است موجب ملایمت اخلاق می‌شود» ولی این نظریه صحیح نیست و منتسکیو درست نگفته است زیرا در هندوستان زنها را با اموات شوهرشان می‌سوزانند و بنابراین اخلاق آنها ملایم نیست.

علت این انتقاد در واقع ناشی از آن است که منقد فصل سوم کتاب بیست و چهارم را نخوانده و به ضد و نقیضهای بزرگ اخلاق بشر توجه نکرده و نمی‌داند نوع بشر در عین رأفت ممکن است بی‌رحم و در عین بی‌رحمی دارای رأفت باشد، در اینکه آب و هوا در اوضاع و احوال ملل تأثیر دارد حرفی نیست و اگر من برخلاف آن حرفی می‌زدم قطعاً آدم ابلهی بشمار می‌آمدم و بالنتیجه در کشورهایی که فواصل زیاد از هم دارند اختلاف آب و هوا اخلاق و آداب و خصائل متفاوت به وجود

می‌آورد برای من ممکن بود مثل بعضی از استادان مدارس اظهاراتی در خصوص اخلاق و صفات حسنه بکنم و بگویم شخص باید چنین و چنان باشد ولی آن وقت کتاب من یک کتاب حقوقی و سیاسی نبود بلکه کتاب دیگری بود. من خواسته‌ام برطبق آنچه واقعیت دارد در خصوص تأثیر آب و هوا و ارتباط آن با خصائل معنوی و مادی نوع بشر مطالعه نمایم و بگویم قانونگذاران ملل مختلف باید در تدوین قوانین با رعایت مقتضیات هر کشوری قوانین وضع نمایند.

موضوع توافق مذهب هم با آب و هوا همینطور است من بدون اینکه بخواهم وارد بحث مذهبی بشوم و بگویم فلان مذهب خوب یا بد است گفته‌ام پذیرفتن قوانین فلان مذهب در فلان کشور آسانتر یا مشکلتر از جای دیگر است زیرا در فلان کشور آب و هوا و مقتضیات طبیعی برای پذیرفتن آن مذهب تناسب دارد من می‌دانم که مذهب بذاته دارای استقلال است و به‌آثار طبیعی وابسته نیست و اگر مذهبی در کشوری خوب بود در کشور دیگر هم خوب است و اگر در کشوری بد بود در کشور دیگر هم بد است ولی چون مقررات و قوانین مذهب باید از طرف انسانها رعایت شود و بدان عمل کنند، نقاطی هست که بر اثر مقتضیات طبیعی اجرای مقررات مذهبی آسانتر از جاهای دیگر است.

۱۰. انتقاد از «نظریه تساهل و تسامح در باره اجرای اعمال مذهبی» در روح القوانين عباراتی که در فصول نهم و دهم کتاب بیست و پنجم روح القوانين راجع به تساهل درباره اجرای اعمال مذهبی و تسامح نسبت به مذاهب جدید در یک کشور نوشته‌ام خیلی هیاهو راه انداخته و گفته‌اند: «عقاید من سبب خواهد شد که سلاطین مشرک و بت پرست دروازه کشور خودشان را به روی مذهب مسیح ببندند.»

در پاسخ باید بگویم که: اولاً من مذهب مسیح را استثناء کرده و در فصل اول کتاب بیست و چهارم روح القوانين گفته‌ام مذهب مسیح که مردم را به عشق و محبت به یکدیگر امر فرموده طبعاً مایل است مردم بهترین قوانین مذهبی و سیاسی را داشته باشند زیرا بعد از مذهب بهترین چیزی که نصیب بشر می‌شود قوانین خوب سیاسی و مدنی است، بنابراین چون قوانین سیاسی و مدنی نسبت به مذهب مسیح در درجه دوم قرار گرفته هیچ قانون مدنی یا سیاسی در هیچ یک از کشورهای جهان نمی‌تواند و نباید از مذهب مسیح جلوگیری نماید، زیرا مذهب آسمانی مثل مذهب

زمینی در کشورهای مختلف برقرار نمی‌شود و همینکه خداوند خواست مذهب در کشوری برقرار گردد هرگونه وسیله برای استقرار مذهب مسیح مفید واقع می‌شود، گاهی خداوند فلان پادشاه گردنکش را وادار می‌نماید در قبال مذهب مسیح سر تعظیم فرود آورد و گاهی مذهب مسیح پس از مدتی گوشه‌گیری در بیغوله‌ها و سردابها مثل روم قدیم دفعتهً مثل آفتاب جهانتاب روشن می‌گردد و کشور را منور می‌نماید.



مذهب مسیح بدون مانع از دریاها و کوهها می‌گذرد و هرگونه قانون و رسوم و آداب و اخلاق و روش سیاسی را مغلوب کرده خود را یگترین آن می‌گردد. خداوند حدود این مذهب را بر طبق مصالحی که بر ما پنهان است توسعه داده و یا محدود می‌کند.

من در فصل نهم و دهم روح القوانین گفته‌ام: «وقتی قوانین مدنی و کشوری اجازه می‌دهند چندین مذهب در یک کشور باشند مذاهب مزبور باید نسبت به هم قائل به تساهل و تسامح شوند و وقتی زمامداران دارای قدرت واقعی هستند و می‌توانند مذهبی را در کشور خود بپذیرند یا رد کنند بهتر آن است که از پذیرفتن مذهب جدید خودداری نمایند ولی اگر مذهب جدید را به کشور خود راه دادند بایستی دربارهٔ اجرای اعمال آن مذاهب تساهل قائل شوند و آن مذاهب را با نظر تسامح بنگرند.» گرچه ما در اینجا دربارهٔ مسائل سیاسی بحث می‌کنیم و به مسائل مذهبی کار نداریم ولی باید متوجه بود که یک دانشمند مذهبی هم بین تصویب و قبول کردن یک مذهب و تساهل و تسامح نسبت به آن فرق می‌گذارد. اما منتقدین طوری صحبت می‌کنند مثل اینکه من در گوش فلان پادشاه مشرک خوانده‌ام و توصیه کرده‌ام مذهب مسیح را بپذیرد و از ورود آن در کشور خویش ممانعت نماید. زهی کوتاه‌فکری و نارسایی اندیشه! آنها تصور می‌کنند حضرت مسیح هم مثل فلان پادشاه است که برای تسخیر کشور همسایه تا آخرین دقیقه نقشه و اسرار قشون کشی خود را پنهان نماید.

۱۱. انتقاد از «نظریه تجرد» در روح القوانین

یکی از مواردی که منتقدین ایراد گرفته‌اند، موضوع تجرد است مخصوصاً عباراتی که در جامعه روحانیان گفته‌ام بیشتر باعث سر و صدا و ایراد آنان شده‌است.

من گفته‌ام اگر تجرد در جامعه روحانیان و کشیشان زیاد توسعه پیدا کند «چون این طبقه ازدواج نمی‌کنند» لذا نتایج بدی خواهد داشت و بطوری که واضح و روشن می‌شود من در خصوص کمی و زیادی تجرد و آثار مترتب بر آن صحبت کرده‌ام نه در خصوص تجرد، از طرفی هم گفته‌ام چون وصول به مرحله کمال درخور استعداد همه کس نیست لذا تمام زنان و مردان نمی‌توانند با تجرد زندگی کنند.

من نمی‌توانستم در باره نتایج نیکوی تجرد مذهبی صحبت کنم، زیرا کتاب من مربوط به مسائل مذهبی نیست اما منقدین چیزی را که من اصلاً نوشته‌ام، انتقاد می‌کنند و همواره از نظر مذهب آن را می‌نگرند. مع‌هذا با اینکه از نظر مذهبی در باب تجرد بحثی نکرده‌ام مثل روحانیان فواید و مزایای آن را تصدیق کرده‌ام، به‌علاوه در ضمن مطالعه تاریخ ملل مختلف و در خصوص ارتباط قوانین با شماره افراد گفته‌ام گاهی از اوقات تجرد لازم بوده و قوانینی در این باب وضع شده و در بعضی موارد هم نه تنها لزومی نداشته بلکه مضر بوده و قوانین برای احتراز مردم از تجرد وضع شده که مردم از آن پرهیز نمایند و ازدواج کنند تا نسل زیاد شود، مثلاً رومیها که یکی از ملل خردمند جهان قدیم بودند برای جبران تلفات که در جنگها به آنها وارد می‌آمد با وضع قوانین مخصوصی ازدواج را برای ازدیاد نسل تشویق می‌کردند. من قسمت مهمی از این قوانین را جمع‌آوری و ذکر کرده و موارد وضع آنها را نشان داده‌ام که برای چه مصالحی و در چه مواقعی وضع یا لغو شده‌است و به‌علاوه صریحاً گفته‌ام: «من تجرد مذهبی را مورد سرزنش قرار نمی‌دهم ولی همه کس می‌داند که تجرد جوانان و نرفتن زیر بار ازدواج مضار زیاد دارد زیرا در عین حالی که جوانان تمایلات طبیعی خود را تسکین می‌دهند حاضر نیستند که این کار به صورت مشروع درآید.» پس اگر من تجرد را تقبیح کرده‌ام، منظورم تجرد عادی بوده نه تجرد مذهبی و این موضوعی است که همه موافق آن هستند زیرا ما به چشم خود می‌بینیم که مردمان ثروتمند برای شهوترانی و لهو و لعب زیر بار ازدواج نمی‌روند و تحمل این بار را به فقرا و اشخاص بی بضاعت وامی‌گذارند.

اما منقدین می‌گویند: «زرنگی مؤلف را ببینید که در لفافه جملات و عبارات

می‌خواهد مقررات مذهبی را تقبیح نماید» یا للعجب. من شهوترانی و فحشا را تقبیح می‌کنم و منقدین آن را مقررات مذهبی می‌نامند.

۱۲. اشتباه مخصوص منقد و انتقاد از «نظریه علل علاقه‌مندی به ادیان» در روح‌القوانین

گویی منقد عهد کرده هرگز اصل کلام مرا در نظر نگیرد و از مطالبی غیر از آنچه من نوشته‌ام انتقاد کند زیرا من از علل و جهاتی که مردم را نسبت به مذهب علاقه‌مند می‌کند بحث کرده‌ام ولی منقد برطبق پندار و اوهام خویش تغییر مذهب را از آن استخراج می‌کند و آن وقت علل و جهات ترک مذهب و اختیار مذهب جدید را انتقاد می‌نماید به قول علمای صرف و نحو مطالب من در این مورد «لازم» است یعنی وصف حال است ولی مطالب مورد انتقاد او جنبه «متعددی» دارد یعنی عمل و فعالیت و تغییر مذهب است.

من گفته‌ام با این که افکار روحی و معنوی به‌صعوبت در ضمیر ما جایگزین می‌شود مع هذا مذهبی را دوست می‌دارم که ما را به‌سوی یک مبدأ معنوی هدایت می‌کند زیرا این اعتقاد باعث مباهات ما می‌شود نسبت به بت‌پرستان ما نزد خود نخوتی پیدا می‌کنیم که از حیث عقیده برتر و بالاتر از آنها هستیم و برای الوهیت مقام شامخی قائل شده‌ایم. منظور من این است که سایر مذاهب مانند مذهب یهود و اسلام مثل ما مسیحیان به‌آمزش و غفران مقام الوهیت امیدوار می‌باشند. منقد گفتار مرا طور دیگر تعبیر کرده و گفته است: «بنا به عقیده منتسکیو چیزی که باعث شده ما از بت‌پرستی به‌سوی الوهیت و مبدأ معنوی ارشاد شویم غرور و نخوت است» ولی او غافل است که من از تغییر یک مذهب به مذهبی دیگر صحبتی نکرده‌ام، به‌علاوه اگر یک نفر مسیحی متدین با اعتقاد به یک مبدأ معنوی خود را سرافراز بداند و عظمت الوهیت او را قرین مباهات کند این مباهات و سرافرازی چیز خوبی است.

۱۳. انتقاد از «نظریه ازدواج» در روح‌القوانین

منقد گفته است: «در دیانت مسیح ازدواج یک امر آسمانی است و قبل از اینکه نوع بشر فرزندی داشته و موظف شود معاش آنها را تأمین نماید خداوند همسری برای آدم فرستاد که نامش حوا بود ولی منتسکیو تمام این شرایع را زیر پا

می‌گذارد و اصلاً از آدم و حوا نام نمی‌برد» باید منقدین بدانند من در عین حال که مسیحی متعصبی هستم و با کمال خلوص مذهب خود را دوست می‌دارم، مرد احمقی نیستم و بدون جهت و مقدمه و بدون تناسب از حقایق مذهب صحبت نمی‌کنم. من در روح‌القوانین یک مورد راجع به تکثیر نسل انسان و حیوان و مورد دیگر در باره ازدواج صحبت کرده‌ام و گفته‌ام حیوانات به یک اندازه تولید مثل می‌کنند، ولی در نوع بشر به واسطه طرز زندگی و تنوع اخلاق و آداب و روحیات و هوی و هوس و اشکالات آبتنی و علاقه زن‌ها به حفظ زیبایی و هم از لحاظ مخارج هنگفت خانوادگی و عوامل دیگر تولید مثل یک اندازه نیست و این چیزها باعث کمی و زیادی نسل می‌شود. در مورد ازدواج هم گفته‌ام چون طبعاً بر پدر لازم است معاش فرزندان خود را تأمین نماید ازدواج این وظیفه را مسلم و مسجل می‌نماید و پدر بعد از ازدواج نمی‌تواند از آن سر باز زند.

یوستینیانوس امپراتور معروف روم شرقی مرد مسیحی متعصبی بود و قانون خود را بر طبق مذهب مسیح تدوین کرده است، این قانون را امروز در مدارس به جوانان ما درس می‌دهند و در آن قوانین راجع به ازدواج نوشته است: «ازدواج عبارت از اتحاد زن و مرد برای تشکیل یک جامعه کوچک و خصوصی است.» ولی تا کنون به فکر هیچ کس نرسیده که یوستینیانوس را مورد تنقید قرار دهد و به او بگوید چرا در حقوق و قانون خود از خلقت آدم و حوا چیزی نگفته است!

۱۴. انتقاد از «نظریه ربا» در روح‌القوانین

منقد در خصوص ربا و بالخصوص ربا در معاملات دریایی می‌گوید: «بنا به عقیده متسکیو گرفتن ربا در معاملات دریایی مشروع است و اضافه می‌کند آیا چیزی ناصواب‌تر از این حرف شنیده‌اید؟»

به نظر منقد از به کاربردن صفت مطلق و صفت نسبی در عبارات بی‌خبر است و مفهوم کلمه کمتر یا زیاده‌تر را ادراک نمی‌کند، به همین جهت اگر من بگویم سیاهی چهره یک مرد گندمگون از زنگی افریقایی کمتر است او خیال می‌کند من گفته‌ام مثل برف سفید است و اگر بگویم سیاهی آن مرد گندمگون از سفیدپوستان اروپایی بیشتر است او تصور می‌کند من می‌گویم مثل زغال سیاه است. من هیچ‌گاه نگفته‌ام ربا در معاملات دریایی مشروع است بلکه گفته‌ام زیادی

ربح در معاملات دریایی کمتر از ربحی که در معاملات خشکی می گیرند جلب توجه می کند زیرا دو علت سبب شده که ربا در معاملات بحری زیادتر از خشکی شده است: اول مخاطرات دریاست و سپس رکود سرمایه برای یک مدت زیادتر. اما در خشکی این دو عامل وجود ندارد چه آنکه خطرات دریا نیست و به علاوه در مدت کمتری معاملات زیاد گزاف انجام می گیرد، لذا قانونگذاران ربا را قدغن کرده و یا به میزان خیلی محدود کرده اند.

من در فصل نوزدهم و بیستم کتاب بیست و دوم روح القوانین ربا را از لحاظ ارتباطی که با تجارت دول و ملل مختلف جهان دارد مطالعه کرده و در فصول دیگر از تغییرات نرخ تنزیل نزد ملل باستانی بحث کرده ام ولی منقد چون خود فقیه است گفته های مرا از دریچه چشم یک دانشمند مذهبی دیده و انتقاد کرده است، من خیلی خوب می دانم که ربا در مذاهب بحث وسیعی دارد، بعضی از فقها و مشرعیان آن را مطلقاً حرام دانسته و برخی برای آن محدودیتهایی قائل شده اند ولی من نخواسته ام ربا را از لحاظ امرونی مذهبی مورد دقت قرار دهم، من در کتاب خود گفته ام پول شاخص ارزشهاست و هر کس محتاج پول است باید مثل سایر چیزها که اجاره می کند پول را هم اجاره کند. فرقی که بین سایر اشیاء و پول هست، آن است که سایر اشیاء را هم می توان فروخت و هم کرایه داد ولی پول چون بهای اشیاء است نمی توان آن را فروخت و فقط می توان آن را کرایه کرد.

انسان اگر پول خود را بدون ربح به دیگری قرض بدهد کار خوبی کرده زیرا مذهب توصیه می نماید که شخص قرض بدون ربا بدهد ولی قوانین مدنی این کار را تصویب نکرده اند. اما برای رواج کار تجارت اجاره پول باید قیمت داشته باشد ولی بهای آن گزاف نباشد که از تجارت زیان حاصل شود و همچنین نباید آنقدر کم باشد که کسی پول خود را به اجاره ندهد و دست تجار بسته بماند. پس ربا برای گردش چرخهای تجارت و احتیاج برقرار می شود ولی چون حدود معینی ندارد نتایج سویی از آن حاصل خواهد شد که در تمام ادوار و در همه جا دیده شده و به تجربه رسیده است.

هر جا که ربا حرام و ممنوع شده نرخ آن بالا رفته است زیرا صاحبان پول پیش بینی محرومیت را کرده به خیال جبران خسارت احتمالی ممنوعیت ربح آن را

گزارش کرده‌اند. در کشورهای اسلامی به واسطه حرمت ربا استرداد قرصه اسنیت ندارد و دائنین اطمینان به استرداد پول خود ندارند به همین جهت نرخ تنزیل زیاد است. برای تأیید این نظریه نوشته‌های سیسرون را شاهد آوردم که او نوشته‌است نرخ تنزیل در روم قدیم در مرکز ۳۴ درصد و در ولایات ۴۸ درصد بود و چون قوانین برای نرخ تنزیل حدودی معین نکرده بودند و بلکه آن را تحریم کرده بودند در نتیجه صاحبان پول هم می‌خواستند سود ببرند و هم می‌ترسیدند و درصدد جبران ضرر تعقیب قانونی بودند و این قرضه‌ها بین مردم به موجب قراردادهایی معمول شده بود. اما وقتی ملت روم قوی شد زمامداران برای اینکه توجه ملت را به طرف خود جلب و وجیه‌المله بشوند قوانین عدیده در باب تقلیل نرخ تنزیل وضع کردند و مقرر داشتند که طلبکار نباید بدهکار را به زندان بیندازد آن وقت نتیجه این اقدامات تولید سوء ظن در طلبکاران و صاحبان پول کرد و دیگر به قراردادهای اعتمادی نداشتند و جز در قبال ربای گزارف پول نمی‌دادند و بتدریج رباخواری غیرمحدود و شدیدی در روم برقرار گردید.

در پایان نظریه خود گفته‌ام یکی از اصول کلی این است که وقتی قوانین جنبه افراط را پیدا کردند زیانهای بزرگ از آن ناشی می‌شود و لو اینکه نظر قانونگذار اصلاح وضع زندگی مردم باشد. پس مطالعه من در باب ربا از لحاظ ارتباط با تجارت و قوانین مذهبی بوده و مخصوصاً بین قوانینی که قانونگذاران مذهبی در این باب وضع کرده‌اند با مقررات مقتنین مدنی و سیاسی فرق گذاشته‌ام زیرا اگر می‌خواستم از نقطه نظر مذهبی بحث کنم هر چه را مذهب مسیح امر کرده تأیید می‌نمودم و آنچه نهی نموده تردید می‌کردم و می‌گفتم مذهب مسیح در عین حالی که ربا را نهی کرده تسهیلاتی برای آن قائل شده و گفته‌است برای پول نباید منافعی دریافت کرد ولی برای چیزهای دیگر می‌توان منافع دریافت کرد و حال آنکه در روم قدیم و در اسلام ربا مطلقاً حرام بوده و هست، این حرمت به افزایش نرخ تنزیل کمک کرده است ولی در کشورهای مسیحی مذهب چون چنین قوانین سختی وجود ندارد نرخ تنزیل زیاد نیست و لطمه‌ای به جریان تجارت نمی‌زند و بلکه ممد آن است.

من در کتاب بیست و دوم قوانین مختلفی را که رومیها در ادوار مختلف جهان قدیم راجع به ربا و قرضه وضع کرده‌اند بررسی کرده‌ام و نتایج حاصله از آن را

تشریح کرده‌ام. ولی منقد که تاکنون از لحاظ مذهبی روح‌القوانین را مورد انتقاد قرار داده بود از این به بعد وارد مباحث تاریخی شده و چند اشتباه کرده و ضمناً خواسته است فضل و اطلاعات خود را نشان بدهد. اکنون برای روشن شدن موضوع و اثبات اشتباهات منقد مواردی را که او مورد انتقاد قرار داده توضیح می‌دهم و در ضمن توضیح انتقادات را نیز می‌گنجانم.

«تاسیت» قانون سال ۳۹۸ رومی را که دو نفر از وکلای مجلس سنا **دولئوس و مینوس** برای تنزیل یک درصد پیشنهاد و به تصویب رساندند با قانون الواح دوازده‌گانه دسمویر اشتباه می‌کند، زیرا اگر در قانون الواح دوازده‌گانه به‌ر با اشاره شده بود در مورد اختلاف بعدی هم که بین طلبکاران و بدهکاران پیدا شد آن را مورد استفاده قرار می‌دادند، نرخ تنزیل یک درصد همان قانون سال ۳۹۸ است که ذکر شد و تاسیت اشتباه کرده است زیرا قانون مربوط به‌ر با ۹۰ سال بعد از قانون دسمویر وضع شده. منقد می‌گوید: منتسکیو اشتباه کرده و نظر تاسیت صحیح است و اضافه می‌کند که منظور تاسیت این بوده که نرخ یک درصد ربا برای مدت یک ماه معین شده بوده است.

اساس انتقاد این است که بدانیم در قانون الواح دوازده‌گانه برای تنزیل دستوری هست یا نه؟ و بحث ما مربوط به یک ماه یا یک سال نیست خوشبختانه این قانون از دستبرد زمانه مصون مانده و موجود است و خوانندگان می‌توانند آن را بخوانند و اگر چیزی در باب ربا یا نرخ آن در این قانون وجود داشت مرا ملامت کنند، اما در باب میزان نرخ تنزیل که برای یک ماه و یا یک سال مدت تعیین شده من دلایل کافی دارم که یک درصد برای یک سال بوده نه برای یک ماه و معتقدم منقد نظریه تاسیت را از این جهت چنین تعیین می‌نماید که از قوانین روم قدیم بی‌اطلاع است و وسیله کسب اطلاع و یافتن کتب و منابع موثق از نظرش پنهان بوده و نتوانسته یا نخواسته به فرهنگها و دائرةالمعارفهای مختلف مراجعه نماید.

اما دلایل من برای اثبات این موضوع: در ادواری که برای ربا هیچ نوع مقرراتی در روم قدیم وجود نداشت بنابه رسوم معموله رباخواران صد اونس پول مس را قرض می‌دادند و در آخر سال ۱۲ اونس [۵] به‌عنوان ربا از مدیون دریافت

می کردند و چون «یک آس» معادل با ۱۲ اونس بود به جای دوازده اونس یک آس دریافت می کردند ولی چون صاحبان پول می ترسیدند که بدهکاران نتوانند در آخر سال دفعه‌ای یک آس بپردازند، به علاوه خود شکیبایی و حوصله تحمل یک سال را نداشتند در نیمه سال یعنی شش ماهه قسمتی از آن را خواستند و سپس مدت را کوتاهتر کرده در رأس چهار ماه و رفته رفته سه ماه یک دفعه و عاقبت در رأس هر ماه دریافت می کردند و برای این تنزیلها اصطلاحات مخصوصی بکار بردند ربای شش ماهه را «سنیس» نصف و ربای چهار ماهه را «تری» ثلث و ربای سه ماهه را «کادرانس» ربع و ربای یک ماهه را «اونی» گرفتند این ربا را یک صدم می نامیدند که «سانتسیسم» می گفتند، زیرا یک اونس یک صدم اونس بود. منقده فقط کلمه یک صدم را شنیده و به گوشش خورده که بدهکاران در سر هر ماه یک صدم می پرداختند با تهور به من حمله کرده و گفته است تاسیت اشتباه نکرده و همه می دانند یک صدم نرخ ربح در یک ماه بوده و منتسکیو تصور کرده است یک درصد برای یک سال است آن وقت اضافه می کند چنین اشتباه بزرگی برای کسی که دوجلد کتاب به این بزرگی و قطوری در باب قوانین می نویسد آیا عجیب نیست.

اما دنباله توضیحاتی که در بالا دادم برای آقای منقده موضوع را روشن می کنم تا بداند من اشتباه نکرده‌ام. مدتی ربح یک صدم در روم قدیم رواج داشت ولی کم کم رباخواران میزان ربح را بالا برده و آن را صدی ۱۸ در سال کردند و ماهی یک اونس و نیم از بدهکاران ربا می گرفتند تا وقتی که پرداخت ربحهای سنگین برای مدیونین غیر قابل تحمل شد و قانونگذاران درصد تعدیل آن برآمدند و چون می خواستند یک قانون عمومی وضع کنند به مدتهای سابق که یک ماه بود توجه نکرده سال را مأخذ اخذ ربح قرار دادند ولی از اصطلاحات سابق از قبیل نصف و ثلث و ربع استفاده کردند و از آن پس یک اونس معنای یک درصد در سال را می داد نه در ماه و اصطلاح کادرانس و تری نیز معنای چهار و سه درصد در سال را افاده می کرد زیرا اگر به تصور منقده سانتسیسم معنی یک درصد در ماه را بدهد لازمه اش این است که کادرانس و تری نیز هم معنی سه و چهار درصد را در ماه بدهد آن وقت این نتیجه گرفته می شود که قانونگذاران در تعیین نرخ و وضع قانون

از رباخواران هم بی‌رحمتر بوده‌اند و سه و چهار درصد رأس یک ماه نتیجه‌اش ۳۶ و ۴۸ درصد در سال خواهد شد. و حال آنکه رباخواران خود هیچ‌ده درصد می‌گرفتند و وضع قانون برای پایین آوردن نرخ و جلوگیری از اجحاف رباخواران بود نه بالا بردن آن به حد غیر قابل تصور.

منقد در این مورد چنان لحن شدیدی نسبت به من بکار برده و به طوری به فضل و دانش خود مغرور شده‌است که هر خواننده‌ای تصور می‌نماید که حق به جانب اوست، اما همین نخوت و غرور منقد در ضمن اظهار عقیده در موضوعی که محققاً از آن مطلع نیست و فقط اسمی از آن شنیده، نشانه این است که در موارد دیگر هم سرسری و بدون تعمق قضاوت کرده‌است، مثلاً در مواردی هم که مرا طبیعی مذهب دانسته بدون دقت و تعمق ایراد گرفته‌است.

من در مورد رباخواری در روم قدیم با اطلاع دقیق وارد بحث شده‌ام، زیرا مستحضر بودم که استقراض و ربا و تنزیل در زمان رومیها اهمیت بسزایی داشته و همه چیز روم تحت الشعاع آن قرار می‌گرفته شاید این موضوع چندین دفعه باعث واژگون کردن قانون اساسی و اساس کشور روم شده‌است و من به تمام قوانین موقتی و دائمی و قوانینی که در اثر یأس و ناامیدی مردم در مواقع فوق‌العاده با فشار و مظالم طلبکاران وضع می‌شده‌است، مراجعه کرده و آنها را با دقت مورد بحث قرار دادم، مثلاً همان قانون سال ۳۹۸ رومی که در اثر پیشنهاد مینوس و دوئلیوس وضع شد و میزان ربا را به یک‌درصد تقلیل داد باعث گردیده که ده سال بعد در آن تجدید نظر کنند و آن را به نصف تقلیل دهند و پس از مدتی آن را به کلی ملغی کنند. آن وقت نتیجه وضع این قانون مثل تمام قوانین افراطی آن شد که مردم از زیر بار قانون شانه خالی کردند و به وسایل مختلف آن را نقض کردند و بطوری این رویه شدت یافت که قانونگذاران روم مجبور شدند قوانین بسیاری برای تأیید و تعدیل و اصلاح آن وضع نمایند و گاهی از آداب و رسوم پیروی می‌کردند و گاهی به قوانین عدول می‌نمودند. عیب قوانین افراطی در مورد ربا هم به زیان طلبکاران تمام می‌شد و هم به بدهکاران کمک نمی‌کرد و آنها را تحت فشار می‌گذاشت تا جایی که همه به ستوه آمدند. این هرج و مرج دوام داشت تا وقتی که یک نفر از طلبکاران به بدهکاران خود اجازه داد برطبق قانون رفتار کنند و ربای قلیلی بپردازند

و در اثر این رفتار سایر صاحبان پول جمع شده و او را کشتند تا منافع آنها محفوظ بماند. در زمان زمامداری سولا یکی از مقننین به نام «لوکیوس واریوس فلاکوس» [۶] قانونی وضع کرد که میزان ربا را به سه درصد در سال تثبیت کرد، این قانون عقلانی و منصفانه بود و رابطه بین طلبکار و بدهکار را منظم و روشن کرده و مردم را از قید مشکلاتی رها کرده بود اما چندی نگذشت که «پارکولوس» [۷] آن را هم لغو کرد.

اینها مباحثی بوده است که من در اطراف آن تحقیق و بحث کرده ام و نیز در باره عقیده اولپیانوس گفته ام: «وقتی آن عقیده صحیح است که طلبکار برطبق قانون و به طریق مشروع ربای خود را دریافت کند و مطمئن باشد مرور زمان باعث ازین رفتن پول او نخواهد شد و بدهکار هم بتواند رضایت خاطر صاحب پول را برای قرضه طویل المدت جلب نماید و زمان در روابط طلبکار و بدهکار قابل خرید و فروش باشد.» منقد تمام این مباحث را رها کرده و جمله آخر آن را موضوع مستقلى فرض نموده و شدیداً انتقاد کرده و گفته است که به عقیده منتسکیو طلبکار می تواند زمان را به فروش برساند در صورتی که این جمله مربوط به یک سلسله مباحث در باب قوانین ربا و دنباله همان عقیده اولپیانوس بکار برده شده و بدون مبتدا و خبر مستقلاً نمی توان آن را مدرک انتقاد قرار داد.

منقد بعد از اتمام انتقادات سطحی و بی مورد خود در پایان از قول «هوارن» نویسنده معروف رومی مثل آورده است و می گوید: «ای مردم، ای مستمعین من بدانید که این کتاب همچون رؤیای بیماران است و در آن جز اشباح موهوم چیزی نمی توان یافت.» اینک پس از این توضیحات بر من است که گفتار را به منقد برگردانم و بگویم انتقاد او چنین است.

فصل سوم: مبانی و اصول انتقاد

۱۵. نتایج حاصل از انتقادات و دفاعیات

از دو قسمت اول این رساله دفاعیه و خلاصه انتقادات نتایج زیر بدست می آید: اولاً من کتاب خود را برطبق نظریه منقد تدوین نکرده ام و اگر منقد می خواست در این خصوص کتابی بنویسد طور دیگر می نوشت و مطالبی را که من

در کتاب بحث نکرده‌ام او در کتاب خود می‌گنجاند. ثانیاً منقد روح‌القوانین یک نفر دانشمند مذهبی است ولی من یک مرد حقوقی هستم و اگر منقد مدعی است که می‌تواند کار مرا انجام دهد من قادر به انجام پیشه و حرفه او نیستم. ثالثاً منقد آنچه را که من در کتاب روح‌القوانین بر له مذهب مسیح نوشته و عظمت آن را در انظار مجسم کرده‌ام نادیده انگاشته است.

۱۶. اصول انتقاد صحیح

اکنون از خواننده اجازه می‌خواهم قسمت سوم رساله دفاعیه خود را همینجا آغاز نمایم و دفاع از مذهب را به عهده روحانیان بگذارم زیرا دیانت مسیح برحق است و محتاج به دفاع اشخاص نیست بخصوص اشخاصی که نتوانند خوب دفاع کنند. اساساً اشخاصی که نمی‌توانند خوب دفاع کنند بهتر است اصلاً دفاع نکنند چه آنکه دفاع نکردن بهتر از دفاع ناصواب و غیر مستحسن است زیرا این طرز دفاع از قدر و منزلت دیانت مسیح خواهد کاست.

وقتی منقد برای حب اشتها و ترویج آثار خود که مردم رغبتی به خواندن آنها ندارند درصدد برآید به نویسنده مشهوری حمله کند و طرفداری از دیانت را بهانه قرار دهد، آن وقت خوانندگان تصور خواهند کرد که منقد نویسنده را فدای هوی و هوس و امیال خود کرده نه اینکه برای کمک به عظمت دیانت او را تحقیر کرده باشد.

۱۷. انتقاد بر اساس علوم دینی محدود کننده علوم غیردینی است [۸]

طرز تنقید با ترتیبی که از طرف منقد بر کتاب روح‌القوانین به عمل آمده باعث خواهد شد فرهنگ و نبوغ ملی فرانسه را محدود نماید زیرا این کتاب را فقط از لحاظ دیانت تنقید کرده‌اند.

من اعتراف می‌کنم که علم دین و اصول آن دارای حدود و ثغور مخصوص و معین می‌باشد و نباید از آن حدود تجاوز کرد زیرا دستورات و قواعد آن حقایقی است که همه کس آن را قبول کرده و برای اینکه مردم به آن ایمان داشته باشند باید کاری کرد که مردم هیچ‌گاه از حدود آن تجاوز نکنند و تجلیات مختلف فکر و

تصور بشری در شریعت و اصول آن راه نداشته باشد ولی اگر این حدود و قیود را برای علوم بشری هم قائل شویم و اجازه ندهیم مردم در فیزیک و هندسه و سایر این علوم از حدود معین تجاوز کنند لطمه بزرگی به فرهنگ و نبوغ بشری خواهد زد.

همه کس می‌داند که حقایق هندسی غیرقابل تردید است ولی اگر همین حقایق مسلم را با آداب و رسوم معاشرت تطبیق کنند و سلیقه‌های مختلف مردم را با اصول هندسی بسنجند و قضاوت کنند، نه تنها برخلاف سلیقه بلکه برخلاف عقل رفتار کرده‌اند. بنابراین همواره باید به این نکته توجه کرد و بدون رعایت مقتضیات و اوضاع و احوال هر موضوعی را مشمول اصول علمی یا دینی نباید کرد زیرا لطمت بزرگی به ابراز آراء و عقاید می‌زند و پیشرفت فکر بشر را مانع می‌شود.

۱۸. انتقاد بر اساس جزئیات مانع رشد فکر می‌شود [۹]

در انتقاد نباید توجه زیادی به مطالب جزئی کرد زیرا سبب می‌شود که خواننده از کلیات بازماند. نویسنده هر قدر زبردست و توانا و دانا باشد وقتی او را وادار کردید که پیوسته به جزئیات متوجه بوده و میلیونها نکات جزئی را در نظر داشته باشد، فکر او را محدود و قلم او را فلج خواهید کرد، زیرا با این رویه بزرگترین دانشمندان جهان دچار تردید می‌شوند و با اینکه در عمل و فکر خود دارای حسن نیت‌اند مع‌هذا دچار تردید خواهند شد که مبادا راه خطا پیموده باشند و همواره بیمناک‌اند و ممکن است هرگز راه صواب را پیدا نکنند.

این طرز انتقاد شبیه به این است که منقد یک نفر مستحفظ بالای سر نویسنده بگمارد و به محض اینکه نویسنده خواست کلمه‌ای روی کاغذ بنویسد مستحفظ به او نهیب بزند که نباید افکار خود را بنویسی بلکه باید افکار منقد را روی کاغذ بیاوری. در این حال به محض تکان خوردن نویسنده را از حرکت باز می‌دارد و اگر بخواهد به طرف بالا رود او را به سوی پایین می‌کشد و چنانچه فعالیت داشته باشد و بخواهد اظهار حیات کند خون او را قطره قطره می‌مکد تا حیات از بدنش خارج شود. بدیهی است در این صورت نه تنها علوم و ادبیات پیشرفت نخواهد کرد بلکه سبب خواهد شد که نهضت علمی و ادبی به قهقرا برگردد و به طرف جهالت ادوار قدیم رجعت کند.

«دکارت» [۱]. فیلسوف معروف زمان حیاتش متهم به کفر و شرک گردید و مثل من گرفتار متقدین اندک بین و کوتاه نظر شد ولی امروز بزرگترین دلیل روحانیان برای رد نظریات کفار و مشرکین همان اصول فلسفی دکارت است.

انتقاد نباید هرگز روی نظریات خصوصی و اغراض شخصی به عمل آید و با رعایت این شرط ما نویسندگان از انتقاد خشنود و راضی خواهیم شد و حتی تقاضا می کنیم که کتب و نوشته های ما را انتقاد کنند تا ما به اشتباهات خود واقف شویم زیرا نویسنده ای که می خواهد راهنمای دیگران باشد و ذهن دیگران را نسبت به مسائل و مطالب مختلف روشن نماید در مرحله اول باید راضی و خرسند باشد که ذهن خود او درباره مطالبی که طرح کرده است زیادتر روشن باشد. بنابراین متقدین حقیقی که اشتباهات ما را یادآوری می نمایند به منزله دوستان ما هستند و آنها هم مانند ما در جستجوی حقیقت می باشند. ما و آنها سالکان راه حقیقت هستیم و غیر از وصول به هدف منظور و مطلوبی نداریم، پس سعی می کنیم در این راه به هم کمک، نماییم.

من نمی خواستم از روح القوانین دفاع کنم ولی متوجه شدم که اگر سکوت کنم شاید بعضی مردم تصور کنند منقد ذیحق بوده که من دم فرو بسته و هیچ نمی گویم.

۱۹. توضیح درباره فضیلت و بهترین حکومت اشرافی

در پایان رساله دفاعیه خود دو موضوع را که بعضی متقدین دیگر ایراد گرفته و برای آنها سوء تفاهم شده است ناچارم بنویسم و با اینکه در فصل پنجم کتاب سوم روح القوانین این موضوع را توضیح داده ام مع هذا در اینجا آن را بیشتر تشریح می نمایم تا رفع سوء تفاهم بشود.

اولاً بعضی اشخاص به من ایراد گرفته اند که من گفته ام اساس بعضی حکومتها مبنی بر ترس و بعضی بر اصول شرافت و برخی مبنی بر فضیلت است. این اشخاص می گویند بنابر این اقرار و بر حسب عقیده منتسکیو فضیلت و تقوای مذهبی و دینی در هیچ نوع حکومتی تأثیر و نفوذ ندارد.

من تعجب می کنم با اینکه چند مورد در متن کتاب در این باب بحث کرده و توضیح داده ام چگونه در خصوص مفهوم فضیلت باز هنوز از من توضیح

می‌خواهند زیرا من مقصود خود را از بیان این کلمه ذکر و معنای آن را نوشته‌ام. خوانندگان می‌دانند کلمه فضیلت مثل بسیاری از صفات در السنه مختلف هست و مفهومیهای مختلف و متعدد دارد گاهی معنای فضیلت دینی و زمانی معنای فضیلت غیردینی را می‌دهد حتی در بعضی از زبانها فضیلت معنی خصلت و هنر و استعداد انجام کارهای بزرگ و دقیق را نیز می‌دهد ولی من برای اینکه ذهن خوانندگان مشوب نشود چندین مرتبه این موضوع را توضیح داده‌ام بنابراین کسانی که منظور مرا از فضیلت نفهمیده‌اند کتاب روح‌القوانین را سرسری مطالعه کرده‌اند.

منظور من فضیلت سیاسی است که نفع این خصلت عاید جامعه می‌شود و نظری به فضیلت خصوصی که در افراد هست و فضیلت ناشی از حقایق آسمانی نداشته و ندارم. در فصل ششم کتاب سوم نیز مضمونی است که مفهوم فضیلت را به خوبی روشن می‌کند، در آنجا نیز گفته‌ام منظور من از فضیلت عشق به همین است و عشق به همین عبارت از عشق و علاقه به مساوات و میانه‌روی و اعتدال است، مباحث کتاب پنجم متکی بر این اصول است.

دوم بعضی منتقدین ایراد گرفته‌اند که من در مورد تعریف بهترین حکومت اشرافی اشتباه کرده‌ام و گفته‌ام بهترین حکومت اشرافی آن است که «آنتی پاتر» تشکیل داد زیرا اجازه نداد اشخاصی که کمتر از دوهزار درهم دارایی دارند در انتخابات شرکت کنند.

من گفته‌ام وقتی حکومت اشرافی است، بهتر است آنهایی که در دستگاه حکومت شرکت ندارند آنقدر کوچک و فقیر باشند که اشراف به امید استفاده آنها را مورد اجحاف قرار ندهند و آن وقت عمل آنتی پاتر را مثال آورده‌ام زیرا او میزان دارایی که برای شرکت در انتخابات معین کرده بود بقدری کم بود که فقط عده بسیارقلیلی از حق رأی محروم می‌شدند و بالتلیجه هرکس که اسم و رسمی داشت در رأی دادن شرکت می‌کرد، آن وقت در دنباله این مثال گفته‌ام بهتر است خانواده‌های اشرافی با توده نزدیک باشند و با آنها تماس داشته باشند و در بین آنها زندگی کنند تا با این ترتیب حکومت اشرافی به رژیم دموکراسی نزدیک شود. اما منقد می‌گوید: «وقتی آنتی پاتر در آن این کار را کرد فقط نه هزار نفر مشمول این قانون شدند و بقیه که بیست و پنج هزار نفر بودند کمتر از دو هزار

درهم داشته و از حق شرکت در انتخابات محروم شدند و این برخلاف نظر منتسکیو است، منتقدین خوب بود به مأخذی که من این واقعه را از آنجا نقل کرده و تذکر داده‌ام مراجعه می‌کردند.

من این موضوع را از گفته «دیودروس» نقل کرده‌ام و او می‌گوید: بیست و دو هزار نفر از آتن خارج شده و در «ولایت تراس» [۱۱] سکنا گزیدند و در آتن غیر از نه هزار نفر که مشمول قانون آتنی پاتر بودند و عده بسیار خیلی از توده که نمی‌خواستند مهاجرت کنند کسی باقی نمانده بود. این عده معدود در مقابل نه هزار نفر رأی‌دهندگان خیلی ناچیز بودند، در اینجا منتقدین بایستی به تاریخ و نظریه دیودروس مورخ معروف مراجعه و دقت کرده باشند سپس به من ایراد بگیرند. فرضاً که بیست و دو هزار نفر هم در آن زمان از آتن خارج نمی‌شدند، مع هذا باید دقت کرد که در یک جامعه که دارای حکومت اشرافی است و از سی و یک هزار نفر جمعیت آن جامعه نه هزار نفر در دستگاه و سازمان حکومت دست داشته باشند و فرمانروایی کنند و ملت فقط بیست و دو هزار نفر باشد باز باید گفت شماره فرمانروایان زیاد و شماره توده کم است، زیرا کلمات و بزرگ و کوچک و کم و زیاد نسبی است و بدیهی است وقتی یک‌ثلث از ملت فرمانروا و دو‌ثلث توده باشد شماره فرمانروایان به نسبت عده توده خیلی زیاد است، باز هم چنین حکومت اشرافی بهترین حکومت اشرافی خواهد بود.

یادداشت‌های رساله دفاع

۱. Spinoza (۱۶۳۲ - ۱۶۷۷) فیلسوف یهودی هلندی، یکی از بزرگترین فیلسوفان قرن هفده، کنیسه یهودیان در بیست و دو سالگی او را به جهت عقایدش طرد کرد، فلسفه اسپینوزا بر حلول و اتحاد خدا و جهان مبتنی است.
۲. منظور مؤلف از سلاطین مسلمان پادشاهان آل عثمان و دربار عالی دولت قدیم عثمانی و سفاکی و خونریزی آنان بوده است که در عصر منتسکیو نمونه بود. (در این زمینه رجوع شود به پاورقیهای مباحث مربوط به ادیان). مترجم
۳. مقصود گناهی است که آدم در بهشت مرتکب گردید و از میوه شجره ممنوعه تناول کرد. مترجم
4. Dumas
۵. اونس واحد مقیاس وزن در روم قدیم بوده و هنوز هم هست، در بورسها واحد وزن طلا و نقره از روی اونس تعیین می‌شود، اسم سکه‌های مسی هم اونس بوده است. مترجم
6. Lucius Varius
7. Phalerculus
۸. همانطوری که در اینجا نیز ملاحظه می‌شود منتسکیو بسیار محتاطانه قدم برمی‌دارد و با زبان اشاره عالمان دینی را به عدم مداخله در علوم غیر دینی وادار می‌کند و برزاین دورا تعیین می‌کند.
- به عقیده او همچنانکه تفکر بشری در شریعت و اصول آن نباید تصرف کند در مقابل شریعت و اصول دینی نیز حق تصرف در علوم تحصیل (فیزیک، هندسه و از این قبیل علوم) ندارد. اما در واقع هیچ‌گاه این دو نتوانسته‌اند بدون تأثیر و تأثر از یکدیگر باقی بمانند چنانکه در کتاب روح‌القوانین می‌بینیم علوم تحصیل مبنای شرح و تفسیر علوم و احکام و اخلاق دینی شده است.
۹. منظور منتسکیو از جزئیات همان مبانی علوم دینی است چنانکه در انتقاد آن عالم دینی از

کتاب روح القوانین مشاهده می شود.

۱. Descartes (۱۵۹۶ - ۱۶۵۰) فیلسوف فرانسوی مؤسس فلسفه جدید ← مقدمه.
۱۱. Thrace یا تراکیا ناحیه جنوب خاوری اروپا، که گوشه جنوب شرقی جزیره بالکان را فراگرفته و مشتمل بر شمال شرقی یونان، جنوب بلغارستان و قسمت اروپایی ترکیه است.

نمایه

٢

آئوریک Euric پادشاه ویزیگوتها در سالهای ۴۶۶ تا ۴۸۵ (۳)*

آبه دوپس Abb' du Bos نویسنده فرانسوی قرن هیجدهم ۲۸ (۳)

آبو Abo ۱۷ (۳)

آب و هوا (کتاب ۱۴): Climate ارتباط قوانین با ~ (کتاب ۱۴) نظریه عمومی درباره رابطه ~ و قوانین ۱۴ (۱) تفاوت مردم در ~ دمای مختلف ۱۴ (۲) صفات تناقض در اخلاق بعضی از ملل جنوبی ۱۴ (۳) کشاورزی در مناطق گرمسیر ۱۴ (۶) رهبانیت در مناطق گرمسیر ۱۴ (۷) قوانین مربوط به بیماریهای ناشی از ~ ۱۴ (۱۱) نتایج ~ انگلستان ۱۴ (۱۳) تأثیرات ~ ۱۴ (۱۴) تفاوت اطمینانی که قوانین به ملت دارد ۱۴ (۱۵) در سرزمینهای جنوبی عدم تناسب میان زن و مرد وجود دارد ۱۶ (۲) ~ی آسیا ۱۷ (۳) سایر جهات طبیعی برقراری بردگی در قاره آسیا و آزادی در اروپا ۱۷ (۶) تعیین پایتخت یک امپراتوری

بزرگ ۱۷ (۸) اوضاع آفریقا مناسب بردگی ۱۷ (۷) اوضاع آمریکا مناسب آزادی ۱۷ (۷) ~ آفریقا مناسب بردگی ۱۷ (۷) آپولون Apollo خدای یونانی ۲۴ (۱۶) آپیانوس Appianus مورخ رومی مطرح در قرن دوم میلادی ۱۲ (۱۸) آپیوس کلادیوس Appius Cladius رهبر قدیمترین قضات روم موسوم به دسمویرها ۶ (۷) آتن Athens ۲ (۲) اخلاق و روحیه عمومی آتنیها ۱۹ (۷) آتنا یوس Athenaeus ادیب یونانی مطرح در قرن دوم ۲۱ (۷) آتیکا Attica قسمتی از سرزمین یونان ۱۸ (۱) آتیکوس (۱۰۹ - ۳۲ ق م) Atticus دانشمند رومی ۱۸ (۱) آتیللا Atilla سردار هونها ۳۹۵ - ۴۵۳ م) آداب و رسوم manners تأثیر موسیقی بر ~ ۴ (۸) علت تغییرناپذیر ~ شرقیان ۱۴ (۴) ~ در کشورهای استبدادی ۱۹ (۱۲) ~

*. علائم اختصاری نمایه؛

۱۰ (۳)، کتاب دهم، فصل سوم

← رجوع شود به

قدیم در یونان ۱۱ (۱۰).
آریستوبولوس Aristobulus (۱۴۶-۱۸۱ ق م) فیلسوف یهودی یونان ۲۱ (۶)
آرون یا هارون نام یک یهودی ییزانسی ۱۲ (۵)
آریستودموس Aristodemus پادشاه مسینا ناحیه‌ای از یونان مطرح در قرن هشتم قبل از میلاد ۱۰ (۱۲)
آریستیدس Aristides (وفات به سال ۴۶۸) سیاستمدار و سردار آتنی ۲ (۲)
آزادشدگان مردان آزاد Freeman ۱۵ (۱۷ و ۱۸)
آزادگان و احرار Freeman ۱۵ (۱۷ و ۱۸)
آزادی (کتاب یازدهم) Liberty نظریه کل درباره آزادی ۱۱ (۱) معانی مختلف آزادی ۱۱ (۲)، آزادی چیست ۱۱ (۳ و ۴) تعریف آزادی ۱۱ (۳ و ۴)
آزادی بردگان EnFranchisements ۱۵ (۱۷)
آزادی تجارت Freedom of commerce آزادی تجارت ۲ (۱۲) مزاحمت تجارت اقتصادی ۲ (۸) ممنوعیت و تحریم تجارت اقتصادی ۲ (۹) آنچه آزادی تجارت را از بین می‌برد.
آزادی سیاسی Political liberty از لحاظ ارتباط با سازمان دوست (کتاب ۱۱)، ~ از لحاظ ارتباط با مردم و فرمانبرداران (کتاب ۱۲) ~ اساس حکومت انگلستان ۱۱ (۶) تفکیک قوا و ~ ۱۱ (۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰) ارتباط ~ و قانون اساسی (کتاب ۱۱). ~ مربوط به قانون اساسی و قوانین مدنی ۱۲ (۱) آزادی مردم ۱۲ (۲) و ۳) تعریف آزادی مردم ۱۲ (۲) تأمین آزادی با تأمین امنیت مدنی حاصل می‌شود ۱۲ (۲) پایداری آزادی در تناسب با مجازاتها با جرائم ۱۲ (۴) آزادی و اعتدال

چینیها ۱۹ (۱۳) طرز تغییر دادن ~ ملل ۱۹ (۱۴) اشتباه قانونگذاران بین ~ و «عادات و قوانین» ۱۹ (۱۶) اختلاط با دین و عادات و قانون در چین ۱۹ (۱۷ و ۱۸ و ۱۹) تناسب قوانین با ~ ۱۹ (۲۱) چگونه قوانین از ~ تبعیت می‌کنند ۱۹ (۲۳، ۲۴ و ۲۵)
آدلهار Adelhard یکی از اشراف عصر لوئی لویو ۳۱ (۲۱)
آدیمانتس Adimants شهروند آتنی ۶ (۱۲)
آراتوستنس (حدود ۲۷۵-۱۹۵ ق م) Aratosthenes منجم و فیلسوف یونانی ۲۱ (۶)
آراگون Aragon. کشوری قدیمی در اسپانیا ۷ (۵)
آرئوپاگوس Areopagus محل تشکیل محکمه معروف یونان ۵ (۷)
آربلا Arbela شهری در ناحیه آشور قدیم ۱۰ (۱۴)
آرستپپوس Aristippus فیلسوف یونانی شاگرد سقراط در قرن پنجم ق م ۱۸ (۱۵)
آرکادیا Arcadia ناحیه‌ای از یونان قدیم ۴ (۸)
آرکادیوس Arcadius (۳۷۷-۴۰۸) اولین امپراتور در شرق روم
آرگوباست Argobastes وزیر والتینانوس- ۳۱ (۴)
آرگیو Argive شهر قدیمی در یونان ۶ (۱۲)
آرلس Arles ناحیه‌ای در اسپانیا ۳۱ (۱۷)
آرموریک Armorik جمهوری قدیم، در منطقه ایالت برتانی فعلی ۳ (۲۴)
آرنو Arno ناحیه‌ای از ایتالیا ۲۲ (۲۲)
آروماتیا Aromatia دماغه در شرق آفریقا ۲۱ (۱۰)
آرباس Arybas پادشاه ایپروس ناحیه‌ای

قوانین جزائی ۱۲ (۲ و ۳) آزادی و اعتدال
 در اتهامات ۱۲ (۵) تهدید آزادی و جرائم
 خاص نظیر لواط و زنا، توهین به مقدسات
 و پادشاه ۱۲ (۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۶) خطر تنبیه شدید
 مرتکب جرم توهین به دولت ۱۲ (۱۸)
 آزادی و سخنان، اندیشه‌ها و نوشته‌های
 موهن و خلاف نظر فرمانروایان و... ۱۲
 (۱۱ و ۱۲ و ۱۳) تهدید آزادی با آزاد
 کردن بردگان ۱۲ (۱۵) تهدید آزادی در
 جمهوری هنگام مجازات به توهین کنندگان
 به دولت ۱۲ (۱۸) تهدید آزادی برای
 کشف توطئه ۱۲ (۱۷) چگونه آزادی در
 جمهوری متوقف می‌شود ۱۲ (۱۹) قوانینی
 که در جمهوری برای آزادی مفید است
 ۱۲ (۲۰) بیرحمی قوانین تهدید کننده
 آزادی ۱۲ (۲۱) عوامل تهدید کننده آزادی
 در حکومت پادشاهی ۱۲ (۲۲) جاسوسان
 در حکومت مشروطه تهدید کننده آزادی
 ۱۲ (۲۳) نامه‌های بی‌امضاء و افتراها
 تهدید کننده آزادی ۱۲ (۲۴) ملایمت
 حکومت پادشاهی ۱۲ (۲۵) دسترسی به
 پادشاه در حکومت مشروطه سلطنتی عامل
 آزادی ۱۲ (۲۶) اخلاق معتدل پادشاه
 عامل آزادی ۱۲ (۲۷) احترامات پادشاه
 به مردم عامل آزادی ۱۲ (۲۸) قوانین مدنی
 می‌تواند اندک آزادی در حکومت
 استبدادی بگذارند ۱۲ (۲۹ و ۳۰) رابطه
 تعداد مالیاتها با آزادی ۱۳ (۱۲) سوء
 استفاده از آزادی در اخذ مالیات ۱۳ (۱۵)
 جهات طبیعی برقراری بردگی در آسیا و
 آزادی در اروپا ۱۷ (۵ و ۶) آب و هوای
 آسیا مخالف آزادی ۱۷ (۳) آب و هوای
 آفریقا مخالف آزادی ۱۶ (۷) آب و هوای
 آمریکا موافق آزادی ۱۶ (۷) آب و هوای

اروپا مناسب آزادی ۱۷ (۳ و ۴) و کتاب
 ۱۷
 آزمایش با آب جوش Trial by bolling
 آزمایش برای اثبات حقانیت در قوانین
 سالیک ۲۸ (۱۶)
 آزمایش سخت ordeal امتحان با عذاب
 جسمی در قوانین سالیک ۲۸ (۱۴ و ۱۵ و ۱۶)
 طرز تفکر قدما و اجداد اروپائیان
 درباره آزمایشات سخت ۲۸ (۱۷)
 آس As پول سسی امپراطوری روم ۲۲ (۱۱)
 آسایشگاهها Hospitals ۲۳ (۲۹)
 آسیا Asia قاره ۱۰ (۱۴) آب و هوای مناسب
 بردگی ۱۷ (۵) جهات طبیعی بردگی ۱۷
 (۶)
 آسیای صغیر Asiamenor قسمتی از غرب آسیا
 در محل فعلی ترکیه ۱۱ (۸)
 آشورها Assyria ناحیه‌ای قدیمی در دو
 طرف رود دجله ۲۱ (۶)
 آشیم Achim ۱۵ (۶) یا آخیم
 آصف برخیا Jehoshaphat وزیر سلیمان نبی
 (ع) ۲۱ (۶)
 آفریقا Africa قاره ۷ (۱۷) اوضاع طبیعی
 آفریقا مناسب بردگی است ۱۷ (۷)
 آکیتن Akiten ایالتی در شمال کوههای پرنه
 در جوار اسپانیا و جنوب فرانسه ۳۰ (۱۱)
 آکیلیوس گلابریوس Acilius کنسول رومی
 ۶ (۱۴)
 آگاتیاس Agathias مورخ رومی ۱۶ (۶)
 آگسیلائوس Agesilaus (۴۴۴ - ۳۶۰ ق م)
 پادشاه اسپارت ۱۰ (۱۳)
 آگوبار Agobard (۷۶۹ یا ۷۷۹ - ۸۴۰)
 قدیس آگوبار اسقف اعظم لیون فرانسه ۲۸
 (۴)
 آلاریک Alaric I پادشاه ویزیگوت در قرن
 پنجم ۲۸ (۳)

آوستراسیا Austrasia سرزمین شرقی گل ۳۱ (۳)
 آوکزر Auxerre شهر ۳۱ (۱)
 آوگوست، اکتاو Augustus امپراطور مقتدر
 روم در سالهای ۲۷ ق م تا ۱۴ میلادی ۵
 (۱۸)
 آوگوستینوس Augustinus عالم الهیات و
 از بزرگترین متفکران مسیحی ۲۶ (۶)
 آولوس گلیوس Aulus Gellius عالم معانی
 بیان رومی قرن دوم ق م ۲۳ (۲۱)
 آسیخینس (۳۸۹-؟ ۳۱۴ ق م) Aeschines
 خطیب آتنی رقیب و موست ۱۲ (۲۰)
 آیکوئی Aequi ۸ (۱۳)
 آیگا Aega وزیر داکوبر شاه فرانک
 آیلیوس گالوس Aelius Gallus سردار رومی
 (۱۵) ۲۱

الف

ابوالظہیر الحسن Abluzeir-el- hassen
 جهانگرد عرب در قرن نهم ۱۵ (۴)
 اپامینونداس (۴۲۰-۳۶۲ ق م) Epaminondas
 سیاستمدار و سردار یونانی ۴ (۴)
 اپیدامنوس Epidamnus ناحیه‌ای در شمال
 شبه جزیره یونان ۴ (۷)
 اپیروس Epirus ناحیه‌ای قدیم در یونان ۱۱
 (۱۰)
 اپیکور (۳۴۱-؟ ۲۷۲ ق م) Epicurus فیلسوف
 یونانی ۸ (۱۱)
 اتریش Austria کشوری در اروپای مرکزی
 ۸ (۹)
 اتودوم otto II پادشاه آلمان و امپراطور دوم
 مقدس در سالهای ۹۷۳ تا ۹۸۳ ۲۸ (۱۸)
 اتهام - اتهامات Accusations (کتاب
 ششم) اتهامات در دولتهای مختلف ۶ (۸)
 آزادی و اعتدال و احتیاط در برخی ~
 (۵) ۱۲

آلبالونگا Alba longa شهر قدیم لاتیوم
 ایتالیا ۶ (۱۵)
 آلبانیا Albania محلی در ساحل غربی دریای
 خزر ۲۱ (۹)
 آلکیبیادس (۴۵۰-۴۰۴ ق م) Alcibiades
 سیاستمدار و سردار آتنی ۵ (۳)
 آلمان Deuchland کشوری در شمال اروپا
 دیپاچه Germany
 آلمانها Alemans یکی از طوائف ژرمن
 آمریکا America قاره ۸ (۱۸) اوضاع طبیعی
 آمریکا مساعد و مناسب آزادی ۱۷ (۷)
 آمستردام Amsterdam پایتخت هلند ۲۲
 (۱۰)
 آمفیکتئوننی Amphictyone اتحادیه‌ای از
 شهرهای یونان قدیم ۲۹ (۵)
 آمفیکتیونس Amphictyons
 آمین Amiens شهری در فرانسه ۲۸ (۳۷)
 آنتونوس (۸۳-۳۰ ق م) Antonius سیاستمدار
 و سردار رومی ۸ (۱۲)
 آنتونیوس پیوس Antonius Pius امپراطور
 روم در سالهای ۱۳۸ تا ۱۶۱ میلادی ۵
 (۱۸)
 آنتی پاتر Antipatros, Antipater سردار
 انقلابی در قرن چهارم ق م ۲ (۳)
 آنتیوخوس (۲۸۰-۲۶۱ ق م) Antiochus
 سردار اسکندر پادشاه سلوکی ۲۱ (۹)
 آنژ Anges شهری در فرانسه ۲۸ (۳۸)
 آنکوس مارکیوس (۶۴۱-۶۱۶ ق م) Ancus
 Marcus پادشاه افسانه‌ای روم (چهارمین)
 ۱۲ (۲)
 آنیوس اسلوس Anius Asilus یکی از
 اشراف رومی مطرح در اواخر قرن دوم قبل
 از میلاد ۲۷ (۱)
 اورنی Auvergne یکی از ایالات فرانسه ۳۰
 (۱۱)

اخلاق (آداب و رسوم اخلاقی، اخلاق عملی)
Morol اصول اخلاقی در مشرق زمین ۱۶
(۱۰)

اداره امور خانواده (تدبیر منزل) نفوذ تدبیر
منزل در مسائل سیاسی ۱۹ (۱۵)
اردشیر دوم Artaxerxes پادشاه ساسانی ۵
(۱۴)

ارز (مبادله پولی) exchange مبادله ارز ۲۲
(۱۰) نرخ مبادله پولی مزاحم دولت
هستند ۲۲ (۱۴)

ارس Oyrus رود ۲۱ (۶)
ارسطو Aristotle فیلسوف ۳۲۲ ق م - ۳۸۴
یونانی ۴ (۳)

ارسطو فلسفه ~ و ربا ۲۱ (۲۰)
ارث Inheritance, Suecession مربوط به
قوانین سیاسی و مدنی است نه قوانین طبیعی
۲۶ (۶) ~ مبدأ قوانین رومی در باب ~
و میراث (کتاب ۲۷) یا ۲۷ (۱)

اورلئان Orleans ناحیه در فرانسه ۱۸ (۲۷)
اروپا Europa قاره ۲ (۴) جهات طبیعی برقرار
آزادی در ~ ۱۷ (۵) و (۶)
اریتره Eritria در بانی در شرق آفریقا، نام
قدیم اقیانوس هند ۲۱ (۱۰)

اریستوکراسی ~ حکومت اشرافی
ازدواج Mariage ۲۳ (۲) رضایت پدر برای
دختر ۲۳ (۷) و ۸ علت ~ ۲۳ (۱۰) در مورد
~ چه موقع باید از قوانین دینی و چه
موقع باید از قوانین مدنی تبعیت نمود ۲۶
(۱۳) موضوع ~ بین خویشاوندان و ارتباط
آن با قوانین طبیعی و مدنی ۲۶ (۱۴)
ازدواج در مورد ازدواج و قوانین طبیعی و
مدنی ۲۶ (۱۴)

اژیکا Egigas شاه گوتهای غربی
اسپارت Esparta دولتشهر یونانی ۵ (۵)
دزدی نزد اسپارته ۴ (۴) اخلاق و روحیه

عمومی اسپارته ۱۹ (۷)

اسپانیا Espana, Spain, Hispania کشوری
در جنوب غربی اروپا، شبه جزیره ایبری
۲ (۴) خصائل اسپانیولیها ۱۹ (۱۰)

اسپانیولیها ~ اسپانیا
استانبول Istambul قسطنطنیه قدیم، شهری
بندری در بخش غربی تنگه بسفر ۱۶ (۶)
استبداد ~ حکومت استبدادی
استبداد شرقی (نظریه) داستان استرو مردخان
در دوره خشایارشا ۳ (۱۰) ~ ۵ (۱۴) ۲
(۵)، ۵ (۱۴) ~ در چین ۵ (۱۹).

استبداد و دین (یادداشت) ۲ و ۵
استرابون (حدود ۶۳ ق م - ۲۰ م) Strabo
جغرافیدان و مورخ یونانی
استروگوتها Ostrogoths گوتهای شرقی
۱۸ (۲۶)

استقرار Establishment ~ پادشاهی فرانکها
در گل ۳۰ (۲۳)
استیناف یا پژوهش (درفرانسه) Appeal ~
برای قصور در عدالت ۲۸ (۲۸) ~ در عصر
سن لوئی ۲۸ (۲۹) ملاحظات در زمینه ~ ۲۸
(۳۰) و (۳۱) و (۳۲) و (۳۳)
اسقف Bishop کشیش اعظم یک ناحیه ۲۸
(۳۸)

اسکاندیناوی Scandinavia شبه جزیره ای در
شمال اروپا ۱۷ (۵)
اسکندر Alexander پادشاه مقدونی در
سالهای ۳۳۶ تا ۳۲۳ ق م. ~ و فتوحات او
۲۱ (۸) کشف مناطقی از هندوستان ۲۱ (۸)
اسکندریه Alexandria بندری در شمال مصر
۱۰ (۱۴)

استکهلم Stockholm پایتخت سوئد ۱۷ (۳)
اسلام Mahammedan و Mahammedism
اسلام و حکومت استبدادی ۲۴ (۳) نتایج

اخلاق ~ ی ۲۴ (۴) مقایسه اسلام و مسیحیت
از نظر حکومت معتدل و استبدادی ۲۴ (۳)
اخلاق در دیانت مسیحیت و ~ ۲۴ (۴)
اسلاو Slave قومى ساکن اروپای شرقی
۳۱ (۲)

اسمیت Smith سیاح انگلیسی ۷ (۱۷)
اسینیان Essens یکی از فرق یهودی ۲۴ (۹)
اشارد Echerd نویسنده فرانسوی ۱۸ (۲۲)
اشراف رومی Patrician ۵ (۸)
اصالت نژاد، نجابت Nobility ~ فرانسویان
۳۰ (۲۵)

اصل استرداد صلبی ۵ (۹)
اصول (دانش) Priciple, Principe دیباچه
اصول حکومت Principle of Government
۳ (۱) و ۳ (۲) اصول حکومت دموکراسی
۳ (۳) اصول حکومت اشرافی ۳ (۴) اصول
حکومت پادشاهی ۳ (۵، ۶، ۷) اصول
حکومت استبدادی ۳ (۸، ۹، ۱۰)
اعراب آزادی ~ ۱۸ (۱۹)

اعیاد مذهبی Festivals ۲۴ (۲۳)
افریقا گردش دور ~ ۲۱ (۱۰)
افسوس Ephesus شهر یونانی نشین آسیای
صغیر ۲۵ (۲)

افلاطون (۴۲۷ - ۳۴۷ ق م) Plato فیلسوف
یونانی دیباچه
افورها Ephor اعضای هیئت حاکمه اسپارت و
ناظرین حکومت در شهرهای اسپارت ۵ (۸)
اک (به فرانسه) Eyues قبیله ای کوهستانی
که در ایام تابستان به جلگه اریتم تاخت
و تازمی کردند.

اکس Ecosse نام قدیم و فرانسوی اسکاتلند
۹ (۹)

اکس لاشاپل Aix-la- Chapelle شهری در
فرانسه ۳۱ (۱۱)

اگیلول فینگک ها Agilolfings طبقه متوسط
طوایف باواریانی ۳۰ (۱۹)
الئا Elea کوچ نشین یونانی در جنوب ایتالیا
۲۴ (۱۶)

الجزیره Algiers شهری در شمال آفریقا،
پایتخت الجزایر ۱۶ (۶)

الکساندر Alexander امپراطور روم ۱۲ (۹)
الکساندر سوروس Severus امپراطور روم در
سالهای ۲۲۲ تا ۲۳۵ میلادی ۱۲ (۹)

الکساندر ششم Alexander VI پاپ مطرح
در اواخر قرن پانزدهم ۲۱ (۲۱)
الواح دوازدهگانه (قانون) قوانین قدیم رومی
۶ (۱۱)

الیزابت اول Elisabeth I (۱۵۳۳ - ۱۶۰۳)
ملکه انگلستان

املاک Demesne حقوق رومی در ~ لمباردها
۲۸ (۶)

امور دریایی Maritime Affairs استعداد
رومیا برای امور دریایی و دریانوردی ۲۱
۱۳ (۱۳)

انتعار - خود کشی
انتشار دین - دین
اندلی Andeli بین نی بین سه تن از پادشاهان
اندیشه و افکار یکسانی Ideas of uniformity
۲۹ (۱۸)

اندیشه های (ناسطلوب) Thoughts ۱۲ (۱۱)
انس Ounce واحد وزن در امپراطوری روم ۲۲
۱۱ (۱۱)

انسان Mankind روحیه عمومی انسان ۱۹ (۴)
انطاکیه Antioch شهری قدیمی در آسیای
صغیر ۲۲ (۷)

انگلستان England کشوری در اروپا اساس
حکومت انگلستان ۱۱ (۶) انگلستان
مهد آزادی سیاسی ۱۱ (۵ و ۶) نتایج آب و
هوای انگلستان ۱۴ (۱۴)

سواحل آفریقا . ۱ (۱۴)

ایلیاد Iliad منظومه‌ای از هومر ۲۱ (۷)
اینکا آتوآلپا Ynca Athualpa پادشاه
مکزیک زمان هجوم اسپانیولیها به مکزیک

۲۶ (۲۲)

اینوسان چهارم Innocent IV (۱۲۵۴-۱۲۴۳)

۲۴ (۱۴)

ب

باب‌المنذب Babel-mandel مدخل دریای

سرخ از طرف اقیانوس هند ۲۱ (۱۰)

بابل Babylon کشوری باستانی در بین‌النهرین،

غرب آسیا ۲۱ (۸)

باج و خراج Tithes چگونگی استقرار باج

۳ (۱۲)

بارون baron عنوان گروهی از اشراف قرون

وسطی ۲۸ (۲۹)، ۲۸ (۳۸)

بازرگانی و بازرگانان — تجارت

بازیه‌های وحشیانه رومی ۶ (۱۵)

باسیلیوس Basilius I امپراتور روم شرقی ۶ (۱۶)

باکتریان Bacterian ناحیه‌ای در آسیای

مرکزی، بلخ ۱۰ (۵)، ۲۱ (۱۶)

بالبی Balbi سیاح ونیزی ۱۹ (۲)

بالتیک Baltic دریائی در شمال اروپا ۱۰

(۱۳)

بالوزیوس Baluzius نویسنده فرانسوی ۳۱

(۲)

بانک Bank نهادی لازم برای تجارت اقتصادی

۲۰ (۱۱ و ۱۰) — سن جورج ST. George

۲ (۲)

بانکداران کمک بانکداران به دولت ۲۲ (۱۶)

باواریا Bavaria کشوری قدیمی در محل

کنونی آلمان ۲۸ (۱۰) باواریائی‌ها

Bavarian یکی از طوائف ژرمن ۲۸ (۱)

بایون Bayonne شهری در فرانسه ۴ (۲)

اوتوی اول Otto I پادشاه آلمان، امپراتور روم

مقدس (۵) ۱۸ و ۲۸ (۱۸)

اودوکس Eudexus دریانورد فنیقی ۲۱

(۱۰)

اورانژ Orange شاهزاده اسپانیولی ۲۹ (۱۶)

اورخومنوس Orchomenos شهری در یونان

۲۱ (۷)

اورفیتیانوس Orphitianus امپراتور روم ۲۷ (۱)

اوسلیس Ocelis بندری قدیمی در مدخل

دریای سرخ ۲۱ (۹)

اولپیانوس ulpianus حقوقدان رومی ۱۲ (۹)

اولپیانوس ulpinus حقوقدان رومی متوفی به

سال ۲۲۸ ۲۲ (۲۲)

اولیم Olim نام مجموعه قوانین بدون عصر

فیلیپ چهارم پادشاه فرانسه

اونزیکریتوس Onesecritus سردار اسکندر

مطرح در قرن چهارم ق م ۲۱ (۸)

ایتالیا Italy ۲ (۲) رسوم برخی جمهوری ایتالیا

۲۲ (۱۵)

ایران Iran

ایرلند Ireland کشوری، جزیره در شمال

اروپا در اقیانوس اطلس، جزئی از کشور

بریتانیا

ایروکوئوی Iro-quois ۱ (۳)

ایزاک انگلوس Isaac Angelus فرشته

امپراتور بیزانس به سالهای ۱۱۸۵ تا

۱۱۹۵ و ۱۲۰۳ تا ۱۲۰۴ (۲)

ایزیس یا ایسیس Isis یکی از خدایان مصری

۲۶ (۱۴)

ایسلند Iceland کشوری در شمال اروپا

۱۷ (۳)

ایسوس Issus ناحیه‌ای در آسیای صغیر ۱۰

(۱۴)

ایلوت Ilot بردگان اسپارتی

ایلوریا Illyria سرزمین قدیم یونانی‌نشین

بتیس Bactis رودی در اسپانیا ۲۱ (۱۱)

بخارا Buchar شهری در ساورالنهر ۱۷ (۳)

بدن، ژان (۱۵۳۰-۱۵۹۶)

بردگی و بردگان Slavery, Slaves بی-

فایده بودن بردگی در بیان، ۱۵ (۸) اقسام

مختلف بردگی ۱۵ (۹) قوانین سنت با

بردگی چه باید بکند ۱۵ (۱۰) سوء استفاده

از برده ۱۵ (۱۲) بردگان مسلح ۱۵ (۱۳)

و (۱۴) احتیاط حکومت‌های معتدل نسبت

به بردگان ۱۵ (۱۵) مقررات بین بندگان و

اربابان ۱۵ (۱۶) آزادی بردگان ۱۵ (۱۷)

بردگی خانگی ۱۶ (۱) بردگان مسلح

Armed Slaves ۱۵ (۱۳) بردگی حقیقی یا

واقعی real Slavery ۱۵ (۹) بردگی

خانگی Domestic Slavery ۱۶ (۱)

بردگی خانگی مستقل از تعدد زوجات ۱۶

(۱۱)

بردگی سیاسی Political Sérvitude

و رقیب سیاسی ۱۷ (۱) آب و هوای آسیا

مناسب بردگی سیاسی ۱۷ (۳ و ۴ و ۵ و

۶) بردگی شخصی Personal Slavery

۱۵ (۹) بردگی مدنی Civil Slavery

تعریف ۱۵ (۱) ~ در کشورهای استبدادی

۱۵ (۱) مبدأ برحق بردگی نزد علمای

حقوق روم ۱۵ (۲) نقد نظریه روسیها ۱۵

(۳) منشأ حق بندگی ۱۵ (۳) و (۴) بردگی

سیاه‌پوستان ۱۵ (۵) منشأ حقیقی حق بردگی

۱۵ (۶) منشأ دیگر حق بردگی ۱۵ (۷) و

نیز ~ حق بردگی

بربر Barbarous طوایف ژرمنی مهاجم به

امپراطوری روم، قوانین بربرها ۲۸ (۲)

تجارت اروپا پس از استقرار ~ در اروپا

۲۱ (۲۰)

برنارد Bernard نام برخی تاجری فرانسه

۲۲ (۱۰)

برنارد Bernard پادشاه ایتالیا ۳۱ (۲۰)

بروتوس Brutus اولین کنسول رومی در قرن

ششم قبل از میلاد ۱۱ (۱۸)

بروتوس، مارکوس یونیوس (۸۵-۴۲ ق م)

Brutus کنسول رومی

برونهو Brunehaut ملکه فرانک ۳۱ (۱)

بشر، انسان Men انسان و حیوان و موضوع

از دیاد نسل آنها ۲۳ (۱)

بطالسه Ptolemies سلسله سلاطین مقدونی

در مصر قدیم ۲۱ (۹)

بطلمیوس Ptolemy دانشمند یونانی مطرح

در سالهای ۱۲۷ تا ۱۵۱ م ۲۱ (۱۰)

بل، پیر (۱۶۴۷-۱۷۰۶) Bayle, Pierre

فیلسوف و نویسنده منتقد عقلی-مذهب

فرانسوی ۲۴ (۲) شبهات پیر بل ۲۴ (۲) و

(۶)

بلیریوس گراکوس (۱۵۳؟-۱۲۱) Gracchus

۱۱ (۱۶)

بن Bonn شهری در آلمان ۳۱ (۳۱)

بنگال Bengal Gulf خلیج در شرق هندوستان

۲۱ (۹)

بنیدیکتوس لویتا Benedictus Levita نویسنده

اسپانیولی ۲۸ (۸)

بوتیلیه Boutillier یکی از قضات قدیمی فرانسه

۲۸ (۳۴)

بورژواها Bourgeois شهرنشینان و طبقه

جدید ۲ (۴)

بورگوندی یا بورگونی Burgundy یکی از

اقوام ژرمن ۱۰ (۳) ~، گوت‌ها و فرانکها

در فرانسه ۳۰ (۱۶) قوانین ~ و ویرگوت

در باب تقسیم زمین اراضی خوب ۳۰ (۹)

بورگ‌ها Bourges مراکز تجارت و صنعت

قرون وسطا ۲۸ (۱۹)

بوکشوریس Boccoris فرعون مصر ۲۰ (۱۵)

بولن ویلیه Boulainvilliers نویسنده فرانسوی

بونزها Bonz نام روحانیون بودائی چین
 بومانوار Beavmanoir نویسنده فرانسوی
 قرن هیجدهم
 بوهم Bohemia کشور و ناحیه ای قدیم در
 محل فعلی چکسلواکی ۱۵ (۹)
 بهره و تنزیل (نرخ) (بهره) interest علل
 کاهش نرخ بهره پس از کشف هند ۲۲
 (۶)

پ

پائولوس آمیلیوس Paulus Aemilius سردار
 رومی مطرح در قرن سوم ق م ۲۳ (۱۹)
 پائولینوس Paulinus (۳۵۳-۴۳۱) مورخ
 اسقف اعظم، نویسنده شاعر مسیحی روم
 ۱۲ (۹)
 پاپ Pope رهبر کاتولیکهای جهان ۲ (۵)
 پاپیریوس Papius نام یکی از شهروندان
 رومی ۱۲ (۲۱)
 پاتان Patan ناحیه و مجموعه ای از حکومتهای
 کوچک در شبه جزیره مالاکا «ساحل شرقی
 خلیج سیام در جنوب غربی هند» ۱۶ (۱۰)
 پاتروکلوس Patroclus (۱۹ ق م - ۳۲ م)
 مورخ رومی ۲۱ (۶)
 پاتریسین Patricien
 پاتلیپوتره Pataliputra پاتنای کنونی هند
 ۲۱ (۸)
 پادشاهی (حکومت) ← حکومت پادشاهی
 پادشاه صفوی (شاه سلطان حسین) ۳ (۹)
 پاراگوئه Paraguay کشوری در آمریکای
 لاتین ۴ (۶)
 پارتها Parthian طایفه آریائی ساکن ایران
 باستان ۱۹ (۲)
 پارتینوس Partinus قاضی رومی اهل گل
 ۳ (۱۲)

پارلمان Parlemant قرارگاه سلطنتی قدیم
 فرانسه ۲۸ (۴۱)
 پارمینون Parmenio (۴۰۰-۳۳۰ ق م) سردار
 مقدونی ۱۰ (۱۴)
 پارنین Perennin ۸ (۲۸)
 پاروپامیسوس Paropamisus سلسله کوههای
 جنوب دریای عمان ۲۱ (۸)
 پاشا Pasha مقامات عالیرتبه عثمانی
 پئونیس Peonius زمامدار نظامی شهر اوکزر
 ۳۱ (۱)
 پپن لوبرف Pepinle Bert پادشاه فرانک ← پپن
 اول
 پتی Petty, William نویسنده انگلیسی
 ۲۳ (۱۷)
 پیر Peer نام قضات و رسوم و شعائر قضاتی
 اشراف قرون وسطی ۲۸ (۴۲) و (۴۳)
 پراسوم Prassum زنگبار فعلی، تانزانیا، دماغه
 ۲۱ (۱۰)
 پرایتور Praetor یکی از عناوین کنسولها
 و بعدها عنوان اداره کنندگان امور قضایی
 و حقوقی روم باستان ۶ (۴)
 پرتستان (فرقه) Protestan Religion
 تناسب مذهب پرتستان با حکومت جمهوری
 ۲۴ (۵)
 پرتستانتیسیم Protestantism نام نهضت
 اصلاح دین ۴ (۲)
 پرتقال Portugal کشوری در جنوب غربی
 اروپا، شبه جزیره ایبری ۲ (۴)
 پرتیناکس Pertinax امپراتور روم در سالهای
 ۱۹ تا ۳۰ میلادی ۵ (۱۸)
 پرسپولیس Persepolis نام یونانی تخت
 جمشید ۱۰ (۱۴)
 پرستشگاهها Temples پرستشگاهها ۲۵ (۳)
 پرگادی Pregadi قوه مجریه جمهوری ونیز
 ۱۱ (۶)

پرو Peru کشوری در آمریکای لاتین

پروپوس Probus امپراطور روم در سالهای ۲۷۶ تا ۲۸۲ م ۲۱ (۱۵)

پروپرایتور Propraetor حکام و قضات ایالات رومی ۱۱ (۱۹)

پروپونتیس Propentis دریای مرمره ۲۱ (۷)
پروتاریوس Protarius سیاستمدار فرانک، معشوقه برونهوا ۳۱ (۱)

پروتستاتور Protestator ۱۲ (۵)

پروفیری Prphry نویسنده ۲۵ (۴)

پروکنسول Proconsular مشاوران ایالتی روم

پروکوپیوس Procopius بزرگترین مورخ بیزانسی ۶ (۵)

پروکوپیوس Procopius سیاستمدار رومی ۵ (۱۹)

پری Perry نویسنده فرانسوی کتاب دولت روسیه

پریدو Prideaux نویسنده فرانسوی کتاب شرح زندگانی محمد (ص) ۱۶ (۲)

پرسیسی ها Pricienes بردگان کرتی
پتر اول یا کبیر Peter I تزار مقتدر و متجدد روس ۵ (۱۴)

پگو Pegu طایفه‌ای ساکن جزایر ملاک ۱۹ (۲)

پگو Pegu یکی از مذاهب هندو ۲۴ (۸)

پالركولوس Phalerculus کنسول رومی
پلبها Plebians

پلیستها Plebiscites ۱۱ (۱۶)

پلویبوس Pelybius جهانگرد کارتازی ۲۱ (۱۱)

پلوتارك = پلوتارخس (۳۷۲ - ۲۸۷ ق م)
Plutarch مورخ یونانی ۴ (۸)

پلوزیوم Pelusium شهر باستانی مصر ۲۶ (۷)

پن Penn (۱۶۴۴ - ۱۷۱۸) سیاستمدار و

فیلسوف انگلیسی

پنست ها Penestes بردگان تسالی ها

پوبلیوس Publius نام یکی از شهروندان رومی ۱۲ (۲۱)

پوبلیوس روتیلیوس Publius Rutilius کنسول و حقوقدان رومی قرن دوم ق م ۱۱ (۱۸)

پوپایوس سابینوس Popaeus Sabinus کنسول رومی مطرح در قرن اول میلادی ۲۳ (۲۱)

پورروس Pyrrhus پادشاه اپیروس در سالهای ۲۹۵ تا ۲۷۲ ق م ۲۲ (۱۲)

پول Mone مللی که به پول آشنا نیستند ۱۸ (۱۵) قوانین و ارتباط آن با مصرف ~

(کتاب ۲۲) علت مصرف ~ ۲۲ (۱) و ماهیت و طبیعت ~ ۲۲ (۲) ~ اعتباری ۲۲

(۳) کاهش ارزش ~ طلا و نقره ۲۲ (۴) و (۵) چگونه قیمت کالا در قبال ~ تعیین می شود ۲۲ (۷) و (۸) عملیات ~ رومیها

۲۲ (۱۱) کیفیت عملیات ~ در روم قدیم ۲۲ (۱۲) تغییرات ~ در دوره امپراطوری

۲۲ (۱۳) نرخ مبادلات ~ مزاحم دول مستبد ۲۲ (۱۴) رسوم برخی جمهوریهای

ایتالیا نسبت به ~ ۲۲ (۱۵)

پولتاوا Poltava قلعه کوچک در روسیه محل آخرین نبرد شارل دوازدهم . ۱۰ (۱۳)

پولویبوس (۲۰۵ - ۱۲۵ ق م) Polybivs
مورخ بزرگ یونانی ۴ (۸)

پومپونیوس Pomponius حقوقدان رومی ۲۱ (۱۴)

پومپیوس Pompey سردار رومی مطرح در قرن اول ق م ۱۴ (۱۱)

پونتوس Pontus ناحیه‌ای از آسیای مرکزی ۲۱ (۶)

پونتیوس Pontius (۱۲ (۱)

پونیک Punic نام جنگهای روم و کارتایه ۸
(۱۴)

پیرارد، فرانسوا Pirard, Francois نویسنده
فرانسوی

پیزون Piso کنسول رومی ۶ (۱۴)

پیست Pistes, Pistoia شهری در ایتالیای
مرکزی ۲۸ (۴)

پیکار Combats پیکار قضایی (برای اثبات
حقانیت) Judicial Combats چگونه
برای اثبات حقانیت رسم - ادامه یافت ۲۸
(۱۸)، آداب و رسوم مربوط به ~ ۲۸ (۲۲)
رسم دوئل در قوانین سالیک و مقدمات
تکوین ~ ۲۸ (۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷)
مجموعه قوانین و آیین نامه ها در زمینه ~
۲۸ (۲۳) مقررات ~ ۲۸ (۲۴)، مقررات ~
محدودیت های مقرر در رسم - برای اثبات
حقانیت ۲۸ (۲۵) ~ برای اثبات حقانیت
بین یکی از طرفین دعوی و یکی از شهود
۲۸ (۲۶) ~ برای اثبات حقانیت بین یکی
از طرفین دعوی و یکی از قضات انتخابی
از طرف ارباب و شکایت از قضاوت، ناصواب
۲۸ (۲۷) ~ در دوره سلطنت سن لوئی و
رسیدگی به شکایات ۲۸ (۲۹)

پیلاد Pylades هنرپیشه رومی معاصر
آوگوست امپراتور ۱۹ (۳)

ت

تائوئیسم Taoism مذهبی در چین ۲۴ (۱۹)
تابع Vassal نام طبقه ای از مردم قرون
وسطی که تابع ایران بودند که در مراحل
بعد به صورت سلسله مراتب درآمد - و اسال
تاتار Tartar قبیله زردپوست ساکن آسیای
مرکزی ۹ (۴) تاتارستان Tartaristan
ناحیه تاتارنشین آسیای مرکزی ۱۷ (۳)
تاتارها رقیب و بندگی تاتارها ۱۸ (۱۹)

حقوق بین المللی تاتارها ۱۸ (۲۰) قوانین
مدنی تاتارها ۱۸ (۲۱)

تارپیا Tarpeia صخره و تپه ای در روم ۲۹
(۱۳)

تارتسوس Tartesus والنسیای کنونی در
اسپانیا ۲۱ (۱۱)

تارکوینیوس Tarquinius پادشاه اساطیری
روم در قرن ششم ق م ۱۱ (۱۲)

تاسیت - تاکیتوس - تاسیتوس (۵۵ - ۱۱۷ م)
Tacitus مورخ بزرگ رومی ۶ (۵)

تالان Talan واحد پول و وزن آتنی

تانگ Tang نام سلسله ای در چین

تایلندیاسیام Siam ۱۴ (۵) سیام
تنوبالد Theobald یکی از اشراف فرانسه
۱۸ (۴۵)

تنوبالد Theobald پادشاه فرانک ۳۱ (۵)

تنودوبر Theodobert پادشاه فرانک ۳۱ (۵)

تنودور Theodor همسر تنوفیلوس امپراتور
بیزانس

تنودور لاسکاریس Theodorus Lascarus

امپراتور بیزانس در قرن سیزده ۱۲ (۵)

تنودوریک اول Theodoric پادشاه استروگوت

معروف به کبیر که در سال ۴۹۳ ایتالیا را

به تصرف در آورد ۱۸ (۲۸)

تنودوسیوس Theodosius (۳۴۷ - ۳۹۵ م)

امپراتور روم که دین مسیحیت را تنها دین

رسمی امپراطوری اعلام کرد ۱۲ (۸)

تئو فراستوس Theophrastes فیلسوف و

دانشمند یونانی ۴ (۸)

تئوفیلوس Theophilus امپراتور بیزانس در

سالهای ۸۲۹ تا ۸۴۲

تب Thebes شهر قدیمی بئوسی در یونان ۴

(۸)

تبس Thebes شهری قدیم در مصر (طیوه)

۲۱ (۷)

تباعد Ostracism تباعد دریونان ۲۶ (۱۷)
تبلیغ و انتشار Propagation تبلیغ و انتشار
ادیان ۲۵ (۱۵)

تجارت Commerce قوانین و ارتباط آنها با
(کتاب ۲۰) ~ به طور کلی ۲۰ (۱) روح
~ ۲۰ (۲) ~ در دول مختلف ۲۰ (۴)
مللی که به ~ اقتصادی دست زده اند ۲۰
(۵) روح انگلستان از نظر ~ ۲۰ (۷) مزاحمت
دوره اقتصادی ۲۰ (۸) ممنوعیت و تحریم
~ ۲۰ (۹) نهادی بر اساس ~ اقتصادی
«بانک» ۲۰ (۱۰ و ۱۱) آزادی ~ ۲۰ (۱۲)
آنچه آزادی ~ را از بین می برد ۲۰ (۱۳)
قوانین ~ی مربوط به ضبط کالا ۲۰ (۱۴)
توقیف بازرگانان ۲۰ (۱۵) یک قانون خوب
ژنو برای حمایت از بازرگانان ۲۰ (۱۶)
قانون رودس برای حمایت از بازرگانان ۲۰
(۱۷) قضات محاکم بازرگانی ۳۰ (۱۸)
زمانداران نباید ~ کنند ۲۰ (۱۹) و ۲۰
~ اشراف در کشورهای سلطنتی ۲۰ و ۲۱
(۲۲) برای کدام ملل ~ زیان دارد ۲۰
(۲۳) ~ از لحاظ تحولاتی که تا کنون
داشته است (کتاب ۲۱)، قوانین و ارتباط
آن با تاریخ تجارت (کتاب ۲۱)، چند
نظریه کلی درباره تاریخ ~ اروپا با هندوستان
و غیره ۲۱ (۱)، تفاوت قدما و ~ جدید
۲۱ (۴) و (۵) ~ با آفریقا ۲۱ (۲) تفاوت
احتیاجات مردم جنوب و شمال ۲۱ (۳)، ~
قدما ۲۱ (۶) ~ قدیم اروپا با هندوستان ۲۱
(۶) ~ یونانی ها ۲۱ (۷) ~ یونانیها بعد از
اسکندر ۲۱ (۹) ~ کارتاژ و ماری ۲۱
(۱۱) ~ جزیره دلوس یونان ۲۱ (۱۲)
استعداد رومیها برای ~ ۲۱ (۱۴) ~ رومیها
با ژرمنها ۲۱ (۱۵) ~ رومیها با عربستان
و هندوستان ۲۱ (۱۶) ~ اروپا بعد از انهدام
روم ۲۱ (۱۷) ~ بعد از ضعیف شدن رومیها

در خاور زمین ۲۱ (۱۹) اختصاص ~ اروپا
به یهودیان ۲۱ (۲۰) ثروتی که اسپانیولها
از آمریکائیان بدست آوردند ۲۱ (۲۲) و
(۲۳) کشف دو دنیای جدید و ~ اروپا
با ایندو ۲۱ (۲۱) ~ برای کدام ملل زیان
دارد

تجمل Luxury ۷ (۱) ~ در چین ۷ (۶)
نتایج شوم ~ در چین ۷ (۷) تجمل ناشی
از خرافات ۲۵ (۷)

ترازیمیه Trasimene دریاچه ای در ایتالیا
مرکزی ۱۰ (۶)

تراژان Trajanus امپراطور روم در سالهای
۹۸ تا ۱۱۷ میلادی

تراس Thrace تراکیا، ناحیه جنوب خاوری
اروپا

ترانسیلوانی Transylvani یکی از اقوام اسلاوی
تربیا Trebia رودی در شمال ایتالیا ۱۰ (۶)

تریپولیس Tripolis ناحیه ای قدیم در شمال آفریقا
ترتولیانیوس یا ترتولین (حدود ۱۵۰ - ۲۳۰ م)

Tertullianus عالم الهیات مسیحی اهل روم
۲۷ (۱)

ترکستان Turkestan ناحیه قدیمی محل
سکونت ترکان شرقی ۱۷ (۳)

ترکها Turks تیره ای از نژاد آریائی ۵ (۱۴)
ترویس Treves شهری در ایتالیا ۲۸ (۵)

تریبوتوم Trbutum باج و خراج، مالیات
اجباری ۳۰ (۱۴)

تریبون Tribune نمایندگان طبقه عامه (پلها
۱۴) ~ ناطقین ۶ (۱۴)

تریوم ویراتوس Triumviratus هیئت حاکمه
سه نفره در دوره ای از تاریخ روم ۱۲ (۱۸)

تزار Czar لقب امپراطوران روسیه
تسالی Tessaly ناحیه ای در شمال یونان

تساهل و تسامح Toleration تساهل و تسامح
متناسب با ایمان ۲۵ (۹) و (۱۰)

تستوس Theseus پادشاه و قهرمان اساطیری آتن
۲۴ (۱۸)

تسخیر و فتح (حق) Right of conquest

۱. (۳) مزایای سر برای مردم مغلوب
۱. (۴ و ۵) نقد نظریه منتسکیو در این
باره ۱. (۴) ~ حکومت جمهوری ۱. (۶ و
۷ و ۸) ~ حکومت پادشاهی ۱. (۹) ~
یک دولت پادشاهی از سوی دولت پادشاهی
دیگر ۱. (۱۰) رسوم مردم مغلوب ۱. (۱۱)
قانون کوروش ۱. (۱۲) فتوحات شارل
دوازدهم ۱. (۱۳) فتوحات اسکندر ۱. (۱۴)
بر روشهای حفظ فتوحات ۱. (۱۵) ~
حکومت استبدادی ۱. (۱۶) و (۱۷)

تسه کیانگ Tsekiang یکی از ایالات قدیم
چین ۱۸ (۶)

تسین Tsin یکی از سلسله‌های پادشاهی چین
۸ (۷)

تعداد جمعیت (افراد) Number of men

Inhabitation تعداد افراد ذکور و
اناث در کشورهای مختلف ۷۳ (۱۲) ~
در مناطق دریائی ۲۳ (۱۳) محصولات
زمین و رابطه آن با ~ ۲۳ (۱۴) تعداد
اولاد اناث و ذکور در کشورهای مختلف
۲۳ (۱۲) ارتباط ~ با صنایع ۲۳ (۱۵)
یونان و ~ ۲۳ (۱۷) ~ جهان قبل از رومیها
۲۳ (۱۸) کاهش جمعیت جهان ۲۳ (۱۹)
رومیها مجبور شدند برای ازدیاد نفوس
قوانین مخصوص وضع کنند ۲۳ (۲۰)
قوانین رومی در خصوص ازدیاد جمعیت
۲۳ (۲۱) مسیحیت و کاهش جمعیت ۲۳
Number of In habition ~ (۲۱)
وضع جمعیت جهان پس از انهدام روم
۲۳ (۲۳) تغییراتی که از لحاظ جمعیت در
اروپا حاصل شد (بعد از استقرار ژرمنها و
مسیحیت) ۲۳ (۲۴ و ۲۵) قانونی برای

ازدیاد جمعیت در فرانسه ۲۳ (۲۷) چگونه
می‌توان کاهش جمعیت را جبران کرد
۲۳ (۲۸)

تعدد زوجات، چند همسری Polygamy قانون

~ تابعی از محاسبه و برآورد ۱۶ (۴) تعدد
همسران مربوط به این است که شوهر
امکانات نگهداری آنها را داشته باشد ۱۶
(۲) تعدد شوهران در قبیله نائیر ۱۶ (۵)
قانون ~ تابعی از محاسبه و برآورد ۱۶ (۴)
رعایت عدالت درباره زنان ۱۶ (۷) گفتگو
در خصوص ~ ۱۶ (۶) بردگی خانگی ~
۱۶ (۱۱)

تعلیم و تربیت Education ۴ (۱) قوانین

~ ۴ (۱)، ~ در حکومت پادشاهی ۴ (۲)،
~ در حکومت استبدادی ۴ (۳)، تفاوت نتایج
~ قدیم و جدید ۴ (۴) ~ در حکومت
جمهوری ۴ (۵)، برخی نهادهای ~ یونانی
۴ (۶)، تأثیر نهادهای استثنایی ~ ۴ (۷)

تغییر Changing تغییر دین ۲۵ (۱۱)

تفتیش عقاید Inquisition اعتراض متواضعانه
به مأسوران تفتیش عقاید اسپانیا و پرتغال
۲۵ (۱۳)

تفکر عرفانی و روحانی Centemplation
۲۴ (۱۱)

تفکیک قوای سه گانه Oistribution of the

Three Power ~ حکومت انگلستان به عنوان
اساس و قانون اساسی ۱۱ (۶) ~ در سایر
دولتها ۱۱ (۶) عدم شناخت ارسطو نسبت به
~ ۱۱ (۹) عدم شناخت قدما از مشروطیت
و ~ ۱۱ (۸) پادشاهی شناخته شده فاقد
قانون اساسی اند ۱۱ (۷) عدم شناخت
متفکران سیاسی قدیم نسبت به قانون اساسی
Constitution ~ و ۱۱ (۱۰) ~ در دوره
پادشاهان عصر قهرمانی یونان ۱۱

قوانین آن و اصلاحات تیولداری در فرانسه
(کتاب ۳۰ و ۳۱)

ج

جاسوسان Spies جاسوسان در حکومت پادشاهی
۱۲ (۲۳)

جان John پادشاه انگلیس در سالهای ۱۲۱۶ تا
۲۱ ۱۱۹۹ (۲۰)

جبل الطارق Hercdes' Pillar تنگه‌ای بین
اروپا و آفریقا ۲۱ (۱۰)

جهیزیه Dewry ۷ (۱۵) ← زنان

جرائم و جنایات Crimes اقسام ۱۲ (۴)،

قوانین جزائی و جنایی و آزادی ۱۲ (۲) و

(۳) پایداری آزادی در تناسب مجازاتها

با ۱۲ (۴) ~ جنایت غیر طبیعی ۱۲ (۶)

~ بزرگ خیانت به پادشاه ۱۲ (۷) استعمال

ناروای ~ توهین به مقدسات و پادشاه ۱۲

(۸) و (۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۶)

~ به صورت اندیشه سخن و نوشته ۱۲

(۱۱ و ۱۲ و ۱۳)، ~ بی‌عفتی و مجازات

۱۲ (۱۴) آزاد کردن برده برای کشف ~

۱۲ (۱۵) در کشف ~ ها ۱۲ (۱۷)

جریمه Composition تهاثر دین و تصفیه

حساب، حساب با توافق طرفین با مبلغ مورد

توافق ۳۰ (۱۹) ~ بین قابل بربر ۳۰ (۱۹)

جزایر Islands سکنه جزایر مستعد زیستن

در آزادی ۱۸ (۵)

جزایر هند شرقی East Indies Iseland

مجمع الجزایر در اقیانوس آرام در جنوب

شرقی آسیا ۲۰ (۲۰)

جمعیت ← سکنه و جمعیت

جمهوری Republic ← حکومت جمهوری

جنگ و جنگه War ۱۰ (۲) شارل دوازدهم

۱۰ (۱۳) ~ اسکندر ۱۰ (۱۴)

جنوا Genova شهری بندری در ایتالیا ۲ (۳)

(۱۱) ~ در حکومت پادشاهان روم ۱۱

(۱۲) ~ در حکومت جمهوری روم ۱۱

(۱۳ و ۱۴) ~ پس از سقوط جمهوری روم

تقدیر کور Blind Fatality ۱ (۱)

Fatality of the Atheist تقدیر ملحدان

۱ (۱)

تقسیم زمین dividing the lan ~ در آغاز

تهاجم بربرها ۳۰ (۷) و (۸) و (۹)

تگان Tegan نویسنده فرانسوی معاصر لوئی

لوئیو ۳۰ (۲۵)

تمسوار Temeswaer ۱۵ (۸)

تناسخ Metempsychosis ۲۴ (۲۱)

تورنیگنی Thuringians یکی از طوائف

ژرمنی ۲۸ (۱)

توسکانی Tuscany ناحیه‌ای در ایتالیای

مرکزی ۹ (۲)

تولوس هوستیلوس Tullus Hostilius سومین

پادشاه روم ۶ (۱۵)

تونس Tunis کشوری در شمال آفریقا ۲۸

(۳۷)

تونکین Tonkin یا Tonquin ناحیه در

شمال شرقی هندوچین در ویتنام ۲۳ (۱۶)

تهاجمات ~ در آسیا ۱۷ (۴) تهاجمات در اروپا

۱۷ (۴)

تیربیوس (از ۱۴ تا ۳۷ امپراطور) Tiberius

امپراطور روم در سالهای ۱۴-۳۳۷ (۳)

تیربیوس گواکوس (؟ ۱۶۲-۱۳۳ ق م)

Tiberius Gracchus سیاستمدار و مصلح

رومی

تیرونس Tiryns ناحیه در شمال یونان ۱۰

(۱۴)

تیمبوکتو Timbuctoo ناحیه در آفریقا، یکی

از شهرهای سودان ۲۲ (۱)

تیول تغییرات در ~ موجب تنزل سلسله اول

پادشاهی فرانسه ۳۱ (۱) پیدایش ~ و

جیحون Oxus به یونانی رودی در آسیای مرکزی
(۶) ۲۱

ج

چارلز اول Charles I پادشاه انگلستان در
سالهای ۱۶۲۵ تا ۱۶۴۸ (۹)
چارلز دوم (۱۶۳۰-۱۶۸۵) Charles II
پادشاه انگلستان و اسکاتلند
چهار قانون اول طبیعت از نظر منتسکیو (۲)
چین China کشوری بزرگ در شرق آسیا
(۱۹) استبداد شرقی در ~ (۱۹) ۵ چینها:
خصایل ~ (۱۰) ۱۹ رفتار ~ (۱۳) ۱۹ وضع
مخصوص حکومت ~ (۱۷) ۱۹ و (۱۸)
توضیح شبهه‌ای درباره رفتار ~ (۱۳) ۱۹
(۲۰) ۱۹

ح

حبشیا Abyssinians اهالی کشور قدیمی
در شمال آفریقا (۷) ۲۶
حجب و حیا Medesty حجب و حیای طبیعی
(۱۲) ۱۶
حرامزادگان (نزا زادگان) Bastards حرامزادگان
در حکومت‌های مختلف (۶) ۲۳
حسادت Jealousy (۱۳) ۱۶
حق الهی پادشاهان و فرمانروایان (نظریه) ۵
(۱۴)
حق بردگی Right of Slavery منشأ حق
بردگی (۴ و ۳) ۱۵ مبدأ حق بردگی از نظر
رومیان (۲) ۱۵ منشأ حقیقی حق بردگی ۱۵
(۶) منشأ دیگر حق بردگی (۷) ۱۵
حقوق (قوانین) Law ~ بین المللی Law of Nations
~ بین الملل نزد ملل غیر کشاورز
(۱۲) ۱۸ ~ بین المللی تاتارها (۲۰) ۱۸ ~
رومی Roman Law چرا ~ رومی در قلمرو
حکومت فرانکها ازین رفت لیکن در حوزه

حکومت گوتها و بورگونی‌ها باقی ماند ۲۸
(۴ و ۵) چرا ~ رومی در اسپانیا از بین
رفت ۲۸ (۷) چگونه ~ رومی در سرزمین
لمباردها از بین رفت و محفوظ ماند ۲۸
(۶) علل از بین رفتن قوانین رومی پس
از استقرار اولیه ژرمنها (بربرها) ۲۸
(۱۰ و ۱۱) رسوم محل و تحولات قوانین
بربرها و قوانین رومی ۲۸ (۱۲) علل
فراموشی قوانین سالیک و رومی و مقررات
شوراهای مذهبی ۲۸ (۱۹) احیای حقوق
رومی و نتایج آن و تغییرات در دادگاههای
فرانسه ۲۸ (۴۲)

حکومت Government انواع حکومتها (۱) ۲
تفاوت میان طبیعت حکومت و اصول آن
(۱) ۳

حکومت استبدادی Despotism (۱) ۲ سازمان
و قوانین ~ (۵) ۲ اصول ~ (۸ و ۹) ۱
تعلیم و تربیت در ~ (۳) ۴
حکومت اشرافی Aristocracy (۲) ۲ سازمان
و قوانین ~ (۴) ۲ اصول ~ (۴) ۳ تعلیم و
تربیت در ~ ۴

حکومت پادشاهی Monarchy سازمان و قوانین
~ (۴) ۲ اصول ~ (۵ و ۶ و ۷)
حکومت مشروطه ~ حکومت پادشاهی
حکومت تیرانی Tyranny (۱۳) ۱۱
حکومت جمهوری Republica اقسام حکومت
جمهوری (۱) ۲ سازمان و قوانین ~ (۲) ۲
تعلیم و تربیت در ~ (۵) ۴

حکومت در خانواده (تدبیر منزل) Domestic
Government

حکومت عامه Popular State (۱۳) ۱۱
حکومت متعده Confederate Government
(۱) ۹ باید از دولتهای جمهوری تشکیل شود
(۲) شروط لازم جمهوری متعده (۳) ۹

خ

خارونداس Charondas قانونگذار سیسیلی
 مطرح حدود ۵۰۰ قبل از میلاد ۱۲ (۲)
 خاک، طبیعت خاک و زمین Soil, Nature
 تأثیر ~ در قوانین ۱۸ (۱) و (۲)
 زمینهای کشاورزی یکی از علل تهاجم اقوام
 دیگر ۱۸ (۳ و ۴) مردم جزایر متعدد زیستن
 در آزادی ۱۸ (۵) تأثیر صنایع انسانی بر
 زمین ۱۸ (۷) ~ آمریکا ۱۸ (۹)
 خانواده Family خانواده ها ۲۳ (۴) مسائل
 و امور خانوادگی Domestic دادگاه امور
 خانواده نزد رومیها ۷ (۱۰)
 خایروینا Chaerena شهری قدیمی دریونان
 ۳ (۳)
 ختا Cathay نام قسمت شمالی چین ۱۷ (۳)
 خدمت نظام Military Service ~ مردان
 آزاد ۳ (۱۷) خدمت مضاعف فرماندهی
 نظامی و قضاوت کشوری کنتها ۳ (۱۸)
 خرافات Superstition قدرت خرافات ۱۸ (۱۸)
 خرافات پرستی، موهومات Superstition
 تجمل ناشی از خرافات پرستی و موهومات
 ۲۵ (۷)
 خزر Caspian Sea دریا ۲۱ (۶)
 خشایارشا Xevxes پادشاه ایران در سالهای
 ۴۶۴ تا ۴۸۶ قبل از میلاد ۳ (۱۰)
 خلفای اسلام Caliphs ۲۱ (۸)
 خلق و خوی اجتماعی Sociable temper
 تأثیر اخلاق اجتماعی ۱۹ (۸)
 خواجگان Eunuchs ۱۵ (۱۸) ~ و آزادشدگان
 ۱۵ (۱۸)
 خواجه نرسی Eunuch Narses ۱۲ (۲۸)
 خودکشی Suicide قوانین علیه ~ ۱۴ (۱۲)
 ~ در قوانین یونان و روم ۲۹ (۹) قوانین

د

دادستان Public Prosecutor دادستان در
 فرانسه قدیم ۲۸ (۳۶)
 دادگاه Tribunal احیای حقوق رومی و تأثیر
 آن داد دادگاههای فرانسه ۲۸ (۴۲) و
 (۴۳) دادگاه عدل بشری والهی human
 Courts of Justice ۲۶ (۱۱) و (۱۲)
 اصول دادگاه عدل بشری نباید چون دادگاه
 عدل الهی تنظیم گردد ۲۶ (۱۱ و ۱۲)
 داریوش سوم Darius III پادشاه هخامنشی در
 سالهای ۳۳۶ تا ۳۳۰ قبل از میلاد ۱۰
 (۱۴)
 داگوبر Dagobert پادشاه فرانک در سالهای
 ۶۲۹ تا ۶۳۹ (۳)
 دالگورکی Dolgorucky خاندان اشراف
 روسی ۱۱ (۱۲)
 دامپیر Dampier سیاح و نویسنده فرانسوی
 ۱۵ (۱۸) ۲۴ (۲۳)
 دانتزیک Dantzig ناحیه ای در لهستان
 دانمارک Denmark کشوری در شمال اروپا
 ۲۴ (۱۹)
 دانوب Danube نام رودی در اروپا ۹ (۱)
 داویلا Davila صدراعظم شارل نهم پادشاه
 فرانسه ۲۹ (۱۶)
 دجله Tigris رودی در غرب آسیا ۲۱ (۸)
 دختران Young Women دختران ۲۳ (۹)
 درآمدهای عمومی Public Revenues
 ۱۳ (۱)
 دراخما یا درهم Drachma واحد پول یونانی
 که معرب آن درهم است ۱۲ (۲۰)
 درایدن، جان Dryden (۱۶۳۱-۱۷۰۰)
 شاعر و نمایشنامه نویس انگلیسی ۲۳ (۱)
 دروسوس Drusus سیاستمدار رومی ۸ (۱۲)

دریای سرخ Kolzim Sea ۲۱ (۹)
 دسالکس Desalces پادشاه نویدیا ۲۶ (۶)
 دسمویر Decemvir هیئت ده نفر قضات قدیم
 و اولیه روم ۶ (۷)
 دفونتن Défontaines نویسنده معاصر سن-
 لوئی و یکی از معروفترین نویسندگان قرون
 وسطی
 دکارت (۱۵۹۶ - ۱۶۵۰) Descartes
 فیلسوف فرانسوی
 دلووس Delos جزیره‌ای نزدیک یونان ۲۱
 (۱۱)
 دماغه امید نیک Good Hope دماغه در
 منتهی‌الیه جنوب آفریقا ۲۱ (۹)
 دمتریوس فالروس (؟ ۳۴۵ - ؟ ۲۸۳ ق م)
 Demetrius Phalereus خطیب و سیاستمدار
 یونانی ۳ (۳)
 دموستن (۳۸۴ - ۳۲۲ ق م) Demosthens
 خطیب و سیاستمدار یونانی ۳ (۳)
 دوئل Dvel, Trialby Combat پیکار
 قضائی
 دوئلیوس Duellius تربیون رومی در سال
 ۳۹۸ رومی ۲۲ (۲۲)
 دوبلیور De Believr یکی از رؤسای پارلمان
 قضائی در دوره لوئی سیزدهم ۶ (۵)
 دوبلیورپرسونا Debiliior Persona شخصی از
 طبقه نازلتر ۳۰ (۲۵)
 دوشس دوموپناس Duchess De Montpensier
 یکی از زنان اشراف فرانسه معاصر هانری
 سوم ۱۲ (۲۸)
 دوک dukes, duc عنوان فرماندار نظامی
 در قرون وسطی ۲۸ (۳۸)
 دوکانی Ducange نویسنده معاصر منتسکیو
 ۲۸ (۳۷)
 دوک دوگیز Duc De Guise یکی از اشراف
 فرانسه در قرن ۱۶ (۲) ۴

دوک دولوالوت Duc de la valetle یکی از
 فرماندهان نظامی عصر لوئی سیزدهم ۶ (۵)
 دوک رالف Duck Ralph یکی از اشراف فرانسه
 ۲۸ (۴۵)
 دوک والانتینوا Duke of Valentino
 یکی از اشراف ایتالیا، فلورانس ۲۹ (۱۹)
 دولت توده‌ای Popular State نوعی حکومت
 و دولت مبتنی بر قدرت عوام الناس ۲ (۴)
 دولتها Governmen مقصود و منظور دولتها
 ۱۱ (۵)، مقصود و منظور دولت انگلیس
 ۱۱ (۵) آزادی سیاسی مقصود و منظور
 دولتهای معتدل ۱۱ (۵)
 دوما Dumas نویسنده فرانسوی
 دومران demairan ۸ (۲۱)
 دومیتیانوس Domitianus امپراتور روم در
 سالهای ۸۱ تا ۹۶ (۳)
 دون Don رود ۲۱ (۶)
 دووالد Du Halde پدر دووالد روحانی و سیاح
 فرانسوی ۱۸ (۲۱)
 دوهان Dohan ۱۸ (۲۱) دوک نشین دوهان
 Du Cky of Dehan
 دیدیوس یولیانیوس Didius yulianus امپراتور
 روم در سال ۱۹۳ میلادی ۲۲ (۱۳)
 دیرو Deyro سیاح فرانسوی
 دین و ادیان religion قوانین و مذاهب
 (کتاب ۲۴) و (کتاب ۲۵ و ۲۶)
 خدمتگزاران Ministers of Religion
 ۲۵ (۴) علت تغییرناپذیری ~ در کشورهای
 شرقی ۱۴ (۴) اختلاط قوانین با ~ در چین
 ۱۹ (۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰) ~ از نظر
 عمومی ۲۴ (۱) قانون کمال در ~ ۲۴
 (۷) چگونه ~ بر قوانین مدنی تأثیر می‌گذارد
 ۲۴ (۱۴) چگونه قوانین مدنی از قوانین بد
 ~ جلوگیری می‌کند ۲۴ (۱۵) چگونه
 قوانین ~ ی عیوب قوانین و تشکیلات

۶ (۱۴)

دیون کاسیوس Dio Cassius مورخ یونانی
 قرن سوم بعد از میلاد ۱۱ (۱۸)
 دیونوسیوس Dionysius قهرمان اساطیری
 یونان و روم ۱۲ (۱۱)
 دیونوسیوس هالیکارناسی Dionysius
 Halicarnassus (بین قرون اول قبل و بعد
 از میلاد) ۲ (۲)

ذ

ذهن و افکار عمومی مردم People's Mind
 تناسب وضع قوانین با موقع و روحیه و
 اذهان مردم ۱۹ (۲)

ر

راپتوم Raptum سومالی کنونی، دماغه ۲۱
 (۱۰)
 رادمانتوس Rhadamanthus حاکم یونانی
 ۱۹ (۲۲)

راونا Ravenna شهری در ایتالیا ۲۸ (۱۸)
 راشیس Rachis پادشاه لمبازد
 رافائل Raphael Samsio (۱۴۸۳ - ۱۵۲۰)
 نقاش ایتالیائی عصر رنسانس ۱۹ (۲۷)
 راگنوا Ragneav نویسنده فرانسوی کتاب فرهنگ
 قضائی ۲۸ (۴۱)

راگوزا Ragusa شهر و بندری قدیمی یونانی-
 نشین یا از شهرهای تابع جمهوری ونیز،
 در محل فعلی کشور یوگسلاوی ۲ (۳)
 ربا usury مشرعین کلیسا و ~ ۲۱ (۲۰)
 ~ در معاملات دریائی ۲۲ (۲۰) قروض
 قرارداد و وضعیت ~ در روم قدیم ۲۲
 (۲۱) و (۲۲)

رسم پیکار قضائی Custom of Judicial

سیاسی را رفع می کنند ۲۴ (۱۶) و (۱۷)
 چگونه قوانین ~ ی دارای تأثیر قوانین
 مدنی هستند ۲۴ (۱۸) فایده ~ در
 نتایج عملی است نه در صحت و سقم عقاید
 آن ۲۴ (۱۹) و (۲۰) قوانین ~ ی نباید
 برای چیزهای بی اهمیت تولید نفرت کند
 ۲۴ (۲۲) قوانین محلی ~ ۲۴ (۲۴) عیب
 انتقال یک ~ از کشوری به کشوری دیگر
 ۲۴ (۲۵) و (۲۶) احساسات شخص نسبت
 به ~ ۲۵ (۱) علل علاقه مندی انسان به
 ~ مختلف ۲۵ (۲) خدمتگزاران ~ ۲۵ (۴)
 تساهل و تسامح متناسب با ~ ۲۵ (۹) و
 (۱۰) تغییر ~ ۲۵ (۱۱) قوانین جزائی در
 ~ ۲۵ (۱۲) توسعه نفوذ ~ ۲۵ (۱۵)
 تبلیغ و انتشار ~ ۲۵ (۱۵) وقتی قوانین
 طبیعی وجود دارد نباید با قوانین دینی
 تصمیماتی درباره امور طبیعی گرفت ۲۶ (۷)
 مسائلی که با قوانین مدنی تنظیم شده نباید با
 قوانین دینی تنظیم گردید ۲۶ (۸) موضوعاتی
 که بوسیله اصول حقوق مدنی حل و تصفیه
 گردد کمتر اتفاق می افتد که با قوانین دینی
 حل و تصفیه شود ۲۶ (۹) می باید از قانون
 مدنی اطاعت کرد و از قانون دینی تبعیت
 نمود ۲۶ (۱۰) اصول محاکمات دنیوی
 بشر نباید مطابق اصول محاکمات اخروی
 باشد ۲۶ (۱۱) و (۱۲) در مورد ازدواج
 چه موقع باید از قوانین دینی و چه موقع
 از قوانین تبعیت کرد ۲۶ (۱۳)

دینار رومی Denarius واحد پول رومی ۲۲
 (۱)

دیوترونومی Deuteronomy تورات، کتاب
 تنبیه ۱۲ (۱۷)

دیودورس سیسیلی Dioderus Siculus مورخ
 سیسیلی روم قرون اول ق م ۱۱ (۱۸)
 دیون Dion Casios مورخ رومی و سیاستمدار

Combats — پیکار قضائی
 رسه سوئینتوس Recessuinthus یکی از سلاطین
 ویزیگوت ۲۶ (۴)
 رشمه طلا (پشم زرین) Golden Fleece
 افسانه ۲۱ (۷)
 رکود record شهود ۲۱ (۳۴)
 رگیوم Rhegvm شهری در روم قدیم
 رمس Rheims شهری در فرانسه ۳ (۲۱)
 رن Rhine رودی در فرانسه ۳۱ (۳)
 رندو Renaudot نویسنده فرانسوی
 روئن Rouen شهری در فرانسه ۲۹ (۱۶)
 روبرت Robert فرزند سن لوئی که قلمروش
 ولایت کلرمون بود مطرح در قرن سیزدهم
 ۲۸ (۲۹)
 رویکن Rubicon ناحیه‌ای در ایتالیا ۲۲
 (۲۲)
 روتاریس Rotharis پادشاه لمبارد در سالهای
 ۶۳۶ تا ۶۵۲ . ۱۰ (۳)
 روحانیان و روحانیت Clergy ثروت ~ ۳۱
 (۱۰) قانون باید برای دارایی ~ حدودی
 قائل شود ۲۵ (۵) ریاست ~ ۲۵ (۸)
 مرجعیت ~ در طی سلطنت سلسله اول
 پادشاهان فرانک ۱۸ (۳۱) نفوذ ~ در
 حکومت پرتقال، نفوذ ~ در حکومت
 استبدادی ۲ (۴)
 روح تجارت Spirit of Commerce —
 تجارت
 روح قانونگذار Spirit of Legislator روح یک
 قانونگذار ۲۹ (۱) (۲)
 روحیه عمومی General Spirit تناسب
 وضع قوانین و آماری روحیه عمومی برای
 پذیرش آن ۱۹ (۲) روحیه عمومی انسان
 ۱۹ (۴) باید دقت کرد روحیه خوب ملتی
 را تغییر نداد ۱۹ (۵) روحیه عمومی آنها
 و اسپارتیها ۱۹ (۷)

رودبک Rudbeck مورخ سوئدی ۱۷ (۵)
 رودس Rhodes جزیره‌ای در دریای اژه ۱۱ (۵)
 رویکون Roricon مورخ فرانک ۳۰ (۶)
 روسیلون Rousillon ۲۸ (۳۲)
 روسیه Russia امپراطوری بزرگ که به قدرت
 تدبیر تزار توسعه یافت ۵ (۱۴)
 روش فلاون dela Roche Flavin از
 نویسندگان فرانسه در قرن ۱۸ (۲۸) (۳۳)
 روفینوس Rufinus سیاستمدار رومی قرن-
 چهارم میلادی ۱۲ (۱۳)
 روم Rome یکی از بزرگترین علل سقوط اوست
 ~ روح سنای ~ ۶ (۱۴) امور خانوادگی
 نزد رومیها ۷ (۱۰-۱۴) سه قوه مقننه،
 مجریه و قضائیه در جمهوری ~ ۱۱ (۱۲)
 - (۱۸) استانداران ~ ۱۱ (۱۹) تجارت
 و دریانوردی ~ ۲۱ (۱۳-۱۶) عملیات
 پول و ربا نزد رومیها ۲۲ (۱۱-۱۳ و ۲۱
 و ۲۲) سیاست جمعی رومیها ۲۳ (۱۹-۲۱
 و ۲۳) قتل کودکان در روم ۲۳ (۲۲)
 طلاق نزد رومیهای قدیم ۱۶ (۱۶)
 رومولوس Romulus ۵ (۵) روم Rome ۲ (۲)
 رها کردن Repudiation ۱۶ (۱۵) رها کردن
 و طلاق در روم قدیم ۱۶ (۱۶)
 رهبانیت Monckery رهبانیت در مناطق گرمسیر
 ۱۴ (۷)
 ریاست روحانیان Pontificate ۲۵ (۸)
 ریاضت ها Renances آیین توبه و تحمل
 عذاب جسمانی برای بخشیده شدن گناه
 ۲۴ (۱۲)
 ریشیلیو، کاردینال Richelieu (۱۵۸۵-۱۶۴۲)
 سیاستمدار و کشیش فرانسوی، وزیر لوئی
 سیزدهم ۳ (۵)
 زرتشت Zoroaster

زمینهای خصوصی Ailodial Estates تبدیل
ملک خصوصی به تیول و مزایای آن
۳۱ (۸) تغییرات در املاک خصوصی
یکی از علل انحطاط سلسله دوم فرانک
۲۵ (۲۵)

زنان Women اوضاع و احوال ~ در حکومتیهای
مختلف ۷ (۹) دادگاه امور خانواده نزد
رومها ۷ (۱۰) قیمت بر ~ نزد رومیها
۷ (۱۲) مجازاتهائی که امپراطوران
برای فحشاء ~ برقرار کردند ۷ (۱۳) جهیزه
و مزایای زناشویی برای ~ در حکومتیهای
مختلف ۷ (۱۵) عادت زیبای سامنت هابرای
انتخاب همسر (زن) ۷ (۱۶)، اداره امور
به وسیله ~ ۷ (۱۷) جدائی ~ و مردان از
یکدیگر ۱۶ (۸) ~ جوان، دختران ۲۳ (۹)
زنون (۲۳۶ - ۲۶۴ ق.م) فیلسوف یونانی
۲۴ (۱۰)

زوجات و همسران Wives تعدد ~ مربوط به
اینست که شوهر امکانات نگهداری آنها
را داشته باشد ۱۶ (۳) رعایت عدالت درباره
~ ۱۶ (۷)، ارتباط بین اداره خانواده و
وضع حکومت در کشور ۱۶ (۹) انواع زنان
شرعی ۲۳ (۵)

زوسیموس Zosimos مورخ قرن پنجم و ششم
بیزانسی، بزرگترین مورخ بیزانس ۶ (۵)
زوناروس Zonaras نویسنده رومی ۲۷ (۱)

ژاپن Japan کشوری در شرق آسیا ۶ (۱۳)
ناتوانی قوانین ~ ۶ (۱۳) استبداد شرقی
در ~ ۶ (۱۳)
ژاپن چرا مسیحیت در ~ اینقدر مورد نفرت
است ۲۵ (۱۴)
ژاک اول Jacques I پادشاه آراگون در قرن

ژاک دوم Jacque II پادشاه ماژورکا در
سالهای ۱۳۱۵ تا ۱۳۴۹ ۲۸ (۳۶)
ژان دوازدهم John XII پاپ مطرح در قرن
دهم ۲۸ (۱۸)

ژان دوپلان کارین John Duplan Carpin
کشیش و سفیر پاپ اینوسان چهارم ۲۴
۱۴ (۱۴)

ژان دومونلوک Jhon de Monluk یکی از
قضات عصر فیلیپ چهارم پادشاه فرانسه
۲۸ (۳۸)

ژان کنت دوپونتو ~ کنت دوپونتو ۲۸
۳۷ (۳۷)

ژرمن ها Germans قومی از نژاد هند و اروپایی
۱۱ (۸)، یکی از قوانین مدنی ملل ~ ۱۸
۲۲ (۲۲) جانشینی نزد ~ ۱۸ (۲۸) تجارت
رومها با ~ ۲۱ (۱۵) نظریات جدید راجع
به اصل شرافت نزد ~ ۲۸ (۲۱) اراضی
متعلق به افراد ~ مالیات نمی دادند ۳۰
۱۱ (۱۲ و ۱۱)

ژلن Gelon پادشاه سیراکوز ۱۰ (۵) پیمان
ژلن مکارتاژها برای منع قربانی کردن
فرزندان مکارتاژی ۱۰ (۵)

ژوبر Joubert نویسنده فرانسوی ۲۲ (۱۳)
ژوپیتر Jupiter خدای خدایان رومی ۲۱ (۷)
ژودیت Judit همسر لوئی لوییو

ساباکون Sabbaco پادشاه مصر ۲۴ (۴)
ساتاسپ Sataspes دریانورد معاصر خشایارشا
۲۱ (۱۰)

ساتورن Saturn یکی از خدایان یونانی و
رومی ۵ (۸)

ساحل طلا Glod Coast کشور و ناحیه ای در
سال غربی آفریقا ۲۱ (۱۱)

ساردنی Sardina جزیره‌ای مجاور ایتالیا
 ساکسون Saxon یکی از اقوام ژرمن ۱۰ (۳)
 ۱۸ (۲۲)
 سالا Sala ریشه نام طوایف سالیک ۱۸ (۲۲)
 سالیک Salic طایفه‌ای فرانکی ۱۸ (۲۲) ۲۸
 (۱) - قوانین ~
 سالامیس Salamis نام جزیره محل نبرد
 خشایارشا با یونانیان ۸ (۴)
 سانکتوریوس Sanctorius ۲۴ (۲۵)
 سامنیت‌ها Samnites قوم قدیم ساکن ایتالیای
 مرکزی ۷ (۱۶)
 سختگیری Severity سختگیری حکومتها در
 احساسات طبیعی مادران ۲۳ (۱)
 سخنان نامطلوب Speeches ۱۲ (۱۲)
 سرس Ceres الهه زراعت روم ۱۶ (۱۶)
 سرف‌ها Serf رعایا ۳۰ (۱۰) و (۱۰) -
 فتودالیزم
 سرویوس تولیوس (قرن ۶ ق م) Servius Tullius
 ششمین پادشاه روم قدیم ۲ (۲)
 سزار، یولیوس (۱۰۰ - ۴۴ ق م) Julius و
 Caesar سردار و امپراتور رومی ۳ (۳)
 سزوستریس Sesostris فرعون مصر ۲ (۲۵)
 سسترس Sesterce واحد پول رومی
 سیسیلیوس Cecilius نویسنده و حقوقدان
 رومی ۲۹ (۲)
 سقراط (۴۶۹ - ۳۹۹ ق م) Socrates فیلسوف
 یونانی دیباچه
 سکاها Seythians نام قومی مختلط که
 بیشتر آریایی و ساکن آسیای مرکزی تا
 اروپای شرقی بودند ۱۷ (۳)
 سکتوس آمپریکوس Sextus Empiricus
 فیلسوف یونانی مطرح در اواخر قرن دوم
 میلادی ۲۰ (۱۷)
 سکتوس پدوسوس Sextus Pedusus شهروند
 رومی مطرح در قرن اول ق م ۲۷ (۱)

سکتوس کوئینتوس Sextus quintus ۷
 (۱۱)
 سکتیلیوس روفوس Sextitius Rufus شهروند
 رومی ۲۷ (۱)
 سکتیوس Sextius تربیون و کنسول رومی
 مطرح در سالهای ۳۶۶ تا ۳۷۶ ق م ۱۲
 (۲۱)
 سکنه، جمعیت Inhabitation قانون و ارتباط
 آن با تعداد جمعیت (کتاب ۲۳)
 سکولاکس Scylax سیاح کارتاژی ۲۱ (۱۰)
 سکیپیو آسیاتی Scipio Asiaticus لوکیوس -
 کوریلیوس سردار رومی مطرح در سال
 ۱۹۰ ق م ۱۱ (۱۸)
 سکیپیو یاسیپون (؟ ۲۳۶ - ۱۸۳ ق م) Scipio
 سردار رومی ۸ (۱۳)
 سلوکوس نیکاتور Seleucus Nicator مؤسس
 سلسله سلوکیان ۲۱ (۶)
 سلوکیان Seleucids سلسله مقدونی ۲۱ (۶)
 سن اگوستین - آوگوستینوس
 سن اوشریوش ST. Eucherus اسقف شهر
 اورلئان معاصر فرزندان شارلمانی ۳۱ (۱۱)
 سن بارتلمی (واقع) Saint Barthelemy یکی
 از وقایع عصر اصلاح دین که به کشتار
 پروتستانها انجامید ۴ (۲)
 سنت مارتا ST. martha نام بندرو شهری در
 آمریکا ۱۵ (۳)
 سننوری Centory نام یکی از طبقات و گروههای
 اجتماعی نظامی رومی ۲ (۲)
 سننویورها Centumvirs هیئتهای قضات در
 روم ۱۱ (۱۸)
 سند Indus رود ۲۱ (۸)
 سند، آئین نامه Capitulary برخی از فرامین
 سلاطین فرانک از جمله شارلمانی ۲۸ (۸)
 سن دنیس ST. Denis شهری در فرانسه ۳۱
 (۱۷)

سن رمی ST. Remigius (۴۳۷؟ - ۵۳۳)

اسقف رنس ۳۰ (۲۴)

سنسور Censor نام محتسبان و ناظران رومی

۲ (۳)

سنگا (۴ ق م - ۶۵ م) Seneca فیلسوف رواتی

رومی ۵ (۵)

سن لوئی ST. Louis لوئی نهم پادشاه فرانسه

در سالها ۱۲۲۶ تا ۱۲۷۰ قوانین مدنی و

قضائی و رسیدگی به شکایت و ممنوعیت

دوئل و پیکار در دوره سلطنت ۲۹ (۲۹)

چگونه قانون اساسی سن لوئی در محاق

فراموشی افتاد ۲۸ (۳۷ تا ۳۹)

سن مارس Cinq-Mars جوانی انقلابی در عصر

لوئی سیزدهم و کاردینال ریشلیو ۱۲ (۸)

سمپرونیوس آسلوس Sempronius Asellus

شهروند رومی مطرح در سال ۶۶۳ رومی

۲۲ (۲۲)

سمیرامیس Semiramis ملکه اساطیری آشور

و کلد «بابل» ۲۹ (۶)

سواران، شوالیه ها equites نام طبقه ای از

رومیان که حق سوار شدن بر اسب را

داشتند ۸ (۱۲) - شوالیه ها

سوارامبها Sevarambes ۴ (۶)

سوئونیوس (حدود ۶۹ - ۱۴۰ م) Suetonius

مورخ رومی ۷ (۱۳)

سوئد Sweden کشوری در شمال اروپا در شبه

جزیره اسکاندیناوی ۵ (۱۴)

سوگند، قسم Oath اثر سوگند در میان مردم

با فضیلت روم ۸ (۱۳)

سولا Sulla, Sylla (۷۸ ق م - ۱۳۸ ق م) سردار

و دیکتاتور رومی ۳ (۳)

سولون (؟ ۶۳۹ - ۵۵۹) Solon قانونگذار

و شاعر آتنی ۲ (۲)

سویداس Suidas مورخ و فرهنگنامه نویس

ییزانسی مطرح در سال ۹۷۶ میلادی ۵

(۱۹)

سویس Swiss و Switzerlan نام کشوری در

مرکز اروپا

سویون ها Suions یکی از طوائف ژرمن ۷

(۴)

سیاگریوس Syagrius حاکم رومی سرزمین

گل از سال ۴۶۴ تا ۴۸۶ ۳۰ (۲۴)

سیاه (دریا) Euxine sea دریائی از شمال

شرق مدیترانه ۲۱ (۶)

سیاه پوستان Negroes بردگی سیاه پوستان ۱۵

(۵)

سیبری Siberia ناحیه سردسیر شرق شوروی

۱۷ (۳)

سی دوئیلیوس Dvillius کنسول رومی مطرح

در قرن سوم قبل از میلاد

سیراکوز Syracuse دولت شهر یونانی نشین

در سیسیل ایتالیا ۸ (۲)

سیژیس موند یا سیگیسموند Sigismond

پادشاه بورگوندی فرزند گوندو مطرح در

قرن ششم میلادی ۲۸ (۱)

سیستم System نام اصلاحات اقتصادی جان

لاو ۲۸ (۶)

سیسرون Cicero (۱۰۶ - ۴۳ ق م) سیاستمدار و

خطیب و فیلسوف رومی ۲ (۲)

سیسیل Sicily جزیره در جنوب ایتالیا ۳ (۳)

سیگر Siger ناحیه ای در شمال هند ۲۱ (۹)

سیلانوس Silanus سناتور رومی ۵ (۵)

سیلانی Sillani سناتور رومی ۱۵ (۱۵)

سیلونی Ciloni یکی از رهبران شورشی در

یونان قدیم به سال ۳۰۶ ق م ۱۸ (۲)

طغیان سیلونی ۱۸ (۲)

سیلی Scilly جزایر بین انگلستان و فرانسه

۲۱ (۱۱)

سی نت Cynete ۴ (۸)

سینوس ماگنوس Sinus Magnus خلیج تایلند

فعلی ۲۱ (۱۰)

می مارتیوس روتیلوس C. Martius Rutilius

کنسول رومی در سال ۴۱۳ رومی

سیمون Jaxartes رود ۲۱ (۶)

سیمون، کنت مونتفو Simon, Count of Montfort

یکی از اشراف فرانسه ۲۸ (۴۵)

ش

شارون (۱۶۱۳ - ۱۷۱۳) Chardin سیاح

فرانسوی

شارل پنجم (۱۵۱۹ - ۱۵۵۶) Charles V

مقتدرترین پادشاه اسپانیا معروف به شارل کن

شارل پنجم (۱۳۳۷ - ۱۳۸۰) Charles V

مشهور به شارل فرامند پادشاه فرانسه

شارل دوازدهم (۱۶۸۲ - ۱۷۱۸) Charles XII

پادشاه سوئد ۵ (۱۴)

شارکن - شارل پنجم پادشاه اسپانیا

شارل لوئل Charles le bel شارل چهارم

پادشاه فرانسه در سالهای ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۸

۲۸ (۳۵)

شارل لوسمپل Charles le Simple شارل سوم

پادشاه فرانسه در سالهای ۸۹۳ تا ۹۲۳

۳۱ (۳۰)

شارل لوشو Charl le Chauve (دوره پادشاهی

۸۴۳ - ۸۷۷) پادشاه فرانک ۲۸ (۴)

چگونگی تیول از دوره شارل طاس

شارل مارتل Charles Martel (دوره پادشاهی

۷۱۵ - ۷۴۱) خوانسالا و سردار فرانک

۲۸ (۱) وضع اروپا در زمان شارل مارتل

۳۱ (۱۱) تیول در عهد شارل مارتل

۱۴ و ۱۵

شارلمانی Charlemagne (۶۸۸ - ۸۱۴)

امپراطور مقتدر فرانک ۸ (۱۷) ۳۱ و ۱۸

۱۹) تغییرات در تیول ~ ۳۱ (۲۷)

شارل نهم Charles IX (۱۵۵۰ - ۱۵۷۴)

پادشاه فرانسه

شارل هفتم Charles VII (۱۴۰۳ - ۱۴۶۱)

پادشاه فرانسه ۲۸ (۴۵)

شامپانی Chempagne ایالتی در فرانسه ۲۸

(۴۵)

شارمیدس Charmides یکی از قهرمانان

کتاب ضیافت گزنفون ۸ (۲)

شجاعت Courage تفاوت ملل از لحاظ شجاعت

۱۷ (۲)

شرافت Honor مبدأ اصل شرافت ۲۸ (۲۰)

نظریات جدید راجع به اصل شرافت نزد

ژرمنها ۲۸ (۲۱)

شرق (مشرق زمین) east اصول اخلاق در

مشرق زمین ۱۶ (۱۰) آداب و رسوم شرق

تدبیر منزل و اداره و امور خانواده ۱۶ (۱۴)

شرقشناسی Orientalism گزارشات جهانگردان

و کاشفان وسیله و مواد مطالعات ~ ۶ (۱)

شکنجه Rack ۶ (۱۷) - مجازات - کیفرها

شندا سوئینتوس Chainda Suinthus پادشاه

ویزیگوت

شوش Susa شهر باستانی در خوزستان ۲۱ (۸)

شهرها و نواحی بندری Seaport towns تعداد

جمعیت در نواحی بندری ۲۳ (۱۳)

شهود Witness دلایل شهود در دادگاههای

فرانسه ۲۸ (۴۴) و (۴۵)

شیلپرک Chilperic پادشاه فرانک ۳۰

(۱۱)

شیلدبر دوم Childebert II پادشاه فرانک

۱۸ (۲۶)

شیلدریک Childeric پادشاه فرانک ۱۸ (۲۵)

ص

صنایع و فنون Arts رابطه تعداد سکنه با ~
 ۲۳ (۱۵) نواحی صنعتی مستعد آزادی و
 حکومت‌های معتدل ۱۸ (۶) ~ انسانی
 ۱۸ (۷)

صنعت Industry وسائل تشویق ~ ۱۴ (۹)
 صومعه‌ها Monasteris ۲۵ (۶)

ط

طبیعت حکومت Nature of Government
 ۱۲ (۱)

طلاق Divorce ۱۶ (۱۵) طلاق و رها کردن
 در روم قدیم ۱۶ (۱۶)

طلا و نقره Gold an Silver مقدار ~ ۲۲
 (۴) (۵) کاهش ارزش پول ~ ۲۲ (۴) و
 (۵) کاهش و قلت نسبی ~ ۲۲ (۶)

طوائف بربر (صحرائشین) Babarous Nations
 نام طوائف مهاجم به امپراطور روم، فرق ~
 و طوائف وحشی ۱۸ (۱۱) نوع معیشت ~
 ۱۸ (۱۱) آرایش ~ ۱۸ (۲۳) ازدواج ~
 ۱۸ (۲۴) و (۲۵) جانشینی نزد ~ ۱۸ (۲۸)
 طوائف ماهی‌خوار Inchthyophagi ناحیه
 بلوچستان ۲۱ (۸)

طوائف وحشی Savage Nation فرق ~ و
 طوائف بربر ۱۸ (۱۱) نوع معیشت ~ ۱۸
 (۱۱)

ظ

ظلم و ستم Tyranny ۱۹ (۳) اقسام ~ ۱۹ (۳)
 ~ در افکار عمومی ۱۹ (۳)

ع

عادات Customs ~ زیبای سامینیت‌ها در

انتخاب همسر، ~ خوب در چین در زراعت ۱۴
 (۸) ~ و رسوم در کشورهای استبدادی ۱۹
 (۱۲) طرز تغییر دادن ~ ملل ۱۹ (۱۴)
 ~ چینیها ۱۹ (۱۳) اخلاق ~ و «آداب و
 رسوم و قوانین دین» ۱۹ (۱۷) و ۱۸ و ۱۹
 و (۲۰)، قوانین باید با ~ متناسب باشد
 ۱۹ (۲۱)

عبریان Hebrew نام طایفه یهود ۱۵ (۱۷)
 عثمانی (امپراطوری) Ottoman ۳ (۹)

عرب Arab ۱۲ (۲۹)

عربستان Arabia کشور، شبه جزیره ۲۱ (۸)
 عروسی، زناشوئی (مزایا) Nuptial advantages
 ۷ (۱۵) ~ زنان

عصر قهرمانی یا پهلوانی Heroic Times در
 اساطیر عصر بین عصر خدایان و عصر بشری
 ۱۱ (۱۱)

عفت، پا کداملی، بی‌عفتی، زنا Continency/
 incontinence ۷ (۸) عفت زنان در
 حکومت‌های مختلف ۷ (۹) بی‌عفتی زنان و
 مجازات امپراطوران ۷ (۱۳) نقص عفت در
 کیفر جنایات ۱۲ (۱۴)

عضو Clemency ~ پادشاه ۶ (۲۱)
 عمان Ariane دریا ۲۱ (۸)

غ

غرب (مغرب زمین) West
 غرور و نخوت Pride ~ ملل ۱۹ (۹)

ف

فابیوس Fabius سردار رومی متوفی به سال
 ۲۰۳ ق م ۲۳ (۲۱)
 فادیا Fadia یکی از زنان اشراف مطرح در
 قرن اول قبل از میلاد ۲۸ (۱)
 فاسیس Phasis رود ۲۱ (۶)
 فالئاس خالکیدونی Phaleaso Chalkidonios

(۵)۵

فالرن Pbaleran شهری در ایتالیا و روم قدیم
فایتون Phaethon فرزند هلیوس خدای
خورشید یونانی ۳۰ (۱۰)

فایدرا Phaedva همسر تسئوس قهرمان
اساطیری آتن ۲۶ (۴)

فئودالیسم Feudalism نظام اقتصاد مبتنی
بر زمین قرون وسطی ۲۸ (۹) تئوری قوانین
فئودالی فرانکها و ارتباط آن با برقراری
اصول سلطنتی (کتاب ۳) قوانین دوره
~ فرانکها و ارتباط آن با تغییرات رژیم
آنها (کتاب ۳۱)

فتوحات (← تسخیر و فتح) نتایج ~ ملل
شمالی آسیا با نتایج ~ مللی شمالی اروپا
یکسان نیست ۱۷ (۵)

فضیلت و تقوی Virtue تذکر در باب بعضی
اصطلاحات روح القوانین ~ در حکومت
دموکراسی ۳ (۳)

فرات رودی در غرب آسیا ۲۱ (۸)

فرانسه France کشوری در اروپا دیپاچه
فرانسوای اول Francois یا Fransis پادشاه
فرانسه در سالهای ۱۵۱۵ تا ۱۵۴۷
۲۱ (۲۲)

فرانسه ← قانونی برای افزایش جمعیت فرانسه
در عصر لوئی چهاردهم ۲۳ (۲۷)

فرانکفورت Francfurt شهری در آلمان ۳۱
(۱۲)

فرانکوس Francus فرد آزاد ۳۰ (۲۵)

فرانکها Francs طائفه ای ژرمن ۱۰ (۱۴)،
۱۸ (۲۲) گیسوان بلند پادشاهان فرانک
۱۸ (۲۳) ازدواج سلاطین فرانک ۳۸ (۲۴)
و ۲۵ (۲۵) بلوغ سلاطین فرانک ۱۸ (۲۶) و
(۲۷) خونریزی پادشاهان فرانک ۱۸ (۲۹)
مجامع ملی نزد فرانکها ۱۸ (۳۰) مرجعیت

روحانیان در طسی سلطنت سلسله اول
پادشاهان فرانک ۱۸ (۳۱) تئوری قوانین
فئودالی فرانکها و ارتباط آن با برقراری اصول
سلطنتی (کتاب ۳) قوانین دوره فئودالیسم
فرانکها و ارتباط آن با تغییرات رژیم آنها
(کتاب ۳۱) فرانکهای ریپوئر Ripuar
طائفه از قبایل فرانک ۱۸ (۲۲) فرانکهای
سالیک Salic طائفه ای فرانک ۱۸ (۲۲)
← سالیک

فرد Fred صلح ۳۰ (۲۰)

فردا و فروم Fredum و Freda مالیات حفاظت
از مجرمین ۲۸ (۱۱)

فرد کاربوس Fredegarius مورخ بورگونی
معاصر پادشاهان اولین سلسله فرانک ۳۱
(۲)

فردگوندا Fredegonda یکی از کلمه های
اولین سلسله پادشاهی فرانک ۳۰ (۱۲)
فردوم Fredum مالیاتی برای حفظ جان مجرمین
۳۰ (۲۰)

فرمان پاپ decretal سند یا حکمی که پاپ
صادر نماید مجموعه احکام پاپ ۲۸ (۴۰)
چگونه اسلوب قضائی فرانسه پس از سن-
لوئی از فرامین پاپ اتخاذ شد ۲۸ (۴۰)
فرمول Formul تصویب نامه و اصول ۱۸ (۲۲)
فروم → فردا و فروم

فریزیا Frisia طوایف ژرمنی ۲۸ (۱)

فساد (اصول حکومت) کتاب هشتم - Corruption

Corruption of the Principels of

Government ۸ (۱) ~ اصول حکومت

دموکراسی ۸ (۲) روح مساوات مفرط نشانه

فساد اصول حکومت دموکراسی ۸ (۳)

موفقیت های بزرگ یکی از علل فساد اصول

دموکراسی ۸ (۴) ~ اصول حکومت اشرافی

حکومت ۸ (۵) ~ اصول حکومت پادشاهی

۸ (۷۰۶) ~ اصول فقدان دفاع اشراف نشانه
فساد اصول حکومت پادشاهی ۸ (۹) خطر
فساد اصول حکومت مشروطه سلطنتی ۸ (۸) ~
اصول حکومت استبدادی ۸ (۱۰) آثار طبیعی
یهودی و ~ اصول حکومت ۸ (۱۱ و ۱۲)
چگونه کوچکترین تغییر در قانون اساسی
موجب خرابی اصول حکومت می شود ۸
(۱۴)

فقر Poverty فقر مردم ۲۰ (۳)

فلسطین Palestine ناحیه و کشوری باستانی
در ساحل شرقی دریای مدیترانه ۲۱ (۹)
فلسفه ارسطو Aristote's Pohilosophy ربا
از فلسفه ارسطو ۲۱ (۲۰)
فلسفه رواقیان Stoicism یا Sect of Stoics
فلسفه ای یونانی که از سوی زنون بوجود
آمده ۲۴ (۱۰)

فلسفه مشائی ~ فلسفه ارسطو

فلوآشاتوس Floachatus وزیرانچیلد همسر
داگویر ۳۱ (۳)

فلورانس Florence شهر و جمهوری قدیم
ایتالیایی ۶ (۵)

فلورن Florin واحد پول هلند ۲۲ (۱۰)
فنون ورزشی Gymnic Art ~ مربوط به امور
نظامی ۸ (۱۱) تأثیر ~ بر آداب و رسوم و طرز
سلوک ۴ (۸)

فنیقیه Phoenica مردم سامی نژاد ساکن در
شرق دریای مدیترانه، دریانوردان قدیم
۱۷ (۳)، ۲۱ (۶)

فونه Foe قانونگذار هندی ۱۴ (۵)

فونه (مذهب) Foeism مذهبی در هند ۲۴
(۱۹)

فوستین = فوستینیانوس Faustinianus ۱۲ (۹)
فیثاغورث (حدود ۵۷۰-۴۹۵ ق م) Pythagoras
حکیم و متفکر یونانی ۲۹ (۱۶)

فیلوکلس Phylacles شهروند آتنی ۶ (۱۲)

فیلون (حدود ۳۰ ق م - ۳۴۰) Philo فیلسوف
یهودی ۵ (۵)

فیلیپ آوگوست (۱۱۸۰-۱۲۲۳) Philip
Augustus پادشاه فرانک جدش لوئی ۲۸
(۱۸)

فیلیپ دوم (۳۸۲-۳۳۶ ق م) Philip II پادشاه
مقدونی ۳ (۳)

فیلیپ دوم (۱۵۵۶-۱۵۹۸) Philip II پادشاه
مقتدر اسپانیا ۸ (۹)

فیلیپ دوم (۱۵۵۶-۱۵۹۸) Philip II پادشاه
اسپانیا فرزند شارل کن

فیلیپ لوبل Philippe le Bel فیلیپ چهارم
پادشاه فرانسه در سالهای ۱۲۸۵ تا ۱۳۱۴

فیلیپ لولونگ (۱۲۹۴-۱۳۲۲) Philippe
le long پادشاه فرانسه ۱۲ (۵)

ق

قانون و قوانین Lois, Laws (کلیات کتاب اول)

~ ناشی از طبیعت حکومت (کتاب دوم) ~

تربیت در حکومتها (کتاب چهارم) رابطه

اصول حکومتها و ~ (کتاب پنجم) سادگی ~

نسبت به اصول حکومتها (کتاب ششم)

رابطه ~ و قوه دفاعی (کتاب نهم) رابطه

قوانین و قوه تهاجمی (کتاب دهم) ~

و آزادی سیاسی (کتاب یازدهم و دوازدهم)

رابطه ~ و آب و هوا (کتاب چهاردهم)

رابطه ~ بردگی با آب و هوا (کتاب

پانزدهم و شانزدهم و هفدهم) رابطه ~

و چگونگی زمین و خاک (کتاب هجدهم)

علل تغییرناپذیری ~ و رسوم و آداب و

خصائل ملتی مؤثر است ۱۹ (۲۷) اقسام

قوانین بنابر نظم طبیعی اشیاء و امور ۲۶

(۱) ~ باید نواقص و معایب خویش را

جبران کنند ۲۹ (۱۵) نکات اساسی در وضع

~ ۲۹ (۱۶) اسلوب های بد در وضع ~

۲۹ (۱۷) چگونه باید تدوین گردند (کتاب
 ۲۹) ~ باید به خوبی تدوین گردد ۲۹ (۷)
 ~ متشابه ممکن است آثار متشابه نداشته
 باشد ۲۹ (۶) ~ که ظاهراً یکسان است
 ممکن است از حیث علل و جهات فرق
 داشته باشند ۲۹ (۸) ~ مختلف گاهی منشأ
 واحد دارد ۲۹ (۱۰) مقایسه ~ مختلف
 ۲۹ (۱۱) ~ یکسان گاهی حقیقتاً متفاوت
 هستند ۲۹ (۱۲) ~ نباید از مواردی که
 برای آن وضع شده جدا شود ۲۹ (۱۳) ~
 را نباید از کیفیتی که در آن وضع شده جدا
 کرد ۲۹ (۱۴)

قانون آسیلیا Asilian law قانون ضد ارتشا در
 روم ۶ (۱۴)

قانون اپیوسی Oppian law قوانین منسوب
 به اپیوس تربیون رومی ۷ (۱۴)

قانون اساسی روم و آتن ۲ (۲)

قانون الواح دوازده گانه Twelve Tables
 قدیمترین قوانین رومی که در سالهای ۴۵۱
 و ۴۵۰ قبل از میلاد منتشر شد ۱۱ (۱۸) ~
 دسمویرها

قانون پاپیا و پوپایا Papia, Poppaea قانون
 منسوب به دو کنسول رومی ۲۳ (۲۱)

قانون پرسیا Porcian law ۶ (۱۱)

قانون رودس برای حمایت بازرگانان ۲۰ (۱۷)

قانون ژنو برای حمایت بازرگانان ۲۰ (۱۶)

قانون گابینیوسی Gabinian law قانون منسوب
 به سیاستمدار رومی ۲۲ (۲۲)

قانون گذاران Legislators ~ و توجه به

آب و هوا ۱۴ (۵) ~ و توجه به روحیات
 مردم کتاب ۱۹ بعضی ~ رسوم و آداب و

اخلاق و قوانین را با هم اشتباه می کنند

۱۹ (۱۶) روح یک ~ ۲۹ (۱ و ۲)

قوانینی که انحراف نظر ~ را نشان می دهد
 بندرت مطابق نظر آنهاست ۲۹ (۳) قوانینی

که مخالف منظور ~ نتیجه می دهد ۲۹
 (۴) و (۵) نکاتی که هنگام تدوین قانون
 باید مورد توجه ~ باشد ۲۹ (۱۶) بی طرفی
 قانونگذاران ۲۹ (۱۹) نظریه ~ درباره
 ازدیاد نسل ۲۳ (۱۶)

قانون فالسیدی Falcidian law قانونی در
 زمینه ارث در روم قدیم ۲۹ (۱۶)

قانون فانی Fannian laws قوانین منسوب
 به فانی ۷ (۱۴)

قانون ووکونیا Voconia قانونی منسوب به
 سال ۱۶۹ ق م

قانون یولیانیوسی Julian law قانون منسوب
 به امپراطور روم ۷ (۱۱)

قبرس Cyprus جزیره ای در شرق دریای
 مدیترانه ۲۱ (۷)

قصاص Retaliation قانون قصاص ۶
 (۱۹) ~ مجازات ۶ (۱۹)

قضایات در نظام فتوئالی ۳۰ (۲۰ و ۲۱ و ۲۲)
 قضایات Judgements (کلیات کتاب ششم)

شکل ~ Jurisdiction طبق نص صریح

قانون در حکومت های مختلف ۶ (۳)، طرز

تنظیم احکام قضائی ۶ (۴)، ~ پادشاه

در حکومت های مختلف ۶ (۵) ~ پادشاه در

کدام حکومت صحیح است ۶ (۵) ~ وزیران

در حکومت پادشاهی ۶ (۶) قاضی منحصر

بفرد ۶ (۷) چگونه اشکال ~ در فرانسه

از فرامین پاپ اتخاذ شد ۲۸ (۴۰) قضایات

در فرانسه (کتاب ۲۸) قضایات در نظام

فتوئالی ۳۰ (۲۰ - ۲۲) قضایات شرعی و

عرفی Ecclesiastic and Temporal Jurisdiction

تفسیر و تحول قضایات شرعی و عرفی در

فرانسه ۲۸ (۴۱)

قرآن Koran ۱۲ (۲۹)

قرضه عمومی (دیون) Public Debts دیوان

و سیاسی ناشی می شوند ۲۶ (۱۸)

قوانین دربانوردی ۲۶ (۲۵)

قوانین دینی Law of religion وقتی قوانین

طبیعی وجود دارد نباید با ~ تصمیماتی

درباره امور طبیعی گرفت ۲۶ (۷) مسائلی

که با قوانین مدنی تنظیم شده نباید با ~

تنظیم گردید ۲۶ (۸) موضوعاتی که به

وسیله اصول حقوق مدنی حل و تصفیه

می گردد کمتر اتفاق می افتد که با ~ حل

و تصفیه شود ۲۶ (۹) در کجا باید از قانون

مدنی اطاعت کرد و از ~ تبعیت ننمود ۲۶

(۱۰) اصول محاکمات دنیوی بشر نباید

مطابق اصول محاکمات اخروی باشند ۲۶

(۱۱ و ۱۲) در چه مورد ازدواج باید از ~

و چه موقع باید از قوانین مدنی تبعیت

نمود ۲۶ (۱۳)

قوانین روم: انتحار در قوانین روم ۲۹ (۹)

قوانین روسی درباره دزدی ۲۹ (۱۳)

قوانین ریپوئر Ripuarian law تفاوت

قوانین ~ با قوانین سالیک و سایر طوائف

بربر ۲۸ (۱۳) و (۱۴)

قوانین سالیک Salic law قوانین طایفه ای از

فرانکها ۱۸ (۲۲) تفاوت اساسی ~ و قوانین

ویزیگوت و بورگوندی ۲۸ (۳) تفاوت

~ با قوانین ریپوئر و سایر طوائف بربر ۲۸

(۱۳) و (۱۴) دوئل در ~ ۲۸ (۱۵ و ۱۴)

آزمایش با آب جوش ~ ۲۸ (۱۶) و (۱۷)

علل فراموشی ~ و روسی و مقررات شوراهای

مذهبی در منع رسم دوئل ۲۸ (۱۹)

قوانین سیاست خصوصی Particular Politicol

law ۲۶ (۱)

قوانین سیاست عمومی genral political law

۲۶ (۱)

قوانین سیاسی Political law قوانین سیاسی

مللی که از پول بی اطلاع هستند ۱۸ (۱۷)

وام های عمومی ۲۲ (۱۷) پرداخت قرضه

عمومی ۲۲ (۱۸) قروض با نفع ۲۲ (۱۹)

قوانین اخلاقی Moral laws ارتباط بین ~

و قوانین دینی ۲۴ (۸)

قوانین الهی divine law ۲۶ (۱)

قوانین الهی و بشری Laws divine and

Human ۲۶ (۲)

قوانین بربرها Laws of the Barbarians

تمام ~ خصوصی بوده است ۲۸ (۲) چگونه

~ و اسناد از بین رفت ۲۸ (۹) و (۱۰)

سایر علل از بین رفتن ~ و قوانین روسی و

اسناد ۲۸ (۱۱) رسوم محلی و تحولات ~

و حقوق روسی ۲۸ (۱۲) تفاوت قوانین

سالیک با قوانین ریپوئر و سایر طوائف بربر

۲۸ (۳) و (۱۴)

قوانین بورگوندی یا بورگونی Burgundians

Laws تفاوت ~ و ویزیگوت و بورگوندی

۲۸ (۳) قوانین بورگوندی درباره تقسیم اراضی

خوب ۳۰ (۹)

قوانین بین المللی (ملل) Law of Nations

۲۶ (۱) مسائلی که باید بوسیله قوانین

بین المللی حل و تصفیه گردد نبایستی

بوسیله قوانین سیاسی حل و تصفیه شود ۲۶

(۲۱) و (۲۲) تبدیل قوانین سیاسی به

حقوق بین المللی ۲۶ (۲۳) مسائلی که باید

از طریق قوانین بین المللی حل و تصفیه

شود نبایستی با قوانین مدنی حل و تصفیه

گردد ۲۶ (۲۰)

قوانین تجملی در حکومت های مختلف ۷ (۱-۷)

قوانین جزائی Penal laws قوانین جزائی در

ادیان ۲۵ (۱۲)

قوانین جنگ و صلح (تسخیر) Law of

Conquest ۲۶ (۱)

قوانین خانواده Domestic law ۲۶ (۱)

قوانین متناقض خانواده که در قانون مدنی

مسائلی را که باید با حل کرد نباید به وسیله قوانین مدنی حل و تصفیه نمود ۲۶ (۱۶) و (۱۷) مسائلی که باید بوسیله قوانین بین‌المللی حل و تصفیه گردد نبایستی بوسیله حل و تصفیه شود ۲۶ (۲۱) مسائلی که باید بوسیله قوانین بین‌المللی حل و تصفیه گردد نبایستی بوسیله حل و تصفیه شود ۲۶ (۲۱ و ۲۲) استفاده از قوانین سیاسی جدید بجای قوانین سیاسی مخرب دولت و تبدیل آن به حقوق بین‌الملل ۲۶ (۲۳)

قوانین شرعی Canon law ۲۶ (۱)
قوانین صرفه‌جوئی و تحدید مخارج تجملی یا تحدید تجمل Sumptury law ~ در حکومت اشرافی ۷ (۳) ~ در حکومت پادشاهی ۷ (۴) ~ در چه مواردی مفید است ۷ (۵) ~ در نزد رومیان ۷ (۱۴) ~ در حکومت دموکراسی ۷ (۲) ~ در سوئد ۷ (۵)

قوانین طبیعی یا طبیعت Law of Nature ۱ (۲)
۳۶ (۱) قوانین مدنی که مخالف ~ ۲۶ (۳ و ۴) وقتی قوانین طبیعی وجود دارد نباید با قوانین دینی تصمیماتی درباره امور طبیعی گرفت ۲۶ (۷) درجاتی که قوانین مدنی می‌تواند ~ را تعدیل کند ۲۶ (۵) موضوع ارث مربوط به قوانین سیاسی و مدنی نه ~ ۲۶ (۶) وقتی ~ وجود دارد نباید با قوانین دینی تصمیماتی درباره امور طبیعی گرفت ۲۶ (۷) موضوع ازدواج بین خویشاوندان و ارتباط آن با قوانین طبیعی و مدنی ۲۶ (۱۴)

قوانین فئودالی Feudal laws ۳ (۱) منابع ~ ۳ (۲)

قوانین مدنی Civil laws ~ ملل غیر کشاورز ۱۸ (۱۳) قوانین مدنی ملی که

از پول بی‌اطلاع هستند ۱۸ (۱۶) قوانین مدنی تاتارها ۱۸ (۲۱) یکی از قوانین مدنی ملل ژرمن ۱۸ (۲۲)
قوانین مدنی Civil laws که مخالف قوانین طبیعی است ۲۶ (۳) و (۴) ارث مربوط به قوانین سیاسی و مدنی است نه قوانین طبیعی ۲۶ (۶) مسائلی که با ~ تنظیم شده نباید با قوانین دینی تنظیم گردد ۲۶ (۸) موضوعاتی که بوسیله اصول حقوق مدنی حل و تصفیه می‌گردد کمتر اتفاق می‌افتد که با قوانین دینی حل و تصفیه شود ۲۶ (۹) در کجا باید از قانون مدنی اطاعت کرد و از قانون دینی تبعیت نمود ۲۶ (۱۰) در مورد ازدواج چه موقع باید از ~ تبعیت کرد ۲۶ (۱۳) موضوع ازدواج بین خویشاوندان و ارتباط آن با قوانین طبیعی و مدنی ۲۶ (۱۴) حل و تصفیه مخصوصی است و طرز تصفیه آنها وابسته به هیئت خودشان می‌باشد نباید مطیع مقررات ~ کرد ۲۶ (۲۵) مسائلی که باید مطابق ~ حل و تصفیه گردد نباید برطبق قوانین سیاسی تصفیه شود ۲۶ (۱۵) مسائلی را که باید با قوانین سیاسی حل کرد نباید بوسیله حل و تصفیه نمود ۲۶ (۱۶) و (۱۷) مسائلی که باید بوسیله قوانین خانواده حل و تصفیه شود نباید با ~ حل و تصفیه گردد ۲۶ (۱۹) تناقض ظاهری قوانین سیاسی و مدنی در زمینه قوانین خانواده ۲۶ (۱۸) مقررات انتظامی نوع دیگری از ~ ۲۶ (۲۴) مسائل که باید از طریق قوانین بین‌المللی حل و تصفیه گردد نبایستی بوسیله ~ حل شود ۲۶ (۲۰)
قوانین وضعی و عرفی Positive laws ۱ (۳)
قوانین ویزیگوت Visigoths law تفاوت اساسی ~ و قوانین سالیک و بورگوندی ۲۸

کارکالا Cara Calla امپراطور روم در سالهای ۲۱۱ تا ۲۱۷ میلادی ۵ (۱۸)

کارلومان Carloman فرزند شارلمانی ۳۱ (۱۷)

کارون Eulevs رود ۲۱ (۸)

کارولنژین ها Carolingiens دوین سلسله پادشاهی فرانک ۳ (۲۲) چگونگی استقرار و ادامه کار ~ ۳۱ (۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰)

کارویلوس روگا Carvilius Ruea یکی از اشراف روم قدیم ۱۶ (۱۶)

کاسیتريد Cassiterides جزایری بین انگلستان و فرانسه ۲۱ (۱۱)

کاستیل Castille یکی از دو دولت قدیم اسپانیائی که دولت اسپانیا را بوجود آوردند ۹ (۹)

کاسیوس Cassius سردار رومی مطرح در قرن اول میلادی ۱۲ (۱۳)

کالموک Calmueks قبیله زردپوست در جنوب سیبری و اطراف رود ولگا ورن ۲۵ (۱۵)

کالون (۱۵۰۹ - ۱۵۶۳) Calvin عالم الهیات و رهبر مذهب پرتستان ۲۴ (۵)

کالیگولا Caligula امپراطور روم در سالهای ۳۷ - ۴۱ میلادی ۳ (۳)

کامرن Comorin دماغه ای در جنوب هندوستان

کاموئن Camoens شاعر پرتغالی ۲۱ (۲۱)

کاناری Canaries جزایری در اقیانوس اطلس ۲۱ (۱۰)

کانای Cannae ناحیه در جنوب شرقی ایتالیا ۸ (۱۳)

کانس Canes بندری قدیمی در مدخل دریای سرخ ۲۱ (۹)

کاهنان Augurs پیشگویان قدیم روم ۱۱

(۳) علل بقای حقوق رومی در مناطق ویزگوت ۲۸ (۴ و ۵) قوانین ویزگوت درباره تقسیم اراضی خوب ۳۰ (۹)

لوه قضائیه Judiciary ~ در انگلستان ۱۱ (۶) ~ در سایر کشورها تا زمان متسکیو ۱۱ (۶ و ۱۵ و ۱۸) ~ در جمهوری روم ۱۱ (۱۸)

لوه مجریه Executive Power ~ در انگلستان ۱۱ (۶) ~ در سایر کشورها تا زمان متسکیو ۱۱ (۶ و ۱۴ و ۱۷) ~ در جمهوری روم ۱۱ (۱۷) و (۱۹)

لوه مقننه Legislative Power ~ در انگلستان ۱۱ (۶) ~ در سایر کشورها تا زمان متسکیو ۱۱ (۶ و ۱۶ و ۱۸) ~ در روم ۱۱ (۱۶)

ک

کاپسینها Capecien چگونه امپراطوری سلسله روم از دست جانشینان شارلمانی خارج شد ۳۱ (۳۱) انتقال سلطنت فرانسه به سلسله سوم یعنی هوک کابه رسید ۳۱ (۳۲)

کاپیتول Capitol قصر سلطنتی و قلعه نظامی شهر روم ۱۱ (۱۵)

کاتو Cato سردار سیاستمدار (۲۳۴ - ۱۳۹ ق م) ۲۶ (۱۸)

کاتولیک (فرقه) Catholic Religion مناسب مذهب کاتولیک با حکومت پادشاهی ۲۴ (۵)

کادیز Kadiz بندر و شهر اسپانیایی، قاصص ۱۹ (۱۰)

کارامانی Carmani ناحیه کرمان کنونی ایران ۲۱ (۸)

کارتاژ یا کارتاگو Carthage دولت شهر قدیم در شمال آفریقا به معنی شهر جدید Kare-Hadtha ۳ (۳) ۸ (۱۴) تجارت ~ و ماریسی ۲۱ (۱۱)

کایرا Chaerea از اشراف فرانسه معاصر
هانری سوم ۱۲ (۲۸)

کتسیفون Ctesiphon خطیب آتنی قرن
چهارم ق م

کرامسول Cromwell (۱۵۹۹ - ۱۶۵۸)
سیاستمدار و سردار انگلیسی ۳ (۳)

کرانیک Cranic رودی در آسیای صغیر ۱۰
(۱۴)

کرت Crete جزیره‌ای در جنوب یونان ۴ (۶)
کرس Corsica جزیره‌ای در مدیترانه در
قلمرو فرانسه ۲۱ (۲۱)

کرموتیوس کوردوس Cremutius سورخ
رومی متوفی به سال ۲۵ میلادی ۱۲ (۱۳)

کرون Crown واحد پول یا وزن ۵ (۱۷)
کره Corea کشوری در شرق آسیا ۱۷ (۲)

کریستف کلمب Cristopher Columbus
دریانورد و نیازی کاشف قاره آمریکا ۲۱ (۲۱)

کریلون Crillon سردار معروف فرانسوی در
عصر هانری سوم و چهارم دو تن از پادشاهان
فرانسه ۴ (۲)

کریمه Crimea شبه جزیره‌ای در دریای سیاه
کسب و معاش Precuring شماره افراد و
ارتباط آن با نوع معاش آنها ۱۸ (۱۰)

کستور questor مقامات قضائی روم قدیم
۱۱ (۱۴)

کستور پاریسید questor Paricid قضات
عالیه و بازپرسان رومی ۱۱ (۱۸)

کشاورزی و زراعت Agriculture چه کشورهایی
زراعتی است ۱۸ (۳) زمینهای کشاورزی

یکی از علل تهاجم اقوام دیگر ۱۸ (۳ و ۴)
حقوق بین الملل نزد مللی که کشاورزی

نمی کنند ۱۸ (۱۲)، قوانین مدنی ملل غیر
کشاورزی ۱۸ (۱۳) وضع سیاسی مللی که

کشاورزی نمی کنند ۱۸ (۱۴) آرایش ملل

کشاورز ۱۸ (۲۳) ازدواج ملل غیر کشاورز
۱۸ (۲۴ و ۲۵)

کشتی رانی Navigation برخی نتایج اقتصادی
کشتی رانی ۲۰ (۶)

کشورها Contries کشورهای صنعتی (نواحی)
Industrial Countries کشورها و نواحی

صنعتی مستعد زیستن در آزادی ۱۸ (۶)
کشیش Abbot از عناوین روحانیون کلیسایی

۲۸ (۳۸) کشیشها و اسقفها Abbots
Bishops انتخاب کشیشها و اسقفها در

دوران پادشاهی فرانک ۳ (۱۳)
کلاودیوس Claudius امپراطور روم در

سالهای ۴۱ تا ۳۵۴ (۳)
کلمرسون Clemont-Ferran شهری در

فرانسه
کلکنه Calicut بندری در جنوب هند ۲۱
(۲۱)

کلن Cöln شهری در آلمان
کلوتاریوس اول Clotarius پادشاه فرانک

۱۲ (۲) اصلاحات مدنی در زمان کلوتر
اول در زمینه تیولها ۳ (۲)

کلوتاریوس دوم Clotharius پادشاه فرانک
۳ (۱۹)

کلوتر Clothaire ← کلوتاریوس
کلودومیر Clodomir پادشاه فرانک ۱۸ (۲۷)

کلوویس اول Clovis پادشاه فرانک ۱۸
(۲۸)

کلوویس Clovis فرزند داگوبر پادشاه فرانک
۳۱ (۳)

کلیتوس Cleitus سردار مقدونی اسکندر
مقتول به سال ۳۲۸ ق م

کلیساها Churches قضاوت تیولی و ارضی
~ ۳ (۲۱) چگونه اموال ~ تبدیل به

تعدیل شد ۳ (۹)

کمبوجیه Cambyses پادشاه هخامنشی در سالهای ۵۲۲ تا ۵۲۹ نام یونانی او کامبوسس است ۲۱ (۹)

کنت Count عنوان یکی از مقامات نظامی قرون وسطی ۲۸ (۳۸)

کنت دوبولن ویلیه Count de Boulain Villiers نویسنده فرانسوی قرن هجدهم ۳ (۱۰)

کنت دوپونتیه Count de Ponthieu یکی از اشراف فرانسه معاصر سن اوئی ۲۸ (۲۹)

کنت دوفلاندر Count de Flander یکی از فئودالهای فرانسه ۲۸ (۲۸)

کنت دونسل Count de Nesle یکی از اشراف معاصر سن لوئی ۲۸ (۳۷)

کنراد Conrad عمومی اتری دوم پادشاه بورگونی مطرح قرن نهم ۲۸ (۱۸)

کنراد دوم Conrad II امپراتور امپراطوری مقدس روم در سالهای ۱۰۲۷ تا ۱۰۳۹ ۳۱ (۲۹)

کنستانتینوس اول = قسطنطین اول (۲۷۴ - ۳۳۷ م) Constantinus I امپراتور روم ۶ (۱۵)

کنستانتینوس دوکاس Constantinus Ducas مدعی امپراطوری ۶ (۱۶)

کنسول Consul نام دو تن از عالیترتبه ترین مقامات رومی پس از انقراض پادشاهی. نمایندگان اشراف روم در برابر نمایندگان عامه به نام تریبونها ۶ (۳)

کنعانی ها Canaahites ساکنین قدیم سرزمین فلسطین ۹ (۲)

کنفوسیوس به چینی Kong Fau-Tseu یا Confucius (به فرانسه) ۵۵۱-۴۷۹ ق م) حکیم نامدار چینی ۲۴ (۱۹)

کوارانتیا quavantia قوه قضائیه جمهوری ونیز ۱۱ (۶)

کوانت Cointe کشیش و نویسنده فرانسوی ۳۱ (۱۶)

کوئینتوس سین سیناتوس Quintus Cincinnatus کنسول رومی ۸ (۱۳)

کوئینتوس فادیوس Quintus Fadius یکی از اشراف روم مطرح در قرن اول قبل از میلاد ۲۷ (۱)

کوئینتوس ووکونیوس Quintus Voconius نماینده مجلس ملی روم که در سال ۱۶۹ قانون ووکونیارا پیشنهاد کرد ۲۷ (۱)

کوتا Cotta سیاستمدار رومی مطرح در ۲۴ ق م ۸ (۱۲)

کودکان Children وضعیت ~ ۲۳ (۳) ~

حرامزاده در حکومت‌های مختلف ۲۳ (۶)

قتل ~ ۲۳ (۲۲)

کوربی Corby یکی از ایالات قدیم فرانسه ۲۸ (۲۷)

کورجو Corregio نقاش ایتالیائی دیپاچه

کورنت Corinth تنگه و شهری در یونان ۲۱ (۷)

کورنلیوس Cornelius دیکتاتور رومی ۶ (۱۴) - سولا

کوروش Cyrus پادشاه هخامنشی در سالهای ۵۵۹ تا ۵۳۰ ق م قانون کوروش ۱۰ (۱۲)

کوریا Curiae دسته‌های مجالس ملی روم ۱۱ (۱۴)

کورپوس (مطرح در سال ۲۷۵ ق م) Curius سردار رومی ۵ (۶)

کورولانوس Coriolanus پاتریسین اساطیری روم ۱۱ (۱۴)

کولخیس Colchis یکی از نواحی آسیای صغیر کشور قدیم، کنار دریای سیاه مطابق با گرجستان کنونی ۲۱ (۶)

کومای Cumae شهر قدیم کامپانیا، ایتالیا

گل ناربن Narbonne Gaul ناحیه‌ای در جنوب فرانسه ۲۸ (۷)

گناهان غیر قابل جبران Inexpiable Crimes ۲۴ (۱۳)

گنت Ghent ایالتی قدیم از کشور فرانسه ۲۸ (۲۸)

گونتران Gontran پادشاه فرانک ۱۸ (۲۶)

گنگ Ganges رودی در جنوب هندوستان گونینگ (حکومت) نام سرسلسله اولیه پادشاهی فرانسه ۱۱ (۸)

گوندبو Gundebald پادشاه بورگونی در سالهای ۴۷۴ تا ۵۱۶ ۱۰ (۳)

گینه نو New Guinea جزیره‌ای بزرگ در اقیانوس آرام ۱۶ (۱۰)

ل

لائون Laon شهری در فرانسه ۳۱ (۳۲)

لازی Lazi طائفه‌ای ژرمن ۱۹ (۲)

لاکدایمون Lacedaemon ۲ (۲)

لاکونیا Laconia نام سرزمین اسپارته‌ها ۴ (۵)

لاو، جان Law, John بانکدار فرانسوی عصر لوئی ۱۴ ۲ (۴)

لیپیدوس Lepidus یکی از اعضای دوپسین تریوم ویراتوس ۱۲ (۱۸)

لرد آنسون Lord Anson ۸ (۲۱)

لرد کوسی Lord of Coucy یکی از فئودالها معاصر شارل پنجم پادشاه فرانسه ۹ (۸)

لردها Lords قضاوت ~ ۳۰ (۲۰) ~ فئودال Feudal Lords ۳ (۱۶)

لژیون Legion واحدی در ارتش روم لندن London پایتخت انگلیس لمبارد Lombard قومی ژرمن ۱۰ (۳)

لوايح قانونی آتاندن Bills of Attainder لوايح منع دفاع و کیل از شتم ۱۲ (۱۹)

کومودوس Commodus امپراطور روم در سالهای ۱۸۰ تا ۱۹۲ میلادی ۵ (۱۸)

کیانگک نان Kiang-nan یکی از ایالات قدیم چین ۱۸ (۶)

کیاوتنی Kiayventi مورخ چینی کیوسرویلوس Q. Servilius کنسول رومی ۴۱۳ رومی ۲۲ (۲۲)

گ

گادفری کنت برتانی Godfery, Count of Brittany یکی از اشراف فرانسه ۲۸ (۴۵)

گارسیلانو Garcilaso نویسنده اسپانیولی ۲۲ (۶)

گاژ، توماس Thomas Gage نویسنده و سیاح ۲۳ (۷)

گالالا Gala پادشاه نومیديا ۲۶ (۶)

گالنیوس Gallienus امپراطور روم در سالهای ۲۵۳ تا ۲۶۸ میلادی

گایوس Gaius حقوقدان رومی مطرح در قرن دوم میلادی ۱۹ (۲۴)

گت ها Getes یکی از اقوام سکائی ۲۲ (۲۳)

گراک ها یا گراکوس ها Gracchuses نام عده‌ای از سیاستمداران رومی ۸ (۱۲)

گراوینا Gravina (۱۶۶۴ - ۱۷۱۸) ۱ (۳)

گرگوریوس تورس Gregory De Tours (۵۳۸ - ۵۹۴) مورخ و عالم الهیات فرانک

گرگوریوس سوم Gregory III پاپ در سالهای ۷۳۱ تا ۷۴۱ ۳۱ (۱۱)

گرو gros واحد قدیمی پول هلند ۲۲ (۱۰)

گرموآلدوس Grimoaldus پادشاه لمبارد ۲۸ (۱)

گزنفون Xenophon (۴۴۵ - ۳۵۵ ق م) مورخ، نویسنده، سردار یونانی و شاگرد سقراط ۲ (۲)

گل Gaule سرزمین قدیم، فرانسه ۱۸ (۲۲)

لوپزدوگاما Lopez de Gama سیاح ونویسنده
اسپانیولی ۱۵ (۳)

لوتاریوس اول Lotarius I پادشاه امبارد
(امپراطوری مقدس روم غربی در سالهای

۸۴۰ تا ۸۴۳ ۲۸ (۱۸)

لوتر Lutheire پادشاه فرانک در سالهای
۹۵۴ تا ۹۸۶ ۲۸ (۱۸)

لوتر، مارتین (۱۴۸۳-۱۵۴۶) Martin
Luther عالم الهیات و مؤسس مذهب

پروتستان ۲۴ (۵)

لوریا یا لیدی Lydia ناحیه ای قدیمی در غرب
آسیای صغیر ۱۰ (۱۲)

لوساندروس Lysandre قانونگذار و سردار آتنی
۱۲ (۱۲)

لوکترا Leuctra جنگ لوکترا جنگی بین
اهالی تب و اسپارت

لوکرتیا Lucrtia یکی از زنان مطرح در
تاریخ روم ۱۱ (۱۵)

لوکسیوس واریوس فلاکوس Lucius Varius
قانونگذار رومی معاصر سولا

لوکورگوس Lycurgus (بین سالهای ۹۰۰-
۸۰۰ ق م) قانونگذار اسپارتی ۴ (۶)

لوکیا Lycia دولتی قدیم در آسیای صغیر ۹
(۳)

لویتیک Levitic کتابی دینی ۲۵ (۵)
لهستان Poland, Pologne کشوری در شمال

اروپا ۲ (۴)

لیبانیوس Libanius (۳۱۴-۳۹۳) دانشمند
یونانی در علم معانی بیان ۲ (۲)

لیبی Libya کشوری در شمال آفریقا ۲۴ (۲۵)
لیسبون Lisbon پایتخت پرتغال ۲۵ (۱۳)

لیور Livre واحد قدیمی پول فرانسه ۲۱ (۱۱)
لیونی یا لیونیا Livonia یکی از ایالات

لهستان در قرن ۱۸ ۱۰ (۱۳)

لیویوس = تیت لیو (۵۹ ق م- ۱۷ م) Livius

لوایزو Loyseau یکی از نویسندگان قرن هیجده
۳۰ (۲۰)

لوئی Louis پادشاه ناحیه ای در اسپانیا به نام
اراس

لوئی الکن = لوئی لوبک و لوئی دوم
لوئی اول = لوئی شکم بزرگ

لوئیت پراندوس Luit prandus پادشاه لمبارد
لوئی جوان = لوئی لوزون

لوئی چهاردهم Louis XIV (۱۶۱۸-۱۷۱۵)
پادشاه فرانسه، نقشه لوئی چهاردهم در

جهانگشائی ۹ (۷)

لوئیزیانا Louisina یکی از ایالات آمریکا
۱۸ (۱۸)

لوئیزیانا Louisiana یکی از ایالات آمریکا
۵ (۱۳)

لوئی سیزدهم Louis XIII (۱۶۰۱-۱۶۴۳)
پادشاه فرانسه در سالهای ۱۶۱۰ تا ۱۶۴۳

۶ (۵)

لوئی شکم بزرگ، لوئی اول، لوئی لوییو
Louis le Debonnaire (۷۷۶-۸۴۰)

پادشاه فرانسه ۱۰ (۳) ۳۱ و ۲۰ و ۲۱ و
۲۲ و ۲۳

لوئی فریه = لوئی لوگرو

لوئی لوبک Louis le Begue (۸۵۵-۸۷۵)
لوئی دوم پادشاه فرانک ۲۸ (۵)

لوئی لوییو = لوئی شکم بزرگ

لوئی لسورسانبیک Louis legermanique
پادشاه فرانکهای شرقی در سالهای ۸۱۷ تا

۸۷۶ ۳۱ (۱۱)

لوئی لوزون Louis le Jeune لوئی هفتم
پادشاه فرانک در سالهای ۱۱۳۷ تا ۱۱۸۰

لوئی لوگرو Louis legros لوئی ششم، پادشاه
فرانسه در سالهای ۱۱۰۸ تا ۱۱۳۷ ۲۸ (۱۹)

لوپرکالیا Lupercalia جشن لوپرکی یکی
از اعیاد روم قدیم ۲۴ (۱۵)

م

ماتئو، آبه دوسن دنیس Matthew, Abbot
do St. Denis کشیش اعظم کلیسای سن
دنیس فرانسه در عصر سن لوئی ۲۸ (۳۷)
مارتیا لیس (۴۰۰-۴۰۴) Martialis شاعر
و نویسنده رومی ۷ (۱۳)
مارسواس Marsyas قهرمان اساطیری ۱۲ (۱)
مارسی Marseilles جمهوری قدیم و شهری
بندری در جنوب فرانسه ۸ (۴) تجارت
مارسی و کارتاژ ۲۱ (۱۱)
مارسیون Marsian نام جنگی در روم قدیم
۱۲ (۱۸)

مارک نقره Mark of Silven واحد قدیم
پول اسپانیا ۲۲ (۱۰)

مارکوس آوریلیوس Marcus Aurelius
امپراطور روم در سالهای ۱۶۱ تا ۱۸۰
میلادی ۵ (۱۸)

مارکوس پاپیوس Marcus Papius کنسول
رومی مطرح در قرن اول میلادی ۲۳ (۲۱)
مارکوس وارون (۱۱۶-۲۷ ق م) Marcus
Varro ادیب و نویسنده رومی ۲۱ (۶)
مارکولفوس Marculfus کشیش عیسوی
قرن هفتم میلادی ۲۶ (۶)

مارکی دوروس Marquis De Rhodes
یکی از اشراف فرانسه ۲۱ (۱۱)
مارینوس Marinus شهروند اهل تیرونس
۲۱ (۱۶)

ماریوس (۱۵۵-۸۶ ق م) Marius سردار و
کنسول رومی ۱۱ (۶)

ماریوس سمپرونیوس Marius Sempronius
تربیت رومی در سال ۶۵۱ رومی ۲۲ (۲۲)
ماژورکا Majorca بزرگترین مجمع الجزایر
در شرق کشور اسپانیا ۲۸ (۳۶)

ماکاسار Macassar بندر و شهری در کشور
اندونزی ۲۴ (۱۹)

ماکریوس Macrinus امپراطور روم در
سالهای ۲۱۷ و ۲۱۸ تا ۲۹ (۱۷)

ماکوت Macout واحد قدیمی مبادله کالا با
کالا در آفریقا ۲۲ (۸)

ماکون Mâcon شهر ۳۱ (۱۲)
ماکیاولی Machiavelli سیاستمدار و فیلسوف
ایتالیائی ۶ (۵)

مالابار Malabar ناحیه جنوب غربی هند ۱۶
(۵)

مالدیو Maldiva مجمع الجزایری در اقیانوس
هند ۱۲ (۳۰)

مالزی Malacca کشوری در آسیای جنوب
شرقی ۲۴ (۱۷)

مالیات ها Taxes نادرستی استدلال درباره زیادی
~ ۱۳ (۲) مالیاتها در کشورهای با اقتصاد
کشاورزی ۱۳ (۳) ~ در جمهوری های با
اقتصاد کشاورزی ۱۳ (۴) ~ در حکومت های
پادشاهی با اقتصاد کشاورزی ۱۳ (۵) ~
در حکومت های استبدادی با اقتصاد کشاورزی
۱۳ (۶) ~ در کشورهای غیر فئودالی
(کشورهائی که بردگان وابسته به زمین
ندارند) ۱۳ (۷) یکنوع بد ~ بر واردات
۱۳ (۹) اشتباه بین ~ و قیمت کالا ۱۳ (۸)
مقدار ~ تابع طبیعت حکومت است ۱۳ (۱۰)
کیفرهای مالیاتی ۱۳ (۱۱) رابطه مقدار ~
با آزادی ۱۳ (۱۲) در چه حکومت هائی ~
قابل افزایش می باشند ۱۳ (۱۳) طبیعت ~
مربوط به حکومت است ۱۳ (۱۴) سوء استفاده
از آزادی در اخذ ~ ۱۳ (۱۵) مالیات ساده
عامل توسعه فتوحات مسلمین ۱۳ (۱۶)
نصرت ~ برای افزایش نیروی ارتش ۱۳
(۱۷) در معافیت ~ ۱۳ (۱۸) اجاره یا
اداره ~ کدام یک برای دولت و مردم

بهرتر است ۱۳ (۱۹) مباشرت وصول ~
 ۱۳ (۲۰) اراضی ژرمنها (بربرها) در آغاز
 استقرار آنان در امپراطوری روم ~
 نمی پرداختند ۳ (۱۱) عوارضی که گلها
 هنگام زبامداری سلاطین فرانک از فرانسه
 می پرداختند ۳ (۱۲) ~ صنفی یاسنسوس
 Census نزد ژرمنها ۳ (۱۴) ~ صنفی
 از رعایای تیولی دریافت می شد نه از
 افراد آزاد ۳ (۱۵) سنسوس اصطلاح
 رومیان برای ارزیابی طبقات از لحاظ
 دارائی و ~ ۳ (۱۴) ~ صنفی در میان
 ژرمنهای قدیم ۳ (۱۴) ~ صنفی از رعایی
 تیولی اخذ می شد نه از افراد آزاد ۳ (۱۵)
 ماندانها Mandarin نام ثروتمندان چینی
 مانوار Maner مقیاس تقسیم اراضی ۳ (۱۳)
 مانوئل کومننوس Manvel Comnenus
 (۱۱۲۲-۱۱۸۰) امپراطور بیزانس (روم
 شرقی)

مانیلیوس Manilius تربیون رومی مطرح در
 سال ۶۶ ق م

ماوریکئوس یا موریس Mauricus, Maurice
 امپراطور روم شرقی ۶ (۲۱)

مئا کو Meaco شهری در ژاپن ۶ (۱۳)
 مأموران تفتیش عقاید Inquisitors اعتراض
 متواضعانه به مأموران تفتیش عقاید ۲۵ (۱۳)

مباهات Vanity مباهات ملل ۱۹ (۹)
 متز Metz شهری در فرانسه ۲۸ (۲۸)

متلوس نومیدیکوس Metellus Numidicus
 سنسور رومی ۲۳ (۲۱)

مجارستان Hungary کشوری در قسمت شرقی
 اروپای مرکزی

مجازات و کیفرها (کتاب ششم) Punishment
 شدت ~ در حکومتها مختلف ۶ (۹) اعتدال
 ~ در قوانین قدیم فرانسه ۶ (۱۰) قدرت
 مجازات ۶ (۱۲) شدت ~ برای مردم با

تقوی و فضیلت ۶ (۱۱) شدت ~ در قوانین
 ژاپن ۶ (۱۳) شدت ~ برای جرم ارتشاء
 در روم ۶ (۱۴) اعتدال ~ در قوانین رومیها
 ۶ (۱۵) چشم پوشی منتسکیو از مجازاتهای
 وحشیانه رومیها ۶ (۱۵)، تناسب جرم و ~
 ۶ (۱۵) شکنجه ۶ (۱۷)، ~ مالی و بدنی
 ۶ (۱۸)، قانون قصاص ۶ (۱۹) ~ پیدران
 برای جرم فرزندان در چین ۶ (۲۰) عضو
 پادشاه ۶ (۲۱) پایداری آزادی به تناسب
 ~ با جرائم ۱۲ (۳) نقص عفت در کیفر ~
 ۱۲ (۱۴)، بیرحمی قوانین نسبت به دهکاران
 در جمهوری ۱۲ (۲۱) ~ مالیاتی ۱۳ (۱۱)
 مجلس سنا و دیگر مجالس روم Senat ۲ (۲)
 محاکمات (اجرای عدالت) Proceeding of law
 چگونه محاکمات فرانسه به صورت غیر علنی
 درآمد ۲۸ (۳۴) مخارج محاکمه ۲۸ (۳۵)
 محلات یا قبیله ها Tribe یا Tribute نام

محلات قدیمی شهر روم ۱۱ (۱۴)
 محمد شاه گورکانی یکی از پادشاهان مغول در
 هند ۱۰ (۱۷)

مدوسا Medusa رب النوع قهر و سخط ۸ (۷)
 مدیترانه Mediterranean ۱۸ (۲۰)

مراکش Morocco نام کشوری در شمال غربی
 آفریقا ۱۶ (۶)

مروونزین Merovingian نام اولین سلسله
 پادشاهی فرانسه ۳۱ (۱۶)

مریم عذرا Virgin Mary ۲۵ (۲)
 مساوات و برابری Equality روح مساوات

مفرط ۸ (۳)
 مسکو Moskova مرکز استقرار اسرای روس و

پایتخت شوروی ۵ (۱۴)
 مسیحیت Christianity یکی از ادیان

بزرگ ۶ (۱۳) مسیحیت در ژاپن ۶ (۱۳)
 مسیحیت و حکومت معتدل ۲۴ (۳)، نتایج

اخلاق مسیحی ۲۴ (۴) چرا مسیحیت در ژاپن مورد نفرت است ۲۵ (۱۴)
 مشروبات الکلی، اعتدال در مصرف مشروبات الکلی Sobriety قوانین مربوط به ۱۴ (۱۰)
 علل قلت مصرف مشروبات الکلی در مناطق گرمسیر ۱۴ (۱۰) علل افزایش مصرف مشروبات الکلی در مناطق سردسیر ۱۴ (۱۰)
 قانون منع شدن مشروبات الکلی در اسلام ۱۴ (۱۰) رابطه اسلام و ۲ (۳ و ۴)
 مشائیان Peripatetics ← فلسفه ارسطو
 مصر Egypt کشوری باستانی در شمال آفریقا
 مغولستان Mongolia کشوری در آسیای مرکزی ۱۷ (۳)
 مغولها Mongul یکی از طوایف زردپوست ساکن آسیای مرکزی ۵ (۱۴)
 مقدونیه Macedon ۹ (۲)
 مقررات انتظامی Regulations of the Police ~ نوع دیگری از قوانین مدنی محسوب می‌شوند ۲۶ (۲۴)
 مقررات مربوط به امنیت داخل کشور Police ۲۶ (۲۴)
 مکزیک Mexic یکی از تمدنهای باستانی قاره آمریکا بنام آزتک ۱۰ (۴)
 مینوس Menenius تریبونهای رومی در سال ۳۹۸ رومی ۲۲ (۲۲)
 موتیوس سکاویولا Mutius Scaevola کنسول و حقوقدان رومی قرن دوم ق م ۱۱ (۱۸)
 موراتوری Muratori نویسنده فرانسوی ۲۸ (۳۶)
 مور، توماس More, thomas (۱۵۳۵-۱۴۷۸)
 سیاستمدار نویسنده سیاسی انگلیسی ۲۹ (۹)
 مورها Moors مسلمانان مراکشی یا مغربی که مدتها بر اندلس (اسپانیای اسلامی) حکومت داشتند ۱۴ (۱۴)
 موزامبیک Mozambique کشوری در جنوب

آفریقا مستعمره سابق پرتغال ۲۱ (۲۱)
 موسی Moses پیامبر ۱۶ (۷)
 موسیقی Music تأثیر موسیقی بر آداب و رسوم ۴ (۸) نظر قدما درباره تأثیر موسیقی در اطوار آدمی ۴ (۸)
 مولداو Moldav یکی از اقوام اسلاوی ۹ (۴)
 مولوسیا Molossia ناحیه‌ای در اپیروس قدیم در یونان ۱۱ (۱۰)
 مومولوس Mummolus فرزند پئونیوس فرماندار نظامی شهر اوکروز ۳۱ (۱)
 مونته زوما Montezuma نویسنده اسپانیولی ۲۴ (۲۴)
 مهرداد ششم معروف به بزرگ (۱۳۲-۶۳ ق م) Mithradates جزیره دلوس و مهرداد ۲۱ (۱۲)
 میان شاه Inter-rex مقامات خاص ۱۱ (۱۴)
 میتوس سوفیتوس Mythos Sophitos پادشاه اساطیری سرزمین آلبا در ایتالیا ۶ (۱۵)
 میرویس، واقعه فتنه افغان ۳ (۹)
 میکئل آنژ (۱۴۷۵-۱۵۶۴) Michael Angolo نقاش پیکرتراش و معمار و شاعر ایتالیایی عصر رنسانس ۱۹ (۲۷)
 مینای Minae واحد پول و وزن آتن
 مینوس Minos پادشاه اساطیری دولت دریای کرت ۲۱ (۷)
 مینوس Minos نام تمدن قدیمی کرت ۴ (۷)

ن

نائیرها Naires قبیله ساکن ناحیه جنوب غربی هند ۱۵ (۵)
 نادرشاه افشار (۱۱۰۰-۱۱۶۰ ق م) Shah nadir پادشاه ایران مؤسس سلسله افشاری ۱۰ (۱۷)
 ناربون Narbonne شهری در جنوب فرانسه

ناطقی رومی Tribunes نمایندگان طبقه عامه
نانچیلایس Nentechildis همسر داکویر
شاه فرانک ۳۰ (۲)

نارخوس Nearchus سردار اسکندر مطرح
در قرن چهارم ق م ۲۱ (۸)
نظم اشیاء و امور Order of Thing قوانین
مربوط به نظم مقتضی اشیاء و امور (کتاب
۲۶)

نرماندی Normandy ناحیه استقرار نرماندهای
ژرمنی ۱۷ (۴) تهاجمات نرماندها ۱۷ (۴)
نرماندها ۱۷ (۴) پاورقی

نرمان ها Normans گروهی از نورس ها که در
قرن نهم به نرماندی حمله کردند

نروژ Norway کشوری در شمال اروپا ۱۷ (۳)
نرون Nero امپراتور روم در سالهای ۵۴ تا
۶۸ میلادی ۳ (۳)

نسل Species نظریه قانونگذاران درباره
ازدیاد ~ ۲۳ (۱۶)

نکو Necho دربانورد فنیقی ۲۱ (۱۰)
نوا زمبلا Nova Zembla سرزمینهای جدید
مناطق جنوب شرقی هند

نوستریا Neustria سرزمین غربی گل ۳۱ (۳)
نوشته ها (نامطلوب) Writings ۱۲ (۱۳)
نوما پومپیلیوس Numa Pompilius ۷۱۵ -

۶۷۳ ق م) پادشاه اساطیری روم (دومین)
نومیدیا Numidia دولتی قدیم در شمال آفریقا
۲۶ (۶)

نهادها (نهادهای حقوقی، اجتماعی، سیاسی)
Institutions برخی نهاد های یونانیان
۴ (۶) تغییر نهاد های رومی با تغییر حکومت
۷ (۱۱) وقتی که نهاد های اجتماعی استثنائی
مفید است ۴ (۷)

نیتارد Nitard نویسنده معاصر لوئی لویو ۳۱
(۲۲)

نیروی تهاجمی Offensive Force (کتاب
دهم) ۱۰ (۱)

نیروی دفاعی Defensive Force (کتاب
نهم) ~ حکومت های جمهوری ۹ (۱) ~ با
اتحادیه کشورهای جمهوری ۹ (۱) ۹ (۲)،
۹ (۳) ~ حکومت های استبدادی ۹ (۴) ~
حکومت های پادشاهی ۹ (۵) ~ دول بطور
کلی ۹ (۶) وقتی از نیروی تهاجمی در
کشوری کمتر باشد ۹ (۸) نیروی نسبی
یک دولت ۹ (۹) ضعف دولت مجاور ۹
(۱۰)

نیل Nile رودی در آفریقا ۲۱ (۹)

و

وارناشاریوس Warnacharius شهردار
بورگونی معاصر برونو و کلوتر اول پادشاه
فرانک ۳۱ (۱)

واسال Vassal خراجگزار اربابان بزرگ یعنی
فئودال ها و لردها ۲۸ (۲۷) مبدأ تابعیت ۳ (۳)
و ۴) واسال های فئودال Feudal Vassals
۳ (۱۶)

والاک Wallach یکی از اقوام اسلاوی ۹ (۴)
والریانوس Valerianos امپراتور روم در
سالهای ۲۵۳ تا ۲۶۰ میلادی ۶ (۱۱)

والریوس ما کسیموس Valerius Maximus
امپراتور روم ۷ (۱۴)

والنس Valens امپراتور روم در شرق در
سالهای ۳۶۴ - ۳۷۸ (۱۹)

والون ها Walloons نام مردم فرانسوی زبان
بلژیک به طور اعم و فلاندری های ایالات
شمالی به طور اخص ۸ (۱۸)

واندالها Vanduls یکی از طوائف ژرمن ۲۲
(۴)

وامبا Vamba پادشاه اسپانیا که در سال ۶۷۲
میلادی به قدرت رسید ۲۸ (۷)

پلب‌ها (طبقه عامه رومی) ۶ (۷) ماجرای
 ویرگینیا ۶ (۷)
 ویزینگوت Visigoth از طوائف ژرمن ۱۰
 (۱۴)
 ویکتور آمادیئوس Victor Amadeus پادشاه
 سارانی ۵ (۱۹)
 ویکنت درت Viscount Dorte
 ویندکس Vindex برده رومی مطرح در قرن
 ششم قبل از میلاد ۱۲ (۱۵)
 وی‌ن‌ها Veientes ۹ (۲)

ه

هابز Habbes, Tomas (۱۵۸۸-۱۶۷۹) ۱
 (۲)
 هادریانوس Hadrianus امپراطور روم در
 سالهای ۱۱۷ تا ۱۳۸ (۱۰)
 هارینگتون، جیمز Harrington, James
 (۱۶۱۱-۱۶۷۷) نویسنده انگلیسی طرفدار
 کرامول صاحب کتاب اوکینا Oceana
 ۲۹ (۱۹)
 هانری اول Henry I پادشاه فرانسه در سالهای
 ۱۰۳۱ تا ۱۰۶۰ ۲۷ (۳۶)
 هانری اول Henry I پادشاه آلمان در سالهای
 ۹۱۹ تا ۹۳۶ ۳۱ (۳۱)
 هانری دوم Henry II (۱۵۵۹-۱۵۱۹)
 پادشاه فرانسه
 هانری سوم Henry III پادشاه فرانسه در سالهای
 ۱۵۷۴-۱۵۸۹ ۴ (۲)
 هانور Hanever شهری در آلمان ۲۱ (۱۱)
 هانون Huno دریانورد کارتاژی ۲۱ (۱۰)
 هانون Hanno سیاستمدار کارتاژی مطرح در
 قرن سوم قبل از میلاد
 هانیبال Hannibal (۲۴۷-۱۸۳ ق م) سردار
 کارتاژی ۳ (۳)
 هبون Hebo اسقف شهر رمن معاصر لوئی لوییو

وئی Veientes قبایل ساکن در ایتالیای
 قدیم ۲۳ (۲۱)
 وجوه استهلاکی Sinking-Fund ۲۲ (۱۸)
 ودا Veda کتاب مقدس هندوان ۱۲ (۲۹)
 ورس Verres یکی از قضات روم مطرح در
 پایان قرن دوم قبل از میلاد ۲۷ (۱)
 ورماندوا Vermandois شهری در فرانسه ۲۸
 (۲۷)
 وزراء Mayers وزراء دربار فرانک ۳۱ (۳ و ۴)
 و ۵ و ۶ (۷) اختلاف وزارت دربار با
 سلطنت در آغاز تأسیس سلسله دوم و پایان
 سلسله اول ۳۱ (۱۶)
 وزو Vesuvius آتش‌فشانی در ایتالیا ۲۱
 (۱۱)
 وسپاسیانوس Vespasianus امپراطور روم
 در سالهای ۶۹ تا ۷۹ میلادی ۵ (۱۸)
 وضع سیاسی Political State وضع سیاسی ملی
 که به پول آشنا نیستند ۱۸ (۱۴)
 ولسک Volsques قبایل و طوائف کوهستان
 که در ایام تابستان به جلگه لاتئوم مرکز
 ایتالیا حمله می‌کردند
 ولسکی Volsci ۸ (۱۳)
 ولکانو Volcano کوه آتش‌فشان، فوران ۲۱
 (۱۱)
 ولگا Volga رود ۲۱ (۶)
 ولسینی Volsini شهری قدیمی در ایتالیا
 ۱۵ (۱۷)
 ونوس Venus الهه یونانی ۲۱ (۷) آفرودیت
 در اساطیر یونانی خدای عشق ۲۳ (۱)
 ونیز Venice شهر و جمهوری در ایتالیا ۲ (۳)
 ویتلیوس Vitellius امپراطور روم در سال ۶۹
 میلادی ۵ (۱۸)
 ویرژیل Virgillius شاعر رومی (۷۰-۱۹ ق م)
 معاصر آوگوت ۳۱ (۳۴)
 ویرگینیا Virginia یکی از زنان مشهور

۳. (۲۵)

هراکلس Heracles پهلوان اساطیری یونان

۲۴ (۱۸)

هرمز داد Hormisdas شاهزاده ایرانی ۵

(۱۹)

هرودت Herodotus (۴۸۴-۴۲۵ ق م) مورخ

یونانی ۱۴ (۱۱)

هرولی Heruli از قبایل ژرمن ۱۸ (۲۸)

هزینه ها Costs ~ دادگاهها در فرانسه ۲۸

(۳۵)

هلسپونتوس Hellespontus تنگه داردانل

بین دریای مرمره و اژه ۲۱ (۷)

هلند F, Holland Nether land کشوری

در شمال اروپا هلندیها Duches کشوری

در شمال اروپا ۶ (۱۳)

هلوته Helotes ← ایلوته

هلیوگابالوس Heliogabalus امپراطور روم

در سالهای ۲۱۸ تا ۲۲۲ میلادی ۵ (۱۸)

همسر زوجات و همسران

هند India اکتشاف هندوستان و کاهش نرخ

بهره ۲۲ (۶) اکتشاف دو دنیای جدید

(هند و آمریکا) ۲۱ (۲۱)

هنری سوم Henry III (۱۲۰۷-۱۲۷۲ م)

پادشاه انگلیس ۲۱ (۲۰)

هنری هشتم Henry VIII (۱۴۹۱-۱۵۴۷)

پادشاه انگلستان ۱۲ (۱۰)

هوداسپس Hydaspes رود جهم پنجاب ۲۱

(۸)

هوراتیوس Horatius قهرمان رومی مطرح

در قرن ششم ق م

هورتسیوس Hortensius همسر کاتوستنور

رومی ۲۶ (۱۸)

هوگ کابه Hughcapet پادشاه فرانسه

مؤسس سومین سلسله ۳۱ (۱۶)

هومر Homerus شاعر یونانی قرن نهم ق م ۲۱

(۷)

هونوریوس Honorius (۳۸۴-۴۲۳ م)

امپراطور روم شرقی، بیزانس ۱۲ (۸)

هیپانیس Hypanis رود جمن پنجاب ۲۱ (۹)

هیرمند Icarus رود ۲۱ (۶)

هیرمن گارد Hermen gard همسر لوئی لویسو

۳۱ (۲۰)

هیمیلیکون Himilico دریانورد کارتازی

۲۱ (۱۱)

هینکمار Hincmar یکی از اشراف معاصر لوئی

لویسو ۳۱ (۲۲)

هیپولوتوس Hippolytus پسر تستوس قهرمان

اساطیری یونانی ۲۶ (۴)

ی

یانیکولوم Janiculum تپه ای در شهر روم

۱۲ (۲۱)

یمن yemen کشور باستانی در جنوب عربستان

مرکز تجارت قدیم بین اروپا و آسیا و آفریقا

۲۱ (۹)

یوانس دوازدهم — ژان دوازدهم

یوردانس Jordanez اسقف قرن ششم مؤلف

تاریخ گوته

یورک yorک ریاستی در انگلیس ۲۱ (۲۰)

یورنادس یایورنادز Jornadez نویسنده ژرمنی

وگوتی ۱۷ (۵)

یوستینیانوس اول — ژوستین کبیر (۴۸۲-۵۶۵ م)

Justinianust امپراطور مقتدر بیزانس

۶ (۵)

یولیوس پائولوس Julivs Poulus حقوقدان

رومی مطرح در قرن دوم و سوم میلادی ۲۷

(۱)

یولیوس کاپیتولینوس Julius Capitolinus

نویسنده و مورخ رومی ۲۹ (۱۷)

یونان Hellad, Greece شبه جزیره کشوری

در جنوب شرقی اروپا ۳ (۳) تجارت یونانیها
۲۱ (۷) تجارت یونانیها بعد از اسکندر ۲۱ (۹)
یونانیس (۶۰ - ۱۴۰) Juvenalis شاعر و
نویسنده رومی ۷ (۱۳)

یهود Jew قومی باستانی ۵ (۵) انحصار تجارت
اروپا از سوی یهود پس از استقرار بربرها
۲۱ (۲۰)